



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



از: نصرین فرخسنگ

پنج پست مبدع و نخستین داستان  
درم پادشاهانگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پیکار صفین

نویسنده:

لنصر بن مزاحم المنقری

ناشر چاپی:

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۳۷	پیکار صفین
۳۷	مشخصات کتاب
۳۷	مقدمه چاپ نخست
۳۷	اشاره
۳۸	صفین
۳۹	نصر بن مزاحم
۴۰	مصنفات او
۴۰	نسخه‌های کتاب صفین
۴۲	بررسی کتاب
۴۲	فهرستهای کتاب
۴۳	بخش یکم کتاب صفین (پیامها، گفتگوها، و نامه‌ها)
۴۳	اشاره
۴۳	ورود علی (علیه السلام) به کوفه
۴۳	اشاره
۴۴	خطبه او در حق مردم کوفه
۴۵	علی و مالک بن حبیب
۴۶	او و ابو بردة
۴۶	ابو بردة ازدی (که بود)؟
۴۶	[منزلی که علی (علیه السلام) در کوفه اختیار کرد]
۴۷	[سرزنش راندن او بر سلیمان بن صرد]
۴۸	سلیمان صرد و (امام) حسن
۴۸	[آمدن سعید بن قیس نزد علی]

- ۴۸ ..... [انکوهش او بر اشراف کوفه]
- ۴۹ ..... شعر شتی در انگیختن علی بر ضد معاویه
- ۵۰ ..... [خطبه جمعه علی (علیه السلام) در کوفه و مدینه]
- ۵۱ ..... گماشتن والیان بر شهرها
- ۵۲ ..... جنگ اشتر و ضحاک
- ۵۳ ..... پر خاش ملامتگرانه ایمن بن خریم
- ۵۳ ..... [گفتگوی علی با نرسا]
- ۵۴ ..... [نامه‌های علی به والیان]
- ۵۴ ..... نامه علی به جریر بن عبد الله
- ۵۵ ..... [پاسخ جریر]
- ۵۵ ..... اشاره
- ۵۶ ..... شعر خواهرزاده جریر
- ۵۶ ..... خطبه زحر بن قیس
- ۵۷ ..... قصیده جریر بجلی
- ۵۸ ..... شعری در ستایش جریر
- ۵۹ ..... [شعر نهدی]
- ۵۹ ..... [بیعت جریر با علی]
- ۵۹ ..... نامه نگاشتن به اشعث بن قیس
- ۶۰ ..... خطبه زیاد بن مرحب
- ۶۰ ..... خطبه اشعث بن قیس
- ۶۱ ..... پیام شعری سکونی به اشعث
- ۶۲ ..... پاره‌ای ابیات که از زبان اشعث سروده‌اند
- ۶۳ ..... هیئتهایی که نزد علی آمدند
- ۶۳ ..... گفتگوی او با جاریه بن قدامه

۶۴	گفتگوی او با حارثه بن بدر
۶۴	اشاره
۶۴	نامه احنف به بنی سعد
۶۵	شعر معاویه بن صعصعه
۶۶	رهسپار شدن بنی سعد به سوی کوفه
۶۶	[اعزام جریر نزد معاویه]
۶۶	آمدن جریر نزد معاویه
۶۷	خطبه جریر نزد معاویه
۶۸	خطبه معاویه
۶۹	بیعت شامیان با معاویه برای خونخواهی عثمان
۷۰	[گفتگوی معاویه با جریر و عتبه]
۷۰	آغاز داستان عمرو بن عاص
۷۲	[گفتگوی او با وردان]
۷۳	عزیمت عمرو نزد معاویه
۷۴	[گفتگوی عمرو با معاویه]
۷۶	بخشیدن مصر از سوی معاویه به عمرو
۷۷	عمرو و پسر عمویش
۸۰	[ارایزنی عمرو برای معاویه]
۸۱	نامه معاویه به شرحبیل
۸۲	[صحنه سازی معاویه برای شرحبیل]
۸۳	اشاره
۸۳	دیدار شرحبیل با جریر
۸۴	نامه شعری جریر به شرحبیل
۸۵	تأثیر نامه جریر در دل شرحبیل

۸۶	[نامه معاویه به شرحبیل]
۸۶	خطبه شرحبیل
۸۷	[بازگشت شرحبیل نزد معاویه]
۸۸	جریر و شرحبیل
۸۸	[معاویه و جریر]
۸۸	نامه شعری ولید به معاویه
۹۱	[ادرنگ جریر نزد معاویه]
۹۱	[نامه علی به جریر]
۹۱	نامه معاویه به علی
۹۳	[نامه علی به معاویه]
۹۴	[تهمت جریر]
۹۵	دفاع جریر
۹۵	[گرد آمدن جریر و اشتر نزد علی]
۹۷	[ارایزنی معاویه با عمرو پیش از حرکت به صفین]
۹۷	اشاره
۹۷	نامه معاویه و عمرو به مردم مدینه
۹۷	[نامه عبد الله بن عمر به آن دو]
۹۸	قصیده یکی از انصار، همراه با نامه پسر عمر
۹۸	[درخواست عدی دائر بر فرستادن کسی نزد معاویه]
۹۹	خفاف بن عبد الله و معاویه
۱۰۰	گوش داشتن معاویه به قصیده خفاف
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	معاویه درباره خفاف به شک افتاد و نیز از او در شگفت ماند
۱۰۲	بخش دوم کتاب صفین (رایزنیها و چاره‌جوئیها)



۱۰۲	اشاره
۱۰۲	نامه معاویه به ابن عمر
۱۰۳	[پاسخ عبد الله بن عمر به معاویه]
۱۰۴	[نامه معاویه به سعد]
۱۰۵	[شعری که معاویه برای سعد فرستاد]
۱۰۵	پاسخ سعد
۱۰۶	نامه معاویه به محمد بن مسلمه
۱۰۷	پاسخ محمد
۱۰۷	[سوگواری بر عثمان نزد معاویه]
۱۰۷	اشاره
۱۰۸	حجاج بن صمّه و معاویه
۱۰۸	سوگ سرایی معاویه بر عثمان
۱۰۹	[مباهات حجاج]
۱۱۰	امدت نامه‌نگاری میان علی و معاویه و عمرو
۱۱۰	[بیعت مالک بن هبیره با معاویه]
۱۱۰	قصیده زبرقان
۱۱۱	[خطبه معاویه پس از قتل عثمان]
۱۱۱	[سخن کعب بن مژّه]
۱۱۱	بیعت با معاویه بر خونخواهی عثمان
۱۱۲	[معاویه و عبید الله بن عمر]
۱۱۳	[آمدن ابو مسلم خولانی نزد معاویه]
۱۱۳	اشاره
۱۱۴	خطبه ابو مسلم خولانی
۱۱۴	ابو مسلم و علی

- ۱۱۵ ..... نامه معاویه به علی
- ۱۱۶ ..... نامه علی به معاویه
- ۱۱۸ ..... [ارایزی علی با مهاجران و انصار پیش از لشکرکشی به شام]
- ۱۱۹ ..... رأی هاشم بن عتبۀ
- ۱۱۹ ..... [رأی عمار بن یاسر]
- ۱۱۹ ..... [رأی قیس بن عباد]
- ۱۲۰ ..... رأی سهل بن حنیف
- ۱۲۰ ..... [خطبه علی در رفتن به صفین]
- ۱۲۱ ..... رأی اربد فزاری و اشتر
- ۱۲۱ ..... [خطبه اشتر]
- ۱۲۲ ..... [رأی حنظله بن ربیع]
- ۱۲۲ ..... رأی عبد الله بن معتم
- ۱۲۲ ..... متهم کردن حنظله بن ربیع و عبد الله بن معتم
- ۱۲۳ ..... سرنوشت حنظله بن ربیع و عبد الله بن معتم
- ۱۲۳ ..... تشویق معاویه از جانب حنظله
- ۱۲۴ ..... [خطبه عدی بن حاتم]
- ۱۲۵ ..... خطبه زید بن حصین طایی
- ۱۲۵ ..... اعتراض مرد طائی به زید بن حصین
- ۱۲۵ ..... [ابو زبیب و علی]
- ۱۲۶ ..... [رأی یزید بن قیس و زیاد بن نضر]
- ۱۲۷ ..... رأی عبد الله بن بدیل
- ۱۲۷ ..... [اندرز علی به حجر بن عدی و عمرو بن حمق]
- ۱۲۸ ..... [نامه علی به کارگزار خود مخنف بن سلیم]
- ۱۲۹ ..... نامه علی به ابن عباس درباره اختلاف مردم بصره

- نامہ علی به اسود بن قطنه ..... ۱۳۰
- نامہ علی به عبد اللہ بن عامر ..... ۱۳۰
- نامہ علی به ابن عباس ..... ۱۳۰
- نامہ علی به فرماندهان سپاہ ..... ۱۳۱
- نامہ علی به عاملان خراج ..... ۱۳۱
- نامہ علی به معاویہ ..... ۱۳۲
- پاسخ معاویہ ..... ۱۳۴
- نامہ علی به عمرو بن عاص ..... ۱۳۴
- پاسخ عمرو ..... ۱۳۴
- [گفتگوی زیاد بن نضر و عبد اللہ بن بدیل] ..... ۱۳۵
- سخن هاشم بن عتبہ ..... ۱۳۵
- خطبه علی در دعوت به جهاد ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- خطبه حسن بن علی ..... ۱۳۷
- خطبه حسین بن علی ..... ۱۳۸
- اختلاف مردم در عزیمت با علی ..... ۱۳۸
- [فرستادن باهلیان به دیلم و فراخواندن اهل بصره به صفین] ..... ۱۳۸
- پذیرش دعوت از سوی مردم و سران عرب ..... ۱۳۹
- رسیدن ابن عباس ..... ۱۴۰
- نامہ محمد بن ابی بکر به معاویہ ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- نامہ معاویہ به محمد بن ابی بکر ..... ۱۴۱
- [رفتن مردم به نخيله] ..... ۱۴۳
- [اندرز علی به زیاد بن نضر و شریح بن هانی] ..... ۱۴۳

- ۱۴۴ ..... نامه زیاد بن نصر به علی درباره کار شریح
- ۱۴۴ ..... نامه شریح به علی درباره زیاد
- ۱۴۴ ..... نامه علی به آن دو
- ۱۴۶ ..... [نامه علی به فرماندهان سپاه]
- ۱۴۷ ..... [نامه علی به سربازان]
- ۱۴۷ ..... [تحقیقی پیرامون قبر یهودا]
- ۱۴۸ ..... خطبه معاویه برای مردم شام
- ۱۴۹ ..... به کار گماشتن فرمانداران و کارگزاران از سوی معاویه
- ۱۴۹ ..... بخش سوم کتاب صفین (بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ)
- ۱۴۹ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... بیرون آمدن علی رضی الله عنه [۱] از نخيله [۲]
- ۱۵۰ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... خطبه علی هنگام عزیمت
- ۱۵۱ ..... سخن معقل بن قیس
- ۱۵۲ ..... [مالک بن حبیب و علی]
- ۱۵۲ ..... [نماز علی پس از حرکت]
- ۱۵۲ ..... [مسیر سپاه به سوی صفین]
- ۱۵۴ ..... [رسیدن این خبر به عمرو]
- ۱۵۵ ..... رجز علی برای عمرو و معاویه
- ۱۵۵ ..... [ارجز علی به معاویه]
- ۱۵۵ ..... [اختلاف در ریاست کننده و ربیعہ]
- ۱۵۶ ..... شعر نجاشی در این باره
- ۱۵۶ ..... [گفتار سعید بن قیس همدانی]
- ۱۵۶ ..... [گفتار حریث بن جابر]

۱۵۷	معاویه اشعث را بر ضد علی برمی‌انگیزد
۱۵۷	[شکست (نقشه) معاویه]
۱۵۷	سرداری اشعث
۱۵۸	[آزمون مالک بن حبيب]
۱۵۸	[گفته علی درباره کربلا]
۱۵۸	هرثمه بن سليم و حسين بن علی
۱۵۹	[گفته علی درباره کربلا]
۱۵۹	[مسیر سپاه به سوی صفین]
۱۶۱	[خبر آب صومعه (ماء الدیر)]
۱۶۲	اشاره
۱۶۲	فرود آمدن سپاه در جزیره
۱۶۲	[علی حکایت وضو ساختن پیامبر خدا (ص) را باز می‌گوید]
۱۶۳	[هیئت نمایندگی بنی تغلب]
۱۶۳	رسیدن به رقه
۱۶۳	اشاره
۱۶۴	داستان راهب بلیخ
۱۶۵	[مسیر معقل بن قیس به سوی رقه]
۱۶۶	[نامه علی به معاویه]
۱۶۷	پاسخ معاویه
۱۶۷	[گذر بر پل رقه]
۱۶۸	[حرکت زیاد بن نضر و شریح بن هانی]
۱۶۸	اشاره
۱۶۹	نامه علی به اشتر
۱۶۹	نامه او به زیاد و شریح

- ۱۷۰ ..... [دعوت اشتر از اعور به جنگ تن به تن]
- ۱۷۱ ..... [وصف دو سپاه]
- ۱۷۲ ..... [نامه معاویه به علی]
- ۱۷۲ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... خطبه علی
- ۱۷۳ ..... نامه علی به معاویه
- ۱۷۴ ..... [تسلط شامیان بر آب]
- ۱۷۵ ..... [تسلط عراقیان بر آب و آزاد گذاشتن شامیان در استفاده از آن]
- ۱۷۵ ..... [تشویق سکونی بر جلوگیری از آب]
- ۱۷۵ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... رأی عمرو در این مورد
- ۱۷۶ ..... [رأی معزی بن اقبل در جلوگیری از آب]
- ۱۷۶ ..... اشاره
- ۱۷۷ ..... عمرو و معزی
- ۱۷۸ ..... [پیوستن معزی بن اقبل به علی]
- ۱۷۸ ..... [اشعاری که درباره بستن آب سروده‌اند]
- ۱۷۹ ..... جنگ بر سر آب
- ۱۸۰ ..... جنگ بر سر آب
- ۱۸۰ ..... [پیروزی عراقیان بر آب]
- ۱۸۰ ..... [از آنچه در طعن بر عراقیان سروده‌اند]
- ۱۸۲ ..... [گفتگوی اشعث و عمرو]
- ۱۸۲ ..... [تجدید خاطره اختلاف بر سر آب]
- ۱۸۳ ..... [ارجز اشتر در حمله بر عمرو]
- ۱۸۳ ..... اشاره

۱۸۳	پاسخ عمرو
۱۸۴	[ارجز اشتر روز فرات]
۱۸۴	[اکشتگان روز فرات]
۱۸۵	[ارجز ظبیان]
۱۸۵	[از آنچه به روز فرات گفته شده]
۱۸۵	[اشتر و حارث بن همام]
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	خطبه اشتر در تشویق یارانش
۱۸۷	[اشتر و حارث بن همام]
۱۸۷	اشاره
۱۸۸	مبارزه اشتر با رباح بن عتیک
۱۸۸	[مبارزه اشتر با ابراهیم ابن وضّاح و زامل بن عتیک]
۱۸۹	مبارزه اشتر با اجلح
۱۹۰	مبارزه اشتر با محمد بن روضه
۱۹۰	اشاره
۱۹۰	سوگنامه اجلح
۱۹۱	[گفتار علی درباره سوگنامه اجلح]
۱۹۱	از پای در آمدن حبیب بن منصور
۱۹۱	[ارجز اشتر در آوردگاه]
۱۹۲	اشتر و معاویه بن حارث
۱۹۳	[انجاشی و عمرو عکّی]
۱۹۴	حمله اشتر و شرحبیل
۱۹۴	رجز اشعث و حوشب
۱۹۵	رجز اشعث و اشتر

۱۹۶	[بیرون شدن محمد بن مخنف به جنگ]
۱۹۶	ازدحام برای دسترسی به آب
۱۹۷	[گفته سلیمان حضرمی]
۱۹۸	[نظر عمرو بن عاص در آزاد گذاشتن آب]
۱۹۸	[عبید الله بن عمر و علی]
۱۹۹	اعزام سفیران از طرف علی نزد معاویه
۱۹۹	سخن ابو عمره
۱۹۹	[سخن شبت بن ربیع]
۲۰۰	[پاسخ معاویه]
۲۰۰	[بازگشت هیئت سفیران نزد علی]
۲۰۰	[موضع قاریان]
۲۰۱	مبادله سفیران بین علی و معاویه
۲۰۲	[میانجیگری ابی امامه و ابی الدرداء]
۲۰۲	نیرنگ معاویه
۲۰۲	[تیر معاویه]
۲۰۳	مخالفت لشکریان با علی
۲۰۳	سرزنش علی بر اشتر و اشعث
۲۰۳	تأثیر سرزنش بر آن دو
۲۰۴	تسلط علی بر آب و آزاد گذاشتن آن
۲۰۵	[معاویه و عمرو]
۲۰۵	[هماوردی علقمه بن عمرو با عوف]
۲۰۶	بیرون آمدن دسته‌های کوچک به جنگ
۲۰۷	[مبارزه اشتر با یکی از تناوران (عمالیق)]
۲۰۷	خودداری از جنگ در محرم



۲۰۸	..... [رفت و آمد سفیران برای صلح]
۲۰۸	..... سخن عدی
۲۰۸	..... پاسخ معاویه
۲۰۸	..... سخن شبت بن ربیع و زیاد بن خصفه
۲۰۹	..... سخن یزید بن قیس
۲۰۹	..... پاسخ معاویه به او
۲۰۹	..... سخن شبت و معاویه
۲۱۰	..... [سخن زیاد بن خصفه]
۲۱۱	..... [سفیران معاویه نزد علی]
۲۱۱	..... اشاره
۲۱۱	..... خطبه علی در میان سفیران معاویه
۲۱۲	..... سخن شرحبیل و معن بن یزید
۲۱۳	..... اعلان جنگ
۲۱۴	..... [آمادگی برای جنگ]
۲۱۴	..... [خطبه علی هنگام هر دیدار با دشمن]
۲۱۵	..... [خطبه علی در تشویق به پیکار]
۲۱۵	..... [بستن پرچمها و گماشتن فرماندهان]
۲۱۹	..... بخش چهارم کتاب صفین (پیکار اصلی و دلاوریها)
۲۱۹	..... اشاره
۲۱۹	..... فرماندهان معاویه
۲۲۰	..... [داستان پرچم عمرو]
۲۲۱	..... [گفتار پیرامون ایمان اهل شام]
۲۲۱	..... [حدیثهایی که درباره معاویه رسیده است]
۲۲۵	..... [نبرد ابن حنفیه و ابن عمر]

- ۲۲۶ ..... نبرد عبد الله بن عباس و ولید بن عقبه [۲]
- ۲۲۷ ..... [پیوستن شمر (بن ابرهه) به علی]
- ۲۲۷ ..... خطبه معاویه در حضور سپاهیان شام
- ۲۲۸ ..... خطبه عمرو
- ۲۲۸ ..... خطبه علی پیرامون تحریکی که معاویه و عمرو کرده بودند
- ۲۲۹ ..... [پیامد گویی عمار]
- ۲۲۹ ..... [خطبه علی]
- ۲۳۰ ..... بستن پرچمها و تعیین فرماندهان
- ۲۳۱ ..... توصیه عمرو به معاویه
- ۲۳۲ ..... [ابراير نهادن فوجها]
- ۲۳۲ ..... رجزخوانی شامی و عمرو بن عاص
- ۲۳۴ ..... [آماده سازی مردم]
- ۲۳۴ ..... پیکار چهارشنبه
- ۲۳۵ ..... اسب علی
- ۲۳۵ ..... [چگونگی سوار شدن علی]
- ۲۳۶ ..... [ادعای ایشان در روز صفین]
- ۲۳۶ ..... [ادعای علی هنگام رفتن به پیکار]
- ۲۳۷ ..... [نمازگزاری وی در تاریک روشن شب]
- ۲۳۷ ..... [بخشی از دعای علی]
- ۲۳۸ ..... [بیرون آمدن او با سپاه خود]
- ۲۳۸ ..... وصف شمایل علی
- ۲۳۹ ..... یورش عبد الله بن بدیل
- ۲۳۹ ..... [خطبه بدیل برای یاران خود]
- ۲۴۰ ..... [خطبه علی در تشویق به پیکار]

- ۲۴۲ ..... [آنچه میان معاویه و عمرو گذشت]
- ۲۴۳ ..... [خطبه اشتر در قناصرین]
- ۲۴۴ ..... [خطبه ذی الکلاع در قناصرین]
- ۲۴۶ ..... [خطبه یزید بن اسد بجلی برای شامیان]
- ۲۴۷ ..... [ارجزخوانی عمرو بن عاص و شاعری از عراقیان]
- ۲۴۸ ..... [مبارزه حجر نیک و حجر بد]
- ۲۴۸ ..... [ارجزخوانی حجر بد]
- ۲۴۸ ..... مله رفاعه حمیری به حجر بد
- ۲۴۹ ..... [فرستاده علی به سوی سپاه معاویه]
- ۲۴۹ ..... [حمله عبد الله بن بدیل به شامیان]
- ۲۵۰ ..... از پای در آمدن عبد الله ابن بدیل
- ۲۵۱ ..... [خطبه یزید بن قیس در تشویق مردم بر پیکار صفین]
- ۲۵۲ ..... [۴] حمله عبد الله بن بدیل
- ۲۵۳ ..... [حمایت حسین و محمد از پدر خود]
- ۲۵۳ ..... موضع حسن بن علی
- ۲۵۴ ..... [علی و سعید بن قیس و اشتر]
- ۲۵۴ ..... اشاره
- ۲۵۴ ..... خطبه اشتر
- ۲۵۵ ..... از پا در آمدن پیایی همدانیان
- ۲۵۶ ..... پایداری دادن اشتر یاران خود را
- ۲۵۷ ..... بازآمدن مردم به سوی اشتر
- ۲۵۷ ..... از پا در آمدن زیاد بن نضر و یزید بن قیس
- ۲۵۷ ..... [وصف اشتر در لباس رزم]
- ۲۵۸ ..... [اشتر و ابن جمهان]

- ۲۵۸ ..... [اشتر و منقذ و حمیر پسران قیس]
- ۲۵۹ ..... [تشویق اشتر یارانش را]
- ۲۵۹ ..... [خطبه علی]
- ۲۶۰ ..... [سردار خثعم شام و سردار خثعم عراق]
- ۲۶۱ ..... [پیکار بجيله]
- ۲۶۲ ..... [کشتگان بجيله]
- ۲۶۲ ..... [پیکار غطفان عراق]
- ۲۶۳ ..... [پیکار بنی نهد بن زید]
- ۲۶۴ ..... [ازد عراق و ازد شام]
- ۲۶۶ ..... [خطبه عتبۀ بن جویریه]
- ۲۶۷ ..... [ندای مالک بن حری نهشلی]
- ۲۶۸ ..... [سوگواری نهشل بن حرّی بر برادر خود مالک]
- ۲۶۹ ..... [پاره‌ای از کسان که در صفّین از پا در آمدند]
- ۲۶۹ ..... [ادهم بن محرز و شمر بن ذی الجوشن]
- ۲۷۰ ..... [هماوردی سوید بن قیس و ابی العمّرة]
- ۲۷۱ ..... [هماوردی بشر بن عصمه با ابن عقدیه]
- ۲۷۱ ..... [برخی از هماردیها]
- ۲۷۲ ..... [هجوم یکی از یاران علی بر معاویه و گریختن وی]
- ۲۷۳ ..... [حمله ابو ایوب به شامیان]
- ۲۷۳ ..... [هماوردی مردی با برادر خویش]
- ۲۷۴ ..... [حریث غلام معاویه]
- ۲۷۴ ..... [ضربت علی بر حریث]
- ۲۷۵ ..... [از پا در آمدن عمرو بن حصین سکسکی]
- ۲۷۵ ..... [شعری از علی]

- ۲۷۶ ..... [علی معاویه را به هموردی می‌خواند]
- ۲۷۷ ..... [سرتافتن معاویه از هموردی با علی و پرخاش او با عمرو بن عاص]
- ۲۷۸ ..... [پارهای از هموردیها]
- ۲۷۹ ..... هموردی ابن مقیده الحمار با مقطع عامری
- ۲۸۰ ..... [فخر عبد الله بن خلیفه طائی به قبیله خود]
- ۲۸۲ ..... بخش پنجم کتاب صفین (شدت پیکار و لحظات خطرناک)
- ۲۸۲ ..... اشاره
- ۲۸۲ ..... خطبه قیس بن فهدان
- ۲۸۲ ..... کشته شدن پاره‌ای مردان
- ۲۸۲ ..... [ندا در دادن عنتر بن عبید]
- ۲۸۳ ..... کشته شدن نخعیان
- ۲۸۴ ..... [تبرئه‌خواهی خالد بن معمر]
- ۲۸۴ ..... گفتار علی درباره پرچمهای ربیعه
- ۲۸۵ ..... [پرچم حضین بن منذر]
- ۲۸۶ ..... [پرچم ربیعه]
- ۲۸۷ ..... [قرعه‌کشی معاویه برای قبیله حمیر]
- ۲۸۷ ..... جابجا شدن و اضطراب پرچمهای ربیعه
- ۲۸۷ ..... پایداری ربیعه پس از گریز
- ۲۸۸ ..... [خطبه خالد بن معمر]
- ۲۸۹ ..... پاسخ یکی از ربیعیان به وی
- ۲۸۹ ..... نبرد ربیعه و حمیر
- ۲۸۹ ..... [افتخار دو طرف به عبید الله بن عمر و محمد بن ابی بکر]
- ۲۹۰ ..... [پارهای اشعار پیرامون صفین]
- ۲۹۱ ..... خطبه‌ای از معاویه

۲۹۲	[خطبه‌ای دیگر از معاویه]
۲۹۲	پاسخ ذی الکلاع
۲۹۳	[تشویق زیاد بن خصفه قبیله عبد قیس را]
۲۹۳	عبید الله بن عمر و حسن بن علی
۲۹۴	از پا در آمدن عبید الله بن عمر
۲۹۴	شمشیر عبید الله ابن عمر
۲۹۴	[سوگسرای کعب بن جعیل بر او]
۲۹۵	عبید الله بن عمر و حرث بن جابر حنفی
۲۹۶	[گفته سلطان در کشته شدن عبید الله]
۲۹۶	[پرچم حنین بن منذر]
۲۹۷	[گشاده دستی حرث بن جابر در جنگ]
۲۹۷	[جنگ مذحجیان]
۲۹۷	[ندای عتّیان و اشعریان]
۲۹۹	[خواستن پسر ذی الکلاع پیکر پدر خود را]
۳۰۰	گرمگاه پیکار و کشتار
۳۰۰	[عاریه‌گیری پرچم حنین به وسیله ابی عرفاء]
۳۰۱	کشته شدن ابی عرفاء
۳۰۱	[معاویه و عمرو بن عاص]
۳۰۲	[برانگیختن ربیعہ از جانب عتّاب بن لقیط]
۳۰۲	معاویه و عمرو
۳۰۲	اشاره
۳۰۲	معاویه و خالد بن معمر
۳۰۳	شعر نجاشی
۳۰۳	[شعر مزه بن جناده]

- ۳۰۳ ..... [علی و عبد العزیز بن حارث]
- ۳۰۴ ..... آنچه عبد العزیز بن حارث جعفی کرد.
- ۳۰۴ ..... رقابت ربیعہ و مضر
- ۳۰۵ ..... نبرد کنانه
- ۳۰۶ ..... نبرد عمیر بن عطار د همراه گروهی از بنی تمیم
- ۳۰۶ ..... نبرد قبیصه بن جابر همراه بنی اسد
- ۳۰۷ ..... نبرد عبد الله بن طفیل همراه گروه هوازن
- ۳۰۸ ..... [شعر عامر بن واثله]
- ۳۰۸ ..... [شعر ابی طفیل درباره مروان و عمرو بن عاص]
- ۳۰۹ ..... [نامه عقبه به سلیمان بن صرد]
- ۳۰۹ ..... [خطبه‌ای از علی در صقین]
- ۳۱۱ ..... [هماوردیهای کرب بن صباح]
- ۳۱۱ ..... هماوردیهای علی
- ۳۱۲ ..... هماوردی خواستن علی از معاویه
- ۳۱۲ ..... مخارق و معاویه
- ۳۱۲ ..... [خطبه عمرو]
- ۳۱۳ ..... خطبه عبد الله بن عباس
- ۳۱۴ ..... [خطبه عمرو]
- ۳۱۵ ..... حمله عمار
- ۳۱۶ ..... عمار و عبید الله ابن عمر
- ۳۱۶ ..... دعای عمار
- ۳۱۶ ..... [عمار و مرد با بینش]
- ۳۱۸ ..... [پاسخ علی به کسی که درباره شامیان از او پرسید]
- ۳۱۸ ..... [احادیثی که درباره عمار رسیده است]

- ۳۲۰ ..... [گفتار درباره «آن کسی که از جان خود می‌گذرد»]
- ۳۲۱ ..... [ندای عمار بن یاسر]
- ۳۲۲ ..... علی و هاشم بن عتبہ
- ۳۲۳ ..... [عمار بن یاسر و هاشم بن عتبہ]
- ۳۲۴ ..... شدت نبرد
- ۳۲۴ ..... [پیوستگان به دستار]
- ۳۲۵ ..... [عبید الله بن عمر با فوج نگارین پوش]
- ۳۲۵ ..... در هم آمیختن جنگاوران
- ۳۲۶ ..... علی و ربیعان
- ۳۲۷ ..... نشانه شامیان و عراقیان
- ۳۲۸ ..... [آسان گیرهای دو طرف هنگام ترک پیکار]
- ۳۲۸ ..... [حدیث عمرو بن عاص]
- ۳۲۹ ..... ابو نوح و ذو الکلاع
- ۳۳۰ ..... ذو الکلاع و ابو نوح در مجلس عمرو و معاویه
- ۳۳۰ ..... ابو نوح و شرحبیل بن ذی الکلاع نزد عمار بن یاسر
- ۳۳۱ ..... بر نشستن عمار ابن یاسر به آهنگ دیدار عمرو بن عاص
- ۳۳۴ ..... [عمار بن یاسر و هاشم ابن عتبہ]
- ۳۳۵ ..... [کشته شدن عمار بن یاسر]
- ۳۳۶ ..... کشته شدن ذو الکلاع
- ۳۳۶ ..... [آنچه پیرامون کشته شدن عمار بن یاسر آمده است]
- ۳۳۶ ..... [حدیثی درباره عمار]
- ۳۳۷ ..... [احمله عمار]
- ۳۳۸ ..... [آنچه درباره دیدار میان عمرو و عمار گفته‌اند]
- ۳۳۸ ..... پرخاش معاویه به عمرو به سبب انتشار حدیث عمار



- ۳۳۸ ..... اشاره
- ۳۳۹ ..... پاسخ عمرو
- ۳۳۹ ..... پاسخ معاویه
- ۳۴۰ ..... برانگیختن علی هاشم بن عتبۀ را
- ۳۴۰ ..... قرعۀ ذی الکلاع
- ۳۴۱ ..... [عبد الله بن هاشم در مجلس معاویه]
- ۳۴۱ ..... اشاره
- ۳۴۲ ..... سرزنش عمرو به معاویه درباره ابن هاشم
- ۳۴۲ ..... [نامه شعری ابن هاشم به معاویه]
- ۳۴۳ ..... بخش ششم کتاب صفین (در گیراگیر نبرد)
- ۳۴۳ ..... اشاره
- ۳۴۴ ..... از پا در آمدن هاشم بن عتبۀ و پیام او به علی
- ۳۴۴ ..... [برانگیختن کسان از سوی هاشم بن عتبۀ]
- ۳۴۶ ..... سوگواری بر قتل هاشم
- ۳۴۷ ..... خطبۀ عبد الله بن هاشم هنگامی که پرچم پدر را گرفت
- ۳۴۷ ..... پاره‌ای اشعار مربوط به صفین
- ۳۴۸ ..... [سوگواری ابی عمرۀ بن عمرو بن محسن]
- ۳۴۹ ..... انالۀ علی بر قتل او و سوگواری ابی طفیل بر هاشم
- ۳۵۰ ..... [گفتگوی عدی بن حاتم]
- ۳۵۱ ..... فرار ضحاک و عتبۀ بن ابی سفیان
- ۳۵۱ ..... شعر نجاشی درباره فرار عتبۀ
- ۳۵۱ ..... شعر کعب بن جعیل درباره روزهای صفین
- ۳۵۱ ..... پاسخ ابی جهمة الاسدی
- ۳۵۲ ..... هجو گویی عتبۀ بر کعب ابن جعیل

۳۵۳	رویارویی ابو الاعور و عبد الرحمن بن خالد
۳۵۳	نصر: پیکار خمیس
۳۵۴	به خاک افتادگان روز خمیس
۳۵۴	از اشعار صفین
۳۵۵	پاره‌ای از سوگنامه‌ها
۳۵۶	[نامه معاویه به ابی ایوب و زیاد بن سمیه]
۳۵۷	پاسخ زیاد
۳۵۷	[آنچه معاویه زیر نامه ابو ایوب نوشت]
۳۵۸	علی و ابو ایوب
۳۵۸	پاسخ ابی ایوب
۳۵۹	[توصیف پیکار صفین]
۳۶۰	از اشعار صفین
۳۶۱	[گفته علی درباره بانگی که عمرو بن عاص سر داده بود]
۳۶۲	شعر نجاشی در ستایش علی
۳۶۲	شعر نجاشی در ستایش علی و نکوهش معاویه
۳۶۳	[واقعه بین ذوالجناحین]
۳۶۳	صحنه‌ای از پیکار صفین
۳۶۶	عمرو بن عاص و حمزه بن عتبّه
۳۶۷	از پای در آمدن حمزه بن عتبّه
۳۶۷	شعری از عمرو بن عاص
۳۶۸	عدی بن حاتم و علی
۳۶۸	از اشعار صفین
۳۷۳	نامه‌ای از علی به معاویه
۳۷۳	پاسخ معاویه به علی

نام‌های دیگر از علی به معاویه	۳۷۴
پاسخ معاویه	۳۷۴
سخن احنف درباره صفین	۳۷۴
[یاد آوری از صفین نزد معاویه]	۳۷۵
[علی معاویه را به هم‌وردی می‌خواند]	۳۷۵
بیم عمرو بر جان دو پسر خویش	۳۷۵
روزی از روزهای صفین	۳۷۶
ستایش ابی زبید بر علی	۳۷۶
[خطبه علی در بر انگيختن یارانش]	۳۷۸
[خطبه دیگری از علی در تشویق یاران خود]	۳۷۹
نبرد محمد بن حنفیه	۳۷۹
شعری از عدیل	۳۷۹
[مبارزه هانی با یعمر بن اسید]	۳۷۹
[پیام عبد الرحمن بن کله به علی]	۳۸۰
معاویه و ابیات عمرو بن اطنابه	۳۸۱
عبد الرحمن ابن خالد و جاریه ابن قدامه	۳۸۲
حمله اشتر و شعر نجاشی در این باب	۳۸۳
رجز همّام بن قبیصه	۳۸۳
حمله عدی بن حاتم	۳۸۴
از رجزهای صفین	۳۸۴
[حمله عمرو و یمانیان]	۳۸۵
حمله عمرو بن حمق	۳۸۶
کشته شدن حوشب ذی ظلیم	۳۸۶
ورود علی به رزمگاه ربیعہ	۳۸۷

۳۸۸	ستایش راندن علی بر ربیعہ
۳۸۸	بر نشستن علی بر شهباء و خطبه او
۳۸۹	روانه شدن کسان نزد علی
۳۸۹	رجز عدی بن حاتم و اشتر
۳۹۰	تمثّل معاویه به ابیات عمرو بن اطنابه
۳۹۰	معاویه و عمرو
۳۹۰	مدد خواهی معاویه از عکّ و اشعریان
۳۹۱	سخن معاویه و اصبح و احنف
۳۹۲	حمله عمرو
۳۹۲	ضربت علی بر عمرو
۳۹۲	گفتگوی معاویه با عمرو در این باره
۳۹۳	معاویه برادرش عتبہ را نزد اشعث بن قیس می‌فرستد
۳۹۳	سخن اشعث در این باره
۳۹۴	معاویه و عتبہ
۳۹۴	ستودن اشعث از جانب نجاشی
۳۹۵	معاویه و عمرو
۳۹۵	عمرو به ابن عباس
۳۹۶	[ابن عباس نامه عمرو را به علی تقدیم می‌کند]
۳۹۶	اشاره
۳۹۷	پاسخ ابن عباس
۳۹۷	پاسخ فضل بن عباس
۳۹۸	نامه معاویه به ابن عباس
۳۹۹	پاسخ ابن عباس
۳۹۹	قطع مکاتبه معاویه با ابن عباس

۴۰۰	شعر فضل در این باره
۴۰۰	گرد آمدن پاره‌ای از سران نزد معاویه
۴۰۱	خشم عمرو
۴۰۲	بخش هفتم کتاب صفین (پیروزی سپاه علی و حيله معاویه)
۴۰۲	اشاره
۴۰۳	هجو عمرو از طرف حارث بن نصر جشمی
۴۰۳	ضربت علی بر عمرو
۴۰۴	پرچم بستن معاویه
۴۰۴	سخن عبد الله بن حارث سکونی به معاویه
۴۰۴	سخن اعور شتی به علی
۴۰۵	[توطئه معاویه و یارانش بر ضد برخی از یاران علی]
۴۰۶	شکست معاویه در برابر سعید
۴۰۷	شکست عمرو در برابر مرقال
۴۰۷	شکست بسر در برابر قیس
۴۰۸	شکست عبید الله بن عمر در برابر اشتر
۴۰۹	شکست عبد الرحمن بن خالد از عدی بن حاتم
۴۰۹	تعزیت گویی شماتت آمیز ایمن بن خریم به معاویه
۴۱۰	[سرزنش معاویه به عمرو]
۴۱۱	دلدارى دادن معاویه به قریشیان
۴۱۱	[پوزش خواهی قریشیان از معاویه]
۴۱۱	[پیامهای متبادل میان معاویه و عمرو]
۴۱۲	ابن مسروق و معاویه
۴۱۲	اشاره
۴۱۲	پیکار عک و همدان

- ۴۱۳ ..... بیان عمرو درباره نبرد عک و همدان
- ۴۱۴ ..... گشاده دستی معاویه در بخشش
- ۴۱۴ ..... هجو عک و اشعریان از سوی منذر وادعی
- ۴۱۵ ..... نبرد همدانیان
- ۴۱۵ ..... خوشامد علی از همدان
- ۴۱۵ ..... پیکار همدانیان و حمصیان
- ۴۱۷ ..... [معاویه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص]
- ۴۱۷ ..... برخورد عمرو با اشتر
- ۴۱۸ ..... عمرو و اشتر
- ۴۱۹ ..... شکست عمرو
- ۴۲۰ ..... معاویه یارانش را تشویق می‌کند
- ۴۲۰ ..... [علی و اصبح بن نباته]
- ۴۲۰ ..... [بانگ مالک اشتر]
- ۴۲۰ ..... اشاره
- ۴۲۱ ..... برخورد ناگهانی اثال بن حجل با پدرش
- ۴۲۳ ..... دعوت معاویه از نعمان و مسلمه
- ۴۲۳ ..... پاسخ نعمان به معاویه
- ۴۲۴ ..... پاسخ مسلمه به معاویه
- ۴۲۴ ..... گفتار قیس بن سعد در این باره
- ۴۲۵ ..... رایزنی معاویه با عمرو در باره انصار
- ۴۲۵ ..... گلایه و عذرخواهی معاویه از برخی از انصار
- ۴۲۶ ..... انصار و قیس ابن سعد
- ۴۲۶ ..... پاسخ دادن نعمان به چشمداشت معاویه
- ۴۲۷ ..... پاسخ قیس به نعمان

۴۲۸	..... [بر پا خاستن عکبر در پیشگاه علی]
۴۲۸	..... هم‌وردی عوف بن مجزئه با عکبر
۴۲۹	..... عکبر و معاویه
۴۲۹	..... قصیده عکبر در قتل مرادی
۴۳۰	..... مباح شمردن خون عکبر
۴۳۱	..... واگذاری فرماندهی انصار به قیس بن سعد
۴۳۱	..... مباحات به رجراج و خضریه
۴۳۲	..... [سخن معاویه بن خدیج]
۴۳۲	..... معاویه و ابن خدیج
۴۳۳	..... [گذر کردن اسود بر عبد الله بن کعب در واپسین دم زندگی او]
۴۳۴	..... اسود بن قیس و علی
۴۳۴	..... [موضع ابرهه بن صباح]
۴۳۵	..... هم‌وردی علی و عروه دمشقی و از پا در آمدن او
۴۳۶	..... شعری در نکوهش او
۴۳۶	..... [هلاکت پسر عموی ابی داود]
۴۳۷	..... هراس سپاه معاویه از علی
۴۳۸	..... رجز علی
۴۳۸	..... هم‌وردی علی با بسر و گریز وی
۴۳۸	..... حمله اشتر به پسر عموی بسر
۴۳۹	..... تحاشی بسر از علی و دوره کردن سواران شام علی را
۴۴۰	..... [معاویه قریشیان شام را بر می‌انگیزد]
۴۴۰	..... اعتراض قریشیان به معاویه
۴۴۱	..... دیدار عتبه و جعده
۴۴۱	..... اشاره

- ۴۴۲ ..... شعر نجاشی در باره ناسزا گویی عتبه به جعده
- ۴۴۳ ..... شعر شتی در هجو عتبه به سود جعده
- ۴۴۳ ..... [اسارت اصبح به دست اشتر]
- ۴۴۴ ..... بخشودن اصبح
- ۴۴۵ ..... نگرانی معاویه و یارانش از آهنگ پیکار صبحگاهی علی
- ۴۴۵ ..... اشاره
- ۴۴۵ ..... شعر معاویه بن ضحاک که شامیان را نگران کرد
- ۴۴۶ ..... تبعید ابن ضحاک از سوی معاویه
- ۴۴۶ ..... قصیده‌ای از اشتر
- ۴۴۷ ..... معاویه حکومت خودمختار شام را از علی درخواست می‌کند
- ۴۴۷ ..... اشاره
- ۴۴۷ ..... نامه معاویه به علی
- ۴۴۷ ..... پاسخ علی
- ۴۴۸ ..... [معاویه نامه علی را پوشیده می‌دارد و سپس منتشر می‌کند]
- ۴۴۹ ..... شعری از عمرو در سرزنش معاویه
- ۴۴۹ ..... [تاختن علی]
- ۴۴۹ ..... اشاره
- ۴۵۰ ..... خطبه اشتر که نقابدار و روی پوشیده بود
- ۴۵۰ ..... [کوشش یکی از شامیان برای پایان دادن به جنگ]
- ۴۵۱ ..... [لیلة الهریر (یا شب غوغایی)]
- ۴۵۱ ..... اشتر آتش جنگ را فروزان نگه می‌داشت
- ۴۵۲ ..... [خطبه علی]
- ۴۵۳ ..... دعای علی در روز هریر
- ۴۵۴ ..... [روز هریر]



- ۴۵۶ ..... [خطبه اشعث در شب هریر]
- ۴۵۶ ..... [اشاره معاویه به بالا بردن قرآن‌ها]
- ۴۵۷ ..... سخن عدی ابن حاتم
- ۴۵۷ ..... طرفداران ادامه پیکار
- ۴۵۸ ..... اندرز اشعث برای پایان دادن به جنگ
- ۴۵۸ ..... گفتگو بر سر داوری
- ۴۵۹ ..... [اختلاف یاران علی در ادامه پیکار]
- ۴۵۹ ..... خطبه علی
- ۴۶۰ ..... سخنان سران قبایل
- ۴۶۰ ..... سخن خالد بن معمر و حنین ربیع
- ۴۶۱ ..... معاویه و مصقله
- ۴۶۱ ..... اشاره
- ۴۶۱ ..... شعر نجاشی
- ۴۶۲ ..... شعر خالد ابن معمر
- ۴۶۳ ..... شعر صلتان
- ۴۶۳ ..... سخن رفاعه ابن شداد
- ۴۶۴ ..... [خطبه علی در باره داوری]
- ۴۶۵ ..... [داستان مصعب آنگاه که قرآن‌ها را بر آوردند]
- ۴۶۷ ..... شعر ابو محمد اسیدی در باره صفین
- ۴۶۷ ..... [پیام معاویه به علی]
- ۴۶۸ ..... پاسخ علی به معاویه
- ۴۶۹ ..... بخش هشتم کتاب صفین (داوری: نیرنگ عمرو بن عاص)
- ۴۶۹ ..... اشاره
- ۴۶۹ ..... داستان داوران

- نامہ علی به عمرو ..... ۴۷۰
- نامہ نگاری علی و عمرو بن عاص ..... ۴۷۰
- رضایت قاریان شام و عراق به داوری قرآن ..... ۴۷۰
- شعر ایمن ابن خریم ..... ۴۷۴
- [تأثیر شعر ایمن] ..... ۴۷۵
- [نامہ بسر به شامیان] ..... ۴۷۵
- [پیمان نامہ داوری] ..... ۴۷۶
- [اختلاف هنگام نگارش پیمان] ..... ۴۷۸
- اشاره ..... ۴۷۹
- صورتی دیگر از سند پیمان نامہ داوری ..... ۴۸۰
- [اموضع اشتر و اشعث، در برابر پیمان نامہ] ..... ۴۸۲
- [اختلاف بر سر داوری] ..... ۴۸۳
- [ظهور فرقه محکمہ] ..... ۴۸۷
- [عمرو بن اوس و معاویه] ..... ۴۸۸
- [رفتار با اسیران] ..... ۴۸۹
- [نظر سلیمان بن سرد در باره پیمان نامہ] ..... ۴۸۹
- رای محرز ابن جریش ..... ۴۹۰
- [اسعید بن قیس قوم خود را برای جنگ گرد می آورد] ..... ۴۹۰
- ردّ پیشنهاد سعید بن قیس از سوی علی ..... ۴۹۱
- [خطبه علی پس از صلح] ..... ۴۹۱
- [گفته علی در باره اشتر] ..... ۴۹۲
- [کشته شدن حابس بن سعد طائی] ..... ۴۹۲
- خونخواهی زید بن عدی به خاطر حابس ابن سعد ..... ۴۹۲
- [پوزش طلبی عدی بن حاتم از علی، پس از گریختن پسرش زید] ..... ۴۹۳

- ۴۹۴ ..... [شعر نجاشی در باره فرار معاویه]
- ۴۹۷ ..... پاسخ ابن مقبل
- ۴۹۸ ..... بازگشت علی از صفین به کوفه
- ۵۰۱ ..... [شعر علی هنگام بازگشت از صفین]
- ۵۰۲ ..... [شعر ابی محمد تمیمی]
- ۵۰۲ ..... [فرستادگان علی و معاویه]
- ۵۰۳ ..... [آنچه هنگام عزیمت به ابو موسی گفته شد]
- ۵۰۴ ..... [ابو موسی وسایل سفر را آماده می‌کند]
- ۵۰۵ ..... بدرود کردن شرحبیل با عمرو
- ۵۰۵ ..... بدرود کردن احنف و اندرز او به ابو موسی
- ۵۰۶ ..... [احنف و علی]
- ۵۰۶ ..... [شعر صلتان]
- ۵۰۷ ..... وضع سعد بن ابی وقاص و پسرش عمر
- ۵۰۸ ..... دعوت معاویه از پاره‌ای از قریشیان که او را مدد نکرده بودند
- ۵۰۹ ..... [گواهان دو داور]
- ۵۱۰ ..... [تبادل آراء ابو موسی و عمرو]
- ۵۱۱ ..... سفارشهایی که علی به وسیله شریح به عمرو کرد
- ۵۱۱ ..... قصیده معاویه برای عمرو
- ۵۱۲ ..... [تظاهر عمرو به احترام با ابو موسی]
- ۵۱۳ ..... ابو موسی عمرو را از خود دور می‌کند
- ۵۱۴ ..... اختلاف هنگام اعلام نتیجه داوری
- ۵۱۴ ..... تن سپردن به خلافت معاویه
- ۵۱۴ ..... اشاره
- ۵۱۴ ..... شعر شتی

- نامہ عمرو بہ معاویہ و گزارش ماجرا بہ او ..... ۵۱۵
- سخن سعید و کردوس ..... ۵۱۵
- سخن یزید بن اسد قسری [۲] ..... ۵۱۶
- نکوهش عمرو و ابو موسیٰ بر یک دیگر ..... ۵۱۶
- [شعرهایی کہ پس از داوری گفته شده است] ..... ۵۱۷
- [طواف ابو موسیٰ پیرامون کعبہ پس از داوری] ..... ۵۱۹
- شعر ہیثم در بارہ داوری ..... ۵۱۹
- [در آمدن گروهی از صحابہ نزد علی] ..... ۵۱۹
- دعای علی و معاویہ ..... ۵۲۰
- قصیدہ راسبی ..... ۵۲۰
- قصیدہ نابغہ جعدی ..... ۵۲۱
- [دیدار معاویہ با عامر بن وائل] ..... ۵۲۲
- [ابو طفیل، عامر بن وائل بر قصیدہ خود ابیاتی در افزود] ..... ۵۲۲
- پاسخ خریم اسدی ..... ۵۲۳
- [نام کسانی از اصحاب علی کہ کشته شدند] ..... ۵۲۴
- دربارہ مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمیه اصفهان ..... ۵۲۶

## پیکار صفین

## مشخصات کتاب

- سرشناسه : نصر بن مزاحم، - ق ۲۱۲
- عنوان قراردادی : [واقعۀ صفین (فارسی)]
- عنوان و نام پدیدآور : پیکار صفین / از نصر بن مزاحم منقری؛ به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون؛ مترجم پرویز اتابکی
- وضعیت ویراست : [ویرایش ۲]
- مشخصات نشر : تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- مشخصات ظاهری : ۸۴۲ ص. نقشه
- شابک : ۵۰۰۰ ریال ؛ ۵۰۰۰ ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
- یادداشت : چاپ اول: ۱۳۶۶
- یادداشت : این کتاب تحت عنوان واقعۀ صفین در تاریخ با ترجمه کریم زمانی بوسیله انتشارات خدمات فرهنگی رسا در سال ۱۳۶۴ نیز منتشر گردیده است
- یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: Nasr. ebn - e mozahem - e menqari: peykar - e seffin.
- یادداشت : عنوان دیگر: الصفین.
- یادداشت : کتابنامه: ص [۷۷۵] - ۷۷۷؛ همچنین به صورت زیر نویس
- عنوان دیگر : الصفین.
- عنوان دیگر : واقعۀ صفین
- عنوان دیگر : الصفین
- عنوان دیگر : واقعۀ صفین در تاریخ
- موضوع : جنگ صفین
- موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. — جنگها
- شناسه افزوده : هارون، عبدالسلام محمد، مصحح
- شناسه افزوده : اتابکی، پرویز، ۱۳۰۶ - ، مترجم
- شناسه افزوده : سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
- رده بندی کنگره : BP۳۷/ن ۷۰۴۱ و ۱۳۷۰
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱
- شماره کتابشناسی ملی : م ۷۰-۱۱۵۷

## مقدمه چاپ نخست

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## صفین

این سرزمینی که تاریخ نامش را جاودانی کرد و آن خطّه نیز به نوبه خود تاریخی را جاودانه ساخت که آثارش در زندگی امت عرب و خلافت اسلامی آشکار است، و انواع مذاهب دینی و (مکتبهای) سیاسی زاینده جنگ صفین را پدید آورد و بازتابهایش را به اطراف و اکناف مملکت اسلام گسترش داد، میان بلندیهای شمال عراق و سرزمین شام قرار دارد. چنان که مورخان یاد کرده‌اند در این جنگ که یکصد و ده روز از تاریخ خونریزهای سیل آسا را در بر می‌گیرد، بالغ بر نود حمله رخ داد. [۱] نبردی سخت مهلک که نزدیک بود مسلمانان را به کلی نابود کند و مجد و شوکتشان را به تاراج دهد و آثارشان را محو کند؛ مسلمانان پس از جنگ جمل به سال سی و شش هجری، هنوز از مرکب خویش پیاده نشده بودند که دیگر بار به روز پنجم شوال همان سال [۲] در جنگ صفین پا در رکاب نهادند و اگر عنایت الاهی به صورت صلحی که مانع بیش ریختن خون دو طرف و حفظ باقیمانده دلاوران و نامدارانشان شد شامل حال آنان نمی‌گردید، بی‌گمان چهره تاریخ اسلامی

[(-۱)] معجم البلدان، (صفین)

[(-۲)] ص ۱۸۳ همین کتاب

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲

دگرگون می‌گشت. [۱] علمای تاریخ به نگارش و ضبط وقایع این پیکار توجه بسیار کرده‌اند. از نخستین کسانی که در این باره تألیفی پرداخته‌اند، ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید ابن مخنف بن سلیم ازدی، در گذشته پیش از سال ۱۷۰ هجری و سپس ابو الفضل نصر بن مزاحم، در گذشته به سال ۲۱۲ ه ق هستند. ابن الندیم گوید [۲]: «ابو الفضل در ردیف ابی مخنف است». مورخ دیگری نیز که معاصر ابن مزاحم بوده در باره پیکار صفین تألیفی پرداخته است و او عبد الله محمد بن عمر واقدی، متولد سال ۱۳۰ ه ق و در گذشته به سال ۲۰۷ ه ق است [۳]. (همچنین) از نخستین کسانی که در تاریخ صفین نگارشی دارند، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰ ه ق است که در خصوص این پیکار تألیف ویژه‌ای نکرده بلکه شرح این نبرد را ضمن تاریخ خود در حوادث سال ۳۳ و سال ۳۷ ه ق آورده است. [۴] کهن‌ترین متنی که ما درباره این پیکار می‌شناسیم همانا کتاب صفین از نصر بن مزاحم است که می‌توانیم او را در ردیف شیوخ طبری به شمار آوریم، زیرا طبری از کسی روایت می‌کند که او خود از ابی مخنف [۵] که نصر بن مزاحم

[(-۱)] نگرش مصحح به این پیکار و برداشت کلی او از این وقعه با اعتقاد ما شیعیان که آن جنگ را نبرد حق بر ضد باطل و جهاد در راه خدا به رهبری ولی الله و وصی منصوب، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، می‌دانیم و آن صلح و حکمیت بعد از آن را به شهادت همین کتاب حاضر و استناد به دیگر تواریخ معتبر خدعه‌ای می‌شماریم، تفاوت بنیادی دارد. -م.

[(-۲)] الفهرست، ص ۱۳۷. اما لقب صحیح محمد بن اسحاق مؤلف کتاب معروف الفهرست فقط «ندیم» است که به خطای قلم پاره‌ای نسخه‌نویسان یا غلط چاپی هنگام چاپ نسخه «الرحمانیه» کتاب الفهرست در مصر، اخیراً به ابن الندیم شهرت یافته است. با این همه به رعایت امانت در ترجمه فارسی، همان صورت متن را که غلطی رایج است آوردیم. برای آگاهی بیشتر الفهرست للندیم، کلمه و جیزه، رضا تجدد، شعبان ۱۳۹۱، تهران. -م.

[(-۳)] وی در نقل روایت از ثوری با نصر متفق است، -: ابن خلکان، ۱: ۵۰۶

[ (۴-) ] تاریخ الطبری. ۵: ۲۳۵-۲۴۴ و ۶: ۲-۴۰

[ (۵-) ] طبری از ابی الحسن علی بن محمد مدائنی (و او) از ابی مخنف روایت می‌کند. طبری،

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳

چنان که گذشت همدیف او بود، روایت کرده است.

### نصر بن مزاحم

او ابو الفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری است که نسبتش به بنی منقر بن عبید بن حارث بن عمرو بن کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم می‌رسد. [۱] وی مورّخی است عرب که به گفته مورّخان در مذهب خویش غلوّی داشت. خاستگاهش کوفه بود ولی بعد در بغداد سکونت گزید و در آنجا از سفیان ثوری، و شعبه بن حجاج، و حبیب بن حسان، و عبد العزیز بن سیاه، و یزید بن ابراهیم تستری، و ابی الجارود، و زیاد بن منذر استماع حدیث کرد. پسرش (حسین بن نصر) و نوح بن حبیب قومسی، و ابو صلت هروی، و ابو سعید اشجّ، و علی بن منذر طریقی، و گروهی از کوفیان نیز از او روایت کرده‌اند. از آنجا که وی از ساکنان بغداد بود خطیب بغدادی در تاریخ خویش زندگینامه او را آورده است. [۲] تاریخها سال ولادت او را برای ما باز نگفته‌اند ولی همین که او را در ردیف ابو مخنف شمرده‌اند ما را بر آن می‌دارد که بگوییم وی از کهنسالان بوده زیرا چنان که ابن حجر در لسان المیزان ذکر کرده ابو مخنف لوط بن یحیی، پیش از سال ۱۷۰ هـ ق در گذشته و با این حساب احتمال مرجّح آن است که ولادت نصر به سال ۱۲۰ هـ ق بوده باشد.

تذکره نویسان آورده‌اند که او عطار بود و عطر می‌فروخت، و شاید همین (ملازمت با بوی خوش) باعث شده است که رایحه‌ای از خوش ذوقی از کتابش به مشام جان رسد و نیز شاید همین (دقت و ظرافت حرفه‌ای) چنین روح

[ (۵-) ]: ۲۳۳ و نیز از عمر بن شبة، از ابی الحسن مدائنی، از ابی مخنف روایت می‌کند. طبری، ۵: ۱۸۴

[ (۱-) ] المعارف، ۳۶ و الاشتقاق، ۱۵۲

[ (۲-) ] تاریخ بغداد، ۱۳: ۲۸۲-۲۸۳

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴

درخشانی را که در تألیف خود دارد بدو بخشیده باشد؛ چه او مقدمات جنگ صفین را با مهارت و به ترتیب آورده و سپس با نهایت دقت و به گزینی تصویری از اصل نبرد را که محور اصلی کتاب است برای ما ترسیم می‌کند و به روایت اخبار گروههای (درگیر پیکار) و خطبه‌ها و اشعارشان می‌پردازد، و با آنکه این اشعار شامل سروده‌های راویان یا تلفیق خبرنگاران است، در تمام کتاب از توفیق رعایت انسجام و هماهنگی و پیوستگی و درستی تصویر و ترتیب و نظم گزارش بی‌نصیب نیست.

مورّخان را در موثّق شمردن نصر اختلاف است و این روشی است که در مورد هر راوی شیعی دیگری نیز دارند. در حالی که ابن حبان او را در شمار ثقات می‌آورد [۱] و ابن ابی الحدید شیعی در حق او می‌گوید [۲] «ما آنچه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین در این باب آورده ذکر می‌کنیم چه او مورد اعتمادی راستین و درست گوی و از نسب جانبداری و دغلی به دور، و از رجال اصحاب حدیث است»، آنگاه عقیلی درباره او گوید: «شیعه‌ایست که در حدیثش اضطراب است» [۳] و ابو حاتم گوید: «حدیثش دستخوش گرایش و متروک است». [۴] هر چه باشد کسی که به این کتاب او بنگرد آرامش مورخ را- که گرایشهای تعصب‌آمیز، جز در پاره‌ای موارد ناچیز که گزیری از آن نیست، او را به هواداری و انداشته- احساس می‌کند. او وقتی زبونیها و معایب معاویه را ذکر می‌کند نیش زبانه‌های دشمنان درباره علی علیه السلام را نیز پنهان نمی‌دارد.

[(-۱)] لسان المیزان، ۶: ۱۵۷

[(-۲)] شرح نهج البلاغه، ۱: ۱۸۳

[(-۳)] حدیث مضطرب یکی از دوازده قسم حدیث ضعیف و حدیثی است که سند آن مختل باشد، به خلاف حدیث جید یا نیکو. - م.

[(-۴)] لسان المیزان، ۶: ۱۵۷

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵

## مصنفات او

یاقوت گوید [۱]: «به تاریخ و اخبار آگاه بود» و ابن الندیم [۲] مصنفات او را چنین آورده: کتاب الغارات [۳]، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب مقتل حجر بن عدی و کتاب مقتل الحسین بن علی. صاحب منتهی المقال بر این افزاید [۴]: کتاب عین الورد [۵]، کتاب اخبار المختار [۶] و کتاب المناقب. چنان که ملاحظه می‌کنید کوشش این مرد متوجه تألیفات شیعی بوده و دست روزگار از تمام آثار او جز کتاب حاضر، کتاب صفین، اثر دیگری را به امانت برای ما نگه نداشته است.

## نسخه‌های کتاب صفین

۱- این کتاب نخستین بار به صورت چاپ سنگی در ۱۳۰۱ هـ ق در ایران به چاپ رسیده است. این چاپ بسیار کمیاب و دسترسی بدان دشوار بود چنان که دیری نمی‌گذرد که به کتابخانه دار الکتب المصریه [۷] راه یافته است. این نسخه روایت شده در هشت بخش است،

[(-۱)] معجم الادباء، ۱۹: ۲۲۵

[(-۲)] الفهرست، ۱۷۳. یاقوت در معجم خود نیز نام این مصنفات را بدون تصریح به اینکه از کجا نقل شده یاد کرده است.

[(-۳)] از کسانی که کتابی به همین نام تألیف کرده‌اند، ابراهیم بن هلال ثقفی است که ابن ابی الحدید از او بسیار روایت می‌کند.

[(-۴)] منتهی المقال، ابی علی محمد بن اسماعیل، ۳۱۷

[(-۵)] عین الورد، همان رأس عین، شهر مشهوری در جزیره (بین التهرین علیا- سرزمین واقع بین دجله و فرات) است که در آن پیکاری بین اعراب واقع شد و از روزهای تاریخی (ایام العرب) است. معجم البلدان.

[(-۶)] مختار بن ابی عبید ثقفی، صاحب طریقه «مختاریه» که آن را «کیسائی» نیز گویند و فرقه‌ای از فرقه‌های شیعه است. الفرق بین الفرق. ۲۷-۲۸

[(-۷)] نام این کتابخانه که کتابخانه ملی مصر است اینک به «دار الکتب و الوثائق القومیة» تبدیل شده است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶

در آغاز هر بخش سند روایت که منتهی به نصر بن مزاحم می‌شود آمده و مجموع بخشها در ۳۰۵ صفحه و هر صفحه مشتمل بر حدود ۲۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است. پاره‌ای کلمات این نسخه محو شده و تحریف و تصحیف و زیاده و نقصان بسیار در آن راه یافته است. این نسخه‌ایست که من آن را به عنوان نسخه اصلی، برای تصحیح و انتشار، اختیار کردم و آن را به نام «اصل»



می خوانم.

۲- بار دیگر در چاپخانه عباسیه بیروت در ۱۳۴۰ ه ق چاپ شده. در این چاپ ناشر تمام اسنادهای کتاب و نیز پاره‌ای از متون و اشعار را حذف کرده و از این رو این چاپ ارزشی برای تحقیق ندارد، زیرا ناشر جز آنکه خلاصه نسخه نخستین را به چاپخانه داده باشد کاری نکرده و حتی نخواست‌ه است به آنچه از تحریف و تصحیف، در آن نسخه به وفور وجود داشته دست بزنند. ولی با این همه این مزیت برای او باقی است که با همین چاپ خود کتاب صفین را منتشر کرده (و از محاق ندرت درآورده) است و بسیاری از پژوهشگران بدان استناد جسته‌اند.

۳- نسخه سومی از این کتاب نیز در پرده غیب روی نهفته و پوشیده مانده بود که من توانستم آن را اندک اندک از طریق مطالعه شرح نهج البلاغه ابن ابی-الحدید، کشف کنم. وی را عادت بر این بود که در ضمن تألیف خود تعدادی از کتب دیگر را لابلای مطالب کتاب خویش به صورتی پراکنده می‌گنجاند چنان که پس از او صاحب خزائن الادب، عبد القادر بن عمر بغدادی، نیز همین روش را به کار بسته است. بیرون‌نویسی و پرده‌برداری از این نسخه در حدود ماهی مرا مشغول داشت تا به یاری خداوند، و به حمد او، بر تمام نصوص این کتاب در شرح ابن ابی‌الحدید در جایهای مختلف که طبعاً ملازمه‌ای با ترتیب اصلی کتاب نداشت و به اقتضای مناسبت‌های گوناگون در شرح وارد شده بود، دست یافتم و جز از قریب بیست و چند صفحه بی نصیب نماندم. این نسخه را به اقتباس از اسم ابن ابی‌الحدید به نشانه «شنهج» مشخص کردم.

اینک جدول مقابله‌ای از صفحات نسخه اصلی با صفحات نسخه بیرون-

پیکار صفین / ترجمہ وقوعہ صفین، ص: ۷

نویسی شده از شرح ابن ابی الحدید به نشانه «شنهج» را نقل می‌کنم تا بر خواننده معلوم شود چگونه امکان استخراج و پیگیری مطالب آن برایم حاصل شد.

اصل ۳-۱۰۷-۱۷۱۳-۱۹ شنهج ۱: ۲۵۶-۲۵۷: ۲۴۶-۲۴۷: ۲۴۸-اصل ۲۰-۲۱ ۲۶-۲۷ شنهج ۱: ۲۴۸، ۲۴۹: ۳۵-۴۰: ۱۴۰-۲۴۹ اصل ۲۸-۳۳ ۳۴ ۳۵ شنهج ۱: ۲۴۹-۲۵۱: ۲۵۲، ۲۶۰: ۲۶۰ اصل ۳۶-۴۱ ۴۲ ۴۳، ۴۴ شنهج ۱: ۲۵۸-۲۶۰: ۲۶۰، ۳۵۲: ۱ ۳۵۲: ۲۵۳ اصل ۴۵ ۴۶ ۴۷-۴۹ شنهج ۱: ۲۵۴، ۲۵۶: ۳ ۴۰۷: ۳ ۴۰۷-۴۰۸ اصل ۵۰ ۵۱-۵۷ ۵۹: ۲۷۸ شنهج ۳: ۴۰۹: ۲۷۹-۲۸۲: ۴۰۹-۴۱۰ اصل ۶۰ ۶۱-۶۹ ۷۱: ۲۸۲ شنهج ۴: ۱۱۴: ۲۸۲-۲۸۶: ۲۷۷، ۲۸۷ اصل ۷۲ ۷۷، ۷۶ ۷۵ شنهج ۱: ۲۷۷: ۲۷۸: ۲۷۸ اصل ۷۷ ۷۸ ۷۹-۸۲ شنهج ۱: ۲۸۸: ۲۸۸: ۲۸۹: ۲۹۰-۲۹۱ اصل ۸۳ ۸۴-۹۶ ۹۷-۱۱۱ شنهج ۱: ۲۹۱، ۳۲۵: ۳۲۷-۳۳۱: ۳۴۲-۳۴۷ اصل ۱۱۳-۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ شنهج ۱: ۴۸۰-۴۸۲: ۴۷۹، ۴۸۲: ۴۷۹، ۴۸۳

پیکار صفین / ترجمہ وقوعہ صفین، ص: ۸

اصل ۱۲۰ ۱۲۱-۱۲۵ ۱۲۶ شنهج ۱: ۴۸۰، ۴۸۳: ۱ ۴۸۳، ۴۸۵: ۱ ۴۸۵، ۴۸۶ اصل ۱۲۷-۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ شنهج ۱: ۴۸۶-۴۹۱ ۱ ۴۹۱: ۴۹۲، ۴۹۹: ۱ ۴۹۲ اصل ۱۴۱ ۱۴۲-۱۵۲ ۱۵۳ شنهج ۱: ۴۹۳، ۴۹۴: ۱ ۴۹۴-۴۹۹ ۱ ۴۹۹: ۴۹۹، ۵۰۰ اصل ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶-۱۶۵ شنهج ۱: ۴۹۹، ۵۰۰: ۱ ۵۰۱، ۵۰۱: ۱ ۵۰۱، ۵۰۴ اصل ۱۶۶ ۱۶۸-۱۸۱ ۱۸۲: ۱ ۵۰۶ شنهج ۲: ۲۶۹ ۲: ۲۶۹-۲۷۵ ۲: ۲۷۵، ۲۷۶ اصل ۱۸۳-۱۹۹ ۲۰۱-۲۰۲ ۲۰۵-۲۱۱ شنهج ۲: ۲۷۶-۲۸۳: ۲ ۲۸۳-۲۸۴: ۲ ۲۸۴، ۲۸۵ اصل ۲۱۳-۲۲۱ ۲۲۵-۲۴۹ ۲: ۲۵۰ ۳۰۲: ۲ شنهج ۲: ۲۸۶-۲۸۹: ۲ ۳۰۲-۳۲۳ اصل ۲۵۱-۲۵۳ ۲۵۵-۲۶۱ ۲۶۴-۲۶۷ شنهج ۳: ۴۲۳-۴۲۴: ۱ ۴۲۴-۱۸۳: ۱ ۱۸۷، ۱۸۶ اصل ۲۶۹-۲۷۹ ۲۸۳-۲۸۵ ۲۹۱-۳۰۱ شنهج ۱: ۱۸۹-۱۹۲: ۱ ۱۹۳-۱۹۴: ۱ ۱۹۵، ۲۰۰ استاد من در نشر کتاب حاضر به همین نسخه مستخرج از شرح ابن ابی الحديد و نسخه نخست بوده است. (این نسخه در فارسی با رمز شنهج مخفف نام نسخه مندرج در تلو شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد معرفی شده و علامت □ در ترجمه فارسی نیز نشانه اضافات و تصحیحاتی است که از روی این نسخه بر نسخه اصل افزوده شده است. -م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹

## بررسی کتاب

من ناگزیر بودم نسخه چاپ ایران را با این نسخه مستخرج از شرح ابن ابی الحدید مقابله کنم. پس از مقابله، در نسخه ایران افتادگیهای بسیار یافتم که آنها را از روی نسخه مستخرج با علامت دو قلاب [] کامل کردم. پس آنچه خواننده در میان دو قلاب، بدون اشاره‌ای دیگر، ملاحظه می‌کند از این نسخه اخیر گرفته شده و آنچه از غیر این نسخه است به موضع اقتباسش اشاره کرده‌ام. همچنین ناگزیر بودم به منابع گوناگون تاریخ و کتب رجال و شعر و عربیت و جغرافی، برای بررسی متون مختلف در این کتاب که سرشار از حوادث و اعلام و شعر و رجز و آثار ادبی است، مراجعه کنم. پاره‌ای از این مراجع تحقیق را در آغاز کتاب آورده‌ام. [۱]

## فهرستهای کتاب

من برای این کتاب شش فهرست تحلیلی پرداختم. نخستین آنها فهرست اعلام است و در این مورد به روشن ساختن صورتهای گوناگونی که یک اسم علم در جاهای مختلف کتاب به خود گرفته توجه داشته‌ام و بر خلاف بسیاری از ناشران به حواله دادن به یک مورد اکتفا نکرده‌ام تا خواننده در دستیابی به صورت خاصی از صورتهای مختلف اسمی علم دچار زحمت نشود. در مورد پاره‌ای از اعلام یعنی هفت اسم علم که به کرات بسیار در کتاب آمده و ذکر شماره صفحات جز ایجاد زحمت برای خواننده حاصلی نداشت فقط به ذکر لفظ علم اکتفا کرده‌ام و در فهرست اعلام توضیح داده‌ام؛ همچنین شماره صفحاتی را که شرح حال مربوط به هر اسم علمی در ذیل آن آمده بین پرانتز قرار داده‌ام تا راهنمای جای شرح حال باشد. به دنبال فهرست اعلام، فهرست قبائل و طوائف، و سپس فهرست شهرها و جایها را آورده‌ام و همان روش فهرست نخست را در این فهرستها نیز بکار برده‌ام.

[ (۱-) ] در ترجمه، یعنی کتاب حاضر، در ص ۷۵۵ آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۰

پس از این دو، فهرست اشعار و سپس فهرست رجزها را آورده و به سبب کثرت رجزها این دو گونه شعر را از یک دیگر جدا ساخته‌ام چنان که بخش عمده شامل رجزها شده است. در فهرست اشعار به بحور شعری و سرایندگان آن توجه داده‌ام، ولی رجزها را، با وجود اختلاف بحور، در یک باب آورده و فقط نام سرایندگان آنها را به فهرست درآورده‌ام. [۱] به دنبال این فهرستها، فهرست موضوعات کتاب است که آن را به صورت ملخص از سرفصلهایی که در صفحات کتاب آمده ترتیب داده‌ام. [۲] امیدوارم در روشنگری بسیاری از موارد مشتبه این کتاب توفیق یافته و خدمت ناچیزی به کتابخانه تاریخ و عرب‌شناسی کرده باشم. [۳] اسکندریه، نیمه محرم سال ۱۳۶۵ ه ق عبد السلام محمد هارون

[ (۱-) ] در ترجمه از درج این دو فهرست صرف نظر شد. - م.

[ (۲-) ] در ترجمه فهرست موضوعات در آغاز کتاب درج شد. - م.

[ (۳-) ] در ترجمه فارسی آنچه در متن و پابرها با علامت ( ) یا ( - م.) مشخص شده از توضیحات مترجم است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱

## بخش یکم کتاب صفین (پیامها، گفتگوها، و نامه‌ها)

## اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲

روایت ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی روایت ابی یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی به شنود مظفر بن علی بن محمد معروف به ابن المنجم، که خدایش پیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳

شیخ حافظ، شیخ الاسلام، ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی [۱] گفت: شیخ ابو الحسن مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی [۲] به (روش) بازخوانی من بر او، در ماه ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد و چهار ما را خبر داد و گفت: ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر وکیل [۳] به (روش) بازخوانی بر او، که من هم می شنیدم، در رجب سال چهار صد و سی و هشت ما را حدیث کرد و گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی [۴] به (روش) بازخوانی بر او، که من نیز می شنیدم، ما را خبر داد و گفت:

ابو الحسن علی بن محمد [بن محمد] [۵] بن عقبه بن ولید بن همّام بن عبد الله بن حمار بن سلمه بن سمیر [۶] بن اسعد [۷] بن همّام بن مرّه بن ذهل بن شیبان بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل، به (روش) بازخوانی من بر او، در سال سیصد و چهل ما را خبر داد و گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدي خزّاز [۸] ما را خبر داد و گفت: نصر بن مزاحم تمیمی ما را خبر داد و گفت: عمر بن سعد بن ابی الصید اسدی، [۹] از حارث بن حصیره، [۱۰] از عبد الرحمن بن عبید بن ابی الکنود و جز او روایت کند:

## ورود علی (علیه السلام) به کوفه

## اشاره

چون علی بن ابی طالب که خدایش به یآوری خود غلبه داد و بر دشمن پیروزش داشت، [۱۱] روز دوشنبه، دوازده شب گذشته از رجب سال سی و ششم از بصره

[ (۱) ] ابو البرکات، محدّث بغداد و یکی از حفاظ حنبلان بود که به سال ۴۶۲ ه ق تولد یافت. وی -

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴

[ ( ) ] آنچه را ابن طیوری می دانست بر او باز خواند. ابن جوزی گوید: «من بر او حدیث باز می خواندم و او می گریست، و من از گریه او بیش از روایت حدیثش فیض بردم». وی به سال ۵۳۸ ه ق در گذشت. المنتظم، ۱۰: ۱۰۸-۱۰۹ و صفه الصفوة، ۲: ۲۸۱ و تذکره الحفاظ، ۴: ۷۵-۷۶ و شذرات الذهب، ۴: ۱۱۶-۱۱۷

[ (۲-) ] ابو الحسین مبارک بن عبد الجبار بن احمد بن قاسم بن احمد صیرفی طبری که به ابن حمّامی و محدّث بغدادی نیز معروف است. وی از ابو علی بن شادان، و ابو الفرج طنجیری، و ابو الحسن عتیقی، و ابو محمد خلّال حدیث شنیده و یک هزار جزء (حدیث) به خط دارقطنی نزدش بوده است و سلفی از او بسیار نقل کرده و یکصد جزء را بر او پیراسته که به طووریات معروف است. چنان که در لسان المیزان، ۵: ۱۱ آمده: ابن حمّامی «به تخفیف میم» خوانده می‌شود. وی به سال ۴۱۱ هـ ق متولد شده و به سال ۵۰۰ هـ ق درگذشت. المنتظم، ۹: ۱۵۴ و لسان المیزان، ۵: ۹-۱۱ و شذرات الذهب، ۳: ۴۱۲

[ (۳-) ] احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر بن احمد بن جعفر بن حسن بن وهب، ابو یعلی، معروف به ابن زوج الحرّة از موسی بن جعفر علیه السلام و ابو الحسن دارقطنی (حدیث) شنید.

خطیب بغدادی گوید: «من از او نوشتم، و او بسیار راستگوی بود و به درب المجوس از نهر طابق سکونت داشت. او را از تاریخ ولادتش پرسیدم گفت: چهل روز پس از آغاز خلافت القادر بالله زاده شدم. آغاز خلافت القادر بالله در روز یازدهم ماه رمضان سال سیصد و هشتاد و یک بوده است. ابو یعلی در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه شوال سال چهار صد و سی و هشت درگذشت و همان روز در باب الدیر نزدیک مزار معروف کرخی به خاک سپرده شد.» تاریخ بغداد.

[ (۴-) ] خطیب شرح حال او را در تاریخ بغداد، ۲: ۱۱۱ آورده و گوید: او از اسماعیل بن محمد صفّار، و ابو عمرو بن سمّاک، و عبد الصمد بن علی طستی حدیث شنود. و وفاتش را به سال ۳۹۳ هـ ق ذکر کرده و این سالی است که در آن ابو الفتح عثمان بن جَنّی و قاضی علی بن عبد العزیز جرجانی هم درگذشتند.

[ (۵-) ] این تکمله در دیگر اسانید بخشهای کتاب نیز ثبت شده و همچنین در شرح حال او در منتهی المقال ص ۲۲۵ آمده و نوشته است: «تلعکبری در کوفه و بغداد از او استماع حدیث کرد و وی را از او اجازه روایت است». این تلعکبری که به او اشاره می‌کند، ابو محمد هارون بن موسی بن احمد بن سعید شیبانی است که صاحب منتهی المقال شرح حالش را در ص ۳۲۰-۳۲۱ آورده است. [ (۶-) ] پس از عقبه بن ولید تا اینجا را در مراجعی که نزد من است نیافتم.

[ (۷-) ] در نهایه الارب، ۲: ۳۳۳ «الاسعد بن همام- با الف و لام» آمده. برای ادخال «ال» بر سر اعلامی که در اصل صفت هستند حاشیه کتاب الحیوان، ۳: ۳۸۲ و مجله الثقافة ۲۱۵۲

[ (۸-) ] ابو محمد سلیمان بن الربیع بن هشام بن غرور بن مهلهل، نهدی کوفی. به بغداد درآمد و-

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵

به کوفه درآمد و اشراف مردم و اهل بصره همراهش بودند، مردم کوفه همراه قراء و اشراف خود او را استقبال کردند و وی را به مبارکی دعوت نموده گفتند:

ای امیر مؤمنان، کجا فرود می‌آیی؟ و آیا به کاخ وارد می‌شوی؟ فرمود: نه! ولی به کاروانسرای [۱] درآیم. پس بدانجا فرود آمد و (از آنجا پیاده آهنگ مسجد کرد) و پیش رفت تا وارد مسجد اعظم شد. آنگاه دو رکعت نماز بخواند و سپس بر منبر شد و خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش صلوات فرستاد و گفت:

### خطبه او در حق مردم کوفه

اما بعد، ای مردم کوفه شما را تا بدانگاه که تبدیل و تغییری نیافته بودید در اسلام فضل و مزیتی بود. من شما را به حق خواندم و پذیرفتید، (ولی) به ناروا آغاز کردید و دگرگونه شدید. هلا، به راستی مزیت شما در آنچه میان شما و خداوند می‌گذرد در (اجرای) احکام و اعطاء است. پس شما برای آن کس که دعوتتان را پذیرفت و به دینتان درآمد نمونه‌اید. هلا، ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن بیم دارم، پیروی از هوی و دراز آرزویی است. پیروی هوی (آدمی را) از حق

[ ( ) ] در آنجا از حصین بن مخارق، و همام بن مسلم بن زاهد، و ابو نعیم فضل بن دکین حدیث شنود؛ و محمد بن جریر طبری، و یحیی بن صاعد، و محمد بن مخلد عطار از او روایت کرده‌اند.

وی به سال ۲۷۴ در کوفه در گذشت. تاریخ بغداد، ۹: ۵۴-۵۵ و لسان المیزان، ۳: ۹۱

[ (۹-) ] در میزان الاعتدال، ۲: ۲۸۵ آمده: «عمر بن سعد، از اعمش (شیعی کین توز). ابو حاتم گوید: وی (یعنی عمر بن سعد که از اعمش نقل کرده) متروک الحدیث است».

[ (۱۰-) ] حارث بن حصیره ازدی، ابو نعمان کوفی. او از زید بن وهب، و ابی صادق ازدی، و جابر جعفی روایت کرده؛ و عبد الواحد بن زیاد و ثوری، و مالک بن مغول، و عبد السلام بن حرب نیز از او روایت کرده‌اند. ابن عدی گوید: بیشتر روایات کوفیان در فضائل اهل بیت از اوست. و او از کسانی شمرده می‌شود که در کوفه از تشیع تحصیل معاش می‌کرد. «حصیره» در متن به تحریف [حصیره] آمده است. -: تهذیب التهذیب، ۲: ۱۴۰ و تقریب التهذیب، ۸۷

[ (۱۱-) ] مراد پیروزی علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل و شکست طلحه و زبیر است. - م.

[ (۱-) ] در متن «الرحبه» است و رحبه نام محله‌ای در کوفه و نیز صحن مسجد و کاروانسراست که اینجا مراد ظاهراً همان معنی اخیر است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶

باز می‌دارد، و درازی آرزو آخرت را از یاد می‌برد. هلا، به راستی دنیا پشت کرده و در حال کوچیدن است و آخرت روی آورده و در شرف رسیدن است، و هر یک از آن دو را فرزندی باشند. پس شما فرزندان آخرت باشید. امروز کردار است و حسابی نه، و فردا حساب است و کرداری (میسّر) نیست. سپاس خدای را که دوستدار خود را یاری داد و دشمن خویش را سر بکوفت و راستگوی صاحب حق را غلبه بخشید و پیمان شکن باطل‌گرای را خوار ساخت. بر شماست که بر تقوای خدا بپایید و از آن کس از اهل بیت پیغمبرتان که خدا را طاعت می‌کند فرمان برید، آنان که به فرمانبرداری شما در راه طاعتتان از خدا شایسته‌تر از مدعیانی هستند که ولایت را (که حق ماست) به خود بسته و به مقابله با ما برخاسته‌اند [۱]، فضل ما را مزیت خود قرار داده و با امر ما مخالفت می‌ورزند [۲] و حق ما را ربوده‌اند [۳] و خود ما را از آن دور داشته‌اند [۴]. پس اینک طعم تلخ دستاورد خود را می‌چشند و به زودی دوزخ را خواهند دید. هلا، من آن مردان را که از یاری به من کوتاهی کردند ملامت و نکوهش می‌کنم، آنان را از خود برانید و سخنان ناخوشایند (که در خور آنند) به گوششان فروخوانید تا سرزنش شوند و حزب خدا به گاه جدایی از آنها باز شناخته شود.

### علی و مالک بن حبیب

مالک بن حبیب یربوعی که فرمانده شرطه [۵] او بود برخاست و گفت: به خدا سوگند من راندن و زشت شنواندن را برای آنان کم می‌دانم. سوگند به خدا اگر به ما فرمان دهی آنان را بکشیم. علی (علیه السلام) گفت: منزّه است خدا، ای مالک از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی! گفت: ای امیر مؤمنان پاره‌ای

[ (۱-) ] در شنهج، ۱: ۲۵۶ به جای المقابلین لنا [القائلین الینا] آمده است.

[ (۲-۳-۴) ] در متن هر سه فعل به صورت «یجاحدونا ... و ینازعونا و یدافعونا» آمده و در شنهج، بدون عامل نصب و جزم با حذف

نون آمده است که گویشی درست است. خزانه الادب، ۳: ۵۲۵-۵۲۶

[ (۵-) ] رئیس شهربانی و نیز دژبانی.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷

بیدادی (و سختگیری) در برخی کارها آدمی را از سازش با دشمنان بی نیاز می‌سازد. علی (علیه السلام) گفت: ای مالک، چنین نیست؛ خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی برابر نفسی است، پس چه جای بیدادگری باشد! [۱] او فرموده است: من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا «... کسی که مظلوم کشته شود ما بر ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم، پس در (مقام انتقام) قتل، (آن ولی) اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود» [۲] و اسراف در قتل آن است که کسی را که (هیچ یک از کسان) تو را نکشته است، بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن بیداد باشد.

### او و ابو بردۀ

آنگاه ابو بردۀ بن عوف ازدی - که از کسانی بود که خود را از او عقب نگه می‌داشت - برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا کشتگان را پیرامون عایشه و زبیر و طلحه دیدی؟ (آنان) به چه سبب [۳] کشته شدند؟ فرمود: « (آنان) شیعیان و کارمندان مرا کشتند، و برادر ربیعہ عبدی رحمه الله علیه را کشتند. در برابر گروهی از مسلمانان گفتند: ما چنان که شما پیمان شکستید، پیمان نشکنیم و آن گونه که شما خیانت کردید خیانت نکنیم. آنگاه بر سرشان ریختند و ایشان را کشتند. من از آنان خواستم که قاتلان برادرانم را به من سپارند تا به قصاصشان بکشم که قرآن خدا داور میان ما و آنان است، ولی امتناع کردند و در حالی که تعهد بیعت مرا

[ (۱-) ] در شنهج، ۱: ۲۵۷ [قال سبحانه النفس بالنفس فما بال ذكر النفس؟ - ... سبب ذکر نفس چه باشد؟] آمده است

[ (۲-) ] بنی اسرائیل، ۳۳

[ (۳-) ] در شنهج به جای «بم قتلوا» [علام قتلوا بر چه اساس کشته شدند؟] و [او قال: بم قتلوا یا گفت: ...] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸

بر گردن داشتند به جنگ با من برخاستند و خون نزدیک به هزار تن از شیعیانم را ریختند، پس من هم با آنان جنگیدم. آیا تو از این بابت (هنوز) در شکّی؟» گفت: در شک بودم، اما اینک حقیقت را فهمیدم و خطای آن گروه بر من آشکار شد و به راستی، تو هدایت شده درست کرداری.

### ابو بردۀ ازدی (که بود)؟

پیران قبیله یاد می‌کردند که وی طرفدار عثمان بود و با وجود آن در صفین همراه علی حضور یافت ولی پس از بازگشت با معاویه به نامه‌نگاری پرداخت و چون از معاویه جانبداری کرد وی زمینی خالصه در فلوجه [۱] به تیول او داد و بر او گشاده‌دست بود. آنگاه علی آماده پایین آمدن (از منبر) شد و تنی چند از مردان برخاستند که سخنی گویند ولی چون دیدند که او پایین آمد نشستند و خاموش ماندند.

### [منزلی که علی (علیه السلام) در کوفه اختیار کرد]

صر: ابو عبد الله بن سیف بن عمر، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته (روایت کند) که: چون علی علیه السلام به کوفه درآمد او را گفتند:

در کدامین کاخ منزل دهیم؟ فرمود: «مرا در کاخ بومان [۲] منزل ندهید.» پس به سرای جعده بن هبیره مخزومی وارد شد. [۳]  
نصر از فیض بن محمد، از عون بن عبد الله بن عتبه، گوید:  
چون علی به کوفه درآمد بر در مسجد پیاده شد و وارد گشت و نماز گزارد، سپس پشت به دیوار بداد و مردم پیرامونش نشستند،  
آنگاه از حال مردی از یاران

[ (۱-) ] فلوجتان: نام دو روستای بزرگ در میانه بغداد و کوفه نزدیک عین التمر است، و آن دو را فلوجه کبری و صغری و نیز  
فلوجه علیا و سفلی گویند.

[ (۲-) ] قصر الخبال کاخ فساد یا کاخ بومان شوم - م.

[ (۳-) ] ابن ابی الحدید می‌نویسد: «گویم: جعده پسر خواهر ام هانی دختر ابی طالب، (که) همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی بود و  
جعده را برایش بزاد.»

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۹

خود که ساکن کوفه بود جو یا شد. کسی گفتش: خدایش به همجواری گزید.

فرمود: «خداوند هیچیک از آفریدگانش را به همجواری نگیرد و (این آیه را) خواند:

وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.

و شما مرده بودید، شما را زنده کرد و دیگر بارتان بمیراند و باز زنده کند .... [۱] (راوی) گفت:

چون خستگی بر او درآمد گفتندش در کدام کاخ منزل می‌کنی؟ فرمود:

«مرا در کاخ خبال منزل ندهید.» [۲]

### [سرزنش راندن او بر سلیمان بن سرد]

نصر از سیف گوید: اسماعیل بن ابی عمیره، از عبد الرحمن بن عبید ابی الکنود مرا روایت کرد که:

سلیمان بن سرد خزاعی [۳] پس از بازگشت علی بن ابی طالب علیه السلام از بصره خدمتش آمد. (امام) وی را سرزنش و نکوهش

فرمود و به او گفت: «تو دچار تردید شدی و گوش خواباندی و نیرنگ به کار بردی، در حالی که نزد من

[ (۱-) ] البقره، ۲۸

[ (۲-) ] شنهج، «گفتند: در این کاخ منزل فرمای. پس فرمود: کاخ جبال؟! در آنم منزل ندهید.» ذکری از این کاخ به هیچیک از دو

صورت «قصر خبال» و «قصر جبال» که در نسخه اصل و نسخه شنهج آمده است جایی دیگر نیافتم، ولی دیدم سید فرج الله حسینی

نوشته است «مراد (امام) علیه السلام کاخ دار الاماره است و گویا آن را از آنجا که پیش از وی مسکن فرمانروایان بیدادگر و عمال

نفاق و تفرقه اندازی و عوامل نابودی و کاستی (امت) بوده است چنین (کاخ فساد یا لانه بومان - م.) نامیده است.»

[ (۳-) ] سلیمان بن سرد بن جون خزاعی، ابو مطرف کوفی، صحابی بزرگ قدر. ابن حجر گوید:

فاضلی نیکوکار بود و در صفین با علی همراه بود و در پیکار حوشب را بکشت. بعد از کسانی بود که به (امام) حسین دعوتنامه

نوشت ولی از او جا ماند و سپس همراه با مسیب بن نجبه و گروهی دیگر که چهار هزار نفر می‌شدند به خونخواهی (امام حسین)

برخواست. عبید الله بن زیاد با لشکر مروان به مقابله آنان درآمد و سلیمان و تمام کسانی که با او بودند کشته شدند و این به سال

شصت و پنج بود: الاصابه و تهذیب التهذیب.



پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰

موثقتترین مردم بودی و- چنان که می‌پنداشتم- در یاری دادن به من سریعترین آنان محسوب می‌شدی؛ چه چیزت بر آن داشت که از اهل بیت پیامبرت دست برداری و چه عاملی تو را از یاری دادن به آنها بی‌میل ساخت؟» عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مسائل را به عقب بر مگردان و مرا بدانچه گذشته است ملامت مفرما و دوستی مرا به همان پایه نگهدار تا خیرخواهی من به اخلاص از آن تو باشد.

هنوز کارها در پیش است که ضمن آنها دوستت را از دشمنت بازخواهی شناخت.  
امام پاسخیش نداد. سلیمان لختی نشست،

### سلیمان صرد و (امام) حسن

سپس برخاست و نزد امام حسن بن علی (علیهما السلام) که در مسجد نشسته بود رفت و گفت: آیا از امیر مؤمنان و تنبیه و توبیخی که بر من روا داشت تعجب نمی‌کنی؟ (امام) حسن گفت: به راستی، کسی (معمولاً) توبیخ می‌شود که به دوستی و خیرخواهیش امید باشد. گفت: بی‌گمان کارها در پیش است که در آنها نیزه‌ها به انبوهی گرد آید [۱] و شمشیرها کشیده شود و در آنها به چون منی نیاز باشد، پس بر من بدگمان نباشید و در خیر خواهیم شک نکنید. امام حسن به او گفت: خدایت رحمت فرماید، ما بر تو بدگمان نیستیم.

### [آمدن سعید بن قیس نزد علی]

نصر از عمر- یعنی ابن سعد- از نمیر بن وعلة [۲] از شعبی [۳] (آورده است) که:  
سعید بن قیس نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و بر او سلام کرد؛ علی به او فرمود: «وعلیک (و بر تو)، هر چند از منتظران فرصت طلب بودی»

[(-۱)] در شنهج، به جای «سیستوثق فیها القنا» [سیسرع فیها القتال که در آن جنگ شتابان در رسد] آمده است.

[(-۲)] در المیزان، با تصحیف به صورت [نمیر بن دعلمه] آمده است.

[(-۳)] عامر بن شراحیل، ابو عمرو کوفی. موثق مشهور، از ابی هریره و عائشه و ابن عباس روایت کرده، و ابن سیرین، و اعمش، و شعبه، و جابر جعفی نیز از او روایت کرده‌اند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱

گفت: پناه بر خدا، ای امیر مؤمنان، من از آنان نیستم. فرمود: «خدا چنان کرد.»

### [نکوهش او بر اشراف کوفه]

نصر از عمر بن سعد، از یحیی، از محمد بن مخنف که گفت:

هنگامی که علی علیه السلام از بصره آمد، و آن سالی بود که من به حد بلوغ رسیده بودم، با او به بصره آمدم. برابرش مردانی بودند که تویخشان می‌فرمود و به آنان می‌گفت: «چه چیز شما را که اشراف قوم خود هستید بر آن داشت که از یاری به من طفره زنید؟ به خدا سوگند اگر این (کندی شما) از سستی نیست و زاییده کوته‌بینی شماست، شما هلاک‌شونده‌اید؛ و به خدا سوگند اگر از جهت شک شما در فضل و (لزوم) پشتیبانی از من بود، به راستی، شما دشمن محسوب می‌شوید.» گفتند: پناه بر خدا، ای امیر



مؤمنان ما تسلیم به امر و سرسپرده توایم و با دشمنت در پیکاریم. آنگاه همگی آن گروه عذر خواستند. در میان آنها کسانی بودند که عذر خود را باز گفتند، و برخی بیماری را بهانه آوردند و پاره‌ای دیگر غیبتشان را یاد کردند. من به آنان نگریستم و با شگفتی در میانشان عبد الله بن المعتم عسی [۱] و حنظل بن ربیع تمیمی را - که هر دو را فیض صحبت بود - (و نیز) ابو بردة بن عوف از دی و غریب بن شرحبیل همدانی را دیدم. گوید: [۲] علی به پدر من نگریست و گفت: ولی مخنف بن سلیم و گروه او کنار نکشیدند و چونان گروهی نبودند که خداوند تعالی در حقشان فرموده:

وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطِئَنَّ فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةٌ قَالْ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلٰی اِذْ لَمْ

[۱] لسان المیزان، ۶: ۸۴۰

[۱-] عبد الله بن المعتم. ابن حجر گوید: «او را (فیض) صحبت بود و از کسانی است که روز جمل علی را وا گذاشت ...» و ابو زکریای موصلی در تاریخ موصل گوید: «اوست که موصل را فتح کرد.» در شنهج «عبید الله» به تصغیر آمده که تحریف شده. الاصابه، ۴۹۵۷

[۲-] یعنی ابن مخنف راوی گوید. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲

اَكُنْ مَعَكُمْ شَهِيدًا وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا. و همانا گروهی از شما (به خبرهای مجعول هول‌انگیز) شما را از جهاد باز می‌دارند و اگر به شما حادثه ناگواری روی آرد (به طریق شماتت) گویند خدا ما را مورد لطف خود قرار داد و از این حادثه که آنها را به کشتن داد محفوظ داشت. و اگر فضل خدا شامل حال شما شود گویی میان شما و آنان دوستی نیست (تا نفع شما را نفع خود دانند) گویند ای کاش ما نیز با آنها (به جهاد رفته) بودیم تا به نعمت فتح و غنیمت بسیاری که نصیب آنها شده کامیاب می‌شدیم [۱]

### شعر شنی در انگیختن علی بر ضد معاویه

آنگاه علی در کوفه درنگ کرد و شنی - شَنّ بن عبد قیس [۲] - در این مورد سرود:

قل لهذا الامام قد خبت الحرب و تمت بذلك النعماء ...

بر گو بدین امام که جنگ [۳] با ناکامی (آنان) فرو خفت و نعمتها به این گونه تمام آمد.

از جنگ با آن کو پیمان شکست بیاسودیم (ولی هنوز) در شام ماری فسون ناپذیر بجاست، که هر که را گزند کشنده زهری در پیکرش چکاند. پس برای علاج، پیش از آنکه گزد، سرش را بکوب و پرتابش کن. همانا، سوگند به آن کو مردم بدو حج گزارند و آن کو خانه‌اش به وادی بیداء مکه است، به راستی هنوز مهره‌های پشت (آن مار) سست است که اگر پرتابش کنند چنان بگسلد که گویی در اصل از هم گسسته بوده.

[۱-] النساء، ۷۲-۷۳

[۲-] اعور شنی، بشر بن منقذ، یکی از بنی شَنّ بن افضی بن عبد قیس بن افضی بن دهمی بن جدیل بن اسد بن ربیع بن نزار.

آمدی گوید: «شاعری خبیث، و در روز جمل همراه علی رضی الله عنه بود.» المؤتلف، ۳۸ و ۶۰

[۳-] مراد جنگ جمل است که با شکست طلحه و زبیر که پیمان شکنی کرده و سر از بیعت تافته بودند پایان پذیرفت. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳

دنده‌های خردش زیر پی بختیان چون بزغاله‌های سقط شده در پرده‌های جنینی، در هم می‌شکند.  
 هر آن شتر نزار بیمار [۱] را چونان گندآوری نیزه به کف از پای در توانی آورد.  
 شمشیری که دو دم آن به خون خضاب شود، به خم نیاید و فرسوده نگردد.  
 معاویه بدین روزگار نه آن کسی است که اگر به خود واگذاریش، آنچه بیند خواهی به تو بخشد.  
 به راستی دسترسی به ستارگان سماک [۲] و عیوق [۳] و عوّاء [۴] نزدیکتر و آسانتر (از طلب حق از او) است.  
 پس به تازیانه و شمشیرشان بزن [۵] که به خدا سوگند جز این علاجی نباشد.

### [خطبه جمعه علی (علیه السلام) در کوفه و مدینه]

نصر ما را از ابی عبد الله سیف بن عمر، از ولید بن عبد الله، از ابی طحیه [۶] از پدرش روایت کند که گفت:  
 آن روز که علی وارد کوفه شد نماز را تمام گزارد و چون جمعه درآمد و هنگام نماز رسید بر مردم نماز گزارد و خطبه‌ای راند.  
 نصر: ابو عبد الله از سلیمان بن مغیره، از علی بن حسین خطبه جمعه علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه و مدینه [۷] را چنین آورد:  
 «از آنجا که ستایش منحصر به خداست، خدا را ستایم [۸] و از او یاری و

- [ (۱) ] «اصید» شتری که به بیماری ریزش آب از بینی دچار آمده و از این رو سر خود را بالا می‌گیرد و علاجی ندارد و باید آن حیوان را نحر کرد. - م.
- [ (۲) ] سماک که آن را سماک راح یا نیزه‌گذار گویند ستاره‌ای است در قدر اول. در شنهج، به جای «للیل السّماک» [للیل السماء دسترسی به آسمان] آمده است.
- [ (۳) ] عیوق - ستاره‌ای ریز و روشن در سمت راست کهکشان؛ به دنبال پروین است.
- [ (۴) ] عوّاء - یکی از چهل و هشت صورت فلکی و پنجمین صورت شمالی که در تصاویر فلکی به شکل مردی راست قامت عصا به دست ترسیمش کرده‌اند و بیست و دو کوکب دارد.
- [ (۵) ] در شنهج، به جای «فاضرب الحدّ و الحديد» [فاعد بالجدّ و الحديد] آمده که درست آن [فاغد بالجدّ ... روز را به کوشش و شمشیرزنی آغاز کن] تواند بود.
- [ (۶) ] ابو طحیه، نامش عبد الله بن مسلم مروزی، و قاضی مرو بود.
- [ (۷) ] مراد نماز جمعه مشترک کوفیان و مدنیان در شهر کوفه است. - م.
- [ (۸) ] در شنهج: [الحمد الذی احمده] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴

رهنمایی جویم و از گمراهی، هم بدو پناه برم که هر که را او ره نمود گمراه - کننده‌ای نباشدش و هر که را گمراه کند رهنمایش نبود. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتا و بی شریک است. و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست، او را برای امر (رسالت) خود برگزید و به پیامبری اختصاصش داد، گرامیترین آفریدگان وی و محبوبترین آنان در پیشگاه اوست، پیام پروردگارش را رساند و از بهر امتش خیرخواهی کرد (و پندشان داد) و وظیفه‌ای را که بر عهده داشت ادا کرد. من شما را به پرهیزگاری خدا سفارش می‌کنم زیرا پرهیزگاری خدا بهترین سفارشی است که بندگان خدا بدان سفارش شوند، و نزدیکترین وسیله برای جلب خرسندی خداست و نزد خداوند خوش عاقبت‌ترین کارهاست. شما به تقوای خدا مأمورید و بر نکوکاری و

فرمانبرداری آفریده شده‌اید. پس، از خدای پرهیزید چنان که او خود شما را از پروای خود پرهیز داده، همانا او به گونه‌ای سخت پرهیز داده است، و از خدا بترسید چنان ترسی که بهانه‌پذیر نیست؛ و کردار، بی-ریا و خودنمایی کنید زیرا هر که برای غیر خدا کردار کند خداوندش به هر آنچه برای آن کردار کرده واگذارش [۱] و هر که خالصانه برای خدا کردار کند خداوند خود اجرش را بر عهده گیرد و بپردازد. و از عذاب خدا بترسید که به راستی شما را بیهوده نیافریده و چیزی از کار شما را فرونگذاشته، آثارتان را (یک به یک) نام برده و اعمالتان را دانسته و مهلت اجلتان را نوشته است. پس فریب دنیا را مخورید که اهل خود را بسیار بفریبد و کسی که به آن دل بندد شیفته و فریفته است، پایان آن نیستی و فناست، و اگر مردم می‌دانستند، به راستی می‌فهمیدند که آخرت سرای زندگی جاودانه است. از خدا مقام شهیدان و همدمی پیامبران

[ (۱-) ] مراد اینکه اگر مثلاً مسجدی برای تظاهر و ریا و به نیت کسب تمجید دیگران ساخته یا خواسته نامش روی آن مسجد بماند، خداوند پاداشش را به همان تمجید مردم، یا باقی ماندن نام وی بر مسجد بسنده می‌کند، و اجر اخروی، مزید بر آن به وی مرحمت نمی‌فرماید. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۵

و زندگی نیکبختان را مسئلت دارم که به راستی، ما برای اویم و به سوی او (رهسپاریم).»

### گماشتن والیان بر شهرها

سپس علی علیه السلام در کوفه مقام کرد و کارمندان را به کار گماشت. نصر، از عمر بن سعد، گفت: یحیی بن سعید و صعقب بن زهیر از یوسف و ابی روق، ما را روایت کردند که: آنگاه که علی علیه السلام از بصره به کوفه آمد، یزید بن قیس ارجبی را به ولایت سراسر مدائن و جوخا فرستاد. و یاران ما گفتند: مخنف بن سلیم را بر اصفهان و همدان گماشت. نصر از محمد بن عبید الله، از حکم (آورد که) گفت: چون مخنف با مال (گردآورده از بیت المال) گریخت علی علیه السلام گفت: «من دمار از کنه‌های درشت بر آوردم پس شأن این کنه‌های خرد چه باشد؟» [۱] سپس نصر بر سر حدیث عمر بن سعد باز گشت (که) گفت: (علی علیه السلام) قرظ بن کعب را به بهقبادات [۲] فرستاد و قدامه بن مظعون ازدی را بر «کسکر» گماشت و عدی بن حارث را بر شهر بهر سیر و استان [۳] آن، و ابو حسان بکری را به استان عالی [۴]، و سعد بن مسعود ثقفی را بر استان

[ (۱-) ] در اصل «غدرت القردان فما بال الحلم؟» آمده که محرف است و تصحیح متن از مجمع - الامثال (۱: ۴۴۳) است که آورده [غدرت القردان فما بال الحلم؟] ولی ذکری از انتساب این مثل به علی (علیه السلام) نکرده است.

[ (۲-) ] بهقبادات، سه شهر است که یاقوت در معجم خویش آورده و منسوبند به قباد پسر فیروز پدر انوشیروان. در اصل به تحریف «بهقیادات» آمده.

[ (۳-) ] از نواحی سواد بغداد، و استان، چنان که عسکری گوید. سواد دهکده‌ها (و حومه آنها) باشد. معجم البلدان، ۱: ۲۲۳، س ۱۲ و قاموس (رزدق و رستق).

[ (۴-) ] در معجم البلدان: الاستان العالی (با الف و لام)، و گوید: شهری است از سواد غرب بغداد که شامل چهار بخش و عبارت است از: انبار و بادرویا و قطربل، و مسکن.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶

زوایی [۱] و ربیع بن کاس را به حکومت سیستان گماشت (مادرش «کاس» نام داشت و ربعی را به نام مادر می‌شناختند و خود از بنی تمیم بود). و خلید را به خراسان فرستاد، و خلید روانه شد تا نزدیک نیشابور رسید و او را خبر دادند که مردم خراسان سر به کفر برداشته و دست از فرمانبرداری کشیده‌اند و عمال کسری [۲] از کابل بر آنان درآمده‌اند. پس وی با نیشابوریان جنگید و آنان را شکست داد و مردم آن شهر را در محاصره گرفت و فتحنامه و بردگان اسیر را نزد علی (علیه السلام) فرستاد، سپس قصد اسارت دختران خسرو کرد و آنان را امان داد و نزد علی روانه کرد، چون خدمتش آمدند فرمود: آیا شما را به شوهر دهم؟ گفتند: نه، مگر آنکه ما را به همسری دو پسر خود درآری، زیرا جز آن دو کسی را همطراز خویش نمی‌بینیم. پس علی علیه السلام فرمود: هر جا خواهید بروید. آنگاه نرسا برخاست و گفت: ایشان را به من واگذار، و این کرامتی از تو باشد که میان من و اینان [۳] خویشاوندی است. پس چنان فرمود و نرسا ایشان را در سرای خود منزل داد و خوراک و نوشابه در ظروف زرین و سیمین به ایشان می‌داد و جامه‌های شاهانه بر آنان می‌پوشاند و فرش دیا زیر پایشان می‌گسترده. علی علیه السلام اشتر را بر موصل و نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت، و عانات و تمام مناطق دیگری که در سرزمین جزیره [۴] بر آنها غالب آمده بود، به ولایت گماشت.

[ (۱-) ] الزوایی. یاقوت گوید: «در عراق چهار رود باشد، دو رود بالای آن و دو دیگر در زیر آن که هر یک را «زاب» نامند.» و در ماده «الزاب» گوید: «و چه بسا به هر یک «زابی» و به دوتاشان در تشبیه «زایان» ... و اگر جمع باشد «زوایی» گویند. و ممکن است «الروایی» باشد.» در المعجم آمده است: «روایی بنی تمیم به گفته نصر از نواحی رقه است.»

[ (۲-) ] مراد یزدگرد است که عنوان او چون دیگر شاهان ساسانی «کسری» (معرب خسرو) بوده است. - م.

[ (۳-) ] ناسخ اصل اشاره کرده است که در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فینی و بینهن ...» [لَاَ فینی و بینهنّ زیرا میان من و ایشان] آمده است.

[ (۴-) ] منطقه شمالی بین النهرین، بین دجله و فرات. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷

### جنگ اشتر و ضحاک

معاویه بن ابی سفیان، ضحاک بن قیس را بر سر-زمینهایی که در اختیار داشت یعنی حرّان و رقه و رها و قرقسیا گماشت. طرفداران عثمان که به روزگار او در کوفه و بصره اقامت داشتند از آن دو شهر گریخته و در حکومت معاویه ساکن جزیره شده بودند. اشتر به قصد دستگیری ضحاک بن قیس آهنگ حرّان کرد و چون ضحاک ازین خبر آگاه شد به مردم رقه پیام فرستاد و از ایشان کمک خواست و آنان به امداد او شتافتند، چه بیشتر اهل آن شهر در آن روزها از عثمانیان بودند و به سرداری سماک بن مخرمه وی را یاری دادند. ضحاک به قصد مقابله با اشتر به راه افتاد و در مرج مرینا واقع در میان حرّان و رقه به سماک بن مخرمه پیوست. از آن سوی اشتر (از قرارگاه خود) حرکت کرد تا بر سر ایشان درآمد و جنگی سخت درگرفت که تا شب هنگام ادامه یافت و ضحاک با همراهان خود گریخت و تمام شب راه پیمود، تا سپیده‌دم به حرّان رسید و بدان (شهر) درآمد. چون اشتر صبحگاه از ماجرا آگاه شد در پی ایشان تاخت تا آنان را در حران به محاصره گرفت. وقتی این خبر به معاویه رسید او عبد الرحمن بن خالد را با سپاهی سواره به یاری ایشان فرستاد و چون اشتر ازین تجهیز آگاه شد فوجهای خود را بیاراست و به سربازان پیاده و سوار خویش آماده باش داد، آنگاه خطاب به حصاریان ندا درداد: هلاک قبیله در امان و خانواده‌ها (یتان) محترم است. (با این

وصف) آیا شما روباهان فراری از حصار فرود نمی‌آید؟ (چرا) چون سوسمار در رخنه سنگها پناه گرفته‌اید؟ پس بانگ برآوردند: ای بندگان خدا لختی درنگ کنید، به خدا سوگند در می‌یابید که شما را (بی‌سبب) بدینجا کشانده‌اند. آنگاه اشتر پیش رفت تا بر مردم رقه گذشت و آنان از درگیری با او ترسیدند و سپس به پیشروی ادامه داد تا به قرقیسیا رسید و آنان نیز از مخافت او هراسیدند (و درگیر نشدند و اشتر باز گشت). چون خبر انصراف اشتر به عبد الرحمن بن خالد رسید او نیز باز گشت

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸

### پرخاش ملامتگرانه ایمن بن خریم

پس از این واقعه ایمن بن خریم اسدی معاویه را به پرخاش و ملامت گرفت و با ذکر بلایی که در [مرج] [۱] بر سر قوم او آمده بود چنین سرود:

ابلق امیر المؤمنین رسالۀ من عاتبین مساعر انجاد ...

از پرخاشگرانی که در تنور جنگ می‌سوزند و پایمردی می‌کنند پیامی به امیر مؤمنان [۲] برسان و بگوی:

از این مردم خواستی که یاری به تو را بر پاداش آخرت ترجیح دهند، و به هدف خود رسیدی، ولی هنوز به وعده‌ات وفا نکرده‌ای! آیا فراموش کردی که به هر سال و به هر ناحیه هجومی چون حمله انبوه ملخ روی می‌دهد؟

حمله‌های ناگهانی «اشتر» با سوارانش که قصد آسیب رساندن و گزند زدن و تباہ ساختن شما را دارند.

وی سلاحداران را برای هلاکت شما در کمینگاهها، بین «عانات» [۳] تا «زیداد» [۴] مستقر کرد، و تمام روستاهای «جزیره» [۵] را با اسبان نژاده و زبده سواران خویش به تصرف درآورد.

چون دید آتش (اجاقهای) قوم من افروخته (و کانون خانوادگی ما گرم) شد، او که خاموش کننده کانونهاست، سپاه و مردان خود را چنان شتابان بر سر ما تازاند که راه نجاتی برایمان نماند.

آنگاه ما نیزه‌ها و شمشیرهای آخته چون برق جهنده را به سوی مهاجمان برکشیدیم.

آیا ماجرای ما را نشنیدی که در مرج مرینا [۶] با امام درافتادیم و در آنجا با او جنگیدیم؟

[۱-] لفظ درون قلاب در نسخه اصل نیامده. مراد از مرج همان منطقه «مرج مرینا» ست. - م.

[۲-] مراد شاعر اینجا از «امیر مؤمنان» معاویه است. - م.

[۳-] عانات، نام محلی در شمال عراق است. - م.

[۴-] این نام را بدین صورت در کتب جغرافیای قدیم نیافتم، شاید درست آن «سنداد» باشد.

[۵-] تمام منطقه شمال عراق، بین دجله و فرات، را «جزیره» می‌خواندند.

[۶-] در متن به ضرورت شعری «مرینا» به تشدید راء آمده ولی در اصل این کلمه چنان که در

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹

اگر پایداری قبیله من و زخم نیزه‌ها و چابکدستیهای دلیرانه آنان در آن سرزمین نبود، «اشتر مذحجی» [۱] که در برابر هیچ سپاهی شکست نمی‌خورد، خشمناک و پرتوان، بر سرت می‌تاخت.

[گفتگوی علی با نرسا]

نصر: عبد الله بن كردم بن مرثد گفت:

وقتی علی علیه السلام بدانجا گام نهاد مردم روستاها روانه شدند و چون همه گرد آمدند به ایشان رخصت داد که نزدش آیند. چون انبوهی آنان را بدید (و همه ایشان را مانع گفت و شنود دانست) گفت: من نمی‌توانم سخنان تمام شما را با هم بشنوم و از حالتان به نیکی چنان که باید آگاه شوم، پس نمایندگی خود را به کسی که بیش از دیگران بدو رضایت دارید واگذارید و به آن کس که از همگان بر شما دلسوزتر و خیرخواه‌تر است اعتماد کنید. گفتند: هر چه نرسا پسندد ما همان پسندیم و هر چه او نپسندد ما نیز نپسندیم. پس نرسا پیش آمد و (علی) او را نزد خود بنشانید و به وی فرمود: به من بگو شماره شهریان فارس چند تن بود؟ گفت: شماره آنان در این آخرین حکومت سی و دو پادشاه بود. [۲] گفت:

روش آنان چگونه بود؟ گفت: همواره روش آنان در امور مهم و کلی (کشورداری) یکسان بود، تا به روزگار پادشاه ما خسرو پسر هرمز، که به مال اندوزی و دیگر کارها (ی ناشایست) پرداخت و به راهی مخالف با پیشینیان ما رفت، و رسومی را که به سود مردم بود برانداخت و رسومی را که به

[(-)] قاموس آمده به تخفیف راء است. نام محلی و نیز نام قومی در حیره است. جوالیقی گوید:

این کلمه غیر عربی است، و امرء القیس در شعر گفته است:

فلو فی یوم معركة اصبواو لكن فی دیار بنی مرینا

[(-۱)] مالک اشتر از قبیله مذحج که اصلاً یمنی هستند بوده است.

[(-۲)] مسعودی در التنبیه و الاشراف، صص ۸۷-۹۰، سی پادشاه گفته که مراد ساسانیان هستند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰

سود خود وی بود گسترش داد، و مردم را خوار داشت و دل ایرانیان را سرشار از کین کرد چندانکه بر او شوریدند و او را کشتند و زنانش بیوه و فرزندانش یتیم شدند. گفت: ای نرسا، همانا خدای عز و جل مردم را به حق آفرید، و از هیچکس جز به حقگزاری خرسند نباشد و در سلطنت الاهی گونه‌ای یادآوری و نمودگاریست برای نوع حکومتی که در نظر دارد در زمین نیز برقرار باشد، و آن این است که مملکت جز به تدبیر و انتظام نیاید، و از مملکتداری و فرماندهی‌گری نباشد، و تا وقتی کار ما استوار و به هم پیوسته باشد که آیندگانمان از گذشتگان بدگویی نکنند؛ پس اگر آیندگان ما با پیشینیان مخالفت ورزند و فساد کنند هم خود هلاک شوند و هم دیگران را به نابودی کشانند.

آنگاه علی علیه السلام کارگزاران خود را بر آنان بگماشت و سپس به والیان و کارگزاران خود در سراسر مملکت نامه نوشت؛ و مهمترین مناطق در نظر او شام بود.

### نامه‌های علی به والیان

نصر از محمد بن عبید الله قرشی، از جرجانی که گفت:

چون با علی بیعت شد و وی نامه‌هایی برای والیان به هر سو فرستاد، به جریر بن عبد الله بجلی نیز نامه‌ای نوشت. این جریر والی عثمان بر حدود همدان بود و نامه را زحر بن قیس جعفی [۱] بدو رساند.

### نامه علی به جریر بن عبد الله

«اما بعد، ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و مالهم من دونه من وال.

خداوند در وضع مردمی دگرگونی پدید نیارد مگر آنکه آنان خود خویشان را

[۱-] زحر بن قیس کوفی جعفری، یکی از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام که وی را با گروهی به عنوان رابط بر مدائن گماشت. عامر شعبی و حصین بن عبد الرحمن از او روایت کرده‌اند. تاریخ بغداد، ۴۴۰۵. در شنهج به تحریف [زجر] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱

دگرگون کنند، و اگر خداوند اراده کند قومی را به بدی کیفر دهد هیچ عاملی بازش ندارد و هیچ کس را جز ذات او یارای بلا گرداندن یا پشتیبانی از آنان نیست [۱].

من تو را از این خبر [۲] آگاه می‌کنم که در سرکشی طلحه و زبیر، هنگام بیعت شکنی آنان [۳] و رفتاری که با کارگزاران عثمان بن حنیف [۴] کردند، نزد چه کس رفتم. من از مدینه با مهاجران و انصار راهی شدم تا به «عذیب» رسیدم و (فرزندم) حسن بن علی، و عبد الله بن عباس، و عمار بن یاسر، و قیس بن سعد بن عباد را روانه کوفه کردم و از ایشان سرباز خواستم و آنان موافقت کردند. آنگاه من روانه آن دیار شدم تا به بصره درآمدم و در دعوت (به حق و آرامش) سخت کوشیدم و از آن لغزش چشم پوشیدم و عقد [۵] بیعتشان را که گسسته بودند باز خواستم ولی سر تافتند و جز به جنگ با من راضی نشدند. پس در برابر ایشان از خدا یاری جستم، و کشتیان کشته شدند و فراریان به سرزمین خود گریختند.

آنگاه از من درخواست کردند به همان قرار که پیش ازین برخورد فرا خوانده بودمشان باز آیم و صلح شود؛ من نیز مسالمت و عافیت را پذیرفتم و شمشیر را کنار نهادم، و عبد الله بن عباس را بر آنان گماشتم و روانه کوفه شدم. اینک زحر بن قیس [۶] را نزد شما گسیل داشتم، هر چه تو را بایسته است از او پرس.»

[۷]

[۱-] [الرعد، ۱۱]

[۲-] متن «عن نباء»، شنهج [عن انباء از این اخبار].

[۳-] متن «بیعتهم» و شنهج [بیعتی].

[۴-] حنیف به تصغیر، عثمان بن حنیف، صحابی انصاری، در احد شرکت داشت. علی (علیه السلام) پیش از آنکه خود به بصره درآید وی را به ولایت آن سامان گماشته بود که طلحه و زبیر مغلوبش کردند. در خلافت معاویه درگذشت. الاصابه ۵۴۲۷

[۵-] متن «عقد» و در شنهج [عهد] (که شاید مناسبتر باشد).

[۶-] در اصل و شنهج به تحریف [زجر]

[۷-] متن «فاسأل» و در شنهج [فأسأله] (که به همین وجه ترجمه شد. م) و در الامامه و السیاسة، ۱: ۷۸ [فأسأله عنا و عنهم درباره ما و ایشان از او پرس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲

**[پاسخ جریر]**

**اشاره**

راوی گفت:



چون جریر نامه را بخواند در حضور جمع بایستاد و گفت: ای مردم، این نامه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است، او در دین و دنیا امین است و کارش با دشمن چنان گذشته است و ما خدا را بر آن سپاسگزاریم و پیش کسوتان با سابقه، [۱] از مهاجران و انصار و تابعان، به نیکی با او بیعت کردند. و اگر مسئله خلافت میان مسلمانان به شور نهاده شود او از همه کس سزاوارتر است. هلا، به راستی دوام و بقای ما به حفظ جماعت و یگانگی است و فنا و نابودی ما، در پراکندگی و جدایی است. علی [۲] چندان که به راه راست بپایید شما را به حق رهنمون است و چون به کژی گرایید راستان کند.

مردم گفتند: شنیدیم و فرمانبرداریم، خرسندیم، خرسندیم. جریر پذیرفت [۳] و در پاسخ نامه علی نامه‌ای دائر بر فرمان‌پذیری نگاشت.

و مردی از قبیله طیّ، خواهرزاده جریر، با علی همراه بود و زحر بن قیس شعری را که وی برای خالویش فرستاده بود برای جریر آورده بود و آن شعر این است:

### شعر خواهرزاده جریر

جریر بن عبد الله لا تردد الهدی و بايع علياً انّی لك ناصح ...  
ایا جریر بن عبد الله در رهیابی تردید منما و با علی بیعت کن که من نیکخواه توام.  
همانا به جز احمد [۴] بهترین کسی که بر زمین کعبه گام نهاده علی است. (در بیعت درنگ مکن) که مرگ هر لحظه به روز و شب می‌رسد.

[(-۱)] متن «السابقون الاولون» و در شنهج [الناس الاولون مردمان پیشگام].

[(-۲)] شنهج [و ان علیاً و همانا علی ...].

[(-۳)] یعنی جریر اظهار اطاعت و خرسندی مردم را نسبت به حکومت علی علیه السلام پذیرفت. - م.

[(-۴)] مراد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳

ای ابو عمرو [۱] گفته پیمان شکنان را فرو گذار زیرا برای تو سگان پارس کننده از آنان شایسته‌ترند.

چون با علی از در بیعت در آئی بیعتی خیرخواهانه کن و نباید با آن بیعت در ضمیرت احساس نکوهشی [۲] باقی بماند.

اگر تو دین خواهی، آن را به دست آری و اگر در طلب دنیایی سودایت با او سودآور باشد.

و اگر درباره حق «عثمان بن عفان» زین پیش سخنی گفته‌ای (بدان که) علی بزرگ و شکّیا و مهربان است (و از آن درمی‌گذرد).

پس حق «علی» که اینک ولی و فرمانده تو گشته همچون حق اوست [۳] و سپاسگزاری از کسی که بر مردم ولایت دارد نیکو باشد.

و اگر وقتی گفته‌ای: ما به پیشوایی علی راضی نیستیم، این سخن را از خاطر بزدای و آن را به دریای ژرف افکن، که دریانوردان در آن گم شوند.

به خدا سوگند، او بهترین مردم روزگار خویش و برترین کسی است که قریشیان بطحا [۴] به او پیوسته‌اند.

### خطبه زحر بن قیس

آنگاه زحر بن قیس [۵] به خطبه برخاست و آن اندازه از گفته‌های او که ضبط شده این است که گفت:

«سپاس خدای را که سپاس را به خود اختصاص داد و آن را به هیچیک از بندگانش وا ننهاد، او را در ستایش شریکی نباشد و در



بزرگی مانندی نبود،

[(-۱)] کنیه جریر بن عبد الله، ابو عمرو بوده است. - م.

[(-۲)] در متن «قادح» و در اصل [فادح باری گران بر دوش آدمی یا بلائی که بر سرش آمده] وجه مختار از شنهج گرفته شده است.

[(-۳)] یعنی حق فرماندهی عثمان بر تو که تو را به ولایت همدان گماشته بود. - م.

[(-۴)] جائی نزدیک مکه که اطلاق بر تمام وادی مکه می‌شود. - م.

[(-۵)] چنین است در اصل، و در شنهج: [نصر گفت: سپس جریر در میان مردم همدان به خطبه در ایستاد] و ابن ابی الحدید پس از نقل این خطبه و شعر بعد از آن می‌نویسد: [نصر گفت:

مردم از خطبه و شعر جریر شادمان شدند] شنهج ۱: ۲۴۷. خطبه‌ای از جریر در صفحه ۳۲ آمده و ممکن است آنچه در شنهج آمده است اشاره به همان خطبه بوده باشد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴

نیست خدایی به جز خداوند که شریکی ندارد، پایدار و جاودانه است، خداوند آسمان و زمین، و گواهی دهم محمد، بنده و فرستاده اوست، او را به نور تابان و حق گویا [۱]، فراخوانده به خیر و رهبر به هدایت بفرستاد. سپس گفت: «ای مردم، همانا علی نامه‌ای «تمام گفت» [۲] به شما نوشته که بعد از آن سخنی جز باز گفتن همان کلام نباشد (که سخن درست پاسخ برنتابد [۳]) اما با این همه از پاسخ چاره نیست. مردم در مدینه با علی به خاطر دانش او به کتاب خدا و سنتهای حق بیعت کردند، بی آنکه او خود خواستار بیعت ایشان باشد، و طلحه و زبیر بی هیچ موجبی بیعت او را شکستند و مردم را بر او شوراندند و پس از آن نیز آرام نگرفتند و راضی نشدند تا چنان جنگی را برای او پرداختند و براه انداختند و امّ المؤمنین [۴] را بیرون آوردند، پس (علی) با آن دو تن برخورد و در بازخواندن ایشان (خیراندیشی و نصیحتگویی را) از حد در گذراند و در حفظ بازمانده پیوند بسیار کوشید و (سرانجام چون بر سر عقل نیامدند) مردم را بدانچه نیکو می‌شمردند و خیرشان در آن بود (یعنی پیکار با سرکشان) واداشت. این همه آشکار است و از شما نیز پنهان نیست. و اگر بیش از این پرسید حقایق بیشتری را به شما خواهم گفت. و لا- قوه الا- بالله (نیرویی جز به خداوند نباشد).

### قصیده جریر بجلی

جریر در این باب سرود:

اتانا کتاب علی فلم نردّ الكتاب بارض العجم ...

نامه علی برای ما آمد و ما آن نامه را در سرزمین عجم (می‌پذیریم) و رد نمی‌کنیم، و چون (آن نامه) به ما رسید از آنچه در آن آمده سر نمی‌پیچیم و هرگز نکوهش [۵]

[(-۱)] در اصل «بالحقّ الواضح به حق آشکار، و در شنهج [بالتور الواضح] آمده است.

[(-۲)] وصف تمام گفت وصف کامل که مطلب به تمامی در آن گفته باشد. - م.

[(-۳)] یا به تداول عامه: حرف حساب، ندارد جواب. - م.

[(-۴)] مراد عایشه است که وی و دیگر بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله را به لحاظ همسری با رسول خدا که چون پدر مؤمنان

بود، «مادر مؤمنان» می‌گفتند. - م.

[ (۵-) ] متن از روی شنهج «و لَمَّا نذم» و در اصل به تحریف [لَمَّا نضام].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵

و سرزنی نمی‌کنیم.

ما والیان و کارگزاران او بر سرزمینهای او هستیم، در برابر مهاجم پایداری کنیم و در نگهبانی از مردم می‌کوشیم.

بگاه بر خورد، در جام مرگ شرنگک هلاکت را به دشمنان می‌چشانیم و سیرابشان می‌کنیم [۱].

آنان را به ضرب شمشیر و نیزه‌های خود در هم می‌کوبیم چنان که رسم گناه از عالم برافتد [۲].

ما بر دین خویش و دین پیامبر روشنگر تیرگیها، با یقین و دلی استوار، پی سپاریم.

پیامبری که امین خداوند و برهان او و مظهر عدل بر مردمان و مایه توسل آدمیان است.

پیامبر خدای دادار، و پس از او جانشینش در میان ما که استوار و تأیید شده است.

قصدم علی، وصی پیامبر است که ما از او در برابر گمراهی امتها، پشتیبانی می‌کنیم، او برتری و پیشی و کرامتهای بسیار است، و

خاندان نبوت هرگز از میان نمی‌رود [۳].

### شعری در ستایش جریر

و مردی چنین سرود [۴]:

لعمر أبیک و الانباء تنمی لقد جلی بخطبه جریر ...

به جان پدرت سوگند، اخبار نیکو می‌رسد که «جریر» به ایراد خطبه خود جلوه نمود.

سخنانی سرود که مردانی را از دو قبیله که شأن خود را والا می‌شمردند خوش نیامد.

علی پیش از دیگر افراد امتش به هدایت تو آغاز کرد (و نخستین نامه را به تو

[ (۱-) ] در شنهج، یعنی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۳: ۷۳-۷۲ چاپ دار احیاء الکتب، حلبی، پس از این بیت آمده:

فصلی الإله علی احمد رسول الملک تمام النعم پس درود فرستد خداوند بر احمد فرستاده داداری که نعمتش کامل است. - م.

[ (۲-) ] شنهج، فاقد بیتهای پنجم و ششم و هفتم است. - م.

[ (۳-) ] چنان که گذشت در شنهج بعد از این بیت آمده: [قال نصر: فسر الناس بخطبه جریر و شعره مردم از خطبه و شعر جریر

شادمان شدند].

[ (۴-) ] در شنهج [ابن الازور قسری در حق جریر این مدیحه را سرود]:

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶

نوشت) و اگر تو حق را نمی‌پذیرفتی مغزت تهی و فکرت خراب می‌بود [۱].

زحر بن قیس فرمان و پیام او را برایت آورد، و زحر به آنچه پیش آمده نیک آگه بود، و تو پیامی را که او رساند به گوش جان

شنودی و می‌خواستی از شوق به سوی علی پرواز کنی.

پس تو به دوستی او نیکبخت هستی و در امری که او به عهده گرفته وی را یاری می‌دهی.

چه بزرگوار مردی است آن که تو او را وزیری، و چه خوشبخت مردی آن که تو او را توادش امیری [۲].

پس کسب ثواب کردی، و چه بسا صاحب ندایی خوش که اشتران را به آواز خدا براند و خود شتریش نباشد [۳] سبقتی که بر دیگر

بزرگمردان گرفتاری مبارکت باد، که این فخر و مزیتی بس بزرگ است [۴].

### [شعر نهدی]

و نهدی در این باره سرود:

اتانا بالبنا زحر بن قیس عظیم الخطب من جعفر [۵] بن سعد ...

«زحر بن قیس» گرانمایه مردی از خاندان «جعفی بن سعد» آن خبر و پیام نیکو و مهم را برای ما آورد.

ابو الحسن علی او را به سفیری گزید و او در مأموریت خویش گشوده دست و مختار بود.

وظیفه‌ای بایسته را به شایستگی ادا کرد و دل‌های بی‌شماری را به دست آورد و هیچ

[ (۱-) ] متن «مخّ ریر» و در اصل [یزیر] و در شنهج [و تفخر ان ردّت الحق زیر] و درست آن به تصحیح قیاسی چنین است «و مخّک ان ردّت الحق ریر».

[ (۲-) ] شنهج «یعنی شرح نهج البلاغه، طبع حلبی ۳: ۷۳» فاقد این بیت است. - م.

[ (۳-) ] شنهج، ۳: ۷۳ فاقد این بیت است. - م.

[ (۴-) ] مراد اینکه چه بسا کسی که برای دیگران کار می‌کند و خود نصیبی از آن ندارد ولی تو ثواب آخرت را برای خود بدست آوردی. - م.

[ (۵-) ] مراد از جعفر، جعفری است و آنان بنی سعد العشیره بن مذحج، قبیله‌ای از یمن هستند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷

دلی را نشکست.

پس تمام قبیله از یمن گرفته تا فراترین مناطق از دو تبار معد [۱] خرسند و شادمان شدند.

در میانه ما پیش از آن چنان سخنوری نبود، نه در گذشته چنو خطیبی دیدم و نه در آینده نظیر او را گمان برم.

چون ابن قیس در میان ما حضور یابد همه پروانه‌وار گرد شمع وجودش گرد آییم و چون برود گویی بخت و نصیب ما رفته است.

اگر او در کنار من باشد من در کار خود دچار وحشت نمی‌شوم هر چند پناه و پشتیبان دیگریم نباشد.

او را، هم دنیا است که بدان زندگانی کند و هم دین، و در نبرد چون ذی شبلین [۲] دلیر است.

### [بیعت جریر با علی]

راوی گوید:

سپس جریر از همدان روانه شد تا در کوفه حضور علی علیه السلام رسید و با او بیعت کرد و مانند دیگر مردم به فرمانبرداری از علی و التزام امر او درآمد.

### نامه نگاشتن به اشعث بن قیس

آنگاه (امام علیه السلام) فرستاده‌ای نزد اشعث بن قیس کندی فرستاد.

نصر: محمد بن عبید الله، از جرجانی روایت کرد و گفت:

چون با علی بیعت شد و او به نگاشتن نامه‌هایی به کارگزاران خود

[۱-] یعنی ربیع و مضر پسران ابی نزار بن عدنان.

[۲-] ذی شبلین، در لغت شیری است که او را دو بچه باشد و در اصطلاح کنایه از هر دلاور سترگ باشد، و شاید مراد خود امیر مؤمنان پدر بزرگوار حسنین علیهما السلام است. و نیز «ذو الشبلین» لقب عامر بن عماره بن خزیم الفاعم بن عمرو بن حارث، رئیس مضریه در شام و یکی از شهسواران دلیر عرب، متوفای سال ۱۸۲ هـ ق است که چون دو پس همزاد آورد او را بدین لقب «صاحب دو شیر بچه» خواندند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸

پرداخت، نامه‌ای به دست زیاد بن مرحب همدانی برای اشعث بن قیس فرستاد. اشعث از سوی عثمان ولایت آذربایجان داشت، و پیش از آن عمرو پسر عثمان دختر اشعث بن قیس را به زنی گرفته بود. علی به او نوشت:

«اما بعد، اگر این بدخواهی که در ضمیر تو نهفته است نمی‌بود، خود قبل از دیگر مردم بدین مهم پیشگام می‌شدی، و شاید اگر از خدا پرهیزی پاره‌ای از رفتار تو پاره‌ای دیگر از کارهایت را جبران کند و به سامان آرد. خبر بیعت مردم با من بیشتر به آگاهی تو رسیده بود، طلحه و زبیر از کسانی بودند که با من بیعت کرده بودند و سپس بی موجب بیعت را شکستند و ام المؤمنین را بیرون کشاندند و روانه بصره شدند، من نیز رهسپار شدم و به یک دیگر برخوردیم، و از ایشان خواستم بر سر پیمانی که آن را شکسته بودند باز آیند، ولی سر تافتند و من در بازخواندن ایشان سخت کوشیدم و با همگان نکویی ورزیدم و سپس اتمام حجت کردم. تو نیز بدان، وظیفه حکومتی که به تو سپرده‌اند طعمه‌ای نیست که به چنگ آورده باشی، بلکه امانتی است که به تو داده‌اند؛ و مالی را که در دست داری همه، اموال خداست و تو فقط گنجور خداوند بر آن اموالی تا آن را به من بسپاری، اگر به راه راست باز آیی و درستی پیشه کنی باشد که من برای تو بدترین فرمانروا نباشم. و نیرویی نیست مگر از خداوند.»

### خطبه زیاد بن مرحب

چون نامه علی را بخواندند، زیاد بن مرحب [۱] برخاست و خدا را ستود و سپس چنین گفت:

«ای مردم کسی را که اندک کفایت نکند بسیار نیز کفایت نکند. دیدن ماجرای عثمان سودی نبخشید و شنیدنش نیز فایده‌ای نفزود، جز آن که

[۱-] در الامامة والسياسة، ۱: ۷۹ [زیاد بن کعب].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹

شنیدن آن چون دیدنش نباشد [۱]. مردم به رضا و رغبت با علی بیعت کردند، و طلحه و زبیر بی سببی بیعت خود را با او شکستند و سپس آهنگ جنگ کردند و ام المؤمنین را بیرون کشاندند، پس (علی) به جانب آن دو رفت و تمایلی به جنگ نداشت و برای ارضای نفس خود با آن دو نجنگید. پس خداوند زمین را به میراث بدو سپرد و مملکت را مسخر او کرد و سرانجام پرهیزگاران را نصیبش فرمود.»

### خطبه اشعث بن قیس

آنگاه اشعث بن قیس برخاست و خدا را ستود و بر او ستایش کرد و گفت:

«ای مردم، همانا امیر مؤمنان، عثمان مرا به ولایت آذربایجان گماشت، پس از آن خود هلاک شد و ولایت همچنان در دست من ماند، و مردم با علی بیعت کردند، اینک ما همچنان که از سلف او فرمان می‌بردیم از او فرمانبرداریم. و ماجرای او با طلحه و زبیر (نیز) به آگاهی شما رسیده است و علی بر آنچه از ما و شما نهان مانده امین است».

چون به خانه آمد یارانش را بخواند و گفت: به راستی، نامه علی مرا هراسان ساخته، او مال آذربایجان را بی‌گمان باز خواهد گرفت [۲]، و من باید به معاویه بپیوندم. یارانش گفتند: مرگ برای تو ازین بهتر باشد، آیا سرزمین و خاندان خود را رها می‌کنی و ریزه‌خوار مردم شام می‌شوی؟ وی از این سرزنش شرمگین شد و به راه افتاد تا حضور علی رسید. و «سکونی» (شاعر) که ترس داشت اشعث به معاویه بپیوندد چنین سروده بود:

اَنّی اعِیْذُکَ بِاللّٰهِ هُوَ مَالِکُ بِمَعَاذَةِ الْاَبَاءِ وَالْاِجْدَادِ ...

من تو را پناه می‌دهم به آنکو پناه دهنده و اختیار دار پدران و نیاکان ماست، از آن گمان خطایی که پاره‌ای بر تو برده‌اند که بازیچه دست مشت‌ی ناکس قرار گیری (و به معاویه بپیوندی).

[۱-] [معادل این مثل فارسی است که گوید: «شنیدن کی بود مانند دیدن»]. - م.

[۲-] [در الامامة و السياسة] [او مال آذربایجان را از من باز خواهد گرفت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰

آذربایجان را که در تسلط خود گرفته‌ای میراث جدت نیست که با خلق آن دشمنی می‌ورزی. این سرزمین جزئی از کشور خلیفه وقت بود که تو را والی آنجا کرد، و بدان که مرگ قضای الهی است و هر دم به شب و روز در می‌رسد.

پس دل از این سرزمینها برگیر که جای طمع در آنها نیست و زمین راه گریز را بر تو بسته است.

مالی را که در اختیار توست به صاحبش پرداز، و در عوض، ما با اموال و اولاد خود به تو سودها خواهیم رساند.

تو کسی هستی که همگان احترام می‌گذارند و دشت و دمن و خاص و عام برای تو که پیشاهنگ «کنده» [۱] ای بانگ شاد باش برآرند، و افسر حکومتی را بر سرت نهند که به جان عزیزت سوگند، پایه‌هایش استوار و برقرار باشد.

از «زیاد» [۲] فرمان‌پذیر که او خیرخواه توست و هیچ شک و تردیدی در گفته‌های خیراندیشانه «زیاد» روا نیست.

به علی چشم دار و دل بدو سپار که سپری برای توست، و از او راه جوی که تو را به سعادت رهنمون است [۳].

### پیام شعری سکونی به اشعث

(سکونی در پیامی شعری) به اشعث نیز چنین سرود:

ابْلَغِ الْاَشْعَثَ الْمَعْصَبُ بِالْاَتَاغِ غَلَامًا حَتّٰی عَلَاهُ الْقَتِیرُ ...

با اشعث که از نوجوانی تا کلان‌سالی همواره تاجدار و صاحب اقتدار بوده بر گوی.

ای که از سوی مادر، نسب از آل مرار داری و پدرت، قیس، در کرم ابری گهربار بود.

گاه باشد که ضعیفی ناتوان بدان راه که خدا فرموده درست رود و آزموده

[۱-] «کبش کنده» به معنی سالار و بزرگ کنده، کنایه از اشعث بن قیس کنندی است که به قوچ کلان و پیشاهنگ گله تشبیه

شده. - م.

[ (۲-) ] مراد زیاد بن مرحب پیامگزار و فرستاده علی علیه السلام نزد اشعث است. - م.

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «ترشد و یهدک للسَّعَادَةُ هاد» و در اصل به تحریف [یرشد و یهدیک للسَّعَادَةُ ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱

دانشوری راه خود گم کند.

فرستاده امیر مؤمنان پیش از تو نزد جریر رفته و جریر با آغوش باز، شادمانه او را پذیرفته است.

تو را در جهاد و هجرت و دیانت (و صحبت رسول اکرم) فضل و تقدم است و این همه بسیار ارزشمند باشد.

وقتی تو را (در اسلام) چنین سعادت نصیب آمده دیگر بهره‌های ناچیز (مادی) [۱] بسی خوار و حقیر است.

ای پسر خداوند افسر و ای سالار گرانقدر کنده، آیا اینک فقط بدین خرسندی که تو را فرماندار ناحیه‌ای بخوانند؟

(حکومت) آذربایجان مایه افسوس است، رهایش کن و رضایت خاطر کسی را بجوی که سرنوشتها بدو منتهی می‌شود.

همین امروز، بیدرنگ آنچه علی می‌فرماید بپذیر که بر گفته او گزینشی دیگر نباشد.

بیعت با (علی) را بپذیر که مردم را در این زمینه کمترین جایگزینی جز این نباشد.

تو را به جان خودت، منصفانه بگو اگر امروز علی را رها کنی آیا آن دیگری که از او اکراه نیز داری [۲] بدو می‌ماند؟

### پاره‌ای ابیات که از زبان اشعث سروده‌اند

برخی ابیات که از زبان اشعث سروده‌اند چنین است:

أَنَا الرُّسُولُ رَسُولُ عَلِيٍّ فَسِّرْ بِمَقْدَمِهِ الْمُسْلِمُونَ ...

آن پیک خجسته گام که فرستاده علی است نزد ما آمد و مسلمانان به قدوم او شادان شدند، فرستاده وصی، سفارش شده پیامبر که

او را در میان همه مؤمنان افضلیت و پیشگامی است.

آنکو خیراندیشانه از فرمان خدا و پیامبر برگزیده خدا، از نبیّ امین، پیروی و فرمانبرداری کرد، در راه خدا با تمام گردنکشان و

طاغوتان و همه منکران می‌جنگد و از پای نمی‌نشیند.

[ (۱-) ] اشاره به اموال آذربایجان که اشعث نزد خود انداخته بود. - م.

[ (۲-) ] مراد معاویه است که اشعث پیشتر از او کدورت‌هایی داشت. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲

وزیر و مشاور پیامبر و صاحب فضیلت دامادی او و وارث شمشیر مرگبار وی در میان ستمگران.

چه بسا زورآوران نامداری از کافران را که شرنگ مرگ چشاند است، و چه بسا زبده سواری که درخواست هموردی با او را

کرد، و وی در دم به میان دوزخیان، به درون دوزخش فرستاد.

این است علی، پیشوا و امام راهنما و ابر نعمت بار احسان و سیراب کننده تشنگان [۱].

وقتی (دشمن را) به هموردی طلبید چون شیر بیشه‌زار بود [۲] که عزت و شرف را آبرو فزود.

دعوت حق را به خیرخواهی و یآوری و دوستی بی ریا نسبت به جهاندار و جهانیان اجابت کرد.

همواره رفتار او چنین (جوانمردانه) بوده و کامیاب شده است و (دست) پروردگارم با کامیابان ره یافته به حق است.

پاره‌ای دیگر از اشعاری که از زبان اشعث گفته‌اند:

أَنَا الرُّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيِّ الْمَهْدَبِ مِنْ هَاشِمٍ ...

آن پیک که سفیر وصی پیامبر، یعنی فرستاده علی آراسته خصال هاشمی نسب است نزد ما آمد، پیک و سفیر وصی، وصی پیامبر و بهترین فرد تبار آدم بر روی زمین، وزیر و مشاور پیامبر و داماد او و بهترین مردم جهان، که او را فضل و سبقت در اعمال صالح است و برای رهایی به هدایت نبوی او را به رهبری گیرند، مرادم محمد پیامبر خدا و ابر گهربار رحمت ایزدی و خاتم انبیاست. ما علی را به دلیل فضلی که منحصر بدوست و طاعت خیر اندیشانه‌ای که همواره دارد، پذیرفتم. او دانای دین شناس و بردباری است که در عین شکیبایی صولتش به شیر شرز، سلطان وحوش ماند.

[ (۱-) متن «والمقمحینا» و در اصل به تحریف [مفخمینا] (مراد نوشاندن و سیر آب کردن از آب کوثر است. - م.)

[ (۲-) متن «کلیث عرین» و در اصل به تحریف [...] بن لیث العرینا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳

بردباری پاکدامن، و مددکار درماندگان، و از مکر و گناه بدور است.

### هیئتهایی که نزد علی آمدند

پس از ورود علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه، احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، و حارثه بن بدر، و زید بن جبلة، و اعین بن ضبیعه، و مردان بنی تمیم و سادات به حضورش آمدند و تا آن روز بر هیچ عشیره‌ای در کوفه وارد نشده بودند. آنگاه احنف بن قیس، و جاریه بن قدامه، و حارثه بن بدر برخاستند و از آن میان احنف به سخنگویی پرداخت و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر چه (قبیله) بنی سعد روز جمل تو را یاری نداد، اما بر ضد تو نیز کمکی نکرد. دیروز از کسی که تو را یاری داد در عجب بودند و امروز از کسی که تو را وانه‌د در شگفتند، چه آنان در مورد طلحه و زبیر تردیدی به دل داشتند ولی در کار معاویه کمترین شکی ندارند.

عشیره ما در بصره هستند، و اگر پیامی به ایشان فرستیم بیدرنگ بیایند و ما به مدد ایشان با دشمن بجنگیم و هم داد خود بستانیم و هم داد مردی و مردانگی بدهیم و آنان فرصتی را که دیروز از کف دادند امروز دریابند و جبران کنند.»

### گفتگوی او با جاریه بن قدامه

علی به جاریه بن قدامه - که پس از احنف شخص اول تمیمیان بود - گفت: «ای جاریه، تو چه گویی؟» گفت: «می‌گویم این جمع را رشته تقوای الهی و عنایت خداوند گرد تو فراهم آورده. کسی را که به پایمردی در خدمت ایستاده به ناروا و امدار و کسی را که به زاویه‌ای نشسته انگشت نما مکن. به خدا سوگند اگر عاملی که سبب حضور این جمع نزد تو شده عاملی الهی و بسته به مشیت او نبود، تدبیر امر اینان تو را نگران و اندوهگین می‌کرد. نه چنان است که هر کس نزد تو آمده سودیت رساند [۱] و چه بسا آن کس که حضورت نیامده از آن کس که به

[ (۱-) در اصل دنباله «و لیس کل من کان معک» نیامده و تکمله از الامامه و السیاسة، ابن قتیبه، ۱: ۷۵ است که در آن نیز کلمه «لیس نه چنان است» افتاده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴

خدمت کمر بسته و در پیشگاهت ایستاده مفیدتر باشد، و آن دو شهر (بصره و کوفه) برای تو نکوتر است و تو خود بدین حقیقت آگاهتری.»

نصر گوید:

چنین می‌نماید که او [بدین گفته خویش که گفت] [۱] «نه چنان است که هر کس نزد تو آمده ...» از بیرون آمدن قوم خود از بصره اکراه داشته است.

## گفتگوی او با حارثه بن بدر

### اشاره

حارثه بن بدر به دیده احنف استوار اندیش‌ترین [۲] مردم و شاعر و شهنشوار بنی تمیم بود، پس علی به او گفت: حارثه، تو چه می‌گویی؟ گفت: ای امیر مؤمنان، ما بیم و امید را بهم در آمیخته‌ایم، به خدا سوگند روا داشتم که حتی مردگان ما [۳] نزد ما باز می‌گشتند تا از آنان نیز بر ضد دشمنانمان یاری می‌گرفتیم، لیکن ما در مقایسه با دشمن، به شمار، بیش از آنان نیستیم و تو نیز یارانی بیش از آن کسان که از پیش با تو بوده‌اند نداری، اما (از دیگر سوی) ما در میان قوم خود دلاورانی داریم که با دشمنی بدخواه‌تر از معاویه هم به نیروی آنان در افتیم و به مدد آنان سرزمینی دشوارتر از شام را به محاصره در آوریم، در حالی که در بصره نه دوستان نزدیکی داریم که به کمین گماریم و نه دشمنی که کسان را بر ضدش تجهیز کنیم. احنف نیز با اندیشه او موافقت کرد، از این رو علی به احنف گفت: (تو این مطلب را) «به قوم خود بنویس». پس احنف به بنی سعد نوشت:

### نامه احنف به بنی سعد

«اما بعد: جز شما از بنی تمیم کس نمانده که به سبب سوء تدبیر و پیروی از رأی خطای سرور و خواجه خود بدبخت نشده باشد. (تیره) «سعد بن خرشه» بر اثر رأی

[۱-] اصل فاقد عبارت بین دو قلاب (و اضافه قیاسی است. - م.).

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «اسد» که در اصل به تحریف [اشد] آمده.

[۳-] در اصل بجای «امواتنا» [امراءنا امیران ما] آمده، و صورت درست از الامامة و السياسة اختیار شد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵

تباه «ابن یثربی» تیره بخت شدند، و (دودمان) «حنظله» از پی نادرست اندیشی «لحیان» [۱] گمراه شدند و (تیره) «عدی» به ریزنی غلط «زفر و مطر» بیچاره شدند و (تیره) بنو عمر بن تمیم بر اثر کج راه‌نمونی عاصم بن دلف نگون بخت شدند. (اما) خداوند شما را به سبب درست‌اندیشی من در حق شما، از خطا محفوظ داشت تا بدانچه امیدوار بودید رسیدید و از آنچه می‌ترسیدید دل آسوده شدید و از بلادیدگان جدا گشتید و به عافیت یافتگان پیوستید. من باید شما را آگاه کنم که ما در کوفه بر بنی تمیم وارد شدیم و آنان دو نوبت فضل خود را به ما نمودند، یک بار در گامسپاری با ما و هم آوازی با علی و دیگر بار در اظهار علاقه به اعزام خود به سوی (جبهه) شام. سپس به گونه‌ای (در نهضت علوی) عجن شدند [۲] که گویی ما چنان شدیم که جز به وسیله آنها شناخته نمی‌شویم، پس شما نیز به ما روی آورید و تنها وجود آنان را بسنده ندانید، اینک افرادی از ما از سرکردگان آنهاست مشتاقانه به ما پیوندید [۳] و درنگ نکنید زیرا (گاه باشد که) نوعی از بخشش و کرم، به امساک و دریغ ورزی ماند و گونه‌ای از یآوری، به وانهادن و خودداری از پامردی شبیه باشد، دریغ‌ورزی با وجود بخشش، همان کم بخشیدن به گاه عطاست و وانهادن با وجود



یاوری، همان تأخیر در کمک رسانی است و حقوق (الاهی) جز به رضایت خاطر و خرسندی قلبی به درستی ادا نشود و آن کس که ناگزیر باشد به کمتر از کمال مطلوب و آرزوی خود رضا دهد» (که وجود ناقص به از عدم صرف است).

### شعر معاویه بن صعصعه

معاویه بن صعصعه که برادرزاده احنف بود نوشت:

تمیم بن مرّ انّ احنف نعمه من الله لم یخصص بها دونکم سعدا ...

[ (۱)- ] در اصل [الحیان] که تحریف است.

[ (۲)- ] متن «ثم اخمروا سپس نهان شدند» و در اصل [ثم احمسوا] و در الامامة و السياسة [ثم انحسروا معهم].

[ (۳)- ] متن «و حنانا ان تلحق - کذا» و شاید: [و جنانا ان نلحق] باشد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶

ای دودمان تمیم بن مرّ، به راستی احنف نعمتی از جانب خداست که جز به شما (قبیله) بنی سعد اختصاص نیافته.

این نعمت الاهی پس از شما، دیگر اهل سرزمینتان را بدان شبهای تیره که همگان اعزام هیئت را مذمت می کردند، بهره‌ور ساخت. گذشته از آن عظمت وی در گسیختن پیوند از اهل سرزمین خویش است که تمام آنها از فراخ نعمتی برخوردار و مردمی مالدار بودند، و نیز عظمت او در این است که وی صاعی کوچک را ترجیح داده و از درهم بسیاری که نقدا به او جایزه می دهند، چشم پوشیده است [۱].

دیروز رأی او برای بنی سعد موجب بازداشتن آنها از گناه گردید و او از آغاز تا پایان در میان ایشان خطا نکرده و نادرست نگفته، و اینک (پیروی از رأی) او به منزله گرفتن خامه سرشیر است که او به آسانی عرضه می دارد، پس در گرفتن کره شتاب نکنید و خود را عذاب ندهید [۲].

و نیز از او عقب نمانید و طبق رأی و نظر او زندگی کنید و از آنچه به شما می گوید گریز گاهی به کجروی نجوید.

آیا او در هر هیئتی سخنگوی قوم نیست و در عین بعد مسافت به نزدیکترین وجهی به آرمانهای قوم و افکار عمومی نزدیک نیست؟ راستی را که علی در میان خرد و کلان و درویش و توانگر بهترین فرد است، پس امروز جهد و سختکوشی خود را از او دریغ ندارید، او با کسانی که به اهمیت پیکارش وقعی نمی نهند مبارزه می کند و هر که و هر چه با دین او سازگار نیست چون سگه قلب مردود است.

او کسی است که سی آیه در حقش نازل شده و خداوند در آن آیات، وی را مؤمن پاکدل بی نظیری خوانده است.

این آیات غیر از دیگر نکات مثبتی است که درباره او آمده و جز آتایی است که به موجب آنها خداوند قبول ولایت و دوستداری او را واجب ساخته است.

[ (۱)- ] صاع، پیمانه‌ایست برابر چهار مد و هر مد تقریباً یک کف متوسط پر از غلات باشد - مراد اینکه او چهار مشت گندم یا جو

را که جیره سربازی سپاه علی علیه السلام بود بر درهم بسیاری که معاویه به او پیشنهاد می کرد ترجیح داده بود. - م.

[ (۲)- ] مراد آنکه او خردمندی است که چکیده و لب مطلب را به شما می گوید و شما را به درستی هدایت می کند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷

## رهسپار شدن بنی سعد به سوی کوفه

چون نامه احنف و شعر معاویه بن صعصعه به بنی سعد رسید تمامی به راه افتادند تا به کوفه در آمدند و در کوفه اکثریت و تفوق عددی یافتند، ولی بعد بنی ربیع از ایشان پیشی گرفتند- و این خود داستانی دارد- سپس مسئله اعزام جریر نزد معاویه پیش آمد.

### [اعزام جریر نزد معاویه]

نصر: عمر بن سعد، از نمیر بن وعلّه، از عامر شعبی:

هنگامی که علی علیه السلام از بصره (به کوفه) آمد جریر را از حکومت همدان برداشت، وی به کوفه آمد و همانجا اقامت گزید، (چون) علی آهنگ اعزام فرستاده‌ای نزد معاویه کرد جریر گفت: مرا نزد معاویه بفرست چه او سخن مرا می‌پذیرد و هنوز با من دوستی دارد، نزدش می‌روم [۱] و از او می‌خواهم که به اطاعت تو گردن نهد و به حق به تو پیوندد، به این شرط که تا وقتی سر فرمان خدا دارد و از قرآن پیروی می‌کند فرمانداری از فرمانداران و کارگزاری از کارگزاران تو باشد. من مردم شام را نیز به قبول ولایت و اطاعت از تو می‌خوانم، چه بیشتر آنان از قوم من و اهل سرزمین منند و امیدوارم که سر از سخن من نتابند. اشتر به علی گفت: او را نفرست و به حال خود گذارش و سخنش را باور مکن که به خدا سوگند تردید ندارم که او به دل با آنان است و نیتش با آنان یکسان. علی به وی فرمود: مهلتش ده تا ببینیم از دست او چه نتیجه‌ای عاید ما می‌شود. علی علیه السلام او را مأمور سفارت کرد و هنگام اعزام به او گفت: به راستی، چنان که می‌بینی پیرامون من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مردمی دیندار و صاحب‌نظرند بسیارند و من تو را به سبب گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در حقت

[(-۱)] در متن به تصحیح قیاسی «فآتیه» و در اصل به تحریف [نأتیه] و در شنهج (۱: ۲۴۷) [آتیه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸

فرمود: «همانا تو از بهترین مردم یمنی» بر همه آنان برگزیدم. نامه مرا به معاویه برسان، اگر او هم چون دیگر مسلمانان به راه آمد، چه بهتر ازین، و گرنه او را از نتیجه وخیم پیمان‌شکنی و گردنکشی آگاه کن و هشدار ده [۱] و به او بفهمان که نه من راضیم او فرماندار باشد و نه توده مردم به خلافت او تن می‌دهند.

### آمدن جریر نزد معاویه

جریر روانه شد و به شام رسید و نزد معاویه رفت، چون بر او وارد شد خدا را سپاس و ستایش نمود و گفت: «اما بعد، ای معاویه، به راستی اینک مردم دو حرم (مکه و مدینه)، و اهالی دو شهر (بصره و کوفه)، و مردم حجاز و یمن و مصر و عروض و عمان و بحرین و یمامه به فرمان پسر عمت [۲] گردن نهاده و بر سروری او اتفاق کرده‌اند و جز اهالی این دژها که تو در آنها مأوی گرفته‌ای کس از طاعت او بیرون نمانده و اگر او از سرزمین خود سیلابی روان کند همگی شما را غرقه سازد. اکنون من نزد تو آمده‌ام تا بدانچه خرد و رهیابی ایجاب می‌کند، و به بیعت سپردن به چنین بزرگمردی رهنمونت می‌شود فراخوانم».

آنگاه نامه علی بن ابی طالب را به وی تسلیم کرد که چنین نوشته بود:

«اما بعد، همانا بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند [۳] برای تو نیز که در

[(-۱)] متن «فانبد الیه» گناه پیمان‌شکنی را بر گردنش نه و پیش از غافلگیر شدن، به جنگ هشدارش ده. این لفظ کوتاه پر معنی از

«نبد» می‌آید، یعنی کسی که میان او با قومی سازشی باشد و او از پیمان شکنی آنان بیم دارد و پیش از آنکه با جنگ غافلگیرشان کند به ایشان هشدار می‌دهد که قرار فیما بین شکسته شده است، و ناظر به همین معناست فرموده خدای تعالی: **وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ** الانفال، ۵۸.

[۲-] مراد علی بن ابی طالب است که در جامع نسب، یعنی عبد مناف بن قصی بن کلاب، از طریق نیای بزرگ خویش هاشم، با معاویه بن حرب بن امیه، از طریق عبد شمس بن عبد مناف عموزاده می‌شود.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «بیعتی بالمَدینة لزمَتک و أنت بالشام» و در اصل و شنهج (۱: ۲۴۸) [بیعتی لزمَتک بالمَدینة و أنت بالشام] که خطاست.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹

شام اقامت دارای الزامی است چه همان کسان که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند، ازین رو (هیچ فرد) حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه اختیار بیعت کند و (هیچ فرد) غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد.

شوری فقط حق مهاجران و انصار است، و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی اتفاق کردند و او را امام خواندند این همان گزینش مورد رضای خداست، اگر کسی به سبب مخالفت و عیبجویی از آن پیشوا یا به علت دلبستگی به دیگری و یا هر بویه و مراد دیگر از امر قاطبه امت سرپیچد و ازین دایره پا بیرون نهد، او را به حدودی که از آن بیرون شده باز گردانند و به جای خود نشانند، و اگر امتناع کند از آن رو که راهی خلاف راه مؤمنان پیموده با او بجنگند و خداوند او را به سبب آنکه خود راه جداگانه‌ای در پیش گرفته به مؤاخذه گیرد و به دوزخش در آرد، و عاقبتش تباه شود. طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و این بیعت شکنی آنان در حکم ارتداد بود و من بدین سبب با ایشان در افتادم و جنگیدم تا آنکه حق در رسید و در حالی که آنها خوش نداشتند امر خدا غالب آمد. پس تو نیز به راه دیگر مسلمانان در آی زیرا من طالب سلامت تو هستم و خوشتر چیزی نزد من برای تو عافیت است مگر آنکه خود خویشتن را عرضه بلا کنی. اگر خود را دچار بلا سازی (و به سرکشی ادامه دهی) من با تو بجنگم و از خدا بر ضدت یاری گیرم. درباره قاتلان عثمان سخن بسیار گفته‌ای، نخست بدان راهی که مسلمانان می‌پیمایند در آی و سپس با آنان به محاکمه نزد من آی تا (در میان شما داوری کنم) و تو و آنان را بر (قبول حکم) کتاب خدا وادارم. اما این (پندار) که تو در پی آنی به از شیر گرفتن کودکان ماند و جز بهانه‌ای پر از نیرنگ نیست. به جان خودم اگر به عقل خویش مراجعه کنی و به دور از هوای نفس بنگری می‌دانی که من در خون عثمان بی‌گناه‌ترین فرد قریش هستم و بکلی از آن برکنارم. و بدان که تو در شمار

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰

آزادشدگان جنگی [۱] هستی و اسیران آزاد شده سزاوار خلافت و شرکت در شوری نیستند. اینک من جریر بن عبد الله را که از مؤمنان و مهاجران است، نزد تو و آنان که پیرامونت هستند [۲] فرستادم. پس بیعت کن، و لا- قَوْهَ اَلَّا بِاللّٰهِ (نیست نیرویی مگر به خداوند).

### خطبه جریر نزد معاویه

چون (معاویه) این نامه را بخواند جریر به پای ایستاد و گفت: «ستایش خداوندی را که به بخشندگی ستوده است، و (خلق) نعمت فزایی را از او آرزو کنند و پاداش را از او انتظار دارند و در برابر دشواریها و گرفتاریها از او مدد گیرند. او را می‌ستایم و در کارهای عظیم که خردها (ی بشری) در آن درمانده و اسباب [۳] (دنیوی) در برابر آنها وامانده است، از او مدد خواهیم. و گواهی

می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را پس از فاصله فترت [۴] و بعد از پیامبران پیشین و قرنهای گذشته [۵] و (انقراض دوران) کالدهای پوسیده و عصر زوال سرشتهای سرکش بفرستاد، پس رسالت خود را بگزارد و مردم را اندرز داد و حقی را که خداوند به امانتش سپرده و فرموده بود به امت بسپارد، به تمامی ادا کرد. درود و سلام خدا بر چنان فرستاده برگزیده‌ای [۶] باد. آنگاه (جریر پس از این مقدمه) گفت: ای مردم، بی گمان ماجرای عثمان حاضران و نزدیکان را (که خود ناظر واقعه بوده‌اند) خسته و حیران کرده پس

[ (۱-) ] «الطَّلَاء» اسیران جنگی که در نبرد با مسلمین پس از اسارت و تسلیم به سپاه اسلام آزاد شوند و مراد کسانی هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه ایشان را آزاد فرمود و با آنکه می‌توانست، به بردگیشان نگرفت. (و خاندان ابو سفیان از آن جمله بودند... م).

[ (۲-) ] متن «و الی من قبلک» که در شنهج نیامده است.

[ (۳-) ] متن «الاسباب» و در اصل [...] الارباب] که مورد ندارد. این جمله در شنهج نیامده است.

[ (۴-) ] متن «بعد الفتره، و بعد الرّسل الماضیه» و در شنهج [و بعد فتره من الرسل الماضیه].

[ (۵-) ] از اینجا تا «الطاغیه سرکش» در شنهج نیامده است.

[ (۶-) ] متن «من مبتعث و منتجب» و در شنهج [من رسول و مبتعث و منتجب].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱

درباره آنان که دور و غایب بوده‌اند چه پندارید (و چگونه به داوریهایی بی‌دلیلشان گردن گذارید)؟ مردم بی‌گفتگو و کشاکشی (با علی) بیعت کردند و طلحه و زبیر هم از کسانی بودند که دست بیعت بدو دادند ولی بعد بی‌موجبی بیعت او را شکستند، هلا، این دین نوپا تاب فتنه‌ها را ندارد و عرب بیش ازین تاب ضربت شمشیر نیارد. دیروز به بصره فتنه و کشتاری روی داد که اگر دیگر بار چنان سیل بلایی فرو بارد مردمی نمانند. اینک همگان با علی بیعت کرده‌اند. اگر درست است که خداوند کارهای ما را به خود ما وانهاده است، ما هم برای رهبری به جز او کسی را انتخاب نکرده‌ایم و هر که با این گزینش مخالفت کند به بیراه رفته است. پس تو نیز ای معاویه، راه دیگر مسلمانان را بپوی (و دست از لجاجت و تکروی بشوی) اگر بگویی: عثمان مرا به ولایت گماشته و معزولم نکرده است، (بنگر که) اگر چنین بابی گشوده و چنین سخن ناروایی شنوده شود، دین خدا بر جای نماند، چه هر کس را اختیاری باشد ولی خداوند حق فرمانروایی هیچیک از فرمانروایان آینده را در کف حکمرانان پیشین نهاده و این کارها را گام به گام، و نوبت را مدار گردش ایام قرار داده و حقوق کسان را به گونه‌ای مقرر داشته که پاره‌ای دیگر را نسخ می‌کنند. [سپس (جریر) بنشست]. معاویه گفت: لختی بمان و بنگر و ما نیز می‌نگریم، (نظر خود و مردم آن صفحات را گفتی) از نظر مردم شام نیز آگاه شو.

### خطبه معاویه

چون جریر به خطبه خود پایان بخشید معاویه فرمان داد [۱] منادی ندای نماز جماعت در دهد و وقتی مردم گرد آمدند بر منبر رفت و گفت:

سپاس خدای را که پایه‌هایی چون ارکان دیانت برای اسلام استوار داشت و

[ (۱-) ] در شنهج به جای این عبارت آمده [فمضت ایام و امر معاویه روزهایی چند بگذشت، و معاویه فرمان داد ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲

ادیان را برهان ایمان قرار داد و شراره فروزانش را در سرزمین مقدسی [۱] برافروخت که خود آن را قرارگاه پیامبران و بندگان صالحش ساخته است و سپس مردم شام را بدان سرزمین در آورده [۲] و آنان را ساکن آن خطه پسندیده و آن دیار را بدیشان ارزانی داشته، زیرا به علم نهانی خود از فرمانبرداری و خیرخواهی آنان نسبت به خلفای خویش آگاه بوده و پیشاپیش می‌دانسته که این مردم امر او را استوار می‌دارند و به خاطر این دین و در راه گرامیداشت آن بی‌آرام و قرارند.

آنگاه ایشان را مدار نظام امور امت قرار داده و نمونه نیکبها ساخته است، پیمان‌شکنان را به وسیله ایشان دور می‌راند و همبستگی مؤمنان را به وجود آنان فراهم می‌آورد. ما از اینکه کار مسلمانان پس از پیوند به گسیختگی انجامیده و پس از نزدیکی به دوری گراییده از خداوند مدد می‌خواهیم. بار پروردگارا ما را بر گروهی که خواب راحت را از خفتگان ما ربوده و آسودگی بیداران ما را سلب کرده و آهنگ ریختن خون ما را نموده و از پیمودن راه خود هراسانمان کرده‌اند پیروزی ده. خدا خود می‌داند که ما بر سر آن نیستیم که ایشان را کیفر دهیم [۳] و پرده حرمتشان را بدریم و لگدکوبشان کنیم. (ما تنها این خواهیم) که جامه عزت و کرامتی را که خداوند بر قامت ما پوشانده تا آنگاه که ندا را در کوهساران بازتاب آید و ابر از آسمان باران بارد و هدایت نیکو داشته شود، به خواست و دلخواه خویش از تن بدر نیاریم، ولی سرکشی و حسادت، آنان را به مخالفت با ما برانگیخته است پس ما در برابر آنها از خدا یاری می‌جوییم [۴]. ای مردم، شما می‌دانید که من برکشیده و جانشین امیر مؤمنان عمر بن خطابم و نیز جانشین و

[۱-] مراد سرزمین فلسطین و شام است. - م.

[۲-] متن «فأحلّها اهل الشام» و در شنهج [فأحلهم اهل الشام] آمده که ضبط متن صحیح تر است.

[۳-] متن «لم نرد بهم عقابا» و در شنهج [لا نريد لهم عقابا کیفری برای ایشان نخواهیم].

[۴-] متن «حملهم علی خلافنا البغی و الحسد فالله نستعين عليهم» و در شنهج [حملهم علی ذلک البغی و الحسد فنستعين الله عليهم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳

نماینده عثمان بن عفان [۱] بر شمایم و می‌دانید که هرگز هیچیک از شما را به کار زشتی و نداشتن، و (می‌دانید که) من ولی (خون) عثمانم که بی‌گناه کشته شده است. و خداوند می‌گوید:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا تُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا- و کسی که خون مظلومی را بریزد، ما به ولی مقتول حکومت و تسلط بر قاتل دادیم، پس در مقام انتقام، آن ولی در قتل و خونریزی زیاده نرود که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود. [۲]

### بیعت شامیان با معاویه برای خونخواهی عثمان

آنگاه مردم شام به‌پا خاستند و به خونخواهی عثمان پاسخش گفتند و بر این قرار با او بیعت کردند و به وی اطمینان دادند که درین راه از جان و مال خویش می‌گذرند تا انتقام خون او را بگیرند [۳] یا خداوند جانشان را بستاند [۴]. معاویه شب را در اندیشه و نگرانی از وضعی که برایش پیش آمده بود گذارند.

نصر گفت: محمد بن عبید الله از جرجانی مرا باز گفت:

چون شب، بر معاویه، که با اندوهی گران در کنار خانواده‌اش می‌گذراند، تاری شد چنین سرود:

قصیده معاویه

تطاؤل لیلی و اعترتی وساوسی لآت اُتی بالتّرهات البسابس ...

شب بر من به درازا کشید و گستاخ در ایستاد و وسوسه‌ها مرا فرا گرفت، و آنک از گرد راه رسیده‌ای آمد و سخنانی پوچ و باطل بهم بافت.

[(-۱)] در شنهج [و امیر المؤمنین عثمان بن عفان ...].

[(-۲)] [الإسراء، ۳۳]

[(-۳)] متن از روی شنهج «الی الطّلب بدم عثمان» و در اصل [الی دم عثمان].

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «أو یفنی الله ...» و در اصل به تحریف [یعنی ...] و در شنهج [او تلحق ارواحهم بالله- یا روانه‌اشان به خدا پیوندد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴

جریر نزد ما آمد و انبوهی حوادث رخ داد که نشانه‌های خوار ساختن و به ذلت کشاندن ما از آنها نمودار است.

من با او سخت می‌کوشم [۱] و میانه من و او شمشیر داوری کند، من کسی نیستم که جامه ذلت بر تن کنم.

اگر شام، چنان که بزرگانش گفته‌اند، یکسره بی چون و چرا گردن به فرمان من نهد و چون یمانیان اطاعت کند، و اگر همگی هم آواز شوند، علی را با سپاهی که هر خشک و تری را بر سرش می‌شکند، در هم می‌کوبم.

من امیدوارم به بهترین مرادی که فردی کامیاب بدان نایل می‌شود (و به پیروزی کامل) دست یابم و از سلطنت بر عراق نومید نیستم. اما اگر مردم در یاری به من چنین که می‌پندارم یک دل نباشند و بر خلاف گمان من باشند، گرفتار سرپنجه شیری درم هستند [۲].

### گفتگوی معاویه با جریر و عتبّه

نصر گفت: محمد بن عبید الله، نقل از جرجانی مرا گفت:

جریر (پی در پی) معاویه را به بیعت تشویق می‌کرد، اما معاویه به وی گفت: ای جریر، این نه خواب و خیال است بلکه امری است دشوار با پیامدهای بسیار، لختی فرصتم ده تا در آن بنگرم و بسنجم، و معتمدان موثق خود را به رایزنی خواند، از آن میان برادرش، عتبّه بن ابی سفیان گفت: در این مهم با عمرو بن عاص سخن گوی و دینش را از او بخر، زیرا تو خود او را بهتر می‌شناسی و می‌دانی وی که از کار عثمان به روزگار زندگی او کناره گرفت، البته اگر (تعلل و) فرصتی بیند (و وعده‌ای به او داده نشود) از کار تو (که عنوان خونخواهی همان عثمان را دارد) بیشتر کناره می‌گیرد [۳].

[(-۱)] متن «اکابده بر او سخت می‌گیرم» و در شنهج [کایده با او کید و دستان می‌کنم].

[(-۲)] در متن و اصل «و ان یخلفوا ظنّی کف عابس» این بیت در شنهج نیامده است.

[(-۳)] متن «اشد اعتزالا ان یر فرصه» و در شنهج [اشد اعتزالا الا ان یثمن له دینه کناره گیریش از تو بیشتر خواهد بود مگر آنکه دینش به بهایی خریده شود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵

### آغاز داستان عمرو بن عاص

نصر، از عمر بن سعد و محمد بن عبید الله که گفتند:

معاویه به عمرو که در «بیع» از نواحی فلسطین بسر می‌برد چنین نوشت:

«اما بعد، خبر ماجرای علی و طلحه و زبیر به تو رسیده است. اینک مروان بن حکم همراه مردم مخالف علی [۱] از بصره نزد ما گریخته و از دیگر سوی جریر بن عبد الله به درخواست بیعت با علی نزد ما آمده است و من نفس در سینه حبس کرده و دم فرو بسته‌ام تا تو نزدم بیایی. بیا تا امری را با تو در میان نهم [۲]».

راوی گوید:

چون این نامه را برای عمرو خواندند وی با پسران خود، عبد الله و محمد، مشورت کرد و به ایشان گفت: نظر شما چیست؟ عبد الله گفت: چنان بینم، وقتی که جان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم پروردگارش می‌شد، پیامبر از تو خرسند بود و دو خلیفه پس از او نیز از تو راضی بودند، و وقتی عثمان کشته شد تو حضور نداشتی. پس اینک در خانه خود آرام گیر که تو را برای خلیفگی نساخته‌اند و خود نیز نمی‌خواهی که به سبب اندک بهره‌ای از مال دنیا در شمار اطرافیان و ریزه‌خواران معاویه باشی. زودا که مرگ تو را دریابد و تو بدان دم بدبخت شده باشی [۳]. محمد گفت: به نظر من تو بی‌گمان شیخ و بزرگمرد

[ (۱-) ] متن «فی رافضة اهل البصرة» و در شنهج [فی نفر من اهل البصرة با تنی چند از مردم بصره]. (به گواهی متن ظاهرا این نخستین باری است که کلمه «رافضی» از سوی معاویه به کار برده شده و مراد او مخالفان علی علیه السلام بوده‌اند که همراه مروان بن حکم از بصره نزد معاویه گریخته‌اند، اما سپس این عنوان تغییر مصداق داده و پاره‌ای از عامه آن را بر خاصه، یعنی یاران و دوستان علی علیه السلام اطلاق کرده‌اند. - م.)

[ (۲-) ] متن «اذا کرک امرا» و در شنهج [اذا کرک امورا لا تعدم صلاح مغبتها ان شاء الله اموری را با تو در میان نهم که اگر خدا بخواهد از سرانجام نیک آن بی‌نصیب نخواهی بود.]

[ (۳-) ] متن «او شک أن تهلك فتشقی فیها و در شنهج [أوشکتما أن تهلكا فتساویا فی عقابها بزودی شما هر دو (یعنی تو و معاویه) هلاک شوید و در کیفر آن برابر باشید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶

قریش و صاحب اختیار آنی، اگر این جریان مسیر خود را طی کند و تو در آن بر کنار و گمنام [۱] باشی امر و نامت حقیر و خوار شود، پس به گروه مردم شام پیوند و با آنان همدستی کن و همدستان شو و خون عثمان را بطلب که بدین وسیله بنی امیه را مستقر کنی [۲]. آنگاه عمرو (پسرانش را مخاطب ساخت و) گفت: ای عبد الله، تو مرا به امری رهنمون شدی که خیر دین و آخرتم در آن است، و تو ای محمد، مرا به کاری ره نمودی که خیر دنیایم در آن باشد، و من در آن می‌اندیشم.

چون شب تیره شد در حالی که خانواده‌اش (پیرامونش بودند و) بدو می‌نگریستند به صدای بلند چنین می‌خواند:

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۵۶

یده عمرو

تطاوول لیلی اللهم الطوارق و خول [۳] التي تجلو وجوه العواتق ...

شب تیره با هجوم نگرانیها بر من درایستاد و خوله که رخساره دختران جوان را جلوه گر می‌کند (پیش من است).

پسر هند از من خواسته است که به دیدارش روم [۴]، به سرزمینی که در آنجا انبوه شرها و گرفتاریها باشد.

جریر از جانب علی پیشنهادی برایش آورده و چیزی می‌خواهد که زندگی آمیخته به دشواریها را بر او تلخ کرده است.



اگر به انتظاری که از من دارد نایل آید، کامیاب است، و اگر بدان دست نیابد چون اسیری پای در زنجیر خوار و ذلیل می‌شود. به خدا سوگند نمی‌دانم چه کنم، و هرگز چنین دو دل نبوده‌ام، هر چه زمام مرا بکشد همان تقدیری است که مرا به پیش خواهد برد [۵].

[۱-] متن «خامل» و شنهج [غافل - بی‌خبر].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «استنمت» و در اصل [استلمت تسلیم کنی] و در شنهج [فأنه سيقوم بذلك بنو امیه زیرا به این وسیله بنی امیه پایدار خواهند شد].

[۳-] (در تاریخ یعقوبی ص ۸۴ [و خوف التی با هراسی که ...] - م.) خول مرخم «خوله» از زنان عرب است.

[۴-] متن «ابن هند سائلی أن ازوره» و در شنهج [...] سألنی أن ازوره].

[۵-] متن «فهو سائقی» و در شنهج [فهو سابقی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷

آیا با او نیرنگ بازم، که نیرنگ پستی است، یا خود را با خیرخواهی مشفقانه‌ای در اختیارش گذارم؟  
یا در خانه خود بنشینم که برای (چون من) سالخورده‌ای که هر پگاه بیم مرگ دارد، موجب آسایش است؟  
(پسرم) عبد الله سخنی گفت که اگر تعلقات مادی مرا از انجام آن باز نمی‌داشت [۱]، آسایش وجدان وابسته بدان بود، و برادرش محمد با گفته او مخالفت کرد، به راستی من در برابر حقایق چون چوبی خشک و بی‌حرکت مانده‌ام.  
عبد الله گفت: پیرمرد (که سخت دستخوش تردید شده است) به راه افتاد [۲].

### گفتگوی او با وردان

راوی گوید:

عمرو غلام خود را که «وردان» نامیده می‌شد و بسیار هوشمند و زیرک بود بخواند و بدو گفت: ای وردان (بنه) سفر را آماده کن (یا جهاز شتر را بر نه). سپس گفت: ای وردان (جهاز را) فرود آر. [باز گفت: وردان، ... فرود آر، وردان] [۳].  
وردان به او گفت: ای ابا عبد الله: آشفته گویی می‌کنی (و اوامر ضد و نقیض می‌دهی) اگر خواهی به تو بگویم که در ضمیرت چه می‌گذرد. گفت: امان از دست تو، بگو. گفت: دنیا و آخرت را در دل تو کشاکشی است و با خود می‌گویی: همراه علی آخرت است بی دنیا و در آخرت محرومیت‌های دنیا را عوض باشد، و معاویه را دنیاست بی آخرت و در دنیا عوضی به جای آخرت نباشد، و تو در این میان حیران مانده‌ای. گفت: به خدا سوگند که خطا نگفتی [۴]، اما ای وردان نظر تو چیست؟ گفت: من چنان صلاح بینم که در خانه خود بمانی،

[۱-] متن «ان لم یعتلنی عوائقی» و در شنهج [...] تقتطعنی عوائقی].

[۲-] متن «ترحل الشيخ» و در شنهج [رحل الشيخ] (مراد آنکه: تردید پیرمردی را که آفتاب عمرش لب بام است بنگرید. - م.)

[۳-] افزودگی از شنهج و الامامه و السياسة (۱: ۸۳) است.

[۴-] متن «فأنك و الله» و در شنهج [قاتلك الله خدا مرگت دهد ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸

اگر دینداران پیش بردند و به روی کار آمدند تو [در پناه] و از پرتو دینداری آنان زندگانی کن و اگر دنیاداران پیروز شدند از



چون تویی بی نیاز نیستند.

گفت: آیا اینک نه وقت آن است که عرب بینند من به جانب معاویه می‌روم [۱]؟ و به راه افتاد و می‌گفت:

شعر عمرو بن عاص

یا قاتل الله وردانا و قدحته [۲] ابدی لعمرک ما فی النفس وردان ...

خدا «وردان» و چاره گریهای او را مرگ دهد، به جان خودت که «وردان» آنچه را در ضمیر من خلیجان دارد باز گفت.

چون دنیا را به من پیشنهاد کردند مشتاقانه برایش آغوش گشودم که در سرشت هر کس ظاهر سازی و غلّ و غشی باشد، یکی پاکدامنی ورزد و خودداری کند و بر دیگری حرص غالب آید [۳]، و انسان چون گرسنه باشد کاه را نیز می‌خورد.

در این ماجرا، علی را دینی است که دنیا را در آن سهمی نیست، و آن یک را دنیا و سلطنتی است که دینی همراهش نباشد.

من از سر آز با چشم باز دنیا را برگزیدم و در گزینشی که کردم دلیل و برهانی (با منطق) دینی ندارم.

من به خوبی نتایج آن را می‌دانم و می‌بینم و نیز گونه گونه مرادهایی را که به سبب آنها (به دنیا) گراییده‌ام برابر خود می‌یابم.

باری نفس راحت طلب من زندگی در نعمت و بزرگی را دوست می‌دارد، و هیچ انسانی به زندگی حقارت آمیز راضی نمی‌شود.

به جان پدرتان، کاری است درست و راهی خالی از هر گونه اشتباه (که من در پیش گرفته‌ام)، البته مرگ حق است اما خواب آلوده در خواب است.

[ (۱-) ] در الامامة و السياسة: [الان حين شهر تنی العرب بمسیری الی معاویة اینک زمان آن رسیده که عرب مرا به رفتن نزد معاویه مشهور داند (و سرمشق گیرد)].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج و اللسان و در اصل [مزححه و شوخ طبعیهایش].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «یغلبها» و در اصل به تحریف [یقلبها].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹

### عزیمت عمرو نزد معاویه

پس عمرو روانه شد تا به شام رسید، وی که از نیاز معاویه به خویش آگاه بود [سرگردانی می‌کرد] [۱] و آن دو با یک دیگر نیرنگ می‌باختند و هر یک دیگری را بازی می‌داد، چون بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: ای ابا عبد الله، امشب سه خبر ناگهانی به ما رسیده که راه (چاره و) ورود و خروج ندارد. گفت: آن اخبار چیست؟ گفت: یکی این که محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود به درجسته، و او از آفات و بلیّات برای این دین است. دیگر آن که قیصر با گروهی از رومیان آهنگ من کرده تا بر شام دست یابد. و سوم این که علی به کوفه در آمده و آماده پیشروی به سوی ماست. گفت [۲]: هیچیک از آن اخبار که گفתי چندان خطیر نیست. در مورد ابن ابی حذیفه، از مردی که با تنی چند چون خود، سر به شورش برداشته چه پروایی داری که توانی فوجی را بر سرش فرستی که او را بکشند یا نزدت کشانند و اگر از چنگت بگریزد نیز زیانیت ندارد. اما در مورد قیصر، تنی چند کنیزک زیبا روی و شاهدان پریچهره رومی و پاره‌ای ظروف زرینه و سیمینه پیشکش او دار و درخواست توافق و سازش کن که او با شتاب می‌پذیرد. و اما درباره علی، نه، به خدا سوگند ای معاویه، عرب در هیچ چیزی از چیزها میان تو و او برابری نمی‌نهد [۳]، و او را در جنگ قوی‌دستی و کوششی است [۴] که هیچیک از قریشیان را نیست و او شایسته حقی است که به دست دارد مگر آن که (بی‌انصافی کنی و) با او جفا ورزی.

## [گفتگوی عمرو با معاویه]

نصر: عمر بن سعد به اسناد خود گفت:

[ (۱-) ] عبارت اصل افتادگی دارد. (این تظاهر به بی‌اعتنایی، در انتظار عامه نوعی بازار گرمی از جانب او و معاویه بوده است. طبری

ج ۶ ص ۳۲۵۳-م.)

[ (۲-) ] شنهج [عمرو گفت].

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «تسوی» و در اصل به خطا [تستوی]

[ (۴-) ] در متن «لحظاً» آمده که [لحظاً همانا بهره‌ای است] نیز خوانده می‌شود.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰

معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبد الله، من تو را به پیکار با این مرد می‌خوانم که از پروردگارش نافرمانی کرده و خلیفه [۱] را کشته و فتنه به راه انداخته، و جماعت را پراکنده و پیوند خویشی را گسسته است. عمرو گفت: به پیکار با چه کس؟ گفت: به پیکار با علی.

راوی گوید:

عمرو گفت: ای معاویه تو را با علی همچون دو بار اشتر همسنگی و برابری نباشد، نه تو را هجرت اوست و نه سابقه و (پیشگامی در اسلام) و نه هم صحبتی (با پیامبر) و نه جهاد وی و نه فقه و دانش او در دین ... و به خدا سوگند که بر سر این همه او را فعالیت [۲] و سرعت و پویایی و استوار گامی و بهره‌ای همراه با نکوداشتی از جانب خداست [۳]. اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم مرا چه دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواریها و خطرهای باشد؟ گفت:

حکومت دهم. گفت: مصر نیکو طعمه‌ای است.

راوی گوید:

معاویه در پاسخ درنگ کرد.

نصر گوید: دیگری غیر از عمر (بن سعد) گفت:

معاویه به او گفت: ای ابا عبد الله. من خوش ندارم عرب درباره تو گویند که تو به بویه دنیا در این کار درآمدی. گفت: این سخنها را رها کن. معاویه

[ (۱-) ] یعنی عثمان بن عفان.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «حدّا و جدّا» و در اصل [و حدودا] که وجهی ندارد.

[ (۳-) ] این جمله در شنهج چنین آمده [و واللّه انّ له مع ذلك لحظا فی الحرب لیس لاحد من غیره، و لکنی تعودت من اللّه تعالی احسانا و بلاء جمیلا به خدا سوگند بر سر این همه او را در جنگ قویدستی و نشاطی است که دیگری را جز او نباشد ولی من نیز از جانب خدای تعالی به احسان و نکوداشت عادت کرده‌ام].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱

گفت: اگر من می‌خواستم تو را امیدوار کنم و بفریم بی‌گمان چنان می‌کردم.

عمرو گفت: نه، به حق خدا که چون منی فریب نخورد، چه من هوشمندتر از آنم که از کس فریب خورم. معاویه به او گفت: سرت را پیش آر تا آهسته رازی با تو بگویم.

راوی گوید:

عمرو برای شنیدن راز سر پیش آورد، و معاویه گوشش را به دندان گزید و گفت: این نیرنگ بود، آیا نمی‌بینی که در این خانه جز من و تو کسی نیست؟ [۱] آنگاه (نصر) به حدیث عمر (بن سعد) بازگشت و گفت:

شعر عمرو بن عاص عمرو چنین سرود و می‌گفت: [۲]

معاوی لا اعطیک دینی و لم انل بذلک دنیا [۳] فانظرن کیف تصنع ...

ای معاویه من در صورتی که در برابر دینم دنیا را به دست نیاورده باشم دین

[ (۱-) ] ابن ابی الحدید پس از این عبارت گوید: قلت: قال شیخنا ابو القاسم البلخی رحمه الله تعالی: قول عمرو له: «دعنا عنک» کنایه عن الحاد بل تصریح به. ای دع هذا الکلام الذی لا اصل له فان اعتقاد الآخرة و أنها لا تباع بعرض الدنیا، من الخرافات. قال رحمه الله: و ما زال عمرو بن العاص ملحدا ما تردد قط فی الحاد و الزندقه و کان معاویه مثله. و یکفی من تلاعبها بالاسلام حدیث السرار المروی، و ان معاویه عض اذن عمرو. این هذا من اخلاق علی علیه السلام و شدته فی ذات الله، و هما مع ذلک یعیبانه بالدعابه گفتیم: شیخ ما، ابو القاسم بلخی رحمه الله تعالی گفت: گفته عمرو که: «این سخنها را رها کن» کنایه و بلکه تصریح به الحادست. یعنی این سخن را که پایه‌ای ندارد رها کن، زیرا اعتقاد به آخرت و اینکه عقبی به کالای دنیا فروخته نمی‌شود از جمله خرافات و اوهام است. او رحمه الله گفت: عمرو بن عاص همواره ملحد بود و هرگز در الحاد و زندقه حتی تردیدی نکرد و معاویه نیز مثل او بود. همین نکته که در داستان رازگویی روایت شده و اینکه معاویه گوش عمرو را به دندان گزیده بر بازیگری آنها با اسلام کافی است. این کجا و اخلاق علی علیه السلام و شدت خداشناسی و خدا ترسی او کجا؟ آنگاه با این همه آن دو بر علی عیجوبی می‌کردند که اهل بازی و مزاح است!.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «فانشاء عمرو یقول» و در اصل [فانشاء و هو یقول].

[ (۳-) ] شنهج (۱: ۱۳۷) [و لم انل به منک دنیا و در برابرش دنیا را از تو تحصیل نکرده‌ام].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲

خود را به تو نمی‌فروشم، پس بنگر چه باید بکنی! اگر مصر را به من دهی درین سودا سود کرده‌ای و پیری را در برابر آن جلب کرده‌ای که (نبودنش) به تو زیان می‌زند و (بودنش با تو) سودت می‌رساند.

البته دین و دنیا همسنگ نیستند و به راستی اگر من آنچه را تو می‌دهی بستانم هنوز مغبون شده و سرافکنده باشم.

ولی با این همه من چشم خود را می‌بندم و در واقع خود را می‌فریم که فریبکار هم فریفته می‌شود.

من چیزی به تو می‌دهم که موجب نیرومندی حکومت است، و اگر من لغزشی بکنم سرنگون و خوار خواهم شد. [۱] تو حکومت مصر را از من دریغ داری و مرا بر خلاف دلخواهم [۲] محروم می‌سازی، به راستی من بدین حکومت که از من مضایقه شده اشتیاقی دیرینه دارم.

(معاویه به او) گفت: ای ابا عبد الله، آیا نمی‌دانی که مصر مانند عراق است؟

گفت: چرا ولی اگر تو بر این چیره گردی آن یک نیز از آن من شود و هنگامی از آن تو خواهد شد که بر علی که تمام مردم عراق سر به فرمانش نهاده‌اند پیروز آیی.

راوی گوید:

در این هنگام عتبه بن ابی سفیان در آمد و (به معاویه) گفت: آیا راضی نمی‌شوی که اگر کار مصر بر تو صافی شد و آن سرزمین به فرمان تو در آمد

[ (۱-) ] شنهج [و القی به ان زلت النعل اصرع و آن را می‌افکنم که اگر نعل بلغزد و گام بلرزد به خاک می‌افتم].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و لیست برغبه» و در اصل [و لست نزعته من آن را از خود جدا نکرده و دل از آن بر نگرفته‌ام]. ابن ابی الحدید در شرح این بیت گوید: «شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفت: علاقه به مصر در دل عمرو بن عاص ریشه‌دار بود زیرا خود او مصر را به سال نوزدهم هجری در خلافت عمر فتح کرده بود، و با وجود شدت علاقه به آن و شکوهی که در دلش داشت و با آنکه اموال و امکانات رفاهی و وسعت معاش دنیوی را در مصر دیده و شناخته بود، آن را به عنوان بهای فروش دین و ایمان خود، چندان بزرگ نمی‌شمرد.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳

حکومتش را به عمرو بسپاری و ما او را به بهای حکومت مصر بخریم. (و در غیر این صورت) شاید تو خود نیز بر حکومت شام نمایی! معاویه گفت: ای عتبه، امشب نزد ما بمان. راوی گوید:

چون شب به تیرگی گرایید عتبه چنان که معاویه صدایش را بشنود این شعر را بخواند:  
قصیده‌ای از عتبه

ایها المانع سیفا لم یهزأنا ملت علی خزّ و قزّ ... [۱] ای که شمشیر را بر کشیده ولی هنوز آن را به گردش در نیاورده‌ای، به راستی تو را گرایش به لمیدن در خز و ابریشم بیش است. [۲] به راستی تو بزه‌ای را مانی که میان دو پستان مادر لمیده و پشمش را بر نکنده باشند.

آنچه عمرو خواهد بدو ببخش که عمرو امروز دین خود را به خاطر دنیا، که هنوز به دستش نداده‌ای [۳]، رها کرد. ای که خیرت باد، از شیر او فقط آن شیر نخست را بدوش و آنچه او را پروار سازد برایش واگذار [۴]، دامن (از نیرنگ) درکش و به راه نخست خود بشتاب (و طرحت را اجرا کن) و فرصت را غنیمت دان که (همراهی) عمرو غنیمت شمردنی است. مصر را به او ببخش و نظیرش را نیز بر آن بیفزای که مصر از آن کسی است که بر آن غالب شده و آن را فتح کرده [۵]، خود حرص بر مصر را که گمراهی و

[ (۱-) ] متن از روی شنهج، و در اصل [بز جامه نرم و گرم] (ابو حنیفه اسکافی گوید: «شاه چو بر خزّ و بزّ نشیند و خسبد» - م).

[ (۲-) ] مراد اینکه به راحت طلبی خو گرفته‌ای - م.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «لم تحز» و در اصل [لم تجز].

[ (۴-) ] یعنی موافقتش را جلب کن که به منظور خود بررسی و او را نیز به دلخواه خود برسان تا خوشدل شود و از حکومت مصر بهره جوید - م.

[ (۵-) ] یعنی عمرو بن عاص که خود فاتح مصر بوده است - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴

اشتباه است ترک گوی و آتش را برای سرمازده لرزان [۱] (که مشتاق آن است) برافروز، این ملاحظه را که مصر از آن علی است یا از آن ما [۲] (رها کن) چه آن که امروز ناتوان [۳] است سرانجام بر آن دست می‌یابد.

**بخشیدن مصر از سوی معاویه به عمرو**

چون معاویه سخنان عتبه را بشنید به دنبال عمرو فرستاد و حکومت مصر را به او بخشید.

راوی گوید:

عمرو بدو گفت: «آیا خداوند مرا بر تو بدین امر گواه باشد؟» معاویه گفت:

آری، خدایت بر من بدین گواه باشد که اگر خداوند کوفه را برای ما گشود (مصر از آن تو باشد)، عمرو گفت:

«والله علی ما نقول وکیل - و خدا بر آنچه می‌گوئیم وکیل است» [۴] راوی گوید:

عمرو از نزد معاویه بیرون آمد و پسرانش بدو گفتند: چه کردی؟ گفت:

مصر را طعمه من کرد. گفتند: مصر را در برابر تمامی کشور عرب چه بهایی باشد؟ گفت: اگر مصر شکمهای شما را سیر نمی‌کند،

خدا هرگز سیریتان ندهد.

راوی گوید:

(معاویه) مصر را بدو بخشید و بر این تفویض نامه‌ای نگاشت و در نامه خود آورد: «بر این اساس که شرط، ناقض فرمانبرداری

نباشد» و عمرو نوشت: «بر این اساس که فرمانبرداری، ناقض شرط نباشد» [۵] و هر یک با دیگری نیرنگ

[ (۱-) ] متن «یکز» و در اصل به تحریف [یکن]

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «لنا» و در اصل [لا].

[ (۳-) ] متن «من عجز» و در اصل [من عجن]

[ (۴-) ] یوسف، ۶۶.

[ (۵-) ] متن به تصحیح قیاس «علی الا تنقض طاعه شرطاً بر این اساس که طاعت شرط را نشکنند» و در اصل [و لا ینقض طاعه شرطاً]

که نادرست است. - الکامل، مبرّد ۱۸۴، لایزیک.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵

می‌باخت [۱].

### عمرو و پسر عمویش

عمرو پسر عمویی جوان و جوانمرد همراه داشت که هشیار و خردمند بود [۲]. چون عمرو با آن نامه بیامد، آن جوان در شگفت شد

و گفت: ای عمرو به من نمی‌گویی که با کدام رأی و عقلی در میانه قریش زندگی می‌کنی؟ دین خود را دادی و دنیای کسی دیگر

را آباد ساختی! آیا می‌پنداری مردم مصر - که قاتلان عثمانند - در حالی که علی زنده است آن سرزمین را به معاویه بسپارند؟ و آیا

می‌پنداری اگر مصر از آن معاویه شد به سبب کلمه‌ای که درین نامه آورده آن را از تو باز نخواهد گرفت؟ عمرو گفت: ای

برادرزاده [۳] کار از بهر خداست نه بخاطر علی و معاویه.

آن جوان در این باره شعری چنین سرود:

[ (۱-) ] ابن ابی الحدید (۱: ۱۳۸) گوید: «تفسیرش آن که معاویه به نویسنده گفت بنویس: بر این اساس که شرطی فرمانبرداری را

نشکنند، و به این وسیله می‌خواست از عمرو اقراری بگیرد که به فرمانبرداری مطلق و بی قید و شرط با وی بیعت کرده. و این نیرنگی

از جانب او بود، چه اگر چنین نوشته می‌شد، معاویه می‌توانست از بخشیدن مصر منصرف شود ولی عمرو حق نداشت از فرمانبرداری

او سر بتابد و به انصراف او از بخشیدن مصر به خویش احتجاج کند، زیرا مقتضای آن شرط گذاری که یاد شد این بود که

فرمانبرداری از معاویه به نحو مطلق بر او واجب است، خواه حکومت مصر را به وی بسپارد یا نه. چون عمرو متوجه این نیرنگ بود مانع شد که کاتب آن را بنویسد و گفت: بلکه بنویس: بر این اساس که فرمانبرداری شرطی را نشکند و مرادش این بود که از معاویه اقراری به سود خود بگیرد، به این معنی که اگر عمرو از او اطاعت می‌کند، این فرمانبرداری شرطی را که درباره واگذاری حکومت مصر گذاشته‌اند نقض نمی‌کند. و این نیز نیرنگ متقابل عمرو با معاویه بود و او را از این که در بخشیدن مصر عذر و پیمان‌شکنی کند باز می‌داشت».

[ (۲-) ] در شنهج [و کان لعمر بن العاص ابن عمّ من بنی سهم اریب عمرو را پسر عمویی فاضل از بنی سهم بود] و در الامامه و السیاسة [و کان مع عمرو بن العاص ابن اخ له جاءه من مصر با عمرو بن عاص، برادرزاده‌اش که از مصر آمده بود همراه بود].

[ (۳-) ] در متن اینجا «ابن الاخ» است ولی در دو مورد پیشین «ابن عم پسر عمو» آورده و سپس بعد از اتمام قصیده، دیگر بار «یا ابن اخی ای برادرزاده من» تکرار می‌شود، اما از آنجا که مؤلف اشاره به جوانی این ملازم عمرو عاص می‌کند و عمرو در همین کتاب اشاره به کهنسالی

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶ الا یا هند أخت بنی زیاددهی عمرو بداهیه البلاد الا ای «هند» خواهر بنی زیاد، «عمرو» به دام نیرنگ آن مکار هوشمند مملکت افتاد.

عمرو گرفتار خدعه آن یک چشم‌زاده [۱] عبشمی [۲] شد که حيله‌هایش ژرف است و از نیرنگ‌هایش باید ترسید.

او را نیرنگ‌هایی است که عقل در آنها حیران می‌ماند، به ظاهری نگارین و فریبا که شکارگر دل‌هاست.

کلمه‌ای در پیمان‌نامه درج کرد و شرطی نهاد که آشکارا و به بانگ رسا از نیرنگ بازی او خبر می‌دهد.

عمرو نیز همانند آن خدعه را در کار او کرد، این هر دو مرد، افعی ناف صحرائند.

الا ای عمرو، مصر را هنوز فرا چنگ نیاورده‌ای ولی پیداست که از فردا علاقه‌ای به رهیابی و خردورزی نشان نخواهی داد.

این دین گرامی را، زیانمندانه، به دنیا فروختی و با این بدکرداری از بدترین بندگان شدی.

گر چه بامداد فردا مصر را هم به دست آوری ولی در تحصیل آن درختی خارناک را به دست تراشیده و جان خود را خراشیده‌ای [۳].

به نمایندگی نزد معاویه بن حرب رفتی، و بدین گونه همچون فرستاده قوم عاد [۴] (شومی افزا) بودی.

عطایی از او دریافتی و چیزی به او واگذار کردی، در نامه‌ای که فقط رشحه‌ای از سیاهی مرکب (و قابل ابطال) است.

[ (-) ] خویش دارد طبیعتاً می‌بایستی «برادرزاده» مناسبتر از «پسر عمو» که معمولاً هم سن آدمی است باشد. - م.

[ (۱-) ] اعور، یک چشم و کجرو باشد و ابو سفیان را که در جنگ طائف یک چشم شده بود اعور می‌خواندند، و معاویه نیز چشمانی ناهمگون داشت.

[ (۲-) ] عبشمی، منسوب به عبد شمس بن عبد مناف (جد اعلای معاویه بن ابو سفیان بن صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس) و مراد، معاویه است.

[ (۳-) ] «و لکن دونها خرط القتاد» - مثل است، و معادل آن در فارسی: سر در لانه زنبور، یا سر در کام شیر نهاده‌ای، باشد. - م.

[ (۴-) ] اشاره به فرستادگان قوم عاد است که در قحط سالی برای طلب باران به مکه رفتند و چون ابرهای رنگین در آسمان پدیدار شد مخیر شدند که قطعه ابری را اختیار کنند و آنان به طمع باران بیشتر، ابر سیاه را که طوفانزا بود برگزیدند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷

آیا ابا حسن (علی) را نشناخته‌ای و نمی‌دانی که از دست او چه به روزگار دشمنان رسیده است؟

تو معاویه بن حرب را با او همسنگ شمردی، وه که چه تفاوت زیادی بین سپیدی و سیاهی است! و چه قدر فاصله دستهای ما از ستاره سهیل زیاد است و چه اندازه صلاح و فساد از هم دورند.

آیا از این که او را سوار بر مرکبی تیزگام بینی که هیون خود را با شمشیری آخته می‌تازاند، ایمن هستی؟ در حالی که از میدان او خود را دور می‌داری تو را به جنگ تن به تن می‌خواند، پس نیک بنگر که با چه کسی در افتاده‌ای و دشمن شده‌ای! عمرو گفت: اگر با علی می‌بودم سرای آخرتم را فراخ و آباد می‌کردم ولی اینک با معاویه هستم [۱]. جوان به او گفت: اگر تو معاویه را نخواهی او هم تو را نخواهد، اما تو دنیای او را می‌خواهی و [او] دین تو را می‌خواهد. چون گفته‌های این جوان را به گوش معاویه رساندند، کس به تعقیبش فرستاد و وی به علی پیوست و ماجرای عمرو و معاویه را به او باز گفت. راوی گوید:

علی ازین سخن شادمان شد و او را به فیض تقرب خویش گرامی داشت. راوی گوید:

(از آن سو) مروان از (رفتار معاویه با عمرو) خشمناک شد و از سر رشک گفت: «مرا چه افتاده که چون عمرو نمی‌خرندم؟» راوی گوید:

[(-۱)] متن «لو كنت مع علي وسعني بيتي و لكنني الان مع معاوية» و در شنهج [لو كنت عند علي لوسعني، و لكنني الآن عنده اگر نزد علی می‌بودم بی‌گمان کارم را گشایشی می‌داد، اما اینک من نزد اینم]. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸ معاویه به او گفت: (تو آنی که) دیگر مردان را برای تو می‌خرند. راوی گوید:

چون بازی معاویه با عمرو به آگاهی علی رسید گفت:

شعر علی

يا عجا لقد سمعت منكرا كذا علي الله يشيب الشعرا ...

شگفت سخنی بس ناپسند شنیدم، دروغی بر خدا که (از حیرت) موی را سپید گرداند.

گوش را می‌آزارد و کر می‌کند و چشم را کور می‌کند، و اگر احمد را از آن خبر می‌دادند هرگز دلش رضا نمی‌داد. که وصی و سفارش شده او را با آن ابتر (گسیخته نسل) بدگوی به پیامبر [۱] و با آن نفرین شده کج‌نگر [۲] مقایسه کنند. (گر چه) هر دو سرباز سپاه او بودند [۳]، ولی آن یک دین خود را فروخت و به کفر و نافرمانی پرداخت. آن یک که دین خود را به دنیا فروخت، هر چند بر ملک مصر دست یابد، سودایش [۴] زیانمند است. چون پیک مرگ نزدیک آمد و حاضر شد، من قنبر [۵] را فرا خواندم (و گفتم): پرچم را فراز آر و از سر احتیاط هیچ درنگی روا مدار که احتیاط تقدیر را دفع نمی‌کند [۶]. چون مرگ را مرگی سرخ و خونبار دیدم، قبیله همدان را گرد آوردم و حمیریان نیز آماده کارزار شدند.

[(-۱)] مراد عاص بن وائل، پدر عمرو بن العاص است که به پیامبر اکرم بدگویی می‌کرد و خداوند در قرآن او را ابتر نسل گسیخته و بی‌فرزند و دودمان خواند. - م.

[(-۲)] مراد عمرو بن عاص است. لعین الاخرز نفرین شده چشم دریده، «اخرز» یا کسی که از گوشه چشم بنگرد و کج نگاه باشد و

نیز چشم دریده، مجازا به معنی بی حیا است. - م.

[۳-] اشاره مولا علیه السلام بر این است که من و عمرو بن عاص در آغاز هر دو سرباز پیامبر بودیم. - م.

[۴-] متن «بیعه قد خسر» و در شنهج [بیعه].

[۵-] قنبر، نام غلام وفادار امیر مؤمنان علیه السلام و کار پرداز آن امام همام است. - م.

[۶-] متن از روی شنهج «لن یدفع الحذار» و در اصل [لن ینفع سودی نمی کند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹

قبایل یمنی نیز به جانبازی بزرگی شتافتند، چون شاخی کلان بر شاخ دیگر ضربه زند بی گمانش بشکند.

به پسر حرب (معاویه) بگو به جان پناه تپه‌ها و زیر درختان مخز [۱]، لختی درنگ و تأمل کن تا بر سر عقل آیی.

ای پسر حرب مرا ناآزموده [۲] مشمار و از آنان که در بدر و خیبر با ما بوده‌اند نشانه‌های دلاوریم را باز پرس.

(کفار) قریش در بدر هماندم که به کارزار آمدند چون گوشت شکار پاره پاره و به هنگام گریز از میدان نکوهیده شدند.

ای پسر حرب اگر جعفر [۳] یا حمزه [۴] سالار دلاور و شیر میدان نیز در کنار من بودند، قریش ستاره شب را در نیمروز به چشم می دید (و روزش چون شب تاری می شد).

### رایزنی عمرو برای معاویه

نصر: محمد بن عبید الله، از جرجانی که گفت:

چون عمرو شب را نزد معاویه گذرانند و صبح در آمد، وی مصر را (چون) طعمه‌ای به وی داد و نامه‌ای دائر بر تفویض حکومت مصر برای او نوشت و گفت:

رأی تو چیست؟ گفت: همان رأی نخست را که (با تو در میان نهادم) اجرا کن.

(از این رو معاویه) مالک بن هبیره کندی را به تعقیب [محمد] بن ابی حذیفه فرستاد و او وی را بیافت و بکشت، و برای قیصر نیز هدایایی گسیل داشت و با او سازش کرد. آنگاه (به عمرو) گفت: درباره علی چه نظر می دهی؟ گفت: در این زمینه نیز

[۱-] متن از روی شنهج «لا تدب الخمر» و در اصل به تحریف هر دو کلمه [لا ندب الحمرا].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «عمرا» و در اصل به تحریف [عمرا].

[۳-] جعفر بن ابی طالب، برادر امیر مؤمنان علیه السلام که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و از اصحاب پارسا و دلاور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می آمد. - م.

[۴-] حمزه بن عبد المطلب، سید الشهداء، عم دلاور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که هند، مادر معاویه جگرش را به دندان کشید. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰

نظری نیکو دارم، (می بینی) بهترین فرد عراق [۱] از سوی بهترین مرد جهان [۲] به بیعت طلبی نزد تو آمده است، اگر تو مردم شام را مستقیماً به ردّ این بیعت فراخوانی کاری سخت مخاطره آمیز است، اما شرحبیل بن سمط کندی سرور و بزرگ مردم شام است و او را با جریر که اینک به سفیری نزد تو آمده دشمنیهاست، پس کس به دنبال او بفرست و معتمدان خود را نزدش بگمار تا در میان مردم پراکنده کنند که علی عثمان را کشته است. اینان باید خود نزد شرحبیل مردمی مقبول و موجه باشند، این کلمه چنان شعاری است که تمام مردم شام را بر همان اساسی که خود دوست داری و می خواهی گردت جمع می کند، زیرا اگر سخنی را به دل



شرحییل نشاندی و خود در ضمیرش رخنه کردی و خویش را به دلش آویختی دیگر به هیچ رو از دلش بیرون نروی [۳].

### نامه معاویه به شرحییل

از این رو (معاویه) به شرحییل نوشت: «همانا جریر ابن عبد الله از سوی علی بن ابی طالب فرمانی ناگوار برای ما آورده، گام فرا نه». (در ضمن) معاویه، یزید ابن اسد، و بسر بن ارطاة، و عمرو بن سفیان، و مخارق بن حارث زبیدی، و حمزه ابن مالک، و حابس بن سعد طائی را- که از سران قحطان و یمن و معتمدان و نزدیکان وی بودند- و (نیز) عموزادگان شرحییل بن سمط را فراخواند و دستور داد (به شرحییل) چنین تلقین کنند و خبر دهند که علی عثمان را کشته است. چون نامه معاویه به شرحییل، که در حمص بسر می‌برد رسید، با یمنیان آن سامان مشورت کرد و آنان با وی در این امر مخالفت کردند. عبد الرحمن بن غنم ازدی [۴]

[۱-] یعنی جریر بن عبد الله. - م.

[۲-] علی بن ابی طالب علیه السلام. - م.

[۳-] در اصل [و ان تعلق بقلبه لم یخرجه شیء ابدا و اگر بر دلش آویخت هرگز چیزی آن را بیرون نیارد]. متن بر اساس شنهج تصحیح شد.

[۴-] عبد الرحمن بن غنم، یکی از مردانی است که در صحابی بودن او اختلاف نظر است و به سال ۷۸ در گذشته. - الاصابة ۵۱۷۳ و ۶۳۷۱

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱

که دوست معاذ بن جبل، و داماد او [۱] و فقیه‌ترین مردم شام بود برخاست و گفت:

ای شرحییل بن سمط، از آن روز که هجرت کرده‌ای خداوند همواره و پیایی خیر افزونت بخشیده و همانا فزونی خیر از مردم گسیخته نشود مگر آنکه مردم سپاسگزاری خود را بر آن قطع کنند (و به بیان قرآن)، و لا یُعَیِّرُ ما بقوم حتی یُعَیِّرُوا ما بانفسهم. و چیزی بر قومی دگرگونه نشود مگر آنکه آنان خود خویشتن را دگرگون سازند [۲].

در واقع به ما چنین تلقین کرده‌اند که عثمان کشته شده و علی قاتل اوست [۳]، اگر به راستی وی او را کشته باشد، اینک (کاری است گذشته و) مهاجران و انصاری که حکمشان بر مردم رواست با او بیعت کرده‌اند، و اگر وی او را نکشته باشد، بر چه اساس سخن معاویه را بر ضد او باور می‌کنی؟ خود و قومت را به نابودی می‌فکن. اگر خوش نداری که جریر از مأموریت خویش کامیاب برود تو خود مستقیماً رهسپار حضور علی شو، و از سوی شام و قوم خود با او بیعت کن [۴].

اما شرحییل از اینکه جز به نزد معاویه رود خودداری کرد. عیاض ثمالی [۵] که مردی پارسا بود شعری چنین برای او فرستاد:

قصیده عیاض ثمالی

یا شرح [۶] یا ابن السمط انک بالغ بود علی ما ترید من الامر ...

[۱-] متن از روی شنهج «ختنه» و در اصل به تحریف [ختنه].

[۲-] (الرعد، ۱۱).

[۳-] در شنهج به جای این عبارت آمده است [انه قد القی الی معاویه أن علیا قتل عثمان، و لهذا یریدک همانا به معاویه چنین القاء شبهه کرده‌اند که علی عثمان را کشته است، و او از این رو تو را می‌خواهد].

[۴-] در متن و اصل [فبايعه علی شامک و قومک بر شام خویش و قوم خود با او بیعت کن] اما در شنهج «عن شامک و قومک به نمایندگی شام، سرزمین خود و قوم خویش که از آن تو و گوش به فرمان تو هستند بیعت کن».

[۵-] ثمالی، منسوب به ثملۀ، و تیره‌ای از تیره‌های آن قبیله. در اصل به تحریف [یمانی]. وجه درست آن از شنهج و معجم المرزبانی ۲۶۹ گرفته شده.

[۶-] «شرح»، به ضرورت شعری مخفف شرحیل است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۷۲

ای شرحیل، ای پسر سمط تو به دوستی علی دست یافته‌ای دیگر از این کار چه خواهی؟

ای شرحیل، شام سرزمین توست و گوش به فرمان تو دارد، جز تو کس را در آن نفوذ کلامی نیست پس به گفته آن گمراه کننده «فهری [۱]» (اعتماد مکن و آن) را به دور افکن.

به راستی پسر حرب [۲] دام مکرری برایت گشاده که تو با افتادن بدان دام برای ما چون بانگ آن کژۀ شتر نمود، شومی [۳].

اگر او بدآنچه از ما انتظار دارد نایل آید، ملک ما بر او گوارا می‌شود و سنگینی جنگ پشتها را می‌شکند.

پس به دنبال جنگ عراق مرو زیرا این جنگ زنان را به دوران طهر، از بیم دچار حیض آلودگی کند.

به راستی که علی در میان هاشمیان که به خونخواهی برخاسته بودند بهترین کسی است که در خانه کعبه گام نهاد.

او را بر گردن مردم عهد و پیمانی استوار همچون عهد ابو حفص [۴] و ابو بکر است.

پس با او بیعت کن و از نو به عالم کفر باز مگرد، و من تو را از رجوع به کفر، به خدای مقتدر پناه دهم.

هرگز به سخن ناکسان گوش مده، چه آنها می‌خواهند تو را به گرداب دریای بلا در افکنند.

آنان را چه رسد که تو به خاطر ایشان علی را آماج ناوک نیزه جانشکار سازی؟

پس اگر پیروز شوند آنان پیشگامان ما بوده‌اند و ما خود به حمد خدا، جنگ- افروز نبوده‌ایم و توجهی به ما نمی‌شده.

و اگر مغلوب شوند، کسی جز ما به آتش جنگ نسوخته و همراهی با علی آخرین

[۱-] مراد یزید بن اسد فرستاده فسونگر معاویه است. - م.

[۲-] معاویۀ بن ابی سفیان. - م.

[۳-] شومی بانگ شتر بچه نمود، ضرب المثل است امثال الميدانی ۲: ۷۸ (و اشاره بدان است که چون قدار ناقه صالح نبی را از

پای در آورد کژۀ او بانگی برآورد و به کوه شد و حضرت صالح گفت اگر آن شتر بچه را بگیری و باز آرید شاید بلایی که

رسیده سبک شود، ولی آن حیوان گریخت. - م.) و به قوم نمود آن رسید که یکسره نابود شدند. المفضلیات ۲: ۱۹۵، چاپ

المعارف و ثمار القلوب، ۲۸۲ (و نیز قصص قرآن).

[۴-] کنیه عمر بن خطاب. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۷۳

پیکار روزگار ما بوده است.

آیا جاری شدن خون اولاد قحطان [۱] در سرزمین خود (و برادرکشی اعراب) بر لؤی بن غالب [۲] (نیای) والا مقام ما آسان آید؟

ماجرای عثمان بن عفان را به سویی نه که ما تو را خیرخواهتر و بهتریم، نمی‌دانیم چه گذشته و تو نیز به راستی نمی‌دانی.

به هر تقدیر پهلویش به خاک هلاک افتاده بود، اما تو به گفته آن «لوچک» [۳] یا عمرو [۴] گوش فرا مده.

[صحنه سازی معاویه برای شرحیل]

## اشاره

نصر بن مزاحم، در حدیث محمد بن عبید الله، از جرجانی که گفت:

چون شرحبیل از راه رسید مردم به گرمی با او برخوردند و بسیار بزرگش داشتند تا نزد معاویه آمد. معاویه به سخن پرداخت و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: ای شرحبیل، جریر بن عبد الله ما را به بیعت سپردن به علی می‌خواند، اگر علی عثمان بن عفان را نکشته بود بهترین مردم می‌بود، من در انتظار رسیدن تو تاکنون لب نگشوده (و پاسخی نداده) ام، من خود را یکی از شهروندان شام می‌دانم، هر چه آنان پسندند پسندم و هر چه را نپسندند من نیز نپسندم. شرحبیل گفت: (بگذار) «بیرون روم و خود بنگرم». پس بیرون آمد و همان گروه از پیش ساخته و همدست و همدستان با او دیدار کردند و هر یک (جداگانه) بدو گفتند که علی

[ (۱-) ] بنی قحطان اولاد قحطان بن عامر بن شالخ که ریشه اعراب قحطانی بدو می‌رسد و نیای خاندان حمیر و کهلان و تبایعه و غسانیان در جاهلیت است. - م.

[ (۲-) ] لؤی بن غالب که اصل سوم قریش است و در ردیف شجره نسب، سه قبیله عمده از او منشعب می‌شود و جدّ نهم پیامبر اکرم و علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما و در عین حال جدّ دهم ابو سفیان و نیای یازدهم معاویه است. به این ترتیب: محمد صلوات الله علیه، ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی، بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب، و از سوی دیگر، ابو سفیان بن صخر بن حرب بن امیّه بن عبد شمس بن عبد مناف ... تا لؤی بن غالب. - م.

[ (۳-) ] در متن «اعیور» به صیغه تصغیر، از اعور، کسی که از گوشه چشم و به اصطلاح زیر چشمی نگردد. - م.

[ (۴-) ] مراد عمرو بن عاص است. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۴

عثمان را کشته است. وی خشمناک نزد معاویه بازگشت و گفت: ای معاویه مردم همگی (از بیعت با علی) امتناع دارند. چه، علی بی گمان عثمان را کشته است و به خدا سوگند اگر تو با او بیعت کنی، ما یا تو را از شام بیرون کنیم و یا بکشیم.

معاویه گفت: من سر مخالفت با شما ندارم و خود جز یکی از شهروندان شام نیستم. گفت: پس در این صورت این مرد را نزد رفیقش برگردان.

راوی گوید:

معاویه دریافت که (طرحش مؤثر افتاده) و شرحبیل شیفته و تشنه جنگ با مردم عراق شده است، و شام نیز به تمامی همراه و دنباله‌رو شرحبیل است.

شرحبیل بیرون رفت و نزد حصین بن نمیر آمد و گفت:

## دیدار شرحبیل با جریر

کس به دنبال جریر بفرست [تا وی را نزد ما آورد].

حصین به جریر پیام فرستاد:

به دیدار ما بیا که شرحبیل بن سمط نیز نزد ماست. پس آن دو نزد او با یک دیگر دیدار کردند و شرحبیل به سخن پرداخت و گفت: ای جریر پیشنهادی مزخرف [۱] به هم برباخته و برای ما آورده‌ای که ما را به کام شیر افکنی و می‌خواهی شام را با عراق

بیامیزی و علی را که قاتل عثمان است می‌ستایی، به خدا سوگند که به قیامت به خاطر آنچه گفته‌ای تو را به محکمه و بازخواست الاهی کشم. آنگاه جریر روی بدو کرد و گفت: ای شرحبیل، این که گفتی من امر مزخرفی را عنوان کرده‌ام، امری که مهاجران و انصار جملگی بر آن اتفاق کرده و طلحه و

[ (۱-) ] متن «ایتینا بامر ملفف» و در اللسان در معنی «اللف» یکجا آمده: «ما لففوا من هنا و ها هنا، كما يلفف الرجل شهادة الزور آنچه از اینجا و آنجا به هم بیافند چنان که کسی در گواهی به دروغ چیزهایی سر هم کند» و جایی دیگر: «احادیث ملففه: آی، اکاذیب مزخرفه دروغهای مزخرف» و در شنهج: [ملفّق تلفیق شده و سرهم بندی گشته] و چنان که گذشت آن دو وجه نخست که در اللسان آمده مناسب‌ترند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵

زبیر را به خاطر ردّ آن کشته‌اند چگونه مزخرف تواند بود؟ اما این که گفتی من تو را به کام شیر افکندم، تو خود خوشتن را به کامش افکنده‌ای. و اما آمیختن و هماهنگ ساختن شام با عراق، بر پایه حق بهتر از جدایی و ناهماهنگی آن دو بر شالوده باطل است. و اما این که گفتی: علی عثمان را کشته، به خدا سوگند که تو را چیزی جز تیری در تاریکی که نهانی از راهی دور افکنده شود [۱]، به دست نباشد، ولی تو به دنیا گراییده‌ای و چیزی از روزگار سعد بن ابی وقاص در دلت در خلجان است. چون گفتگوهای این دو مرد را به معاویه گزارش کردند، به دنبال جریر فرستاد و او را بیازرد (و ملامت کرد) [۲] که پاسخی را که مردم شام به وی داده‌اند دریافته است.

### نامه شعری جریر به شرحبیل

جریر به شرحبیل (به زبان شعر چنین) نوشت: [۳]

شرحبیل یا ابن السمط لا تتبع الهوى فما لك فى الدنيا من الدين من بدل ...

شرحبیل، ای پسر سمط، از هوی پیروی مکن که دنیا برای تو جای دین را نتواند گرفت و همسنگ آن نباشد.

و به پسر حرب [۴] بگو که تیری که امروز به هدف افکنده اصابت نمی‌کند، و امید او را از خود قطع کن.

ای شرحبیل، حق کوشش خود را کرده (و آشکار شده) و به راستی، پوست دَیّاغی شده از فساد محفوظ است (و کار نیازی به تحقیق ندارد، خود را آلوده مکن).

پس لختی درنگ کن و به چیزی که ما از آن بر تو بیم داریم پیشدستی مکن و

[ (۱-) ] آیه ۵۳ از سوره سبا و سخنان مفسران در آن باب. (مراد اینکه بدون دلیل و مدرکی روشن چنین ادعایی را پذیرفته‌ای. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «فزجره» و در اصل [فزجوه].

[ (۳-) ] در شنهج [و کتب کتاب لا- یعرف کاتبه الی شرحبیل یقول نامه‌ای از نویسنده‌ای ناشناس به شرحبیل نوشته شد که می‌گوید:].

[ (۴-) ] معاویه.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶

شتاب نورز که خیری در شتاب نباشد.

و چونان کسی که هدفش شرانگیختن است مباحث، که پیراهنی دریده شد [۱] و با خلط مبحث دروغی بافتند و پیراستند [۲].

پسر هند [۳] درباره علی بهتانی ساخت، همانا خداوند در دل پسر ابی طالب بسی شکوهمندتر از آن است (که مورد چنان بهتانهایی قرار گیرد).

علی در ماجرای پسر عفان [۴] نه به صدور امری پای لغزنده، نه کسی را بر ضدش برانگیخته و نه در قتلش دستی داشته است [۵]. او جز خانه‌نشینی در کنج خلوت خویش نبوده تا آنکه عثمان را نیز در خانه خود اجل فرا رسیده است. پس هر کس جز این بگوید سخنش دروغ محض و بهتان است یا گفته کسی است که فقط احتمالی (دور از واقع) می‌دهد [۶]. (علی) گذشته از خویشاوندی نزدیک با پیامبر، وصی رسول خدا و نخستین و شایسته‌ترین شهسوار اوست که در فضل بدو مثل زندقه [۷].

### تأثیر نامه جریر در دل شرحبیل

چون شرحبیل این نامه را خواند به هراس افتاد و به اندیشه فرو شد (و با خود) گفت: این نامه مرا نصیحتی خیر اندیشانه در دین و دنیا می‌باشد. [و] نه، به خدا، در این کار هیچ شتابی نکنم که دلم را به تأملی نیاز است. معاویه مردمان عادی را از او دور و مستور داشت و تنی چند از مردان خود را گماشت که نزد وی رفت و

[ (۱-) ] متن «خرق السیربال»: مراد پیراهن عثمان کردن و جامه دریدنهای دروغین به خونخواهی خلیفه سوم است که آن را وسیله اتهام به علی علیه السلام کرده بودند. - م.

[ (۲-) ] متن «استنوق الجمل» مثل است، و ترجمه تحت اللفظی آن اینکه شتر نر خود را مانند شتر ماده ساخت و دوغ و دوشاب به هم آمیخت، و کنایه از آن است که کسی سخنی را آغاز کرد و از این شاخ به آن شاخ پرید و خلط مبحث کرد. - م.

[ (۳-) ] معاویه، که مادرش هند جگرخواره است. - م.

[ (۴-) ] مراد عثمان بن عفان است. - م.

[ (۵-) ] متن «و لا جلب علیه و لا قتل» و در شنهج [و لا ما لا علیه و لا قتل] و مما لا به معنی مساعدت و معاونت است. - م.

[ (۶-) ] متن «... قول الذی احتمل» و در شنهج [بعض الذی احتمل پاره‌ای که چنان احتمالی دادند].

[ (۷-) ] متن «و فارسه الاولى به يضرب المثل» و در شنهج [و من باسمه فی فضله يضرب المثل و کسی که به نام، در فضلش مثل می‌زنند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۷

آمد می‌کردند و قتل عثمان را در نظر او بزرگ می‌نمودند و علی را متهم می‌کردند و گواهی باطل می‌دادند و نامه‌های گوناگون می‌ساختند، تا آنجا که رأی او را برگردانند و (دیگر بار) عزمش را جزم کردند، و این خبر به قوم و قبیله وی رسید، خواهرزاده‌اش که مردی پارسا از اهالی بارق بود- و رأی علی بن ابی طالب را درست می‌دانست و بعد هم با او بیعت کرد و از شامیانی بود که به علی پیوست- برایش به شعر پیامی چنین گفت:

قصیده باریقی

لعمر ابی الأشقی ابن هند لقد رمی شرحبیل بالسهم الذی هو قاتله ...

به جان پدرم، پسر هند شقاوت‌پیشه، تیری خدنگ به سوی شرحبیل افکند که همان تیر کشنده اوست.

گروهی گردش را گرفتند که همه دامان (دروغ) بر زمین می‌کشیدند، و شایسته‌ترین مردم به (مؤاخذه بر) گناه همانا خود گناهکار است [۱].

یمانی ضعیف عقلی را بیافت [۲] که به وسیله او اشتران بار بر خود را به هر نقطه دوری به بانک حدی براند. پس چون بار سنگین خود را بر او افکند پشتش را بخت، و کسی که (چون شرحیل) گمراه شود از تقوای الاهی نصیبی نبرد. وی خواهد که با فروختن دین و نزدیکی به پسر هند بهره‌ای از دنیا خورد [۳]، هان، که پسر هند پیش از آنکه او بهره‌ای ببرد وی را خورده و نابود کرده باشد.

گفتند علی در کار پسر عفان توطئه‌ای کرده و این فتنه زشت را بر ضد او برانگیخته است. نه، سوگند بدان کو کوه ثبیر [۴] را به جای خود استوار ساخت، دست و

[ (۱-) ] یعنی شرحیل که به دروغ پردازان امکان داد او را بفریبند بیش از همه سزاوار عقوبت است. - م.  
[ (۲-) ] شرحیل کندی و یمانی بود، و مراد این که معاویه افسار شرحیل را به دست گرفت و او را به راهی که خود می‌خواست کشانید. - م.

[ (۳-) ] متن «لیأکل دنیا لابن هند بدینه» و در اصل «لیأکل به دنیا ابن هند».

[ (۴-) ] ثبیر، کوهی است در بیرون مکه که در عظمت و استواری بدان مثل زنند. ناصر خسرو گوید:-

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۸

دست افزارهای (خود عثمان) از امداد به او وا ماندند.

او [۱] جز یکی از اصحاب محمد نبود و اینان همه [۲] دیگ خود را بر آن آتش می‌جوشانند (و به فکر سود خویشند). چون این سروده و گفتار به شرحیل رسید گفت: این برانگیخته شیطان است، اینک خداوند دل مرا آزمود. به خدا سوگند که گوینده این شعر را دستگیر می‌کنم مگر آنکه از چنگم بگریزد. پس آن جوان به کوفه که زادگاهش بود گریخت. و چیزی نمانده بود که اهل شام (بر اثر همین شعر و گفته‌های او) دستخوش شک و تردید شوند (و از معاویه برگردند).

### نامه معاویه به شرحیل

نصر: محمد بن عبید الله، و عمر بن سعد به اسنادش که گفت:

معاویه (نامه‌ای) برای شرحیل بن سمط فرستاد و نوشت: «به راستی این (اقدام تو) حق‌پذیری تو بود و آنچه واقع شد (و موضعی که تو انتخاب کردی) در خور پادشاه الاهی است، و مردم صالح نیز آنچه را تو دانستی از تو پذیرفته‌اند، اما به راستی، امری که اینک از آن نیک آگاه شده‌ای جز به رضایت عموم کمالی نخواهد یافت، پس در شهرهای شام به گردش در آی و ندا در ده که «به راستی عثمان را، علی کشته است، و بر مسلمانان واجب است که از او خونخواهی کنند.» آنگاه شرحیل به راه افتاد و از مردم حمص آغاز کرد.

### خطبه شرحیل

وی که به دیده مردم شام مردی امین و پارسا و خداشناس می‌نمود، به خطبه ایستاد و گفت: «ای مردم، به راستی علی عثمان بن عفان را بکشت، و

[ (۱-) ] مراد عثمان است. - م.

[ (۲-) ] مراد معاویه و دیگر مدعیان خونخواهی عثمانند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۹

گروهی از کرده او خشمناک شدند که آنان را نیز بکشت، و (یاران عثمان) همگی شکست خوردند و علی بر زمین مسلط شد، و اینک جز شام جایی نمانده است.

او شمشیر بر کشیده و گردابهای مرگ را در می‌نوردد تا بر شما بتازد، یا خداوند واقعه‌ای پدید آرد، و ما کسی را نیرومندتر از معاویه برای پیکار با او نمی‌دانیم، پس بکوشید [و بپاخیزید].»

مردم، جز تنی چند از پارسایان حمص، سخنش را پذیرفتند [۱]، و بپاخواستند و گفتند: خانه‌های ما گورها و مساجد ماست و تو خود در آنچه صلاح بینی داناتری (فرمان تو راست). شرحیل به برانگیختن مردم دیگر شهرهای شام پرداخت تا همه را یکی پس از دیگری برانگیخت و فارغ شد، و بر هر قومی درمی‌آمد سخن و نظرش را می‌پذیرفتند. نجاشی بن حارث [۲] که دوست او بود (این شعر را) به وی نگاشت:

نامه شعری نجاشی به شرحیل

شرحیل ما للذین فارقت امرناو لکن لبغض المالکي جریر ...

شرحیل، تو به خاطر دین از (راه) ما جدا نشدی بلکه به خاطر دشمنی خود با جریر مالکی چنین کردی.

و به سبب دشمنی که میان او و سعد ره یافته است، (چنین موضعی گرفتی)، پس تو چون ساربانی حدی خوان شدی که خود شتری ندارد [۳].

اگر بجایه با قریش پر خاشگری کند ترا بدان چه کار؟ بار الها این یآوری و جانبداری چه قدر بعید و ناهنجار است.

[ (۱-) ] متن «الآنساك اهل حمص» و در شنهج [الآنساك من اهل حمص].

[ (۲-) ] در اصل چنین آمده ولی در میان شعرای عرب معروف به نجاشی حارثی است و نامش قیس بن عمرو بن مالک، از قبیله بنی الحارث بن کعب است. وی از کسانی است که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب او را به سبب نوشیدن شراب حدّ زد الشعر و الشعراء، ۶۸ و الخزانة (۴: ۳۶۸).

[ (۳-) ] در اصطلاح فارسی نظیر آن است که گویند: نان خود می‌خورد و حلیم دیگری را بر هم می‌زند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۰

آیا در امری که خود در آن حضور نداشته‌ای و عقل هر بینا دلی در آن حیران است، با وجود شبهه، حکم قطعی می‌دهی؟ به گفته (بی‌پایه) مردانی که از پیشوایان و آگاهان نبوده‌اند، (اعتماد کردی) و نه به گفته زمره‌ای که آنچه را به عیان دیده باشند به تو باز گویند [۱]؟

سخن آن گروه که خود غایب بوده‌اند چه ارزشی دارد که پنهانی تیری (به بدخواهی) افکنند و به چاه فریب و غرور در افتادند.

و این واقعیت را نادیده می‌گیری که به راستی مردم شادمانه و با علاقمندی عهد و پیمان خود را به علی سپردند.

اگر گفته شود: شخصی را که همتای او باشد برای رهبری بیاورید، هرگز همتایی برای او نشان نتواند داد.

شاید تو، از سر شقاوت، فردا به جنگ با او برخیزی. شرحیل، آنچه تو در سر داری و بدان دست یازیده‌ای (گناهی) کوچک نیست [۲].

[ بازگشت شرحیل نزد معاویه ]

نصر: عمر بن سعد، از نمیر بن وعلّه، از عامر شعبی:

شرحبیل بن سمط بن جبلة کندی نزد معاویه آمد و گفت: تو کارگزار (و والی منصوب) از طرف امیر مؤمنان (عثمان) و عموزاده اویسی، و ما (هم) مؤمنیم، اگر مرد رزم با علی و قاتلان عثمان باشی و به پیکار بکوشی تا ما انتقام خون او را بستانیم یا جان بر سر این خونخواهی ببازیم، تو را به فرماندهی خویش بگماریم و گرنه معزولت کنیم و فرماندهی دیگر که خواهیم بر خود بگماریم و آن قدر پا به پای او بجنگیم که یا به انتقام خون عثمان دست یابیم و یا نابود شویم.

### جریر و شرحبیل

جریر (که در مجلس حضور داشت) گفت: ای شرحبیل، آرام، که خداوند خود خونهایی را (که باید ریخته می‌شد) بریخت و پراکندگی به هم برآمد،

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۲۵۰) «و لا لّتی لقوکها بحضور» و در اصل [لا بالّتی لقوکها].

[(-۲)] متن «شرحبیل، ما ما جئته بصغیر» و در شنهج [فلیس الذی قد جئته بصغیر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۱

و کار امت سامان یافت و آرامش به این امت نزدیک شد و روی نمود، پس پرهیز که میان مردم فساد انگیزی، و پیش از اظهار این سخن که دیگر نتوانی از آن بازگردی دم فرو بند. گفت: نه، بخدا سوگند که هرگز نهانش ندارم. سپس برخاست و سخن گفت، و مردم گفتند: راست است، راست است، گفته، گفته او و نظر، رأی و نظر اوست. جریر با دیدن این وضع از معاویه و مردم عوام شام بکلی مأیوس شد.

### [معاویه و جریر]

نصر، از محمد بن عبید الله، از جرجانی که گفت:

معاویه که خود به منزل جریر آمده بود (به او) گفت:

ای جریر من در این باب نظری دارم. گفت: نظرت را بگو. گفت: به مولایت بنویس که شام را به من سپارد و مصر را نیز خراجگزار من مقرر دارد و وقتی اجلش در رسید بیعت کسی را بر گردن من نهد، و من نیز کار را به او وا می‌گذارم و خلافت کلی او را کتبا می‌پذیرم. جریر گفت: هر چه می‌خواهی خود بنویس و من نیز همزمان با تو می‌نویسم. معاویه نامه‌ای در این باب برای علی فرستاد. علی (در پاسخ آن نامه) به جریر چنین نوشت:

نامه علی به جریر «اما بعد، معاویه در واقع می‌خواهد که بیعت من بر گردنش نباشد و هر کار که خود خواهد و من خوش ندارم بکند، و نیز می‌خواهد تو را سر بگرداند تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند. به راستی، مغیره بن شعبه پیش از این به مشورت با من گفته بود که معاویه را بر شام بگمارم و خود بر مدینه حکومت رانم، ولی من از این کار خودداری کردم. زنهار مباد آنکه خداوند بیند من گمراهان را دست و دستیار خود گرفته باشم. اگر آن مرد به وسیله تو بیعت سپرد (چه نکوتر) و گرنه باز گرد.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۲

### نامه شعری ولید به معاویه



نامه معاویه در میان عرب افشا و مضمونش منتشر شد و ولید بن عقبه (به شعر) چنین پیامش داد:

معاویة انّ الشام شامک فاعتصم بشامک لا تدخل علیک الافاعیا ...

ای معاویه، به راستی، سرزمین شام از آن توست، پس شامت را حفظ کن و آن افعیان را بر خود وارد مکن و به شام راه مده. با انبوه مردم و نیزه‌داران [۱] از آن شهر دفاع کن و خشکیده دست [۲] و شل و سست کوش و بی‌حال مباش، بی‌گمان علی منتظر است تا تو چه پاسخش دهی، پس جنگی را برایش بسیج کن که (از خوف) مویها را سپید کند. و گرنه صلح کن که در صلح، برای آن کس که خواستار و آماده جنگ نباشد، آسایشی است. معاویه، اینک انتخاب کن. ای پسر حرب بی‌گمان نامه‌ای که از روی طمع نوشته‌ی [۳] بلاهای بزرگی برایت به بار می‌آورد. در آن نامه از علی چیزی خواستی که هرگز به دست نیاری و اگر هم آن را به دست آری شبی چند بیش نیاید، و به زودی از او لطمه‌ای خواهی خورد که از آن پس بقاییت نباشد، پس با آرزوهای بسیار بر خود دل مبنده. آیا کسی چون علی، به نیرنگ تو فریب می‌خورد؟ آنچه از پیش بارها آزموده‌ای باید تو را عبرتی کافی باشد. ای پسر هند اگر او یکبار ناخنش به تو بند شود، بلایی که تو بر سر دیگران می‌آوری بر سرت آرد [۴].

[(-۱)] در شنهج [بالصوارم شمشیر زنان]

[(-۲)] متن «محشوش الذراعین» و در شنهج [موهون الذراعین سست دست].

[(-۳)] طمع بر حکومت شام و مصر که با اجازه و تنفیذ علی علیه السلام توأم باشد. - م.

[(-۴)] این بیت در شنهج نیامده، متن «حذاک ابن هند، منه ما کنت حاذیا» و در اصل به تحریف [حداک ... و حادیا] به دال، بی نقطه.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۸۳

همان راوی گوید:

شعر دیگر ولید برای معاویه و نیز (این شعر را) برای او نوشت:

معاوی انّ الملک قد جبّ غاربه وانت بما فی کفک الیوم صاحبه ...

معاویه، به راستی که ملک زوالش سریع است و تو آنچه را در دست داری همین امروز صاحب باشی.

نامه‌ای با پیشنهادی از جانب علی به تو رسید که کار را یکسره می‌کند، پس صلح یا جنگ با او را انتخاب کن.

امیدی به جلب دوستی دشمنان کین‌توز نداشته باش و از آن روز که از وقوعش می‌ترسی ایمن مباش.

اگر جنگ می‌کنی چون جنگیدن آزاده‌زاده‌ای [۱] با او پیکار کن و گرنه تسلیم شو و صلح کن تا کژدمهای جرّار او پیش نخزند.

همانا علی دامان عفو بر خدعه و نیرنگ در نمی‌کشد، آنچنان که آب به راحتی از گلوی آشامنده‌اش فرو رود.

و آنچه را نمی‌خواهد نمی‌پذیرد و این (ویژگی او)، عواقب مصیبت‌بار خود را روزی بر تو وارد خواهد ساخت.

دست از کشورداری مکش و کار پیش آمده را رها مکن که چیزی را بطلبی که راههایش را خود بر خویشان دشوار کرده‌ای.

پس اگر قصد داری که پاسخ نامه او را بدهی املاء کننده و نویسنده آن را نکوهش و تقبیح مکن.

سخنی را در میان آن قبیله یمانی منتشر کن که با انتشارش به آنچه خواستار آنی نایل شوی.

(به این مضمون که) می‌گویی: دشمنی بر امیر مؤمنان (عثمان) هجوم آورد و خویشان وی [۲] بر ضد او به دشمنانش یاری دادند.

تنی چند از ایشان قاتلند و برخی بی سبب و کینه‌ای محرّک بودند و دیگری [۳] از

[۱-] متن «فحاربه ان حاربت، حرب ابن حرّة» و در اصل به تحریف [حرّة ابن حرّة].

[۲-] تعریض به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد که خویش و باجناق عثمان بود. - م.

[۳-] مراد علی علیه السلام است که چنین تهمت ناروایی بر حضرتش زده بودند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۴

کمک به او باز ایستاد و خودداری کرد.

من پیشتر از وقوع این واقعه در میان شما در شام فرمانروایی داشتم و همین مرا بس، اما بر شماست که از ادای حق واجب او (عثمان) فرو گذار نکنید.

پس بیایید، سوگند به آنکه کوه ثبیر را به جای خود استوار داشت، از دریایی دفاع کنیم که زورقهایش باز پس نمی آیند.

پس «سخن را کم کن و بر مبلغ افزای» و مال بسیاری را که امروز در اختیار داری صرف کن و آشکارا بگوی که از پنهان کنندگان مال اندوز نیستی.

راوی گفت:

شعر پسر مغیره ابن الاخنس جریر بیرون رفت و به کسب خبر پرداخت، در این میان به نوجوانی برخورد که بر کزه شتری سوار بود و (شعری) چنین می گفت:

حکیم [۱] و عمار [۲] الشّجا و محمّد [۳] و اشتر [۴] و المكشوح [۵] جرّوا الدّواھیا ...

حکیم و عمار، پارسای مغموم، و محمد و اشتر و مکشوح آن شورش را به میان آوردند.

البته زبیر، نزدیکترین یارش [۶] را در آن کار دستی بود که از حیرت مویها را سپید می کند.

اما علی در منزل خود خانه نشین بود، نه بدان کار امر کرد و نه دیگران را باز داشت (و سلبا و ایجابا مداخله‌ای نکرد).

درباره تمام مردم، هر چه زین پس خواهی بگو، ولی چون خطاهای مردم را

[۱-] حکیم، به صیغه تصغیر، حکیم بن جبلة بن حصن العبدی است که از کارگزاران عثمان بر سند و سپس بر بصره بود. - مروج

الذهب ۱: ۴۴۰ و الاصابة ۱۹۹۱

[۲-] عمار بن یاسر، صحابی معروف.

[۳-] محمد بن ابی بکر الصدیق. مروج الذهب ۱: ۴۴۰ - ۴۴۲

[۴-] الاشتر (کشاده چشم) لقب مالک بن حارث الشاعر التابعی (سردار معروف سپاه علی علیه السلام) که با گروهی از اهل کوفه در ماجرای قتل عثمان درگیر شد.

- المعارف، ۸۴

[۵-] مکشوح، مردی است مرادی که مورخان در نامش اختلاف دارند، (و از قاتلان عثمان است. - م.) الاصابة ۷۳۰۷

[۶-] مراد از «نزدیکترین یارش» زبیر بن عوام، (دوست نزدیک عثمان) است. طلحه و زبیر بعد در جنگ جمل کشته شدند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۵

گویی خود خطاکار مباش.

و اگر بگویی تمام مردم در شورش دست داشتند، همین اندازه برای آنکه (در لوث قضیه) کفایت کند تو را بس باشد.

این سخن از اصحاب پیامبر، محمد است که (فرمود) نزدیکترین خویشان اختصاص به ولایت دم (و خونخواهی) دارند.

آیا عثمان بن عفان در میان شما بی هیچ سبب (و گناهی) کشته شد؟ این ادعا جز لجاجت [۱] نیست.

پس (ما را) خواب و آرام نباشد تا حریم شما (مدعیان به دروغ) را مباح سازیم، و ناوک نیزه‌ها را از خون (شما) دشمنان خضاب کنیم.

جریر گفت: ای برادرزاده من، تو کیستی؟ گفت: من پسری از قریشم و اصلم از ثقیف است، من پسر مغیره بن اخنس [بن شریق] هستم، پدرم در یوم-الدار (آن روز که به خانه عثمان ریختند) با او کشته شد. جریر را گفته او سخت خوش آمد و شعرش را برای علی باز نوشت [۲]، علی گفت: به خدا سوگند که این پسر چیزی را خطا نگفته (و سخنش عین واقع) است.

### [درنگ جریر نزد معاویه]

و در حدیث صالح بن صدقه آمده است که گفت:

جریر دیری نزد معاویه بماند تا آنجا که مردم او را متهم (به گرایش و سازش با معاویه) کردند و علی گفت: من برای سفیر خود مهلتی تعیین کردم که پس از انقضای آن نباید درنگ کند، مگر آنکه فریب خورده یا نافرمان شده باشد! ولی او چندان تأخیر کرد که علی از وی ناامید شد.

### [نامه علی به جریر]

و در حدیث محمد و (نیز) صالح بن صدقه آمده است که گفتند:

[۱-] متن «الّا تمادیا» و در شنهج [الّا تعادیا جز نادیده انگاری حقیقت] (و مراد این است که آیا خطاهای عثمان خود سبب قتل او نبوده است. - م.)

[۲-] در شنهج [فعبج جریر من شعره و قوله و کتب بذلک الی علی علیه السلام جریر را شعر و گفتار او خوش آمد و آن را به علی علیه السلام باز نوشت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۶

پس از آن علی به جریر نوشت: «اما بعد، چون این نامه من به تو رسد، معاویه را به روشنگویی وادار و او را قاطعانه به حجت گیر، و سپس میان جنگی ویرانگر یا صلحی سعادت‌آور [۱] مخیرش گردان، اگر جنگ را برگزید به پیمان-شکنی هشدارش ده [۲] و اگر صلح را اختیار کرد، بیعتش را بستان».

### نامه معاویه به علی

چون جریر این نامه را که به او نوشته شده بود خواند نزد معاویه آمد و آن را بر او باز خواند و [به او] گفت:

«ای معاویه، به راستی دلی را جز به سبب گناه آلودگی مهر شقاوت بر نهند [و سینه‌ای] جز بر اثر توبه (به رحمت) گشاده نشود، من دل تو را جز آنکه مهر (شقاوت) خورده باشد نپندارم و چنانست بینم که میان حق و باطل در ایستاده‌ای و گویی در انتظار چیزی هستی که به دست دیگری است».

معاویه گفت: «سخن قطعی را، ان شاء الله، در نخستین مجلس (آینده‌مان) به تو خواهم گفت». چون مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنان را در این بیعت-گیری ارزیابی کرد (و قابل توجه دید در نخستین دیدار به جریر) گفت: «ای جریر، به مولایت ملحق شو» و خود نامه‌ای مبنی بر آمادگی به جنگ بدو نوشت [۳] و در زیر نامه‌اش شعر کعب بن جعیل را نگاشت:

[ (۱-) ] متن «محظیة» و در شنهج [مخزیه خوار کننده].

[ (۲-) ] متن «فانبد له» یعنی گناه پیمان شکنی را برگردنش نه و پیش از غافلگیر شدن، به جنگ هشدارش ده. - م. پا برگ ۱ ص

۴۸

[ (۳-) ] نصر عین نامه معاویه را ذکر نکرده ولی چنان که در کامل مبرد، ص ۱۸۴ آمده آن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم. «از معاویه بن صخر به علی بن ابی طالب. اما بعد، به جان خودم اگر آن کسان که با تو بیعت کرده‌اند در حالی بیعت کرده بودند که تو از خون عثمان بری بودی، تو نیز چون ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجمعین (خلیفه‌ای راستین) می‌بودی، ولی تو مهاجران را بر عثمان شوراندی و انصار را از یاری به او بازداشتی و نادان، از تو پیروی کرد و ناتوان از تو نیرو یافت. مردم شام از فرمان تو سر تافته‌اند و آرام نمی‌نشینند) مگر -

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۷

قصیده کعب بن جعيل

أرى الشام تكرة ملك العراق و اهل العراق لها [۱] کارهونا ...

می‌بینم که شام از کشور عراق اکراه دارد و مردم عراق نیز از شام اکراه دارند (و به هم کینه‌ورند).

و هر کدام نسبت به دیگری دشمن است، و به نظر می‌رسد که همه در این (دشمنی) دین را بهانه کرده‌اند.

اگر آنان ما را نیفتند، ما آنها را می‌افکنیم و ذلیلشان می‌کنیم، همان‌گونه که آنان ما را قطعه‌قطعه می‌کنند. [۲] آنها گفتند: علی امام ماست، و ما گفتیم: ما به (فرمانروایی) پسر هند راضی هستیم، ما گفتیم نظرم‌ان این است که شما به ما بگروید و گردن نهید، و آنان گفتند که ما بر آن نیستیم [۳] که به شما بگرویم و تحملتان کنیم.

فراسوی این، تیز کردن نیزه‌هاست و کشیدن شمشیرها، و نیزه‌زدنی که چشمها را آرام بخشد [۴] (و نگرانی را از بین ببرد و کار ما و شما را یک رویه کند).

[ (۱) ] آنکه تو قاتلان عثمان را به ایشان سپاری و کار اسلام را به شورایی میان مسلمانان واگذاری.

به جان خودم که حجت تو بر من چون حجت بر طلحه و زبیر نباشد (و ما قابل مقایسه نیستیم) زیرا آن دو با تو بیعت کرده بودند، ولی من بیعت نکرده‌ام و نیز حجت بر مردم شام چون حجتی که بر مردم بصره داری نیست، زیرا بصریان از تو اطاعت کرده‌اند ولی اهل شام سر به اطاعت نسپرده‌اند. اما درباره شرف تو در اسلام و خویشاوندیت با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و پایگاهت در قریش، من منکر آن نیستم. مؤلف الامامة و السياسة (۱: ۸۷) نیز این نامه را روایت کرده و پس از عبارت «شورایی میان مسلمانان باشد» این عبارت را نیز آورده که [مردم حجاز والاترین مردم بودند و حق به دست ایشان بوده است، پس چون آن را ترک کردند حق به دست مردم شام در آمده است].

[ (۱-) ] شنهج (۱: ۱۵۸):

تکره اهل العراق و اهل العراق لهم ... ] و در الکامل مبرد، ۱۸۴:

]

تکره ملك العراق و اهل العراق لهم ... ]

[ (۲-) ] متن از شنهج و الکامل «یقرضونا» و در اصل به تحریف [يعرضونا].

[ (۳-) ] متن «فقالوا لنا لا نرى أن نرىنا» و در شنهج [الا لا نرى ... هان درست به نظرم‌ان نمی‌رسد ...].

[ (۴-) ] متن «یقرّ العیونا»، و مبرد گوید: «به روایتی دیگر: [يفض الشؤنا]، که این وجه بهتر است.

و در پایان این شعر نکوهشی از علی بن ابی طالب شده است که ما از ذکر آن خودداری کردیم.» (پایان قول میرد).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۸

هر کس به آنچه دارد شاد است و نادرستی را که به دست دارد درست می‌پندارد.

سرزنش کننده علی را سخنی نیست جز این که گوید علی به بدگویان (به عثمان) پیوسته است، و امروز هم گناهکاران را بر کشیده و به زیر بال و پر خود گرفته و حکم قصاص را از قاتلان (عثمان) برداشته است.

اگر کسی از او درباره این شبهه و گمانی که بر او می‌رود بپرسد، این جواب را برای همه پرسشگران [۱] آماده کرده است که: نه خرسند بدان بوده و نه ناخرسند از آن، نه در شمار باز دارندگان بوده و نه در زمره دستور دهندگان، او نه این (قتل عثمان) را بد دانسته و نه خوش داشته است، ولی ناگزیر باید یکی از این دو موضع را می‌داشت.

### [نامه علی به معاویه]

همان راوی گفت:

(علی به معاویه) نوشت: «از علی به معاویه بن صخر. نامه کسی به من رسید که بصیرتی ندارد تا از آن هدایت جوید، و رهبریش نیست که رهنمایش کند، هوایش او را فرا خواند، و وی دعوت نفس را پذیرفت، و زمامش را کشید و او به دنبال هوای خود روان شد. پنداشتی که (عنوان کردن) لغزش من درباره عثمان بیعت مرا بر تو تباه و باطل کرده است. به جان خودم من جز یکی از مهاجران نبودم، همانگونه که آنان در آمدند، در آمدم و همانسان که ایشان بر آمدند، بر آمدم. خدا رضا نبود که بر گمراهی گرد آیند و کور دلی ایشان را فرا گیرد. من فرمان (قتل او را) ندادم [۲] که گناه فرمان دهنده بر من لازم آید و نیز من (او را) نکشتم که مستوجب قصاص قاتل باشم. اما در مورد این سخن تو که گفתי «اینک اهل شام حاکم بر اهل حجازند»، مردی از قریشیان شام را نشان ده

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «... علی السائلینا» و در اصل [عن السائلینا].

[ (۲-) ] متن «ما امرت» و در شنهج [ما البت من تشویق نکردم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۸۹

که در شوری پذیرفته شود یا خلافت بر وی روا باشد. اگر چنین ادعا کنی مهاجران و انصار تکذیب کنند مگر آنکه از قریشیان حجاز کسی را نشان دهی.

اما این گفته‌ات که نوشته‌ای «قاتلان عثمان را بما سپار» (بس عجیب است)، تو را با عثمان چه نسبتی است؟ چه، تو مردی از بنی امیه هستی، و پسران عثمان بدین (دادخواهی و قصاص طلبی) شایسته‌ترند. و اگر تو می‌پنداری که برای خونخواهی پدرشان از ایشان سزاوارتر و قوی‌دست‌تر هستی، نخست سر به فرمان من نه آنگاه آن گروه (قاتلان عثمان) را به محاکمه نزد من آر (و دادخواهی از من کن) تا من، تو و ایشان را به راه حق وادارم. و اما این که میان شام و بصره، و بین طلحه و زبیر (با خود) تفاوتی قایل شده‌ای، حقیقت امر در این مورد یکی است [۱]، زیرا بیعت (با من) همگانی و فراگیر بود و نظر خلاف کسی در آن راه ندارد و تجدید گزینشی در کار نیست. اما دلسوزی تو بر عثمان و گمانت بر من و این که مرا در ماجرای عثمان سهیم شمردی، این سخن را بر پایه حقیقت عیان و بر مبنای علم یقین نگفته‌ای [۲]. اما درباره برتری من در اسلام و خویشاوندیم با پیامبر صلی الله علیه و سلم و شرف من در قریش (که بدان اقرار کردی)، به جان خودم اگر یارای انکار این مراتب را داشتی بی‌گمان آن را نیز انکار می‌کردی».

و به نجاشی فرمود به شعر پاسخش گوید و او چنین سرود: [۳] قصیده نجاشی در پاسخ معاویه

دعن یا معاوی ما لن یكونا فقد حَقَّقَ اللَّهُ ما تحذرون ...

ای معاویه آنچه را شدنی نیست رها کن، به درستی خداوند آنچه را از آن پرهیز

[(-۱)] متن «ما الامر فیما هناک الا واحدا» و در شنهج [...] الا سواء جز آنکه یکسان باشد، نیست].

[(-۲)] متن و شنهج «ولا یقین الخبر» و در اصل [ولا بعین الخیر].

[(-۳)] در شنهج و الکامل اضافه دارد: [آنگاه نجاشی را که یکی از افراد قبیله بنی حارث بن کعب بود بخواند و بدو گفت: ابن جعیل شاعر مردم شام است و تو شاعر عراقیانی، به این مرد پاسخ ده. گفت: ای امیر مؤمنان شعر او را برای من بخوان تا بشنوم. فرمود: اینک شعر آن شاعر را به گوش تو می‌رسانم، و نجاشی در جوابش سرود:].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۰

می‌کردیم (جنگ را) تحقق بخشید [۱].

علی با مردم حجاز و مردم عراق بر شما در آمد و بر شما تاخت، اینک چه خواهید کرد [۲].

(سپاهی) سوار بر اسبهای کوتاه قامت سبک سیر تیز تک و نیز اسبان پشت ناخاریده درشت اندام که چشمها را خیره می‌کنند.

سواران هراس افکنی [۳] بر آنها نشسته‌اند که چون شیران بیشه‌زارند که در برابر ربودن شکارشان دفاع می‌کنند.

نیزه زنانی که از درون گرد و غبار آوردگاه با غریو جنگاوران و ضرب دست مرگبار شهسواران پیش می‌تازند.

اینان آن گروه انبوه، گروه زیر و طلحه و جماعت پیمان‌گسلان را در هم شکستند.

و بر میثاق خویش سوگند خوردند [۴] که جنگی کوبنده و ویرانگر را به سوی شام بسیج خواهند کرد، که مویها را [۵] از هول،

پیش از زمان پیری، سپید کند و زنان باردار از هراس آن جنین خود را بیفکنند.

اگر شما تسلیم به حکومت و مملکت عراق را خوش ندارید آن سلحشوران آنچه را شما نمی‌پسندید می‌پسندند و بدان خرسندند.

پس بدان گمراه شده وائلی و هر آن کس که چون وی شخصی فاسد و نادرست را امروز درست و گزیده گرفته است بگو:

آیا علی و پیروانش را مانند پسر هند شمردید؟ شرم نمی‌کنید؟

با سر آمد مردمان پس از پیامبر و همگن رسول از میان تمام جهانیان، و داماد پیامبر و کسی که درست بدو ماند، و بدان روزها که

موی فرقها (در غزوات از ترس) سفید می‌شد (دل‌اوریه‌ها کرده چنین قیاسی کردید؟) [۶]

[(-۱)] یعنی هجوم ما به شام تقدیر الاهی است. - م.

[(-۲)] مبرد این دو بیت را روایت کرده و در پی آن گوید: «پس از این ابیاتی است که ما از نقل آن خودداری می‌کنیم».

[(-۳)] متن از روی شنهج (۱: ۲۵۲) «فوارس مخشیه» و در اصل به تحریف [تحسبهم].

[(-۴)] متن «و قالوا یمینا» و در شنهج [و آلاهم پیمان شدند].

[(-۵)] متن «تثیب التواصی» و در شنهج [تشیب النواهد دختران نار پستان را پیش از رسیدن پیری طبیعی، پیر می‌کند].

[(-۶)] ابن ابی الحدید گوید: «ابیات کعب بن جعیل (از دیدگاه شعری) از این ابیات بهتر، و از لحاظ هدف خباثت‌آمیز و خونبارتر

است.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۱

نصر: صالح بن صدقه به استادش گفت:

چون جریر نزد علی بازگشت مردم سخنان بسیاری مبنی بر اتهام او در ماجرای معاویه گفتند، جریر و اشتر نزد علی آمدند و اشتر گفت: بخدا سوگند، ای امیر مؤمنان اگر مرا نزد معاویه فرستاده بودی از این شخص برایت بهتر بودم که دچار خنق شده و دم نزده است و دیری [نزد او] ماند تا وی هیچ دری را که امید فعالیت و تکاپویی در آن می‌رفت (یا انتظار راحتی در آن می‌برد) [۱] ناگشوده رها نکرد و هر دری را که از گشوده شدن آن نگران بود و بیم داشت بیست.

### دفاع جریر

جریر گفت: «به خدا سوگند اگر تو نزدشان می‌رفتی بی گمان تو را می‌کشتند- و وی را از عمرو، و ذی الکلاع، و حوشب ذی ظلم [۲] ترساند (و به او خاطر نشان کرد)- که آنان ادعا می‌کنند تو از قاتلان عثمانی». اشتر گفت: «ای جریر، بخدا اگر من نزدش رفته بودم از پاسخش در نمی‌ماندم و مذاکره و مجاب کردن او بر من دشوار نبود و معاویه را به طرحی می‌کشاندم که فرصت اندیشه نداشته باشد». گفت: پس در این صورت نزد ایشان برو. گفت: اینک که تو کار را خراب کرده و شر را در میان نهاده‌ای؟

### [گرد آمدن جریر و اشتر نزد علی]

نصر: عمر بن سعد، از نمیر بن وعله، از عامر شعبی که گفت: جریر و اشتر نزد علی گرد آمدند، و اشتر گفت: ای امیر مؤمنان! آیا من از این که جریر را به سفیری فرستی بازت نداشته بودم، و از دشمنی و بدخواهی او آگاهت نکرده بودم؟ سپس اشتر جریر را مخاطب ساخت و به درشتی با او گفت: ای مرد بجیلی، عثمان دینت را (در برابر حکومت) بر همدان از تو باز

[۱-] متن «یرجو روحه، یا روحه» و در شنهج (۱: ۲۶۰) [یرجو فتحه امید گشودنش را دارد].

[۲-] ظلم، چنان که در قاموس آمده، به صیغه تصغیر، نام او «حوشب بن طخمه» است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۲

خرید، و به خدا سوگند تو را نسزد که زنده بر روی زمین راه روی [۱]. تو نزد آنان رفتی تا راه پیوستن خود را به ایشان هموار کنی و دستاویزی نزدشان به هم رسانی، و سپس از پیش آنان نزد ما آمدی که ما را از صلابت ایشان بترسانی. به خدا سوگند که تو خود از آنانی، و من تکاپوی تو را جز به سود آنها نمی‌بینم. اگر امیر مؤمنان نظر مرا در حق تو می‌پذیرفت، تو و امثال تو را به زندانی می‌افکند که از آن بیرون نیایی، تا این مسائل روشن شود و خدا ستمگران را هلاک کند.

جریر گفت: به خدا، دوست داشتم که تو به جای من فرستاده می‌شدی، در آن صورت به خدا سوگند که (زنده) بر نمی‌گشتی. همان راوی گوید:

چون جریر این سخنان را شنید به قرقسیا رفت و جمعی از قوم او، از (تیره) قسر [۲] بدو پیوستند. و از قسر [۳] جز نوزده تن در صفین حضور نیافتند، ولی از احمس [۴] هفتصد مرد در صفین حاضر بودند. علی به خانه جریر تاخت و پاره‌ای از آن را ویران کرد و مجلس او را بسوزاند، ابو زرعه بن عمر بن جریر پیش آمد و گفت: خدا حالت را نیکو بدارد. در این ناحیه جز جریر دیگران را نیز زمین باشد. پس علی از آنجا به خانه ثویر بن عامر تاخت و آن را بسوزاند و ویران کرد، و ثویر از دولتمندان بود که به جریر

پیوسته بود.

اشتر درباره عمرو، و حوشب ذی ظلم و ذی الکلاع، که جریر وی را از ایشان ترسانده بود [۵]، چنین سرود:

[۱-] متن «ما انت باهل ان تمشى فوق الارض حيا» و در شنهج [...] باهل أن تترك تمشى فوق الارض تو شایسته آن نیستی که آزادت گذارند روی زمین راه روی].

[۲-] قسر، همان بنو بجيله، دودمان جریر بن عبد الله بجلی هستند و در اصل [و لحق به اناس من قيس فسير من قومه] آمده که درست آن از نسخه شنهج اختیار شد.

[۳-] متن «قسر» و در اصل [قیس] و در شنهج نیز «قسر» آمده که به اقتضای کلام ضبط شنهج درست تر است.

[۴-] «بنو احمس» از تیره‌های بجيله بن انمار بن نزار. بنو بجيله در یمن بودند. المعارف ۲۹، ۴۶

[۵-] آنچه در صفحه ۹۱ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۳

قصیده اشتر درباره بیمی که جریر بدو داده بود

لعمرک یا جریر لقول عمرو صاحبہ معاویة الشامی ...

ای جریر، به جان خودت که بی گمان گفته عمرو و مولایش معاویه، آن دو مرد شوم تیره روز، و ذی کلع [۱] و حوشب ذی ظلم [۲] (و تهدیدهایشان) بر من از پره‌های نرم و بی‌وزن شتر مرغ سبکتر و ناچیزتر است.

اگر همه بر سر من ریزند، از ایشان پروایی ندارم، و نه از عقاب تیز چنگال خونین پنجه هراسیم باشد.

مرا از آنچه می‌ترسانندم هرگز باکی نباشد، و چگونه ممکن است که از رؤیای خفتگان واهمه و هراسی داشته باشم؟

غایت همت و مراد آنان که گرد او آمده‌اند دنیاست، و همت من (آخرت) و فراروی من است.

اگر سالم ماندم چنان جنگی را بر ضد ایشان فرماندهی کنم که از بیم آن مویهای هر نوجوانی سپید شود، و اگر بمیرم، گام در راهی نهاده‌ام که به پیروزی و کامیابی روز قیامت نایل آمده‌ام.

آنان به سوی من غریبه و به زبان تهدیدم کرده‌اند، اما چه کسی از ترس سخنی (تهدید آمیز) مرده است؟

قصیده سکونی سکونی سرود:

تطاوول لیلی یا لحب السکاسک [۳] لقول أتنا عن جریر و مالک ای دوستان سکاسک از خبری که درباره جریر و مالک به من رسید شبم به درازا کشید و بی آرام شدم.

[۱-] ذو الکلاع، ابو شرحبیل، ایفیع (یا سمیع، یا سمیدع) بن ناکور حمیری، از سرداران سپاه معاویه و مردی به غایت درشت اندام بود. - م.

[۲-] حوشب بن طخمه حمیری، معروف به ذی ظلم از سرداران معاویه و از تابعان بود. - م.

[۳-] قبیله‌ای در یمن که پدرشان سکسک بن اشرس بن ثور کندی بود. اللسان، ۱۲: ۳۲۷ و الاشتقاق، ۲۲۱

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۴

دامان مکر و دشمنی عمرو بر او کشیده شد (و بدین اتهام دامنگیر گشت) ولی روش مردان آزموده چنین نباشد (و تحت تأثیر قرار نگیرند).

این ماجرا را بزرگ و خطیر شمار که اندوه‌گساری من بر تو سوزناک است، و آیا اقوام را چیزی جز لجاج و دشمنی میان خود نابود



می‌کند؟

وگرنه (اگر پیشگیری نکنید) چون مردم آن سرزمین به موجبات هلاک خود گرایش یافته‌اند، روزی آن سامان با مردمش نابود می‌شود.

به راستی که جریر، دلسوز و خیرخواه امام خویش است و به شستن کدورت از رویهای سیاه علاقمند است (و قصد التیام دارد). ولی فرمان و تقدیر خدا در میانه مردم جاری است و مرگ بر همه مردم یکسان می‌رسد.

### رایزنی معاویه با عمرو پیش از حرکت به صفین

#### اشاره

نصر گفت: در حدیث صالح بن صدقه آمده است که گفت:

چون معاویه آهنگ رهسپاری به صفین کرد به عمرو بن عاص گفت: من چنین صلاح بینم که نامه‌ای به مردم مکه و مدینه بنگاریم و ماجرای عثمان را به یادشان آریم، یا به مراد خویش می‌رسیم و یا آنکه آن قوم (دست کم) از دشمنی با ما باز می‌ایستند. عمرو گفت: مگر نه آن که مخاطبان ما از سه حال بیرون نیستند؟ یا کسی است که از علی خرسند است و به حکومت او رضا داده، که نامه ما جز بر بصیرتش (به کج اندیشیهای ما) نیفزاید. یا کسی است که هواخواه عثمان است و ما چیزی بیش از این برو نیفزاییم. یا کسی است که گوشه‌ای گرفته (و بی‌طرفی گزیده)، که تو به دیده او از علی موثق‌تر نیستی. گفت: با این همه باید این کار را بکنم، پس با همفکری یک دیگر نوشتند:

#### نامه معاویه و عمرو به مردم مدینه

«اما بعد، هر چند پاره‌ای امور بر ما نهان بوده اما این (حقیقت) بر ما پوشیده نیست که علی عثمان را کشته است، و دلیل این مدعا پایگاهی است که قاتلان عثمان در دستگاه او دارند. ما انتقام خون او را می‌خواهیم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۵

و خواستار آنیم که قاتلان وی را به ما بسپارد تا بر اساس کتاب خدا آنان را بکشیم.

اگر علی آنها را به ما سپارد ما از مخالفت با شخص او دست می‌کشیم و شورایی میان مسلمانان، همان‌گونه که عمر بن خطاب مقرر داشت، ترتیب می‌دهیم. اما (درباره ما باید بدانید که) ما خواهان خلافت نیستیم (و سودای آن را در دل نمی‌پرورانیم)، پس شما نیز ما را در این کار مدد کنید و به نوبه خویش برخیزید که اگر ما و شما همدست و همدستان شویم علی از ادامه راه خطرناکی که در پیش گرفته پروا کند.»

### نامه عبد الله بن عمر به آن دو

همان راوی گوید:

عبد الله بن عمر [۱] به آن دو (معاویه و عمرو بن عاص) نوشت:

«اما بعد، به جان خودم موضع بصیرت و طریق بینادلی را گم کرده‌اید و از راهی دور خواسته‌اید به مراد خود ره یابید، ولی خداوند هر آن کس را که در این امر شکی به دل داشت، با این نوشته شما، جز شک و بدگمانی نسبت به شما نیفزود [۲]. شما کجا و خلافت؟ اما تو ای معاویه، اسیری آزاد شده‌ای [۳]، و اما تو ای عمرو خود متهم (و مورد بدگمانی همگان) هستی [۴].

هان، خود را از من برکنار دارید که شما و مرا یاری و یآوری صورت نیندد.

[ (۱-) ] عبد الله بن عمر بن خطاب، در الامامة و السياسة (۱: ۸۵) آمده که نویسنده این نامه مسور بن مخرمه است.

[ (۲-) ] یعنی اظهار بی میلی شما به خلافت نشان از آن دارد که سودای خلافت دارید و این انکار شما بر یقین ما بدین امر افزود و مردم را نسبت به شما بدگمانتر از پیش کرد. - م.

[ (۳-) ] متن طلیق مفرد طلقاء است، و آنان کسانی بودند که پیامبر (ص) روز فتح مکه ایشان را که اسیر سپاه اسلام شده بودند آزاد فرمود. در الامامة و السياسة افزون بر این آمده است [و ابوک من الاحزاب و پدرت از گروههای مخالف بود] آنچه پیشتر در پا برگ ۱ ص ۵۰ گذشت.

[ (۴-) ] متن «الظنون» (به فتح) و اوشهنج [الظنین] به همان معنی.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۶

### قصیده یکی از انصار، همراه با نامه پسر عمر

مردی از انصار نیز همراه با نامه عبد الله عمر این شعر را نوشت:

معاوی ان الحق ابلج و اضح و لیس بما ربصت انت و لا عمرو ...

معاویه، به راستی حق آشکارا روشن است و نه چنان است که تو و عمرو انتظار دارید و مترصد هستید.

پسر عفان را امروز برای ما دستاویز و دامی ساخته‌ای چنان که آن دو سالخورده [۱] برای ظاهر فریبی او را دستاویز کار خود کردند.

این نیز همانگونه بلایی است که پا جای پای آن فتنه نهاده و عینا به سرایی ماند که مسافر بدان فریب خورد.

تیر اتهامی به سوی علی افکندید که به او زبانی نمی‌رساند، هر چند مکر و نیرنگ شما در ایراد این اتهام سخت بزرگ و بسیار باشد.

گناه او چیست که گروهی از قبایل آمدند و در شهر انبوه گشتند و بر عثمان تاختند و بر او دست یافتند؟

مسلمانان یک دله و آشکارا به خانه او (علی) روی آوردند و در این کار هیچ اجباری برای آنان نبود.

پس آن دو سالخورده (طلحه و زبیر) با او بیعت کردند و پس از آن (به ظاهر) آهنگ عمره بزرگ کردند که در باطن مکرری بود، (و قصد شورش داشتند).

پس شد آنچه شد که نقل داستان آن بازگویی مکرر و ملال آور است، پناه بر خدا از آنچه روزگار، نوبه نوبه حادثه آرد.

شما (دو تن) چیستید که از ما یآوری خواهید؟ در حالی که شما برانگیزاننده آتش جنگهایی هستید که شراره‌اش خاموش نشود.

شما (دو تن) چیستید؟- خدا پدرتان را بیامرزد- و سخن گفتنتان از شوری کدام است؟ که براستی، سپیده دم حقیقت تابان شده است [۲].

[ (۱-) ] مراد طلحه و زبیرند که قتل عثمان را مستمسک جنگ جمل قرار دادند. - م.

[ (۲-) ] یعنی حقیقت امامت و ولایت علی تجلی کرده است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۷

### [درخواست عدی دائر بر فرستادن کسی نزد معاویه]

راوی گفت: و نصر گوید: و در حدیث صالح بن صدقه به اسنادش آمده که گفت:

عدی بن حاتم در حضور علی علیه السلام به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان مرا در میان قوم خود مردی است بی همتا که (در فصاحت) چنوبی دگر نباشد [۱]، و او اینک آهنگ دیدار پسر عموی خویش، حابس بن سعد طائی را در شام دارد- اگر ما را رخصت دهی او با معاویه دیدار کند شاید وی را (به برهان) درهم شکنند و مردم شام را (به حجت) شکست دهد. علی به او گفت: بسیار خوب، (از من) چنینش فرمان ده- و نام آن مرد خفاف بن عبد الله بود- وی نزد پسر عموی خود، حابس بن سعد [۲] در شام آمد، و حابس خواجه و بزرگ قبیله طئی بود، خفاف به حابس باز گفت که خود شاهد ماجرای عثمان در مدینه بوده و بعد با علی رهسپار کوفه شده است.

### خفاف بن عبد الله و معاویه

این خفاف از موهبت زبان آوری و وقار و شعر برخوردار و مردی بسیار موثق بود. دگر روز حابس و خفاف نزد معاویه آمدند. معاویه به او گفت: ای برادر که از قبیله طئی آمده‌ای ما را از ماجرای عثمان حکایت کن. گفت: مکشوح [۳] محاصره‌اش کرد و حکیم [۴] محکومش ساخت و محمد [۵] و عمار [۶] یکی پس از دیگری گریبان‌ش را گرفتند و تنها سه کس به ریختن خونش پرداختند. عدی بن حاتم و اشتر نخعی و

[۱-] متن «لا یحاری به» و در شنهج [لا یوازی به رجل مردی چنو نباشد].

[۲-] حابس بن سعد، گویند از اصحاب بود، و در صفین کشته شد. تهذیب التهذیب (۲: ۱۲۷) ابن درید در الاشتقاق گوید: فرمانده بنی طئی شام و با معاویه بود، و کشته شد. عمر او را به ولایت مصر گماشته و سپس معزول کرده بود. در شنهج [حابس بن سعید] و تحریف است.

[۳-] مکشوح بن عدیس. - م.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، جلد ۱، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۹۷

[۴-] حکیم، به صیغه تصغیر، ابن جبلة. - م.

[۵-] محمد بن ابی بکر الصدیق. - م.

[۶-] عمار بن یاسر. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۸

عمرو بن حمق [۱]، و دو مرد در کارش پافشاری کردند: طلحه و زبیر، و بری‌ترین (و برکنارترین) مردم در ماجرای او علی بود. گفت: سپس چه شد؟ گفت:

«سپس مردم برای بیعت با علی هجوم آوردند و چون پروانه‌هایی که گرد شمع بر آیند گرد او را گرفتند تا آنجا که کفشها گم شد [۲] و عباها از شانها بیفتاد و پیران زیر دست و پای رفتند، و دیگر نامی از عثمان نیاوردند و یادی از او نشد، سپس (علی) آماده حرکت شد و مهاجران و انصار سر به فرمان او نهادند، و خود مایل به جنگ نبود، و سه نفر همفکرش بودند: سعد بن مالک، و عبد الله بن عمر و محمد بن مسلمه. پس هیچکس را به اکراه وادار نکرد، چه با در اختیار داشتن آن همه کسان که (بدو سر سپرده و) برایش سبکبار بودند از وجود آنان که بر وی گرانبار می‌نمودند، بی‌نیاز بود. سپس رهسپار شد و به کوهسار طئی در آمد و گروهی

از قبیله ما که مردم (در دلاوری) بدیشان مثل می‌زدند به او پیوستند، و هنگامی که در راه بود حرکت طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره پیش آمد.

پس مردانی به کوفه شتافتند و دعوت او را لبیک گفتند و وی راهی بصره شد که اینک در دست اوست [۳]، و سپس به کوفه گام نهاد، کودک خردسال را به نزدش می‌آوردند و زال که‌نسال خود را به خدمتش می‌کشاند [۴] و نوعروس، شادمانه از شوق به محضرش می‌شتافت. در چنین حالی بود که من از او جدا شدم، و اکنون توجهش جز به شام نیست.»

### گوش داشتن معاویه به قصیده خفاف

#### اشاره

معاویه از شنیدن گفته‌های او سخت نگران شد، و حابس گفت: ای امیر، من از او شعری شنیدم که نظرم را نسبت به ماجرای عثمان دگرگون کرد و علی در دیده‌ام بسی بزرگ شد. معاویه گفت: ای خفاف

[(-۱)] حمق - به کسر حا و سکون میم - م.

[(-۲)] متن «ضلت النعل» و در شنهج [ضاعت النعل].

[(-۳)] متن «فهی فی کفه» و در شنهج [فاذا هی فی کفه].

[(-۴)] متن از روی شنهج «و دبت» و در اصل [و دنت نزدیک شد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۹۹

آن را برایم بخوان. و او شعر خود را چنین خواند:

قصیده خفاف

قلت و اللیل ساقط الاکناف و لجنبی عن الفراش تجاف ...

چون شب بالهای خود را فرود آورد، من از بستر خویش برخاستم (و به سرودن پرداختم).

از یک پهلوی به ستاره می‌نگرم [۱]، و کجا خواب به دیده‌ای که چون سیل اشک می‌بارد در تواند شد؟

کاش من که بسیار پرسیان و کنجکاوم می‌دانستم آیا امروز مرا در مدینه کسی هست که عطش پرسش را فرو نشاند؟

کسی از اصحاب پیامبر، که چون کارهای دشوار پیش آید مراجعه به آنان آدمی را از مراجعه به دیگر کسان بی‌نیاز کند؟

آیا ریختن خون پیشوایی که به گناه دست یازیده حلال است و یا به موجب سنت و لزوم احتراز از خونریزی، حرام است؟

گروهی مرا گفتند: تو راهی به کشف آنچه اینک در صدد آنی نداری، و من نیز به خود گفتم: «خفاف» از پرسش در گذر، (به ویژه) پرسش از قومی که نه حافظان علم دینند و نه اهل درستی و پاکدامنی هستند.

گفتم چون سخنی (در این باب که مورد علاقه من است) شنیدید مرا بخوانید که آگاه شوم، به راستی مرا دلی نازک است.

به یقین، رفت آنچه رفت، و روزگار همچنان که بر پیشینیان گذشت بر آن حادثه نیز بگذشت.

سوگند به آنکو مردم، سوار بر اشتران لاغر میان [۲]، به زیارت حج خانه‌اش می‌شتابند، و چون کمانهای نبی [۳] با حاجیانی که

گرد راه بر مویشان نشسته و از رنج سفر زار و نزار شده‌اند مسابقه می‌دهند،

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «ارقب النجم مائلا» و در اصل به تحریف [راقب اللیل]. بیست و شش بیت بعد از این در شنهج نیامده

است.

[۲-] متن «لَحَقَ البطون العجاف» و در شنهج [لحق البطون عجاف].

[۳-] نبع، درختی است که از چوب آن کمان می‌ساختند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۰۰

من از آن روز بیم دارم که علی بلایی بر سر تو آرد که چون عذاب احقاف بر قوم عاد [۱] هلاکت‌بار باشد.

به راستی او شیر شرز [۲] و نَرّه اژدهای گرزهای است، کوبنده و توفنده، و پرتاب کننده زهری کشنده، یکه سوار هر جنگ گران و هر پیکار بی‌امان، که نبرد جوانمرد از سر عدل و انصاف است.

شمشیر را به دست راست بر شانه بر آرد و سرها را از گردنها بپراند [۳] و به خاک افکند.

کشتن هزار هزار تن را که بر ضد او سر مخالفت برداشته باشند زیاده‌روی و اسراف نمی‌شمارد.

طلایه لشکر را روانه کرد و سپس به دنبال سپاه فرمود برای جنگی برق‌آسا از پی آن لشکر به تک در آیند.

(و گفت) آماده جنگ با گردنکش شام باشید و همگانش چون پسران گوش به فرمان و آرام لبیک گفتند، و سپس گفتند: تو شهبالی، و شهپر پیشین تو راست و ما فقط به منزله پره‌ای عادی پسین (در بال شاهین) هستیم، تو فرمانروا و هم پدر نکو کردار بزرگوار مایی، و ما پگاه، چون میهمانان (خوان دلاوری و احسان) توایم.

میزبانی کردن از مهمان در خانه‌ها اندک زمانی شاید، از این رو، ما عراق را برای آوردن سوغات [۴] پیروزی ترک کردیم.

آنان، (سپاهیان علی) چنینند و چون جنگ در گیرد مردانی قوی‌دست و صاحب برتری و کفایت در کارزارند.

[۱-] آیات ۲۱-۲۶ سوره الاحقاف (و بانگ شوم شتر بچه ناقه صالح- م.) متن «... ان اتاک علی\* صبیحه مثل صبیحه الاحقاف» و

در شنهج «... ان اتاکم علی\* صبیحه مثل صبیحه الاحقاف» و احقاف، ریگزاری است که میانه عمان و حضرموت گسترده شده.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «انه اللیث عادی...» و نظر به گفته عبد یغوث بن وقاص دارد که در المفضلیات (۱: ۱۵۶) آمده «ان

اللیث معدوا علیه و عادیا»، در اصل به تحریف [غازیا جنگاور] و در شنهج [غادیا].

[۳-] متن «یذری به» و در شنهج [یغری به].

[۴-] متن «للاتحاف» و در اصل به تحریف [للاتحاف]، این بیت در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۰۱

امروز، زان پیش که به هم‌وردی آنان روی [۱] بیندیش و بنگر آیا آهنگ صلح داری [۲] یا بر عکس در سودای جنگی؟

به راستی این رأی و اندرز کسی است که دوستدار و دلسوز شام است، و اگر او [۳] (خود فرمانده) نمی‌بود از دیدار پروایی نداشت.

### معاویه درباره خفاف به شک افتاد و نیز از او در شکفت ماند

معاویه (با شنیدن این شعر) سخت در هم شد و بشکست و گفت: ای حابس من جز این نپندارم که این (مرد) جاسوس علی است، او را از نزد خود بران تا مردم شام را فاسد نکند- معاویه این سخن را به طنز و کنایه بدو گفت- ولی بعد دیگر بار به دنبال خفاف فرستاد و به او گفت:

ای خفاف از کار و حال مردم مرا آگاه کن. و وی همان پیشامدها را برایش بازگفت و معاویه از خرد و حسن توصیف امور و شرح و بیان او در شکفت شد.

پایان بخش نخست از نسخه اصل، سپاس خدای را و درود و سلام او بر فرستاده خویش، خواجه و سرور ما محمد، پیامبر و خاندان

او.

بخش دوم ازین پس بیاید.

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «قبل نادیة القوم» در اصل به تحریف [نادیة القوم]. در حدیث آمده است: «فینما هم کذلک اذ نودوا نادیه در این میان بانگ هم‌آوردطلبی برخاست» و در شنهج [قبل بادرۃ القوم پیش از آن که آن قوم به خشم و شتاب بدان مبادرت ورزند].

[ (۲-) ] متن «بسلم اردت ...» و در شنهج [بسلم تهم ...].

[ (۳-) ] یعنی اگر حریف تو امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی بود و خود فرماندهی سپاه را بر عهده نداشت من از مقابله دو لشکر چندان هراسی نمی داشتم. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعۃ صفین، ص: ۱۰۲ پیکار صفین / ترجمه وقعۃ صفین، ص: ۱۰۳

### بخش دوم کتاب صفین (رایزنیها و چاره‌جوییها)

#### اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعۃ صفین، ص: ۱۰۴

روایت - ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام روایت - ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت - ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی روایت - ابی العلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت - ابی الحسن مبارک عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت - ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی به شنود مظفر بن علی بن محمد معروف به ابن المنجم، که خدایش بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعۃ صفین، ص: ۱۰۵

شیخ موثق، شیخ ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی گفت:

ابو الحسن مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی، از طریق خواندن من بر او در ربیع الاخر سال چهار صد و هشتاد و چهار، به من خبر داد و گفت:

ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر گفت:

ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی مرا خبر داد که ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه گفت که ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزاز گفت که:

ابو الفضل نصر بن مزاحم، از عطیه بن غنی [۱]، از زیاد بن رستم گفت:

#### نامه معاویه به ابن عمر

معاویه بن ابی سفیان، علاوه بر نامه‌ای که به مردم مدینه نگاشته بود، به ویژه نامه‌هایی نیز به عبد الله بن عمر بن خطاب، و سعد بن ابی وقاص، و محمد بن مسلمه نگاشت. در نامه او به ابن عمر چنین آمده بود:

«اما بعد، من در تمام قریش، بیش از تو کس را خوش نداشتم که پس از قتل عثمان امت بر او اتفاق کنند ولی چون به یاد آوردم

که تو او را تنها گذاشته و در

[ (۱-) ] در شنهج (۱: ۲۵۹) [عطیة بن غناء].

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۱۰۶

حق یاران وی نیز طعنه‌ها زده‌ای، نظرم از تو برگشت، اما دیگر بار مخالفت تو با علی این بدگمانی مرا به تو تخفیف داد و آنچه را از تو سرزده بود (در دلم) محو کرد. پس - خدایت رحمت کناد - در گرفتن داد آن خلیفه مظلوم به ما کمک کن، من فرمانروایی کس را بر تو نمی‌خواهم بلکه تو را فرمانروای همه کس می‌خواهم، و اگر تو فرمانروایی را نپذیری آنگاه شورایی از مسلمانان (خلیفه را) تعیین کند».

(معاویه) زیر نامه خود (این شعر را) نگاشت:

ألا قل لعبد الله [۱] و اخصص محمدا [۲] و فارسنا المأمون سعد بن مالک [۳] ...

هلا بر گوی به عبد الله و به ویژه محمد، و شهسوار ایمنی بخش ما، سعد بن مالک که در امان خداست، آن سه نیکمرد، از یاران محمد [۴] که چون ستارگان درخشانند و پناهگاه مردان بینوای ناتوانند.

آیا از آن همه حوادث انبوه ما را آگاه نمی‌کنید؟ در حالی که مردم بین نجات و هلاک دست و پا می‌زنند (و در دریای مجهولات و سرگردانی در ماجرای قتل عثمان حیرانند).

آیا شما کشتن امام و پیشوایی را به سبب گناهی که کرده باشد روا می‌شمارید؟

(که در این صورت) شما نخستین کس نیستید که ستمکاران را آزاد گذاشتید.

و یا اینکه بی تفاوت، به سان درماندن کنیزانی حایض، میان حق و باطل بی‌حاصل، ایستادید و واماندید؟

سخن جز بر سر یاری دادن یا جنگیدن با وی نیست، امانت (و دیانت) امت اینک وابسته به این است.

[ (۱-) ] عبد الله بن عمر - م.

[ (۲-) ] محمد بن ابی بکر - م.

[ (۳-) ] سعد بن ابی وقاص از اصحاب معروف که نامش سعد بن مالک بن اهیب - یا چنان که گفته‌اند: وهیب - بن عبد مناف بن

زهره بن کلاب قرشی زهری بود. او یکی از شش تن اعضای شوری بود. از طرف عمر والی کوفه شد و هموست که آن شهر را بنا

کرده، سپس معزول شد و دیگر بار از سوی عثمان والی همان شهر شد. به سال ۵۵ درگذشت. الاصابه، ۳۱۸۷

[ (۴-) ] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۱۰۷

ای قوم، اگر ما را یاری کنید حرمتداران دین را یاری داده‌اید و اگر ما را وا نهید، بی‌حمیتی کرده باشید.

**[پاسخ عبد الله بن عمر به معاویه]**

همان راوی گوید:

ابن عمر به او پاسخ داد:

«اما بعد، نظری که تو را به طمع بستن در من برانگیخته همان نظر و دیدگاهی است که کار تو را بدین وضع کشانده و چنین کرده

است. من که علی را با مهاجران و انصار، و طلحه و زبیر، و عایشه، مادر مؤمنان، وا گذاشتم (و در آن ماجرا مداخله‌ای نکردم) اینک

از تو پیروی کنم [۱]؟! اما این که ادعا کردی من بر علی طعنی زده‌ام، به جان خودم که من در ایمان و هجرت و پایگاه والای او نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در هم شکستن مشرکان، همپایه او نیستم. ولی امری پیش آمد که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سابقه‌ای روشن‌گر برای آن نداشتیم (و از وقوف بر حقیقت آن درماندم و ناگزیر دست نگاه داشتیم [۲]). با خود گفتم اگر این پیشامد درست باشد من (با عدم مداخله خود فقط) فضلی را ترک کرده و از هدایتی و امانده‌ام و اگر گمراهی و خطا باشد از شری نجات یافته‌ام. (ای معاویه) خود را از ما کنار بدار [۳]. آنگاه به ابن ابی غزیه که پدرش مردی پارسا و خود بهترین شاعر قریش بود، گفت: به این مرد پاسخی گوی. و او سرود:

شعر ابن ابی غزیه

معاوی لا ترج الذی لست نائلا و حاول نصیرا غیر سعد بن مالک [۴] ...

[(-۱)] متن «و اتبعک» و در اصل [و اتبعک].

[(-۲)] متن «... الی فیه عهد، ففزع فی الی - الوقوف» و در شنهج به تحریف و نقص [و لکن عهد الی فی هذا الامر عهد ففزع فی الوقوف].

[(-۳)] متن از روی شنهج «فأغن عنا نفسک» و گفته خدای تعالی است که فرماید «لن یغنوا عنک من الله شیئا» و در اصل [فاعزل عنا نفسک].

[(-۴)] آنچه در صفحه ۱۰۶ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۰۸

ای معاویه به آنچه بدان نائل نخواهی شد امید مدار و در جستجوی یآوری، جز سعد بن مالک بر آی، و از عبد الله امید مدار و محمد [۱] را رها گذار که آنچه تو امروز از آنان می‌طلبی، بی‌حمیتی باشد.

ما علی را در میان یاران محمد تنها گذاشتیم در حالی که او هر جا بدو امیدی می‌رفت (میدان را) ترک نمی‌کرد.

او یاور پیامبر خدا به هر جا، و شهسوار امین و شکست‌ناپذیر او به هنگامه معرکه‌های دشوار بود.

انصار و گروه‌های انبوه مهاجران که (به نوبه خود) چون شیران غرنده‌ای [۲] بودند در برابر او سبک و بی‌مقدار می‌نمودند [۳].

و طلحه و زبیر و مادرمان (عایشه ام المؤمنین) ما را خواندند و ما به او (عایشه) گفتیم هر چه ناگزیری به ما بگو، ولی از امور شبهه‌ناک پرهیز که شاید در این مخاطرات سخت یکی از مهلکه‌های نابود کننده کمین کرده باشد.

اینک تو ای پسر هند از بی‌خردی در ما طمع بسته‌ای؟ تو را همان حمیریان کوه‌نشین سکاسک [۴] بس باشند، و نیز گروه یمانیانی

[۵] که با نیزه‌های سخت ناوک و شمشیرهای بزان به تو یاری بخشند تو را بس.

### نامه معاویه به سعد

راوی گوید:

در نامه معاویه به سعد چنین آمده بود:

«اما بعد، سزاوارترین مردم برای یآوری و دادخواهی عثمان از میان قریش کسانی هستند که در شوری بودند،

[(-۱)] مراد عبد الله بن عمر و محمد بن ابی بکرند که معاویه قصد داشت آنان را با سعد بن ابی وقاص همراه خود کند. - م.

[(-۲)] متن «الشوابک دندان نما» و در اصل به تحریف [الشواک].



[ (۳-) ] یعنی از دیدگاه سنجش، کفه آن همه انصار و مهاجران یک طرف، و کفه علی علیه السلام به تنهایی یک طرف از آنان سنگین تر بود. - م.

[ (۴-) ] سکاسک نام قبیله‌ایست در یمن که شرحش پیشتر در صفحه ۹۳ آمد.

[ (۵-) ] ظاهراً مراد گروه شرحبیل بن سمط کندی یمانی هستند. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۰۹

چه، حقش را ثابت کردند و او را بر دیگران برگزیدند. طلحه و زبیر که هر دو شریک تو در شوری، و همتای تو در اسلام بودند به دادخواهی او برخاستند و ام المؤمنین نیز برای همین دادخواهی از خانه بیرون شتافت. پس تو آنچه را همگنانت پسندیده‌اند ناپسند م شمار و آنچه را آنان پذیرفته‌اند مردود مدار، ما کار (خلافت) را به اختیار شورای مسلمانان وا می‌گذاریم.»

### [شعری که معاویه برای سعد فرستاد]

و به زبان شعری گفت:

الا یا سعد قدا ظهرت شکاؤ شک المرء فی الاحداث داء ...

ایا ای سعد اینک شک و تردید نشان می‌دهی، و شک مرد در حوادث بزرگ، بیماری باشد.

بر هر کاری که از آن نیک آگاه شدی و آن را حق یا باطل دریافتی، دواپی و چاره‌ای باشد.

و همانا پیامبر گفته، و حدی روشن نیز نهاده است که بر اساس آن خون ریختن بر مردم حلال شود.

بر سه کس: بر قاتل نفسی بی‌گناه و زناکار و مرتد، رقم داوری چنین رفته که خونشان مباح است.

پس اگر امام و پیشوا به یکی از این سه نزدیک شد او را دیگر ولایت و اطاعتی نباشد.

و گر نه آنچه کردید حرام است [۱] و قاتل، با دریغ کننده از یاری پیشوا یکسان است.

این است حکم او (پیامبر) که شکی در آن نیست، همان گونه که آسمان به درستی برافراشته است.

و بهترین سخن آن است که در آن به اختصار کوشی و پرگویی بیماری سختی باشد.

ای ابا عمرو تو را با تنی چند از مردان دعوت به حق کردم، ولی آب از سر گذشته [۲] (و امیدم از شما منقطع شده).

[ (۱-) ] متن «فالتی جئتم حرام» و در اصل به خطا [حراما].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «فجاز عراقی الدلو الرشاء» و در اصل [...] عوالی الدلو] که وجهی ندارد. این قصیده و قصیده پیش از

آن را در کتاب ابن ابی الحدید (یعنی نسخه شنهج) نیافتم.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۱۰

بدان اینک اگر امتناع کنی میان من و تو حرمتی نباشد که امید از میانه گسیخته شده، جز این که گویم اگر تمامی قریش بر

(حکومت) سعد اتفاق کنند، خداوند اغماض فرماید.

### پاسخ سعد

سعد به وی پاسخ داد:

«اما بعد، عمر از قریش جز کسانی را که خلافت را سزاوار بودند در شوری وارد نکرد و هیچیک از ما از دیگری شایسته‌تر به احراز

آن [۱] نبود [مگر] به اتفاق نظر خود ما بر او، با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی نیز بود ولی آنچه او داشت در ما نبود. و این

کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایانش را [۲]. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه‌های خود می‌ماندند بر ایشان بهتر می‌بود. و خداوند «ام المؤمنین [۳]» را نیز بر آنچه کرده ببخشاید.» سپس به شعر چنین پاسخش داد:

شعر سعد برای معاویه

معاوی داوڪ الداء العیاء فلیس لما تجيء به دواء ای معاویه درد تو بیماری سختی است و آنچه به عنوان علاج درد خود اندیشیده و آورده‌ای، درمانش نباشد.

ای پسر هند، اینک در من طمع کردی، طمع بیجا مکن و دل خوش مدار که امیدت بر باد رفته است. آنچه امروز بدان گرفتار آمدی بر گردن خود توست و آنچه از چون منی تو را بسنده است همان امتناع من است. دنیا برای هیچ جاننداری نیاید و هیچ جاننداری را در آن بقایی نباشد. آنچه شادی و سرور در آن است، همه فریب و غرور است، و جمله متاع آن در معرض تندباد نابودی است. آیا (با آنکه) ابو الحسن علی مرا می‌خواند و من چنان که او می‌خواهد پاسخش نداده‌ام،

[۱-] متن «احق بها» و در اصل [.. به].

[۲-] متن «قد کرهنا اوله و کرهنا آخره» و در شنهج [قد کرهت ... من آغاز و پایانش را خوش نداشتم].

[۳-] عایشه.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۱

و بدو گفتم مرا شمشیری بزان بده که خود دشمن را از دوست باز شناسد! (رواست که دعوت تو را پذیرم؟ به راستی کوچکترین بدی و شر نیز بزرگ است و تحمل مسئولیت خونریزی بر پشت آدمی بس گران می‌آید. آیا طمع به کسی بسته‌ای که حتی دعوت علی را نپذیرفت و (از این رهگذر) او را رنجیده کرد؟ (بدان) در آنچه طمع کرده‌ای نیستی و نابودی نهفته است.

بی تردید یک روز همراهی با او، خواه آدمی بماند یا بمیرد، بهتر از همکاری با توست که تو خود آزاد شده دست آن بزرگمردی. اما داستان عثمان را رها کن که (ماجرائی گذشت) و چون بلا در رسید اندیشه را بر بود [۱].

### نامه معاویه به محمد بن مسلمه

نامه معاویه به محمد بن مسلمه چنین بود:

«اما بعد، من نه از آن رو به تو نامه نوشته‌ام که امید پیروی تو را [۲] از خویش دارم بلکه خواستم نعمتی را که از آن دست شسته‌ای و تردیدی را که بدان دچار آمده‌ای فرا یادت آرم. تو شهسوار انصار و نیروبخش و مددکار مهاجرانی. آیا هرگز چنان شد انجام کاری را که در آن درمانده باشی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درخواست کنی و او برایت آسان نکند و به انجام نرساند؟ باری او تو را از کشتار مردم نماز گزار [۳] بازداشت، پس آیا نماز گزاران [۴] خود، از جنگ و کشتار یک دیگر بازداشته نشده‌اند؟ بر دمه تو بود که آنچه را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان نمی‌پسندد، بر آنها نپسندی و روا نداری. آیا به نظر تو عثمان و اهل خانه‌اش از نماز گزاران [۵] نبودند؟

با این وصف قوم تو از خدا نافرمانی کردند و به عثمان مدد نرساندند و او را و نهادند، و خداوند به روز قیامت از تو و ایشان بر آنچه گذشت

[ (۱-) ] به تعبیر شعر فارسی: قضا چون ز گردون فرو ریخت پر همه عاقلان کور گشتند و کر-م.

[ (۲-) ] متن «متابعتک» و در شنهج [مبايعتک بيعت کردن تو را].

[ (۳)، ۴، ۵-) ] متن همه جا «اهل الصلاة» و در شنهج، در هر سه مورد [اهل القبلة].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۲

بازخواست می کند.

### پاسخ محمد

محمد [بن مسلمه] به او نوشت:

«اما بعد، (باید بدانی نه تنها من، بلکه حتی) کسی هم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمانی نظیر آنچه من به دست دارم [۱] نداشت از این ماجرا کناره گرفت. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آنچه را گذشت، پیش از وقوع به من خبر داده بود و چون آن ماجرا اتفاق افتاد من شمشیر خود را شکستم و در خانه خویش نشستم، و چون دیدم معروفی به نظرم نمی رسد که بدان امر کنم و منکری را تشخیص نمی دهم که از آن نهی کنم (با خود گفتم) اظهار نظر من در کار دین مورد شک و تردید است (چه خود در تمیز حق از باطل در این ماجرا حیرانم). اما تو، به جان خودم که جز دنیا نخواهی و جز از فرمان هوی پیروی نکنی، اینک به امدادگری مرده عثمان برخاسته‌ای در حالی که زنده او را فرو گذاشتی [۲]. خدا مرا از نعمتی محروم نداشته و به شک و تردیدی (در کار تو) دچار نساخته است. گر چه تو، من و مهاجران و انصار دیگر را که در جانب مایند بر خلاف دلخواه خویش می بینی ولی ما در پیمودن و تشخیص راه درست خود از تو شایسته تریم.» سپس محمد بن مسلمه یکی از انصار را که در خودداری از مداخله با او همفکر بود بخواند و گفت: ای مروان با شعر خود پاسخش گوی که من دیری است شعر سرودن را ترک کرده‌ام. مروان گفت: ابن عقبه [۳] (هم) شعری ندارد.

[ (۱-) ] از محمد بن مسلمه روایت می کنند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمشیری به من داد و فرمود: با این شمشیر مشرکان را چندان که با شما پیکار کنند بکش، ولی چون دیدی امت من خود به جان یک دیگر افتاده‌اند و همدیگر را می زنند آن را بشکن و در خانه بنشین تا دستی خطاکار یا مرگی گامسپار دریابدت. (یعنی تا وقتی که به قتل برسی یا مرگت به طور فطری در رسد) الاصابه، ۷۸۰۰

[ (۲-) ] در شنهج [فقد خذلته حیا. و السلام] این نامه در شنهج به همین جا پایان یافته است.

[ (۳-) ] (یعنی من هم شعری ندارم-م). از اینجا معلوم می شود نام و نام پدر آن مرد انصاری، مروان بن عقبه بوده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۳

### سوگواری بر عثمان نزد معاویه

#### اشاره

در حدیث صالح بن صدقه به اسنادش آمده است که گفت:

(چون) سواران به تک خبر قتل عثمان را به معاویه رساندند، در این میان [روزی] مردی نقابدار به درگاه معاویه آمد و چون نزدیک وی رسید چهره خود را هویدا ساخت و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا می شناسی؟ گفت: آری، تو حجاج بن خزیمه بن صمه هستی،

چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم نزدیک تو باشم و سوگنامه عثمان را برایت بخوانم. سپس گفت:

### حجاج بن صمّه و معاویه

انّ بنی عمّک عبد المطلب هم قتلوا شیخکم غیر الکذب ...

به راستی عموزاد گانت (اولاد) عبد المطلب هم آنانند که شیخ شما را کشتند و این دروغ نباشد. و تو شایسته‌ترین مردم به ایجاد نهضت و قیامی، پس از جای بجنب و به خاطر خدا خشمگین شو و به حساب آنان برس. و ما را به جنبش در آر و چون بیباکی گردن فراز [۱] به راه انداز و مردم شام را از جا بجنبان و رهنمائی کن و راست برو. آنگاه نیزه خدنگ را برای آن درشتخوی خشن [۲] به جولان در آر. یعنی برای علی، معاویه گفت: (دستاویز) و وسیله جنباندن و تحریک مردم را

[ (۱-) ] متن به قیاس «و سر بنا سیر الجریء المتلب» و در اصل [المتلب] که وجهی ندارد. ابن ابی - الحدید (۱: ۲۵۳) گوید: «المتلب: المستقیم المطرد» و در اللسان نیز آمده است: «اتلأب: اقام صدره و رأسه سینه و سرش را بر افراشت».

[ (۲-) ] متن «للشّاش الکلب» و معنای اصلی جزء اول، یعنی «شّاس» جای سخت و خشن است (و جزء دوم گرچه معلوم است در این مورد قابل ترجمه نیست. - م.) ابن ابی الحدید گوید: «آن را «شّاسی» (با یاء) روایت کرده‌اند که اصلش «شاصی» (با صاد) و به معنی مرتفع و بلند است و چون ابر بالا رود گویند «شصا السحاب» و مراد نسبت علی علیه السلام به برتری و بلند پایگاهی او بر دیگر مردم است». گویم (مصحح متن): ابن ابی الحدید در استنباط خود دور رفته چه «الشّاشی» مخفف «شّاسی» است که خود مقلوب «شّاس» باشد و در اللسان (ماده شّاس) آمده است: «به نحو مقلوب گویند: مکان شّاسی و جاسی جای سخت و خشن».

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۱۴

هم داری؟ گفت: آری. آنگاه حجاج بن صمّه رو به معاویه کرد و گفت: ای امیر مؤمنان [۱]، من خود در شمار کسانی بودم که همراه یزید بن اسد [قصری] بر اثر امداد خواهی عثمان به یاریش بیرون آمدم، (ولی کار از کار گذشته بود)، من و زفر بن حارث به مردی برخوردیم که مدعی بود از قاتلان عثمان است و ما او را (بدین اعتراف) کشتیم. من باید تو را آگاه کنم که تو بر علی تفوّقی داری که علی را بر تو چنان رجحانی نیست، زیرا مردمی با تو هستند که چون سخنی بگویی بر سر سخت کلامی نگویند و چون فرمانی دهی چیزی نپرسند و به بازخواست نگیرند. ولی با علی کسانی هستند که چون چیزی گوید گفتگوها برانگیزند و چون فرمانی دهد پرسشها پیش آرند. پس اندکی که با تو هستند بسی بهتر از بسیاری باشند که با اویند. و بدان که علی جز به (وصول به کمال) خواست و نیل به دلخواه خود خرسند نمی‌شود و دلخواه او ناخرسندی توست و تو با علی در این زمینه یکسان نیستی، علی به عراق بدون شام راضی نمی‌شود ولی تو به شام بدون عراق خوشدلی. معاویه از آنچه کرده بود [تنگدل] شد و از این که به عثمان کمک نکرده و او را تنها و نهاده است پشیمان شد.

### سوک سرایی معاویه بر عثمان

چون خبر قتل عثمان به معاویه رسید گفت:

اتانی أمر فیه للنفّس غمّه و فیه بکاء للعیون طویل ...

مرا از واقعه‌ای آگاه کردند که در آن اندوه دل و اشکباری مداوم چشمان باشد.

در آن، نابودی فراگیر و درماندگی کامل است و در آن خواری و شرمساری ریشه دوانده. امیر مؤمنان [۲] دچار فتنه‌ای هولناک شد و غریوی عظیم بر آمد که جا داشت کوههای

[۱-] ابن ابی الحدید (پس از نقل این عنوان) افزوده است: [و لم یخاطب معاویه بامیر المؤمنین قبلها معاویه پیش از این به عنوان امیر مؤمنان خوانده نشده بود] و مراد پیش از این دیدار است و گرنه حجاج در آغاز همین روایت پیشتر او را به عنوان امیر المؤمنین خوانده بود. صفحه ۱۱۳

[۲-] مراد عثمان است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۵

استوار (بر اندوه او) فرو ریزد.

خدا را، دیدگان کدامین کس چنین حادثه مهلکی را دیده که چنان بزرگواری، بی گناه بدان گرفتار آمد. در مدینه دو دسته بر ضد او فراهم آمدند: دسته‌ای از (مردم) آن شهر [۱] که قاتل او بودند و دسته‌ای بی‌حمیت که وانهادندش. آنان را به یاری بخواند ولی به جای پاسخگویی کر شدند، و این دلیلی بر نیت (سوء) باطنی آنان است. من از پیروی هوای خویش بر آنچه گذشت پشیمانم، و اینک حسرت و شیون مرا بس [۲]. ای ابا عمرو [۳] من با هر آن نیزه استوار و شمشیر خونبار که در میان زره‌پوشان به چکاچک در آید به زودی به خونخواهی [۴] برخیزم.

تو را به قومی واگذاشتم که ایشان خود سبب اندوه و آزرده‌ن جانگشتند، و من پس از این چه گویم؟ تا زنده‌ام در آن شهر که تو را بدانجا کشته‌اند اقامت نگزینم و دامن‌کشان بر آن نگذریم. پس مرا خواب و آرامی نباشد تا سواران با نیزه‌ها، چون نیزاری، به جنبش در آیند، و تشنگی من فقط با خون آن گروه سرکش فرونشیند.

آنان را بدان سان که آسیا تفاله‌هایش را آرد می‌کند، خرد کنیم و با این همه این مجازات در برابر آنچه با تو کردند اندک باشد. و اما مرا، تا جان در بدن دارم، بدان شهر که روزی مودّتی در میان بود (به مسالمت) راهی نباشد. به زودی به کام جنگی دمام و بی‌امانش بکشم، و من از این دم عهده‌دار

[۱-] متن «فریقان منها دسته‌ای از آن شهر» و در شنهج [فریقان منهم دسته‌ای از آن مردم].

[۲-] در این دو بیت صنعت التفات، یعنی انتقال از صیغه غایب به مخاطب و سپس به متکلم به کار رفته است. - م.

[۳-] ابو عمرو، کنیه عثمان بن عفان است. همسرش نائله دختر فرافصه در سوگش گوید:

و ما لی لا ابکی و تبکی قرابتی و قد غیبا عنا فضول ابی عمرو

[۴-] متن «سأنعی به زودی به سوگ نشینم و نوحه سرایم» و در شنهج [سأبغی به زودی انتقام خونش را بخواهم] آمده (که با مضمون بیت مناسبت است و به همین وجه ترجمه شد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۶

جنگی چنانم.

[مباهات حجاج]

نصر گوید:

حجاج (بن صمّه) از این که عنوان امیری مؤمنان را به معاویه داده است به مردم شام مباحثات می‌فروخت.

### [مدت نامه‌نگاری میان علی و معاویه و عمرو]

نصر: صالح بن صدقه، از اسماعیل بن زیاد از شعبی که گوید:

علی در آغاز رجب از بصره به کوفه آمد و هفده ماه در آن شهر بماند و در این مدت نامه‌نگاری میان او و معاویه و عمرو بن عاص جریان داشت.

### [بیعت مالک بن هبیره با معاویه]

نصر گوید: در حدیث عثمان بن عبید الله جرجانی است که گفت:

بیعت با معاویه در مراحل گوناگون انجام گرفت. مردم با وی به (صیغه شرط) مراعات کتاب خدا و التزام به روش پیامبر او، بیعت کردند. پس مالک بن هبیره کندی - که بدان روزگار مردی از مشاهیر شام بود و هنگام بیعت عام حضور نداشت - به خطبه ایستاد و گفت: «ای امیر مؤمنان، (رسوم) این کشور را ناقص و گسسته کردی [۱] و مردم را تباه ساختی و زبانزد سفیهان نمودی. عرب ما را زنده به کردار می‌داند نه زنده به گفتار و ما با کارهای بزرگ و گران خود گفتار اندک آریم [۲]. پس دستت را پیش آر تا با تو، بر آنچه دوست داریم و دوست نداریم [۳]، بیعت کنم» و نخستین عربی که با او بدین صیغه (و لفظ) بیعت کرد مالک بن هبیره بود.

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «أخذت» و در اصل به تحریف [أخرجت بیرون بروی].

[(-۲)] یعنی: کم گوئیم و بیش کنیم. - م.

[(-۳)] با توجه به مقدمه‌ای که مالک بن هبیره پرداخته و نیز بیان بعدی در شعر سکونی یعنی: به شرط آن که آنچه ما دوست داریم بکنی و آنچه ما خوش نداریم نکنی، که در صورت اخیر بیعت ما خود بخود فسخ شده تلقی می‌شود. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۱۷

### قصیده زبرقان

زبرقان بن عبد الله سکونی (در این باره) سرود:

معاوی أخذت الخلافة بالتی شرطت فقد بؤا لك الملك مالک ...

ای معاویه، با شرطی که پذیرفتی خلافت را ناقص کردی و مالک حکومت را برای تو مشروط ساخته است.

با بیعتی گسیخته و پا در هوا که هشیارانه، به دور از ضعف عقل، بکرد. مگر نه اینکه هر حکومتی که شرطی بدان پیوندد نابود شده است؟

(از آغاز) چون خانه عنکبوت سست و لرزان بود، و اینک مسندهای فرمانروایی نیز از آن دور و پنهان شده.

و چنان شده که به سبب نقص شرط هیچ امیدی بدان نباشد و حتی مردان ناتوان هم بدان گردن نهند.

ای معاویه سود حکومت ناقص چیست؟ که (حاکمان) جرعه‌های خشم را در آن نوشند و روسیاهی برند؟

هر گاه قبایل سکون و حمیر و همدان و قبیله خفاف و سکاسک بخواهند بیعت خود را پس می‌گیرند.

## [خطبه معاویه پس از قتل عثمان]

نصر: صالح بن صدقه، از ابن اسحاق، از خالد خزاعی و جز او، از کسانی که گمان دروغگویی بر آنان نرود [۱]، گوید: چون عثمان کشته شد، و نامه علی دایر بر عزل معاویه از حکومت شام به دست معاویه رسید، وی بیرون آمد و بر منبر رفت، و منادی مردم را فرا خواند که گرد آیند، چون در مسجد گرد آمدند معاویه به سخنرانی پرداخت. نخست خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش صلی الله علیه و سلم درود فرستاد و سپس گفت: «ای مردم شام، شما می‌دانید که من، خلیفه (و حکومت یافته) امیر مؤمنان عمر بن خطاب و خلیفه عثمان هستم که مظلومانه کشته شد، و نیز می‌دانید که من

[(-۱)] متن «عَمَّنْ لَا يَتَّهَمُ كَسِيَّ كَهْ مُتَّهَمٌ بِهْ دُرُوغُكُوبِي نِيست» و در شنهج: (۱: ۲۵۳) [مَمَّنْ لَا يَتَّهَمُ].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۱۱۸

ولّی خون اویم [۱] و خداوند در کتاب خود می‌گوید:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا وَ هَر كَس مَظْلُومَانِهْ كَشْتِهْ شُود مَا بِهْ وَلِيَّ او تَسْلُطِي دَادِيْم [۲].  
اینک من می‌خواهم مرا از آنچه در ضمیر شما در مورد قتل عثمان می‌گذرد آگاه کنید.»

## [سخن کعب بن مرّه]

راوی گوید:

آن روز چهار صد تن یا شماری نزدیک بدان، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند. پس کعب بن مرّه سلمی برخاست و گفت:

«به خدا سوگند، من که در اینجا ایستاده‌ام نیک می‌دانم میان شما کسانی که در صحابی بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من سابقه‌دارتر و مقدّم‌ترند وجود دارند، ولی من شاهد چیزی از پیامبر خدا بوده‌ام که شاید بسیاری از شما شاهد آن نبوده‌اید. در نیروزی بسیار گرم ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم.

گفت: «بی‌گمان فتنه‌ای پدید خواهد آمد»، (همان دم) مردی پوشیده روی بگذشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «این پوشیده روی بدان روز بر راه هدایت باشد». (کعب افزود و) گفت: من برخاستم و شانه‌های آن عابر را گرفتم و رویش را گشودم، او عثمان بود، رویش را به جانب پیامبر خدا کردم و گفتم: ای رسول الله، این؟ گفت: «آری.»

## بیعت با معاویه بر خونخواهی عثمان

پس مردم به معاویه دست دادند و با او بر این اساس بیعت کردند که در (نهضت) خونخواهی عثمان فرماندهی باشد که خود طمع خلافت ندارد و سپس

[(-۱)] متن «أَنِّي وَلِيَّهِ» و در شنهج [... و انا ابن عمّه و ولیّه ... و من پسر عمو و ولی (خون) اویم ...].

[(-۲)] [الاسراء، ۳۳]

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۱۱۹

کار به شوری واگذار شود.

### [معاویه و عبید الله بن عمر]

و در حدیث محمد بن عبید الله، از جرجانی آمده است که گفت:

چون عبید الله بن عمر بن خطاب در شام نزد معاویه آمد، معاویه به عمرو بن عاص پیام فرستاد و گفت:

«ای عمرو، خداوند با آمدن عبید الله بن عمر به شام، عمر بن خطاب را برای تو زنده کرده، و من (مصلحت) چنان بینم که او را به سخنرانی وا دارم تا شهادت دهد که علی قاتل عثمان است، و مراد ما از او حاصل آید.» (عمرو بن عاص) گفت: نظر درست همان نظر توست. پس معاویه کس به دنبال او (ابن عمر) فرستاد و پیامد و بدو گفت: ای برادرزاده من تو از نام پدرت برخوردار می‌باشی پس به دیده‌ای باز بنگر و به کامی تمام گشاده (به آوازی رسا) سخن گوی [۱] که مردم تو را امین می‌شناسند و سخت را باور می‌کنند. پس [بر فراز منبر شو و] بر علی دشنام گوی و گواهی ده که به راستی او عثمان را کشته است. گفت: ای امیر مؤمنان [۲]، دشنامگویی من بر او که علی پسر ابی طالب است و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم باشد (چگونه صورت بندد؟) و در تبار او هم سخن نیارم گفت. و اما در دلیری او، بی گمان او دلاوری دشمن شکن است.

و اما روزگار (و رفتار) او همان است که خود نیک می‌دانی. (و من کلمه‌ای در این موارد نتوانم گفت) ولی من ریختن خون عثمان را به گردن او وانمود خواهم کرد. عمرو [بن عاص] گفت: (اساس همین است) به خدا سوگند که دمل را شکافتی [۳] (و اصل خواهش ما را دریافتی).

[(-۱)] متن «و تکلّم بکلّ فیک» و در شنهج [و انطق بملء فیک].

[(-۲)] متن «یا امیر المؤمنین» و در شنهج [ایها الامیر ای امیر، فقط].

[(-۳)] متن «اذا و الله قد نکأت القرحة بخدا اینک دمل شکافته شد» و در شنهج [قد و اییک اذن نکأت القرحة به حق پدرت سوگند اینک ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۰

چون عبید الله برفت، معاویه گفت: به خدا اگر موضوع کشتن هر مزان به دست او و ترس او بر جان خویش از جانب علی نبود [۱]، هرگز نزد ما نمی‌آمد.

آیا ستایش گویی او را از علی ندیدی؟ عمرو گفت: «ای معاویه، چون به نیرو و مردی بر نیایی به نرمی گوش». این سخن به گوش عبید الله رسید و چون به خطبه ایستاد گفتنیهای خود را گفت تا به آنچه قرار بود درباره علی بگوید رسید و خودداری کرد [و چیزی نگفت]. معاویه به او گفت: ای برادرزاده من [۲] بی گمان یا به عجز بیان و یا به خیانت (در قول و قرار) دچار گشتی. و او پاسخ داد:

«چون دیدم مردم سخن مرا (بی چون و چرا) باور می‌کنند خوش نداشتم (و روا ندانستم) بر ضد مردی که عثمان را نکشته است گواهی قطعی دهم. [از این رو چیزی نگفتم]. پس معاویه او را براند و در حقش توهین کرد و وی را فاسق خواند، و عبید الله چنین سرود:

شعر عبید الله

معاوی لم احرص [۳] بخطبه خاطب و لم اک عیا فی لوی بن غالب ...

ای معاویه من در خطبه‌ای که ایراد کردم دروغی نگفتم و درباره دودمان لوی ابن غالب زبانم بند نیامده بود، ولی چون کسی



رفتار کردم که از دشنامگویی به مردی غایب، در عراق خودداری کرده باشد.

دشنامگویی آشکار من به علی به خاطر ابن عفان به بریدن کین توزانه بینی [۴]

[۱-] متن «مخافه علی بن علی نفسه» و در شنهج [مخافه علیا علی نفسه]. (عبید الله بن عمر هرمرزان را با وجود آن که اسلام آورده بود بی گناه کشته بود. - م.)

[۲-] متن «ابن اخی» و در اصل به تحریف [ابن اخ] زیرا چون منادی به کلمه مضاف به یای متکلم اضافه شود یاء اثبات می شود چون «یا ابن اخی» و «یا ابن خالی» جز آن که «ابن ام» یا «ابن عم» باشد که در این دو مورد اختلاف است.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی و در اصل و شنهج به تحریف [لم احرص].

[۴-] متن به تصحیح قیاسی ... «یجذع بالشحناء» و در اصل [أجدع بالشحناء] و در شنهج [کذاب و ما طبعی سجایا المكاذب] که وجه درست این تعبیر «و ما طبی ...» باید باشد (به تعبیر امثال فارسی یعنی تف سربالاست. - م.)  
پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۱

خویشاوندان ماند.

اما درباره خودداری خویش اینک بی پروا می گویم که ای پسر حرب من در این مورد همراه شما نیستم [۱]، ولی آن قوم به همدستی زور آوردند و از هر سو چون نیش زدن کژدمها به زیر نیش گرفتندش [۲].

آنچه سخنور گفت [۳] برای شما خوشایند بود و شما را بد نیامد، و چون دلیری بی پروا به گفتار در آمد، اما درباره ابن عفان گواهی می دهم که او بی گناه و در حالی که جامه توبه در پوشیده بود گرفتار شد، حتی کندن یک مو از بدن اطرافیان او حرام بود، پس چگونه به ضربات کشنده خود او را فرو کوفتند؟

در این ماجرا زبیر را در انگیختن مردم دستی بود و طلحه نیز بدون بازیگری، سخت می کوشید (و از محرکان بود).

هر چند پس از آن، (طلحه و زبیر) اظهار ندامت و توبه کردند، ای کاش می دانستم که سرانجامشان (به آخرت) چه خواهد شد.

چون شعر وی به معاویه رسید کس به دنبال او فرستاد و وی را راضی و به خویشتن نزدیک کرد و گفت: «از تو همین مرا بس».

## آمدن ابو مسلم خولانی نزد معاویه

### اشاره

نصر، از عمر بن سعد، از ابی روق (که ابن عمر بن مسلمه ارجبی نامه‌ای در برابر نامه‌ای از معاویه به علی، در امارت حجاج به او داده) گوید:

ابو مسلم خولانی [۴] با مردمی از روستاهای شام [پیش از حرکت امیر مؤمنان علیه السلام به صفین] نزد معاویه آمدند و به او گفتند: ای معاویه بر چه پایه‌ای با

[۱-] این بیت در شنهج نیامده، و در مصراع اول هم تحریفی دارد.

[۲-] متن «و لکنه قد قرب القوم جهده» و در شنهج [و لکنه قد حَزَب القوم حوله آن قوم گردش انبوه آمدند].

[۳-] مراد از سخنور خود عبید الله بن عمر است. - م.

[۴-] ابو مسلم خولانی زاهد شامی، موسوم به عبد الله بن ثوب - و گفته‌اند، ثوب یا ابن اثوب و پاره‌ای گویند: ابن عوف و ابن

مشکم، و نیز گویند نامش یعقوب بن عوف بوده- از کسانی

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۲

علی پیکار می‌کنی که ترا نه صحبت و نه خویشاوندی (با پیامبر اکرم) و نه هجرت و نه سابقه‌ای چون او باشد؟ به ایشان گفت: من با علی از آن رو پیکار نمی‌کنم که مدعی صحابی بودن و هجرت و قرابت و سابقه‌ای چون او هستم. ولی شما خود به من بگویید، آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شد؟ گفتند: چرا. گفت:

پس باید وی قاتلان عثمان را به ما واگذارد [۱] تا ایشان را به قصاص آن (خون ناروا) بکشیم و (در آن صورت) میان ما و علی جنگی نخواهد بود. گفتند: پس نامه‌ای [به او] بنویس تا افرادی از ما [نزدش] برند. پس این نامه را به علی نوشت و به ابو مسلم خولانی سپرد، ابو مسلم پس از تقدیم نامه به علی به خطبه برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

### خطبه ابو مسلم خولانی

«اما بعد، تو به (تصدی) کاری برخاستی و عهده‌دار آن شدی که خداوند در صورتی که خود انصاف ورزی و داد دهی، آن را برای دیگر کس نخواهد.

اما عثمان در حالی کشته شد که مسلمان و مظلوم و حرمتش واجب بود [۲]، پس قاتلان او را به ما سپار، و تو امیر و فرمانروای مایی، و اگر یکی از مردم با تو مخالفت ورزد ما همه دست یاری خود را به تو دهیم و زبانمان گواه توست و تو را عذر و حجت باشد (که به درخواست و اصرار ما تسلیمشان کردی).»

### ابو مسلم و علی

علی به او گفت: فردا نزد من آی و پاسخ نامه‌ات را بستان. او برفت و چون روز دیگر باز آمد تا پاسخ

[(-)] است که آهنگ دیدار پیامبر اکرم کرد ولی به دیدار آن حضرت کامیاب نشد و تا زمان یزید بن معاویه بزیست. - تقریب التهذیب، ۶۱۲ و المعارف، ۱۹۴. در نسخه اصل [الخولانی] آمده ولی درست آن چنان که در شنهج (۳: ۴۰۷) آمده «الخولانی» منسوب به خولان، یکی از قبایل یمن است.

[(-۱)] متن «فلیدع الینا» و در شنهج [فلیدفع الینا به ما تسلیم کند].

[(-۲)] «محرمًا» یعنی دارای حرمت و صاحب ذمه بود، یا آن که وی را در آخر ذی الحجه (که ماه حرام یا ماه احرام بستن حج بود. - م.) کشتند، و ابو عمرو گوید: یعنی روزه‌دار بود و نیز گوید

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۳

نامه‌اش را بستاند، مردم از مضمون نامه‌ای که آورده بود آگاه شده بودند، پس گروهی شیعیان سلاحپوش از صبحگاه مسجد را انباشته بودند و بانگ می‌زدند:

ما همگی ابن عفان را کشته‌ایم [و این بانگ را تکرار می‌کردند]. به ابو مسلم اجازه ورود دادند و خدمت امیر مؤمنان علی آمد که پاسخ نامه‌اش را بگیرد و به وی گفت: اینک گروهی را دیدم که تو را با وجود آنان فرمانی نباشد. گفت: چه دیدی؟ گفت: به این گروه خبر رسیده بود که تو قصد آن داری که قاتلان عثمان را به ما سپاری، بانگ و فریاد بر آوردند و سلاح پوشیدند و ادعا کردند که همگی قاتلان عثمانند. علی گفت: «به خدا سوگند من یک لحظه هم نخواسته‌ام آنان را به تو سپارم، این کار تمام شده است و با توجه به آنچه خود دیدی مرا بایسته است که ایشان را نه به تو و نه به دیگری نسپارم».

پس نامه را گرفت و بیرون آمد و می‌گفت: اینک پیکار نیک آمد. (که چاره‌ای از آن نیست).

### نامه معاویه به علی

نامه معاویه به علی علیه السلام چنین بود [۱]:

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. سلام بر تو، من نزد تو خداوند را که جز او خدایی نیست (فرا یاد آرم و) ستایش کنم. اما بعد، همانا خداوند به دانایی خویش محمد را برگزید و او را امین وحی و فرستاده خود نزد آفریدگانش قرار داد، و از مسلمانان یارانی برای او برگزید و او را به وسیله ایشان حمایت کرد و هر یک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام نزد او پایگاههایی داشتند. برترین ایشان در اسلام و خیر اندیش‌ترین آنان در راه خدا

[ (۱) ] یعنی خود چیزی را بر خویش حلال نکرده بود. و شعری که صاحب اللسان، (۱۵: ۱۳) آورده است: قتلوا ابن عفان الخلیفه محرما و دعا فلم ار مثله مقتولا به تمام این مفاهیم تفسیر شده.

و نیز خزانه الادب (۱: ۵۰۳-۵۰۴).

[ (۱-) ] این نامه در العقد (۳: ۱۰۷) نیز آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۴

و برای پیامبرش، خلیفه بعد از او بود و خلیفه جانشین او و سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آلهایی که از دل بر می‌کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آن خلفا دریافتیم (و می‌دیدیم) که به سان کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی (به قهر و جبر) کشانده می‌شدی، تا با اکراه با ایشان بیعت می‌کردی. پس از بیعت به هیچیک از آنان بیش از پسر عمّت، عثمان حسد نمی‌بردی، در حالی که او به سبب خویشاوندی و دامادیش (با رسول الله (ص) و باجناق با تو) بیش از آنان استحقاق داشت که با وی چنان نکنی، با او قطع رحم کردی و نکوئیهایش را زشت شمردی و مردم را بر ضدش برانگیختی و نهان شدی و چهره نمودی، تا آنکه گروهی بر او تاختند و سپاهی همدست بر ضدش نظام یافت و در حرم پیامبر خدا اسلحه به رویش کشیدند و در کنار تو، در یک محله، او را کشتند و تو بانگ و فریاد را از سرای او می‌شنیدی ولی به گفتار یا کردار خود هیچ دستی نجنباندی که شک و تهمت (مشارکت خود را در قتل او) از خویشتن دور کنی. صادقانه سوگند می‌خورم، اگر در ماجرای او موضعی می‌گرفتی و حتی یک بار کاری می‌کردی که گزند مردم (مهاجم) را از او باز داری، یک تن از ما هم تو را متهم نمی‌ساخت و (مردم) مخالفت و گردنکشیهای تو را بر ضد عثمان از یاد می‌بردند. گذشته از این هواداران عثمان از آن رو بر تو بدگمانند که تو قاتلان عثمان را پناه داده‌ای و اینک همانان یاران و دستیاران، و دست و بازو، و نزدیکان و راز نیوشان [۱] تو هستند. به من گفته‌اند که تو خود را از خون او بری می‌دانی، اگر راست می‌گویی دست ما را بر قاتلانش گشاده‌دار تا ایشان را بکشیم، آنگاه (برای بیعت با تو) ما شتابنده‌ترین [مردم] به سوی تو خواهیم بود.

و گر نه تو و یارانت را جز شمشیر نسزد. سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست

[ (۱-) ] متن «بطانتک» و در اصل به تحریف [بطاشک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۵

ما در کوه و صحرا و بیابان و دریا در پی قاتلان عثمان بتازیم تا خداوند ایشان را (به دست ما) بکشد یا جانهای ما (بر سر این سودا)

به خداوند پیوندد. و السلام.

### نامه علی به معاویه

علی علیه السلام به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، آن مرد خولانی نامه تو را آورد که در آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاد کرده و از نعمتی که خداوند، از هدایت و وحی، بدو بخشیده سخن گفته بودی. سپاس خدای را که وعده او را راست آورد و پیروزی را برایش به کمال رساند [۱] و دستش را بر کشورها گشود و بر دشمنان [۲] و بدگویان چیره‌اش کرد، او را بر کسانی از قوم خودش که بر او تاختند و کینه ورزیدند و درغگویش خواندند و دشمنیها نشان دادند و بر بیرون راندن او و یاران [و خویشانش] همدست شدند و عرب را بر ضدش برانگیختند و برای پیکار با او بسیج کردند و در کارش با نهایت سرسختی پای فشردند و عرصه را بر او تنگ ساختند، غالب فرمود و امر خدا، در حالی که بر همه آنان ناگوار بود، پیروز بر آمد، در حالی که، ای پسر هند، پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند و از قوم او آن که بدو نزدیکتر بود بیشتر لجاجت می کرد مگر آن کس که خداوند معصومش نگه داشته بود. به راستی روزگار نکته شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود، اینک تو خود آن را بروز دادی و رسوایی فزودی، آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدای تعالی را در حق پیامبر خود صلی الله علیه و سلم و در مورد ما به خود ما خبر دهی، و چونان کسی گشتی که خرما به هجر (و زیره به کرمان) برد، یا کسی که استاد تیر اندازی خود را به مسابقه بخواند. و یاد کردی که خداوند از

[(-۱)] متن «تمم له النصر» و در شنهج [و آمده بالنصر].

[(-۲)] متن «اهل العدا» و در اصل به تحریف [العدی] و در شنهج [العداوة].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۲۶

مسلمانان یاورانی برای او برگزید و به وسیله ایشان یاریش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاههایی بود و- ادعا کردی- برتر از همه ایشان در اسلام و نیکخواهترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده‌اند. به جان خودم که پایگاه آنان در اسلام بزرگ است و لطمه بر آن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام باشد، خدا آن هر دو را بیامرزد و به بهترین پاداشی جزایشان دهد [۱]. و نوشتی که عثمان در فضل، سومین فرد بود [۲]. اگر عثمان نیکوکار بوده خدا در برابر نیکیش به او پاداش خواهد داد و اگر بدکار بوده پروردگار بسیار آمرزنده‌ای را خواهد دید که بزرگی هیچ گناهی بیش از گستردگی و شمول بخشش و آمرزش او نیست. به حق خدا، مرا امید چنان است که آنگاه که خداوند به مردم به اندازه فضایلشان در اسلام و نیکخواهی ایشان نسبت به خود و پیامبر خود نصیبی عطا فرماید، سهم ما بیشتر باشد. همانا وقتی محمد صلی الله علیه و سلم مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت کرد ما- اهل بیت- نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم و سالها بر همان اعتقاد بودیم، در صورتی که در ربع مسکون (و بر پهنه زمین) هیچیک از اعراب، جز ما ایمان نیاورده بودند، پس قوم (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بر کنند و بار اندوهها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند [۳] و بر ما دیده‌بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر (ضد) ما برافروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و

[۱-] متن «و جزاهما باحسن الجزاء» و در شنهج [و جزاهما احسن ما عملا آن دو را به بهتر از آنچه کردند پاداش دهد].

[۲-] متن «ثالثا» و در شنهج [تالیا پس از آنها].

[۳-] متن «و احلسونا الخوف» و در اصل [و احلسوا ...] آمده، یعنی ما را ملزم بدان ساختند،- شنهج (۳: ۳۰۴) وجه درست آن در شنهج (۳: ۳۰۳ و ۴۰۸) آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۷

خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ایشان سپاریم تا او را بکشند و بدو مثل زنند (که عبرت دیگران باشد) و ما از ایشان جز از موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (و امان فقط منحصر به ایام حج بود)، پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهداشتن او، با شمشیرهای خود، در تمام ساعات هولناک شبانه‌روز [۱] مصمم داشت، مؤمن ما از این پایمردی امید ثواب داشت و کافرمان نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد.

اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند زیرا یا به سبب هم‌پیمانی، ریختن خونشان بر (کفار) ممنوع بود یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند. و به هیچکس چنان گزندی که از سوی قوممان متوجه ما بود نرسید، چه آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند. این امری بود که خدا خواسته بود چنان باشد، سپس به پیامبر خود فرمان هجرت داد و از آن پس به وی اجازه داد با مشرکان بجنگد. چون نبرد سخت می‌شد و تکاوران را به میدان می‌خواندند، اهل بیت او به پا می‌خاستند و وی ایشان را جلو می‌انداخت و دیگر یاران خود را، در پناه ایشان که سپر بلا شده بودند، در برابر تندی پیکانها و تیزی شمشیرها حمایت می‌کرد، پس عبیده [۲] در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ مؤته [۳] کشته شدند، و کسی که اگر می‌خواست نامش را ذکر می‌کردم [۴] آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون

[۱-] متن از روی شنهج «باللیل و النهار» و در اصل [و اللیل و النهار].

[۲-] عبیده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف، و او نخستین کسی است که در اسلام برایش پرچم بستند. - الاصابة ۵۳۶۷ پیامبر اکرم پس از آن همسر وی، زینب دختر خزیمه را به زنی گرفت.

[۳-] از غزوات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. - م.

[۴-] مراد، خود امام علی علیه السلام است که برای پرهیز از خودستایی نام خویش را نمی‌برد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۸

شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چندین بار پذیرا بودند و بدان نایل آمدند، جز آنکه مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یک (که نامش را نمی‌برم) به تأخیر افتاد. و خدا ایشان را غریق احسان خویش کرد و به سبب اعمال صالحانه‌ای که از پیش تقدیم داشتند بر ایشان منت نهاد. و هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان آنان کسی خدا را در فرمانبرداری از پیامبر او، نیکخواهتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمان‌تر، و در محنت و سختی و به گاه شدت خطر بردبارتر، و در جایگاههای ناگوار به همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان که برای تو نام بردم شکیاتر بوده باشد. مهاجران را نکویهای بسیار بود که می‌دانیم [۱]، خداوند بسی بهتر از اعمال نیک آنان بدیشان پاداش دهد. تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از (بیعت با) آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما (درباره) گردنکشی، پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد، و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان، من در این مورد از کسی پوزش نمی‌خواهم (و نیاز به عذر آوری ندارم)، زیرا چون خداوند، که یادش شکوهمند است، جان پاک پیامبرش صلی الله علیه و سلم را باز گرفت، قریش گفتند: امیر از ما باید، و

انصار گفتند: امیر از ما باشد. سپس قریش (به استدلال) گفتند: محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از ما است پس ما بدین فرماندهی سزاوارتریم، و بر اثر آن انصار این حق را برای آنها شناختند و ولایت و سلطنت را به ایشان سپردند. اگر آنان حق خود را به مناسبت پیوندی بیش از انصار با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه می کردند، در واقع نزدیکترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله سزاوارتر از همه آنها بود. و گرنه انصار را در میان عرب نصیبی بیشتر در حکومت بود. (به هر تقدیر) نمی دانم آیا صحابه

[ (۱-) ] متن «خیر کثیر نعرفه» و در شنهج (۳: ۴۰۹) [خیر کثیر یعرف خیر بسیاری که همگان می شناسند و می دانند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۲۹

در این مورد که حق مرا گرفته اند (خطایی نکرده اند) و از این عیب منزّه و سالمند؟

یا انصار ستم کرده اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آنچه سلب شده همان حقّ من است، و آن را به خدا وا گذاشتم که از ایشان درگذرد. اما آنچه از کار عثمان و اینکه من پیوند خویشاوندی خود را با او گسستم یاد کردی و از تحریکات من بر ضد او سخن گفتی، به راستی عثمان آنچه را خبرش نیز به تو رسیده خود کرد، و مردم [از آن] ماجرای ساختند که دیده و شنیده ای. من به کلی از آن ماجرا برکنار بودم، مگر آنکه بخواهی تهمت بندی، پس هر چه خواهی و تو را بایسته است تهمت بزن. اما آنچه درباره قاتلان عثمان نوشتی، من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده ام و صلاح نمی دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم. به جان خودم، سوگند می خورم که اگر تو از گمراهی و جداطلبی خود باز نایستی به زودی خواهی دید که آنان خود، تو را می جویند، و این بار گران را که تو حتی در بیابان، نه «در دریا و کوه و دشت [۱]»، به دنبال ایشان بگردی از شانهات بر می دارند. هنگامی که مردم ابو بکر را به سرپرستی خویش می گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را که به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته ای و اگر چنین نکنی خداوند (مرا) از تو بی نیازی دهد. و السلام [۲].

[ (۱-) ] اشاره به عهد و سوگند معاویه که گفته بود: «ما، در دریا و کوه و دشت به دنبال قاتلان عثمان می گردیم تا آنان را قصاص

کنیم» - م.

[ (۲-) ] پایان بخش دوم، از نسخه اصلی عبد الوهاب.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۰

### رایزنی علی با مهاجران و انصار پیش از لشکرکشی به شام

نصر بن مزاحم، از عمر بن سعد، از اسماعیل بن یزید، و حارث بن حصیره، از عبد الرحمن بن عبید بن ابی الکنود که گفت: چون علی خواست آهنگ عزیمت به شام کند، مهاجران و انصاری را که با او بودند فرا خواند و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «اما بعد، همانا شما مردمی فرخنده رأی و نیکو شکیب و حقگو و مبارک کردار و درست فرمانید. ما آهنگ آن داریم که بر دشمن خویش و خصم شما لشکر کشیم، از این رو رأی مشورتی خود را به ما باز گوئید.»

## رای هاشم بن عتبۀ

هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص برخاست و خدا را بدانچه سزد سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «اما بعد، ای امیر مؤمنان، من بر احوال آن قوم آگاهی تمام دارم، ایشان همه با تو و شیعیان تو دشمنند و با کسی همراهند که دنیاپرستی را می‌جوید، و ایشان با تو می‌جنگند و پیکار می‌کنند [۱] و از هیچ کوششی فرو گذار نباشند [۲]، بر سر دنیا مجادله می‌کنند و از (انفاق) آنچه در دست دارند دریغ می‌ورزند. آنان را هیچ دستاویزی جز این نیست که نادانان را به بهانه خونخواهی عثمان بن عفان [۳] بفریبند. دروغ می‌گویند، انتقام خون او را نمی‌خواهند [۴] بلکه طالب دنیايند. ما را (موج‌وار) به سوی ایشان به حرکت در آر [۵]. اگر به حق پاسخ مثبت دادند، مراد حاصل است و گر نه پس از حق و ورای آن، جز گمراهی نباشد،

- [ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «مجاهدوک» و در شنهج (۱: ۲۷۸) [و مجادلوک] و شاید [مجالدوک جنگ تن به تن با تو کنند چنان که گلا دیاتورهای رومی هم‌وردی می‌کردند. - م.] باشد.
- [ (۲-) ] متن «لا یبقون» و در شنهج به تحریف [لا ییغون].
- [ (۳-) ] متن «من الطلب بدم عثمان بن عفان» و در شنهج [من طلب دم ابن عفان].
- [ (۴-) ] متن «لیسوا بدمه یثأرون» و در شنهج [لیسوا لدمه ینفرون برای خونخواهی او به گردآوری نفرات پرداخته‌اند].
- [ (۵-) ] متن «فسر بنا الیهم» و در شنهج [انهض بنا الیهم ما را به سوی ایشان برانگیز و بتازان].
- پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۱

و اگر جز دو دستگی و جدایی را نمی‌خواهند، که همین گمان بر آنان می‌رود [۱] (دلیل لشکرکشی تو بر آنان موجب باشد). به خدا سوگند، به نظر من آنها بیعت نخواهند کرد و در میان ایشان کسی است که به سبب ارتکاب منہیات از او اطاعت می‌کنند (تا آنجا) که اگر (همو) امر (به معروف) کند دیگر سخنش را نشوند [۲].»

## رای عمار بن یاسر

نصر: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره، از عبد الرحمن بن عبید بن ابی الکونود:

عمار بن یاسر برخاست و خدا را چنان که سزد یاد کرد و ستایش نمود و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر توانی حتی یک روز درنگ نکنی پس [چنان کن]، پیش از شعله‌ور شدن آتشی که تبه‌کاران افروخته‌اند و قبل از آن که بر پراکنده - سازی و جدایی افکنی (میان مسلمان) اتفاق نظر یابند ما را به سویشان گسیل دار و آنان را به رهایی و نصیب بردن از سعادتشان دعوت کن. اگر پذیرفتند نیکبخت می‌شوند و اگر امتناع کردند جز جنگ ما بهره‌ای ندارند، و به خدا سوگند که ریختن خون آنان و کوشش در جهاد با ایشان بی‌گمان نزدیکی به خداست و خود کرامتی از جانب اوست.»

## رای قیس بن عباد

و در این حدیث آمده است که:

آنگاه قیس بن سعد بن عباد برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «ای امیر مؤمنان، ما را شتابان بر سر دشمن در آر و (از جنگ) مگریز [۳].

به خدا سوگند که پیکار با آنان مرا خوشتر از نبرد با ترکان و رومیان است زیرا



[ (۱-) ] متن «فذلک الظن بهم» و در شنهج [فذاک ظنی بهم که من بر ایشان چنین گمان برم].

[ (۲-) ] مراد معاویه است که اگر به فرض محال امر به معروف هم کند چون دنیاپرستانی مثل عمرو بن عاص به خاطر ارتکاب منہیات گرد او جمع شده‌اند، سخنش را نپذیرند. - م.

[ (۳-) ] متن «و لا تعزّد» و در شنهج [و لا تعرج لنگی مکن].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۲

اینان (که به ظاهر مسلمانند) در دین خدا رنگ و نیرنگ زدند و دوستان خدا را، از مهاجران و انصار و تابعان نکوکار که از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بودند خوار و خفیف ساختند. چون بر مردی (از این طراز) خشم گرفتند او را به زندان افکندند و زدند و اسیر حرمان کردند و یا تبعید نمودند. (ربودن) سهم و غنیمت ما در نظر ایشان حلال است و خود ما - به پندار آنان - بردگانیم [۱]، نصر گوید: یعنی بنده زر خرید.

پیران انصار، از جمله خزیمه بن ثابت، و ابو ایوب انصاری و جز این دو به او گفتند: ای قیس چرا بر پیران قوم خود پیشی گرفتی و قبل از ایشان آغاز سخن کردی؟ گفت: من از فضل شما نیک آگاهم و شأتان را بزرگ می‌شمارم، اما همان کینه‌ای که هنگام یادآوری از دسته‌بندیها و پدید آمدن احزاب (مخالف اسلام) در سینه شما موج می‌زد، در درون من به جوش آمد (و از سخن گفتن چاره‌ای نداشتم).

### رای سهل بن حنیف

پس (پیران انصار) به یک دیگر گفتند (به هر حال) باید مردی از ما برخیزد و پاسخ امیر مؤمنان را به نمایندگی جماعت ما بگوید. آنگاه به سهل بن حنیف گفتند برخیز. سهل برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: «ای امیر مؤمنان، ما با هر که تو با او صلح کنی بر سر صلحیم و با هر که تو با او بجنگی در جنگیم، و رأی ما همان رأی توست و ما چون سرپنجه دست تو (و در اختیار تو) هستیم. ما چنین مصلحت بینیم که در این مورد با مردم کوفه سخن گویی و به ایشان فرمان بسیج دهی و ایشان را آگاه کنی که خداوند در این کار چه فضیلتی بدیشان مرحمت کرده، زیرا

[ (۱-) ] متن «القطین خدم و حشم و پیروان و مملوکان» که در حکم ابزار جاندار محسوب می‌شدند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۳

ایشان اهل شهر و سرزمین و قاطبه مردمند که اگر با تو همراه شوند و در خط تو در آیند و در آن راستا بپایند هر کس دیگر را بخواهی و بجویی با خود همداستان بینی. اما ما، هیچیک با تو اختلافی نداریم، هر گاه ما را بخوانی پاسخت دهیم و هر دم بفرمایی فرمانت بریم».

### [خطبه علی در رفتن به صفین]

نصر: عمر بن سعد، از ابی مخنف، از زکریا بن حارث، از ابی حشیش [۱]، از معبد که گفت:

علی بر فراز منبر به خطبه ایستاد، و من هنگامی که مردم را تشویق می‌کرد و به لشکرکشی به صفین برای پیکار با شامیان امر می‌فرمود پای منبر بودم. نخست به سپاس و ستایش خدا پرداخت و سپس گفت: «پیش به سوی دشمنان [خدا.

پیش به سوی دشمنان] سنتها و قرآن، پیش به سوی باز مانده احزاب، قاتلان مهاجران و انصار».



## رأی اربد فزاری و اشتر

بعد مردی از بنی فزاره که او را اربد می‌خواندند برخاست و گفت: «آیا می‌خواهی ما را بر سر برادران خویش، مردم شام بتازانی که آنان را به خاطر تو بکشیم، همان‌گونه که ما را بر سر برادرانمان، مردم بصره راندی و ایشان را کشتیم؟ هان، به خدا که ما دیگر چنان نکنیم». پس اشتر برخاست و گفت: ای مردم، به راستی این کیست [۲]؟ مرد فزاری گریخت و مردم سر در پی او نهادند، و در بازار مال فروشان به چنگش آوردند و چندان به مشّت و لگد و پاشنه نیام شمشیر [۳] کوفتندش که بمرد، و نزد علی آمدند و به او گفتند: ای امیر مؤمنان، آن مرد کشته

[(-۱)] [شنهج (۱: ۲۷۹)] [ابی خشیش - با خاء].

[(-۲)] [متن «من لهذا» و در شنهج [من هذا المأزق این ناهنجار گوی کیست؟].

[(-۳)] [«نعال سیوفهم» کفشک نیام شمشیر، قطعه آهن یا نقره‌ای که پایین غلاف شمشیر به روی چرم نصب می‌کنند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۴

شد. گفت: کدام کس او را کشت؟ گفتند: (تیره) همدان، همراه گروهی از دیگر مردم [۱]. گفت: پرداخت خونبهای کسی که در غوغا کشته شود و قاتلش معلوم نباشد از بیت المال مسلمانان است.

و علاقه تیمی (به شعر) گفت [۲]:

اعوذ برّبی أن تكون مّیتی كما مات فی سوق البراذین اربد ...

پناه می‌برم به خدایم از اینکه مرگ من آن‌گونه باشد که «اربد» در بازار مال - فروشان بمرد.

تیره همدان به زیر ضربات پاشنه شمشیرش گرفتند و چون دستی از رویش بلند می‌شد دستی دیگر بر او فرود می‌آمد.

## [خطبه اشتر]

راوی گوید:

اشتر برخاست و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

«ای امیر مؤمنان، آنچه دیدی گامت را سست نکند و آنچه از زبان آن تیره بخت خائن شنیدی تو را از یآوری ما به خویش نوید نسازد. تمام مردمی را که می‌بینی همه طرفدار تواند و از تو به خویشتن نمی‌پردازند و پس از تو زندگی و بقایی برای خود نمی‌خواهند. اگر خواهی ما را بر سر دشمن بتاز. به خدا سوگند کسی که بهراسد، از مرگ نجات نیابد، و به آن کس که زیستن را دوست دارد بقایی نبخشند و جز نگون بخت به امید واهی زندگی نکند. و همانا ما را دلیلی آشکار از پروردگارمان به دست است که هیچکس تا اجلش نرسد نمیرد، پس چرا با قومی بدان‌گونه که امیر مؤمنان وصفشان کرد ن جنگیم که دسته‌ای از آنها [دیروز] بر گروهی از مسلمانان هجوم برده و خدا را خشمگین کرده و زمین را با کردار ناپسندشان تیره و تار ساخته و سهم نیکوی

[(-۱)] [متن «و فیهم شوبه...» و در شنهج [و معهم شوب ...].

[(-۲)] [در شنهج به جای آن آمده [فقال بعض بنی تیم اللات بن ثعلبه یکی از افراد قبیله بنی تیم لات بن ثعلبه گفت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۵

آخرتشان را به اندک کالای دنیا فروخته‌اند؟» علی علیه السلام گفت: «راه (حق)، راهی است همگانی، و مردم در شناخت حق

یکسانند، و هر که در خیر اندیشی برای عموم به رأی خویش اجتهاد کند (ثواب) آنچه نیت کرده از آن اوست و تکلیف خود را انجام داده است.» سپس از منبر به زیر آمد و به خانه خود رفت.

### [رأی حنظله بن ربیع]

نصر: عمر بن سعد گفت: ابو زهیر عبسی، از نصر بن صالح مرا حدیث کرد که: چون علی علیه السلام به مردم فرمان حرکت به شام داد، عبد الله بن معتم عبسی و حنظله بن ربیع تمیمی با دو گروه انبوه از غطفان و بنی تمیم بر امیر مؤمنان وارد شدند. تمیمی به او گفت: «ای امیر مؤمنان، ما به خیر اندیشی نزد تو آمده‌ایم و نظر ما نظری به سود توست آن را رد مکن زیرا رأی ما با تو و همراهان توست. درنگ کن و به این مرد (معاویه) نامه بنویس، و در پیکار با مردم شام شتاب مکن زیرا به خدا من نمی‌دانم و معلوم نیست که چون رویاروی شوید پیروزی از آن کدام و شکست نصیب که خواهد بود.»

### [رأی عبد الله بن معتم]

آنگاه ابن معتم برخاست و سخن گفت، و گروهی که با آن دو آمده بودند سخنانی از همان دست گفتند. وی (ابن معتم) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «اما بعد، همانا خداوند وارث سرزمینها و بندگان است، و پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه باشد، و همه به سوی او باز می‌گردید. او حکومت را به هر که خواهد دهد و از هر که خواهد باز ستاند و هر که را خواهد چیره کند و هر که را خواهد خوار و زبون سازد. اما شکست (واقعی) بر [گمراهان و] عاصیان است خواه پیروز شوند یا دیگران بر آنها پیروز آیند. به خدا سوگند این سخنان را (که طرفداران لزوم جنگ گفتند) از کسانی می‌شنوم که در آنها چنان پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۶  
ملکه تشخیصی نمی‌بینم که کار نیکی را نیک شناسند و کار ناشایستی را ناروا شمارند (و خوب را از بد تمیز دهند).»

### [متمم کردن حنظله بن ربیع و عبد الله بن معتم]

پس معقل بن قیس یربوعی ریاحی برخاست و سوی (امام) آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که اینان از راه خیرخواهی نزدت نیامده‌اند و جز به فریبکاری حضورت نرسیده‌اند، از آنها پرهیز که دوست‌ماترین دشمنانند.» و بعد مالک بن حبیب به (امام) گفت: «ای امیر مؤمنان، به من خبر رسیده که این حنظله با معاویه مکاتبه دارد، او را به ما بسپار که زندانش کنیم تا تو نبردت را به پایان رسانی و باز گردی.» عیاش بن ربیع و قائد بن بکیر نیز که هر دو از بنی عبس بودند حضور علی ایستادند و گفتند: ای امیر مؤمنان، این رفیق ما، عبد الله بن معتم، خود به ما خبر داده که با معاویه مکاتبه دارد، پس یا تو خود او را زندانی کن یا دست ما را بر او بازگذار که به زندانش افکنیم تا نبردت را به پایان رسانی و باز گردی. و آن دو (حنظله و عبد الله) پیایی می‌گفتند: آیا این است پاداش کسی که به سود شما نظری داده [۱] و رأی مشورتی خود را در مورد ماجرای که میان شما و دشمنان می‌گذرد باز گفته است؟» علی به آن دو گفت: «خدا میان من و شماست، و من شما را بدو وا می‌گذارم و در برابر شما بدو اعتماد می‌کنم، هر جا خواهید بروید.» اندکی بعد، علی به دنبال (همین) حنظله بن ربیع، معروف به حنظله کاتب [۲] که از اصحاب

[۱-] متن از روی شنهج (۱: ۲۸) «نظر لکم» و در اصل [نصرکم شما را یاری داده].

[۲-] حنظله بن ربیع (یا ربیعۀ) بن صیفی، برادرزاده اکثم بن صیفی حکیم عرب است. یک بار برای پیامبر صلی الله علیه و آله

نامه‌ای نوشت و از این رو «کاتب» نامیده شد چه آن زمان نویسندگان در میان عرب اندک بودند. وی از کسانی بود که روز جنگ جمل از یاری به علی علیه السلام باز ایستاد و هموست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «یهود را روزی و مسیحیان را روزی ویژه است کاش ما هم روزی خاص خود می‌داشتیم.» پس سوره جمعه (که نماز جمعه را مقرر داشت) نازل شد. -الاصابه، ۱۸۵۵ و المعارف، ۱۳۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۷

(پیامبر اکرم) بود فرستاد، (و چون بیامد) به او گفت: ای حنظله، آیا بر ضد منی یا با منی؟ گفت: نه بر ضد توام و نه با تو هستم. گفت: پس چه می‌خواهی؟ گفت خواهم که مرا به رها [۱] بفرستند زیرا خود فرجی باشد، در آنجا درنگ می‌کنم تا این جریان سپری شود.

### سرنوشت حنظله بن ربیع و عبد الله بن معتم

پس نیکان بنی عمرو بن تمیم که وابستگان او بودند از این گفتار وی سخت خشمگین شدند و او بدیشان گفت: به خدا سوگند که شما نمی‌توانید در دینم مرا بفریبید. رهایم کنید که من از شما داناتریم. گفتند: به خدا سوگند اگر همراه این بزرگمرد و با ما نیایی نمی‌گذاریم فلان زن - همسرش - و فرزندش با تو بیایند، و اگر خلاف این اراده کنی تو را می‌کشیم. پس برخی از قوم وی او را از آن معرکه نجات دادند و به خاطر او شمشیرهایشان را از نیام کشیدند. وی گفت: مهلتم دهید [تا] بیندیشم. پس به منزل خود رفت و در به روی خویش بست تا چون شب در آمد سوی معاویه گریخت و بسیاری از مردان قومش نیز به دنبال او افتادند و ابن معتم نیز بدو پیوست تا نزد معاویه آمد، و یازده تن از مردان قوم ابن معتم با او رفتند. از مردان قوم حنظله نیز بیست و سه تن با او رفتند، ولی آن دو به همراهی معاویه جنگیدند و تمام دیگر افراد هر دو گروه نیز از نبرد کناره گرفتند. حنظله هنگامی که نزد معاویه می‌رفت گفت:

يسلّ غواء عند بابي سيوفهاو نادى مناد فى الهجيم لأقبلا ...

گردنکشانى بر در خانه‌ام شمشیر مى‌کشند و منادى بانگ هجوم در مى‌دهد که روى آورید.  
من شما را با سرسخت‌ترین گروه و اى مى‌گذارم که سر مخالفت دارند و هر چه بگوئيد هرگز نه، به شما گویند: آری.

[ (۱-) ] رها شهری در منطقه جزیره، میان موصل و شام.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۸

راوی گفت:

چون حنظله گریخت علی فرمان داد تا خانه‌اش را ویران کنند، و سالار تمیم، بکر بن تمیم و شبت بن ربیع ویرانش کردند و (حنظله) در این باره سرود:

ا یا راکبا اما عرضت فبلغن مغلغلۃ عنی سراه بنی عمرو ...

ای پیک سوار اگر به باز گفتن شرح حال پرداختی این پیام را از من به سران بنی عمرو برسان:

شما را سفارش به خداشناسی و نیکوکاری و تقوی می‌کنم و اینکه در حوادث ناگوار نه به بکر بنگرید، و نه به شبت بینی گشاده که گویی شتری است که چهره پر پشم و موی در شوره گیاه زرد نهاده [۱].

### تشویق معاویه از جانب حنظله

و نیز در تشویق معاویه بن ابی سفیان گفت:

ابلق معاویه بن حرب خطّه و لكلّ سائله تسيل قرار ...

طرحی را به آگاهی معاویه بن ابی سفیان برسان، و (بدان که) هر سیل خروشان را فرونشستی باشد.

ما پستی و ذلتی را که در این کار بر ما تحمیل می‌شود نمی‌پذیریم تا انصار کشته شوند، چنان که خونشان به خونتان شسته شود و خانه‌هایشان در برابر خانه‌هایتان ویران گردد [۲]،

[۱-] متن «ازبّ جمال فی ملاحیّه صفر» و در شنهج [قد غار لیلۀ النفر] است و در حاشیه اصل آمده [قد دعا لیلۀ النفر] و اشاره بر آن است که در نسخه‌ای دیگر چنین آمده، و وجه درست این هر دو ضبط: [قد رغا ... در شب نحر، کف بر دهان آورده] باشد.

[۲-] متن «و کما تبوء دمائهم بدمائکم و کما تهدّم بالذّیار دیار» و در اصل: [و تجر قتلاهم بقتلی حروب و کما یقدم بالذّیار دیار و کشتگانشان به عوض کشتگان (شما) در آوردگاه بر زمین کشیده شوند، و چنان که (تخریب) خانه‌ها را به جای خانه‌ها جلو اندازند]. ضبط متن از نسخه شنهج (۱: ۲۸۰) گرفته شده و در حاشیه نسخه اصل که اشاره به نسخه‌ای دیگر است نیز نگاشته شده: [و کما تبوء دمائهم بدمائکم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۳۹

و زنانشان سر برهنه مشاهده شوند که بر خونهای لخته شده (مردان خویش) بانگ شیون بر آورده‌اند [۱].

### خطبه عدی بن حاتم

نصر: عمر بن سعد، از سعد بن طریف از ابی المجاهد، از محل بن خلیفه که گفت:

عدی بن حاتم طایی [در برابر علی علیه السلام] برخاست و خدا را به عباراتی که او را سزد سپاس کرد و بر او ستایش راند و سپس گفت: «ای امیر مؤمنان، جز از روی دانش سخن نگفتی، و جز به سوی حق فراخواندی، و جز به راه هدایت رهنمون نیامدی. اگر مصلحت بینی [۲] که با آن قوم درنگی کنی و لختی مهلت دهی تا نامه‌های تو بدیشان رسد و فرستادگان بر آنها وارد شوند، چنان کن. اگر پذیرفتند، درست رفته و ره یافته‌اند [۳] و عافیت و مسالمت برای ما و ایشان میدانی فراختر است. و اگر به تجزیه‌طلبی ادامه دادند و از گمراهی باز نگشتند، بر سرشان بتاز. آنگاه است که ما از پیش راه بهانه را بسته و آنچه در توان داشته‌ایم ایشان را به حق فراخوانده‌ایم. به خدا سوگند که عنایت الاهی از آنان دورتر و شکستشان به حول و قوت خدا بر ما آسانتر از شکست دادن آن گروهی است که دیروز در ناحیه بصره [۴] با آنان جنگیدیم. چه، حق برای اینان روشن شده است و ترکش گفته‌اند، و ما رکاب‌کش به جنگشان بتازیم تا بدانچه از ایشان خواستاریم نایل آییم و رضای خداوند را در آنچه اراده اوست به دست آریم.

[۱-] متن «و لهّن من علق الدّماء خوار» و در شنهج [من ثکل الرجال خوار از داغ مرگ مردان شیون است]. و «خوار» در اصل بانگ گاو و گوسفند باشد (و کنایه از بانگ و شیونی سخت بلند است. - م).

[۲-] متن «فأن رأیت» و در شنهج (۱: ۲۸) [و لکن اذا رأیت ولی اگر مصلحت دیدی].

[۳-] متن «یصیبوا و یرشدوا» و در شنهج [یصیبوا رشدیم به رهیابی خود درست رسیده‌اند].

[۴-] مراد اصحاب جمل هستند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۰

## خطبه زید بن حصین طایی

آنگاه زید بن حصین طایی - که از ردپوشان [۱] پارسا بود - برخاست و گفت: سپاس خدای را، چنان سپاسی که خود پسندد، و خدایی جز خداوند، پروردگار ما نیست، و محمد فرستاده خدا، پیامبر ماست. اما بعد، به خدا سوگند اگر ما شکی در جنگ با دشمنان خود داشته باشیم اندیشه و تأمل برای ما سودی ندارد که آنان را همچنان واگذاریم و بدیشان فرصت دهیم. و کارها جز به تباهی نینجامد و کوشش جز در گمراهی به هدر نرود. و خداوند گوید:

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اما نعمت پروردگارت را (که مقام نبوت و تقرب کامل به خدا یافتی) آشکارا بر امت بازگو [۲].» به خدا سوگند که ما در مورد خون آن کس که اینان به خونخواهیش برخاسته‌اند [۳] لحظه‌ای تردید نکردیم، چگونه با پیروان سنگدلش که در اسلام کم نصیب و یاران ستم و ستمگر و استوار کنندگان پایه‌های جور و تجاوزند [۴]، و در شمار مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار نیز نیستند، مدارا کنیم؟

## اعتراض مرد طائی به زید بن حصین

آنگاه مردی از قبیله طئی برخاست و گفت: ای زید بن حصین، آیا سخن خواجه ما عدی بن حاتم ناهنجار بود؟

[۱-] [اصحاب البرانس، برنس ردایی با کلاهی سه گوش پیوسته بدان است که آن را اصطلاحاً در فارسی، مأخوذ از ترکی باشلق یا باشلیق گویند و پارسایان و نساک صدر اسلام می‌پوشیدند.

تیره‌ای از روحانیون ارتدکس مسیحی نیز چنین پوششی دارند. - م.

[۲-] [الضحی، ۱۱- مرادش با استناد به آیه شریفه این است که حضرت علی علیه السلام نیز نعمت مقام ولایت و امامت خود را باز گوید. - م.

[۳-] [متن «فیمن یتبعون دمه» (و مراد عثمان است. - م.) و در شنهج [فیمن یتبعونه در مورد کسی که ایشان از او پیروی می‌کنند].

[۴-] [متن «مسدّی اساس الجور» و در شنهج [و اصحاب الجور و العدوان ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۱

راوی گوید:

زید گفت: هیچیک از شما در حق عدی آگاهتر از من نیستید، ولی من، گرچه دیگر مردم خشمناک شوند، از گفتار حق باز نمی‌ایستم.

راوی گوید:

عدی بن حاتم گفت: راه یکی است، و مردم در حق یکسانند. پس هر که برای خیرخواهی عموم اجتهادی به رأی کرد (و نیت حق داشت) تکلیف خود را به جای آورده است [۱].

## [ابو زیب و علی]

نصر: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره [۲] که گفت:

ابو زیب بن عوف [۳] بر علی در آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر ما به راه حق می‌رویم، در واقع این تو بودی که ما را ره نمودی و نصیب خیرمان فزودی، و اگر به بیراه می‌رویم پشت تو سنگین‌بارتر و گناهت بزرگتر از گناه ماست. تو به ما فرمودی که به جنگ

این دشمن روی آریم و ما رشته دوستی خود را با آنان گسستیم، و با ایشان اعلان دشمنی کردیم. مراد ما از این کار چنان که خدا می‌داند [اطاعت از توسل] و در ضمیر ما نیز همان است. آیا راهی که ما می‌سپاریم راه روشن حق نیست؟ و آیا آنچه دشمن ما در پیش گرفته است گمراهی و گناهی بزرگ نیست؟» علی گفت: «[بلی] من گواهم که تو به یآوری ما، در دعوتی که کردیم، به راه

[۱-] در شنهج پس از عبارت «از گفتار حق باز نمی‌ایستم» دنباله آن یعنی «راوی گیود: عدی بن حاتم گفت راه یکی است ... تا آخر». نیامده، و این عبارت یا در نسخه اصل اضافی است یا عدی بن حاتم به گفته علی علیه السلام که پیشتر در صفحه ۱۳۵ گذشت تمثیل جسته است.

[۲-] شرح حالش در صفحه ۱۵ متن گذشت. در اصل [حضیره] که تحریف است و در حاشیه اصل که اشاره به نسخه‌ای دیگر است [خ: حضین] که مطابق ضبط شنهج (۱: ۲۸۰) آمده ولی درست نیست.

[۳-] در شنهج همه جا [ابو زینب].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۲

افتدای و در یاری دادن به ما نیت درستی داری، رشته دوستی خود را از آنان گسسته و چنان که گفتی با ایشان اعلان دشمنی داده‌ای. به راستی که تو دوستدار خدایی و در راه خرسندی او شناور [۱] و رهگذار و در فرمانبرداری او شتابان و گام سپار، تو را مژده باد ای ابا زبیب».

عَمَّار بن یاسر به او گفت: ابا زبیب گام استوار دار و در مورد آن گروه‌های دشمن خدا و پیامبرش تردید مدار. راوی گوید:

ابو زبیب گفت: من دوست داشتم که دو گواه از این امت بر پرسشی که از او (علی) کردم و برایم اهمیت داشت چون شما دو تن [۲] داشته باشم که برایم گواهی دهند. راوی گوید:

عَمَّار [بن یاسر] بیرون آمد و می‌گفت:

سَيُرَوُّ إِلَى الْأَحْزَابِ اِعْدَاءُ النَّبِيِّ سَيُرَوُّ فَاخِرُ النَّاسِ اتِّبَاعُ عَلِيٍّ ...

به سوی آن گروه‌های دشمن پیامبر به پیش تازید، به پیش! که بهترین مردم پیروان علی هستند.

اینک زمان آن رسیده که بر کشیدن تیغهای مشرفی [۳] و تاختن سواران و جولان نیزه‌های سمهری [۴] سخت نیک است.

[۱-] متن «تسیح» و در شنهج [تسیح، از سباحه].

[۲-] مراد از دو شاهد دو گواه به قیامت است که یکی امام علیه السلام و دیگری عَمَّار بن یاسر، یا دیگری غیر از عَمَّار باشد. - م.

[۳-] منسوب به «مشارف» نام محلهایی در سرزمین عرب است که شمشیر نیکو می‌ساختند. - م.

[۴-] سمهری نیزه‌های ساخته شده از چوبی سخت، یا منسوب به سمهر که شهرت داشته است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۳

### رای یزید بن قیس و زیاد بن نضر

عمر بن سعد از ابی ورق، گفت:

یزید بن قیس ارحبی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، ما را ساز و برگ [۱] و افرادی است که نیرومندترین مردمانند [۲] و در

میان ما ناتوان و ناقص - اندام و بیماری نباشد. بفرمای که منادی تو مردم را ندا دهد که به اردوگاه خود در نخيله درآیند، که رزم‌آور نه آن است که خسته و خواب‌آلود باشد و نه آن است که چون فرصتی یابد به دشمن مهلت دهد و به مشاوره در آن، وقت گذرانند، و کسی نیست که جنگ امروز را به فردا و پس فردا به تأخیر افکند.

آنگاه زیاد بن نصر گفت: ای امیر مؤمنان یزید بن قیس خیر اندیشی کرد و آنچه شایسته و نیکو می‌دانست گفت. پس به خدا توکل کن و بدو اعتماد دار و ما را برای ارشاد و کمک نزد این دشمن بفرست که اگر خداوند به خیر آنان اراده فرموده باشد از چون تویی، با چنان سابقه‌ای که با پیامبر صلی الله علیه و آله و تقدیمی که در اسلام و خویشاوندی محمد صلی الله علیه و آله داری، روی نتابند. و اگر توبه نکردند و نپذیرفتند و جز جنگ با ما را نخواستند، ما جنگیدن با آنان را بسیار آسان می‌دانیم و امیدواریم همان‌گونه که خداوند برادرانشان را دیروز به خاک افکند ایشان را نیز به دست ما به خاک هلاک افکند.

### رای عبد الله بن بدیل

سپس عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان، اگر آن گروه خدا را می‌خواستند و از بهر خدا کار می‌کردند، با ما مخالفت نمی‌ورزیدند. ولی آنها در واقع برای فرار از مساوات (و تقسیم عادلانه اموال بین مسلمانان) و از سر مالدوستی و تنگ‌نظری و انحصارطلبی در سلطنت خویش

[(-۱)] متن «نحن علی جهاز...» و در شنهج [اولوا جهاز صاحبان ساز و برگ].

[(-۲)] متن «اکثر الناس اهل قوه» از روی شنهج (۱: ۲۸۱) و در اصل [القوه...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۴

و ناگواری از جدا شدن از دنیایی که به دست دارند، و بر پایه کینه‌ای که در وجودشان نهفته و عداوتی که در دلشان احساس می‌کنند، و به خاطر لطماتی که تو، ای امیر مؤمنان در گذشته به آنها زده‌ای و پدران و برادرانشان [۱] را بدان روزهای گذشته کشته‌ای، با ما می‌جنگند.» سپس روی به جانب مردم کرد و گفت: چگونه معاویه با علی، که برادرش حنظله و دائش ولید و جدش عتبّه را به یکجا کشته است بیعت کند؟ به خدا سوگند گمان نمی‌کنم که چنین کنند [۲]، و به آرامی و سادگی برای شما مردمی سر به راه نخواهند شد مگر آن که نیزه‌ها بر سرشان شکسته و شمشیرها بر گردنشان خرد شود و پیشانیهایشان با تیغه آهنین بشکافد و آنگاه کار بین دو گروه (به حکم شمشیر) سامان یابد.

### اندرز علی به حجر بن عدی و عمرو بن حمق

نصر: عمر بن سعد، از عبد الرحمن، از حارث بن حصیره [۳]، از عبد الله بن شریک که گفت:

حجر بن عدی و عمرو بن حمق بیرون آمدند و به اظهار تنفر و لعنت بر شامیان پرداختند. علی به ایشان پیام فرستاد: از آنچه درباره شما گزارش می‌دهند دست بکشید و نزد من بیایید. (چون آن دو آمدند) گفتند: ای امیر مؤمنان، آیا ما حق نداریم؟ گفت: چرا. [گفتند: آیا آنان بر باطل نیستند؟ گفت: چرا]. گفتند: پس از چه رو ما را از دشنامگویی به آنان باز داشتی؟

گفت: «بر شما روا ندانستم که نفرینگر و دشنامگو باشید، و فحش دهید و اظهار نفرت کنید. ولی اگر کردارهای زشت آنان را توصیف می‌کردید و می‌گفتید:

[(-۱)] متن «و اخوانهم» و در شنهج [و اعوانهم و یارانسان].



[۲-] متن «ما اظنُّ أن يفعلوا» و در شنهج [ما اظنهم يفعلون].

[۳-] در شنهج [حصین] آنچه در صفحه ۱۵ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۵

رفتار آنان چنین و چنان و کردارشان چنین و چنان بوده، سخنی درست‌تر گفته و عذری رساتر آورده بودید و [اگر] [۱] به جای نفرین بر آنها و اظهار بیزاری خود از آنان (این گونه دعا می‌کردید) و می‌گفتید: بار خدایا خون ما و ایشان را مریز و میان ما و آنان سازشی به سازگاری آنها برقرار فرما و آنان را از گمراهیشان به راه هدایت باز آر تا پاره‌ای از آنها که حق را نمی‌شناسند بشناسند و آن که به گردنکشی و ستم پرداخته از پافشاری در آن دست کشد، این مرا خوشتر و برای خود شما نیکوتر می‌بود. عمرو بن حمق گفت: راستی را، ای امیر مؤمنان، به خدا من نه از آن رو تو را دوست دارم و نه به آن سبب با تو بیعت کرده‌ام که میان من و تو خویشاوندی است و یا قصد دریافت مالی دارم که تو به من دهی یا خواستار چیره‌دستی و تسلطی هستم که نامم بدان بر آید، بلکه از آن روست که من تو را به پنج ویژگی دوست دارم: این که تو پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورده و همسر سرور بانوان امت، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، و پدر خاندان پاکی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به جای نهاده و بزرگترین مرد مهاجران هستی که سهم عمده در جهاد، از آن توست. و روا بود من به جابه‌جا کردن کوههای بلند و استوار و بر کشیدن آب [۲] دریا‌های سرشار و انباشته مکلف می‌شدم تا چنین (خجسته) روزیم می‌رسید که در کاری دوستان را تقویت کنم و دشمن را زبون سازم، راستی را که من نتوانسته‌ام تمام و کمال، حق بزرگی را که تو بر گردن من داری، چنان که باید ادا کنم.

امیر مؤمنان (به دعا) گفت: بار الهی، دل او را به نور تقوی روشن دار و وی

[۱-] هر چند این کلمه در اصل و شنهج نیست ولی چون پیوند عبارت بدان است به قیاس، در متن آمده است.

[۲-] متن از روی شنهج (۱: ۲۸۱) «و نزع البحور» و در اصل [و انزع] که درست آن همان وجه مصدری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۶

را به راه راست برگمار [۱] (و خطاب به او گفت) ای کاش در سپاه من صد تن چون تو می‌بودند. حجر گفت: ای امیر مؤمنان، بنابر این تو را به خدا، سپاه خود را پاکسازی کن و از شمار آنان که با تو نیرنگ می‌بازند بکاه.

سپس حجر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، ما فرزند جنگ و مرد پیکاریم، کسانی هستیم که سر در پی جنگ نهیم و از آن بهره گیریم. جنگ ما را آزموده و ما خود، جنگ را آزموده‌ایم. ما را همدستانی با شایستگیهای جنگی، و قبیله‌ای پر شمار و اندیشه‌ای آزموده (و فکری سنجیده) و تحملی ستوده است. زمام، به فرمانبرداری از تو و شنوایی فرمان تو سپرده است. اگر به خاورمان کشانی رو به خاور آریم و اگر به باخترمان خوانی جانب باختر شویم و هر فرمان که تو فرمایی همچنان کنیم. علی گفت: «آیا رأی تمام افراد قوم تو چون رأی توست؟» گفت:

«من از ایشان جز نیک ندیده‌ام، و اینک این دو دست من است که از جانب ایشان به شنوایی فرمان و اطاعت از تو و نیک پاسخی به تو فرا می‌آرم و در دست تو می‌نهم» علی به او گفت: خیر باشد.

**[نامه علی به کارگزار خود مخنف بن سلیم]**

نصر گفت: در حدیث عمر بن سعد آمده است که:

علی به کارگزاران خود نامه‌هایی نگاشت. از جمله به مخنف بن سلیم نوشت:



سلام بر تو، من خدا را نزد تو سپاس گویم که خدایی جز او نیست. اما بعد، همانا جهاد با کسی که از حق سرتافته و از خدا برگشته، و غنودن در خواب کوردلی و گمراهی را اختیار کرده، بر آگاه‌دلان واجب است. به راستی، خدا از کسی که خرسندی او را بجوید خرسند می‌شود و بر آن که راهی خلاف این پوید و از فرمان او سر بتابد خشم آورد. ما

[ (۱-) متن «... الی صراط المستقیم» و در شنهج [الی صراطک المستقیم به راه مستقیمت ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۷

اینک همت بر آن گماشته‌ایم که بر سر آن گروه بتازیم که در میان بندگان خدا بر خلاف آنچه خداوند وحی فرموده رفتار کردند، عواید عمومی را به انحصار خود درآوردند و حدود الاهی را تعطیل کردند، حق را کشتند و فساد را در زمین آشکار کردند و گسترده‌تر، تبه‌کاران را به جای مؤمنان به کار گماشتند و اگر خدا دوستی خطر بزرگ کارهایشان را گوشزد آنان کرد دشمنش داشتند و تبعیدش کردند و محرومش نمودند، و اگر ستمگری در ستمکاری یاریشان کرد دوستش گرفتند و به خود نزدیکش ساختند و بدو نیکی نمودند. در ستمگری پای فشردند و بر کردار خلاف همدست و همدستان شدند. دیری است که از حق روی تافته و بر گناه همکاری کرده و ستم روا داشته‌اند. چون این نامه من به تو رسید، موثق‌ترین یارانت را به نظر خود به جای خویش بگمار و خود نزد ما بیا تا این دشمن را در جای مناسب دریایی و امر به معروف و نهی از منکر کنی و به اردوی حق پیوندی و از باطل دوری‌گزینی، زیرا ما و تو را از پاداش جهاد بی‌نیازی نباشد، و خدا ما را بس که نیکو کار گزاراست، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. و (این نامه را) عبد الله بن ابی رافع به سال سی و هفتم نوشت.

مخنف، حارث بن ابی حارث بن ربیع را در اصفهان، و سعید بن وهب را— که هر دو از قبیله او بودند— در همدان بگماشت و خود روانه شد تا با علی در صفین حضور یافت.

### نامه علی به ابن عباس درباره اختلاف مردم بصره

علی، ابن عباس را در بصره به جای خود گماشته بود.

عبد الله بن عباس نامه‌ای به علی نوشت و اختلاف نظر مردم بصره را به وی گزارش داد، از این رو علی به او نوشت:

از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عباس.

اما بعد، ستایش نثار خدایی که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر خواجه ما

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۸

محمد بنده و فرستاده او [۱]. هم اکنون فرستاده تو نزد من آمد و آنچه را در مورد مردم بصره یاد کردی و چیزهایی را که پس از عزیمت من از آنان دیدی و شنیدی (باز گفت) [۲]. اینک من تو را از وضع آن مردم آگاه می‌کنم: آنان در وضع کسی هستند که یا به چیزی امیدبخش دل بسته و یا از مجازاتی می‌ترسد (و در حالت امید و بیمند). پس آن را که به سبب امید دل بستگی دارد با مراعات عدل و انصاف و نیکی به او تشویق کن، و آن را که هراسی به دل دارد عقده ترس از دل بگشای، زیرا جز در دل اندکی از آنان، فرمانروایان بصره را شأن و عظمتی [۳] نبوده است.

این دستور مرا به کار بند و از آن در مگذر، و بدان قبیله از ربیعه احسان کن [۴] و به هر کس از جانب توس (نیز) چندان که توانی، ان شاء الله، نیکی کن. و السلام.

(این نامه را) عبد الله بن ابی رافع [۵] در ذی القعدة سال سی و هفتم نوشت.

### نامه علی به اسود بن قطنه

و (نیز به اسود) نوشت: از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به اسود بن قطنه. اما بعد، بی گمان هر که از آنچه پندش دهند سود نجوید، از (خطرات) باقی مانده نرهد و کسی که شیفته دنیا شد بدان خرسند و دلبسته شود، در حالی که دنیا اعتماد را نشاید، پس از آنچه گذشته عبرت آموز تا در آنچه (از زندگیت) باقی مانده (از گناه و خطا) بر حذر مانی. برای مسلمانان شیره انگوری بپز که دو سوم آن رفته

[ (۱-) ] در متن و اصل لفظ «اما بعد» در اینجا نیز تکرار شده و در شنهج نامه با [اما بعد فقد قدّم علی ...] آغاز می شود.

[ (۲-) ] در شنهج [و قرأت کتابک تذکر فیه حال اهل البصره و اختلافهم بعد انصرافی عنهم و نامهات را که در آن حال مردم بصره و اختلاف ایشان را پس از عزیمت من از آنجا یاد کرده بودی خواندم].

[ (۳-) ] در اصل و متن «فی قلوبهم عظم» است و شاید «عصم، جمع عصام ریسمانی که بدان چیزی را محکم بندند» بوده باشد. (و به این وجه احتمالی یعنی: رابطه قلبی استواری در میان نبوده است و مردم بصره پیشتر فرمانروایان خود را از صمیم قلب دوست نداشته و با آنها یک دله نبوده اند. م).

[ (۴-) ] ظاهراً قبیله‌ای که بیش از دیگران شکایت داشته اند. - م.

[ (۵-) ] دبیر و کاتب امیر مؤمنان علیه السلام که بیشتر مکاتبات رسمی آن حضرت را تحریر می کرد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۴۹

(و پاک) شده باشد [۱]. سپاهیان را که به ما علاقمندند فزونی بخش و برای آنان جیره و وجه کفافی معین مقرر دار. همانا فرزندان را بر ما حقی است و در خانواده کسانی هستند (که در صورت ناخرسندی آنها) بیم نفرین از جانب آنان می رود، در صورتی که آدمی باید (با همگان) به شایستگی رفتار کند [۲]، و السلام.

### نامه علی به عبد الله بن عامر

و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عامر.

اما بعد، به راستی بهترین مردم در پیشگاه خدای عز و جل کسی است که در فرمانبرداری از خدا در آنچه بر او واجب است یا از آن نهی شده آماده تر و در گفتن حق، هر چند تلخ بود، گویاتر باشد زیرا حق است که آسمان و زمین بدان برپاست. و باید نهانت چون عیان و حکمت یکسان و راحت مستقیم باشد، راستی را که بصره فرود آمدنگاه ابلیس است. بر دست هیچیک از آنان دری مگشای که ما و تو یارای بستنش را نداشته باشیم، و السلام.

### نامه علی به ابن عباس

و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عباس.

اما بعد، بنگر از غلات مسلمانان و غنائم متعلق به ایشان

[ (۱-) ] بیان حکم فقهی تطهیر شیره انگور است که تا دو سوم آن تبخیر نشود پاک و حلال نباشد.

در اینجا کنایه از آن است که چون احسانی به مسلمانان می کنی باید از مال حلالی باشد که خمس و زکوة و دیگر وجوه واجب را

از آن کسر کرده و قبلاً پرداخته باشی، و کنایه از آن است که باید حکومت تو بر مسلمانان بی غل و غش و خالصانه و بر وجه حلال باشد. - م.

[ (۲-) ] مراد اینکه سپاهیان ما چون فرزندان و افراد خانواده مایند که حقوق واجبی بر ما دارند و در صورت عدم تأدیه این حقوق بیم نفرین و نافرمانی از جانب آنها می‌رود. به تعبیر دیگر به گفته سعدی:

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد و گرش زر ندهی سر بنهد در بازار و دیگر جای گوید:

چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۰

چه اندازه نزد تو گرد آمده، آن را میان کارگزاران خود قسمت کن تا بی‌نیازشان سازی، و باقی مانده آن را نیز نزد ما بفرست تا میان کارگزاران خود قسمت کنیم، و السلام.

(و نیز به او) نوشت:

از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عباس. اما بعد، آدمی را آنچه از دست نرود شادمان کند، و بر از دست رفتن چیزی که هر چند کوشد بازش نیابد اندوه خورد. پس باید شادمانی تو به خاطر چیزهایی از قبیل حسن حکومت و پیروی از منطق و روش درست باشد که پیشاپیش (به سرای جاوید) فرستاده‌ای و باید اندوهت بر چیزهایی از همین دست باشد که در پیشگاه خداوند از کف داده‌ای. آنچه را از دنیا از دست داده‌ای رها کن و بر آن اندوه بسیار مخور و بدانچه از دنیا نصیبت شده نیز چندان دلشاد مباش، و باید اندیشه‌ات متوجه (عالم) پس از مرگ باشد، و السلام [۱].

### نامه علی به فرماندهان سپاه

و به فرماندهان سپاه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان: فرمانروا را آن سزد که آن نعمت که به وی رسیده و آن حکومت که به او اختصاص یافته وی را نسبت به فرمانبردارانش دگرگون نسازد (و مغرورش نکند)، و آنچه خدا به فزونی نصیبش کرده او را به نزدیکی بیشتر و دلجویی فزونتر از بندگان خدا وادارد. هلا (بدانید)، حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی، رازی را از شما پنهان ندارم و جز در حکم شرعی، کاری بی مشورت شما نگذرانم و پرداخت حقوقی را که شایسته شماست به عهده تأخیر نیفکنم، و چیزی از آن نکاهم، و (دیگر) این که شما در حق، نزد من یکسان باشید. اگر چنین کردم خیرخواهی نسبت به من و فرمانبرداری از من بر شما واجب است. پس از

[ (۱-) ] مجالس ثعلب، ۱۸۶

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۱

دعوت من سر نتابید و در اصلاح دینتان، با دستمایه گرفتن از دنیای خود، کوتاهی نکنید و هر طاعتی را که برای خداست به جای آرید و زندگانی خود را بهبود بخشید و در گردابها، به حق جویی غوطه‌ور شوید و (در راه خدا) از سرزنش هیچ ملامتگری پروا نکنید. اگر از پاییدن بر این آیین خودداری کنید، در نظر من هیچکس خوارتر از فردی از شما که چنان کند نیست. آنگاه وی را چنان کیفری دهم که هیچ ارفاقی در آن نباشد. پس این (حقوق) را از فرماندهان خود بگیرید و (حق) آنان را نیز از جانب خود ادا کنید. خداوند کار شما را نیکو دارد، و السلام.

### نامه علی به عاملان خراج

و به عاملان خراج [۱] نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عاملان خراج.

اما بعد، به راستی هر که از آنچه ناگزیر سرانجام در رسد [۲] نهراسد، دستمایه‌ای [۳] که او را (از عذاب آخرت) نگاه دارد از پیش نفرستاده است. و هر که از هوای نفسش پیروی کند و آنچه را که سرانجام نیکش را می‌داند اسیر نفس پرستی سازد، بی‌گمان به زودی در شمار پشیمانان در خواهد آمد. هلا (بدانید) که نیکبخت‌ترین مردم در جهان کسی است که از آنچه می‌داند او را زیان دارد روی بگرداند و بدبخت‌ترین مردم کسی است که از هوای خود پیروی کند. پس عبرت گیرید و بدانید شما را فقط آن چیزی به دست ماند که از پیش (به سرای جاوید) فرستاده‌اید، و آنچه را جز آن باشد (و ره توشه

[ (۱-) ] متن «امراء الخراج فرماندهان خراج» (که مراد مأموران مالیات است. - م.) و در نهج البلاغه به شرح ابن ابی الحدید (۴: ۱۱۵) [اصحاب الخراج]، (و در نهج البلاغه به شرح و ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۷۵) عمّاله علی الخراج کارمندانش بر خراج آمده که به اصطلاح امروز «پیشکاران دارایی» باشند. - م.)

[ (۲-) ] مراد مرگ محتوم است. - م.

[ (۳-) ] مراد توشه آخرت از خیرات و صالحات باقیات است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۲

آخرت کرده باشید به قیامت) چنان خواهید که کاش میان شما و آن (اندوخته کردار زشت) فاصله‌ای بسیار دور می‌افتاد، و خداوند (پیشاپیش) شما را از (عذاب) خود برحذر داشته است، که خداوند بر بندگان بسیار دلسوز و بس مهربان باشد. و بدانید که آنچه در آن کوتاهی کرده‌اید [۱] به زیان شماست و آن (ذاتی) که (رضایش) را جسته‌اید (خود) اندک خواه و کم توقع [۲] و پاداشش بسیار بزرگ و ارزشمند است [۳]. و اگر در آنچه نهی شده است، از قبیل ستم و تعدی، کیفری نباشد که از آن بترسند، در پاداش او چنان سودی است که هیچکس را عذری برای چشم‌پوشی از چنان سود هنگفتی نیست [۴]، پس رحم کنید تا بر شما رحم و رحمت آرند، و آفریدگان خدای را میازارید و بیش از طاقتشان مکلف ندارید، و با مردم به انصاف رفتار کنید و بر گذراندن نیازمندیهایشان شکیبایی کنید، زیرا شما گنجه‌داران مردمید. هرگز دربانان و نگهبانان و پرده‌داران را میان خود و مردم مانع نسازید و از شنیدن (مستقیم) نیاز هیچ نیازمندی روی مپوشانید که (دیگران به نحو غیر مستقیم) گزارش آن را به شما رسانند. و کسی را بجای دیگر کس مگیرید مگر آن که خود ضامن و عهده‌دار کار او شده باشد، و نفس خود را بر شکیبایی بر آنچه مایه شادمانی (اخروی) است وادارید و از کندکاری و تأخیر در خیر بپرهیزید که موجب پشیمانی است، و السلام.

[ (۱-) ] مراد طاعت و اعمال صالحانه است و در این مورد، بیشتر ناظر بر انجام وظیفه خراجگیری و اخذ مالیات است. - م.

[ (۲-) ] (متن «... انّ الذی طلبتم لیسیر که اگر به صیغه مجهول باشد یعنی: وظیفه‌ای که از شما خواسته‌اند بسیار آسان است. - م.» و در نهج البلاغه [ان ما کلفتم یسیر آنچه به انجامش مکلف شده‌اید سهل و اندک است. - م.])

[ (۳-) ] زیرا یک حسنه را ده چندان پاداش می‌دهد. - م.

[ (۴-) ] یعنی به فرض که منهیاتی چون ستمگری و تعدی و اجحاف، کیفری نمی‌داشتند پاداش ترک آنها و ثواب انجام واجبات چنان سودمند است که هیچ خردمندی نمی‌تواند، و معذور نیست از آن همه سود چشم پوشد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۳

و به معاویه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان.

سلام بر آنکو راه هدایت سپارد. من خداوندی را نزدت می‌ستایم که خدایی جز او نیست. اما بعد، به راستی، تو دنیا و رفتار آن را با دنیاداران دیده و از گذشته آن آگاه شده‌ای، و بهترین چیزی که از دنیا باقی ماند همان است که بندگان راستین در گذشته راه درستش را پیموده‌اند (و صالحات باقیات بر جای نهاده‌اند). و هر که دنیا را برای دلبستگی و عشق به آخرت فراموش کند فاصله زیادی میان آن دو بیابد. و بدان، ای معاویه تو ادعای امری را کرده‌ای که نه از نظر پیشگامی (در پذیرفتن اسلام) و نه از نظر دوستداری خالصانه و ولایت، شایستگی آن را نداری و دم از امر آشکار و واضحی نمی‌زنی که برتری تو در آن شناخته شده باشد و گواهی هم، از قرآن و عهد و منشوری، از پیامبر خدا بر مدّعی خود نداری [۱]. پس آنگاه که پرده‌های دنیایی را که در آن به سر می‌بری از پیش رویت برگیرند چه خواهی کرد؟ دنیایی که چنین در نظرت آراسته جلوه کرده [۲] و تو به لذّات آن دل بسته‌ای و در آن (لختی) میان تو و دشمنی سختکوش و سمج میدان تهی مانده است [۳]، بدین خوشنمایی دروغین، دنیا نفست را به خود مشغول داشت و تو را به سوی خود خواند، و تو پذیرفتی، و زمامت

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، جلد ۱، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۱۵۳

[(-۱)] نفی این همه از جانب امام علیه السلام از معاویه ضمناً بدان معناست که بر عکس تو، من از تمام این ادله اثبات ولایت خود برخوردارم. - م.

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «بهجت بزینتها زیور خود را شادمانه آشکار کرد» و در اصل به تحریف [انتهت ... پایان داد] و در شنهج (۳: ۴۱۰) [تبّهجت] آمده و ابن ابی الحدید گوید:

«بهجت بزینتها صارت ذات بهجة دارای طراوت و سرور افزا گردید» ولی من چنین صیغه‌ای در فرهنگها نیافتم.

[(-۳)] مراد از دشمن سخت کوش و لجوج مرگ است که تا زمان اجل، یعنی تا مهلتی معین گریبان آدمی را نگیرد، و میدان را برای جولان نفس شخص غافل برایش تهی و بلا منازع گذارد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۴

را کشید، به دنبالش رفتی، فرمانت داد، اطاعتش کردی! دست از این کار بدار [۱]، و خود را برای حسابرسی آماده کن، زیرا به زودی باز دارنده‌ای قویدست چنان از حرکت بازت دارد که هیچ سپری جان پناهت نباشد [۲]. و شما ای معاویه (و آل ابی سفیان)، کی با فقدان سابقه‌ای نیکو و نداشتن فضل و شرفی مقدّم بر قوم خود، زمامدار رعیت یا فرماندار این امت بوده‌اید؟ پس برای آنچه (دیر یا زود) تو را در خواهد یافت [۳] دامن بر چین [۴] و دست شیطان را بر خود باز مگذار که هر چه خواهد با تو کند که من می‌دانم خدا و پیامبرش راستگویند. (پس باید) از پیوند و وابستگی به پیشینه شقاوت به خدا پناه ببریم. و اگر چنین نکنی تو را به آنچه نفست از آن غافل نگه داشته است آگاه کنم [۵]، به راستی که تو فرو رفته در ناز و نعمتی هستی که شیطان جایش را در دلت یافته و در آن مأوی گزیده و چون خون در رگهایت به گردش در آمده است، و بدان که اگر اختیار امر تعیین (ولایت) با مردم می‌بود یا به دست آنها سپرده شده بود بر ما رشک می‌بردند و به سبب واگذاری آن به ما، بر ما منت می‌نهادند ولی این حکم کسی است که با زبان پیامبر راستگوی تصدیق شده‌اش بر ما منت نهاده. و کسی که پس از شناخت و مشاهده دلیل، تردید کند رستگار نشود. بار الها میان ما و دشمنمان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

- [۱-] متن از روی شنهج (۳: ۴۰۹) «فأعس عن هذا الامر» و در اصل [فأیس من هذا الامر از این کار نومید شو].
- [۲-] متن «لا- یجئک منه مجنّ» و در شنهج [ما لا ینجیک منه منج که نجات دهنده‌ای از آن نجات نبخشد] و شارح گوید: [و پروی: و لا ینجیک مجن و روایت شده: سپری نجات ندهد. و «مجنّ» سپر باشد. و روایت نخست درست تر است].
- [۳-] مراد مرگ محتوم و بازخواست آخرت است. - م.
- [۴-] دامن برچیدن به معنی دامن بر کمر زدن و کنایه از آماده شدن برای انجام کاری است. - م.
- [۵-] متن «ما اغفلک من نفسک» و در شنهج [ما اغفلت ... آنچه از آن غافل مانده‌ای].
- پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۵

### پاسخ معاویه

پس معاویه نوشت:

از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. اما بعد، حسد را که هرگز از آن سودی نبرده‌ای رها کن و پیشینه تقدمت را (در اسلام) به آزمندی غرور خویش تباه مساز زیرا امور به سرانجام خود بستگی دارد. و سابقه (خدمات) خود را در مطالبه حقی که بر آن دست نیابی از بین مبر، زیرا اگر چنین نکنی جز به خویشتن زیان نزده‌ای و جز کار خود را خراب نکرده و جز حجت خود را باطل نساخته‌ای. به جان خودم، آنچه پیشینه (خوب) نیز داشته‌ای گویی اینک به سبب بی‌پروایی تو در خونریزی و جسارت در مخالفت با اهل حق از میان رفته است. سوره الفلق را بخوان و از گزند نفس خود به خدا پناه بر زیرا تو خود همان حسودی هستی که (فرمود) چون حسد برد (دیگران باید به خدا پناه برند) [۱].

### نامه علی به عمرو بن عاص

و به عمرو بن عاص نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عمرو بن عاص. اما بعد، به راستی دنیا باز دارنده آدمی از هر کار، و دنیادار در دام آن گرفتار [۲] است، هرگز بهره‌ای از آن نبرد مگر آنکه دری از آز به رویش بگشاید و هزینه‌ای بر گردش افکند که دلبستگی او را بدان افزون کند و هرگز آرزومند دنیا هر چه از آن برگیرد- به سبب فزونی آنچه بدان دست نیافته است- از دنیا سیر و بی‌نیاز نشود و فراسوی همه اینها باید (سرانجام) از آنچه گرد آورده است جدا شود. نیکبخت کسی که از سرنوشت دیگری پند گیرد. ای ابا عبد الله پاداش خود را تباه مدار و با معاویه در پی سپاری راه باطلی که در پیش

[۱-] متن «فأنک الحاسد اذا حسد» اشاره به تعبیر قرآنی آیه ۵ سوره الفلق که فرماید: و من شرّ حاسد اذا حسد. - م.

[۲-] متن «و صاحبها مقهور فیها» و در شنهج [و صاحبها منهوم علیها و صاحبش بسیار آزمند بر آن].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۵۶

گرفته همراهی مکن [۱] زیرا معاویه مردم را خوار و ناچیز شمرد و حق را نادیده گرفت [۲]، [و السلام [۳]].

### پاسخ عمرو

و عمرو بن عاص به او نوشت:

از عمرو بن عاص به علی بن ابی طالب. اما بعد، آنچه صلاح ما در آن است و موجب الفت و نزدیکی میان ما می‌شود آن است که تو به حق باز گردی و درخواست تشکیل شورایی را که خواسته شده پذیری [۴].

پس، از ما آن کس که بر حق پاید شکبیا ماند و مردم او را در مبارزه خود معذور شناسند، و السلام.  
این نامه پیش از آن که علی رهسپار نخیله شود به وی رسید.

### گفتگوی زیاد بن نصر و عبد الله بن بدیل

نصر: عمر بن سعد، از ابی روق که گفت:  
زیاد بن نصر حارثی به عبد الله بن بدیل ورقاء گفت:  
امروز بر ما و آنان روزی سخت دشوار باشد که کسی یارای شکبایی بر آن نیارد مگر آن که دلیر مردی درست نیت و دلاور باشد.  
و به خدا سوگند که گمان نمی‌برم امروز از ما و ایشان جز دونان زنده مانند [۵]. عبد الله بن بدیل گفت: من نیز چنین پندارم. پس  
علی

- [ (۱-) ] متن «لا تجارین معاویه فی ...» و در شنهج [و لا تشرک معاویه فی ... با معاویه در ... شریک مشو].
- [ (۲-) ] متن «غمص الناس و سفه الحق» که از «سفه» تأویلهای گوناگونی از قبیل:
- «ستیزه‌جویی در برابر حق» شده، و زجاج گوید: «سفه» به معنی جهل است. و این عبارت اقتباس از حدیث پیامبر خداست که ابن منظور در اللسان (ماده غمص) روایت کرده است.
- [ (۳-) ] ابن ابی الحدید بعد از این کلمه افزوده: [نصر گفت: این نخستین نامه علی علیه السلام به عمرو بن عاص است].
- [ (۴-) ] متن «و ان تجیب الی ما تدعون الیه من شوری» و در شنهج [الی ما ندعوکم الیه من الشوری ... به آن شورایی که ما شما را بدان می‌خوانیم گردن نهی].
- [ (۵-) ] مراد این که دلاوران هر دو طرف در معرکه جان خواهند باخت و فقط ضعیفان و فراریان دون همت زنده خواهند ماند. - م.
- پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۵۷
- گفت: باید این سخن را در دل نگهدارید و آن را بر زبان نیارید مبادا شنونده‌ای آن را از شما دو تن بشنود. همانا خداوند کشته شدن را بر قومی و مردن (در بستر) را بر قومی دیگر نوشته [۱] و مقرر داشته است، و هر کسی مرگش چنان رسد که خداوند بر او نوشته است. پس خوشا بر مجاهدان در راه خدا و کشته‌شدگان در طریق طاعت او.

### سخن هاشم بن عتبہ

چون هاشم بن عتبہ [۲] گفتگوی ایشان را شنید [برخاست] [۳] و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: ای امیر مؤمنان، ما را بر سر آن قوم سنگدل بتاز، کسانی که کتاب خدا را پشت سر نهادند و رفتاری بر خلاف خرسندی خدا با مردم در پیش گرفتند، حرامش را حلال شمردند و حلالش را حرام انگاشتند، و شیطان بر ایشان چیره شد [۴] و وعده‌های باطل بدیشان داد و در خواب آرزوهای بیهوده فرو بردشان تا از راه هدایت بازشان داشت و آهنگ بدی با آنان کرد و دنیا دوستشان نمود، پس آنان بر سر دنیای خویش با همان دلبستگی که ما برای تحقق وعده اخروی پروردگارمان می‌جنگیم، می‌جنگند. و تو ای امیر مؤمنان نزدیکترین مردم، از نظر خویشاوندی، به پیامبر خدا صلی الله علیه، و برترین مردم، از نظر پیشینه و تقدّم در اسلام، هستی. و آنان نیز ای امیر مؤمنان در حق تو همین را که ما دانسته‌ایم، می‌دانند. لیکن به حکم تقدیر، شقاوت و بدبختی گریبانگیرشان گشته و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده است و ستمکار شده‌اند.



[ (۱-) ] یعنی به برخی فضیلت نیل به شهادت بخشیده و برخی را مرگ عادی نصیب فرموده است. - م.

[ (۲-) ] هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص که روزهای صفین پرچمدار علی علیه السلام بود و در آخرین روزهای پیکار کشته شد- الاصابۀ، ۸۹۱۳ و الاشتقاق، ۹۶

[ (۳-) ] در اصل نیست و در شنهج [ ... ما قالاه اتی علیا علیه السلام فقال: سر بنا ... چون آنچه آن دو گفته بودند شنید، نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ما را به راه انداز ... ].

[ (۴-) ] در اصل [استولاهم الشیطان] و در شنهج (۱: ۲۸۲) [ ... و استهوی بهم الشیطان ] و چنین پندارم که [استهواهم الشیطان الشیطان] ایشان را به پیروی از هوی خواند [باشد].

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۱۵۸

پس دستهای ما به فرمان‌پذیری و فرمانبرداری، به سوی تو گشوده است و دل‌های ما به خیرخواهی تو گشاده و جانهای ما برای یاری به تو آماده است [۱] تا در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد به پایمردی بایستیم و کار ولایت را به تو سپاریم. به خدا سوگند که هرگز دوست ندارم تمامی آنچه را زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده به من دهند و من دشمن تو را به دوستی گیرم یا دوست را دشمن دارم.

پس علی گفت: بار الها، (توفیض) شهادت در راه خود و همراهی با پیمبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم را نصیبش فرمای.

### خطبه علی در دعوت به جهاد

#### اشاره

سپس علی بر فراز منبر رفت و برای مردم خطبه راند و به جهادشان فرا خواند. نخست به سپاس و ستایش خدا آغاز کرد و سپس گفت:

همانا خداوند شما را به دین خود گرامی داشته و شما را برای عبادت خویش آفریده است، پس وجود خود را بر پرداختن حق او بگمارید و آنچه را وعده داده است بر خویشتن مسلم گردانید، و بدانید که خداوند رشته‌های اسلام را استوار و ریسمانهای آن را سخت محکم و پایدار ساخته، سپس طاعت را وسیله بهره‌گیری نفوس آدمیان از خرسندی پروردگار خویش قرار داده و غنیمت و دستاورد هوشمندان در برابر کوتاهی تبهکاران ساخته است، و من بر کار (خرد و کلان و) سیاه و سرخ امت [۲] مأمورم و نیرویی جز به خداوند نباشد. ما، به

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و انفسنا تنصرک و جانهای ما به تو یاری دهد» و در اصل به خطا [ ... انفسنا بنورک ].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و قد حمّلت امر أسودها و أحمرها» یعنی عرب و فارس، چه رنگ اعراب بیشتر به گندمگونی و سیاهی می‌زند و در رنگ فارسیان سرخ و سپیدی غالب است. و در اصل [امرکم، اسودها و احمرها بر کار شما، سرخ و سیاهش گماشته شده‌ام].

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۱۵۹

خواست خدا، آهنگ هجوم بر کسی داریم که خود خویشتن را خوار و زبون ساخته و آنچه را از آن او نیست و حق دستیابی بدان را ندارد به چنگ ربوده است:

(هجوم به) معاویه و سپاه او، آن گروه گردنکش شورشی که ابلیس زمامشان را می‌کشد و به برق شمشیرکشی خود (بر ضد حق)



چشمشان را خیره ساخته و به خصیصه گمراه کردن خویش، فرییشان داده است. شما آگاهترین مردم به حلال و حرام (خدا) هستید، پس با (حقایقی که از دین) دانسته و دریافته‌اید (از هر چیز دیگر) بی‌نیازی جوید، و همان‌گونه که خداوند شما را از شیطان بر حذر داشته از او بپرهیزید و به پاداش و کرامتی که به شما وعده فرموده دل بندید، و بدانید که محروم واقعی کسی است که دین و امانتش از وی ربوده شده، و فریب‌خورده حقیقی کسی است که گمراهی را بر رهیابی ترجیح داده است. من در میان شما یک تن را نمی‌شناسم که دست از من بکشد و بگوید: دیگری جز من شایستگی دارد، پس دفاع، همان‌گونه که شتر از آبخور خود دفاع می‌کند، طبیعی است و هر که از آبخور خود دفاع نکند نابود می‌شود. افزون بر این من شما را به سختکوشی و سختگیری در این امر مهم، و جهاد در راه خدا فرمان می‌دهم، و دستور می‌دهم که از هیچ مسلمانی غیبت و بدگویی نکنید، و چشم به راه پیروزی زودرسی از جانب خدا باشید، ان شاء الله.

سپس حسن بن علی به خطبه ایستاد و گفت:

### خطبه حسن بن علی

سپاس خداوندی را که جز او خدایی نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و او را چنان که سزای اوست می‌ستایم. سپس گفت: همانا خداوند حق بزرگ خود را بر شما تمام کرده و چنان نعمت فراوانی به شما ارزانی داشته است که به شمار در نیاید و سپاسش گزارده نشود و به توصیف و بیان در ننگجد [۱]. حمیت و

[(-۱)] متن از روی شنهج «و لا یبلغه صفة» و در اصل به خطا [و لا تبلغها ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۰

خشم آوری ما به خاطر خدا و برای شماس، زیرا خداوند بر ما منت نهاده که چنان که او را شاید بر بخششها و آزمونها و نعمتهایش سپاسی بر زبان رانیم که (اهل ایمان) به مدد آن به درجه رفیع کسب خرسندی خدا بر آیند و نشانه راستین حق گسترده شود، خداوند در آن حال سخن ما را راست شمارد و ما سزاوار نعمتی فزونتر از جانب پروردگار خود شویم، سخنی (صادقانه) که نعمت فزاید و رحمت را دور نراند، همانا هرگز قومی بر امری متحد و همدستان نشده‌اند مگر آن که بدین (همدستی) کارشان نیرو یافته و پیوندشان استوار و پایدار گشته است. پس برای نبرد با دشمن خود، معاویه و سپاهش، بسیج شوید زیرا او اینک آماده شده است، و (روحیه) پیکارجویی را رها نکنید (و یک دیگر را تنها نگذارید) که ترک آن (روحیه) رشته پیوند دلها را بگسلد و پایمردی (با جولان) تیغ و سنان ضامن همیاری و جلوگیری (از شکست) است، زیرا هرگز قومی پایداری نکردند و پای مردی نفشردند مگر آن که خداوند (به برکت این پایداری) ضعف و ناتوانی را از ایشان برگرفت و خود از شدايد ذلت و خواری حفظ و کفایتشان فرمود و به سوی نشانه‌های دیانت هدایتشان نمود.

و الصلح تأخذ منه ما رضیت [به] و الحرب یکفیک من انفاسها جرع [۱] از صلح چندان که خواهی و تو را خرسند می‌سازد بهره می‌گیری، و جنگ از همان نخستین دمها از نوشیدن شهد لذت بازت دارد.

[(-۱)] این بیت چنان که در خزانه (۲: ۸۲) آمده از عباس بن مرداس سلمی است و روایت معروفش [السلم تأخذ منها] است و لغت‌شناسان بدان بر مؤنث بودن کلمه «سلم صلح» استشهاد می‌کنند (این شعر اصلاً در ترغیب به صلح است ولی اینجا مراد آن است که چون لحظات آرامش و صلح سپری شد و جنگ در رسید باید تمام و کمال بدان پرداخت و از نوشیدن جرعه‌های راحت و آسودگی باز ایستاد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۱

### خطبه حسین بن علی

سپس حسین بن علی به خطبه برخاست و چنان که سزد خدا را سپاس و ستایش کرد و آنگاه گفت: ای مردم کوفه، شما دوستدار مردم بزرگوار [و] شعار بدون دثار هستید (شما مردمی یک رویه‌اید) بکوشید آنچه را دثار شماست زنده کنید (و همدل و همزبان شوید) و راه دشوار را بر خود هموار سازید و آنچه را مایه پراکندگی شماست [۱] به موجبات پیوستگی تبدیل کنید. هلا، به راستی که جنگ را شری است شتابکار و طعمی ناگوار و جرعه‌هایی تلخ و گزنده، پس هر کس که برای آن بسیج ساخت و برای تهیه ساز و برگش به آماده باش پرداخت و به هنگام فرا رسیدنش از زخمهای جان شکار آن نرنجید و نهرا سید، جنگ را برده است. و هر که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بدون کوشش بصیرانه آن را پیش اندازد سزایش آن است که قومش را زیانمند و خود را نابود کند. از خدا مسئلت داریم که به یاری خود، شما را بر همبستگی خویش نیرو بخشد. سپس (از منبر) به زیر آمد.

### اختلاف مردم در عزیمت با علی

بیشی از مردم برای عزیمت و جهاد به علی پاسخ مثبت دادند [۲]، جز اینکه یاران عبد الله بن مسعود که عبیده السلمانی [۳] و همراهانش نیز با آنان بودند نزد

[۱-] متن «ما ذاع منکم» و در اصل [ما اذاع] و در شنهج نیامده است.

[۲-] در متن به وجه صحیح از روی شنهج «فاجاب علیاً الی السیر» و در اصل [فاجابه الی السیر].

[۳-] عبیده بن عمرو- و گویند ابن قیس- بن عمرو السیلمانی، منسوب به سلمان بن یشکر بن ناجیه بن مراد، دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) اسلام آورد ولی به شرف دیدار رسول اکرم (ص) نایل نیامد. او از ابن مسعود و علی روایت کرده و محمد بن سیرین، و ابو اسحاق سیعی و ابراهیم نخعی و دیگران نیز از او روایت کرده‌اند.

ابن نمیر گفت: «هر گاه مسئله‌ای بر شریح (قاضی)، در گذشته به سال ۷۲ و به قولی ۷۳ یا ۷۴، دشوار می‌شد به عبیده می‌نوشت. -الاصابه، ۶۴۰۱ و المعارف، ۱۸۸، و تقریب التهذیب و مختلف القبائل و مؤتلفها از محمد بن حبيب ص ۳۰.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۲

وی آمدند و به او گفتند: ما با تو رهسپار می‌شویم ولی در لشکرگاه شما فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم هر گاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سر زد، ما بر ضد او وارد پیکار می‌شویم. علی گفت: آفرین، خوش آمدید، این معنی به کار بردن بصیرت در دین، و کار بستن دانش در سنت است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود بی‌گمان خائن و ستمگر باشد. پاره‌ای دیگر از یاران عبد الله بن مسعود نیز که ربیع بن خثیم [۱] با آنان بود و آن روز چهار صد تن می‌شدند نزد وی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، در این پیکار (داخلی) شک داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچکدام از وجود افرادی که با دشمنان برون مرزی پیکار کنند بی‌نیاز نیستیم، پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم [۲] و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم، پس علی او را [۳] به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خثیم بود.

[فرستادن باهلان به دیلم و فراخواندن اهل بصره به صفین]

نصر: از عمر بن سعد، از لیث بن سلیم که گفت:

علی باهلیان را که خوش نداشتند با او رهسپار صفین شوند بخواند و گفت: ای گروه باهله من خدا را گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من نیز شما را دوست ندارم، پس سهم خود را بگیرید (که عطایتان را به لقایان بخشیدم) و به دیلم روید.

[(-۱)] خثیم، به صورت تصغیر- الاشتقاق، ۱۱۲ و شرح الحیوان (۴: ۲۹۲).

[(-۲)] متن «نکون به» و در شنهج [نکمن به در آنجا به کمین (دشمن برون‌مرزی) نشینیم].

[(-۳)] متن «فوجه علی» و در شنهج [فوجه علی علیه السلام بالرّبع بن خثیم پس علی علیه السلام ربیع بن خثیم را بفرستاد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۳

نصر از عمر بن سعد، از یوسف بن یزید، از عبد الله بن عوف بن احمر:

علی تا آن وقت که ابن عباس مردم بصره را نزدش نیارود از «نخيله» حرکت نکرد. علی پیشتر به ابن عباس و مردم بصره نوشته بود: «اما بعد، مسلمانان و مؤمنانی را که در منطقه تو هستند نزد من گسیل دار، آزمون مرا از ایشان و گذشت مرا از آنان خاطر نشانشان کن و ادامه علاقه‌ام را نسبت به آنها، بدیشان یادآور شو و آنان را به جهاد تشویق کن و از فضیلتی که در این کار است آگاه ساز.» از این رو ابن عباس (در اجتماع مردم بصره به خطبه) ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، برای عزیمت نزد امام خود آماده شوید و در راه، (ساز و برگ) سبک و سنگین خود را بگیرید و به جان و مال خویش به جهاد پردازید، زیرا شما با گروهی که (حرام خدا را) حلال شمرده و از حق سرتافته‌اند [۱]، و با کسانی که قرآن نمی‌خوانند و حکم کتاب (خدا) را نمی‌شناسند پیکار می‌کنید.

همراه با امیر مؤمنان، و پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، (یعنی) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و برای حق می‌رزمند و بر راه هدایت می‌رود و به حکم قرآن فرمان می‌دهد، کسی که در حکومت خود رشوه نمی‌دهد و از تبهکاران تملّق نمی‌گوید و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسد.

آنگاه احنف بن قیس برخاست و گفت: آری، به خدا سوگند که ما به تو پاسخ مثبت می‌دهیم و همراه تو، چه آسان و چه دشوار، و چه (پاره‌ای را) گوارا باشد یا ناگوار، رهسپار می‌شویم و در این امر حساب خیر می‌کنیم و از خداوند امید پاداشی بزرگ داریم [۲].

[(-۱)] متن «المحلّین القاسطین».

[(-۲)] متن «نحتسب فی ذلک الخیر، و نأمل من الله العظیم من الاجر» و در شنهج [نحتسب فی ذلک الاجر، و نأمل به من الله العظیم

حسن الثواب در این کار حساب اجر می‌کنیم. و از خدای بزرگ امید پاداش نیک داریم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۴

### پذیرش دعوت از سوی مردم و سران عرب

خالد بن معمر سدوسی [۱] نیز برخاست و گفت: (سخنت را) شنیدیم و فرمانبرداریم، هر گاه به بسیج افراد ما پردازی و هر دم ما را فراخوانی پاسخ مثبت می‌دهیم.

عمرو بن مرجوم عبدی [۲] نیز برخاست و گفت: خداوند امیر مؤمنان را موفق بدارد و کار مسلمانان را برای او راست گرداند و به سامان آرد و حلال شماران (حرام) و سرتافتگان (از حق)، آن کسانی را که قرآن نمی‌خوانند، لعنت کند. به خدا سوگند که ما بر ایشان خشم گرفته‌ایم و برای پیکار در راه خدا از شهر و دیار خود دور می‌شویم، هر زمان که تو بخواهی پیاده و سوار همراهت گام

سپار می شویم.

## رسیدن ابن عباس

مردم با جنب و جوش و شتابان آماده حرکت شدند.

ابن عباس، ابو اسود دثلی را به جانشینی خود بر بصره گماشت و روانه شد تا با پنج سالار دیگر به حضور علی رسید: خالد بن معمر سدوسی سالار (تیره) بکر بن وائل، و عمرو ابن مرجوم عبدی سالار (بنی) عبد قیس، و صبره بن شیمان [۳] ازدی سالار بنی ازد، و احنف بن قیس سالار (قبایل) تمیم و ضبه و رباب، و شریک بن اعور حارثی سالار مردم عالیه. پس همگی در نخیله نزد علی حضور یافتند. وی هفت تن از کوفیان را به سرداری هفت لشکر گماشت: سعد بن مسعود ثقفی را به سرداری (بنی) قیس و (بنی) عبد قیس، و معقل بن قیس یربوعی را به سرداری تمیم و ضبه و رباب و قریش و (بنی) کنانه و (بنی) اسد، و مخنف بن سلیم را به سرداری

[ (۱-) ] شرح حال وی در الاصابه، ۲۳۱۷ در شمار کسانی که فیض دیدار (پیامبر اکرم، ص) را درک کرده‌اند آمده است.

[ (۲-) ] مرجوم، از اشراف قبیله عبد قیس و از سران آنان به روزگار جاهلی بود، مسیب بن عباس او را مدح کرده، پسرش عمرو خواجه‌ای شریف در عهد اسلام بود.

ابن حجر در الاصابه، ۵۹۵۴ او را در شمار اصحاب یاد کرده است.

[ (۳-) ] در اصل [شیمان] و درستش چنان که در الاشتقاق، ۲۹۹ آمده «شیمان» است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۵

(بنی) ازد و بجيله و خثعم و انصار و خزاعه، و حجر بن عدیّ کندی را به سرداری کنده و حضرموت و قضاعه و مهره، و زیاد بن نضر را به سرداری (بنی) مذحج و اشعریان، و سعید بن قیس بن مرّه همدانی را به سرداری (بنی) همدان و کسانی از حمیریان که با ایشان بودند، و عدی بن حاتم را به سرداری (بنی) طیّی که با (بنی) مذحج دعوت بسیج را پذیرفته بودند، ولی هر کدام (فوج و) پرچمی جداگانه داشتند. پرچمداری مذحج با زیاد بن نضر و از آن طیّی با عدیّ بن حاتم (طائی) بود.

## نامه محمد بن ابی بکر به معاویه

### اشاره

محمد بن ابی بکر به معاویه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد بن ابی بکر به آن گمراه، پسر صخر [۱]. سلام بر اهل فرمانبرداری خدا، از آن کس که به شایسته ولایت الاهی [۲] سر سپرده است. اما بعد، خداوند به شکوه و فرّ و بزرگی و چیرگی و قدرت خود آفریدگان را بی تحمّل رنج و بی احساس ضعفی در نیروی خویش و بی آنکه خود به آفرینش آنان نیازی داشته باشد بیافرید، ولی او آفریدگان را به عنوان بندگان خود هستی بخشید (که باید بنده‌وار از او فرمان برند) و پاره‌ای را نیکبخت و برخی را بدبخت، گروهی را گمراه و بعضی را ره یافته ساخت، سپس بر پایه آگاهی خود، آنان را دست‌چین و به‌گزین کرد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و او را به پیامبری خود اختصاص داد و برای دریافت وحی خویش انتخاب کرد و امین امر خود ساخت و او را همان رسولی کرد که کتابهای (آسمانی) پیشین تصدیقش کرده‌اند و او رهنمای قوانین

[ (۱-) ] مراد معاویه بن ابو سفیان، صخر بن حرب است و معاویه را به نام پدرش، ابن صخر و به نام جدش، ابن حرب می خواندند. - م.

[ (۲-) ] تالی این قضیه آن است که ای معاویه، تو با سرپیچی از ولایت علی علیه السلام که ولایتی الهی است در واقع از بندگی خدا سر تافته‌ای. مراد از «آن کس که به ولایت علی سر سپرده» نیز خود محمد بن ابی بکر است. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۶۶

(الاهی) است، پس وی (مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارش فرا خواند. و نخستین کسی که به ندای او پاسخ داد و به او روی آورد و باورش کرد و با او همراهی نمود و اسلام پذیرفت و تسلیم شد، برادر و پسر عمش، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. او را بر پایه (فضیلت) نهفته نهان (و حقیقت پوشیده از دیگران) تصدیق کرد و بر هر دوست دیگری رجحانش داد و از هر حادثه هولناکی به جان حمایتش کرد و خود را در هر توطئه هراسناک همدوش او نگاه داشت، با دشمن او بجنگید و با دوست او صلح و سازش پیشه کرد و همواره در دشوارترین ساعات و ترسناکترین جایها برای او جانبازی کرد چندان که پیشگامی گشت که در جهاد، کسی چنو نبود و در کردار، کس به گرد او نمی رسید.

اینک می بینم که تو دم از همتایی با او می زنی، در حالی که تو، تویی (با همه خصوصیات بدت) و او، اوست که با سابقه‌ای برجسته در تمام خیرات و نکوییها سرآمدست، و از مردم نخستین کسی است که اسلام آورده، به نیت راست - اندیش تر، و به خاندان پاکیزه تر، و به داشتن همسری ارجمند از همه مردم والاتر، و برای پسر عمش بهترین کسان است. در حالی که تو لعنت شده پسر لعنت شده بودی و سپس نیز تو و پدرت همچنان فتنه‌ها بر ضد دین خدا برانگیختید، و برای خاموش کردن پرتو اسلام کوشیدید، و دسته بندیها کردید، و احزاب تشکیل دادید، و مال مایه گذاشتید، و بدین منظور با قبایل (مخالف اسلام) رفت و آمد کردید.

پدرت بر این روش بمرد و تو بر همین پایه جایش را گرفتی و گواه بر این، باقیمانده دسته‌ها و احزاب مخالف و سران دورویی و دو دستگی و مخالفان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند که به تو پناه آورده‌اند و تو آنان را زیر بال و پر گرفته‌ای.

و گواه برای علی، علاوه بر برتری آشکار و پیشگامی سابق خود او در اسلام، یاران وی از مهاجران و انصارند که ذکر فضلشان در قرآن آمده و به یادها مانده و خداوند ایشان را ستوده است. اینان گروه پیوسته همراه او و فوجهای پیرامون اویند، به خاطر او شمشیر از نیام کشند و برای او خون خود را بریزند و جانبازی

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۶۷

کنند، فضیلت را در پیروی از او و شقاوت را در مخالفت با او می دانند. وای بر تو! چگونه خود را با علی مقایسه می کنی در حالی که او وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و پدر فرزندان وی و نخستین انسانی است که سر به فرمان او نهاده و تا واپسین دم زندگی او بر پیمان خویش ایستاده، پیمبر رازش را به او سپرده و وی را در کار خود شریک کرده است. در صورتی که تو دشمن وی و پسر دشمن او هستی؟ پس چندان که خواهی از باطل خود بهره بگیر و پسر عاص هم در این گمراهی و گردنکشی تو را مدد کند، گویا دیگر مهلت سپری شده و مکر و نیرنگت رنگ باخته است. بزودی آشکار می شود که سرانجام والا از آن کیست. و بدان که تو هر چند با پروردگارت، که مدتی از کید او در امان مانده و از نیرومندیش مأیوس شده‌ای، نیرنگ بازی، او در حالی که تو از درنگ او در انتقام به خود مغرور شده‌ای در کمین توست، و خدا و خاندان پیامبر او از تو بی نیازند. و درود بر آن کس که از هدایت پیروی کند.

معاویه به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از معاویه بن ابی سفیان به نکوهشگر پدر خویش، محمد بن ابی بکر، سلام بر اهل طاعت خدا. اما بعد، نامه‌ات به من رسید، در آن از آنچه خداوند را از شمول توانایی و قدرتش سزد و اینکه پیامبرش را بر چه آئین برگزیده [۱] یاد کرده بودی و سخنانی نیز از خود به هم برافته و آورده بودی که نشان از کم خردی تو داشت، و بر پدرت ناروا رانده بودی. حق پسر ابی طالب را یادآوری کرده و از پیشینه و خویشاوندی او با پیامبر صلی الله علیه و یاری وی به او و همدوشی وی با او در هر موضع هول و هراسگاهی سخن گفته بودی و بر

[ (۱-) ] متن «ما اصفی به نبیه» از روی شنهج (۱: ۲۸۴) و در اصل [و ما اصفاه به نبیه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۸

من به برتری و فضل دیگر کس، و نه به فضل و فضیلت خود، احتجاج کرده بودی.

سپاس خدایی را که فضل را از تو بگرفت و آن را بر دیگری مقرر داشت. ما و پدرت در روزگار زندگی پیامبران صلی الله علیه و آله با هم بودیم - می‌دیدیم نگهداشت حق پسر ابی طالب بر ما لازم و برتری او بر ما آشکارست، پس چون خداوند آنچه را می‌بایست برای پیامبرش صلی الله علیه و آله برگزید و آنچه را بدو وعده کرده بود به تمامی رساند و دعوتش را آشکار کرد و حجتش را روشن و غالب ساخت، جان وی را به جوار خویش برد. آنگاه پدر تو و فاروق او [۱] نخستین کسانی بودند که حق علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر متفق و همداستان گشتند [۲]، سپس وی را به پذیرفتن (حکومت) خود خواندند و او (در بیعت) با آن دو تعامل کرد و بر ضد ایشان به این سوی و آن سوی روی آورد تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند که او را به اندوهی عظیم افکنند و آهنگ وارد کردن لطمه‌ای گران بدو نمودند، پس ناگزیر بیعت کرد و به آن دو تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود مشارکت نمی‌دادند و بر رازهای خود آگاهش نمی‌کردند، تا در گذشتند و دورشان سپری شد. آنگاه پس از آن دو تن، سومین، عثمان بن عفان، بیامد که به رهنمود آنان ره پیمود و بر روش آن دو برفت، ولی تو و رفیق از او عیبجویی کردید، تا بدانجا که دورادور و نهانی تبهکاران را به طمع حکومت او افکندید و خود روی نهفتید و چهره نمودید [۳] و (به آخر) دشمنی و فریبکاری خود را بر ملا ساختید تا به آرزوی خود درباره او رسیدید. ای پسر ابو بکر، به هوش باش که به زودی نتیجه ناپسند کار خود را خواهی دید و اندازه و مقیاس وجب خود را داشته باش (و پای از گلیم خویش درازتر مکن) که تو در ترازوی سنجش، با آن

[ (۱-) ] فاروق، به معنی معیار تمیز و تشخیص، و جدا کننده حق از باطل، لقب عمر بن خطاب است. - م.

[ (۲-) ] در اصل از روی شنهج «و اتسقا» و در اصل به خطا [و انشقا و جدا شدند].

[ (۳-) ] متن «و أظهرتما» و در شنهج (۱: ۲۸۴) [و ظهرتما].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۶۹

کس که بردباریش کوههای گران را تحمیل می‌کند و نیزه‌اش به زور خم نمی‌شود [۱] و هیچ پر حوصله‌ای به گرد شکیبایش نمی‌رسد، برابر و همسان نیستی. پدرت شالوده این (دولت) را نهاده و حکومت خود را پایه گذاشته و این بنا را بر آورده است. بنابر این اگر آنچه ما بر آنیم درست است، پدر تو آغاز گرش بوده و اگر جور و ستم است باز هم پدرت پایه‌اش را گذاشته است. ما شرکای او هستیم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده‌ایم. اگر پدرت، پیش از ما این راه نپیموده بود ما با پسر ابی طالب مخالفتی نمی‌کردیم و به او تسلیم می‌شدیم، ولی دیدیم پدرت چنان کرد و ما نیز گام به جای گام او نهادیم و رفتار او را سرمشق

خود ساختیم.

پس در آنچه تو را بایسته است (و می‌پنداری که باید کسی را نکوهش کنی) پدرت را سرزنش کن و یا از سر مدعا درگذر. و سلام بر آن که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه کند.

### [رفتن مردم به نخيله]

راوی گوید:

علی به حارث اعور فرمود در میان مردم ندا در دهد که با اردوی خود روی به نخيله نهید. و او ندا در داد: ای مردم، با اردوی خود روی به نخيله نهید. و علی، به مالک بن حبيب یربوعی صاحب شرطه [۲] خود امریّه فرستاد و به او فرمود که مردم را در اردوگاه آماده نگهدارد و عقبه بن عمرو انصاری را، که کوچکترین فرد از هفتاد تن اصحاب عقبه بود، بخواند و وی را به جای خود بر ولایت کوفه گماشت. آنگاه علی و تمامی مردم به همراه او به راه افتادند.

[۱-] متن از روی شنهج «و لا تلین علی قسر قناته در برابر قهر و اکراه خم نمی‌شود» و در اصل [علی قصر].

[۲-] وظیفه‌ای است به اصطلاح امروز برابر فرماندهی شهربانی و در ارتش، فرماندهی دژبانی. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۰

نصر: عمر (گفت): عبد الرحمن از حارث بن حصیره، از عبد الله بن شریک برایم روایت کرد که: چون مردم به نخيله در آمدند چند تن از کسانی که عثمان تبعیدشان کرده بود برخاستند و هر یک سخنی گفتند. پس جندب بن زهیر، و حارث اعور، و یزید بن قیس (هر یک به سخن گفتن) ایستادند، (از جمله) جندب گفت: اینک زمان برای آنان که از خانه‌های خویش تبعید شدند فرا رسیده است. [۱]

### [اندرز علی به زیاد بن نصر و شریح بن هانی]

نصر: عمر بن سعد، یزید بن خالد بن قطن برایم روایت کرد که:

چون علی آهنگ عزیمت به نخيله کرد زیاد بن نصر و شریح بن هانی را- که سرداران مذحج و اشعریان بودند- فرا خواند و گفت: ای زیاد، به هر روز و شب در پرهیزگاری خدا بکوش و بر نفس خود از دنیای فریبا بترس [۲] و در هیچ حال از بلای آن ایمن مباش، و بدان که اگر نفست را از بیم ناگواریها (و عذابهای اخروی) از بسیاری از آنچه اینک (در دنیا او را) خوشایند است [۳] باز نداری خواهشهای نفسانی زیانهای بیشتری به تو خواهد رساند. پس مانع و جلوگیرنده [۴] نفست از سرکشی و ظلم و تعدی باش، همانا من تو را به سرداری این سپاه گماشتم، بر آنان دراز دستی مکن، و باید بهترین فرد آنها

[۱-] در متن چنین آمده «قد آن للذین اخرجوا من دیارهم» و مراد آن است که اینک زمان پیکار برای آنان که از خانه‌هایشان رانده شدند فرا رسیده است، و اشاره به بیان قرآن است که فرماید:

«اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وانّ الله علی نصرهم لقدير\* الذین اخرجوا من دیارهم رخصت به جنگجویان اسلام داده شد زیرا آنها از دشمن ستم کشیدند و خدا بر یاری آنها تواناست\*» آنان که از خانه‌هایشان آواره شدند. - الحج، ۳۹ و ۴۰

[۲-] متن از روی شنهج «خف» و در اصل به خطا [خفف].

[۳-] متن از روی شنهج «مما یحب» و در اصل به خطا [مما یجب].



[۴-] متن از روی شنهج «وازعا» و در اصل [مانعا وادعا مانعی رها کننده]؟ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [...] رادعا بازدارنده] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۱

در نظر تو پرهیزگارت‌ترین افرادشان باشد. از دانایشان فراگیر و به نادانشان بیاموز، و با کم‌خردشان بردباری کن زیرا تو به راستی با بردباری و نرم‌خویی به خیر می‌رسی، و همواره از آزار و تندخویی [۱] دست بدار.

### نامه زیاد بن نصر به علی درباره کار شریح

زیاد گفت: ای امیر مؤمنان من سفارش تو را دریافت‌م و اندرزت را به خاطر می‌سپارم، و به آموزشی که به من آموختی پرورش یافت‌م، رهیابی فقط در اجرای فرمان تو و گمراهی در تباه ساختن و نادیده انگاشتن پیمان توست. (علی) به آن دو فرمود که یک راه در پیش گیرند و با یک دیگر اختلاف نکنند، و آن دو را با دوازده هزار تن به طلایه‌داری سپاه خود فرستاد (به این قرار که) شریح فرماندهی گروهی از سپاه و زیاد فرماندهی گروهی دیگر را به عهده داشت. شریح با یاران و افراد خود آغاز تکروری و جدایی از مسیر مشترک کرد و به زیاد بن نصر [۲] نزدیک نمی‌شد (و با او همگامی نمی‌کرد) از این رو زیاد [به علی علیه السلام] نامه‌ای (چنین) نوشت و به دست غلام یا یکی از موالی خود که شوذب نامیده می‌شد روانه کرد: به بنده خدا علی، امیر مؤمنان از زیاد بن نصر، سلام بر تو. من خداوند را نزد تو ستایش می‌کنم که خدایی جز او نیست. اما بعد، تو مرا به فرماندهی مردم گماشتی ولی شریح پذیرفتن فرمان و حق مرا بر خود به رسمیت نمی‌شناسد و این رفتار او با من در حقیقت ناچیز گرفتن فرمان تو و ترک پیمان توست [۳]. [و السلام].

[۱-] متن از روی شنهج «الجهل، به مفهوم نقیض حلم» و در اصل به خطا [الجهد].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «لا یقرب زیاد بن نصر» و در اصل به تحریف «لا یقرب زیاد بن نصر» و در شنهج فقط [...] زیادا].

[۳-] متن از روی شنهج (۱: ۲۸۵) «استخفاف بامرک و ترک لعهدک» و در اصل «استخفافا ... و ترکا».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۲

### نامه شریح به علی درباره زیاد

و شریح بن هانی نوشت:

سلام بر تو، من خداوندی را نزد ستایش می‌کنم که خدایی جز او نیست. اما بعد، هنگامی که زیاد بن نصر را در این کار، (فرماندهی) شرکت دادی و سرداری سپاهی از سربازان خود را به او سپردی عناد کرد و بزرگی فروخت و دستخوش خودپسندی و غرور گشت و گفتار و کرداری از خود بروز داد که رضای پروردگار تبارک و تعالی در آن نیست [۱]. اگر رأی امیر مؤمنان بر آن قرار گیرد که وی را از ما دور نگاه دارد و به هر جای دیگر که خواهد بفرستد، چنان فرماید، که ما به راستی او را خوش نداریم. و السلام.

### نامه علی به آن دو



پس علی به آن دو نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به زیاد بن نضر و شریح بن هانی. سلام بر شما. من خداوندی را نزد شما ستایش می‌کنم که جز او خدایی نیست. اما بعد، من زیاد بن نضر را به سرداری پیشتازان خویش گماشتم و فرماندهی آنها را بدو سپردم و شریح را نیز فرمانده گروهی دیگر از آن سپاه کردم. اگر دشواری اوضاع موجب همگامی شما می‌شود و هر دو بر آن اتفاق نظر دارید در این صورت زیاد بن نضر به سرداری همگان گماشته شده (و فرمانده کل) است و اگر از یک دیگر جدا شدید، آنگاه هر یک از شما فرمانده همان سپاهی است که ما به او سپرده‌ایم [۲].

و بدانید که مقدمه و طلایه‌داران سپاه چشمان و دیده‌بانان آنها‌یند، و دیده‌بانان طلایه‌داران، گشتیان آنها هستند، پس چون شما از مرزهای سرزمین خود بیرون

[(-۱)] متن «الی ما یرضاه الزبّ تبارک و تعالی» و در شنهج [الی ما لا یرضی الله تعالی به].

[(-۲)] متن «منکما امیر الطائفة الّتی ...» و در اصل [علی امیر الطائفة] که کلمه [علی] زیادت است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۳

رفتید در اعزام گشتیهای نوبتی و افرادی که از بیراهه [۱] و پناه درختان و تپه‌ها از هر سو دیده‌بانی کنند ملول نشوید (و غفلت نورزید) تا دشمن شما را نفربید و در کمین شما نباشد. فوجها [و دسته‌ها] را از بام تا شام جز برای تمرین و آمادگی رزمی [۲]، به راهپیمایی نکشانید، تا اگر دچار حمله‌ای غافلگیرانه شدید یا اتفاق ناگواری افتاد شما پیشاپیش در حالت آماده‌باش بوده باشید. و چون بر دشمن در آمدید یا دشمن بر شما در آمد باید لشکرگاه شما در جاهای بلند و مشرف یا دامنه کوهها یا کنار رودها موضع گرفته باشد تا این موضع گیری برای شما کمک و جان‌پناهی باشد [۳] و باید نبرد شما [۴] در یک سو یا دو سو باشد (و چند جبهه با هم نگشایید). و دیده‌بانان خود را در بلندی کوهها و فراز نقاط مشرف و بالای تپه‌ها [۵] بگمارید که برای شما دیده‌بانی کنند تا دشمن از جایی که بیم دارید یا از آن (به خطا) ایمن هستید بر شما نتازد. از پراکندگی پرهیزید، اگر جایی فرود آمدید، با هم فرود آیید و اگر از جایی کوچیدید، با هم به راه افتید، و چون شب فرا رسید و فرود آمدید نیزه‌ها و سپرها [۶] را گرداگرد لشکر خود حصار قرار دهید و تیراندازان را در پناه این سپرها و نیزه‌ها بگمارید. و چون برخاستید به همین هیئت برخیزید که غافلگیر نشوید و دستخوش نیرنگ (دشمن) نگردید. و هیچ گروهی نیستند که گرداگرد لشکر خود شبانه روز سپر و نیزه نهاده باشند جز آنکه گویی در ذری

[(-۱)] متن «من نفرض الشّعب» و نفیضه گروه دیده‌بانان و اکتشافی باشند که مراقب حرکات دشمنند، و در شنهج به خطا [نقض الشعب].

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «الّا علی تعبیه» و در اصل [الا من لدن ...].

[(-۳)] ابن ابی الحدید (۳: ۴۱۳) گوید: «به این معنی است که به ایشان دستور فرموده تا پشتشان را به جاهایی چون مرتفعات تپه‌ها یا کوهها یا انحنای شیب رودهایی که خندقها از آن به سوی لشکریان سرازیر می‌شود بدهند تا از شیخون و از حمله دشمن از پشت سر خود ایمن باشند».

[(-۴)] متن «و تكون مقاتلتکم» و در نهج البلاغه [و لتکن ...].

[(-۵)] متن از روی نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید (۳: ۴۱۲) «مناکب الهضاب» و در اصل به خطا [مناکب الانهار].

[(-۶)] «ترس سپر» که به اتراس و تراس و ترسه و تروس جمع بسته می‌شود و در شنهج (۱: ۲۸۵) [و الترسة] آمده اما متن «اترسة»

آورده (که صیغه جمع غیر مشهوری است. -م).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۴

پناه گرفته‌اند. خود به نگهبانی از لشکر خویش پردازید، و مبادا تا صبحگاه خواب سیری بپشید، مگر اندکی، یا به صورت آب به دهان بردن و برون افکندن (که حالت خواب و بیدار یا چرت زدن است) [۱]. سپس باید همه کار و رفتار شما انحصاراً متوجه جنگ باشد تا کار دشمنان را تمام کنید. و باید هر روز گزارش و پیک شما نزد من بیاید زیرا- هر چند چیزی جز آنکه خدا بخواهد نمی‌شود- من مراقب رد پا و آثار شما هستم. بر شما واجب است که در جنگ خونسردی و متانت خود را حفظ کنید و از شتابزدگی پرهیزید مگر آنکه فرصت مغتنمی باشد که عذر و حجتی (بر شتاب ورزیدن) بدان از پیش داشته باشید. و مبادا آغاز به جنگ کنید مگر آنکه دشمن بدان آغاز کند یا فرمان من به شما برسد، ان شاء الله، و السلام.

### [نامه علی به فرماندهان سپاه]

و در حدیث عمر با اسنادش همچنین آمده است که سپس گفت:

علی به فرماندهان سپاه خود نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. از بنده خدا، علی امیر مؤمنان.

من در نزد شما و اهل ذمه از برداشت آذوقه سپاه از کشت مردم، بدون اذن و آگاهی (رضامندانه) کشاورزان [۲] به کلی تبری می‌جویم (و از آن بیزار و متنفرم) مگر بدان اندازه که گرسنگی شدید را فرو نشاند و از نیاز مبرم (به حفظ جان و سد رمق) به بی‌نیازی رساند یا نابینایی (بر اثر تیرگی شب) را به رهایی (به مدد شعله‌ای اندک مایه) برطرف کند [۳]. و همانا مراقبت سختگیرانه

[ (۱-) ] در اللسان آمده: «این که برای خواب، فعل چشیدن را به کار برده یعنی (نباید به خواب سنگین روند) همان گونه که در مضمضه، فقط آب را به دهان می‌برند و بیرون می‌ریزند و تنها به زبان می‌چشند ولی نمی‌نوشند و به گلو فرو نمی‌برند».

[ (۲-) ] «معزة الجیش» آن است که سپاهی بر قومی وارد شود و ناآگاهانه چیزی از زراعت آنان را بخورد.

[ (۳-) ] مراد آن است که اگر سربازان از دست کشت کشاورزان چیزی خوردند باید فقط به اندازه‌ای باشد که جلوی هلاکت ایشان را از فرط گرسنگی بگیرد یا اگر به چیزی

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۵

در این کار بر عهده شماست، پس مردم را از ظلم و تجاوز برکنار دارید و جلو دست بی‌خردان خود را بگیرید و مراقب باشید مرتکب اعمالی نشوند که خدا از ما نپسندد و دعای ما را به سبب آن بر ضد ما و شما برگرداند، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاءُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (ای رسول ما به امت) بگو که اگر دعای شما نبود پروردگارم به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟ که شما (ناسپاسان آیات حق را) تکذیب کردید و زود به کیفر آن گرفتار خواهید آمد [۱]. «چه هر گاه خداوند گروهی را از آسمان، زشت شمارد در زمین، هلاک شوند.

خود در کار خیر فروگذاری نکنید [۲] و خوشرفتاری با سپاهیان را ترک نگوئید و از کمک به مردم باز ننمایید و از تقویت دین خدا دست نکشید و آنچه بر شما واجب است در راهش به جان بکوشید [۳]، زیرا خداوند به ما و شما چنان احسانی فرموده است که بر ما واجب است به منتهای کوشش خود سپاسش داریم و چندان که در توان ماست به او یاری و یاورى کنیم. و نیرویی نیست جز به خداوند. (این نامه) دستخط ابو ثروان [۴] است.

## [نامه علی به سربازان]

راوی گوید و در نوشته عمر بن سعد نیز آمده است که:

(علی علیه السلام) به سربازان خود نامه‌ای نگاشت و ایشان را از وظایف و حقوقشان آگاه کرد:

از بنده خدا، علی امیر مؤمنان. اما بعد، همانا خداوند

[ (۱) ] حاجت داشتند فقط به اندازه نیاز برگیرند و اگر شب نیاز به آتش یا مشعلی داشتند همان قدر که رفع تاریکی کند کافی است و نباید بیش از آن از مال رعیت برگیرند که حکم غارت و اجحاف پیدا کند. - م.

[ (۱-) ] الفرقان، ۷۷

[ (۲-) ] متن «لا تألوا انفسکم خیرا» از روی شنهج، و در اصل «لا تدّخروا انفسکم خیرا خیر را فقط برای خود نیندوزید».

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «و ابلوا فی سبيله» و در اصل «و ابلوه».

[ (۴-) ] یکی از دبیران علی علیه السلام است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۶

تمام شما را از سیاه و سرختان [۱]، در حقوق یکسان قرار داده و شما و فرمانروا را به منزله پدر و فرزند یک دیگر نهاده که فرمانروا چون پدر است و شما چون فرزند او هستید که حتی جلوگیری خود او تکلیف پیگرد و لطمه زدن به دشمن او را از فرزندانش ساقط نمی‌کند، بر شما نیز آنچه شنیدید و فرمان بردید و اجرا کردید واجب (شرعی) است [۲]. و حق شما بر فرمانروا آن است که با شما انصاف ورزد و عدالت را میان شما مراعات کند (و همه را به یک چشم بنگرد) و غنایم شما را چندان که کفایتان کند برساند. پس اگر با شما چنین کرد فرمانبرداری از او در آنچه مطابق حق است، و یاری دادن به او در روشی که پیش گرفته، و دفاع از حکومت الهی بر شما واجب است زیرا شما نیروی باز دارنده‌ای از جانب خدا در زمین هستید.

عمر (بن سعد، راوی) گفت: نیروی باز دارنده کسانی هستند که جلو ظلم را می‌گیرند:

پس یاران او و یاران دین او باشید، و در زمین از پس اصلاح آن فساد نکنید زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد.

راوی گوید:

هنگامی که علی در نخيله بود جنازه‌ای را (به مقصد گورستانی نزدیک) از برابرش گذراندند.

## [تحقیقی پیرامون قبر یهودا]

نصر: عمر بن سعد گفت: سعد بن طریف از اصبع بن نباته، از علی (علیه السلام) برایم نقل کرد که:

در نخيله قبر بزرگی بود که یهودیان مردگان خود را پیرامونش به خاک می‌سپردند، علی گفت: مردم راجع به این قبر چه می‌گویند؟ حسن بن علی گفت: می‌گویند

[ (۱-) ] مراد از سیاه و سرخ، عرب و غیر عرب است - آنچه در صفحه ۱۵۸ گذشت.

[ (۲-) ] عبارت پس از «چون فرزند او هستید...» تا اینجا در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۷

که این قبر هود پیامبر صلی الله علیه و سلم است که چون قومش نافرمانی کردند به اینجا آمد و همینجا بمرد. گفت: دروغ گفته‌اند،

زیرا بی گمان من به این امر از آنها آگاهترم، این قبر یهودا [۱] پسر یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، نخستین فرزند یعقوب است [۲]. سپس گفت: آیا اینجا کسی از دودمان «مهره» [۳] هست؟  
راوی گوید:

پیری کهنسال را آوردند، به او گفت: منزلت کجاست؟ گفت: در ساحل دریا.  
گفت: در چه فاصله‌ای از جبل احمر (کوه سرخ)؟ [۴] گفت: [من] نزدیک آنم.  
گفت: قوم تو درباره آن (قبر) چه می‌گویند؟ [۵] گفت: می‌گویند: گور ساحری است.  
گفت: خطا گفته‌اند، آن (گور که به جبل احمر است) قبر هود است، و این یک قبر یهودا [۶] بن یعقوب، نخستین فرزند اوست.  
[سپس (امام) علیه السلام گفت]: به گاه بر دمیدن آفتاب (قیامت) [۷] از پشت خاک کوفه هفتاد هزار کس به محشر در آیند که بی حسابرسی به بهشت روند.

نصر گفت: و در حدیث عمر بن سعد آمده است که:

قیس بن سعد انصاری به عنوان فرمانروای مصر از کوفه اعزام شد.

[(-۱)] متن «یهودا» و در اصل [یهود] و در شنهج (۱: ۲۸۶) [یهودا] و درست آن چنان که در قاموس، ماده «هود» آمده «یهودا» است، و در شفاء الغلیل خفاجی آمده: «یهودا، معرب یهوذا، به ذال نقطه‌دار، پسر یعقوب علیه السلام است».

[(-۲)] به موجب روایت درست تورات، سفر تکوین (۳۵: ۲۳-۲۷) نخستین فرزند یعقوب «رأوبین» نام داشته و مادرش «لیئه» بوده است.

[(-۳)] مهره، تیره‌ای در یمن که از اولاد حیدان بن عمران بن حاف بن قضاعه هستند.

[(-۴)] در شنهج فقط [این انت من الجبل در چه فاصله‌ای از آن کوه منزل داری؟].

[(-۵)] مراد گوری است که در جبل احمر بوده و به گور ساحری شهرت داشته است. - م.

[(-۶)] در اصل [یهود] آمده است.

[(-۷)] متن «علی غرّه الشمس» از روی شنهج، و در اصل [علی غرّه الشمس و القمر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۸

### خطبه معاویه برای مردم شام

چون گزارش جای گرفتن علی در نخیله و استقرار لشکرگاه وی در آنجا به معاویه که در دمشق بود رسید، پیراهن خونین عثمان را بر منبر (مسجد) دمشق گسترانید و پیرامون منبر هفتاد پیر مرد را گماشت که [اطرافش] بر عثمان زار زار می‌گریستند و اشکشان دمی خشک نمی‌شد (در این میان و با این تمهید) معاویه برای مردم شام چنین سخن راند و گفت:

ای مردم شام، شما مرا درباره علی دروغزن می‌شمردید ولی اینک امر او بر شما روشن شده است، به خدا سوگند که خلیفه شما را کسی جز او نکشته است و هموست که فرمان قتلش را داده و مردم را بر ضدش برانگیخته و سپس قاتلانش را پناه داده و اینک همانان، سربازان و یاران و یاوران اویند، با آنها به راه افتاده و آهنگ شهرها [و خانه‌ها] ی شما را کرده است تا شما را متواری کند. ای مردم شام، خدا را، خدا را در حق عثمان، من ولی دم و اختیاردار (قصاص) خون عثمانم و شایسته‌ترین کسی هستم که انتقام خون او را بخواهم و خداوند برای ولی مظلوم [۱] اختیار و تسلطی قرار داده است [۲]. پس به خلیفه (مظلوم) خود یاری دهید.

آن گروه با او همان کردند که خود از آن آگاهید، وی را ظالمانه و گمراهانه کشتند، و خداوند به تحقیق، فرمان پیکار با آن گروه

گردنکش ستمگر را داده است تا امر خدا تحقق پذیرد. [سپس از منبر به زیر آمد].

### به کار گماشتن فرمانداران و کارگزاران از سوی معاویه

پس همگان به فرمان معاویه سر نهادند و حکمش را پذیرفتند و از هر طرف رو به سویش آوردند. وی سه دودمان را در فلسطین به فرمانروایی گماشت و در برابر مردم مصر قرار داد که جلو آنها را بگیرند و نیز به مصریان مخالف (علی) که آن هنگام با معاویه

[ (۱-) ] متن «لَوَلِیُّ الْمَظْلُومِ سُلْطَانًا» و در شنهج [لَوَلِیُّ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا سُلْطَانًا برای ولی مقتول به ستم: تسلطی قرار داد].

[ (۲-) ] اشاره به آیه ۳۳ سوره الاسراء و مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِیَّهِ سُلْطَانًا که پیشتر گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۷۹

آغاز به مکاتبه کرده بودند و از پس دیگر انبوه مصریان (که طرفدار علی علیه السلام بودند) بر نمی آمدند نامه نوشت که اگر قیس، فرماندار علی بر مصر از جای خود جنبید آن سامان را برای او (معاویه) در اختیار گیرند و نگاه دارند. و معاویه بن خدیج و حصین بن نمیر در آن دیار بودند. فرمانداران فلسطین که معاویه مأمور آن سرزمینشان کرده بود عبارت بودند از: حباب بن اسمر، و سمیر بن کعب بن ابی الحمیری، و هلیلۀ بن سحمة. و محول بن عمرو بن داعیه را به فرمانداری بر مردم حمص گماشت، و عمار بن سحر را نیز به جای خود در دمشق منصوب کرد، و فرمانداری بر مردم قنسرین را به صیفی بن علیۀ بن شامل [۱] سپرد.

پایان بخش دوم از نسخه اصل، و پس از این، بخش سوم بیاید که خروج علی رضی الله عنه [۲] از نخیله است. و صلی الله علی سیدنا محمد- النبی و آله و سلم. (خداوند بر خواجه و سرور ما محمد و خاندان او درود و سلام فرستد).

[ (۱-) ] در اصل [صیفی بن عیلة بن سائل] و ابن عساکر در تاریخ خود (۱۸: ۶۴) نسخه تیموریه، صورت درست آن را که در متن آوردیم ثبت کرده است.

[ (۲-) ] این سطور از عبد الله محمد هارون، مصحح نسخه اصل است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۱

### بخش سوم کتاب صفین (بسیج، حرکت، درگیری و اعلان جنگ)

#### اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۲

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خزّاز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسین، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف بن ابن منجم- خدایش پیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم شيخ موثق، شيخ الاسلام ابو البركات عبد الوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی به ما خبر داد، گفت: ابو الحسين مبارك بن عبد الجبار بن احمد صيرفي از طريق بازخواندن من بر او در ربيع - الاخر سال چهار صد و هشتاد ما را خبر داد که ابو يعلى احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر گفت:

ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صيرفي گفت: ابو الحسن على بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سليمان بن ربيع بن هشام نهدي خزاز گفت: ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت:

### بيرون آمدن على رضى الله عنه [۱] از نخيله [۲]

#### اشاره

از عمرو بن شمر، و عمر بن سعد، و محمد بن عبید الله. [۳] عمر گفت: مردی از انصار، از حارث بن كعب والبي، از عبد الرحمن بن عبید بن ابی الكنود گفت:

چون على آهنگ حرکت از نخيله کرد روز چهارشنبه پنجم شوال در میان

[ (۱) ] در متن چنین آمده که غیر از تعبیر متعارف مؤلف در موارد مشابه دیگر است و شاید تعبیر ناسخ یا مصحح متن باشد. - م.

[ (۲) ] نام موضعی بیرون کوفه که نخستین قرارگاه بسیج سپاه على علیه السلام برای پیکار صفین بود. - م.

[ (۳) ] متن «عبد الله» که خطای چاپی است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۴

مردم به خطبه ایستاد و گفت:

#### خطبه على هنگام عزیمت

سپاس ویژه خدایی که نعمتهایش ناپیدا نیست [۱] و احسانش را هیچندی نباشد، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و ما و شما بر این گواهییم، و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست، صلی الله علیه و آله و سلم. اما بعد، آگاه باشید که اینک من طلایه‌داران خود را گسیل داشته و به ایشان دستور داده‌ام که پیوسته در این کرانه [۲] پیش روند تا فرمان (بعدی) من به ایشان برسد، و قاطعانه تصمیم گرفته‌ام این آب [۳] را به سوی گروه کوچکی از شما که در نواحی فرا دست دجله وطن دارند قطع کنم، (یا این آب را در درنوردم) و اگر خدا بخواهد، ساکنان آن منطقه را همراه شما با پیکار با دشمنان خدا برانگیزم، اکنون عقبه بن عمر انصاری را بر مصر گماشته‌ام و چیزی (از لوازم بسیج و اداره مملکت) را در مورد شما و خود فروگذار نکرده‌ام. پس مبادا عقب مانید و دست به دست کنید، چه من مالک بن حبيب یربوعی را به جای خود گماشته‌ام و به او دستور

[ (۱) ] متن از روی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد (۱: ۲۸۷) «غير مفقود النعم» (یعنی نعمتهایش به وفور آشکار است) و در اصل به خطا [غير معقود و النعم].

[ (۲) ] «الملطاط» سید رضی در توضیح خود بر نهج البلاغه آورده است: «گویم: مراد (امام) علیه السلام از ملطاط در اینجا مسیری است که ایشان را به راه پیمودن مستمر و ملازمت آن مأمور کرد و آن کناره فرات بوده است. این لفظ را بر ساحل دریا نیز اطلاق

کنند و اصل آن به معنی دشت هموار است.»

[۳-] عبارت متن چنین است «فقد اردت ان اقطع هذه النطفة الى شرذمة منكم موطنين باكناف دجلة» سید رضی گوید: «مراد از نطفه، آب فرات است و این از عبارات شگفت و غریب باشد» (امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه دیگری که مقارن با آهنگ جنگ با خوارج ایراد فرموده این تعبیر را به کار برده فرماید: «مصارعهم دون النطفة قتلگاه ایشان این سوی آب (نهروان) است» و سید رضی افزاید: مقصود از «نطفه» (به معنی آب صاف) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب، هر چند زیاد باشد، و پیش از این بدین معنی (در ذیل خطبه چهل و هشتم که راجع به جنگ صفین بود) اشاره کردیم. - خطبه ۵۸، نهج البلاغه، فیض الاسلام ص ۱۴۰ مجلد اول. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۵

داده‌ام که هیچ (سرباز) جامانده‌ای را رها نکند مگر آنکه او را به شما ملحق سازد، ان شاء الله.

### سخن معقل بن قیس

پس معقل بن قیس ریاحی در حضورش برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که کس جز سست اعتقاد بدگمان از تو عقب نمی‌ماند و جز منافقی (دو روی) با تو تعلل و طفره روا نمی‌دارد، به مالک بن حبيب بفرمای که جاماندگان را گردن زند. علی گفت: من دستور خود را به او داده‌ام [۱] و او ان شاء الله در کار خود کوتاهی نمی‌کند. گروهی خواستند سخن بگویند، و او مرکب خود را بخواست، و آوردند.

دعای علی چون آهنگ بر نشستن کرد، پا در رکاب نهاد و گفت:

«بسم الله» و چون بر پشت مرکب نشست [۲] گفت:

«سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين. وانا الى ربنا لمنقلبون.

پاک و منزّه است خدایی که این را مسخر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر آن نبودیم. و بازگشت ما البته به سوی پروردگارمان خواهد بود [۳].» سپس گفت: بارالها، من از رنج سفر، و افسردگی بازگشت، و سرگردانی پس از یقین، و واپس‌نگری به خانواده و مال و فرزند به تو پناه می‌برم. بارالها تو همراه در سفر و جانشین هر مسافر، برای خانواده او هستی و جز تو کسی آنان را سامان ندهد و گرد نیارد، زیرا آن که (در وطن مانده) همراه و یآوری ندارد و آن که به سفر رفته به جای نمانده [۴] (جایش در خانواده خویش تهی است و به عقب نیز ننگرد).

[۱-] یعنی فرمان من همان است که به او داده‌ام و به شما باز گفتم که جاماندگان را بسیج کند و به ما ملحق سازد و نیازی به تهدید و گردن زدن نیست. - م.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «جلس» و در اصل به خطا [ملس].

[۳-] الزخرف، ۱۳ و ۱۴

[۴-] سید رضی ضمن نقل این بیان در نهج البلاغه گوید:

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۶

سپس به راه افتاد و پیشاپیش او حرّ بن سهم بن طریف ربعی (از ربیعه تمیم) حرکت می‌کرد و می‌گفت:

رجز حرّ بن سهم ربعی

یا فرسی سیری و أمی الشامو قطعی الحزون و الأعلاما ...

ای اسب بادپای من بتاز و آهنگ شام کن و فراز و نشیبها را به تک در نورد.  
و هر که را با امام مخالفت کرده است بر انداز که من امیدوارم امسال به پیکار با آنها رویاروی شویم.  
بنی امیه گروهی را گرد آورده‌اند که ما افراد نافرمان و سرکش آنها را بکشیم.  
و سر آن مردان را از گردن جدا کنیم و به زیر افکنیم.

### [مالک بن حبيب و علی]

راوی گوید:

مالک بن حبيب- که کوتوال شهردار و دژبان علی بود- و عنان مرکب او را به دست داشت گفت: ای امیر مؤمنان تو با این مسلمانان (نیکبخت) به جهاد بیرون می‌روی و ایشان به پاداش جهاد و پیکار می‌رسند، و مرا با گروهی مردم در اینجا باقی می‌گذاری؟ علی به او گفت: «اینان به هر اجر و پاداشی رسند تو نیز شریک اجر آنانی زیرا وجود تو در اینجا بیشتر مورد نیاز است و بیشتر از آنکه با آنان باشی اجر می‌بری [۱]». گفت: ای امیر مؤمنان، شنیدم و فرمانبردارم. آنگاه

[(-)] «آغاز این عبارت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده. و امیر مؤمنان علیه السلام، با رساترین بیان دنبال آن را افزوده و به نیکوترین وجهی از آنجا که گوید: جز تو کسی آنان را سامان ندهد و گرد نیارد تا پایان عبارت، تماشش کرده است.» (مراد از عبارت اخیر این است که سفر جهاد در میان سرپرست خانواده و اهل و عیالش جدایی افکنده است و آنان دسترسی به یک دیگر ندارند. بازماندگان را سرپرستی جز تو نیست و مجاهدان مسافر در راه تو نیز دل از وطن برکنده‌اند و سودای یار و دیار و اهل و تبار را به خاطر تو از یاد برده‌اند.- م.)

[(-۱)] متن «انت هاهنا اعظم غناء منك عنهم» و در شنهج (۱: ۲۷۷) [...] عنهم منك].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۸۷

علی حرکت کرد و چون از مرز کوفه گذشت دو رکعت نماز گزارد [۱].

### [نماز علی پس از حرکت]

نصر: اسرائیل بن یونس، از ابی اسحاق سیعی، از عبد الرحمن بن یزید:

علی میان «قنطره» و «جسر» [۲] دو رکعت نماز کرد [۳].

### [مسیر سپاه به سوی صفین]

نصر: عمرو بن خالد، از ابی الحسین زید بن علی، از پدرانش، از علی علیه السلام، گفت:

علی به قصد صفین به راه افتاد تا از رود گذشت و به منادی فرمود که ندای نماز در دهد.

راوی گوید:

(امام علیه السلام) به ادای دو رکعت نماز پرداخت و پس از نماز گزاری رو به ما کرد و گفت:

ای مردم، هر کس به بدرقه آمده یا در این مکان اقامت دایم دارد باید نمازش را تمام گزارد ولی ما گروهی مسافر هستیم، و هر

کس با ما همسفر باشد روزه واجب را نگیرد و نماز [واجب] (برای مسافر) نیز دو رکعت (و نماز قصر) است.

(نصر) گوید: سپس به حدیث عمر بن سعد باز گردم و گویم:



پس از آن همچنان راه سپرد تا به دیر ابو موسی که در دو فرسنگی کوفه است [۴] رسید و نماز عصر را در آنجا گزارد، و چون از نماز پرداخت گفت: «منزه است آن که او را دستی گشاده است و نعمتهایی فراوان دارد، آن که قدرتمند و با احسان است، از خداوند مسئلت دارم که ما را به قضای خویش رضا دارد و به کردار بر فرمانبرداری ما از خود و بازگشت به حق و پی سپاری در راه خویش یاری

[ (۱-) ] تکرار و تأکید این دو روایت و روایت بعدی بر این است که نماز، قصر بوده است. - م.

[ (۲-) ] نام دو موضع بیرون کوفه. در لغت قنطره و جسر هر دو به معنی پل آمده است، ظاهراً با این تفاوت که قنطره پلی دستی و موقت است و جسر، پلی ثابت و استوار. - م.

[ (۳-) ] تکرار و تأکید این دو روایت و روایت بعدی بر این است که نماز، قصر بوده است. - م.

[ (۴-) ] یاقوت این مکان را به ضبط نیاورده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۸

دهد که او دعا (ی ما) را می شنود. سپس به راه افتاد تا به کرانه نرس [۱]، جایی میان حَمَام ابی برده و حَمَام عمر رسید. و نماز مغرب را بر مردم بخواند و چون نماز را به پایان رساند گفت: «سپاس خداوندی را که شب را از پس روز و روز را از پی شب در آورد، و سپاس خدای را چندان که (به گیتی) شبی در آید و تیره گون شود و به سپیده گراید، و سپاس خدای را (هماره) چندان که ستاره‌ای بدرخشد و سوسو زند.» سپس تا سپیده دم در آنجا درنگ کرد تا نماز صبح را نیز بخواند، آنگاه به راه افتاد تا به «گنبد قبین [۲]» رسید و در آنجا نخلی برومند در کنار پرستشگاه [۳]، آن سوی نهر بود. چون آن را بدید گفت:

و النخل باسقات لها طلع نضید و نخلهای بلند را (آفریدیم) که میوه‌های آن روی هم چیده و منظم شده است [۴].

سپس مرکب او به نهر زد و به سوی آن معبد از رود گذشت. پس (امام) فرود آمد و به اندازه اقامه نماز صبح در آنجا درنگ کرد. نصر: عمر، از مردی - یعنی از ابو مخنف [۵] - از عمویش ابن مخنف [۶] که گفت:

[ (۱-) ] کانالی که نرسی پسر بهرام در بیرون کوفه حفر کرده و از فرات منشعب می شود. در اصل [برس] آمده، درستش از شنهج و معجم البلدان در متن آمد.

[ (۲-) ] «قَبْه قَبین» به ضم قاف و تشدید باء مکسور بعد از آن، و در شنهج [بین] آمده که تحریف است.

[ (۳-) ] البیئَه پرستشگاه یهود یا نصاری. - م.

[ (۴-) ] سوره ق، ۱۰.

[ (۵-) ] ابو مخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف به سلیم. ازدی غامدی، شیخی از اصحاب اخبار در کوفه بود. از صعقب بن زهیر، و جابر جعفی، و مجالد روایت کرده، و مدائنی، و عبد الرحمن بن مغراء نیز از او روایت کرده‌اند. پیش از سال ۱۷۰ درگذشت. منتهی المقال، ۲۴۸ و لسان المیزان (۴: ۲۹۲) و الفهرست چاپ لایپزیک، ۹۳

[ (۶-) ] مخنف فرزندی داشت که یکی از آنان ابو رمله، عامر بن مخنف بن سلیم ازدی بود. صاحب منتهی المقال در صفحه ۲۹۹ از او نام برده و گفته است از پدرش مخنف روایت کرده است.

فرزند دیگرش، حبیب بن مخنف است که حافظ ابو عمرو از او یاد کرده و سومین فرزندش محمد بن مخنف است که صاحب لسان المیزان (۵: ۳۷۵) از او نام برده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۸۹

من دیده بر پدرم مخنف بن سلیم [۱] که همراه علی در بابل راه می‌سپرد دوخته بودم و (شنیدم که امام به او) می‌گفت: در زمین بابل جایی است که در آن (به زودی) خسوفی روی خواهد داد، پس مرکب خود را تند بران، باشد که نماز عصر را بیرون از آن نقطه به جای آریم.

همو گوید:

وی مرکبش را تند براند و دیگر مردم نیز در پی او به تاخت در آمدند و چون از پل «صراه» [۲] گذشتند فرود آمد و نماز عصر را بر مردم بخواند.

نصر: عمر، (گوید): عمر بن عبد الله بن یعلی بن مرّة الثقفی از پدرش، از عبد خیر [۳] مرا روایت کرد و گفت:

من با علی در سرزمین بابل راه می‌سپردم، گفت: هنگام نماز عصر فرا رسید، و گفت: چنین مقرر بود که به جایی فرود نیایم مگر آنکه آن را آبادتر [۴] از دیگر جاها یافته باشیم. گفت: تا به بهترین جایی که در مسیر خود دیده بودیم رسیدیم ولی چیزی نمانده بود که خورشید غروب کند. گفت: علی فرود آمد و من نیز با او پیاده شدم. گفت: علی به درگاه خداوند دعا کرد و خورشید به اندازه‌ای که بتوان نماز عصر گزارد بازگشت. گفت: [۵] پس ما نماز عصر را گزاردیم و آنگاه

[۱-] مخنف، به کسر میم و سلیم، به ضم سین است چنان که در الاشتقاق، ۲۸۹ و منتهی المقال، ۲۹۹ آمده. وی از اصحابی است که شرح حالش در الاصابه، ۷۸۴۲ آمده است.

[۲-] متن «صراه» رودی است که از نهر عیسی از شهری که «محول» خوانده می‌شود و با بغداد یک فرسنگ فاصله دارد جدا شده، از رودهای منشعب از فرات است. در اصل [صراط] به تحریف و در شنهج [فرات].

[۳-] عبد خیر بن یزید همدانی، ابو عماره کوفی. وی زمان جاهلیت و روزگار پیامبر (ص) را درک کرد ولی روایتی (نبوی) از او شنیده نشده است.

الاصابه، ۶۳۶۰ و تهذیب التهذیب.

[۴-] متن «افیح» از «فیح» که وسعت و وفور نعمت است و در اصل و شنهج به تحریف [اقبح زشت‌تر] آمده است. (مراد اینکه: مقرر بود در بهترین نقطه‌ای که یافتیم فرود آییم. - م.)

[۵-] تکرار لفظ «قال گفت» به سبب غرابت روایت از متعارف و معتاد است. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۱۹۰

خورشید غروب کرد، سپس (علی، ع) از آنجا بیرون آمد تا به دیر کعب رسید و از آن نیز گذشت و شب را در ساباط گذراند. دهقانان آن سامان نزدش آمدند و پیشنهاد ضیافت و تهیه وسایل [۱] و خوراک تقدیمش داشتند. گفت: نه، ما را بر شما چنین حقی نیست. چون صبح در آمد، و او در مظلم ساباط [۲] بود، گفت:

أ تبنون بکلّ ریع آیه تعبثون آیا به هر سرزمین مرتفع عمارت و کاخ بنا می‌کنید که به بازی عالم سرگرم شوید [۳].

### رسیدن این خبر به عمرو

(نصر به اسناد خود) گوید:

خبر عزیمت او به عمرو بن عاص رسید، از این رو (چنین سرود و) گفت:

لا تحسبني يا علي غافلا لاوردن الكوفة القنابلا ...

ای علی مرا غافل و بی‌خبر مپندار، که گروه چابک سواران را بر کوفه خواهم تاخت، همراه با طلایه‌دارانم، پس با پیشتازان من

رویارویی کن.

### رجز علی برای عمرو و معاویه

پس علی سرود:

لاوردن العاصی بن العاصی سبعین الفا عاقدی النواصی ...

هفتاد هزار سپاهی دژم پیشانی (و خشمناک) را بر سر آن نافرمان نافرمان زاده بتازانم.  
زره‌پوشانی که حلقه‌های درخشان زره را بر بسته و در کنار سواران به انبوه گرد آمده‌اند [۴].  
(که چون) شیران بیشه‌زار راه گریز را (بر دشمن) بربنند [۵].

[۱-] متن از روی شنهج «نزل آنچه برای مهمان آماده کنند» و در اصل به تحریف [النزول فرود آمدن].

[۲-] «مظلم ساباط» یاقوت گوید: مضاف به ساباط، نام محلی در نزدیکی مدائن است.

[۳-] الشعراء، ۱۲۸

[۴-] اعراب چون به جنگ می‌رفتند بر شتر سوار می‌شدند و اسب سواران را نزدیک ایشان می‌داشتند که سواران بیاسایند و در

پناه شترسواران باشند المفضلیات الخمس، ۳۹

[۵-] متن «اسود غیل حین لا مناص» برای آگاهی از نظر نحویان درباره چنین عبارتی - خزانه البغدادی (۲: ۹۰)، بولاق.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۱

### [رجز علی به معاویه]

راوی گوید:

علی به معاویه (این رجز را نیز) نوشت:

أصبحت منی یا ابن حرب جاهلان لم نرام منکم الکواهلا ...

ای پسر حرب از من غافل شدی و پنداشتی که ما در برابر شما از پشتیبانی از حق شانه خالی کرده‌ایم.

حق باطل را بزدايد، این طلایه سواران است که از دور دست صحرا بر تو نمودار شده، با این طلایه‌داران رویارویی کن.

### [اختلاف در ریاست کنده و ربیعه]

راوی گوید:

چون خبر حرکت معاویه به سوی صفین به اهل عراق رسید، همگی فعالانه به تکاپو در آمدند و به جدّ کوشیدند ولی از اشعث بن قیس، به هنگام عزل او، حرکتی (ناپسند) پدید آمد، و ماجرا این که ریاست (کلّ) کنده و ربیعه با اشعث بود، علی حسان بن مخدوج را بخواند و این ریاست را به او سپرد، پاره‌ای از افراد که اهل یمن بودند از جمله اشتر و عدی طائی و زحر [۱] بن قیس و هانی بن عروه در این باره گفتگو کردند و نزد علی رفتند و گفتند: ای امیر مؤمنان، واگذاری ریاست اشعث جز به همتای او سزاوار نباشد، و حسان بن مخدوج همتای اشعث نیست. (بنی) ربیعه (از این قیاس که آن را توهینی به حسان می‌شمردند) خشمگین شدند، پس حریش بن جابر گفت: ای مردم، مردی برابر مردی، (این دو همچندند و) رفیق ما را در شرافت و پایگاه و مددگری و قویدستی خویش کاستی و قصوری نیست، (گر چه) ما فضل و شرف رفیق شما را نیز رد نمی‌کنیم.

## شعر نجاشی در این باره

نجاشی در این باره (به شعر) گفت:  
رضینا بما یرضی علیٰ لنا به و ان کان فیما یأت جدع المناخر ...

[ (۱) ] در اصل [زجر] با جیم که درستش چنان که در صفحه ۳۰ گذشت با حاء است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۲

ما بدانچه علی برای ما پسندد رضایت داده‌ایم گرچه فرمان او حتی متضمن بریدن بینیها باشد [۱].  
او بدون مشارکت دیگران وصی پیامبر خداست و با وجود عموهای بزرگتر، وی وارث (بلا معارض و منحصر به فرد) اوست.  
او ابن مخدوج را پسندیده و ما گفتیم که ما به رضای تو خرسندیم و حسان برگزیده محبوب عشایر است.  
اشعث کندی را نیز در میان مردم فضلی است که آن را پدر بر پدر به میراث برده است.  
پدران گرامی او، بدان روزگار که فرزندان عمرو بن عامر حکم می‌راندند افسر عزت بر سر داشتند.  
اگر امیر مؤمنان و حق فرمانبرداری او بر گردن ما نمی‌بود، حرث بن جابر را (تحقیر و) دلشکسته و غمنده می‌کردیم.  
ای حرث، ما را به مبارزه و ستیزه مخوان، زیرا در حوادث خطیر، ما قوم تو را یار و یاوریم.  
در گوهر ابن مخدوج بن ذهل هیچ خلل و کاستی نیست، ولی قوم ما نیز در میان بنی وائل از تبار خود بی‌خبر نیستند، و ما جز به فرماندهی پسر آزاد زنی رضا ندهیم که مهاجری سرفراز و فرا دست و بازو گشاده است.  
بر این اساس که درین نفوس، غیرت دلسوزانه و همتی است که ایشان را (فقط به فرماندهی او) برای جلوگیری از زورگویان آماده می‌دارد [۲].

## گفتار سعید بن قیس همدانی

راوی گوید:

مردان یمنی به خشم آمدند، از این رو سعید بن قیس همدانی نزد آنان آمد و گفت: هرگز مردمانی کج- اندیش‌تر از شما ندیده‌ام.  
آیا می‌پندارید اگر از علی نافرمانی کنید، این وسیله‌ای برای تقرب شما به دشمن او می‌شود؟ و آیا معاویه

[ (۱) ] «بریدن بینی» تعبیری است شبیه با «به خاک مالیدن بینی کسی» در فارسی، و کنایه از توهین بدان کس است. - م.

[ (۲) ] متن به تصحیح قیاسی «خرازة و صدعا یؤتیه أكف الجوابر» یعنی یهئته و یصلحه و در اصل [یأتیته- به ضم یاء و فتح حمزه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۳

قابل مقایسه با او یا به جای اوست، یا شما [۱] در شام کسی را دارید که مانند او (یعنی همتای علی، ع) در عراق باشد؟ یا (بنی) ربیعہ یاورانی در میان (بنی) مضر می‌یابند؟ سخن همان است که او (علی، ع) گفته و رأی همان که او گزیده.

## گفتار حرث بن جابر

راوی گوید:

آنگاه حرث بن جابر به سخن در آمد و گفت: ای مردم، بیتابی و غوغا مکنید، زیرا اگر اشعث در دوره جاهلیت پادشاه بوده و در

اسلام نیز خواجگی و سروری داشته، رفیق ما هم شایسته این ریاست است و (شأن) آن سروری برتر از این ریاست نیست. پس حسان به اشعث گفت: پرچم (و فرماندهی) کنده از آن تو و پرچم ربیعہ از آن من باشد. گفت: پناه بر خدا، این هرگز امکان ندارد، آنچه تو را بوده (فرماندهی جزء) از آن من و آنچه مرا بوده (فرماندهی کل) از آن تو؟!

### معاویه اشعث را بر ضد علی برمی‌انگیزد

آنچه با اشعث شده بود به آگاهی معاویه رسید، پس مالک بن هبیره را بخواند و به او گفت: چیزی به جان اشعث افکنید که او را بر ضد علی برانگیزد. پس شاعری از آن خود را بخواند و او این ابیات را سرود و مالک بن هبیره که خود کندی و از دوستان اشعث بود، آن را برایش نوشت:

من کان فی القوم مثلوجا بأسرته فالله يعلم أنى غیر مثلوج ...

اگر کسی در این قوم از لحاظ خاندان دم‌سرد و خشک ریشه باشد [۲]، خدا می‌داند که من دم‌سرد و بی‌تبار نیستم.

ریاست اشعث کندی را از او گرفتند و حسان بن مخدوج فرماندهی را به دست گرفت.

هان ای مردان، این چنان ننگی است که آب فراتش نتواند شست و عقده اندوهی است که هرگز گشایشی نباشدش.

[ (۱-) ] متن «... لکم ...» و در اصل [ ... لک ... ].

[ (۲-) ] تعریض به اشعث است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۴

اگر کندیان به جای سرور خود به فرماندهی حسان تن در دادند، دو نان چنین پسندند ولی قحطانیان چنان نادان نیستند.

به جان تو، این ننگی است که مردم عراق منکر فضااحت آن نیستند و عاری است آشکار و رسوایی آمیز.

ابن قیس در تبار خویش مردی با همت و بزرگواری بود که بر حکومتی کامل و درست ارکان فرمان می‌راند، آنگاه در میان یمانیان گرفتار ننگی شد، و آن گروه دشمنانش به یأجوج و مأجوج مانند.

کسانی که بر عراق دست یافته‌اند حتی از بریدن سر جوجه‌ای عاجزند (چه رسد به نبرد دلیران)! (بنی) ربیعہ به حقی که بی‌تردید از آن کندیان است و اینک از آنان سلب و به ایشان بخشیده شده است سزاوار نیستند.

### [شکست (نقشه) معاویه]

راوی گوید:

چون این شعر به آگاهی یمانیان رسید، شریح بن هانی گفت: ای مردم یمن، رفیق شما (گوینده این شعر) جز آن نخواهد که میان شما و (بنی) ربیعہ جدایی افکند. حسان بن مخدوج با پرچم خود نزد اشعث بن قیس رفت تا آن را در قرارگاه او نصب (و فرماندهی کل را به او تفویض) کند، اشعث گفت: این پرچمی است که به نظر علی بزرگ و با اهمیت می‌آید در حالی که به خدا سوگند در نظر من از پر نرم شتر مرغی سبکتر است و پناه بر خدا اگر این (حرکات، ذره‌ای) دل مرا با شما به راه باز آرد.

### سرداری اشعث

پس علی به او پیشنهاد کرد که همان مأموریت پیشین خود (فرماندهی کل هر دو قبیله) را باز گیرد ولی او خودداری کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر در (واگذاری و) آغاز آن (مأموریت به من) شرافت و فضیلتی بود در (معزولی و)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۵

پایان آن ننگ و عاری نیست. پس علی به او گفت: من تو را در این کار (یعنی فرماندهی کل سپاه) شرکت می‌دهم. اشعث گفت: این در اختیار توست. پس او را به سرداری میمنه (جناح راست لشکر) خود که جناح راست (کل سپاه) اهل عراق بود گماشت.

### [آزمون مالک بن حبيب]

و گوید:

مالک بن حبيب مردی را که از بسیج با علی گریخته بود بگرفت و گردن زد. این خبر به قوم او رسید و به یک دیگر گفتند: نزد مالک رویم و از او سخن بکشیم [۱]، باشد که به قتل او [۲] اقرار کند، زیرا وی مرد حیران نادانی است. از این رو نزد وی آمدند و گفتند: ای مالک، تو آن مرد را کشتی؟ گفت: (می‌خواهید) به شما بگویم (همان گونه) که ماده شتر بچه‌اش را نوازش می‌کند (او را که فراری از جبهه بود نوازش کردم)؟ از نزدم دور شوید، خدا روسیاهتان کند. (صریحا) به شما می‌گویم: من او را کشتم.

### [گفته علی درباره کربلا]

راوی گوید: مصعب بن سلام [۳] مرا حدیث کرد که ابو حیان تمیمی، از ابی عبیده، از هرثمه بن سلیم گفت: برای پیکار صفین، همراه علی بن ابی طالب به جنگ بیرون شدیم، چون به کربلا فرود آمدیم بر ما نماز خواند و چون سلام داد قطعه‌ای از خاک آن زمین برابرش بر آمد، آن را بویید و سپس گفت: خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو به محشر برآیند که بی حسابرسی به بهشت در آیند.

[۱-] متن «فتسقطه» و در اصل [فنسقطه] آمده که تحریف است.

[۲-] مراد قتل نفسی بی گناه است. - م.

[۳-] در اصل به تحریف [سلم]. شرح حال این مصعب در تاریخ بغداد (۱۳: ۱۰۸) آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۶

### هرثمه بن سلیم و حسین بن علی

چون هرثمه از جنگ خود [۱] نزد همسرش، جرداء دختر سمیر که از شیعیان علی بود بازگشت به زنش گفت: آیا سخنی شگفت از دوستت، ابو الحسن برایت بگویم؟ چون به کربلا- فرود آمدیم قطعه‌ای از خاک آن خطه برابرش بر آمد، آن را بویید و گفت: «خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو به محشر برآیند که بی حسابرسی به بهشت در آیند.» او این علم غیب را از کجا یافته؟ همسرش گفت:

ای مرد «از این بددلی» دست بدار، زیرا امیر مؤمنان جز حق نگفته است. (هرثمه) گوید: (چندی بعد) آنگاه که عبید الله بن زیاد نیرویی به پیکار با حسین بن علی و یارانش فرستاد من نیز در زمره سواران اعزام شده بودم. وقتی به گروه حسین و یارانش نزدیک شدیم، من همان منزلگاهی را که با علی در آن فرود آمده بودیم و قطعه خاکی را که برخاسته بود و گفتاری را که او گفته بود به یاد آوردم و باز شناختم. از این رو از ادامه همراهی (با آنان) نفرتی در خود احساس کردم و با اسب خود، روی به قرارگاه حسین نهادم تا خدمتش ایستادم و بر او سلام کردم و آنچه را در این منزلگاه از پدرش شنیده بودم به وی باز گفتم، حسین گفت: آیا تو

اینک با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر خدا، نه با تویم و نه بر ضد تو.

زن و فرزند خود را باز نهاده‌ام و بر (جان) آنان از (گزند) ابن زیاد بیم دارم.

حسین گفت: پس شتابان بگریز تا قتلگاه ما را در اینجا نبینی، سوگند بدان کس که جان محمد در دست قدرت اوست هیچ مردی نباشد که امروز ما را اینجا در قتلگاه ببیند و یاریمان ندهد جز آنکه خدایش به دوزخ افکند. گفت: از این رو من رو به راه نهادم و گریزان شتافتم تا قتلگاه او از دیده‌ام نهان شد.

[ (۱-) ] متن «من غزوته» و در شنهج (۱: ۲۷۸) [من غزاته].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۷

### [گفته علی درباره کربلا]

نصر: مصعب بن سلام گفت: اجلح بن عبد الله کندی، از ابی جحیفه که گفت: عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و از او پرسید و من گوش می‌دادم که به او گفت:

آیا حدیثی از علی بن ابی طالب برایم روایت می‌کنی [۱]؟ گفت: آری، مخنف بن سلیم مرا نزد علی فرستاد. در کربلا به او رسیدم، دیدم با دستش اشاره‌ای می‌کند و می‌گوید:

همین جاست، همین جاست. مردی به او گفت: ای امیر مؤمنان، اینجا چیست؟ گفت: گرانیهای از آل محمد در اینجا فرود خواهد آمد، پس وای بر ایشان از شما و وای بر شما از ایشان [۲]. آن مرد به او گفت: ای امیر مؤمنان، معنی این سخن چیست؟ گفت: وای بر ایشان از شما: که شما ایشان را می‌کشید، و وای بر شما از ایشان: که خدا به سبب کشتن آنان شما را به دوزخ می‌برد. این سخن به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است که (علی) علیه السلام گفت:

[وای بر شما از ایشان و وای] برای شما بر ایشان [۳]. آن مرد گفت: «وای بر ما از ایشان» را فهمیدم [۴] اما «وای برای ما بر ایشان» چه باشد؟ گفت: شما می‌بینید که آنان را می‌کشند ولی توان یاری دادن به آنان را ندارید.

### [مسیر سپاه به سوی صفین]

نصر: سعید بن حکیم عسی: از حسن بن کثیر از پدرش:

علی به کربلا رسید و در آنجا درنگ کرد، به او عرض شد: ای امیر مؤمنان، اینجا کربلاء است. گفت: دارای کرب و بلاء (اندوه و آسیب). سپس با دست خود به جایی اشاره کرد و گفت: اینجا محل فرود آمدن و پیاده شدن ایشان است و به جایی دیگر با دست خود اشاره کرد و گفت: اینجا، جای ریختن خون ایشان است.

(نصر) بر سر حدیث عمر بن سعد باز آمد، گفت:

سپس (علی) به سوی ساباط پیش رفت تا به شهر بهر سیر رسید، در آن

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «حدّثیه» و در اصل به تحریف [حدّثیه] و در شنهج [حدّثاه].

[ (۲-) ] متن «ویل لهم منکم و ویل لکم منهم».

[ (۳-) ] متن «فویل لکم عنهم و ویل لکم علیهم».

[ (۴-) ] متن «عرفت» و در شنهج [عرفناه فهمیدیمش].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۸

میان مردی از یارانش که او را حرّ [۱] بن سهم بن طریف می خواندند و از بنی ربیعۀ بن مالک [۲] بود به آثار کسری می نگریست و بدین بیت از گفته ابن یعفر تمیمی تمثّل می جست [۳]:

جرت الزّیاح علی مکان دیارهم فکأثما کانوا علی میعاد بادها بر خانه های (بر باد رفتگان) بر گذشت (و آنان را ببرد) گویا (با یک دیگر) دیدار گاهی داشتند.

پس علی گفت: آیا نگویی:

کم ترکوا من جنّات و عیون. و زروع و مقام کریم. و نعمه کانوا فیها فاکهین. کذلک و أورثناها قوما آخرین. فما بکت علیهم السّماء و الارض و ما کانوا منظرین چه بسیار باغها و بوستانها، و کشتزارها و منازل عالی را رها کردند. و از ناز و نعمت فراوانی که در آن غرق بودند چشم پوشیدند. و ما آن نعمتها را از قوم گذشته به قومی دیگر به میراث دادیم. و بر آن گذشتگان هیچ چشم آسمان و زمین نگریست و بر هلاکشان مهلت ندادند [۴].

باری، آنان زمانی ارث برندگان بودند و اینک ارث دهندگان شدند، آنان شکر نعمت نگزاردند و بر اثر نافرمانی، دنیا نیز از ایشان گرفته شد. از کفران نعمت پرهیزید تا گرفتار نعمت و بی مهری نشوید. آنگاه گفت: در این فراز جای [۵] فرود آید.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۲۸۸) «حر» و در اصل به خطا [حریز].

[(-۲)] ربیعۀ بن مالک بن زید مناه بن تمیم- ص ۱۸۶ همین کتاب و نهائیه الارب (۲: ۳۴۴).

[(-۳)] اسود بن یعفر بن عبد الاسود بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن زید مناه بن تمیم، شاعر جاهلی پیشاهنگ که ندیم نعمان بن منذر بود. این بیت از قصیده‌ای از آن اوست که در المفضلیات (۲: ۱۵-۲۰، چاپ المعارف) آمده. در اصل: [یعقوب التیمی] است و درست آن همین است که ثبت کردیم و در شنهج [بقول الاسود بن یعفر] آمده است.

[(-۴)] الدخان، ۲۵ تا ۲۹

[(-۵)] متن «النّجوة جایی بلند» و در شنهج [الفجوة جایی با فراز و نشیب].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۱۹۹

نصر: عمر بن سعد از مسلم اعور، از حبه العرنی [۱] (مردی از عرینه) مرا حدیث کرد و گفت:

به فرمان علی بن ابی طالب، حارث اعور در میان مردم مدائن ندا در داد:

هر که از رزمندگان است هنگام نماز عصر به امیر مؤمنان پیوندد. در ساعت همگان به او پیوستند. پس خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

اما بعد، من از تأخیر شما در پذیرفتن دعوت بسیجی که کرده بودم و جدایی شما از دیگر همشهریانتان دچار شگفتی شدم که از چه رو در این مساکن که اهلش مردمانی ستمگرند و بیشتر ساکنانش راه هلاک می سپارند، مانده‌اید. (از خود می پرسیدم چرا اینان) نه به معروفی امر، و نه از منکری نهی می کنند؟ گفتند:

ای امیر مؤمنان، ما منتظر رأی و فرمان تو بودیم، (اینک) هر فرمانی که خواهی به ما بفرمای. آنگاه (علی) رهسپار شد و عدی بن حاتم را به سرپرستی بر ایشان بر جای گذاشت که سه روز بماند و سپس با هشتصد تن از ایشان بیرون شد، و فرزندش یزید را به جای خود نهاد که او نیز با چهار صد تن دیگر از ایشان خود را به وی رساند و با هم به علی پیوستند، و علی همچنان بیامد تا به انبار [۲] رسید و دهقانان آن سرزمین، بنو خشنوشک [۳] به استقبالش آمدند. سلیمان [۴] گوید: «این کلمه فارسی است: خوش طیب و نوشک راضی، یعنی بنی الطّیّب الرّاضی».



(آن دهقانان) چون او را پذیره آمدند پیاده شدند و سپس شروع به دویدن در رکابش کردند، به ایشان گفت: پس این چارپایان که با خود آورده‌اید برای چیست؟

[(-۱)] حَبِیَّةُ بن جوین عرنی، ابو قدامه کوفی، در تشیع تندرو بود، در تقریب التهذیب آمده: «آن کس که او را از صحابه پنداشته خطا کرده است.» در شنهج به تحریف [حیه ...].

[(-۲)] شهری کنار فرات، ۶۲ کیلومتری غرب بغداد در عراق کنونی ... شاپور اول ساسانی آن را از نو ساخت و مستحکم نمود، و به انبار اسلحه و مهمات تبدیل کرد، و به یادبود پیروزی خود بر گوردیانوس، آن را «پیروز شاپور» نامید. اعراب ناحیه اطراف آن را «پیروز شاپور» و انبار خواندند.

انبار در زمان خلافت ابو بکر به دست مسلمین افتاد (۱۲ ه. ق) - دایرة المعارف فارسی. - م.

[(-۳)] خشوشک زادگان. - م.

[(-۴)] ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی، یکی از راویان این کتاب.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۰

و از این کار که می‌کنید (و پیاده شده‌اید و می‌دوید) چه قصدی دارید؟ گفتند: این کار که اینک می‌کنیم رسم و خوی ماست و بدین وسیله فرمانروایان خود را بزرگ می‌داریم و بدیشان احترام می‌نهم. اما این چارپایان، پیشکش برای توست. و نیز برای تو و مسلمانان غذا آماده کرده و برای چارپایان علفه بسیار فراهم آورده‌ایم.

گفت: اما این که می‌گویید: رسم شماست که فرمانروایان را بدین گونه گرامی و بزرگ می‌دارید، به خدا سوگند که این دویدن شما فرمانروایان را سودی ندارد، فقط شما وجود خود و پیکر خویش را رنجه می‌دارید، دیگر چنین نکنید. اما اگر دوست دارید ما این چارپایان را از شما بستانیم، ما آنها را به حساب خراجتان از شما می‌پذیریم. اما خوراکی که برای ما تهیه کرده‌اید، ما خوش نداریم که چیزی از مال شما را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را ارزیابی می‌کنیم و سپس بهایش را خواهیم گرفت. گفت: اگر بهایش را معلوم نکنید ما به همان آذوقه‌ای که خود داریم اکتفا می‌کنیم. گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مولایان [۱] و خواجهگانی نامدار از اعراب داریم، آیا تو ما را از این که به ایشان پیشکشی دهیم و آنان را از این که چیزی از ما بپذیرند، نیز منع می‌فرمایی [۲]؟ گفت: همه اعراب شما را مولایانند [۳]، اما بر هیچیک از مسلمانان روا نیست که پیشکش شما را بپذیرد. و اگر کسی چیزی از شما به زور غصب کند ما را خبر دهید. گفتند:

ای امیر مؤمنان ما خوش داریم که پیشکش و بزرگداشت ما پذیرفته آید. به ایشان گفت: زهی (آفرین) بر شما [۴]، ولی ما را بدان نیازی نیست. پس ایشان را ترک کرد و به راه خود ادامه داد.

[(-۱)] مولی، در اینجا به معنی خواجه و سرور و صاحب اختیار است. - م.

[(-۲)] به تعبیر دیگر یعنی: آیا پیشکش دادن و هدیه پذیرفتن را قدغن می‌کنی؟ - م.

[(-۳)] مولا در اینجا به سیاق عبارت به معنی دوستدار آمده است. - م.

[(-۴)] متن «و یحکم ...» که کلمه ترحم و توجع است ولی به معنی مدح و تعجب نیز آمده و اینجا مراد بیان همین مدح و شگفتی است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۱

## اشاره

نصر: عبد العزیز بن سیاه [۱]، از حبیب بن ابی ثابت، که ابو سعید تیمی معروف به عقیصا [۲] گفت: در طریق عزیمت به شام، ما همراه علی بودیم.

هنگامی که کوفه را پشت سر نهاده بودیم و از بیابان می‌گذشتیم،- گوید:- مردم تشنه شدند و نیاز مبرم به آب یافتند، پس علی با ما بیامد تا ما را بر سر صخره‌ای در زمینی سخت که به پیکره بزی خفته بر شکم می‌مانست، در آورد و به ما فرمود آن را از جای برکنندیم و آب بیرون زد و مردم از آن نوشیدند و سیراب شدند.- گوید:- به ما فرمود صخره را از نو بر جایش نهادیم و چشمه را بدان پوشاندیم- گوید:- مردم روانه شدند تا اندکی دور شدیم، آنگاه علی گفت: آیا کسی از شما جای آن آب را که نوشیدید به یاد دارد؟ گفتند: آری ای امیر مؤمنان. گفت: پس دیگر بار بر سر آن روید. ما، تنی چند از مردان سوار و پیاده، بدان سوی بازگشتیم تا به جایی که آن را دیده بودیم رسیدیم.- گوید [۳]:- به جستجوی همان صخره [۴] پرداختیم ولی هیچ نیافتیم تا آنکه از جستجو خسته شدیم، از این رو به سوی دیری که نزدیک آنجا بود رفتیم و از (دیرنشینان) پرسیدیم: آبشخوری که نزدیک شماست کجاست؟

گفتند: در نزدیکی ما آبی نیست. (یاران ما) گفتند: چرا، ما خود از آن آب نوشیده‌ایم. گفتند: آیا (به راستی) شما در این اطراف آبی نوشیده‌اید؟ گفتیم:

[ (۱)-] سیاه، به کسر سین: عبد العزیز بن سیاه اسدی کوفی، راوی شیعی، راستگویی از بزرگان اتباع تابعان.- تهذیب التهذیب و التقریب، در شنهج (۱: ۲۸۸) به تحریف [...] بن سباع] آمده است.

[ (۲)-] در قاموس: «عقیصا: لقب ابو سعید تیمی، از تابعان» و در منتهی المقال، ۱۳۲: «دینار، کنیه ابو سعید، و لقب او عقیصا بود و این لقب را به سبب شعری که او راست بدو داده‌اند» و نام خود را «دینار» نهاد. در اصل به تحریف [...] التیمی ...] و در شنهج [حدثنا سعید التیمی المعروف بعقیصا] آمده که ناقص و تحریف شده است.

[ (۳)-] چنان که پیشتر نیز در ص ۱۸۹ اشاره شد، تکرار لفظ «گوید» از جهت تأکید بر قول راوی و غرابت روایت است.- م.

[ (۴)-] متن «فطلبناها» یعنی «صخره» را و در شنهج [فطلبناه آب را جستجو کردیم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۲

آری. [پیر دیر] گفت: این دیر (در آغاز) جز با همان آب [۱] ساخته نشده و جز پیامبری یا وصی پیامبری آن آب را بیرون نیارد. دگر بار بر سر نقل حدیث (تاریخ) باز آمد و گفت:

## فرود آمدن سپاه در جزیره

آنگاه امیر مؤمنان مسیر را ادامه داد تا به سرزمین جزیره در آمد، در جزیره، بنو تغلب و (بنو) نمر بن قاسط [۲] او را پذیره شدند. راوی گوید:

علی به یزید بن قیس ارحبی گفت: ای یزید بن قیس. گفت: بلی ای امیر مؤمنان. گفت: اینان قوم تو هستند، از خوراکشان بخور و از نوشابه‌شان بنوش.

[علی حکایت وضو ساختن پیامبر خدا (ص) را باز می‌گوید]

نصر: عمر بن سعد، از کلبی، از اصبع بن نباته:

در مدائن مردی چگونگی وضو گرفتن پیامبر خدا علیه الصلاة والسلام را از علی پرسید، علی سنگابی نیم آب [۳] بخواست و (چون آوردند) گفت: که بود که چگونگی وضوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیده بود؟ آن مرد برخاست. آنگاه علی سه به سه وضو ساخت [۴] و بر سرش

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «الّا بذلک الماء» و در اصل به خطا [...] لذلک الماء برای آن آب، یا به سبب آن.]

[ (۲-) ] در شنهج به تحریف [...] ابن قاسط بن محرز [...] و در متن «نمر بن قاسط» و مراد (تیره) نمر بن قاسط بن هب بن اقصی بن دعمی بن جدیل بن اسد بن ربیع بن نزار بن معد بن عدنان است.

[ (۳-) ] متن «مخضب من برام» طشتی از سنگ که در آن جامه شویند. در اصل به تحریف [قدر نصفه الماء دیگی که نیمی آب داشت]، در ترجمه به هر دو تعبیر توجه شد. - م. این خبر در شنهج، در گمانگاه خود نیامده است.

[ (۴-) ] ظاهرا مراد از «سه به سه» شستن هر دو دست و صورت است که جمعا سه اندامند. از آنجا که در حدیث سخنی از مسح بر پا نیامده برخی گویند: شاید مراد از «سه به سه» سه اندام: شستن دستها، و پاها و صورت باشد. ولی حکم مسح بر پا، به موجب نص آیه ۶ سوره المائدة «فامسحوا

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۳

یک بار مسح کشید و گفت: دیدم پیامبر خدا چنین وضو می گیرد.

### [هیئت نمایندگی بنی تغلب]

دگر بار به حدیث نخستین، حدیث یزید بن قیس ارجبی باز آمد.

سپس (علی) گفت: بخدا، وقتی هیئت نمایندگی بنی تغلب نزد (پیامبر) آمدند، من شاهد بودم که با او بر این پایه توافق کردند که وی (خود) آنها را بر دینشان بگذارد ولی فرزندان ایشان را بر کیش نصرانی نگذارند (و چنان پرورش ندهند). (علی افزود) و گفت: اینک خبر یافته‌ام که آنها این قرار را ترک کرده‌اند، و به خدا سوگند اگر بر آنها در آیم بی گمان باید رزمجویان ایشان را بکشم و فرزندان ایشان را به اسارت گیرم. ولی چون به سرزمین آنها وارد شد گروه بسیاری از مسلمانان همانجا به استقبالش آمدند، وی از دیدن این وضع شادمان شد و از نظر پیشین خود منصرف گشت.

### رسیدن به رقه

#### اشاره

سپس امیر مؤمنان به راه خود ادامه داد تا به «رقه» رسید، و بیشتر مردمش عثمان دوستانی بودند که به سبب علاقه و هواداری معاویه، از کوفه به آنجا گریخته بودند، از این رو دروازه‌ها را بستند و در آن پناه گرفتند و فرماندارشان سماک بن مخرمه اسدی در فرمان معاویه بود که (پیشتر) همراه نزدیک به صد مرد بنی اسدی از علی جدا شده بودند، و سماک به مکاتبه با قوم خود پرداخته بود تا هفتصد تن از ایشان به او پیوستند.

نصر: عمر بن سعد، مسلم ملائی [۱]، از حبه [۲]، از علی، برایم روایت کرد و گفت:

چون علی در رقه فرود آمد، در جایی بر ساحل فرات که آن را بلیخ

[۱] برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین» روشن است. - بحار الانوار، جزء ۷۷ باب الوضوء از ص ۲۴۷ به بعد، چاپ بیروت، الوفاء. - م.

[۱-] مسلم بن کیسان ضبّی ملائی بّزاد، ابو عبد الله کوفی - تهذیب التهذیب و التقریب.

[۲-] شرح حالش پیشتر در ص ۱۹۹ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۰۴

می‌خوانند منزلگاه گرفت [در آنجا] راهبی از دیر خویش پایین آمد و به علی گفت: نزد ما نوشته‌ای است که از پدران خود به میراث برده‌ایم و آن را [یاران حواریون] عیسی بن مریم نوشته‌اند، به تو عرضه می‌دارم. علی گفت: بسیار خوب، چه نوشته است؟ راهب گفت:

### داستان راهب بلیخ

«بسم الله الرحمن الرحيم. به نام خداوند بخشنده مهربان که قضایش را چنین راند و بر (لوح) مسطور چنین رقم زد که در میان مردمی ناخوانده درس، پیامبری از خودشان بر می‌انگیزد که کتاب و حکمت را بدیشان می‌آموزد و آنان را به راه خدا رهنمون آید، (پیامبری) که درشتی نمی‌کند، و در بازارها عربده نمی‌کشد (و غوغا نمی‌کند)، و بدی را به بدی پاداش نمی‌دهد، ولی (در عوض) [۱] می‌بخشاید و در می‌گذرد. اَمّت او خداوند را بر هر پشته‌ای ستایش‌گرند، و در هر فراز و نشیبی می‌ستایند، زبانشان به تهلل [۲] و تکبیر [۳] و [تسبیح] رام و هموار است. خداوند او را بر هر چه آهنگش کند یاری دهد، و چون خدایش بمیراند اَمّتش اختلاف کنند و سپس به اتحاد باز آیند، و چندان که خدا خواهد بر آن (همبستگی) بمانند تا (به حشر) پراکنده شوند، پس مردی از اَمّت او بر ساحل این آب (رود فرات) بگذرد، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، داوری به حق می‌راند و در حکمرانی رشوه نمی‌ستاند [۴]. دنیا به دیده او از (مشتی) خاکستر (در معرض تندباد) به روزی طوفانزای، پست‌تر و ناچیزتر است، و مرگ برای او از نوشیدن آب به گاه تشنگی شدید [۵] آسانتر و گواراتر، در نهان از خدا می‌ترسد و در عیان خیرخواه اوست، در راه خدا از

[۱-] متن «و لکن یعفو» و در شنهج (۱: ۲۸۹) [بل یعفو و یصفح].

[۲-] گفتن کلمه توحید: لا اله الا الله. - م.

[۳-] «الله اکبر» گفتن. - م.

[۴-] متن «و لا یرتشی فی الحکم» و در شنهج [و لا یرکس الحکم حکم خلاف حق و نابجا نمی‌دهد].

[۵-] متن «علی الظماء» و در شنهج [علی الظمان بر تشنه لب].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۰۵

سرزنش هیچ ملامت‌گیری بیم ندارد. هر کس از مردم این سرزمین آن پیامبر صلی الله علیه و سلم را باز یابد و به او ایمان آورد خرسندی و بهشت من پاداش اوست، و هر کس این بنده صالح را دریابد باید به او یاری دهد زیرا کشته شدن در کنار او شهادت است. [آنگاه گفت]: پس من همراه تو هستم و از تو جدا نمی‌شوم تا آنچه به تو می‌رسد به من نیز رسد. راوی گوید:

پس علی بگریست و سپس گفت: سپاس خدایی را که مرا نزد خود فراموش شده نگذاشته [۱]، سپاس خدایی را که مرا در نگاشته نیکان و صالحان یاد کرده است.

آن راهب با وی همراه شد- و چنان که آورده‌اند- روز و شب با علی به سر می‌برد تا روز صفین کشته شد. چون کسان به دفن

کشتگان خود پرداختند علی گفت: او را بجوید. چون یافتندش بر او نماز خواند و به خاکش سپرد و گفت: این از ما، و از اهل بیت ماست. و بارها برای او آمزش طلبید.

### [مسیر معقل بن قیس به سوی رقه]

نصر: عمر، از مردی - یعنی از ابی مخنف - از نمیر بن وعله، از ابی الودّاک [۲] که گفت: علی، معقل بن قیس [ریاحی] را با سه هزار تن از مدائن روانه کرد و به او گفت: «راه موصل و سپس نصیبین را در پیش گیر و بعد از آن در رقه به انتظار من بمان که من بدانجا خواهم آمد. مردم را آرام کن و امان بده، جز با کسی که با تو بجنگد جنگ مکن و صبحگاهان و عصرها راه پیمای و هنگام شدت گرمای نیمروزی مردم را برای استراحت فرود آر. شب

[ (۱-) ] متن «لم يجعلني عنده منسيا» و در شنهج [الذي لم اكن عنده منسيا کسی که نزدش از یاد رفته نیستم] (یعنی: مرا از یاد نبرده است. - م.)

[ (۲-) ] ابو الودّاک، جیر بن نوف همدانی بکالی - تهذيب التهذيب و التقريب.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۰۶

بیدار بمان و در ضمن راهپیمایی جابجای لختی بیاسای، و شب هنگام [۱] به راهپیمایی مپرداز، چه خداوند شب را وسیله آرامش و سکون ساخته، در آن (فرصت) به پیکر خود و سربازان و پشتیبانان آسایش رسان. چون سحرگاهان در رسید و سپیده دمید [۲] به حرکت در آی. پس بیامد تا به حدیثه رسید - که آن زمان فقط منزلگاه گذریان بود و بعد از آن محمد بن مروان شهر موصل را آنجا بنا کرد - ناگاه دو قوچ را دیدند که به هم سرشاخ شده بودند، مردی «خثعمی» که او را شداد بن ابی ربیع [۳] می‌نامیدند - و چندی بعد با گروه «حروریّه [۴]» کشته شد - همراه معقل بن قیس بود و گفت: آری، آری. معقل گفت: چه می‌گویی؟ راوی گوید:

در دم دو مرد آمدند و هر کدام یکی از قوچها را گرفتند و به راه خود رفتند.

مرد خثعمی به معقل گفت: نه شما پیروز خواهید شد و نه آنان بر شما چیره گردند.

معقل گفت: این را از کجا دانستی؟ گفت: آیا آن دو قوچ را ندیدی؟ یکی از خاور و دیگری از باختر آمد و با یک دیگر برخوردند و جنگیدند و سرشاخ شدند و هر یک با آن دیگری نیمایم همآورد بود، تا صاحبانشان آمدند و هر یک را بردند [۵]. معقل به او گفت، ای برادر خثعمی، اما ممکن است کار بهتر از آنچه تو گویی شود. سپس رفتند تا در رقه به علی پیوستند.

[ (۱-) ] متن «اللیل» و در شنهج (۱: ۲۹۰) [اول اللیل آغاز شب].

[ (۲-) ] متن «ینبطح الفجر سپیده جنبید» و در شنهج [ینبلج الفجر سپیده سر زد].

[ (۳-) ] در شنهج [شرار بن شداد بن ...].

[ (۴-) ] یاقوت نیز همین گونه، به فتح اول و دوم و سکون سوم ضبط کرده ولی در اللسان و القاموس و الوفيات (۱: ۲۲۴) «حروریّه» به فتح اول و ضم دوم آمده است. (خوارجی که در قریه حرورا نزدیک کوفه گرد آمدند و به مخالفت با علی علیه السلام به خلافت عبد الله راسبی بیعت کردند. - م.)

[ (۵-) ] این گونه پیش‌بینی را تطئیر گویند، و رسم عرب بر این بود که چون به شهری در می‌آمدند نخستین پرنده یا حیوانی را که می‌دیدند به فال نیک یا بد می‌گرفتند و از حرکات آن پرنده قیاس کار خود می‌کردند. در اسلام این گونه تفأل نهی شده است. -

**[نامه علی به معاویه]**

نصر: عمر بن سعد، از مردی، از ابی الودّاک که گفت:

گروهی از یاران علی به او گفتند: به معاویه و دست‌نشانندگان او که همه از قوم تو (و از قریش) هستند نامه‌ای بنویس و آنان را به اطاعت خود باز خوان و به ترک راه خطایی که در پیش گرفته‌اند دعوت کن تا به این ترتیب حجت بزرگ را بر آنها تمام کرده باشی. از این رو علی به ایشان نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه و قریشیانی که از جانب او گماشته شده‌اند. سلام بر شما. من نزد شما خدایی را ستایش می‌کنم که خدایی جز او نیست. اما بعد، به راستی که خداوند را بندگانی هستند که به قرآن ایمان دارند و تفسیر آن را شناخته و دانش دین را آموخته‌اند، و خداوند برتری آنان را در قرآن حکیم بیان فرموده است، شما در آن روزگاران دشمن پیامبر خدا صلی الله علیه بودید، قرآن را دروغ می‌شمردید، و بر جنگ با مسلمانان با خویش پیمان بسته بودید، بر هر کدام از ایشان دست می‌یافتید به زندانش می‌افکندید یا شکنجه‌اش می‌کردید یا می‌کشیدش، تا خداوند خواست دین خود را پیروز کند و پیامبر خویش را جلوه فرزاید [۱]، آنگاه اعراب، گروه گروه به دین او در آمدند و این امت خواه ناخواه [به او] اسلام آوردند، و شما از آن کسانی بودید که یا به امیدی و یا از بیمی به این آیین گرویدید، در حالی که پشاهندگان، با پیشدستی خود در پذیرفتن اسلام، و مهاجران نخستین، با برتری خویش، کامیاب و رستگار شده بودند.

پس کسی را که از پیشینه‌ای چون سابقه آنان و فضیلتی چون فضایل ایشان در اسلام بهره‌ای نبرده نسزد در کاری که آنان بدان شایسته‌تر و بر آن سزاوارترند با ایشان بستیزد (که اگر چنین کند) گنهکارانه ستم ورزیده است. و هر که را از عقل نصیبی است

[(-۱)] متن «اظهار رسوله» و در شنهج [اظهار امره].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۸

نسزد که اندازه خود را نداند و از حد خویش پا فراتر نهد و خود را به درخواست چیزی که حق او نیست بیازارد و رنجه کند. پس شایسته‌ترین کسان به سرپرستی این امت از کهن و نو (وقدیم و جدید)، کسی است که از همه مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه نزدیکتر بوده و از تمام امت به قرآن آشناتر و در دین آگاهتر است و نخستین فرد امت است که اسلام آورده، و در جهاد از همگان برتر و در تحمل بار مسئولیت امور مردم تواناتر و چیره‌دست‌تر است. پس، از خدایی که به سوی او باز می‌گردید بهره‌یید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ حق را به باطل میامیزید و در حالی که خود (نیک) آگاهید حق را پنهان ندارید [۱]». و بدانید به راستی، بهترین بندگان خدا آنانند که بدانچه می‌دانند عمل کنند [۲] و بی‌گمان، بدترین ایشان نادانانی هستند که جاهلانه با اهل علم می‌ستیزند، زیرا عالم را به سبب دانش وی برتری و فضیلتی است، و جاهل از ستیزه با عالم جز افزودن بر جهل خویش بهره‌ای نبرد. هلا- (به هوش باشید) که من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه، و جلوگیری از ریختن خون این امت فرا می‌خوانم. اگر پذیرفتید راه رستگاری خود را یافته و به نصیب (اخروی) خویش رهنمون شده‌اید. و اگر سرباز زدید و جز پراکندگی میان این امت را نخواستید در آن صورت، هرگز [۳] جز بر دوری خود از خدا نیفزوده‌اید و خداوند نیز هرگز جز بر خشم خود نسبت به شما نخواهد افزود، و السلام.

## پاسخ معاویه

پس معاویه به او نوشت:

«اما بعد، به راستی (پاسخ نامه‌ات) این است که:

[ (۱-) ] البقره، ۴۲

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «یعملون بما یعلمون» و در اصل به خطا [بما یعطون].

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «فلن تردادوا» و در اصل [لن ...] و در شنهج [لم ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۰۹

لیس بینی و بین قیس عتاب\* غیر طعن الکلی و ضرب الرقاب میان من و قیس گفتگوئی جز دریدن جگر گاهها و زدن گردنها نیست (و زبانی جز زبان شمشیر نباشد).

علی (پس از خواندن این جواب) گفت:

اَنْكَ لَا تَهْدِي مَنْ احَبَّتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ اعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ چنین نیست که هر که را تو بخواهی هدایت توانی کرد، لیکن خداوند هر که را خواهد هدایت می‌کند و او به حال آنان که قابل هدایتند آگاهتر است [۱].

## گذر بر پل رقه

نصر: عمر، از حجاج بن ارطاة، از عبد الله بن عمار بن عبد یغوث:

علی به مردم رقه گفت: پلی برایم بسازید که از آن بگذرم و به شام روی آرم. آنان خودداری کردند و کشتیهایشان را نیز پیشتر در ساحل طرف خود گرد آورده بودند، پس علی از آنجا حرکت کرد تا (در نقطه‌ای دورتر) از پل منبج گذر کند، و اشتر آنجا ماند و به آنان ندا در داد و گفت: ای کسانی که در این دژ حصار گرفته‌اید، به خدا سوگند اگر امیر مؤمنان از اینجا برود و شما در کنار شهر خود برای او پلی نساخته باشید که از آن بگذرد بی گمان شمشیر در میان شما نهم و رزمجویانتان را بکشم و سرزمینتان را ویران کنم و اموالتان را بگیرم. آنان به کنکاش نشستند و گفتند: اشتر بدانچه گوید [۲] عمل کند و به یقین علی او را اینجا گذاشته و بر ما گماشته تا گزند از جانب او بر ما وارد کند [۳]. پس به او پیام دادند: ما برای شما پلی خواهیم زد. ایشان پذیرفتند، و اشتر به علی گزارش داد،

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۲۰۹

[ (۱-) ] القصص، ۵۶

[ (۲-) ] در متن «یفی بما یقول» و در شنهج [...] بما حلف بدانچه سوگند خورد].

[ (۳-) ] متن «ان علیا خلفه علینا لیأتینا منه الشر» و در شنهج [و انما خلفه علی عندنا لیأتینا بشر همانا علی او را نزد ما بجای نهاد تا شری از جانب او متوجه ما سازد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱۰

و او باز آمد و پل زدند، و بار و بنه و مردان [۱] از آن گذشتند. سپس به اشتر فرمود که با سه هزار سوار بایستد تا تمام مردم از پل بگذرند و او خود آخرین کسی بود که از پل گذشت.  
حجاج گوید:

سپاه هنگام عبور از پل فشرده و انبوه می‌رفت و گذریان به یک دیگر فشار می‌آوردند، کلاهخود عبد الله بن ابی الحصین [۲] از سرش بیفتاد و پیاده شد و آن را برداشت و دیگر بار سوار شد، کلاهخود عبد الله بن حجاج نیز افتاده، پیاده شد و برداشت و سوار شد و به رفیقش گفت:

ان یک ظنّ الزّاجری الطّیر صادقاً كما زعموا اقتل وشیکا و تقتل.

اگر بدشگون گیری فالگیران با پرند، چنان که ادعا می‌کنند درست باشد من و تو بزودی کشته خواهیم شد [۳].  
عبد الله بن ابی الحصین گفت: هیچ پیشگویی و سخنی از آنچه آنها گفته‌اند از این که تو بازگفتی نزد من خوشتر نباشد (چه من برای مرگ آماده‌ام). پس هر دو در صفین کشته شدند.

[۱-] متن از روی شنهج (۱: ۲۹۰) «فعبر الاثقال و الرجال» و در اصل [فعبر علی الاثقال و الرجال- به حاء و با فزونی «علی»] و در طبری (۵: ۲۳۵) [فعبر علیه بالاثقال و الرجال با بار و بنه‌اش بر آن بگذشت].

[۲-] متن از روی شنهج و طبری، و در اصل [عبد الرحمن بن ابی الحصین].

[۳-] متن که به صورت شعر است از طبری گرفته شده و در نسخه اصل به نثر آمده و به جای «الزاجری» [الزاجر] و «زعموا» [و یزعمون] است. (تفأّل زنان افتادن کلاهخود را از سر سپاهی در راه جنگ، بد شگون می‌شمردند.- م.)

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۱۱

## حرکت زیاد بن نصر و شریح بن هانی

### اشاره

خالد بن قطن گفت:

چون علی از فرات گذشت، زیاد بن نصر و شریح بن هانی را که با دوازده هزار سپاهی پیشاپیش خود به مقابله با معاویه فرستاده و دستور داده بود بی انحراف مسیر، همان گونه که از کوفه در آمده‌اند پیش روند، فراخواند. آنها وقتی به عنوان [پشتازان او] از کوفه اعزام شدند، کناره فرات را در خشکی از جانب کوفه در پیش گرفتند تا به «عانات» رسیدند، در این هنگام خبردار شدند که علی راه جزیره را در پیش گرفته است و نیز آگاه شدند که معاویه با سپاه شام از دمشق عازم رویارویی با علی شده است، پس با خود گفتند: نه، به خدا این رأی درستی نباشد که ما در حالی که این رود میان ما و امیر مؤمنان را جدا کرده است پیش رویم، و نیز مصلحت ما در آن نیست که با تعداد نفرات اندک خود که نیروی کمکی و پشتیبانی از آن گسیخته، با مجموع سپاه شام رویارو شویم. از این رو به سوی عانات رفتند تا از آن نقطه رود را میان بر کنند ولی مردم عانات جلوگیری کردند و زورقه‌هایشان را آن سوی رود متوقف ساختند [۱] (و امکان عبور ندادند). پس آهنگ جنگ با مردم عانات کردند، ولی چون به حصار پناه گرفتند، اینان بازگشتند تا در «هیت» (از آب) گذشتند و در روستایی پایین «قریسیا» به لشکر علی پیوستند.

چون این پشتازان به علی پیوستند گفت: آیا باید جلوداران سپاه [من] از عقب من بیایند؟! زیاد و شریح نزد او آمدند و [نظری] را که اختیار کرده بودند به عرضش رساندند، گفت: درست اندیشیدید و راه درستی پیمودید. چون خود از فرات عبور کرد دیگر بار



آن دو را پیشاپیش به سوی معاویه گسیل داشت. هنگامی که اینان به منطقه عملیات معاویه رسیدند ابو اعمور [سلمی] با گروهی از سپاهیان

[(-۱)] متن «و حبسوا عندهم السفن» و در شنهج (۱: ۲۹۱) [حبسوا عنهم السفن کشتیها را از دسترس آنها دور داشتند].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۱۲

شام بدیشان برخورد، اینان آنان را به اطاعت از امیر مؤمنان خواندند ولی آنان سرتافتند، پس برای علی (با پیک) پیام فرستادند: ما در حومه «باروی روم» به ابو اعمور سلمی و گروهی از سپاه شام برخوردیم و او و یارانش [۱] را به فرمانبرداری از تو خواندیم ولی از پذیرفتن دعوت ما سرتافتند، فرمان خود را به ما ابلاغ کن.

علی پیامی برای اشتر نوشت و فرمود:

### نامه علی به اشتر

«ای مالک، زیاد و شریح به من پیام داده‌اند که ابو اعمور سلمی را با سپاه شام در باروی روم دیده‌اند، و پیک به من گزارش داد که ایشان را در حالی ترک کرده که رویاروی یک دیگر برای جنگ ایستاده بودند. پس بشتاب، بشتاب و خود را به یارانت برسان و چون به ایشان رسیدی فرماندهی آنها با توست. مبادا تا وقتی به ایشان نرسیده و اخبار و گزارشهایشان را نشنیده‌ای خود آغاز به جنگ کنی مگر آنکه دشمن بر تو پیشدستی کند، و مبادا دشمنی تو باعث شود که پیش از چند بار دعوت، به تکرار و اتمام حجت، دست به جنگ با دشمن زنی. زیاد را بر جناح راست و شریح را بر جناح چپ لشکر بگمار و خود میان یارانت، در میانه لشکر قرار گیر [۲]، و نه مانند کسی که آهنگ در گیر شدن و افروختن جنگ را دارد به آنان نزدیک شو و نه چون کسی که از شدت درگیری می‌هراسد از آنان دور بمان (وضعی بینابین اختیار کن) تا آنکه من به تو برسم، که ان شاء الله شتابان خواهیم آمد. پیک، حارث بن جمهان جعفری بود [۳].»

[(-۱)] متن از روی شنهج «فدعونا و اصحابه» و در اصل [فدعونا هم].

[(-۲)] به اصطلاح نظامی قدیم: میمنه و میسر و قلب سپاه. - م.

[(-۳)] در لسان المیزان (۲: ۱۴۹) نام وی بدون نسبتش آمده و گوید: «طوسی در رجال الشیعه از او یاد کرده» در تاریخ طبری (۵: ۲۳۸) به ضم جیم، «جعفی» ضبط شده است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۱۳

### نامه او به زیاد و شریح

و به آن دو نوشت:

«اما بعد، من مالک را به فرماندهی بر شما فرستادم، پس امرش را بشنوید و مطیع فرمانش باشید زیرا او کسی است که نه بیم کم‌خردی و لغزش بر او می‌رود و نه در موردی که شتاب لازم است کندی می‌کند و نه آنگاه که درنگ مناسبتر است شتاب می‌ورزد. به او همان دستوری را داده‌ام که به شما امر کرده‌ام که با آن قوم (دشمن) آغاز به جنگ نکند مگر آنکه با آنها دیدار کند و دعوتشان کند و حجت را تمام کرده باشد [۱] [ان شاء الله].»

اشتر راهی شد تا بدان قوم رسید و از فرمان علی چنان که فرموده بود پیروی کرد، و از جنگ خودداری داشت. و (دو لشکر)

همچنان در برابر یک دیگر بایستادند، تا هنگام عصر، ابو اءور سلمی بر آنها حمله آورد و ایشان پایداری کردند و ساعتی در گیر بودند. آنگاه شامیان منصرف شدند، سپس هاشم بن عتبۀ با فوجی رزمندگان، با تعداد و ساز و برگی نیکو پیشروی کرد و ابو اءور سلمی نیز از آن سوی برابرشان آمد و آن روز با یک دیگر پیکار کردند، هر دو فوج، سوار برابر سوار [۲] و پیاده با پیاده، هماورد بودند، مدتی با یک دیگر کشاکش کردند و سپس جدا شدند. صبحگاه دیگر اشتر بر آنان تاخت، و از ایشان عبد الله بن منذر تنوخی که شهسوار شامیان بود به دست ظبیان بن عماره تمیمی که آن روز نوجوانی بیش نبود، کشته شد [۳]. اشتر دم به دم می گفت: وای بر شما! ابو اءور را به من نشان دهید. آنگاه ابو اءور افراد خود را فرا خواند و نزدش باز گشتند، و بر

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «ألا ييدا القوم بقتال حتى يلقاهم فيدعوهم و يعذر اليهم» و در اصل [ألا تبدء و القوم بقتال حتى تلقاهم فتدعوهم و تعذر اليهم با آن قوم به جنگ آغاز نکنید مگر آنکه با ایشان دیدار کنید و دعوتشان نمایید و حجت را تمام کنید].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج و طبری (۵: ۲۳۹) «تحمل الخيل على الخيل» و در اصل [فحمل الخيل على الخيل].

[ (۳-) ] متن «فقتل منهم عبد الله بن المنذر» و در شنهج [فقتل من اهل الشام].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۲۱۴

پشته‌ای فراسوی جایی که نخستین بار در آن قرار گرفته بود بایستاد، و اشتر بیامد وصف یارانش را در همانجا که پیشتر ابو اءور قرار گرفته بود مستقر ساخت.

آنگاه اشتر به سنان بن مالک نخعی گفت: به تاخت نزد ابو اءور برو و او را به هماوردی بخوان. گفت: به نبرد با خودم یا با تو؟ گفت: به هماوردی من بخوانش.

مالک سپس گفت: [آیا] اگر دستور نبرد تن به تن با او را به تو می دادم، تو با او می جنگیدی؟ گفت: آری، سوگند به آن که جز او خدایی نباشد اگر می فرمودی که صف آنان را به شمشیر خویش بشکافم چنان می کردم تا شمشیر خود را بر پیکر شخص او فرود آرَم. پس (مالک) گفت: ای برادرزاده من، خداوند عمرت را بیفزاید، به خدا سوگند که علاقه و مهر من نسبت به تو فزون گشت، نه، من به تو فرمان هماوردی با او ندادم، و فقط دستور دادم او را به نبرد با من بخوانی، زیرا وی - هر چند ضرورت هم ایجاب کند - جز با بزرگسالان و همزوران والا - نژاد هماورد نمی شود، البته تو به حمد خدا شایسته و والا - نژاد هستی، اما نوجوانی [و] او با نوجوانان جنگ تن به تن نمی کند، پس برو و او را به هماوردی با من بخوان. وی به سوی آنان [۱] آمد و گفت: مرا امان دهید که پیامگزارم [۲]. وی را امان دادند تا نزد ابو اءور رسید.

### [دعوت اشتر از اءور به جنگ تن به تن]

نصر: عمر بن سعد، مردی [۳]، از ابی زهیر عبسی، از صالح بن سنان بن مالک، از پدرش (سنان) که گفت: به او گفتم: مالک تو را به هماوردی می خواند. دیری خاموش ماند و آنگاه گفت: سبکسری و بد اندیشی اشتر همان انگیزه ایست که او را به گریزانیدن کارگزاران عثمان از عراق، و بهتان بستن بر وی، و زشت شمردن

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «فاتاهم فقال» و در اصل [فاتاه ...].

[ (۲-) ] متن «أمنوني فاني رسول» و در شنهج [انا رسول فأمنوني].

[ (۳-) ] در متن چنین است و در شنهج این کلمه نیامده است و معنایش اینکه «مردی مرا حدیث کرد».

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۲۱۵

محاسن، و ناشناختن حق او و اظهار دشمنی با وی و داشت. و نیز از خیره‌سری و بد اندیشی اشتر است که وی به خانه و قرارگاه عثمان تاخت و در شمار قاتلان او درآمد و چنان شد که اینک خونخواهان او، وی را می‌طلبند [۱]. مرا به هموردی با او نیازی نیست.

سنان گفت:

به او گفتم: سخت را گفتی، پس گوش به من دار تا آگاهت کنم [۲]. گفت:

مرا نه به پاسخ تو و نه به شنیدن سخت، نیازی نیست. از من دور شو! و یارانش را به بانگ بلند بر سرم بخواند، ازین رو از او منصرف شدم، و اگر گوش به سخنم می‌داد بی‌گمان وی را از عذر و حجت دوستم (اشتر در ماجرای عثمان) آگاه می‌کردم. پس نزد اشتر باز آمدم و به او خبر دادم که وی از هموردی با او امتناع دارد. گفت: او پروای جان خود کرده است. (سنان) گوید: (دو لشکر) همچنان رویاروی ایستادیم تا شب (فرا رسید و) میان ما پرده ظلمت آویخت و ما آن شب را به حال بیدارباش و نگهبانی گذراندیم. چون صبح شد، نگرستیم و دیدیم که آنها از آنجا رفته‌اند [۳]. (سنان) گوید: علی صبحگاهان به ما رسید [۴] و به سوی معاویه به پیشروی پرداخت، و همان زمان ابو اعمور سلمی که جلودار سپاه معاویه بود به (گزینش) زمین هموار و قرارگاه فراخ و سرچشمه آب، در جایی گشاده‌تر [۵] پیشی گرفته (و به موقعیتی بهتر دست یافته) بود.

[(-۱)] متن «مبتغی بدمه» و در شنهج و طبری [متبعا مورد پیگرد].

[(-۲)] متن «فاستمع منی حتی اخبرک» و در شنهج و طبری [فاسمع حتی اجیبک پس بشنو تا پاسخت گویم].

[(-۳)] در طبری [قد انصرفوا من تحت لیلتهم در پناه همان تیرگی شب از آنجا رفته‌اند].

[(-۴)] متن «و صبّحنا علی...» و در اصل به تحریف [و اصبحنا ...] و در شنهج و طبری [و یصبحنا علی غدوة].

[(-۵)] متن «مکان افیح» و در شنهج به تحریف [مکانا افسح].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱۶

### وصف دو سپاه

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از محمد بن علی، و زید بن حسن، و محمد- یعنی، ابن مطلب که گفتند:

علی علیه السلام اشتر بن حارث نخعی را به جلوداری سپاه خود گماشت، و علی با یکصد و پنجاه هزار تن از مردم عراق به پیشروی پرداخت و گروهی از یارانش او را در میان گرفته بودند.

معاویه نیز با سپاهی در همین حدود از مردم شام، در حالی که سفیان بن عمرو (معروف به) ابو اعمور سلمی را به جلوداری سپاه خود گماشته بود به حرکت در آمد.

چون به معاویه خبر رسید که علی آماده‌باش داده است او نیز به یارانش فرمان آمادگی داد و چون گزارش امر او به علی رسید با یاران خود به پیشروی ادامه داد، و (از این سوی) چون معاویه از خبر حرکت او آگاه شد با تمام نیرویش از خرد و کلان به سوی علی علیه السلام تاخت، وی که جلوداری سپاهش را به سفیان بن عمرو داده بود، ارطاة عامری- یعنی بسر [۱]- را به سرداری دنباله سپاه گماشت، و این لشکر به راه افتاد تا همگی به «قناصرین» [۲] در کنار صفین رسیدند.

اشتر با چهار هزار تن از زبده دیده‌وران عراقی بر سر جلوداران لشکر معاویه که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابو اعمور را از اردوگاهش براند، معاویه با تمام انبوه [۳] لشکر خود [از خرد و کلان] (به سوی علی) تاخت، و چون اشتر چنین دید به جانب علی علیه السلام برگشت (و به این گونه) معاویه بر آب مسلط شد و میان اهل عراق و آب فاصله افکند، از آن سو علی علیه

## السلام آهنگ

[۱-] در شنهج (۱: ۲۹۱) پس از این عبارت آمده است: [و عبید الله بن عمر را بر سواران به سرداری گماشت، و پرچمداری را به عبد الرحمن بن خالد بن ولید (سپرد)، و حبیب بن مسلمه فهری را بر میمنه (سمت راست لشکر)، و عبد الله بن عمرو بن عاص را بر میسر (سمت چپ لشکر)، و بر پیاده نظام سمت چپ حابس بن سعید طائی، و بر سواره نظام دمشق ضحاک بن قیس فهری، و بر پیاده نظام دمشق یزید بن اسد بن کرز بجلی، و بر اهل حمص، ذی الکلاع و بر اهل فلسطین، مسلمة بن مخلد را گماشت]. و این مطلب در پایان بخش سوم این کتاب خواهد آمد.

[۲-] یاقوت از آن محل نام برده، و در قاموس آمده: «قناصرین، به ضم: جایی است در شام».

[۳-] متن از روی شنهج (۱: ۳۲۵) «فی جمیع الفیلق» و در اصل به خطا [جمع الفیلق].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱۷

آن اردوگاه کرد ولی (سپاه دشمن) میان او و آب را چون مانعی گرفته بود.

راوی سپس به حدیث خود، با همان اسناد پیشین باز آمد (و گفت):

آنگاه علی علیه السلام به جستجوی محلی برای اردوگاه خود پرداخت و به مردم فرمود بارهای خود را فرو نهند، و آنان یکصد هزار تن یا بیشتر بودند- چون فرود آمدند شهبسوارانی از زبده سواران علی- که مرکب از یکصد و سی سوار بودند- شتابان به سوی معاویه تاختند و معاویه هنوز فرود نیامده بود که در گیر پیکار شدند و دیری (به چالاکی) جنگیدند [۱].

## [نامه معاویه به علی]

## اشاره

نصر: عمر بن سعد، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، گفت:

معاویه به علی نوشت: «خداوند ما و تو را عافیت دهد.»

ما احسن العدل و الانصاف من عمل و اقبح الطیش ثم النفس فی الزجل چه قدر عدل و انصاف در هر کاری نیکو و زیباست و چه قدر سبکسری و زیاده لافی از مرد، زشت و ناپسند است.

[و بعد از این (بیت این ابیات را) نوشت] [۲]:

اربط حمارك لا ينزع سویتة اذا یردّ و قید العیر مکروب [۳]...

افسار خر خود را ببند و مراقب باش پالانش را نربایند، در این صورت برایت می ماند، اما به بند کشیدن گورخر وحشی دشوار و مایه رنج و زحمت است.

یزید را دیگر به دیده ایشان چنان زید شیر مردی که زین پیش در دل بنی کوز و آل مرهوب هراس افکنده بود نمی بینی [۴].

اگر خواهان حقیق، بدانید که حق به حقدارش داده می شود، و زره تا شده، و

[۱-] متن «اقتتلوا هوياً» که اگر به فتح هاء خوانده شود «دیری» و اگر به ضم خوانده شود «شتابان و به چابکی» است.

[۲-] افزودگی از شنهج (۱: ۳۲۵) است.

[۳-] این ابیات از عبد الله بن عنمه ضبّی است. برای آگاهی بیشتر از این شعر و توضیح و شرح حال گوینده آن و فضای سرودن

ایات - المفضلیات (۷: ۱۸۲ چاپ معارف).

[۴-] [مراد معاویه اینکه: دیگر کسی مثل سابق از تو نمی‌هراسد. - م.]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱۸

شمشیر در نیام می‌ماند [۱].

و اگر قصد خوار کردن و سرکوب ما کرده‌اید بدانید ما قومی هستیم که شرنک ظلم را نمی‌نوشیم» [۲].

راوی گوید:

علی به کسان فرمود دست از نبرد کشیدند و جنگاوران در آوردگاه به صف ایستادند [۳] و سپس گفت:

### خطبه علی

ای مردم، اینجا جایی است که هر کس شک و تردیدی (در حقانیت نبرد) به خود راه دهد در (حقانیت) روز قیامت تردید کرده و

هر که در آن در ماند به روز قیامت درمانده است.

آنگاه چون معاویه به صفین فرود آمد علی گفت:

لقد اتاکم کاشرا عن نابه... یهبط الناس علی اعتراضه [۴] ...

گرنده‌ای به شما در رسید که نیش نشان می‌دهد و با وجود بی‌حقی و ناشایستگی خود بر حکمرانی، مردم را مقهور کرده پس

بگذار روزگار هر ترفند در آستین دارد برای ما بیاورد.

### نامه علی به معاویه

و علی به معاویه نوشت:

«فان للحرب عراما شررا ان علیها قائدا عشنرا ...

به راستی، این جنگ را سپاهی انبوه و رزمجو بسیج شده و فرماندهی با صلابت و سختکوش فرماندهی می‌کند.

[۱-] [یعنی نیازی به جنگ و به گفته سعدی: «حاجت تیغ بر کشیدن نیست» - م.]

[۲-] [یعنی زیر بار ظلم و زور نمی‌رویم - م.]

[۳-] [متن «اهل المصاف مصافهم» و در شنهج (۱: ۳۲۶) حتی اخذ اهل الشام مصافهم تا مردم شام در آوردگاه خود به صف

ایستند].

[۴-] [متن «... اعتراضه» و در اصل به تحریف [...] اغترابه]. ابن ابی الحدید (۱: ۳۲۷) در شرح این کلمه گوید: «یعنی دوری او از حق

فرمانروایی و فقدان (حق) ولایت بر مردم».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۱۹

داد (مظلومان را) از آنکو ستم رانده [۱] یا درنده‌ای ببرگونه شده است بستاند.

از همه سو به سرعت راه می‌شکافد و پشتیبان نیروهای [۲] خویش است، اینک به لحظه انتقام سخت، دامن مردی بر کمر زده و نیز

گفت [۳]:

ألم تر قومی اذ دعاهم اخوهم اجابوا و ان یغضب علی القوم یغضبوا ...

آیا قوم مرا نمی‌بینی که چون برادرشان ایشان را بخواند پاسخش گویند و چون بر گروهی خشم گیرد آنان نیز بر آن گروه خشم

آرند؟

آنان در غیبت من مدافع منند، همان‌گونه که من نیز در غیبت قوم خود مدافعشان بوده‌ام. رزمجویانی که مادرانشان سرافکنده نیستند و پدرانشان مردمی به راستی سربلندند که فرزندان برومند پرورده‌اند. پس مردم به اردوگاه خود بازگشتند، و جوانان و غلامان برای آوردن آب رفتند اما شامیان مانع شدند.

### [تسلط شامیان بر آب]

نصر: از عمر بن سعد، از یوسف بن یزید، از عبد الله بن عوف بن احمر که گفت:

ما چون در صفین بر معاویه و شامیان در آمدیم، دیدیم در جایی هموار فرود آمده و اردوی گسترده‌ای بر پا کرده‌اند [۴] و سرچشمه آب را در اختیار گرفته‌اند، و ابو اعمور سواران و پیادگان را بر سر آب به صف کرده و تیر اندازان را، همراه با نیزه‌داران و سپرداران، پیشاپیش آنان گماشته است و همگی دستاری سپید بر سر بسته و به انبوه ایستاده‌اند تا مانع دسترسی ما به آب شوند. بیدرنگ نزد امیر مؤمنان رفتیم و موقعیت را به او گزارش دادیم. وی صعصعه بن صوحان را بخواند و گفت:

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «ینصف من أجمر...» و در اصل [احجم] و در شنهج [احجر، با تقدیم حاء بر جیم].

[(-۲)] متن «زمجرا» به معنی نگهبان و مدافع است و اگر [زمخر، به خاء] خوانده شود، بزرگوار و والا مقام معنی می‌دهد.

[(-۳)] چنان که در شنهج (۱: ۳۲۷) آمده این شعر از ربیع بن مشروم طائی است.

[(-۴)] متن از روی شنهج «منزلا اختاروه، مستویا بساطا واسعا...» و در اصل به خطا [منزلا اختار و لا مستویا...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۰

نزد معاویه برو و بگو: ما این (بسیج را پرداخته و این) راه را (تا بدینجا) پیموده‌ایم، و من از جنگ با شما، پیش از اتمام حجت، اکراه دارم. ولی تو با سوارانت بر ما تاختی [۱] و پیش از آنکه ما به جنگ با تو پردازیم به پیکار ما برخاستی و در آغازیدن جنگ بر ما پیشدستی کردی، نظر ما بر آن است [۲] که (تا بتوانیم) از جنگ خودداری ورزیم تا تو را دعوت به حق نموده و اتمام حجت کرده باشیم. اینک این ستیزه‌جویی دیگری است که از شما سرزده و بین مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از میان بردار تا (دیگر بار) به آنچه میان ما و شما می‌گذرد و بدانچه ما و شما تا بدینجا کرده‌ایم نیک بیندیشیم. اگر تو را خوشتر آن است که قصد (اصلی) را که به خاطر آن آمده‌ایم وانهیم و بگذاریم مردم بر سر آب بجنگند تا هر که پیروز شد آن را بنوشد! همچنان کنیم [۳].

معاویه به یاران خود گفت [۴]: شما چه نظر می‌دهید؟ ولید بن عقبه گفت:

همان‌گونه که (آنان) عثمان را از آب باز داشتند ما هم آب را بر آنها می‌بندیم. وی را چهل روز در محاصره گرفتند و جرعه‌ای آب سرد و لقمه‌ای گوارا را از او باز گرفتند، خدا مرگشان دهد، بگذار تشنگی ایشان را بکشد. (اما) عمرو گفت: مانع میان آن قوم و آب را بر طرف کن، زیرا آنها تشنه نمی‌مانند که تو سیراب باشی (و سرانجام به آب می‌رسند)، اما به جز مسئله آب، در آنچه بین تو و ایشان می‌گذرد نیک بیندیش و تأمل کن. ولید دیگر بار گفته خود را تکرار کرد. و عبد الله بن ابی سرح [۵]

[(-۱)] متن «قدمت بخیلک» و در شنهج [قدمت خیلک].

[(-۲)] متن «نحن من رأینا» و در شنهج [ممن رأینا...].

[(-۳)] یعنی ما برای جنگ بر سر آب نیامده‌ایم بلکه قصد ما هر دو، تعیین تکلیف حکومت است اما اگر تو ترجیح می‌دهی که بر

سر آب نیز بجنگیم ما از آن ابایی نداریم. - م.

[۴-] در شنهج به اضافه دارد [چون صعصعه پیام خود را به معاویه به پایان آورد، معاویه به یارانش گفت:].

[۵-] عبد الله بن سعد بن ابی سرح بن حارث بن حبيب بن حذافه بن مالک بن حسل بن عامر بن لؤی، کسی است که افریقا را در روزگار عثمان فتح کرد و پس از آن والی مصر شد و به سال ۵۹ در آخر دوران معاویه درگذشت - الاصابه ۴۷۰۲ - در شنهج به تحریف [عبد الله بن سعید] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۱

که برادر همشیر عثمان بود- گفت: تا امشب آب را بر آنان ببند، زیرا چون به آب دسترس نیابند باز خواهند گشت، و بازگشتشان همان شکست و فرارشان خواهد بود. آب را بر آنان ببند که خدا به روز قیامت (در رحمتش را) بر آنها ببندد. آنگاه صعصعه بن صوحان گفت: خداوند روز قیامت در رحمتش را بر کافران گنهکار شرابخواره‌ای مانند تو و این تبهکار- یعنی ولید بن عقبه- می‌بندد.

پس بر سرش ریختند و به دشنامگویی و تهدیدش پرداختند. معاویه گفت: دست از این مرد بردارید که او پیامگزار است.

### تسلط عراقیان بر آب و آزاد گذاشتن شامیان در استفاده از آن

نصر: عمر بن سعد، از یوسف بن یزید، از عبد الله بن عوف بن احمر که گفت:

صعصعه نزد ما بازگشت و آنچه را به معاویه گفته و آنچه را دیده و پاسخ شنیده بود به ما باز گفت. به او گفتیم: معاویه خود چه پاسخت داد؟ گفت: چون از نزد او آهنگ بازگشت کردم گفتم: به علی چه پاسخ می‌دهی؟ گفت: نظر من به شما خواهد رسید. (عبد الله بن عوف) گوید:

به خدا، ما جز آنکه صفوف سوار و پیاده نگهبان آب را در هم کویم چاره‌ای نداشتیم. وی (معاویه) به ابی اعور پیام داد: «همچنان آنان را از آب باز دار.» ما هم، خدا گواهد است، همدست شدیم و بر سرشان تاختیم و آنان را به زیر بارانی از تیر و نیزه گرفتیم و با شمشیر تار و مارشان کردیم. این کشاکش دیری میان ما و آنها به درازا کشید تا آنان را در هم شکستیم و آب در اختیار ما قرار گرفت، آنگاه گفتیم: به خدا که به ایشان آب ندهیم، اما علی برای ما امریه فرستاد: به اندازه نیازتان آب برگیرید و به لشکرتان [۱] باز گردید و راه رسیدن آنها را به

[۱-] متن «الی عسکر کم» و در شنهج [الی معسکر کم به لشکر گاهتان].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۲

آب آزاد گذارید، همانا خداوند شما را بر آنها به سبب گمراهی و ستمشان پیروز گردانیده است [۱].

(روایتی دیگر) نصر: عمر بن سعد، از مردی، از ابی حزه:

علی گفت: این روزی است که شما با حمیت و مردانگی خویش در آن به پیروزی دست یافتید.

### تشویق سکونی بر جلوگیری از آب

#### اشاره

نصر: محمد بن عبید الله، از جرجانی که گفت:

یاران علی یک شبانه روز- که به روز فرات نامیده شد- بی آب ماندند، و مردی از (قبیله) سکون، از مردم شام، که سلیل بن عمرو

[۲] خوانده می‌شد (به شعر) گفت: ای معاویه:

اسمع اليوم ما يقول السليل انّ قولي قول له تأويل ...

امروز آنچه سلیل گوید بشنو زیرا گفته من سخنی است که آن را مفهوم و دلیلی باشد.

آب را از یاران علی بازدار تا آن را نچشند، و زبونمرد، خوار و زار است.

آن گروه را، همچنان که ایشان آن پیرمرد [۳] را تشنه لب کشتند [۴] بکش که قصاص، کاری بس زیباست.

به حق آن ذاتی که اشتران را به قربانی به درگاهش می‌رانند، اینک زمان کشتار ایشان فرا رسیده [۵].

اگر علی و یارانش بر آب تسلط یابند شما هرگز آن را نتوانید چشید تا آنکه بگویید [۶]:

[ (۱-) ] مراد اینکه چون قطع آب از مردم، حتی از دشمن، ستم است، شما چنان که آن ستمگران کردند نکنید و مانع آب بردن آنها نشوید. - م.

[ (۲-) ] در شنهج [شلیل بن عمرو] و در شعر نیز همین گونه آورده است.

[ (۳-) ] مراد عثمان است. - م.

[ (۴-) ] متن «... الشيخ ظما و القصاص امر جميل» و در شنهج [...] صدی فالقصاص ...].

[ (۵-) ] متن «... البدن هدایا لنحراها تأجيل» و در شنهج [...] هدایا کانهن الفیول].

[ (۶-) ] این بیت در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۳

ما به هر چه شما بر ما حکم کنید راضی و خرسندیم، و پس از این تسلیم و رضا رنجی گران خواهد بود.

پس آبی را که از آن شماست از آن قوم باز دارید که آن قوم نپایند و اگر هم بمانند اندک زمانی باشد.

### رأی عمرو در این مورد

معاویه (به سلیل) گفت: رأی درست همین است که تو می‌گویی، اما عمرو مرا رها نمی‌کند و آزاد نمی‌گذارد [۱]. عمرو گفت: راه دسترس ایشان به آب را آزاد گذار، زیرا علی کسی نیست که دست روی دست گذارد (و تحمّل کند) که تو سیراب باشی و او تشنه ماند، او زبده سوارانی در اختیار دارد و چندان به آب فرات می‌نگرد و راه می‌جوید تا آن را بنوشد و یا در برش جان بازد، و تو خود می‌دانی که او دلاوری شجاع و گردی لشکر شکن است [۲] و اهل عراق و حجاز همراه اویند، و من و تو [۳] از او شنیده‌ایم که می‌گفت: «اگر فقط چهل مرد در اختیار داشتم! ...» وی مطلبی را یاد آوری می‌کرد، یعنی اگر روزی که به خانه فاطمه ریختند و آن را می‌جستند چهل مرد با من بودند (دماز از روزگار مخالفانم می‌کشیدم).

### [رأی معری بن اقبل در جلوگیری از آب]

#### اشاره

آورده‌اند که:

چون شامیان (اول بار) بر فرات چیره شدند از تسلط خود شادمان گشتند و معاویه گفت: ای مردم شام، به خدا این نخستین پیروزی است که خداوند طعم آن را به من چشانید، خدا (آب بهشت را) به ابو سفیان (پدرم)



[ (۱-) ] متن «و لکن عمرو لا يدعنی» و در شنهج [و لکن عمرا یدری].

[ (۲-) ] رجوع شود به شعری که پیشتر در این معانی در ص ۱۰۰ متن آمده است.

[ (۳-) ] متن «و قد سمعته انا و انت» و در شنهج (۱: ۳۲۸) [و قد سمعته انا مرارا من بارها از او شنیده‌ام].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۴

نوشاند اگر (بگذارم) آنان هرگز قطره‌ای از این آب بنوشند مگر آنکه تمامشان بر سر آن کشته شوند. شامیان به یک دیگر مژده می‌دادند. پس مردی شامی [پارسایی از (تیره) همدان] که وی را معزی بن اقبل می‌خواندند و مردی پارسا بود- و چنان که درباره اهل همدان گویند- وی را (نیز) زبانی گشاده بود و با عمرو بن عاص دوستی و برادری نزد یک داشت نزد معاویه آمد و گفت:

### عمرو و معزی

ای معاویه، منزه است خدای، اینک شما بر آنان پیشی گرفته [۱] و بر فرات چیره شده‌اید و آب را از آنان باز داشته‌اید (ولی) به خدا سوگند اگر آنها بر شما پیشی می‌گرفتند بی‌گمان به شما آب می‌دادند. آیا بزرگتر از این لطمه‌ای که بدان قوم زدید و آنان را از آب محروم کردید کاری توان کرد؟ نه اینکه آنان (به هر حال) به آبشخوری دیگر فرود آیند و شما را به سبب کاری که کرده‌اید کیفر دهند؟ آیا نمی‌دانید که در بین ایشان غلامان و کنیزان و مزدوران و افراد ناتوان و بی‌گناه وجود دارند؟ به خدا سوگند این (بستن آب) نخستین ظلم و جور است. تو حتی ترسو را (بر ضد خود) دلیر کردی و مردّد و بدگمان را بینا و هشیار ساختی و کسی را که نمی‌خواست با تو پیکار کند بر شانه خویش سوار (و حجتش را غالب) کردی.

معاویه با او درشتی کرد و به عمرو گفت: دوست را از من دور بران و مرا از شرّش خلاص کن. از این رو عمرو نزد وی آمد و به او پرخاش کرد، و همدانی در این مورد (به شعر) گفت:

لعمر ابی معاویة بن حرب و عمرو ما لدائهما دواء ...

به جان پدرم سوگند که درد بی‌درمان معاویه بن حرب و عمرو را دارویی نباشد.

به جز لطمه‌ای که هوش در آن رבוده شود و ضربتی کاری، بدانگاه که خونها در هم آمیزد.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «ألان سبقتم» و در اصل به خطا [إن سبقتم القوم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۵

من هرگز در طول روزگار، هر چند عرصه بر من تنگ آید، از آیین ناروای پسر هند پیروی نمی‌کنم.

گلایه (و اندرز گویی) از میان رفت و دیگر گلایه‌ای نباشد و دوستداری بر افتاد و دوستی در میان نماند، و هر سخن نصیحت آمیز من که در تمام این حوادث [۱] به عمرو و رفیقش [۲] گفتم به هدر رفت.

هلا، زهی بر تو! ای پسر هند که آنچه نهان بود عیان شده و چیزی (از ناجوانمردیت) پنهان نمانده است.

آیا آب را بر روی مردانی می‌بندید که نیزه‌های باریک جانشکار به کف دارند، و شمشیرهای بران خود را به گردن بر آورده‌اند؟ و گویی این گروه (شما) پیش آنان [۳] زن‌اند.

انتظار داری علی در کنار شما بی‌آب بماند و گروههای مخالف اسلام سیراب باشند؟

او یارانش را فرا خواند و گروهی پاسخش دادند و به انبوه گرد آمدند چون جرب شتر که به قطران‌ش بیالایند [۴].

## [پیوستن معری بن اقبل به علی]

راوی گوید:

سپس آن مرد همدانی در تیرگی شب راهی شد و به علی پیوست.

راوی گوید:

یاران علی یک شبانه روز بی آب ماندند، و علی از وضعی که عراقیان داشتند سخت غمین شد.

[ (۱-) ] متن «فی حوادث کل امری» و در شنهج [...] کل خطب[.]

[ (۲-) ] معاویه.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «عندهم» و در اصل به خطا [عندکم نزد شما] (یعنی: سپاه تو در نظر مردان رزمنده آنان چون زنانی ناتوان بیش نیستند. - م.)

[ (۴-) ] تعبیری است دور از ظرافت، برای تجسم کثرت ازدحام، یعنی: از هر سو به او پیوستند و چون مور و ملخ چنان اطرافش را گرفتند که خود ناپیدا شد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۶

## [اشعاری که درباره بستن آب سروده‌اند]

نصر، محمد بن عبید الله، از جرجانی که گفت:

چون علی از ملاحظه وضع عراقیان که از تشنگی رنج می‌بردند غمین شد برای سرکشی به جانب اردوی مذحج روی آورد، در این هنگام مردی به بانگ بلند ندا در داده بود (و این شعر را) می‌خواند:

أيمنعنا القوم ماء الفرات و فینا الزّماح و فینا الجحف آیا آن قوم ما را از دسترسی به آب فرات بازمی‌دارند، در حالی که بین ما نیزه افکنان و سپرداران دلاور هستند؟

در میان ما سواران باریک میان [۱] بلند اندام نیزه‌سان و شمشیرزان و زره‌پوشان باشند.

ما کسانی هستیم که روز پیکار با طلحه و زبیر خود را به گردابه‌های هلاک غوطه‌ور ساختیم (و نه‌راسیدیم) [۲].

ما که دیروز از شیر ژیان پروایی نداشتیم امروز از میشی شیرده پروایی نداریم [۳].

عراق و حجاز را روزی (افتخار آفرین) جز امروز نمانده [۴]، پس هدف را بزنید.

به تاخت، یورغه و چهار نعل، بر سر ایشان بتازید و لگدکوب سم اسبان کنیدشان.

یا بر نهر فرات دست می‌یابید و پیکر تنی چند از ما و آنها بر سر آن به خاک می‌افتد، و یا در راه طاعت خدا می‌میرید و به بهشت

در می‌آید و به شرافت می‌پیوندد، و گر نه شما چون بندگان عصا [۵] (خواری طلب) باشید و بنده عصا تن به خواری سپرده و زبون باشد.

[ (۱-) ] متن «الشواذب، به زاء» و در اصل [الشوارب] و در شنهج [الشواذب] - المفضلیات (۲: ۱۸۰).

[ (۲-) ] به جنگک جمل اشاره می‌کند.

[ (۳-) ] خزانه بغدادی (۱: ۵۲۹) و مروج الذهب (۲: ۱۸) که پاره‌ای از این ابیات را آورده است.

[ (۴-) ] متن «سوی الیوم، یوم» و در شنهج [سوی الشام خصم دشمنی جز شام نمانده].

[ (۵-) ] «عید العصا بنده چوبدستی، (توسری خور). امرؤ القیس گوید:

قولا لدودان عید العصاما غرکم بالاسد الباسل به آن کرمهای بنده چوبدستی (که زار و زبوند) بگوئید چه چیز شما را به برابری با شیر درنده مغرور کرده است؟

متن از روی شنهج (۱: ۳۲۸) و در اصل [...] فانتهم عید الرشاش\* و عبد الرشاش...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۷

راوی گفت:

این شعر علی را برانگیخت (و منقلب کرد)، سپس به سرکشی اردوی کندیان [۱] پرداخت، در این لحظه منادیی در کنار منزلگاه اشعث [۲] به بانگ بلند می‌خواند:

لئن لم یجلّ الاشعث الیوم کربئه من الموت فیها للنفوس تعنت ... [۳] اگر اشعث امروز بار اندوهزای مرگ را که بر دل مردم نشسته بر ندارد و از بین نبرد او را ملامت باشد.

پس خود، آب فرات را به مدد شمشیر او می‌نوشتیم و پیش از آنکه مردم از تشنگی بمیرند به ایشان آب نوشانیم.

اگر تو امروز کار ما را به سامان نیاری و ننگی را تحمل کنی که مایه پراکندگی و ذلت و خواری بر تو باشد [۴]، پس دیگر چه کسی نامدار و صاحب‌نشان است و جز تو چه کسی انگشت‌نما و مورد توجه خواهد بود؟

آیا پس از یک شبانه روز که در تشنگی به سر می‌بریم [۵] و دشمن بانگ شادی سر داده، ما را بقایایی باشد؟

بشتابید! به سوی آب فرات و با سینه‌های برجسته (از غرور افتخار) و رویی گشاده آن را بگیرید.

و تو (ای اشعث) نژاده مردی از یمنی، و هر مردی چون شاخساری که از ریشه خود بروید، از نژاد خویش بر آید.

## جنگ بر سر آب

چون اشعث گفته آن مرد را شنید همان شب نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا رواست که تو در میان ما باشی و شمشیرهای ما در اختیارمان و با این همه

[ (۱-) ] متن «رایه الکندة علمگاه کنده» و در شنهج [رایات کنده پرچمهای کنده].

[ (۲-) ] در مروج الذهب (۲: ۱۸) [و القی فی فسطاط الاشعث بن قیس رقعۀ فیها درون خیمه اشعث بن قیس نامه‌ای افکند که در آن نوشته شده بود: ...]، و فقط دو بیت نخستین شعر را بخواند.

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی و در اصل [تفتت] و در مروج الذهب [تعلت].

[ (۴-) ] متن «علیک التشتت» و در شنهج [المذلة].

[ (۵-) ] متن «نظل عطاشا» و در شنهج [نظل خفوتا ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۸

آن گروه آب را بر ما ببندند؟ ما را با آنان آزاد گذار، به خدا سوگند، بر نمی‌گردیم، مگر آنکه آب را پس گیریم یا کشته شویم. به اشتر نیز بفرمای که با سوارانش بر فراز جایی که فرمان می‌دهی مقرر گیرد [۱]. گفت: این به عهده شما [۲].

پس اشعث بازگشت و در میان مردم ندا کرد: با هر کس که آب یا مرگ را خواهد، وعده دیدارمان صبحگاه است [۳]، چه من آهنگ آب کرده‌ام. همان شب دوازده هزار مرد که سلاح بر بسته بودند نزدش آمدند [۴] و او می‌گفت:

میعادنا اليوم بياض الصّبح هل يصلح الزّاد بغير ملح؟ ...

میعاد ما امروز سپیده دم صبح است و آیا چیزی بهتر از نمک طعام توشه را نیکو می‌دارد؟

نه، هرگز، و کاری بدون دلسوزی پیش نمی‌رود. به زخم نیزه‌ها بر آن گروه بتازید.

به ضربه سنان در پیکرشان دهانه‌های خونفشان باز کنید، با آن قوم سر آشتی ندارم و چه جای صلح باشد؟

برای صف شکافی چند گام پیشروی، به اندازه پرتاب نیزه‌ای مرا کافی است.

### جنگ بر سر آب

چون صبح شد، با آن گروه که شمشیرها را بر شانه نهاده بودند به پیشروی پرداخت و نیزه خود را پرتاب می‌کرد و می‌گفت: پدر و

مادرم فدایتان، به قدری که نیزه‌ام [۵] پرتاب شد پیش روید [و همچنین] این کار را تکرار کرد تا به آن قوم رسید و بر سرشان در

آمد و بانگ برداشت: منم اشعث بن قیس، دست از این آب بدارید.

از آن سو ابو اعمور سلمی بانگ بر آورد: نه، به خدا سوگند چنان نکنیم مگر آنکه شمشیرها در میان ما و شما داوری کند. پس

گفت: به خدا سوگند پندارم هم‌اکنون

[ (۱) ] متن از روی شنهج «و مر الاشر فليعل بخيله فيقف حيث تأمره» و در اصل [و مر الاشر فليعلوا بخيله فيقف حين امره].

[ (۲) ] متن از روی شنهج «ذاك اليكم» و در اصل [اليك].

[ (۳) ] متن «فمיעاده الصبح» و در شنهج [فمיעاده موضع كذا وعده گاهش فلان جاست].

[ (۴) ] شنهج [دوازده هزار تن از كنده و تيره‌های قحطان كه شمشير بر شانه افكنده بودند نزدش آمدند].

[ (۵) ] متن از روی شنهج «قاب رمحي» و در اصل [قاب رمح] یعنی به اندازه برد آن.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۲۹

چنین داوری به ما نزدیک شده است و در حال اشر نیز با سواران خود به فراز جایی که علی فرموده بود بالا شده بودند. اشعث به او

پیام داد سواران را پیش راند و نفوذ کند. او نیز سواران را بتازاند تا پای اسبان‌شان در آب فرات قرار گرفت و شمشیر در میان گروه

دشمن نهادند تا به عقب‌نشینی، گریختند.

### [پیروزی عراقیان بر آب]

(روایتی دیگر) نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر، از زید بن حسین [۱] گفت:

اشعث عمرو بن عاص را ندا داد و گفت: وای بر تو ای پسر عاص، میان ما و آب را آزاد گذار، به خدا سوگند اگر نگذاری ما آب

برداریم بی‌گمان ما خود آب برگیریم و شما را شمشیر نصیب آید. عمرو گفت: به خدا، که نگذارم مگر آنکه شمشیر میان ما و شما

داوری کند، خدا می‌داند کدامین یک از ما امروز پیروز خواهد شد. پس اشعث و اشر و دیده‌وران سپاه علی به زیر آمدند و دوازده

هزار تن دیگر نیز سرازیر شدند و به عمرو و شامیانی که همراهش بودند [۲] حمله کردند و آنان را از سر آب دور راندند تا آنکه

سم اسبان سپاه علی در آب قرار گرفت (و بر آن مسلط شدند).

### [از آنچه در طعن بر عراقیان سروده‌اند]

نصر: سعد روایت کرد که:

آن روز علی گفت: این روزی است که شما بر اثر حمیت و مردانگی پیروز شدید [۳]. سپس علی در آنجا اردو زد. پیشتر از آن شاعری عراقی گفته بود:

أَلَا يَتَّقُونَ اللَّهَ أَنْ يَمْنَعُونَا الْفِرَاتَ وَ قَدْ يَرَوِي الْفِرَاتُ الثَّعَالِبَ؟ ...

آیا از خدا نمی‌ترسند که آب فرات را از ما باز داشته‌اند در حالی که فرات روباهان را نیز سیراب می‌کند؟

[ (۱-) ] شنهج [از ابی جعفر و زید بن حسن].

[ (۲-) ] شنهج [به عمرو و ابی اعور و شامیانی که با آن دو بودند ...].

[ (۳-) ] به آنچه پیشتر در ص ۲۲۲ آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۰

به ما وعده دو سرخ گونه [۱] دادند، ولی ما سرخ گونه‌ای جز (شراره) بر خورد اسلحه فوجها نمی‌بینیم.

اگر فوجهای ما سرازیر شوند آسیابی به کار افتد که قبایل آزاده را در هم کوبد، و مرگ هر دم خوراک طلبد.

و عهده‌ی را که خداوند با مردم، برای داماد پیامبر خود نهاده بود بشکند تا ما با یک دیگر بجنگیم.

به شامیان خبر رسیده بود که علی به مردم وعده داده اگر شام گشوده شود بر آنان گندم و طلا- بخش کند- و (مراد از) دو

سرخ گونه [۲] این دو باشد- و نیز به هر یک پانصد (پاره، سیم یا زر) همان گونه که در بصره بخشیده بود بدهد [۳]، پس منادی

شامیان ندا در داد [۴]: ای اهل عراق [چرا بر زمینی دشوار و ناهموار فرود آمدید؟ ای اهل عراق، ما «ازدیان شنوءه» هستیم نه «ازد

عمان» [۵].]

[ (۱، ۲-) ] متن «الاحمران» در فرهنگها به «گوشت و شراب یا زر سرخ و زعفران» تفسیر شده ولی اینجا به گندم و طلا تفسیر شده

که جایی دیگر چنین تفسیری ندیدم. در شنهج [التبر و الذهب خاک معدن و زر] که لفظ «التبر» تحریف «البر» است.

[ (۳-) ] چون علی (ع) پس از پیکار جمل از بیعت مردم بصره پرداخت به بیت المال نگرست و دید ششصد هزار و چیزی بیشتر

موجودی دارد. از این رو آن را میان کسانی که با او در جنگ شرکت کرده بودند، به بخشهای پانصد، پانصد تقسیم کرد. هر مردی

پانصد پاره نصیب برد، و گفت:

اگر خدای عز و جل شما را در شام نیز پیروز کند همین اندازه به شما خواهد رسید. - الطبری (۴: ۲۲۳).

[ (۴-) ] در اللسان (ماده حر) آمده است: ثعلب از زید بن عتاهیه تمیمی این شعر را باز خواند: - زید یادشده هنگامی که کار صفین

دشوار شد و به ناکامی گرایید گریزان به کوفه باز آمد و چون به خانواده خود رسید دخترش به وی گفت: کو آن پانصدی، و وی

این شعر را بگفت -

ان اباك فَرَّ يومَ صفين لما رأى عكا و الاشعرين ...

«همانا پدرت چون روز صفین عک و اشعریان را بدید، و قیس را با شیران هوازنی و ابن نمیر را با انبوه کندیان. و ذی الکلاع،

خواجه یمانیان و حابس را با طائیان ملاحظه کرد بگریخت و به نفس و بخت بد خود گفت: هان بگریز که «پانصدی» جز سنگ

خارا و ناکامی در کار نیست. همین «پانصدی» بود که تو را بدین شرافت که برای آن شتابان از کوفه به قنسرین تاختی.»

[ (۵-) ] یعنی ما از تیره «ازدشنوءه» - نام تیره‌ای از بنی ازد یمن - هستیم و با بنی ازد عمان، که شما بر آنها در جنگ جمل پیروز

شده‌اید، تفاوت داریم. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۱ لا خمس الا جندل الإحزین و الخمس قد یحمل الأمرین ...

هیچ «پانصدی» [۱] در کار نیست جز از پای در آمدن و گرفتاری به سنگ خارا و ناکامی و با این (حرص به) «پانصد»، شری بزرگ برایتان به پا شد.

و شما را از کوفه شتابان به قنسرین کشاند [۲].

نصر: ابو عبد الرحمن مسعودی از یحیی بن سلمه بن کهیل، از پدرش، از عمرو بن عاص، (مصراع دوم را با تفاوتی آورده که) گوید:

لا- خمس الّا جندل الإحرّین و الخمس قد یجشّمک الأمرین هیچ «پانصدی» جز به خاک افتادن بر خاره سنگ و ناکامی در کار نیست و این «پانصد» تو را بدین شر و دشواری کشانید.

### گفتگوی اشعث و عمرو

نصر: عمرو بن شمر [۳]، از جابر که گفت: شنیدم تمیم ناجی [۴] گفت- آن روز که عمرو بن عاص میان ما و فرات مانع شده بود- شنیدم اشعث بن قیس می گوید:

ای عمرو، وای بر تو، به خدا اگر پیشتر برای تو عقلی می پنداشتم اینک یقین کردم که تو را عقلی نباشد، آیا گمان می کنی ما تو را بر سر آب و می گذاریم؟ خاکت بر دست و دهان باد، آیا نمی دانی که ما عرب نژاده ایم؟ مادرت به عزایت نشیند، دست به کاری و خیم زده ای که برایت گران تمام می شود. پس عمرو به او گفت:

[(-۱)] متن «پنج» است ولی با توجه به سابقه امر، مراد پنج واحد صد درهمی یا صد دیناری است. - م.

[(-۲)] متن «جمزا الی الکوفه من قنسرین» و در شنهج [حمزك من الکوفه ...] و در کنارش نوشته:

[خ: یجزیک من کوف الی قنسرین] و اشاره بدان است که در نسخه ای دیگر چنین آمده و وجه درست صورت اخیر [جمزك] تواند بود. بیت اخیر از شنهج (۱: ۳۲۹) افتاده است. - الاشتقاق، ابن درید، ص ۸۵، گوتنگن و ص ۱۳۶ به تصحیح عبد السلام محمد هارون.

[(-۳)] عمرو بن شمر جعفری کوفی شیعی، ابو عبد الله، از جعفر بن محمد (ع) و جابر جعفری و اعمش روایت می کند. - لسان المیزان (۴: ۳۶۶). در شنهج [عمر بن شمر] که تحریف است.

[(-۴)] تمیم بن حذلم (یا حذیم) ناجی ضبّی کوفی، ابو سلمه، با علی در پیکارهایش حضور داشت و از نزدیکان او بود. ابن حجر گوید: «ثقه است، در سال یکصد بمرد» - منتهی المقال، ۷۰ و قاموس (ماده حذلم) و تهذیب التهذیب و التقریب.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۳۲

نه، به خدا امروز بینی که ما وفای به عهد می کنیم و بر پیمانی که بسته ایم می مانیم [۱] و با شکیبایی و کوشایی با تو برخورد می کنیم. در این هنگام اشتر به وی ندا داد:

به خدا سو گند، ای پسر عاص ما از این پشته فرود آمده ایم و مردم خواستار جنگند، جنگی به آیین، به وسیله طلایه داران، و جنگ ما امروز جز از سر غیرتمندی و حمیت نیست [۲].

سپس اشعث تکبیر گفت و اشتر نیز به تکبیر در آمد، و (الله اکبر گویان) هجوم آوردند، و هنوز گرد و غبار رزمگاه پراکنده نشده بود که شامیان گریختند.

### تجدید خاطره اختلاف بر سر آب

[ (راویان) گفتند: ] (چندی) بعد از این [۳] عمرو بن عاص اشعث بن قیس را بدید و گفت: ای برادر کنده، به خدا من آن روز درگیری بر سر آب، از درستی سخن تو آگاه بودم ولی مجبور به اجرای آن تصمیم (معاویه) شده بودم و با تهدید، به تو نیرنگ می‌زدم که جنگ همه نیرنگ است [۴].

(پیش از تسلط طلایه‌داران علی «ع» بر فرات) عمرو به معاویه پیام فرستاد: بین آن قوم و آب را آزاد گذار، آیا توان دید آن قوم در حالی که به آب می‌نگرند (و در چند گامی آنند) از تشنگی بمیرند؟ (و دست به اقدامی زنند)؟ معاویه نیز به یزید بن اسد [قسری] دستور داد: ای ابا عبد الله [۵]، میان آن قوم و آب را آزاد

[ (۱-) ] متن «و نقیم علی العقد، و نلکاک بصبر وجد» و در شنهج [و نحکم العقد و نلقاهم بصبر وجد].

[ (۲-) ] زیرا بستن آب بر روی هر کس، نزد عرب بزرگترین ناجوانمردی از سوی عامل و بزرگترین توهین و ناروا در حق کسی که از آن محروم شده بود محسوب می‌گشت و عرب می‌بایست به هر بهایی شده از خود رفع توهین کند یا بر سر دسترسی به آب جان سپارد. - م.

[ (۳-) ] در شنهج [پس از اتمام ماجرای صفین].

[ (۴-) ] این عبارت، از: «راویان گفتند» تا پایان فراز «... نیرنگ است» به عنوان جمله معترضه و نقل گفتگویی است که پس از گذشتن ایام صفین و مدتی دیرتر از زمان شرح واقعه میان اشعث و عمرو رفته است. - م.

[ (۵-) ] کنیه یزید بن اسد قسری است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۳

گذار. (اما) یزید- که سخت هواخواه عثمان بود- گفت: به خدا، هرگز نگذارم [۱]. باید همچنان که امیر مؤمنان (عثمان) را تشنه‌کام کشتند ایشان را تشنه بکشیم.

## رجز اشتر در حمله بر عمرو

### اشاره

نصر، عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی که گفت: شنیدم بکر بن تغلب سدوسی می‌گوید: به خدا، هنوز در گوشم این آوا را می‌شنوم که اشتر هنگامی که روز فرات به عمرو بن عاص حمله می‌کرد می‌گفت: ویحک یا ابن العاصی تنح فی القواصی ...

وای بر تو ای پسر عاص (و ای نافرمان زاده) به دور دستها بگریز، و به دژهای استوار پناه بر، که امروز در عرصه پیکار گرفتار شدی. ما موی پیشانی (دشمن) را می‌گیریم [۲] (و او را فرو می‌کشیم) و از رویارویی پروا نداریم. ما را سواران تیز تک هستند، و گرد معاصی نمی‌گردیم. ما را جوشن پوشانی هستند که در هنگامه‌های پیکار بی‌امان جوشنشان می‌درخشد.

### پاسخ عمرو

پس عمرو به او پاسخ داد:

ویحک یا ابن الحارث انت الکذوب الحانث ...

وای بر تو ای پسر حارث [۳] تو دروغزنی تبهکاری،

[ (۱-) ] در نسخه اصل به اضافه آمده [کَلَّا و الله یا امّ عبد الله] که ممکن است از تصرفات کاتب نسخه باشد یا چنان که ناشر نسخه اصل اشاره کرده طعنه یزید بن اسد بر معاویه باشد. (چون کنیه وی ابو عبد الله بوده و معاویه نیز او را بدین کنیه خوانده و دستور گشودن آب را داده است او به طعنه معاویه را ترسو و زن صفت و به کنیه «امّ عبد الله ننه عبد الله» مخاطب ساخته تا در ضمن او را به ادامه بستن آب تحریک کرده باشد. - م.) ولی فقدان این عبارت در شنهج مؤید آن است که آمدن آن در نسخه اصل همان تصرف کاتب است.

[ (۲-) ] متن «تأخذ بالنواصي» و در اصل به تحریف [...] القصاص].

[ (۳-) ] «ابن الحارث» همان اشتر است که نامش مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمة بن ربيعة بن حارث بن جذیمه است و نخعی نسبت دارد. - الاشتقاق ص ۲۴۱ و المعارف، ۸۴  
پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۴

و ناآزموده‌ای [۱] پیمان شکنی، مال و ارث را برشمار و خود در گور درنگ کن (که اجلت به دست من، فرا رسیده است).

### [رجز اشتر روز فرات]

عمرو بن شمر [۲]، از اسماعیل سدی، از بکر بن تغلب [۳] که گفت:

کسی که خود رجز اشتر را شنیده بود برایم حدیث کرد و گفت:

اشتر به روز فرات، آن روز که نیرویی عظیم از مردم عراق را در اختیار داشت [۴] می گفت:

اليوم يوم الحفاظين الكماء الغلاظ ...

امروز روز پایداری در میان برگستوانها و زره‌های خشن است، به نیزه سینه‌ها را بشکافیم و پیکار کنیم.

### [کشتگان روز فرات]

راوی گوید: (همان کس) گفت:

(دلاوری) [۵] ... از آل ذی لقوه که آن روز شهسوار مردم اردن بود کشته شد و تنی چند از مردان آل ذی یزن نیز کشته شدند.

نصر: عمرو بن شمر مرا از اسماعیل سدی، از بکر بن تغلب روایت کرد که کسی که از خود اشعث به روز فرات شنیده بود گفت:

روز فرات نیروی بزرگی از عراقیان همراه اشعث بودند و وی به دست خود چند تن از مردان شامی را بکشت و می گفت: به خدا

سوگند از کشتن نمازگزاران سخت اکراه داشتم، ولی همراه من کسی است که سابقه‌اش در اسلام

[ (۱-) ] متن «الغریب تجربه» و در اصل به تحریف [العزیز] آمده.

[ (۲-) ] در اصل به تحریف [عمر بن شمر]، شرح حال عمرو پیشتر در ص ۲۳۱ گذشت.

[ (۳-) ] در اصل [بحر بن تغلب] و درستش دیگر جای در نسخه اصل و نیز در شنهج، یکسان «بکر» آمده است.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج (۳۲۹: ۱) «کان له یومئذ غناء عظیم من اهل العراق» و در اصل فقط [من اهل العراق].

[ (۵-) ] در اصل و متن «وقد قتل من آل ذی لقوه، و کان یومئذ فارس اهل الاردن» همین گونه ناقص آمده و در شنهج نیز در

گمانگاه خود نیامده است.



(پیداست نام مقتول از قلم افتاده و از این رو در ترجمه، (دلاوری) به جایش نهاده شد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۵

پیش از من و علمش به قرآن و سنت بیش از من است و هموست که خود جانبازی می کند [۱].

### [رجز ظبیان]

نصر، از عمر بن سعد، از مردی از آل خارجه بن صلت که گفت:

ظبیان بن عماره تمیمی آن روز نبرد می کرد و می گفت [۲]:

مالک یا ظبیان من بقاء فی ساکن الارض بغیر ماء ... [۳].

ای «ظبیان» تو را از درنگ در این سرزمین بی آب چه حاصل؟

نه، سوگند به خدای زمین و آسمان بر روی دشمنان نیرنگ باز بکوب، با شمشیر به هنگامه پیکار [۴] تا آن که متقابلاً پاسخ دهند و همواردی کنید.

و گفت: به خدا ایشان را چندان به تیغ بزنیم تا آب را به ما وا نهند.

### [از آنچه به روز فرات گفته شده]

نصر: عمر بن سعد با اسنادش گفت:

نبرد میان ما و شامیان به درازا کشید، و من گفته عبد الله بن عوف [بن] احمر [۵] را به روز فرات فراموش نمی کنم. وی که از زبده سواران علی بود ایشان را به شمشیر می زد و می گفت:

خَلُّوا لَنَا عَنِ الْفَرَاتِ الْجَارِي أَوْ اثْبُتُوا لِلْجَحْفَلِ الْجَزَّارِ ...

آب رونده فرات را برای ما باز گذارید و میدان تهی کنید یا تن به مقاومت در برابر لشکر انبوه ما دهید.

[۱-]) (مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.) متن از روی شنهج (۱: ۳۳۰) «یسخی بنفسه» و در اصل به خطا [...] بنفسی].

[۲-]) این رجز در تاریخ طبری نیز (۵: ۲۴۰) طبق همین روایت آمده.

[۳-]) در شنهج (۱: ۳۳۰) آمده است: [ظبیان بن عماره تمیمی بر شامیان حمله آورده می گفت:

هل لك يا ظبيان من بقاء في ساكني الارض بغير ماء].

[۴-]) در لغت «الوغي» و در متن به ضرورت شعری به مد آخر «الوغاء» و در شنهج [الهیجاء].

[۵-]) در طبری [عبد الله بن عوف بن احمر ازدی] و تکمله در اینجا و آنچه پیشتر در ص ۲۱۹ گذشت از طبری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۶

هر سالار [۱] جانبازی جان را به معرض فروش نهاده و با نیزه جانشکارش هجوم آورده است، و با یورشهای پیاپی سرهای بسی از دشمنان را می افکند.

### [اشتر و حارث بن همام]

راوی گفت:

سپس اشتر، حارث بن همام نخعی صبهانی [۲] را بخواند و پرچمداری خود را بدو داد و گفت: ای حارث اگر من نمی‌دانستم که تو بر مرگ شکیبایی (و از آن هراسی نداری) پرچم خود را به تو نمی‌دادم و این اندازه گرامیت نمی‌داشتم [۳].  
گفت: به خدا سوگند که امروز بی‌گمان، یا شاد و سرفرازتم کنم یا خود سر بیازم، پس از پی من بیا، و خود [با پرچم] پیش تاخت و می‌گفت [۴]:

یا اشتر الخیر و یا خیر النّخع و صاحب النّصر اذا عمّ الفزع [۵] ای نیکمرد اشتر، ای نکوترین نخعی و ای خداوند پیروزی بدانگاه که اضطراب همگانی و بیتابی همه‌گیر شود.

ای برگشاینده کارهای دشوار، بدانگاه که گرفتاریهای سخت و هول پیش آید.  
تو در جنگهای پیاپی و ستوه‌آور، نه چون کودکی خردسال باشی [۶]، این گروه سپاهی بانگ بیتابی بر آورده و همگی ناشکیبا شده‌اند، جرعه‌های خشم را می‌نوشند و دندان به هم می‌فشارند.

[۱-]) متن از روی طبری «... قرم ... سردار و خواجه و رئیس بزرگ» در اصل به خطا [... قوم ...].

[۲-]) «صبهانی» منسوب به صبهان که قبیله‌ای نخعی بودند و کمیل بن زیاد، از اصحاب معروف علی بن ابی طالب از آن قبیله است. - الاشتقاق، ۲۴۲

[۳-]) متن به وجه صحیح «و لم احبک بکرامتی» و در اصل به خطا [لم احبک] و در شنهج [لم احیک].

[۴-]) سراینده حارث بن همام نخعی است. در مروج الذهب (۲: ۱۸) آمده است [اشعث آن روز پرچمش را به پرچمدار خود داد، و او مردی نخعی بود که رجز می‌خواند و می‌گفت: ...].

[۵-]) متن «اذا عمّ الفزع» و در مروج الذهب [اذا عال الفزع چون بیتابی بالا گیرد].

[۶-]) متن از روی شنهج «الجدع کمسال» و در اصل [الخدع نیرنگهای بسیار] که اینجا وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۷

اگر این آب را به ما بنوشانی، چنین بزرگواری و کرامتی از تو تازگی ندارد [۱]، و اگر امروز تشنه‌کام مانیم لشکر از هم گسیخته و پراکنده شود [۲]، از این رو آنچه خواهی انتخاب کن و آنچه خواهی فرو گذار.

پس اشتر گفت: ای حارث نزدیک من آی. نزدیکش آمد و او بر سرش بوسه نهاد و (به دعا) گفت: امروز جز خیر بسیار [۳] نصیب این سر مباد. سپس در آن هنگامه روز، اشتر به تشویق یارانش برخاست و می‌گفت:

### خطبه اشتر در تشویق یارانش

جانم به قربانتان، بکوشید، چونان گرفتار مردی که به امید نجات می‌کوشد، اگر نیزه‌ها به شما رسید بدانها در پیچید و اگر شمشیرها پیکرتان را آزد، مرد باید دندان بر هم فشارد و تحمل درد کند تا سرفرازی آرد، سپس به سرباختن بر آن قوم تازید.  
راوی گوید:

اشتر آن روز اسبی بریده دم به زیر ران داشت که به زاغی سیاه می‌مانست.

نصر: از عمرو بن شمر [۴]، از جابر، از عامر، از حارث بن ادهم، از صعصعه بن صوحان که گفت:

اشتر در آن معرکه هفت تن را بکشت و اشعث بدان روز پنج کس را کشت ولی شامیان نتوانستند کسی (از اینان) را بکشند. کسانی را که اشتر کشت: صالح بن فیروز عکّی، و مالک بن ادهم سلمانی، و ریاح [۵] بن عتیک غسانی، و اجلح بن منصور کندی - که

شهسوار اهل شام بود- و ابراهیم بن وضّاح جمحی، و زامل

[ (۱-) ] متن «فما هی بالبدع» و در مروج الذهب [فما هو ...] (مراد اینکه آب نوشاندن، استمرار همان بزرگواری و کرامت همیشگی توست. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «فجند مقتطع» و در اصل [فجد یقتطع].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «الّا خیر» بر وزن سید و در اصل [لا یتبع هذا الیوم الّا خیرا].

[ (۴-) ] در اصل به تحریف [عمر بن شمر]- به شرح حال او در ص ۲۳۱

[ (۵-) ] متن از روی شنهج و در اصل [رماح بن عتیک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۸

بن عبید حزامی و محمد بن روضه الجمحی بودند.

### اشتر و حارث بن همام

#### اشاره

نصر (به اسنادش) [۱] گفت:

آنان که به دست اشتر و اشعث کشته شدند نخستین کسی که آن روز، از شامیان به دست اشتر کشته شد مردی بود که صالح بن فیروز نام داشت و به دلاوری زبانزد بود، وی برای اشتر چنین رجز می خواند:

یا صاحب الطرف الحصان الأدهم أقدم اذا شئت علينا أقدم ...

ای که بر آن اسب سیاه برنشسته‌ای، پیش آی به سوی ما اگر خواهی، پیش آی.

بدان که من فرزند بزرگوار مردی با عزتم، خواجه عک و سرور تمامی عکیان.

پس اشتر به مبارزه با او پیش می آمد و می گفت:

آلیت لا ارجع حتّی اضربا بسیفی المصقول ضربا معجبا ...

سوگند خورده‌ام که امروز باز نگردم مگر آنکه با شمشیر زدوده آبدار خود ضربتی شگفت‌افزا زده باشم.

من زاده بهترین خانواده مذحج هستم و خود و پدر و مادرم از گزیده‌ترین و بهترین افراد آن قبیله‌ایم [۲].

(همان راوی) گوید [۳]:

سپس با نیزه بدو حمله برد و نیزه را از پشتش گذراند و او را بکشت و دیگر بار به جای خود بازگشت. آنگاه سواری دیگر که او را

مالک بن ادهم سلمانی می‌نامیدند و از شهسواران شامی بود بیرون آمد و می گفت:

انّی منحت مالکا [۴] سنایا جیه بالزّمح اذ دعانیا ...

[ (۱-) ] که به صعصعه بن صوحان منتهی می‌شود. - م.

[ (۲-) ] در شنهج (۱: ۳۳۰) این دو بیت پیش از دو بیت قبلی آمده.

[ (۳-) ] صعصعه بن صوحان. - م.

[ (۴-) ] در اصل به تحریف [منحت صالحا]. مراد از مالک، مالک بن حارث، معروف به اشتر نخعی است (سراینده رجز نیز مالک

بن ادهم نام دارد. - م.) - الاصابه، ۸۳۳۵ و تهذیب التهذیب و معجم المرزبانی، ۳۶۲

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۳۹

همانا من سنانم را نصیب مالک کرده‌ام و چون مرا بخواند بدین نیزه پاسخش گویم.

و چه سواری است که طعن نیزه‌ام را به او ارزانی دارم.

سپس بر اشتر حمله آورد و چون به وی نزدیک شد اشتر بر روی اسب در پیچید (و جا تهی کرد)، وی سنانش را به جنبش در آورد

(و به سوی او افکند) که بر خطا رفت، آنگاه اشتر بر اسب خود راست بنشست و با نیزه بر او تاخت و می گفت:

خانک رمح لم یکن خوّانو کان قدما یقتل الفرسانا ...

نیزه‌ات به تو خیانت کرد و خطا رفت در صورتی که خیانتکار نبود و خطا نمی رفت و پیش از این شهسواران را می کشت.

آن را به سوی بهترین عرب قحطانی، به سوی شهسواری که سینه هموردان را شکافته افکندی، (هماوردانی) کبود چشم و خیره سر

که هیچکدام ناتوان و ترسو نبودند.

پس او را بکشت، سپس سواری دیگر که ریاح بن عتیک [۱] نام داشت بیرون آمد و می گفت:

### مبارزه اشتر با ریاح بن عتیک

انّی زعیم مالک بضرب بذي غرارین، جمیع القلب ...

من حریف ضربه زدن به مالک هستم که شرافت خانوادگی و دلیری و حواس جمع دارم.

و دارای بازوانی ستبر و سخت محکم [۲] و پولادین هستم.

و پاره‌ای روایت کرده‌اند: «بازوانی سخت پی و پیچیده [۳]».

پس اشتر رو بدو نهاد و می گفت:

روید لا تجزع [۴] من جلادی جلاد شخص جامع الفؤاد ...

[۱-] در اصل [ریاح بن عبیده] و در شنهج [ریاح بن عقیل] و وجه درست آن «عتیک» است که در متن آمده - به شرح ص ۲۳۷

[۲-] متن «شدید الصّلب».

[۳-] متن «شدید العصب».

[۴-] مرادش «لا تجزعن» با نون تأکید خفیفه است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۰

لختی بمان و از ضرب تیغ من بیتابی مکن، ضرب تیغ کسی که حواسی جمع و دلی دلیر دارد.

ندای درخواست هر دادخواهی را در هراسگاه پاسخ می دهد و با شمشیر بر دشمنان هجوم می آورد.

سپس بدو حمله برد و وی را بکشت

### . [مبارزه اشتر با ابراهیم ابن وضّاح و زامل بن عتیک]

آنگاه سواری دیگر که ابراهیم بن وضّاح نامیده می شد بیرون آمد و می گفت:

هل لک یا اشتر فی برازی براز ذی غشم و ذی اعتزاز؟ ...

ای اشتر آیا تو در مبارزه با من هموردی قویدل و چیره دست می خواهی؟

هماوردی که در مبارزه با حریف پایدار و کین توز و نیزه گذار [۱] است.

پس اشتر روی بدو نهاد و می گفت:

نعم، نعم، اطلبه شهیدامعی حسام یقضم الحديد ا...

آری، آری، خواهمش که شاهد مرگ خود شود که مرا تیغی آهن شکاف است.

و سر دشمنان را (چون داس) درو می کند.

پس او را بکشت. سپس سواری دیگر که او را زامل بن عتیک حزامی [۲] می خواندند، و از پرچمداران بود، بیرون آمد و بدو حمله آورد و می گفت:

یا صاحب السیف الخضیب المرسب [۳] و صاحب الجوشن ذاک المذهب ...

ای دارنده شمشیر خونبار پیکر شکاف و ای دارنده آن زرین زره،

[ (۱-) ] متن «اللّزّاز» که به معنی مقاوم و لجوج و نیز به معنی ضربت زننده آمده (در ترجمه هر دو معنی منظور شد. - م.)

[ (۲-) ] در اصل به تحریف [ازمل] و پیشتر در صص ۲۳۷-۲۳۸ «زامل» [بن عبید] و در شنهج [زامل بن عقیل] آمده است.

[ (۳-) ] «مرسب» صفت شمشیری که در جای ضربت خود فرونشیند و نهان شود، شمشیر خالد بن ولید را «مرسب» می نامیدند. در اصل [المرزبی] آمده که وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۱

آیا خواهی ضربت جوانی جنگاور را که نیزه‌ای خدنگ دارد دریایی؟

(رزمجویی) که سست کوش و بی طرف نیست و کس بر او چیره نیامدست؟

و نیزه خود را بر جایی از زره اشتر فرود آورد و او را از اسب بیفکند ولی گزندگی به پیکر وی نرسید. اشتر [پیاده] به او هجوم آورد و پیهای اسبش را به شمشیر بزد و می گفت:

لا بدّ من قتلی أو من قتلکما قتل منکم خمسۀ من قبلکما ...

مرا چاره‌ای نیست که یا شما مرا بکشید و یا من شما را بکشم که پنج تن از شما را زین پیش کشته‌ام، و آنان همگی مدافعانی چون تو بودند.

سپس در حالی که هر دو پیاده بودند [۱] او را با شمشیر بزد. آنگاه سواری که او را اجلح می خواندند و از برجستگان و شهنسواران عرب بود، سوار بر اسبی به نام «لاحق» [۲] بیرون آمد، چون اشتر به مقابله او آمد (وی از هیبت اشتر) از برخورد تن بتن با او اکراه داشت ولی از جانبی دیگر شرم کرد که باز گردد. از این رو به سوی او آمد و می گفت:

### مبارزه اشتر با اجلح

اقدام [۳] باللاحق لا تهلل علی صملّ ظاهر التسلل ...

روی بیاور به «لاحق عزرائیل گون» و در برابر دلیری تندخو که حملات پیاپی او آشکار است عقب منشین،

[ (۱-) ] متن «و هما رجلان» و در شنهج [و هما راجلان] که هر دو وجه درست (و به معنی: دو پیاده) است.

[ (۲-) ] «لاحق» به معنی دنبال کننده و پی گیر، از القاب قابض ارواح، عزرائیل است و عرب این لقب را در مورد انسان بدشگون می داند و نامهایی از این دست را که نشان از مرگ دارد به فال بد می گیرد- سفیران، ابن فراء ص ۶۵ ترجمه پرویز اتابکی، سازمان

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۳

[ (۳-) ] صیغه امر از «اقدام» و اصلش «اقدامن» با نون تأکید خفیفه است که به ضرورت شعری حذف شده - شرح شواهد المغنی، ۳۱۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۲

از فرط کین توزی گوئی تلخی حنظل را می چشد [۱] و اگر خواهی شکستش دهی از پذیرفتن شکست ابا می کند. اگر هم‌آورد دلیری او را بخواند، شیون بر نمی‌آرد [۲] بلکه با شمشیر آخته به سویش می‌رود، رفتی به متانت و بی شتابزدگی، (و دشمنان را) یکی پس از دیگری نابود می‌کند.

پس اشتر به او حمله برد و می‌گفت:

بلیت بالاشتر ذاک المذحجی بفارس فی حلق مدحج ...

به چنگ اشتر، این شهسوار جوشن پوش مذحجی در افتادی، به چنگ شیری، چون شرزه شیر جنگل که هر هم‌آوردیش بخواند پایش سست نمی‌شود.

پس او را بزد (و از پا در آورد).

### مبارزه اشتر با محمد بن روضه

#### اشاره

آنگاه محمد بن روضه که ضرب شست سختی به عراقیان می‌نمود، بیرون آمد و می‌گفت:

یا ساکنی الکوفه یا اهل الفتن یا قاتلی عثمان ذاک المؤمن ...

ای ساکنان کوفه، ای فتنه‌انگیزان، ای قاتلان عثمان، آن مرد بی‌آزار.

کشتن او (به دست شما) اندوهی ژرف در سینه‌ام به جای گذاشته [۳]، شما را به ضرب شمشیر می‌زنم و ابا الحسن [۴] را در میانه نمی‌بینم.

پس اشتر بر او حمله برد و می‌گفت:

لا یبعد الله سوی عثمانو أنزل الله بکم هوانا ...

[ (۱-) ] متن «کأنما یقسم» به شین، نقطه‌دار، به معنی خوردن و در اصل به تحریف [لم یقسم] و خوردن حنظل، در شدت دشمنی

مثل است. - بیت سیزدهم از المفضلیه، ۴۰ طبع المعارف.

[ (۲-) ] متن «لم یعول» و در اصل [لم یقول] که وجهی ندارد.

[ (۳-) ] متن «ورث صدری قتله طول الحزن» و در شنهج (۱: ۳۳۰) [اورث قلبی قتله طول الحزن].

[ (۴-) ] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۳

خداوند نه تنها عثمان را از میان برد، بلکه شما را نیز به خواری و ذلت دچار کند، و هرگز اندوه شما، مخالفانی که با خدای رحمان در افتاده‌اید تسلی نیابد، شما که به یاری شیطان‌ستائی [۱] برخاسته‌اید.

سپس او را بزد و بکشت. خواهر اجلح بن منصور کندی که حبله بنت منصور نام داشت چون خبر کشته شدن برادرش را شنید چنین سرود:

ألا فابکی أختا ثقة فقد و الله أبکینا ...

هان، بر برادری که پشت و پناه ما بود می‌گرم که اینک به خدا سوگند، ما را گریاندند [۲].

گریه بر کشته شدن بزرگوار گشاده‌دستی که نظیری برای او در میانه ما نیست.

امروز خبر کشتن وی را به ما دادند و موی ما را چیدند [۳] (و خاکمان به سر شد).

بزرگمردی، کریمی، سخت‌کوشی که ما را از گزند دشمنانمان حمایت می‌کرد، و در برابر کسانی که سپاهشان را علی و آن

گمراهان [۴] رهبری می‌کنند، مدافع ما بود.

خداوند داد ما را از عراقیان بستاند که ما را آواره [۵] و بیچاره کرده‌اند.

آیا از پروردگار خویش نمی‌ترسند و پاس دین او را نمی‌دارند؟

### گفتار علی درباره سوگنامه اجلح

نصر گوید: عمرو گفت: جابر گفت:

شنیدم که وی (خواهر اجلح) از اندوه مرگ برادر خویش بمرد. و هنگامی که سوگنامه او که در قتل برادرش سروده بود به گوش

علی رسید گفت: باری

[۱-] متن «عابدا شیطانا» و مرادش از «ستاینده شیطان» معاویه است. - م.

[۲-] متن از روی شنهج (۱: ۳۳۱) «ابکینا» و در اصل [ابلینا].

[۳-] متن «جَزَتْ نواصینا»، چیدن و تراشیدن زلف زنان در آن روزگار یکی از مراسم عزاداری بوده است. - م.

[۴-] این بیت در شنهج نیامده و در اصل [علی و المصلّونا علی و نمازگزاران] آمده است. اما چون غرض سراینده مذمت اصحاب

علی رضی الله عنه است (در متن به قیاس) «و المصلّونا» آمده.

[۵-] متن از روی شنهج «فقد آبادونا» و در اصل [...] قد آبادونا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۴

رقت عاطفه زمام آن زنان را از کفشان ربوده بود که آن گونه بیتابشان دیدید، ایشان خود به حیثیت زنان خویش لطمه زدند و آنان

را به خاطر پسر جگرخواره [۱] به صورت [کنیزانی] شرمسار [۲] [و بیچاره] رها کردند. بار الها! گناهان و تبهکاریها و بار جنایات

ایشان را همراه با سنگینی جرائمشان [۳] بر دوش او [۴] بنه.

### از پای در آمدن حبیب بن منصور

در همان روز پیکار بزرگ، حبیب بن منصور، برادر اجلح - که از پرچمداران بود - نیز از پای در آمد و مردی بجیلی سرش را بیاورد

و مردی همدانی با وی بر سر غنیمت او کشمکش داشت و هر یک ادعا می‌کرد که خود قاتل اوست، پس علی میانه آن دو را

سازش داد و غنیمت را بجیلی برد و همدانی را نیز راضی کرد.

### رجز اشتر در آوردگاه

نصر، از عمرو بن [شعر، از] جابر، از شعبی، از حارث بن ادهم، از صعصعه که گفت:  
سپس اشتر شمشیرکشان روی به انبوه لشکر دشمن نهاد و ایشان را چندان به تیغ بزد که شامیان دست از

[ (۱-) ] مراد از «جگرخواره آكله الاكباد» هند بنت عتبة بن ربيعة، مادر معاویه است و بدان سبب او را جگرخواره گفته‌اند که در جنگ احد جگرگاه حمزه بن عبد المطلب را بشکافت و جگرش را بجوید و گفت:  
شفیت من حمزة نفسی بأحدحتی بقرت بطنه عن الکبد داد خود را از حمزه در احد گرفتم چندان که جگرش را از جگرگاه بشکافتم.

- مروج الذهب (۲: ۱۸).

[ (۲-) ] متن «خزایا، جمع خزیا زنی که کاری بس زشت و ناروا کند و بسیار شرمگین شود» و در شنهج [حزانی اندوهگنان] آمده است.

[ (۳-) ] متن «مع ائقالهم با سنگینی بار خودشان» و در شنهج [مع ائقاله با سنگینی بار خود وی] (که شاید مناسبتر باشد. - م.)

[ (۴-) ] یعنی بار گناه و عذاب همه را بر دوش معاویه بگذار که عامل اصلی تمام جنایات هموست. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۵

آب برداشتند و او می گفت:

لا تذکروا ما قد مضی و فاتاوا الله ربی باعث أمواتا [۱] ...

آنچه را گذشت و از کف شما برفت دیگر یاد نکنید، به خدا سوگند، به پروردگارم که مردگان را، پس از آن که در گور، پیکرهای فرو ریخته و از هم گسسته شده باشند [۲] برانگیزد، من بی گمان سوارانم را بر سر فرات آرم.  
(و آنان را) که گویی از پریشانحالی و ژولیدگی به مردگان مانند (سیر آب کنم) [۳].

## اشتر و معاویه بن حارث

پرچمداری اشعث با معاویه بن حارث بود، پس اشعث به او گفت: تو را به خدا بشتاب! که نخعیان بهتر از کندیان نباشند [۴]،  
پرچمت را پیش ببر [زیرا نصیب از آن کسی است که پیشی گیرد]. از این رو آن پرچمدار پیش می رفت و می گفت:  
أ نعطش اليوم و فینا الاشعث و الاشعث الخیر کلیث یعبث ...

آیا رواست در حالی که اشعث با ماست ما امروز تشنگی بکشیم، و اشعث نیکمردی است که چون شیر می رزمند.  
(ای دشمنان) آگاهتان کنم، شما اینجا همچنان ماندگار نباشید که آب بنوشید، پس هر چه خواهید زشت و بیغاره گویند، به کسی که وقتی مردان از تشنگی زبانشان بیرون آمده از آب جستن باز نایستد.  
اشعث گفت: به راستی که تو شاعری و چه نیکو بشارتی مرا دادی. اشعث خوش نداشت که اشتر در گشودن آب با او مشارکت داشته باشد، از این رو ندا در داد:

[ (۱-) ] در شنهج [باعث الامواتا].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «من بعد ما صاروا صدی رفاتا» و در اصل [...] بعد ما صاروا کذا رفاتا] و «صدی» بقایای پیکر مرده در گور باشد.

[ (۳-) ] به مروج الذهب (۲: ۱۸) رجوع شود.



[۴-] چون اشتر و یارانش نخعی، و اشعث و کسانش کندی بودند و اشعث در کسب افتخار با اشتر رقابت می‌ورزید قصدش آن بود که کندیان را به پیشدستی بر نخعیان وادارد. م.  
پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۶  
ای مردم، (افتخار فتح) نصیب آن کسی است که پیشی گیرد.

### نجاشی و عمرو عکی

راوی گوید:  
عمرو عکی، از یاران معاویه حمله آورد و می‌گفت:  
ابرز الی ذا الکبش یا نجاشی اسمی عمرو و أبو خراش ...  
ای نجاشی به مبارزه خداوند خواجگی و پیشاهنگی پیش آی، نام من عمرو و کنیه‌ام ابو خراش است، شهبواری پیکار جویم، با آمادگی رزمی که همگان را از کین توزی و آمادگی من برای انگیختن شر خبر می‌دهد [۱].  
پس نجاشی روی بدو نهاد و می‌گفت:  
ارود قلیلا فانا النجاشی من سرو کعب لیس بالرقاشی ...  
لختی درنگ کن که منم نجاشی، از سالاران بنی کعب که لاف و گزاف نگویم.  
رزمجویی دلاورم، با دلی استوار که حیات راستین را به زندگی بازی گونه نمی‌فروشم.  
به بهترین شهبوار و رهسپار (راه حق)، یعنی به علی که فخر و شرفش آشکار است یاری می‌دهم، به آنکو از بهترین آفریدگان خدا در نبرد تن بتن است [۲] و از کین توزی گردنکشان (و انتقامجویی شخصی) میراست، از صلب دودمان قریش است نه از حواشی و وابستگان آن، و در برابر دروغین سالاران، شیری شریزه است، به حمله جانشکارش سالار قوم را بکشد، و خود خداوند جنگاوری و قهرمانی شکست ناپذیر است،

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «تخبر عن باسی و احرنفاشی» و در اصل [یخبر بائی من احر ناشی].  
[۲-] متن «فی شناس» مصدر «نشنش» کشاکش رزم آوران. این مصدر در لغتنامه‌ها نیامده و این وزن از مصادر سماعی است-  
شرح الشافیه (۱: ۱۷۸).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۷  
به گاه صولت، حمله‌اش پرمهابت تر و خود تیزگامتر [۱] از شیران خفان [۲] و شریزه شیر چاچ [۳] است.  
پس ضربتی بر او زد و سرش را به دو نیم کرد. (آنگاه) ابو اعور به او حمله آورد و می‌گفت:  
انا ابو الاعور و اسمی عمرو اضرب قدما لا اولی الدبر ...  
من ابو اعورم و نامم عمرو است [۴] ضربه را رویاروی زنم نه از پشت سر.  
ای جوان مغرور، کس مانند من نباشد و هیچ دلاوری نیست که از هموردی با من شادمانی کند [۵].  
از شرف خود حمایت می‌کنم و حمایت کننده از شرف، آزاده مردی است که به سوی هدفهایش می‌تازد [۶]، پس ادامه ده.  
اشتر رو بدو آورد و می‌گفت:  
لست- و ان یکره- ذا الخلاطیس اخو الحرب بذی اختلاط ...  
هر چند خوش نداشته باشند، من اهل سازش نیستم، (چه) جنگجوی، مرد سازش و آمیزش نباشد.

ولی دژم چهره‌ای بس کوشا باشد که لهیب خشم فرا نگیردش [۷]. این علی است که خود با قبایل بدینجا آمده، نعمتها و آسایشهای فراوان را در پایتخت خویش پشت سر نهاده و بر جای گذاشته،

[ (۱-) ] متن «خَفَّ لَهُ اخْطَفَ فِي الْبَطَاشِ» و در اصل [کف له یخطف بالنهاس] و البطاش مصدر باطشه است و بطش شدت برخورد به گاه صولت باشد.

[ (۲-) ] شیرگاهی نزدیک کوفه.

[ (۳-) ] «لیث شاش شیر چاچی»، چاچ که به عربی آن را شاش گویند جایی در ما وراء النهر است که شیران معروفی داشته. (این منطقه دلاوران و کمانداران نامدار داشته، و کمان چاچی آن نیز مشهور بوده و در شاهنامه فردوسی ذکر شده است. چاچ را اینک تا شکند گویند. - م.)

[ (۴-) ] این بیت مؤید قولی است که گوید «نامش عمرو بن سفیان سلمی» بوده است.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، جلد ۱، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین ؛ ؛ ص ۲۴۷

[ (۵-) ] متن «و لا فتی یلاقینی یسر» و در اصل [و لا فتی بلا فتی یسر جوانمرد جز به هموردی با جوانمرد خرسند نمی شود].

[ (۶-) ] متن «جری الی الغایات فاستمرّ» و در اصل [جری علی - الغایات ...].

[ (۷-) ] مراد این که رزمجوی راه حق به خاطر اغراض شخصی خشمگین نمی شود بلکه قصد الهی دارد و خشم و رضایش هر دو برای خدا و در راه خداست. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۴۸

تن خود را برای رسیدن به مرزهای دشمن رنجه داشته و آزرده است [۱]، حکم به حق می کند که جای سرزنی ندارد.

### حمله اشتر و شرحبیل

(در این هنگام به جای ابو اعور) شرحبیل بن سمط به میدان آمد و می گفت:

انا شرحبیل، انا ابن السّمطمبیین الفعل بهذا الشّطّ ...

منم شرحبیل، منم پسر سمط که کردارم در سراسر گذرگاه این رود [۲] آشکار است.

با ضربه نیزه کشیده خدنگ خویش به خونخواهی کشته دست قبطیان [۳] برخاسته‌ام.

من قوم خود را با نهادن شرطی پیرامون پسر هند گرد آوردم و من خود ابتکار را به دست دارم، تا آنکه آنان (لشکر علی) به زانو در آیند و سپاه یمن (که با منند) مردمی آشفته نسب و متملق نیستند.

### رجز اشعث و حوشب

آنگاه اشعث بن قیس در پاسخش چنین رجز خواند:

انّی انا الاشعث و ابن قیس فارس هیجاء قبیل دوس ...

منم اشعث و منم پسر قیس، شهنسوار پیکار جو به گاه لگدکوب کردن (دشمن).

نه تردیدی به دل دارم نه به دیوانگی دچارم [۴]. «کنده» نیزه من و علی کمان نیروبخش من است [۵].

و حوشب ذو ظلم [۶] (در جوابش) به رجز گفت:

[ (۱-) ] متن «مَنَحَلَّ الْجِسْمِ مِنَ الزَّبَاطِ» و «الزَّبَاطُ وَ الْمَرَابِطَةُ» به معنی نزدیک شدن به حدود و ثغور و درنگ کردن مستمر در مرزهای دشمن باشد.

[ (۲-) ] مراد - سراسر پهنه فرات است. - م.

[ (۳-) ] مراد از کشته، عثمان، و منظور از قبطیان مردم مصرند (که گویند مصریان در قتل عثمان سهم بیشتری داشتند. - م.)

[ (۴-) ] متن به تصحیح قیاسی «لست بشکاک و لا ممسوس کسی که به جنون گرفتار شده باشد» و در اصل [... مملوس] که وجهی ندارد.

[ (۵-) ] یعنی تکیه من به قبیله «کنده» است و نیروی من از علی علیه السلام و حقانیت او سرچشمه می گیرد. - م.

[ (۶-) ] شرح حالش پیشتر در ص ۹۳ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۴۹ یا اینها الفارس ادن لا ترعانا ابو مرّ و هذا ذو کلع [۱] ...

الا ای سوار نزدیک آی، پروا مدار که من ابو مرّ هستم و این یک ذو الکلاع است، خواجه و سالار شام که هر چه خواهد کند. از طرف من به اشتر نخعی و اشعث، پیام رسان: اینک که آب را بر رویتان بسته‌اند [۲] (از خدا) باران بخواهید! اما چون نادرستی شما فزونی گرفته دعایتان سودی ندهد.

### رجز اشعث و اشتر

پس اشعث پاسخش داد:

ابلع عتّی حوشبا و ذا کلع و شرحیل [۳] ذاک اهلک الطمع ...

از من به حوشب و ذی الکلع و شرحیل که طمع او را به هلاکت کشانده باز گوئید، بدان قوم جفاکار بی‌آزرم ناپارسا که آن نگون بخت بدعتگر [۴] زمامشان را به دست گرفته (بگوئید).

من در آن هنگامه که دو هم‌اورد با یک دیگر بر می‌تابند و برق شمشیر در میان گرد و غبار رزمگاه می‌درخشد، به دفاع از شرف خود در برابر خصمان پایداری می‌کنم.

اشتر نیز به جولان در آمد و چنین گفت:

یا حوشب الجلف و یا شیخ کلع اُیکما اراد اشتر التّنع؟ ...

ای حوشب سبکسر و ای ذو الکلاع سالمند، کدامین یک از شما خواهان پیکار با اشتر نخعی هستید؟

اینک این منم، اکنون بیتابی به هراست افکنده و در آوردگاهی که این دم آغاز شده (نگرانی)، در این دم با قهرمانی برخورد کنی که پریشانی و ناتوانی نمی‌شناسد، سرگذشت طلحه و دیگر بدعتگذاران را از ما بپرس،

[ (۱-) ] مراد ذو الکلع است - ص ۹۳

[ (۲-) ] متن «اذ الماء امتنع» و در اصل [... منع].

[ (۳-) ] به ضرورت شعری ضبط حرکات کلمه شرحیل چنان آمده است.

[ (۴-) ] مراد معاویه است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۰

و ماجرای آن زن، صاحب شتر پی شده به خاک افتاده [۱] را پیرس که در غبار آوردگاه شیران را چگونه یافتند. با چنان مردی برخورد کنی که از ناشایستگیها به دور است و با دین حق مخالفت نکرده و بدعتی ننهاده است.

### بیرون شدن محمد بن مخنف به جنگ

نصر: عمر بن سعد، از مردی که او را نام برده [۲]، از پدرش، از عمویش محمد بن مخنف که گفت: من که بدان روزها هفده ساله بودم با پدرم همراهی می کردم اما خود در شمار سپاهیان جیره دار نبودم [۳]. چون مردم را از آب گرفتن باز داشتند، پدرم به من گفت: از جای معجب. اما چون دیدم کسان همه به سوی آب روانند طاقتم نماند، از این رو شمشیر برداشتم و به پیکار پرداختم، ناگاه به نوجوانی که برده یکی از عراقیان بود و مشکی با خود داشت برخورد، چون دید شامیان از آب دست برداشتند شتابان خود را به آب رسانید و مشکش را پر کرد و آهنگ بازگشت نمود که یکی از مردان شامی به او حمله کرد و وی را بزد و به خاک افکند و مشک از دستش بیفتاد، من به شامی حمله کردم و ضربتی بر او زدم و او را افکندم، یاران وی به فور رسیدند و او را نجات دادند. گوید: شنیدم به وی می گفتند: چندان گزندگی به تو نرسیده است. من نزد آن برده باز گشتم و او را نشاندم [۴] و در ضمن سخن گفتن با او متوجه شدم که زخمی گشاده دهان [۵] برداشته است، دیری نگذشت که خواهشش بیامد و او را برد. من مشک او را که پر از آب بود برداشتم و نزد

[ (۱) ] مراد از «ذات البعیر زن صاحب شتر» که در متن آمده عائشه است که به روز جنگ جمل شترش را پی کردند و آن حیوان به خاک افتاد.

[ (۲) ] یعنی ابو مخنف، پیشتر نیز در صفحه ۱۸۸ چنین اسنادی آمده است.

[ (۳) ] متن «و لست فی عطاء» یعنی جزو سربازان نبودم که چون ایشان جیره سربازی داشته باشم. در اصل [...] فی غطاء].

[ (۴) ] متن «فاجلسته» و در طبری (۵: ۲۴۱) [فاحملته او را برداشتم].

[ (۵) ] متن «جرح رحیب فراخ» و در طبری [...] رغیب وسیع] آمده و این تعبیر (برای زخم) در عربی رایج است - المفضلیات (۷: ۵۵).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۱

پدرم آوردم. گفت: این را از کجا آوردی؟ گفتم: این را خریدم، و خوش نداشتم که ماجرا را به او باز گویم، چه با من درستی می کرد. پس گفت کسان را آب بنوشان. به همگان آب دادم و خود پس از دیگران نوشیدم، و به خدا سوگند که با خود برای رزم کشاکشی داشتم و سرانجام با گروهی از رزمندگان رفتم و ساعتی با دشمن جنگیدم تا آن که دیدم آنان آب را به روی ما باز گذاشتند. دیری نگذشت که دیدم انبوه سقایان و آب رسانان آنان و ما بر سر آب گرد آمدند.

### ازدحام برای دسترسی به آب

اما هیچیک به دیگری گزندگی نمی رساندند. من در راه بازگشت خود به صاحب آن مشک برخورد و به او گفتم: این مشک از آن توست، آن را بگیر، یا کسی را با من همراه کن که آن را بگیرد، یا جای خود را به من بنمای (تا برایت بیاورم). گفت: خدایت رحمت کند، ما به اندازه کافی مشک داریم. پس روی به سویی نهاد و برفت، و فردای آن روز بر پدرم بگذشت، ایستاد و سلام گفت، و مرا در کنار او بدید. آنگاه به پدرم گفت: این نوجوان همراه تو کیست؟ گفت: پسر من است. گفت:

خداوند به وجود او همواره تو را شادمان دارد. به خدا او بود که دیروز غلام مرا نجات داد و جوانان قبیله به من گفته‌اند که او به رزم از دلیرترین کسان است.

گوید:

پدرم چنان به من نگرست که آثار خشم و ناخرسندی او را [از همان نگاه] [۱] در تمام چهره‌اش خواندم، اما خاموش ماند تا آن مرد برفت و آنگاه گفت: این بود نتیجه دستوری که پیشتر به تو داده بودم [۲]؟ گوید: سپس مرا سوگند داد که جز با اجازه او به پیکار بیرون نروم، و من تا آخرین روز جنگ در هیچ گیر و داری جز همان پیکار روز فرات شرکت نجستم.

[۱-] اضافه از طبری (۵: ۲۴۱) است، نیز- حواشی الحیوان (۶: ۲۴۱).

[۲-] متن از روی طبری «تقدّم الیک فیه» و در اصل [...] قدمت [...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۲

نصر، از یونس بن [ابی] [۱] اسحاق سیعی، از مهران، غلام یزید بن هانی سیعی که گفت:

به خدا خواهی من بر سر آب می‌جنگید، و مشک به دست من بود، چون شامیان دست از آب کشیدند به تاخت رفتم که آب برگیرم و در همان اثناء تیر می‌افکندم و می‌جنگیدم.

### گفته سلیمان حضرمی

نصر، از عبد الله بن عبد الرحمن، از ابی عمره [۲]، از پدرش سلیمان حضرمی [۳] که گفت:

چون علی از مدینه به در آمد ابو عمره بن عمرو بن محسن [۴] نیز با او همراه بود، (وی) گفت: ما با علی در جنگ جمل شرکت جستیم و پس از آن به کوفه آمدم، و سپس به قصد پیکار با شامیان رهسپار شدیم. یک شب پیش از آنکه به صفین برسیم تردیدی در دل احساس کردم و به خود گفتم: به خدا نمی‌دانم بر چه اساسی می‌جنگم؟ و نمی‌دانم در چه وضعی قرار گرفته‌ام. (وی) گفت: (در همان وقت) مردی بر اثر خوردن ماهی از درد شکم می‌نالید و یارانش که می‌پنداشتند طاعون زده شده است گفتند بر سرش بمانیم. من نیز گفتم بر سرش بمانم، و به خدا سوگند این سخن را از آن رو گفتم که چنان تردیدی در دلم پدید آمده بود (و می‌خواستم به جنگ نروم). آن مرد شب را به سر آورد و چون صبح شد هیچ بیماری نداشت و من نیز چون صبح برخاستم شک و تردیدم به کلی زایل شده بود و هشیار و بینادل گشته بودم، پس به راه افتادیم و به یاران خود پیوستیم و با علی همچنان پیش

[۱-] اضافه از طبری است و نیز- منتهی المقال، ۳۳۶

[۲-] در التقریب، ۶۰۳ آمده: «ابو عمره، عن ابیه، فی سهم الفارس. مجهول من السادسة راوی ناشناسی از طبقه ششم است».

[۳-] در التقریب آمده: «سلیمان بن زیاد الحضرمی المصری، ثقة من الخامسة ثقه‌ای از طبقه پنجم روات است».

[۴-] وی ابو عمره انصاری است و گویند نامش بشر یا بشیر بوده. او همسر دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، مقوم بن عبد المطلب بود. - (قسم الکنی) از الاصابه، ۸۰۵، ۸۰۱ و در الاشتقاق، ۲۶۹ آمده: «و ابو عمره، بشیر بن عمرو در صفین کشته شد».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۳

رفتیم و دیدیم که شامیان پیش از ما بر آب دست یافته‌اند، و چون خواستیم آب برگیریم مانع ما شدند، پس با شمشیر بر آنان تاختیم تا راه رسیدن ما را به آب باز گذاشتند. [راوی گوید: ابو عمره به یارانش پیام فرستاد: به خدا همین دم سزای آنان را که به جنگ با ما آغازیدند دادیم و ایشان در دست مایند، و همان گونه که پیشتر آب در اختیار آنان بود اینک ما به آب دسترس یافته‌ایم.

معاویه نیز برای یارانش امریه فرستاد: دیگر با ایشان نجنگید و از سر آب کنار روید. پس آنان آب نوشیدند و ما به ایشان گفتیم: ما از آغاز همین را به شما پیشنهاد کردیم ولی نپذیرفتید تا خداوند آب را به ما عطا فرمود و شما دست به کاری ناروا زده‌اید و مردمی ناستوده‌اید. گوید: آنگاه از یک دیگر جدا شدیم و من به عیان دیدم که تمام آب گیران و سواران ما و آنها بر سر همان آب آمدند تا ایشان و ما همگی سیراب شدیم.

### [نظر عمرو بن عاص در آزاد گذاشتن آب]

نصر: محمد بن عبید الله، از جرجانی:  
 عمرو بن عاص به معاویه گفت: گمان می‌کنی اگر این قوم چنان که دیروز تو آب را به رویشان بستی اینک آب را بر تو ببندد چه می‌کنی؟ آیا همان گونه که ایشان بر سر آن با تو جنگیدند با ایشان خواهی جنگید [۱]؟  
 در حالی که تو با آن اقدام خود سوء نیت خویش را بر همگان آشکار کرده‌ای (و اگر آنان آب را بر تو بندند فقط مقابله به مثل کرده‌اند). گفت: گذشته را رها کن، گمان می‌بری اینک علی چه می‌کند؟ گفت: به گمان من او آنچه را تو بر او روا شمردی [۲] بر تو روا نمی‌دارد، زیرا او برای امر دیگری جز آب بردن آمده است. معاویه در پاسخش سخنی گفت که او را خشمگین کرد. پس عمرو چنین سرود:

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۳۳۱) «تضاربهم علیه» و در اصل [ضاربهم علیه].

[(-۲)] یعنی محرومیت از آب را. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۴ امرتک امرا فسختوه و خالفنی ابن ابی سرحه [۱] ...  
 تو را دستوری فرمودم ولی آن را سخیف شمردی و پسر ابی سرحه نیز با من مخالفت ورزید، پس من از آن رأی چشم پوشیدم، و در جنگ میدانی برای آزادی عمل نمی‌بینی.  
 بر پیشتانان عراق چه گمان داری؟ می‌پنداشتی آن ضربتی را که به ما زدند نمی‌یاریستند زد؟  
 به یقینم فردا روز حمله اصلی در رسد و وعده (سرنوشت ساز) میان ما همان صبحگاهان فردا باشد.  
 اگر فردا نیز همان گونه ما را درهم شکنند، شکست خوردگانی چون طلحه و زبیر باشیم [۲]، و اگر حمله اصلی را به تأخیر اندازند (به هر حال) ضرب شست قوی [۳] خود را پیشتر به ما نموده‌اند.  
 اینک آن قوم آب فرات را می‌نوشند و اشتر طوق لعنت و رسوایی را بر گردن تو افکنده است.

### [عبید الله بن عمر و علی]

راوی گفت:

علی دو روز درنگ کرد و کس نزد معاویه نفرستاد و از سوی معاویه نیز کس نزد او نیامد، و عبید الله بن عمر به اردوگاه علی درآمد و به حضورش رسید، پس به او گفت: تو هرزمان را کشتی؟ در حالی که پدرت سهمی از دیوان را برای او معین کرده و وی را به جرگه اسلام مشرف کرده بود؟ ابن عمر به وی پاسخ داد: سپاس خدایی را که تو را خونخواه هرزمان بر من ساخته و مرا خونخواه عثمان بن

[(-۱)] مراد عبد الله بن سعد بن سرح است که به ضرورت شعر در اسم تصرف شده و «سرحه» آمده است.

[۲-] متن از روی شنهج «نکن کالژییری» و در اصل [فکن ...] (یعنی سرنوشت ما چون سرنوشت شوم زیبر و طلحه باشد. - م.)

[۳-] متن «قَدَمُوا الْخِطَّ وَ التَّفَحَهُ ضَرْبَهُ شَدِيدٌ وَ يَكْبَارُ عَذَابٌ» و در شنهج به تحریف [...] الْخِطَّ ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۵

عفان بر تو قرار داده است. پس علی به او گفت: تو را چنین حقی نیست، و فردا من و تو به جنگ با یک دیگر روبرو شویم. سپس علی دو روز درنگ کرد و میان او و معاویه سفیر و پیامی مبادله نشد [۱].

### اعزام سفیران از طرف علی نزد معاویه

سپس علی بشیر بن عمرو بن محصن انصاری [۲]، و سعید بن قیس همدانی، و شبت بن ربیع تمیمی را بخواند و گفت: نزد آن مرد بروید و او را به راه خدای عزّ و جلّ و فرمانبرداری و پیوستن به جمع (و حفظ وحدت مسلمانان) و پیروی از فرمان خدای تعالی بخوانید. پس شبت به او گفت: آیا او را به طمع حکومت و منزلتی نیندازیم [۳] که در صورت بیعت با تو از آن برخوردارش خواهی کرد؟ علی گفت: هم اکنون بروید و با او دیدار کنید و با وی اتمام حجت کنید و ببینید رأی و نظر او چیست - و این در ماه ربیع الاخر بود - پس نزدش رفتند و بر او وارد شدند.

### سخن ابو عمره

ابو عمره بن محصن (پس از ورود نزد معاویه) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای معاویه، دنیا از کف می‌رود و تو به آخرت باز می‌گرددی و خداوند به سبب کردارت تو را جزا می‌دهد و برای آنچه از دستت بر آمده تو را به بازخواست می‌کشد، و من اینک خدا را فرا یاد می‌آرم که وحدت این امت را تبدیل به تفرقه نکنی و میانه ایشان خونریزی به راه نیندازی ...» معاویه سخن او را قطع کرد و گفت: هان، آیا همین نصیحت را به رفیق هم کرده‌ای؟ جواب داد: سبحان الله (پاک و منزّه است خدا) بی گمان رفیق من به تو نماند، رفیق من به سبب برتری و دیانت و سابقه در اسلام و خویشی با پیامبر خدا

[۱-] سر آغاز همین روایت را بنگرید. مراد اینکه خودداری دو روزه از مبادله سفیر پیش از آمدن عبید الله بن عمر بوده است. -

م.

[۲-] ابو عمره بن عمرو بن محصن، شرح حالش پیشتر در ص ۲۵۲ گذشت.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «أَلَا نَطْمَعُهُ» و در اصل [أَلَا نَطْمَعُهُ ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۶

صلی الله علیه و سلم سزاوارترین کس برای حکمرانی است. معاویه گفت: (بعد از همه این مطالب) چه می‌گویی؟ گفت: من تو را به پرهیزگاری خدا و پاسخ دادن به دعوت آموزادها که تو را به حق فرا می‌خواند، دعوت می‌کنم، چه این از دیدگاه دینت برای تو سلامت بخش‌تر و برای سرانجام کارت بهتر است. گفت: و خون عثمان فروماند؟ ... نه، به خدا سوگند که هرگز چنین نکنم.

### [سخن شبت بن ربیع]

راوی گفت:

سعید خواست سخنی بگوید ولی شبت بر او پیشدستی کرد و خدا را سپاس و ستایش نمود و گفت: ای معاویه، آنچه در پاسخ به ابن محصن گفتم دریافتی. به راستی آنچه تو می‌خواهی و می‌جویی بر ما پوشیده نیست، تو دستاویزی برای فریفتن مردم و انگیزتن

هوس و مطیع ساختن آنان جز این نداشتی که به ایشان گفתי: پیشوای شما را مظلومانه کشته‌اند، پس به خونخواهی او برخیزیم. پس گروهی بی‌خرد و بی‌سر و پا نیز سخت را پذیرفتند، در حالی که ما به یقین می‌دانیم تو خود در یاری دادن به او دست بدست کردی و کندی و تعلل ورزیدی و خوش داشتی که او کشته شود تا تو به این موضعگیری و دستاویز که می‌خواهی برسی. و چه بسا که کسی خواستار چیزی است و دنبال کاری می‌رود و خداوند آن را سرانجام بر ضدّ خودش می‌گرداند. بسا که آرزوی خود برسد ولی چه بسا که به مراد خویش نرسد. به خدا سوگند که تو را در هیچیک از این دو حال خیر و سعادت نباشد. به خدا اگر بدانچه انتظار داری نرسی و بخت خطا کند، تبه‌روزترین فرد عرب خواهی بود و اگر به آنچه خواهی کامیاب شوی، بر مرادت دست نخواهی یافت مگر آنکه سزاوار سرنگونی به دوزخ شده باشی. پس ای معاویه، از خدای پرهیز و پای از پیمودن این راه که در پیش گرفته‌ای درکش و در این کار (حکومت) با شایسته‌اش ستیزه مکن.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۵۷

### [پاسخ معاویه]

راوی گفت:

معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت:

«اما بعد، نخستین [۱] چیزی که از تو دریافتم همان بی‌خردی و ناشکیبی تو بود، سخن این والاتبار شریف را که خواجه و سرآمد سخنوران قوم خودست بریدی (و به میان کلامش دویدی)، سپس درباره مطلبی که اصلاً دانشی بر آن نداری به پرخاشگری در آمدی و در هر چه گفתי و بر شمردی، ای عرب بیابانگرد سبکسر و خشک مغز، دروغ گفתי و سخن در پیچیدی [۲] (و پریشانگویی کردی). از نزد دور شوی که میانه من و شما جز شمشیر نباشد»، و خشمناک شد.

### [بازگشت هیئت سفیران نزد علی]

راوی گفت:

آن گروه بیرون آمدند، در حالی که شبث می‌گفت:

ما را از شمشیر می‌ترسانی، به خدا سوگند ما در کشیدن آن به روی تو شتابنده‌تریم. پس نزد علی آمدند و گفته او را به اطلاع رساندند- و این در ماه ربیع الاخر بود-.

### [موضع قاریان]

راوی گفت:

گروهی از قاریان عراقی و شامی از هر دو طرف بیرون آمدند، پس در منطقه صفین سی هزار سپاهی اردوگاه زدند. اردوی علی بر جانب آب، و اردوی معاویه فراسوی آن بود و قاریان، از جمله عبیده سلمانی [۳]، و علقمه بن قیس نخعی، و عبد الله بن عتبه، و

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «فانّ اوّل» و در اصل به تحریف [فانّی اوّل ...].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «و لویت» و در اصل به صورتی ناخوانا [و-وت].



[۳-] عبيده بن عمرو، و گویند ابن قیس بن عمرو سلمانی (یا سلمانی). ابن کلبی گوید: دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) اسلام آورد ولی شرف دیدار او را نیافت، و چون حکم مسئله‌ای

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۸

عامر بن قیس، با پاره‌ای از آنان که در آن اطراف بودند، به رفت و آمد میان معاویه و علی پرداختند. اینان از اردوگاه علی [۱] در آمدند و بر معاویه وارد شدند و گفتند:

ای معاویه، چه می‌خواهی؟ گفت: «قصاص خون عثمان را». گفتند: قصاص خون عثمان را از که می‌خواهی؟ گفت: «از علی». گفتند: و آیا علی علیه السلام او را کشته است؟ گفت: «آری، او وی را کشته و قاتلانش را پناه داده است». پس از نزد او بازگشتند و خدمت علی آمدند و گفتند: معاویه ادعا می‌کند که تو عثمان را کشته‌ای.

گفت: «بار الها، (تو خود آگهی) بی‌شک آنچه می‌گوید دروغ است، من او را نکشته‌ام». پس دیگر بار نزد معاویه آمدند و از این سخن آگاهش کردند، معاویه به ایشان گفت: «اگر هم به دست خود او را نکشته باشد، دستور قتل او را داده و دیگران را بر او شورانده است». پس باری دیگر نزد علی آمدند و گفتند: معاویه مدعی است که اگر هم تو عثمان را به دست خود نکشته باشی، دستور و تحریک به قتل عثمان از جانب تو بوده است. گفت: «خدا گواه است آنچه می‌گوید دروغ است». باز نزد معاویه آمدند و گفتند: علی علیه السلام مدعی است که چنان نکرده است. معاویه گفت: اگر راست می‌گوید، قاتلان عثمان را به ما سپارد، آنها اینک در اردوگاه او، و از سپاهیان و یاران و دستیاران وی هستند. پس نزد علی بازآمدند و گفتند: معاویه به تو پیام می‌دهد: اگر راست می‌گویی، یا خود قاتلان عثمان را به ما تسلیم کن یا دست ما را در دستگیری ایشان باز گذار. علی به ایشان گفت: آن گروه (که عثمان را کشتند) قرآن را بر او تفسیر کردند و اختلاف نظر و پراکندگی آراء پدید آمد، و او را در حالی کشتند که سلطنت و حکومت داشت و بر ضربتی که ایشان زده‌اند قصاصی نباشد. بدین ترتیب علی به حجت بر معاویه

[(-)] بر شریح (قاضی) دشوار می‌شد به عبيده می‌نوشت، و سلمانی: منسوب به سلمان بن یشکر بن ناجیه بن مراد است. - مختلف القبائل و مؤلفها، محمد بن حبيب، ص ۳۰، گوئنگن، و الاصابه، ۶۴۰۱ و المعارف، ۱۸۸ و تهذيب التهذيب و التقريب.

[(-۱)] متن به تصحيح قیاسی «من عسکر علی» و در اصل [الی عسکر علی به اردوگاه علی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۵۹

فائق آمد. پس معاویه گفت: اگر واقعیت چنین بوده که ایشان ادعا می‌کنند چرا او از این جریان بی‌ما و بدون مشورت با ما و بی‌آنکه از طرفداران ما نیز کسی آنجا (در مدینه) باشد بهره‌برداری کرد (و خود خلیفه شد)؟ پس علی علیه السلام گفت: همانا مردم (اصولاً) پیرو مهاجران و انصارند، و آنان که شاهدان (امین) مسلمانان در تمام کشور در امر ولایت و کار دین عامه مسلمانانند به (حکومت) من رضایت دادند و با من بیعت کردند و من روا نمی‌دارم که کسی چون معاویه را و انهم بر امت حکومت کند و بر کرده آنان سوار شود و فرمان راند. پس نزد معاویه باز آمدند و از این سخن آگاهش کردند، گفت: (حقیقت امر) چنان که او می‌گوید نیست، پس تکلیف مهاجران و انصاری که اینجا هستند و در آن کار (بیعت با علی) مداخله نکرده و نظر مشورتی نداده‌اند چه می‌شود؟ پس از نزد او خدمت علی علیه السلام آمدند و این سخن را به وی باز گفتند و از آن آگاهش کردند. علی علیه السلام گفت: وای بر شما (که نمی‌دانید) این امر ویژه اصحابی بود که در بدر شرکت کردند نه دیگر اصحاب و در تمام روی زمین یک بدری نیست که با من بیعت نکرده و همراه من نباشد یا از این امر آگاه شده و بدان رضایت نداده باشد، پس نباید معاویه شما را بر خلاف وجدان و دین خودتان بفریبد و به شبهه اندازد.

پس به مدت سه ماه، ربیع الآخر و دو جمادی، همچنان به مبادله سفیران سرگرم بودند، و در عین حال به تهدید یک دیگر می‌پرداختند [۱] و به قلمرو یک دیگر نفوذ می‌کردند و قاریان میانه را می‌گرفتند. از این رو در این سه ماه هشتاد و پنج بار تهدید و گسترش نیروهای نظامی صورت گرفت و در هر مرتبه برخی در قلمرو پاره‌ای دیگر نفوذ کردند ولی با میانجیگری قاریان، جنگی میانشان رخ نداد.

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «فیفرعون الفزع» و در اصل به تحریف [فیفرعون القرع].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۰

### میانجیگری ابی امامه و ابی الدرداء

راوی گفت:

ابو امامه باهلی و ابو درداء که نزد معاویه (در شام) بودند بر او وارد شدند و گفتند: ای معاویه، بر چه اساس با این مرد جنگ می‌کنی؟ به خدا سوگند که او در قبول اسلام از تو بسی پیشتر، و به امر حکومت از تو شایسته‌تر و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است، پس بر چه اساس با او می‌جنگی؟ گفت:

بر پایه خونخواهی عثمان با او می‌جنگم، چه او قاتلان وی را پناه داده، به او بگوئید دست ما را بر قاتلان عثمان بازگذارد و آنها را به ما نشان دهد، در آن صورت من نخستین کسی از ساکنان شام باشم که با او بیعت کنم. پس به سوی علی روانه شدند و او را از گفته معاویه آگاه کردند. گفت: (اگر قاتلان عثمان را می‌جوئید) اینانند که ایشان را می‌بینید. پس بیست هزار تن یا بیشتر، کسانی که زره آهنین پوشیده بودند چنان که جز چشمانشان پیدا نبود در آمدند و گفتند: ما همه قاتلان اوئیم، اگر خواهند باید از همه ما قصاص گیرند. پس ابو امامه و ابو درداء برگشتند و در هیچیک از معرکه‌های جنگ شرکت نکردند. و این در ماه رجب بود.

### نیرنگ معاویه

از آنجا که معاویه می‌ترسید قاریان با علی بر جنگ بیعت کنند و با او همداستان شوند نیرنگی به کار بست و دست به فریفتن قاریان زد تا بدین خیال که ببینند سرانجام کار چه می‌شود از کمک به وی باز نمانند و از وی کناره نگیرند [۱].

### [تیر معاویه]

راوی گوید:

معاویه بر تیری نوشت: «از بنده خیرخواه خدا، شما را آگاه کنم که معاویه می‌خواهد بند فرات را بر شما

[ (۱-) ] متن «لکیما یحجموا عنه» و در اصل [...] علیه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۱

بگشاید تا شما را غرقه سازد، پس مراقب و هشیار باشید» آنگاه معاویه این تیر را به لشکرگاه علی پرتاب کرد و تیر به دست یکی از کوفیان افتاد، آن را خواند و سپس بر رفیقش باز خواند و چون او نیز بخواند و بر دیگر مردم باز خواند- به نحوی که از این سوی و آن سوی گذریانش خواندند (و شنیدند)- گفتند: این (پیام دهنده) برادری نیکخواه است که طرخی را که معاویه در صدد اجرای

آن است (پیشاپیش) به آگاهی ما رسانده است. پس همچنان نوشته آن تیر را می‌خواندند و به یک دیگر می‌دادند تا به عرض امیر مؤمنان رسانده شد [۱]، در همان حال معاویه دویست تن کارگر را به کمرگاه رود فرستاده بود که با بیلها و زنبیلها [۲] برای فریفتن لشکریان علی بن ابی طالب حفّاری می‌کردند. پس علی علیه السلام گفت: هشیار باشید، این چاره‌گری که معاویه بدان پرداخته نه درست است و نه امکان تحقیق آن برای او وجود دارد [۳]، او می‌خواهد با این حيله (جنگی) شما را از جای خود براند، دل بدان مشغول مدارید و نادیده‌اش انگارید. گفتند:

نادیده‌شان نتوانیم گرفت [۴] که به خدا، ساعتی است حفّاری می‌کنند.

### مخالفت لشکریان با علی

پس علی گفت: ای اهل عراق سست عنصر نباشید [۵]، وای بر شما، با رأی من مخالفت نورزید. گفتند: به خدا که ما از اینجا کوچ می‌کنیم، اگر تو نیز خواهی کوچ کن و اگر خواهی بمان. پس کوچیدند و لشکرشان را در صفی طولانی [۶]

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۳۴۳) «رفع» و در اصل [دفع].

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «المروور و الزّبل» و در اصل [...] و الزّیل و وجه درستش همان صیغه جمع است، و در شنهج [المزور و الرمل] که تحریف است.

[(-۳)] متن «و لا يقوم علیه» و در شنهج [...] لا يقوى علیه].

[(-۴)] متن مطابق شنهج «لا ندعهم» و در اصل [هم].

[(-۵)] در اصل و متن «لا تکنونوا ضعفی» آمده (که همین گونه ترجمه شد. -م.) ولی شاید «لا تکنونوا خلفی مخالف نباشید» بوده باشد.

[(-۶)] متن از روی شنهج «ملئیا» و در اصل [علیا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۲

به جایی مرتفع کشاندند، و علی همراه آخرین دسته‌های بازمانده مردم رفت و می‌گفت:

و لو أنّی أطعت عصبت قومی الی رکن الیمامه او شمام ...

اگر فرمان مرا می‌پذیرفتند من قوم خود را به رکن یمامه یا شمام [۱] می‌کشاندم [۲].

ولی اینک هر گاه فرمانی، هر چند مؤکد می‌دهم با مخالفت رأی و اختلاف نظر دونان مواجه می‌شوم.

### سرزنش علی بر اشتر و اشعث

معاویه بیدرنگ از قرارگاه خود حرکت کرد تا در همانجا که پیشتر اردوگاه علی بود لشکر زد. علی اشتر را بخواند و گفت: آیا تو و اشعث مرا به پذیرفتن رأی خود و نداشتید؟ اینک نتیجه‌اش را ببینید. اشعث گفت: ای امیر مؤمنان من به تنهایی تو را بس باشم که خاطرت را آسوده کنم و آنچه را امروز بدین گونه تباه کرده‌ام چاره خواهم کرد و جبران می‌کنم.

### تأثیر سرزنش بر آن دو

آنگاه بنی‌کنده را گرد آورد و گفت: ای گروه‌کنندیان، امروز رسوایم نکنید و مرا فرو مگذارید که می‌خواهم به دست شما شامیان را در هم کوبم. پس جملگی پیاده همراه او به راه افتادند و پیشروی می‌کردند [۳] و به دست اشعث نیزه‌ای بود که آن را به دورتر

نقطه‌ای پرتاب می‌کرد و می‌گفت: به اندازه پرش این نیزه پیش روید، و پیش می‌رفتند، و همچنان سراسر زمین را با پرتاب نیزه اندازه می‌داد و پیادگان با شمشیرهای آخته همراه او به پیش می‌رفتند تا به معاویه که در میان بنی سلیم بر سر آب ایستاده بود برخوردند. جلوداران لشکر معاویه نیز بدو پیوسته بودند. پس ساعتی بر سر آب سخت جنگیدند و جلوداران عراق نیز رسیدند و فرود آمدند،

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «شمام، یعنی جبل باهله» و در اصل به تحریف [شام].

[ (۲-) ] متن «عصبت» و در شنهج [عصمت پناه می‌دادم].

[ (۳-) ] متن «رجلا یمشون» و در شنهج [رجاله ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۳

اشتر نیز با سواران عراقی در رسید و به معاویه حمله برد، و اشعث هم از سویی [دیگر] می‌جنگید. پس معاویه، خویشان را در میان افراد بنی سلیم پنهان کرد و آنان وی را در بین خود پنهان داشتند و سه فرسنگ از آنجا عقب نشستند، آنگاه وی فرود آمد و شامیان بارهای خود را بر زمین نهادند (و دستشان از فرات کوتاه شد). اشعث (از افتخار) می‌بالید و می‌گریه و می‌گفت: ای امیر مؤمنان، تو را خرسند کردم! سپس [گفته طرفه بن عبد] را زبان حال ساخت که گوید:

فقداء لبنی سعد [۱] علی ما أصاب الناس من خیر و شرّ [۲] ...

جان فدای بنی سعد، در هر حادثه و پیش آمد نیک و بدی که به مردم می‌رسد، چندان که پایم بار پیکرم را می‌کشد (و تا جان در بدن دارم فدایشان شوم)، که ایشان بهترین پویندگان در میان قبایل و سرزمینهای دور دست هستند.

من با شما پرخاش می‌کردم ولی شما به دنبال آن نصیبی گوارا یافتید (و کامروا شدید)، من در میان شما چون کسی بودم که سر و روی پوشانده باشد ولی امروز نقاب و پوششم گشوده شد [۳].

به خیره، گمراهی را رهیابی می‌پنداشتم ولی اینک به بی‌خردی خود پایان دادم و کار به قرار خود باز آمد [۴].

راوی گوید:

اشعث افزود: ای امیر مؤمنان، اینک خداوند تو را بر آب مسلط ساخت.

علی گفت: تو چنانی که شاعر گفت:

تلاقین قیسا و اتباعه فیشعل للحرب نارا فانارا ...

قیس را بینی که با پیروانش آتش جنگ را دمامد بر افروزد.

[ (۱-) ] در دیوان طرفه، ۸۲ و الخزائنه (۴: ۱۰۱، بولاق) [لبنی قیس].

[ (۲-) ] در دیوان طرفه و الخزائنه [من سرّ و ضرّ در نهان و آشکار].

[ (۳-) ] مراد اینکه چون کبکی که سر به زیر برف کند عناد و تجاهل می‌کردم ولی اینک پرده جهل را از دل خود برگرفتم. - م.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج و دیوان طرفه «قد صابت بقرّ» و در اصل [قد کادت تفرّ].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۴

چون هیون جنگ گشن آور شود [۱] (و نبردهای متوالی به درازا کشد) آن رزمجو به اوج بر آید و جانبازیهای بی‌پروا کند.

**تسلط علی بر آب و آزاد گذاشتن آن**

چون علی بر آب تسلط یافت و شامیان را از آن به دور راند به معاویه پیام فرستاد: «ما آن رفتاری که تو با ما کردی با تو نکنیم، بیاید آب برگیرید که ما و شما در بردن آب برابریم» پس هر یک از ایشان به نوبت به آبشخور در می‌آمدند، و علی علیه السلام به یارانش گفت: همانا بلایی (که با پیروزی خود بدیشان رسانیم) بسی بزرگتر از بستن آب باشد. و معاویه گفت: زهی بر عمرو که در هر کاری از نظر او سرتافتم خطا کردم.

### [معاویه و عمرو]

راوی گفت:

معاویه (پس از رد نظر عمرو بر سر آب) روزی چند با عمرو سخن نگفت، سپس به دنبال او فرستاد و گفت: ای عمرو، مرا لغزشی در رأی خود بود که به پیامدهای بد آن گرفتار شدم و بدین وسیله آراء درست پیشین خود را تباه کردم، به خدا اگر تو نیز [درست اندیشی خود را] با خطاهایت مقایسه کنی درست اندیشیت کمتر است. عمرو گفت: شاید چنین باشد، اما من دیدم تو خطا می‌روی و بر نظر خود پافشاری می‌کنی (نصیحتت کردم، نپذیرفتی) و اگر دیروز سخن مرا پذیرفته بودی امروز ناچار به اعتراف به خطای خود نمی‌شدی و اگر امروز نیز از گفته‌ام سر بتابی و سخنم را به چیزی نشماری باز هم فردا برایت چنین خواهم بود (و ناچار به اعتراف بر خطای خود شوی). پس معاویه به او مهربانی کرد و به گفته‌اش رضایت داد و شب را به چاره‌جویی و طرح نیرنگها به صبح رسانید. سپس

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «لحقت بازلا- و البزول آخرین دندانهای شتر باشد که چون به نه سالگی رسد بروید.» و در اصل به تحریف [لحقت بازلا] (کنایه از شدت و صلابت جنگ است.- م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۵

بامدادان علی به جنگ آنان تاخت، و آن روز پرچمداری وی با هاشم بن عتبہ مرقال بود. راوی گفت:

وی کمانی تابدار با خود داشت، (از آن گونه کمانهایی) که اشتر درباره آنها گوید:

انا اذا ما احتسبنا الوغی ادرنا الرحی بصنوف الحدل [۱] مائیم که چون پیکار بالا گیرد انواع کمانهای تابدار و سربرگشته خود را به گردش در آوریم (و بکشیم)، و شمشیرها را بر ایشان فرود آریم و آنان را به زیر ضربات نیزه و ناوک خود بگیریم. (گروه ما) سالاران شریف مذهب هستند که در گردابهای جنگ که مادران را به عزا می‌نشانند، جانبازی می‌کنند. سردار ما نجاتبخشی است که چون شراره‌های جنگ بر افروزد (یارانش) ندا در دهند که در دم کار ما به نیکی پایان یافت، ابو الحسن [۲] که با شمشیرزنیهای او غریو و لهیب هر جنگ بر افروخته‌ای سرد و خاموش شده است. او را در میانه ما راهی است که بر اساس حق نهاده شده و او بی‌انحرافی (ما را) به هدف روشن می‌رساند.

### [هماوردی علقمه بن عمرو با عوف]

راوی گفت:

آن روز عوف از یاران معاویه به هماورد خواهی بیرون آمد و می‌گفت:

[ (۱-) ] متن «الحدل- جمع حدلاء، کمانی که یک گوشه آن برجسته و گوشه دیگرش فرو خوابیده است» و در اصل اینجا و سطری

پیشتر، [الجدل - جمع جدلاء، جوشن بر هم بافته یا چند لای] آمده که وجهی ندارد.

[ (۲-) ] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م. متن به تصحیح قیاسی «ابو حسن» و در اصل [ابا حسن].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۶ آنی انا عوف اخو الحروب عند هياج الحروب و الکروب ...

منم، منم عوف، خداوند پیکارها به گاه شدت گیر و دار جنگها و بلیات، رزمجویی مهاجم که بدانگاه که شعله‌های جنگ زبانه کشد، نه بترسم و نه بگریزم [۱] و تو (ای هماورد من) از خطر و گزند نیزه‌های ردینی سخت گره نجات نیابی.

چون به پیکار آمدی به یاری آن دروغزن پرداخته‌ای و خود نیز مردی پاکدامن و نجیب نیستی.

پس علقمه بن عمرو، از یاران علی به میدان مبارزه آمد و می گفت:

یا عجباً للعجب العجیب قد كنت یا عوف اخا الحروب ...

شگفتا، بس شگفت چیزی شگفت‌انگیز که تو، ای عوف، اینک جنگاور شده‌ای.

تو را از جنگ هیچ بهره‌ای نباشد، و بدان که عیوب تو بس آشکار است، چون خاج‌پرستان سر به فرمان کسی نهاده‌ی که به روز «بدر» در دسته نابکاران نگون بخت قرار داشت.

پس اینک این ضربت کاری را بر قلب هراسناکت [۲] بگیر که دلت در میانه دلها کافردلی باشد.

آنگاه علقمه با نیزه ضربتی بر او زد و وی را بکشت. و علقمه در این باره گفت:

یا عوف لو كنت امراء حازمالم تبرز الدهر الی علقمه ...

ای عوف اگر مردی دوراندیش می‌بودی هرگز در زمانه به نبرد با علقمه نمی‌آمدی.

با شیر ژیان بی‌پروائی روبرو شدی که راه نفس را در گلوگاه ببندد.

با دلاوری روبرو شدی که هیبت او دل دلیران را در آوردگاه از هم می‌گسلد.

در یآوری تو به مردی ستمگر پاداشی نباشد که تو را به بهشت و جوار رحمت خدا نایل کند.

پسر صخر را چنان حرمتی نباشد که با یاری دادن بدو به پاداش الاهی امید بندی، بلکه گرفتار ندامت می‌شوی.

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «صاحب، لا الوقاف و الهیوب» و در اصل به تحریف [صاحبها الوقاف لا الهیوب].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «المنخوب ترسنده، و مراد قلب حریف است» و در اصل [النخوب] که وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۷

ای کنیززاده، به روز نبرد در آوردگاه از دست دلاوران به تو آن رسید که رسید.

حق خدا را با یاری دادن خود به ستمکاری که معروف به ستمگری است، تباه کردی.

به راستی پیش از او (پدرش) ابو سفیان نیز هرگز همچون گروه پیوسته مسلمانان پاکدل نبود، ولی از بیم کشته شدن و به ناخواست دل خود، منافقانه تظاهر به دین کرد.

صخر را با پیروانش در آتشگاه دوزخ آتشی دراز آهنگ و خاموش نشدنی نصیب آمد.

### بیرون آمدن دسته‌های کوچک به جنگ

پس بر همین روال ماندند تا ماه ذی الحجه در رسید، و علی گاه فلان مرد شریف را مأمور می‌کرد و او با گروهی (اندک) بیرون می‌آمد و پیکار می‌کرد، و از یاران معاویه نیز مردی با گروهی به میدان می‌آمد و سواره و پیاده با یک دیگر درگیر می‌شدند و باز می‌گشتند، ولی خوش نداشتند که تمام لشکر عراق و شام با یک دیگر درآویزند و همگی ریشه‌کن شوند و یکسره نابود گردند.

علی علیه السلام یک بار اشتر را با سوارانش می‌فرستاد و باری حجر بن عدی و باری شیبث بن ربیع تیمیمی و باری خالد بن معمر سدوسی و یک بار زیاد بن نضر حارثی و باری زیاد بن جعفر کندی و مرتبه‌ای سعد بن قیس همدانی و نوبتی معقل بن قیس ریاحی و باری دیگر قیس بن سعد بن عباد را گسیل می‌داشت، و در این میان اشتر بیش از دیگران جنگید.

معاویه نیز یک بار عبد الرحمن بن خالد بن ولید مخزومی و دیگر بار ابا اعور سلمی و باری حبیب بن مسلمه فهری و نوبتی ذی الکلاع و مرتبه‌ای عبید الله بن عمر بن خطاب و باری شرحبیل بن سمط و باری دیگر حمزه بن مالک همدانی را به مقابله آنان می‌فرستاد. پس در سراسر ماه ذی الحجه جنگیدند و بسا که در یک روز دو بار می‌جنگیدند، یک بار در آغاز روز و باری دیگر در پایان آن

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۶۸

### [مبارزه اشتر با یکی از تناوران (عمالیق)]

نصر بن مزاحم، از عمر بن سعد، از عبد الله بن عاصم که گفت: مردی از قوم من مرا حکایت کرد که: روزی اشتر با گروهی از قاریان و جمعی از زبده سواران عرب در صفین به پیکار بیرون شد و جنگ سختی در پیوستند، در این میان مردی غول پیکر به جنگ ما آمد که به خدا سوگند هرگز مردی به تناوری و بلند قامتی او ندیده‌ام. وی به مبارزطلبی پرداخت، ولی هیچکس به مقابله او بیرون نیامد. اشتر برابر او رفت و یکی دو ضربه زد و بدل کردند و اشتر ضربتی بدو زد و او را بکشت. خدا گواه است که ما را دل بر اشتر می‌سوخت و از او خواهش می‌کردیم که به جنگ وی نرود. پس چون (اشتر) او را کشت یکی از یاران وی ندا در داد:

یا سهم، سهم بن ابی العیزاریا خیر من نعلمه من «زار» [۱].

الا ای «سهم» ای سهم بن ابی عیزار، ای بهترین کسی که از تیره «زاره» می‌شناسیم.

و مردی از «ازدیان» از صف به در آمد و گفت: به خدا سوگند که قاتل تو را می‌کشم. پس به اشتر حمله آورد [و اشتر نیز رو بدو آورد [۲]] و در حالی که وی در برابر اسبش قرار گرفته (و راه بر او بسته بود) ضربتی بر وی زد که مجروح شد و یارانش وی را بردند و جانش را نجات دادند. پس ابو رقیقه سهمی [۳] گفت: «او آتشی بود، اما با گردبادی روبرو گشت و خاموش شد».

### خودداری از جنگ در محرم

پس مردم تمام ماه ذی الحجه جنگیدند و چون ذو الحجه سپری شد از یک دیگر خواستند که دست از خونریزی بدارند تا محرم بگذرد، شاید در این فرصت خداوند

[۱-] متن از روی طبری (۵: ۲۴۳) «زار» مرخم زاره- الاشتقاق ۲۸۸، و طبری که این رجز را آورده به دنبال آن گوید: «و «زاره»

تیره‌ای از «ازد» باشد». در اصل به تحریف [من نعلم من زار].

[۲-] تکمله از طبری (۵: ۲۴۳) است.

[۳-] در طبری: [ابو رقیقه الفهمی].

همبستگی و صلحی در میانشان پدید آمد. پس کسان دست از یک دیگر برداشتند.

### رفت و آمد سفیران برای صلح

نصر: عمر بن سعد، از ابی المجاهد، از محل بن خلیفه گفت:

چون علی علیه السلام و معاویه در صفین دست از جنگ برداشتند سفیران به امید برقراری صلح میان آنها به رفت و آمد پرداختند. علی بن ابی طالب، عدی بن حاتم، و شبت بن ربیع، و یزید بن قیس، و زیاد بن خصفه را فرستاد که نزد معاویه آمدند.

### سخن عدی

پس عدی بن حاتم خدای را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، ما از آن رو نزدت آمدیم که تو را به امری که خداوند بدان وحدت کلمه و همبستگی امت ما را فراهم می‌آورد و خون مسلمانان را حفظ می‌کند [۱]، فراخوانیم. ما تو را به (پیروی) از کسی که صاحب برترین و بهترین پیشگامیها و آثار در اسلام است [۲] فرا می‌خوانیم، اینک تمام مردم بر او اتفاق نظر دارند [۳] و اکنون خداوند ایشان را به کسی رهنمون شده است که وی را به خردمندی تشخیص داده و به آستان او روی آورده‌اند، و کسی جز تو و همراهانت باقی نمانده است، پس ای معاویه، پیش از آنکه خداوند تو و یارانت را به سرنوشتی چون سرانجام اصحاب جنگ جمل دچار کند (به نافرمانی خود) پایان ده.

### پاسخ معاویه

معاویه به وی گفت: گویا تو برای تهدید آمده‌ای نه برای صلح. ای عدی، از من بعید است، به خدا هرگز

[ (۱-) ] در طبری (۶: ۲) به اضافه دارد [و یأمن به السبل و یصلح به الیین بدان وسیله راهها امن شود و صلح و سازش در میانه پدید آید].

[ (۲-) ] متن «ندعوک الی «افضلها» - یعنی افضل الناس» و در تاریخ طبری [ان ابن عمک سید المسلمین، افضلها سابقه و احسنها همانا پسر عم تو خواجه و سرور مسلمانان و برترین و خوش سابقه‌ترین اشخاص ...].

[ (۳-) ] متن «و قد اجتمع له الناس» و در شنهج [...] الیه الناس] و در طبری [استجمع له الناس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۰

چنان نکنم که من پسر حرب [۱] هستم و (آوای) مشک پوسیده خشکیده بی‌تابم نکند [۲]. به خدا سوگند که تو خود از کسانی هستی که علی را به حمله بر پسر عقیان واداشتی و خود از قاتلان اوئی و من به طور قطع امیدوارم خود از کسانی باشی که خداوند آنان را (در این جنگ) می‌کشد [۳]. ای عدی، از من بعید است، من بازوی توانا را به کار برده‌ام [۴]. (و با خشونت بهتر به مراد خود می‌رسم).

### سخن شبت بن ربیع و زیاد بن خصفه

شبت بن ربیع و زیاد بن خصفه - که هر دو یک سخن داشتند [۵] - گفتند: ما برای آن نزدت آمده‌ایم تا درباره امری که صلح را میان ما و تو برقرار می‌کند سخن گوئیم، و تو به آوردن ضرب المثل برای ما پرداخته‌ای، گفتار و کرداری را که سودی ندارد به کناری نه و پاسخی به ما ده که ما و تو را سودمند افتد و فایده‌اش همه ما را در بر گیرد [۶].



## سخن یزید بن قیس

سپس یزید بن قیس ارحبی به سخن در آمد و گفت:  
ما نزدت نیامده‌ایم جز برای آنکه آنچه را رسالت

- [ (۱-) ] «حرب» نام پدر ابو سفیان و نیای معاویه و نیز به معنای «جنگ» است. در اینجا معاویه علاوه بر آنکه به نسبت خود، معاویه بن صخر بن حرب بن امیه، اشاره می‌کند تعریضی دارد و می‌خواهد بگوید من زاده جنگ و اهل نبردم. - م.
- [ (۲-) ] متن «ما یقعق لی بالشّنان با صدای خشاخش مشک کهنه خشکیده‌ای مرا به تکاپو و اضطراب نیفکنند» و این مثل است، چون خواهند شتر را به شتاب افکنند مشک خشکیده‌ای را برابرش بجنبانند و به صدا در آرند و او را برانگیزند- الميدانی (۲: ۱۹۱).
- [ (۳-) ] متن «ممن یقتله الله» و در طبری [فمن تقیل الله عزّ و جلّ به].
- [ (۴-) ] متن از روی طبری (۶: ۳) «قد حلبت بالشّاعد الاشدّ با دست سخت‌تر و خشن‌تر شیر دوشیدم» و این ضرب المثل است برای آن که چون کاری به رفق و نرمی پیش نرود، درشتی و خشونت به کار برند. در اصل به خطا [قد جئت] و در شنهج، این عبارت نیامده است.
- [ (۵-) ] متن «... کلاما واحدا» و در طبری [...] جوابا واحدا یک پاسخ].
- [ (۶-) ] متن از روی شنهج و طبری «یعمّنا» و در اصل [یصبینا] آمده و بالای آن نوشته [خ: یعمنا].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۷۱

داریم به تو ابلاغ کنیم و آنچه از تو می‌شنویم به درستی باز گوئیم، ما را رخصت نیست که تو را نصیحت کنیم و آنچه را می‌پنداریم حجت ما بر ضد توست، عنوان و یاد آوری کنیم. یار و سالار ما به راستی کسی است که تو و تمام مسلمانان به فضل و برتری او اعتراف دارید، و گمان نمی‌کنم بر تو پوشیده باشد که به راستی اهل فضل و دیانت تو را با علی همسنگ نمی‌دانند و بین تو و او (حتی) مقایسه‌ای را که منجر به ترجیح شود [۱] لازم نمی‌شمارند. پس ای معاویه، از خدای پرهیز و با علی مخالفت مکن که به خدا سوگند ما هرگز مردی را ندیده‌ایم که بیش از او در پرهیزگاری کوشا و در دنیا پارسا و بیش از او جامع تمام خصال نیک باشد.

## پاسخ معاویه به او

پس معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، شما مرا به فرمانبرداری و همبستگی دعوت می‌کنید. من با (اصل) وحدت و همبستگی که شما مرا بدان می‌خوانید موافقم، بسیار خوب، اما (در مورد) فرمانبرداریم از یار و مولای شما، با آن موافق نیستم، همانا یار شما خلیفه ما را کشت و جماعت ما را پراکنده ساخت و خونیان و قاتلان او را پناه داد. یار شما مدعی است که (خود) دست به خون او نیالوده و شخصا (وی را) نکشته، ما در برابر این ادعا پاسخی نمی‌دهیم. اما شما خود که قاتلان یار ما را دیده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که اینک هم آنان یاوران مولای شما نیستند؟ پس آنان را به ما واگذارد تا ایشان را به قصاص خون او بکشیم و آنگاه ما به دعوت شما دایر بر فرمانبرداری و همبستگی پاسخ می‌دهیم.

## سخن شبت و معاویه

پس شبت بن ربعی گفت: ای معاویه تو را به خدا، آیا راضی و شاد می‌شوی که دست تو را بر عمار بن یاسر بگشایند [۲] و او را بکشی؟ گفت: چه چیزی مرا از آن باز دارد [۳]؟ به خدا سوگند

[۱-] متن «لن یملوا» و تمیل ترجیح بین دو چیز یا دو کس باشد» و در اصل به تحریف [...] یملوا] و در شنهج [لا یملون] آمده است.

[۲-] متن از روی شنهج «أن أمكنت» و در اصل [انک ان امكنت] و در طبری [انک امكنت].

[۳-] به تعبیری دیگر: چه مانعی دارد؟ - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۲

اگر رفیق شما پسر سمیه [۱] را به من واگذارد او را نه به خاطر قتل عثمان بلکه به قصاص قتل نائل [۲]، غلام عثمان بن عفان می‌کشم. شبت به او گفت: و به خدای آسمان سوگند که کاری از سر عدالت و انصاف نمی‌کنی، نه، سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست هرگز دستت به پسر یاسر نخواهد رسید مگر آنکه سرها از پیکر مردان فرو افتد و پهنه زمین با همه فراخی (در جنگی مهلک) بر تو تنگ آید. معاویه به او گفت: اگر چنان شود زمین بر تو تنگتر آید. آن گروه از نزد معاویه باز گشتند، و چون ایشان روانه شدند کس به دنبال زیاد بن خصفه تمیمی فرستاد و او (تنها) بیامد. پس معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، ای برادر ربیعی، علی با ما قطع رحم کرد، و پیشوای ما را کشت و قاتلان رفیق ما را پناه داد و من از تو می‌خواهم که با دودمان و عشیره خود در برابر او مرا یاری دهی، و من را با تو عهد و پیمانی الهی باشد که اگر از من پشتیبانی کنی ولایت و حکومت هر یک از دو شهری را که خوش داری به تو واگذارم [۳].

### [سخن زیاد بن خصفه]

ابوالمجاهد [۴] گفت: از زیاد بن خصفه شنیدم که گفت:

چون معاویه سخنش را تمام کرد خدا را سپاس و ستایش کردم و سپس به او گفتم: «اما بعد، مرا از پروردگارم عهد و پیمانی، و به نعمتی که بر من رانده برهانی آشکار است، و هرگز

[۱-] سمیه بنت خباط، مادر عمار بن یاسر که کنیز ابی حذیفه بن مغیره مخزومی بود و او وی را به همسری یاسر در آورد و عمار از این وصلت زاده شد. وی نخستین زن شهید در اسلام است که ابو جهل او را با حربه‌ای بزد و وی بر اثر آن بمرد. - المعارف، ۱۱۱-۱۱۲ و الاصابه، ۵۸۲

[۲-] در طبری [ناتل].

[۳-] نام دو شهر مورد نظر تصریح نشده است. - م.

[۴-] ابوالمجاهد، سعد طائی کوفی و از موثقان «وکیع» و ابن حبان است. ابن حجر گوید:

«روایتش مانعی ندارد، و از طبقه ششم (روایت) است» - التقریب و حواشی آن.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۳

پشتیبان جنایتکاران نخواهم شد».

(خصفه) گفت:

سپس برخاستم، و معاویه به عمرو بن عاص - که در کنار وی نشسته بود - گفت:

هرگز نشد که مردی از ما با یکی از اینان کلمه‌ای سخن گوید و پاسخی خوب بشنود [۱]، اینان را چه می‌شود؟ خدا دست و پایشان را از هم بگسلد [۲] که دل‌هایشان جز به دل یک تن نمی‌ماند [۳].

### سفیران معاویه نزد علی

#### اشاره

نصر: سلیمان بن ابی راشد [۴]، از عبد الرحمن بن عبید ابی الکنود:

معاویه حبیب بن مسلمه فهری، و شرحبیل بن سمط، و معن بن یزید بن اخنس سلمی را به سفارت گسیل داشت. پس حضور علی آمدند، و من نزد او بودم.

حبیب بن مسلمه خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت:

اما بعد، همانا عثمان بن عفان خلیفه‌ای هدایت شده بود، به فرمان قرآن عمل می‌کرد و در امر خدا نیابت می‌نمود. ولی زندگانی او بر شما گران، و مهلت عمرش به دیده شما طولانی آمد، از این رو بر سرش ریختند و او را کشتید، پس قاتلان عثمان را به ما بسپار تا ایشان را به قصاص او بکشیم. اگر می‌گویی تو او را نکشته‌ای از فرمانروایی بر مردم کناره گیر تا کار ایشان به شورایی بین خودشان واگذار شود و هر کس همگان بر او اتفاق کردند عهده‌دار فرمانروایی مردم شود. علی علیه السلام به او گفت: ای بی مادر، تو کیستی که دم از فرمانروایی و

[(-۱)] متن از روی طبری «لیس یکلم رجل منا رجلا منهم بکلمه...» و در اصل با کاستی و تحریف [لیس یتکلم رجل منهم بکلمه]. این عبارت در شنهج نیامده است.

[(-۲)] متن از روی شنهج و طبری «غضبهم الله» و العضب، به معنی قطع است و در اصل به تحریف [غصبهم]، نفرینی است که به فارسی در تداول عامه گویند: خدا تکه‌تکه‌اش کند. - م.

[(-۳)] یعنی همه چنان همدل و هم‌باند که گویی یک تن بیش نیستند. - م.

[(-۴)] چنین است در اصل و در شنهج و در طبری [سلیمان بن راشد الازدی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۴

(لزوم) کناره‌گیری (من) می‌زنی و در این امور مداخله می‌کنی. خاموش شو که در چنان مقامی نیستی و شایستگی مداخله نداری. پس حبیب بن مسلمه برخاست و گفت: هان (به تو باید بگویم) به خدا سوگند، از آن جایی که خوش نداری (و انتظار نمی‌بری) بلایی گران بینی. علی به او گفت: تو که باشی؟ و تمام سواران و پیادگان را چه ارزشی باشد؟ برو و هر چه توانی به آب و آتش بزن و زیر و زیر برجه که هر چند خواهی بر جای مانای خدایت امان ندهد. آنگاه شرحبیل بن سمط گفت: اگر من هم با تو سخنی گویم چیزی جز مضمونی نزدیک به همان که رفیقم پیش از من گفت نگویم، آیا تو پاسخی جز آن که بدو دادی داری؟ علی علیه السلام گفت: من برای تو و مولایت پاسخی غیر از آن که به او دادم دارم [۱]. پس خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت:

#### خطبه علی در میان سفیران معاویه

اما بعد، همانا خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را بفرستاد و مردم را از گمراهی برهاند و از هلاکت نجات بخشد [۲]، و ایشان را پس از پراکندگی همبستگی داد، سپس خداوند او را به درگاه خود برد، و وی آنچه بر او واجب بود به درستی ادا کرده بود، آنگاه

مردم ابو بکر را به خلافت گرفتند [۳]، و ابو بکر عمر را خلیفه ساخت، و آن هر دو رفتاری نیکو داشتند و با امت داد ورزیدند، (البته) ما دیدیم امری را که از آن ماست آن دو به عهده گرفته‌اند در حالی که ما خاندان پیامبر و سزاوارتر بدانیم، ولی با این همه این را بر آنان بخشودیم، سپس عثمان عهده‌دار کار مردم شد ولی دست به کارهایی زد که مردم بر او عیب شمردند و بر او تاختند و سپس وی را کشتند، آنگاه مردم نزد من

[ (۱-) ] در شنهج به جای این عبارت فقط آمده است [قال: نعم گفت: آری] و در طبری (۶: ۴) [نعم لک و لصاحبک جواب غیر الذی احبته به].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و نعلش به من الهلکة» و در اصل [و انعلش] و در طبری [و انتاش به] و انتیاش «کس را دریافتن و نجات دادن» باشد.

[ (۳-) ] متن «ثم استخلف الناس» و در شنهج (۱: ۳۴۵) [فاستخلف الناس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۵

آمدند، در حالی که من خود را از کارشان کنار کشیده بودم و به من گفتند: از ما بیعت گیر. من خودداری کردم. دیگر بار گفتند: بیعت گیر، زیرا این امت به کسی غیر از تو راضی نمی‌شود و ما بیم آن داریم که اگر تو بیعت نگیری مردم دچار پراکندگی شوند. بنابر این بیعت ایشان را پذیرفتم و (معارضی نداشتم) و پروایم نبود جز جدا شدن آن دو مرد [۱] که با من بیعت کرده بودند [۲]، و مخالفت معاویه که خداوند نه سابقه‌ای در دین بدو داده و نه سلف راستینی [۳] در اسلام دارد، اسیر جنگی آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بود، و در شمار حزبی از احزاب (مخالف اسلام قرار داشت)، او و پدرش همواره دشمن خدا و پیامبر او و مسلمانان بودند، تا آنکه با همان کینه درونی و به ناخواه دل خود به آیین اسلام در آمدند.

از این رو ما از شما در شگفتیم [۴] و از این که به سوی او کشانده شدید و به وی سر سپردید و خاندان پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم را رها کردید (تعجب داریم، یعنی از این که) از کسانی گسستید که شما را حق جدایی از ایشان و مخالفت با آنان نیست و نباید هیچیک از دیگر مردم را با ایشان برابر نهید. من شما را به کتاب خدای عز و جل و سنت پیامبران صلی الله علیه و سلم و به از بین بردن باطل و زنده داشتن نشانه‌های دین فرا می‌خوانم. من این سخن (گفتنی) خود را گفتم و از خداوند برای خودمان و هر مرد و زن مؤمن و مسلمان آمرزش می‌طلبم.

### سخن شرحیل و معن بن یزید

آنگاه شرحیل و معن بن یزید به او گفتند: آیا گواهی می‌دهی که عثمان مظلومانه کشته شد؟ وی به آن دو گفت: من چنین نمی‌گویم. گفتند: بنا بر این ما از کسی

[ (۱-) ] مراد از دو مرد، طلحه و زبیرند که بیعت شکنی کردند. - م.

[ (۲-) ] متن «قد بايعانی» و در شنهج، فقط [قد بايعا].

[ (۳-) ] مراد از این که «سلف صدقی در اسلام ندارد» یادآوری مخالفتها و عداوتهای پیشین ابو سفیان، پدر معاویه با اسلام و مسلمین است. - م.

[ (۴-) ] متن «فعبجنا لکم» و در شنهج [فيا عجباً لکم] و در طبری [فلا غرو الا خلافکم معه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۶

که گواهی ندهد که عثمان مظلومانه کشته شده بیزاریم. آنگاه برخاستند و رفتند.

علی علیه السلام گفت:

اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِی وَلَا تَسْمَعُ الصَّیْمَ الدَّعَاءَ اِذَا وُلِّیَا مَدْبِرِیْنَ. و ما اَنْتَ بِهَادِی الْعَمِی عَنْ ضَلَالَتِهِمْ اِنْ تَسْمَعُ اِلَّا مِنْ یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهَمَّ مُسْلِمُونَ هَمَانَا تُوْنَتَوَانِی که مردگان را سخن بشنوانی و یا کران را که از گفتارت روی می گردانند به حقیقت شنوا کنی. و تو هرگز نتوانی که این کورباطنان را از گمراهی هدایت کنی، تنها آنان که به آیات ما ایمان می آورند، ایشانند که تسلیم امر خدایند [۱]. سپس رو به یاران خویش کرد و گفت: مبدا اینان با پافشاری در طریق گمراهی خود از شما در رهسپاری طریق حق و فرمانبرداری از امامتان [۲] کوشاتر باشند.

آنگاه مردم همچنان درنگ کردند تا ماه محرم به پایان خود نزدیک شد.

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از ابی طفیل (که گفت):

حابس بن سعد [۳] طائی که پرچمدار قبیله طیبی در سپاه معاویه بود (به شعر) گفت:

أما بین المنايا غیر سبع بقین من المحرم او ثمان؟ ...

آیا نه اینکه بین ما و رسیدن به مرادهایمان (و به پیروزی نهایی) بیش از هفت یا هشت روز از محرم نمانده است؟

آیا در شگفت نمی شوی که ما از کشتار و دچار ساختن اهل کوفه به مرگی عیان دست باز داشته ایم؟

آیا کتاب خدا ما را از (ریختن خون آنان) باز می دارد ولی (همان کتاب) هفت سوره بزرگ [۴] ایشان را از (کشتن) ما باز نمی دارد؟

[(-۱)] النمل، ۸۰ و ۸۱

[(-۲)] در متن «فی حقکم و طاعة امامکم» و در طبری فقط [و طاعة ربکم و فرمانبرداری از پروردگارتان].

[(-۳)] شرح حالش پیشتر در ص ۹۷ گذشت و در اصل به تحریف [...] بن سعید آمده.

[(-۴)] متن «سبع مثنائی»، سوره های مطول قرآن از سوره بقره تا سوره توبه را گویند با این حساب که سوره های توبه و انفال را یک

سوره گیرند و از این رو در قرآنها بین آن دو سوره (یعنی بر سر سوره توبه) «بسم الله الرحمن الرحيم» نمی آید، پاره ای گویند مراد

از «سبع مثنائی» سوره فاتحه است که هفت آیه دارد و از حیث

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۷۷

وی با معاویه بود و بعد از آن کشته شد.

## اعلان جنگ

چون محرم سپری شد و ماه صفر فرا رسید، و این به سال سی و هفتم بود، علی چند تن از یاران خود را فرستاد تا نزدیک لشکرگاه معاویه، بدانجا که صدایشان شنیده شود بروند. چون بدانجا رسیدند مرثد بن حارث جشمی هنگام غروب آفتاب به بالایی ایستاد و ندا در داد: ای مردم شام، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به شما می گویند: ما نه از آن رو که در کار شما شک و تردیدی کردیم و نه به خاطر ارفاق به شما، دست از جنگ کشیده بودیم، بلکه بدان سبب از جنگ خودداری کردیم که ماه محرم بگذرد، و اینک سپری شد، و اکنون ما همچنان گناه پیمان شکنی و نافرمانی را بر گردن شما می دانیم [۱]، و به راستی خداوند خائن را دوست نمی دارد.

راوی گفت:

ولوله‌ای در مردم افتاد و جلوی یک دیگر را می‌گرفتند و بر فرماندهان خود شوریدند.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی زبیر که گفت:

پیکار (اصلی) صفین در ماه صفر بود.

[۱] عظمت و اعتبار نایب مناب کل قرآن است و برخی گویند «سبع مثانی» کنایه از تمام قرآن است. در این شعر به همین تعبیر

اخیر آمده است و مراد آنکه آیا رواست به حکم قرآن ما آنها را نکشیم ولی آنها به عنوان همان قرآن خون ما را بریزند. - م.

[۱-] متن «نبذنا الیکم» - آنچه پیشتر در ص ۴۸ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۸

### [آمادگی برای جنگ]

نصر گفت: در حدیث عمر - یعنی ابن سعد [۱] - (آمده است) که:

چون ماه محرم سپری شد علی علیه السلام به مرثد بن حارث جشمی فرمود تا هنگام غروب آفتاب ندا در دهد: ای مردم شام، هان (گوش فرا دهید) که امیر مؤمنان به شما می‌گوید: من با شما مدارا کردم و به شما مهلت دادم [۲] تا به راه حق باز آیید و به درگاه خدا توبه آرید، و به کتاب خدا با شما استدلال کردم و حجت آوردم و شما را بدان فرا خواندم ولی شما دست از سرکشی برنداشتید و به حق پاسخ مثبت ندادید. پس من گناه پیمان شکنی را بر عهده شما می‌نهم، همانا خداوند خائن را دوست نمی‌دارد. (به دنبال این ندا، مردم پیرامون فرماندهان خود غوغایی به پا کردند.

راوی گفت:

معاویه و عمرو بن عاص (از قرارگاههای خود) به در آمدند و به فوج‌بندی و آماده سازی لشکریان پرداختند و آتشها برافروختند و شمعها آوردند [۳]، و علی علیه السلام نیز تمام شب به آماده ساختن مردم و فوج‌بندی پرداخت و خود به نگهبانی مردم گشت می‌زد.

### [خطبه علی هنگام هر دیدار با دشمن]

نصر: از عمر بن سعد، و نیز از مردی، از عبد الله بن جندب، از پدرش که به من گفت:

علی علیه السلام به ما می‌فرمود که هر جا در رکاب او با دشمن برخورد کنیم، دستور چنین است: تا آنان آغاز به جنگ نکرده‌اند شما به جنگ با ایشان نپردازید، چه شما به حمد خدا خود حجتی تمام

[۱-] ابن ابی الحدید بین اسناد این خبر و خبر پیش از این خلط کرده و هر دو را به عمرو بن شمر اسناد داده است.

[۲-] متن از روی شنهج «قد استدمتکم و استأنیت بکم» و در اصل [قد استنبذکم و استأناتکم] و در طبری (۵: ۶) فقط [قد استدمتکم].

[۳-] عبارت «جاءوا بالشموع» در طبری نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۷۹

دارید و چون ایشان را واگذارید تا آغاز به جنگ کنند این (خویشتن داری) حجتی دیگر به سود شما و بر ضد آنان است، و اگر جنگیدید و دشمن را شکست دادید، گریزنده‌ای را نکشید و مجروحی را تمام کش نکنید و عورتی را برهنه نسازید و کشته‌ای را

مثله نکنید. و اگر به قرارگاه قوم دشمن در آمدید، پرده‌ای را مدیریت و جز به فرمان من به خانه‌ای وارد نشوید و چیزی از اموال ایشان را جز آنچه در لشکرگاه باشد برنگیرید و به هیچ زنی آزار و گزند نرسانید [۱] گرچه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان و نیکان شما را نیز مشمول دشنام خود سازند، زیرا آن زنان از نظر نفسانیات و خرد ضعیف و ناتوانند، و ما مأمور بودیم (در عهد رسول اکرم یعنی) آن زمان که آنان زنان مشرکی بودند نیز از آزار رساندن به ایشان خودداری کنیم و به روزگار جاهلی هم اگر مردی زنی را با چماقی یا پاره آهنی می‌کوفت که بر او دست یابد پس از وی (حتی) بازماندگان آن مرد به سبب چنان رفتار (ناهنجاری که از او سر زده بود) سرزنش می‌شدند [۲].

### [خطبه علی در تشویق به پیکار]

نصر، از عمر بن سعد، از اسماعیل بن یزید یعنی ابی خالد [۳] از ابی صادق از حصر می که گفت: شنیدم علی در سه جا مردم را (به پیکار) تشویق کرد: در روز جمل، و روز صفین و روز نهروان. پس گفت: بندگان خدا، خدای عز و جل را پرهیزگار باشید و

[ (۱-) ] متن از روی طبری (۶: ۶) «و لا- تهیجوا امرأه باذی» و در اصل و شنهج (۱: ۳۴۶) [لا- تهیجوا امرأه الا باذنی جز به فرمان من زنی را میازارید] آمده، که ابدا وجهی ندارد و بی گمان تحریف است. - م.

[ (۲-) ] متن «فیعیتر بها عقبه من بعده» و در نهج البلاغه [فیعیتر بها و عقبه من بعده خود و (حتی) بازماندگانش پس از او، به سبب آن کردار سرزنش می‌شدند] (که شاید درست‌تر از ضبط متن باشد. - م.)

[ (۳-) ] اسماعیل بن ابی خالد، ابو عبد الله، یکی از تابعان یعنی کسانی که آنان را که شرف دیدار پیامبر اکرم را درک کرده بودند، دیده بودند، و انس بن مالک از جمله ایشان بود. وی در سال ۱۴۶ در کوفه درگذشت. - المعارف، ۲۱۱ و تهذیب التهذیب. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۰

دیدگان را (از حرام) فرو پوشید (و بانگ نکنید) و صداها را فرود آرید و از سخن گفتن بکاهید، و خویشان را به زد و خورد و تکاپو و هم‌وردی و درگیری تن به تن و زدن و کوفته شدن به آهن [۱] عادت دهید و گام استوار دارید.

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید. [۲] «و لا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ وَ اصْبِرُوا اِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و راه اختلاف مپوید که در اثر تفرقه شکست بخورید و (هیبت و آبرو) و قدرت شما از بین برود، بلکه همه یک دل، پایدار و صبور باشید که خدا با صابران است [۳]».

بار الها صبر و تحمل را به دلشان الهام فرما و پیروزی را نصیبشان گردان و اجرشان را بزرگ دار.

### [بستن پرچمها و گماشتن فرماندهان]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از محمد بن علی و زید بن حسن، و محمد بن مطلب [۴] علی علیه السلام و معاویه پرچمها را بستند (و فوجها را معین کردند) و فرماندهان را گماشتند و سپاه را آرایش جنگی دادند.

علی، عمار بن یاسر را به فرماندهی (کل) سواران گماشت، و عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را به فرماندهی (کل) پیادگان، و هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص زهری را به پرچمداری (کل) سپاه، و اشعث بن قیس را به سپهسالاری جناح راست سواره نظام سپاه،

[(-۱)] متن از روی طبری (۶: ۶) «مکادمه» باب مفاعله از کدم، به معنی گزش و تأثیر ضربت آهن، و در اصل [مکارمه] که وجهی ندارد.

[(-۲)] [الانفال، ۴۵]

[(-۳)] [الانفال، ۴۶]

[(-۴)] در لسان المیزان (۵: ۳۸۳) از وی یاد شده و گوید: «روی عن ابان بن بشیر، و عنه وهب بن کعب. مجهول» در شنهج [محمد بن عبد المطلب] آمده که تحریف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۱

و عبد الله بن عباس را به سپهسالاری جناح چپ سواره نظام سپاه، و سلیمان بن صرد خزاعی را به سپهسالاری جناح راست پیاده نظام سپاه، و حارث بن مرّه عبدی را به سپهسالاری جناح چپ پیاده نظام گماشت، و مضریان کوفه و بصره را در میانه و قلب سپاه، و یمانیان را در جناح راست، و بنی ربیع را در جناح چپ سپاه قرار داد، و پرچمهای قبایل را بست و آنها را به سالاران و نامدارانشان سپرد، و ایشان را (بدین شرح) به سرداری و فرماندهی آنان گماشت:

عبد الله بن عباس را: به سرداری قریش، و بنی اسد، و کنانه، و حجر بن عدی را: به سرداری کنده، و حضین بن منذر را: به سرداری بکریان بصره، و احنف بن قیس را: به سرداری تمیمیان بصره، و عمرو بن حمق را: به سرداری خزاعیان، و نعیم بن هبیره را: به سرداری بکریان کوفه و جاریه بن قدامه سعدی را: به سرداری (بنی) سعد و (بنی) رباب بصره، و رفاعه بن شداد را: به سرداری بجیله، و یزید بن رویم شیبانی [۱] را: به سرداری ذهل کوفه، و اعین بن ضبیعه را: به سرداری (بنی) عمرو و (بنی) حنظله بصره [۲]، و عدی بن حاتم را: به سرداری قضاعه و طیّی، و عبد الله بن حجل عجلی را: به سرداری لهازم کوفه،

[(-۱)] در شنهج (۱: ۳۴۶) [رویما الشیبانی، یا یزید بن رویم].

[(-۲)] متن «و علی عمرو و حنظله البصره، اعین بن ضبیعه» و در شنهج [و علی عمرو البصره و حنظلتها ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۲

و عمیر بن عطارد را: به سرداری تمیمیان کوفه، و جندب بن زهیر را: به سرداری ازد و یمن، و خالد بن معمر سدوسی را: به سرداری ذهل بصره، و شبت بن ربیع را: به سرداری (بنی) عمرو و (بنی) حنظله کوفه [۱]، و سعید بن قیس را: به سرداری همدان، و حرث بن جابر حنفی [۲] را: به سرداری لهازم بصره، و ابو صریمه الطفیل را: به سرداری (بنی) سعد و (بنی) رباب کوفه، و اشتر بن حارث نخعی را: به سرداری مذحج، و صعصعه بن صوحان را: به سرداری (بنی) عبد قیس کوفه، و عبد الله بن طفیل بکائی [۳] را: به سرداری (بنی) قیس کوفه، و عمرو بن حنظله را: به سرداری (بنی) عبد قیس بصره، و حارث بن نوفل هاشمی را: به سرداری قریش بصره [۴]، و قبیصه بن شداد هلالی را: به سرداری (بنی) قیس بصره، و قاسم بن حنظله جهنی را: به سرداری گروهی از قبایل (باقیمانده) گماشت.

و معاویه نیز سردارانش را این گونه گماشت:

عبید الله بن عمر را: به فرماندهی (کل) سواره نظام،

[(-۱)] متن «و علی عمرو و حنظله الکوفه ...» و در شنهج [علی عمرو الکوفه و حنظلتها ...].

[(-۲)] متن «جابر الحنفی» و در شنهج [...] الجعفی].

[(-۳)] عبد الله بن طفیل بن ثور بن معاویه بن عباد بن البکاء، عامری و سپس بکائی، زمان پیامبر (ص) را درک کرد و با علی در



جنگهای او شرکت جست. به سبب نسبتش به عامر بن صعصعه او را «عامری» گفته‌اند و به سبب انتسابش به بنی البکاء که از تیره‌های قبیله ربیعۀ بن عامر بن صعصعه هستند «بکائی» خوانده می‌شود. -الاشتقاق، ۱۷۹. در اصل [الکنانی] آمده که تحریف است و درستش از شنهج و الاصابه، ۶۳۲۸ گرفته شد.

[۴-] بعد از کلمه «بکائی» تا بدینجا از نسخه شنهج افتاده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۳

و مسلم بن عقبه المزی [۱] را: به فرماندهی (کل) پیاده نظام، و عبد الله بن عمرو بن عاص را: به سپهسالاری جناح راست سپاه، و حبیب بن مسلمه فهری را: به سپهسالاری جناح چپ سپاه، و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را: به پرچمداری (کل) سپاه، و ضحاک بن قیس فهری را: به سرداری دمشقیان که در قلب لشکر بودند، و ذا الکلاع حمیری را: به سرداری حمصیان که در جناح راست لشکر بودند، و زفر بن حارث را: به سرداری اهل قنسرین که نیز در جناح راست لشکر بودند، و سفیان بن عمرو، اعور سلمی را: به سرداری اردنیان که در جناح چپ لشکر بودند، و مسلمۀ بن مغلد را: به سرداری فلسطینیان که نیز در جناح چپ لشکر بودند، و حوشب ذو ظلم [۲] را: به سرداری پیاده نظام حمص، و طریف بن حابس الالهانی [۳] را: به سرداری پیادگان (بنی) قیس، و عبد الرحمن بن قیس قینی را: به سرداری پیادگان اردن، و حارث بن خالد ازدی را: به سرداری پیادگان فلسطین، و همام بن قبیصه را: به سرداری پیادگان (بنی) قیس دمشق،

[۱-] [المزی] منسوب به مره بن عوف. ابن درید در الاشتقاق، ۱۷۴ گوید: «فمن قبایل مره بن عوف، مسلم بن عقبه الذي اعترض اهل المدينة قتلهم يوم المره في طاعة يزيد بن معاوية» -المعارف، ۱۵۳. در شنهج [المنزی] که تحریف است.

[۲-] شرح حالش پیشتر در صفحه ۹۳ گذشت.

[۳-] [الالهانی] منسوب به «الهان» که برادران همدان بن مالک بن زید بن کهلان هستند -الاشتقاق، ۲۵۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۴

[و بلال بن ابی هبیره ازدی [۱]، و حاتم بن معتمر باهلی را]: به سرداری (بنی) قیس و (بنی) ایاد حمص [۲]، و حابس بن سعد طائی را به سرداری پیادگان جناح راست سپاه، و حسان بن بحدل کلبی [۳] را: به سرداری قضاعه دمشق، و حبیش بن دلجه قینی [۴] را: به سرداری قضاعه اردن، و شریک کنانی را [۵]: به سرداری کثانه فلسطین، و مخارق بن حارث زبیدی را: به سرداری مذحج اردن، و نائل [۶] بن قیس جذامی را: به سرداری (بنی) لخم و (بنی) جذام فلسطین [۷]، و حمزه بن مالک همدانی را: به سرداری (بنی) همدان اردن، و حمل بن عبد الله خثعمی [۸] را: به سرداری (بنی) خثعم یمن، و یزید بن حارث را: به سرداری غسانیان اردن، و قعقاع بن ابرهه کلاعی [۹] را: به سرداری تمام قبایل باقی مانده دیگر - که

[۱-] [ابی هبیره الازدی] در شنهج پس از کلمه «ازدی» تا آخر این عبارت افتادگی دارد.

[۲-] متن «علی قیس و ایاد حمص» و در شنهج [علی قیس حمص و ایادها].

[۳-] [بحدل - با حاء] بر وزن جعفر، که در اصل به تحریف [بجدل - با جیم] آمده. وی حسان بن مالک بن بحدل، ابو سلیمان کلبی پیشوا و سردار بنی کلب است و گویند (معاویه) چهل شب خلافت را به او وا گذاشت - تاریخ ابن عساکر (۹: ۳۴۲)، نسخه خطی تیموریه و نیز الاغانی (۱۱: ۱۱۴).

[۴-] [دلجه القینی].

[۵-] متن از روی شنهج (۱: ۳۴۶) «شریکا الکنانی» و در اصل [شریک البکائی].

[۶-] نائل، (با تاي منقوط) ابن قيس به زيد شامي فلسطيني از پست‌ترين فرماندهان معاويه، در سال شصت و شش کشته شد. در اصل [نائل] و در شنهج [نابل] آمده و درستش از التهذيب و الاشتقاق، ۲۲۵ و المشتبه، ذهبی، ۵۱۴ گرفته شد.

[۷-] متن «و علی لخم و جذام فلسطين» و در شنهج [و علی جذام فلسطين و لخمها ...].

[۸-] ابن عساکر در تاريخ دمشق در ردیف حرف حاء، شرح حال وی را آورده گوید: «حمل بن عبد الله خثعمی در صفین با معاويه شرکت جست و آن روز فرمانده خثعم بود». در شنهج به تحریف [حمل] آمده و درستش از ابن عساکر (۱۱: ۵۵۱) نسخه خطی تیموریه گرفته شد.

[۹-] شرح حال وی را ابن عساکر در تاريخ دمشق (۳۵: ۳۶۹) آورده و در شنهج به تحریف [الکلابی] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۵

در اولین نبردی که نخستین روز میان دو سپاه رخ داد از پا در آمد.

نصر: اسماعیل بن ابی عمیره، [۱] از شعبی که گفت:

علی علیه السلام عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را بر جناح راست سپاه خود و عبد الله بن عباس را بر جناح چپ آن گماشت. و از فضیل بن خدیج [۲] آورده است که:

به تحقیق، علی علیه السلام اشعث را به سرداری سواره نظام کوفه و سهل بن حنیف را به فرماندهی پیاده نظام بصره و عمار بن یاسر را به فرماندهی پیادگان کوفه و قیس بن سعد را - که از مصر به صفین آمده بود - به فرماندهی پیادگان بصره گماشت، و هاشم بن عتبّه و پسرش را همراه او فرماندهی داد و مسعود بن فدکی تمیمی را فرمانده قاریان اهل بصره [قرار داد] و قاریان اهل کوفه نیز زیر فرماندهی ابن بدیل و عمار بن یاسر قرار گرفتند.

پایان بخش سوم از بخشهای ابن طیوری و سپاس خدای را و درود و سلام او بر خواجه ما محمد پیامبر و خاندان او باد. پس از این بخش، جزء چهارم بیاید [و اول آن چنین است]:

«نصر، از عمر، عبد الرحمن بن یزید بن جابر، از قاسم غلام یزید بن معاویه که گفت:» ...

در بخش پنجم نسخه عبد الوهاب به خط خود وی، چنین دیدم:

«این روایت به تمامی از شیخ ابی الحسین مبارک بن عبد الجبار، از سید بزرگوار یگانه، قاضی القضاة، ابو الحسن علی بن محمد دامغانی و پسرانش، قاضی

[۱-] متن از روی شنهج (۱: ۳۴۷) چنان که پیشتر در صفحه ۱۹ گذشت «ابی عمیره» و در اصل [...] ابی عمره].

[۲-] ذهبی در المشتبه، ۱۵۱ از او یاد کرده گوید: «و فضیل بن خدیج، شیخ ابی محنف لوط، اخباری است» و ابن حجر شرح حال وی را در لسان المیزان آورده است. در اصل [فضیل بن خدیج] ولی درستش همان است که در آن مرجع آمده.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۶

ابو عبد الله محمد [۱] و قاضی ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد بن قاضی ابی الفتح بن بیضاوی و سید شریف ابو الفضل، محمد بن علی بن ابی یعلی حسنی، و ابو منصور محمد بن محمد بن قرمی، از طریق خواندن عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی در سال چهار صد و نود و چهار، شنیده شد.

[۱-] سمعانی در ورقه ۲۱۹ (نسخه خطی) و یاقوت در معجم البلدان شرح حال وی را آورده‌اند.

وی مدتی عهده‌دار منصب قضاوت بغداد بود، به سال ۴۰۰ در دامغان متولد شد و در ۴۹۸ درگذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۷

## بخش چهارم کتاب صفین (پیکار اصلی و دلاوریا)

### اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۸

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف بن ابن منجم - خدایش بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ موثق، شیخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را گفت: ابو الحسین مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او گفت: ابو یعلی، احمد ابن عبد الواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد که ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابو الحسن علی بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز گفت که ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت: از عمر، که از عبد الرحمن بن یزید بن جابر، از قاسم، مولای یزید بن معاویه نقل کرد شنیدم که گفت:

### فرماندهان معاویه

معاویه ذو الکلاع را به فرماندهی جناح راست سپاه خود گماشت و حبیب بن مسلمه فهری را بر جناح چپ گماشت و از همان روز که از دمشق روانه (صفین) شد جلوداری سپاه را به ابی اعور سلمی که فرمانده سواران اهل دمشق بود سپرد، و عمرو بن عاص را بر تمامی سواره نظام شام گماشت [۱] و مسلم بن عقبه مری را به فرماندهی پیادگان

[ (۱-) ] همچنین است در طبری (۶: ۶) ولی در شنهج (۱: ۳۴۷) به تحریف آمده است [جلوداری سپاه را به ابی اعور سلمی داد و فرماندهی تمام سواران دمشق با عمرو بن عاص بود که تمام سواره نظام شام را نیز در اختیار داشت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۰

اهل دمشق منصوب کرد و ضحاک بن قیس را بر تمامی پیاده نظام فرماندهی داد [۱]، و مردان شامی تا پای جان با او بیعت کردند، فداییان و خویشانش را با دستارهایی چون عقال بهم بستند [۲] و پنج ردیف بند بسته بودند [۳] و چون به میدان در آمدند یازده صف بستند [۴]، و عراقیان نیز یازده صف آراستند. اینان روز چهارشنبه، نخستین روز ماه صفر (سال سی و هفتم) به میدان آمدند و به پیکار پرداختند. سرداری کوفیانی که آن روز به میدان آمدند با اشتر، و فرماندهی شامیان با حبیب بن مسلمه بود و سراسر روز را سخت جنگیدند، سپس دست از جنگ کشیدند و در حالی که هر یک از طرفین داد رزم آوری داده بودند به اردوگاه خود باز گشتند. سپس (روز دوم) هاشم بن عتبه با سواران و پیادگانی که به شماره و ساز و برگ بیشتر از روز پیش بودند به میدان آمد و از شامیان نیز ابو اعور سلمی به مقابله او آمد و آن روز جنگیدند. سوار بر سوار و پیاده بر پیاده حمله می‌برد، سپس در حالی از یک

دیگر جدا شدند که طرفین به خوبی پایداری کرده بودند. روز سوم، عمار بن یاسر به جنگ آمد و عمرو بن عاص نیز از آن سو به مقابله وی شتافت، و مردم جنگی بسیار سخت کردند و عمار می‌گفت: «ای اهل اسلام [۵]، آیا می‌خواهید کسی را که با خدا و پیامبرش دشمنی می‌ورزد و می‌جنگد و بر مسلمانان ستم رانده و مشرکان را تقویت کرده است بنگرید؟ (کسی را که) چون خداوند اراده کرد از دین خود

[(-۱)] متن «علی رجالة الناس کلهم» و در طبری نیز چنین است اما در شنهج [علی سائر الرجال بعد بر دیگر پیادگان بعدی].  
 [(-۲)] متن از روی شنهج و طبری «فَعَقَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِالْعِمَائِمِ» یعنی عمامه‌های خود را بسان عقال قرار دادند و در اصل به تحریف [فَعَقَلُوا].

[(-۳)] متن از روی شنهج و طبری «مَعْقِلِينَ» و در اصل [مَعْلَقِينَ].

[(-۴)] متن «كانوا يخرجون فيصطفون احد عشر صفًا» و در طبری [...] و يصفون عشرة صفوف و ده صف بستند].

[(-۵)] در شنهج [یا اهل الشام] که شاید برای تشویق شامیان به گسستن از معاویه و برانگیختن ایشان بر ضد او آنان را چنین مخاطب ساخته است، و در طبری [یا اهل العراق] آمده که به این ضبط عمار یاران خود را مخاطب ساخته است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۱

حمایت کند و رسولش را نصرت دهد و پیامبر صلی الله علیه و یاامد، او هم چنان که هویدا است [۱] از روی ترس، نه به خواست قلبی و طیب خاطر خویش اسلام آورد، و هنگامی که خداوند جان پاک پیامبرش صلی الله علیه را باز گرفت، به خدا سوگند، ما از دشمنی او نسبت به هر مسلمان و دوستی او با هر مجرم و جنایتکاری نیک آگاه بودیم. (خواهید چنین کسی را بنگرید؟) هلا (بدانید) که او معاویه است، او را لعنت کنید که خدایش لعنت کند، و با او بجنگید زیرا او از همان کسان است که نور خدا را خاموش می‌کنند و به دشمنان خدا یاری می‌دهند».

زیاد بن نضر با سوارانش همراه عمار بود، پس به او فرمان داد که با سواران حمله آرد و او حمله کرد و مردانش پایمردی کردند، و عمار نیز خود با نیروی پیاده نظام حمله کرد و عمرو بن عاص را از قرارگاه خود براند. آن روز زیاد بن نضر با برادر [مادری [۲]] خود که از بنی عامر بود و معاویه بن عمر عقیلی [۳] نامیده می‌شد- و مادرشان هند، زنی از بنی زبید بود- به هم‌وردی بیرون آمدند و چون به هم رسیدند یک دیگر را شناختند [۴] و درنگ کردند، سپس هر یک از دیگری جدا شدند، آن روز مردم نیز از میدان بازگشتند.

### داستان پرچم عمرو

نصر: ابو عبد الرحمن مسعودی (گفت) یونس بن ارقم بن عوف از مردی که‌نسال از قبیله بکر بن وائل مرا حدیث کرد که: در صفین با علی بودیم و عمرو بن عاص تکه پارچه سیاهی چهارگوش را بر سر نیزه بسته بود. برخی می‌گفتند: این پرچمی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای او بسته، و این سخن همچنان دهان به دهان گذشت تا به علی رسید، پس گفت: آیا می‌دانید

[(-۱)] متن «فیما یری» و در طبری [...] نری می‌بینیم].

[(-۲)] تکمله از طبری است.

[(-۳)] طبری [او را عمرو بن معاویه بن منتفق بن عامر بن عقیل می‌خواندند].

[۴-] در متن «تساءلا» و در اصل [تسایلا]، در شنهج نیست، و در طبری [تعارفا] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۲

ماجرای این پرچم چیست؟ همانا پیامبر خدا این پارچه را به دشمن خدا عمرو بن عاص نمود و فرمود: «کیست که این را با شرطی که متضمن آن است بگیرد؟» عمرو عرض کرد: ای پیامبر خدا، شرطش چیست؟ فرمود: «شرطش این که با آن با مسلمانی نجنگی و کافری را آسوده نگذاری [۱]» پس بدین شرط آن را گرفت، و به خدا سوگند که همان وقت مشرکان را آسوده گذاشت و امروز هم با مسلمانان به جنگ پرداخته است [۲]. سوگند به آنکو دانه را شکافت و انسان را بیافرید که اینان به دلخواه خود اسلام نیاوردند بلکه به پذیرفتن آن مجبور شدند، و در نهان کافر ماندند و چون یاران و همدستانی یافتند به دشمنی خویش با ما باز گشتند [۳]، جز اینکه (به ظاهر) نماز را ترک نکرده‌اند.

### [گفتار پیرامون ایمان اهل شام]

نصر: عبد العزیز بن سیاه مرا از حبیب بن ابی ثابت خبر داد که گفت: چون جنگ صفین رخ داد مردی به عمار گفت: ای ابا یقظان، آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم نفرموده است: «با مردم (مشرک) بجنگید تا اسلام آرند، پس چون اسلام آوردند خون و مالشان از جانب ما در امان است؟» گفت: چرا، ولی (اینان) اسلام نیاوردند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر را در دل خود نهان داشتند تا یاورانی [۴] بر آن یافتند.

[۱-] متن «فیها أن لا تقابل به مسلما، و لا تقرّ به ...» و ضمیر عائذ به «لواء» است و در شنهج در هر دو جا [...] بها آمده: یعنی «شقه قطعه پارچه».

[۲-] متن «قرّبه ...» و «قاتل به ...» (به ضمیر مذکر) و در شنهج به ضمیر مؤنث [قرّبها ...] و [قاتل بها ...].

[۳-] متن «فلما وجدوا اعوانا رجعوا الى عداوتهم متبا» و در شنهج [فلما وجدوا علیه اعوانا اظهاره چون یاورانی بر آن یافتند آشکارش کردند] و بقیه این بند را روایت نکرده است.

[۴-] متن از روی شنهج «اعوانا» و در اصل به تحریف [اهوانا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۳

نصر: عبد العزیز گفت: حبیب بن ابی ثابت گفت: منذر بن ثوری [۱] مرا حکایت کرد و گفت: محمد بن حنفیه گفت: چون [پیامبر] خدا از فرا دست و فرو دست آن سرزمین (از هر سو) بر سر ایشان در آمد و سراسر سرزمینها را با فوجهای (اسلام) انباشت [۲]، آنگاه تسلیم شدند تا وقتی که یاورانی بیابند (و سر بلند کنند). نصر: از فطر بن خلیفه [۳]، از منذر ثوری: عمار بن یاسر گفت: به خدا، این گروه اسلام نیاوردند بلکه تسلیم شدند و در نهان کفر ورزیدند تا بر آن (کفر) یاورانی بیابند.

### [حدیثهایی که درباره معاویه رسیده است]

نصر، از حکم بن ظهیر، از اسماعیل، از حسن، [و همچنین گفت: حکم [برای ما] از عاصم بن ابی النجود [۴]، از زرّ بن حبیش [۵]، از عبد الله بن مسعود [روایت کرد] که (این هر دو) گفتند:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «هر گاه معاویه ابن ابی سفیان را دیدید که بر منبر من خطبه می‌خواند گردنش را بزنید». حسن (بصری) گفت: (مسلمانان) چنان (که او فرموده بود) نکردند، و از این رو رستگار نشدند.

[(-۱)] منذر بن یعلای ثوری، ابو یعلای کوفی، شرح حال وی در تهذیب التهذیب آمده است. در اصل [منذر العلوی] آمده و شاید [کوفی] باشد. متن مطابق شنهج تصحیح شد.

[(-۲)] متن «و ملاء الاودیة کتائب» و در اصل [و ملثوا پر کردند و اشغال نمودند] و در شنهج [و ملاء الاودیة کتائب یعنی یوم فتح مکة] آمده است.

[(-۳)] فطر (به کسر فاء) بن خلیفه، ابو بکر حنات از موالی بنی مخزوم- تهذیب التهذیب و المعارف، و مشارق الانوار (۲: ۱۶۸) و در اصل به تحریف [قطرب].

[(-۴)] عاصم بن بهدله الاسدی، از موالی کوفی بنی اسد و از قاریانی که در قرائت قرآن حجت بود، وی بر عبد الرحمن سلمی، و زر بن حبیش قرائت کرد. معروف به ابی التجود (به فتح نون) بود و مادرش چنان که در قاموس آمده «هدله» نام داشت. در سال ۱۲۸ در گذشت- تهذیب التهذیب و المعارف، ۲۳۱

[(-۵)] زر بن حبیش بن حباشه، به رموز زبان عربی بیش از هر کس آگاه بود و عبد الله بن مسعود مشکلات این زبان را از او می‌پرسید. در سال هشتاد و یک یا هشتاد و دو یا هشتاد و سه در سن صد و بیست سالگی در گذشت- تهذیب التهذیب و المعارف، ۱۸۸ و الاصابة، ۲۹۶۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۴

نصر: عمرو بن ثابت، از اسماعیل، از حسن، گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «چون معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می‌راند او را بکشید».

(راوی) گوید: کسی به من گفت که ابو سعید خدری گفت:

ما چنان نکردیم و رستگار نشدیم.

نصر: از یحیی بن یعلی، از اعمش، از خیشمه که گفت: عبد الله بن عمر [۱] گفت:

همانا معاویه در تابوتی در جایگاه زیرین دوزخ باشد، و اگر فرعون نگفته بود:

اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ مِنْ پروردگار والای شمایم [۲].

مرتبه هیچکس در دوزخ فرودتر از جایگاه معاویه نمی‌بود.

نصر: از یحیی بن سلمه بن کهیل، از پدرش، از سالم بن ابی جعد [۳]، از ابی حرب بن ابی الاسود [۴]، از مردی شامی، از پدرش که گفت:

همانا من از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم می‌گفت: «بدترین مردم پنج کسند: ابلیس، و آن پسر آدم که برادرش را بکشت، و فرعون ذو الأوتاد، و مردی از بنی اسرائیل که آنان را از دینشان بگرداند، و مردی از این امت که در «باب لدّ [۵]» بر کفرش (از مردم) بیعت می‌گیرد.»

[(-۱)] در اصل به تحریف [عبد الله بن عمرو].

[(-۲)] النازعات، ۷۹ (فرعون به سبب این گزافه‌گویی در اسفل السافلین دوزخ جای دارد.- م.)

[(-۳)] سالم بن ابی جعد، رافع غطفانی اشجعی، غلام آزاد شده بنی غطفان. اشجع در سال نود و هفت یا نود و هشت، و گویند سال صدم هجرت در گذشت- تهذیب التهذیب.

[(-۴)] ابو حرب بن ابی الأسود الدلیلی بصری، راوی موثق، گویند نامش محجن یا عطاء بود.

در سال صد و هشت در گذشت. - تهذیب التهذیب.

[ (۵-) ] باب لد، روستایی نزدیک بیت المقدس در سرزمین فلسطین.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۵

آن مرد (راوی شامی) گفت:

چون دیدم معاویه در باب لد بیعت گرفت، سخن پیامبر خدا را به یاد آوردم از این رو به علی پیوستم و همراه او بودم.

نصر، از جعفر احمر، از لیث، از مجاهد، از عبد الله بن عمر که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «معاویه نامسلمان خواهد مرد.» و از جعفر احمر، از لیث، از محارب بن زیاد، از جابر بن عبد الله که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «معاویه بر آیینی جز دین من خواهد مرد.» نصر، از عبد الغفار بن قاسم، از عدی بن ثابت، از براء بن عازب که گفت:

(روزی) ابو سفیان و در پی او معاویه در آمدند، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «بار الها، آن دنبال آینده و آن دنبال شونده را لعنت فرما.

بار الها آن کج اندامک [۱] را مکافات ده.» ابن براء از پدرش پرسید: «کج اندامک» کیست؟ گفت: معاویه.

نصر، از قیس بن ربیع و سلیمان بن قرم [۲] از اعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سعید از علی [علیه السلام] که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را به خواب دیدم و از رنجهای ناگواریهایی که از امت او دیده بودم به وی شکایت کردم، گفت: «بنگرا! در آن حال عمرو بن عاص و معاویه را دیدم که نگونسارشان آویخته‌اند و سرشان را به سنگ می‌شکنند.

[ (۱-) ] متن «اقیعیس» مصغر «اقعیس»، کسی که سرش تقریباً بدون واسطه گردن به سینه‌ای برجسته پیوسته و پشتش تهی و کاو باشد. بر عکس کوژپشت. - م.

[ (۲-) ] سلیمان بن قرم بن معاذ، ابو داود بصری نحوی. ابن حجر گوید: «حفظش (در حدیث) بد بود، شیعی مذهب و از طبقه ششم راویان است» - تقریب التهذیب. در اصل به تحریف [ابن قوم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۶

نصر، عمر: یحیی بن یعلی بن عبد الجبار بن عباس، از عمار دهنی [۱]، از ابی المثنی، از عبد الله بن عمر که گفت:

میان تابوت [۲] معاویه و تابوت فرعون جز یک درجه تفاوت نیست. و (فرعون فقط) بدان سبب پایین تر قرار گرفته است که گفت:

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى مِنْ پروردگار والای شمایم [۳].

(و بدان دعوی بالایی چنین پائینی سزایش آمد. - م.) نصر، از ابی عبد الرحمن که گفت: علاء بن یزید قرشی، از جعفر بن محمد (ع) مرا روایت کرد که گفت:

یزید بن ارقم نزد معاویه آمد و دید عمرو بن عاص در کنار او بر فراز تخت نشسته است. چون چنین دید بیدرنگ بیامد و خود را در میان آن دو جای داد، عمرو بن عاص به او گفت: آیا جایی دیگر برای خود نیافتی که میان من و امیر مؤمنان در آمدی و ما را از یک دیگر جدا کردی؟ یزید گفت: پیامبر خدا جنگی می‌کرد و شما هر دو با او بودید، شما را با یک دیگر بدید و به سختی بر شما نگریست. سپس روز بعد و روزی دیگر همچنان شما را با هم بدید و هر بار به تندی در شما نظر می‌کرد، به روز سوم گفت: «هر گاه معاویه و عمرو بن عاص را دیدید که با یک دیگر جایی گرد آمده‌اند میانشان جدایی افکنید، چه این دو هرگز برای کاری خیر با یک دیگر گرد نیایند [۴]». نصر، از محمد بن فضیل [۵]، از یزید بن ابی زیاد، از سلیمان بن عمرو بن احوص ازدی که گفت: ابو



هلال مرا خبر داد که شنید ابو برزه اسلمی می گوید که:  
ایشان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودند و صدای آوازی شنیدند و

[۱-] [ابو معاویه، عمار بن معاویه الدهنی بجلی کوفی: راوی صدوقی است شیعی و از طبقه پنجم است. - تقریب التهذیب.

[۲-] [مراد کالبد است. - م.

[۳-] [النازعات، ۷۹

[۴-] [در نسخه چاپ بیروت از اینجا به بعد (پنج روایت دیگر) تا کلمه «او را بکشید» که قریب به دو صفحه است نیامده.

[۵-] [محمد بن فضیل بن غزوان ضبی، غلام آزادشده بنی ضبی، ابو عبد الرحمن کوفی، راوی -

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۷

در صدد دانستن مصدر آن آواز برآمدند، مردی برفت و آن را (از نزدیک) بشنید - و این واقعه پیش از تحریم شراب بود - آن مرد باز آمد و گفت: این معاویه است که با عمرو بن عاص هم آوازی می کند و می گوید:

یزال حواری تلوح عظامه زوی الحرب عنه أن یحس فیقبرا هنوز استخوانهای حواری سپیدجامه آشکار است و او را از اینکه در فتنه جنگ به سختی کشته و به گور سپرده شود باز می دارد.

پس پیامبر خدا دستهایش را برآورد و گفت: «بارالها آنها را در فتنه به سختی گرفتار کن و در دوزخ به بدترین وضعی نگونسار فرما.» نصر، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی [۱]، از سالم بن ابی الجعد، از عبد الله بن عمرو گفت:

تابوت [۲] معاویه در دوزخ بر فراز تابوت فرعون است و این (تنها) از آن روست که فرعون گفت:

أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ مِنْ پروردگار والای شمایم [۳].

نصر: شریک، از لیث، از طاوس، از عبد الله بن عمر که گفت:

نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در آمدم و شنیدم می گفت: «از این گدار مردی بر شما در آید که هنگام مردنش بر آیینی جز آن که سنت من است خواهد مرد.»

[۴] [صدوق شیعی مذهب. در سال صد و نود و پنج در گذشت - تهذیب التهذیب.

[۱-] [ثابت بن ابی صفیه الثمالی، ابو حمزه کوفی. اسم پدرش دینار (یا سعید) بود. (صاحب تقریب التهذیب با لحنی دور از تهذیب. - م.) روایتش را ضعیف و خودش را «رافضی»، و از طبقه پنجم خوانده است. در خلافت ابی جعفر در گذشت. - تقریب التهذیب.

[۲-] [مراد از تابوت، اینجا مقام و جایگاه یا کالبد است. - م.

[۳-] [النازعات، ۷۹، مراد از حدیث چنان که پیشتر گذشت این است که معاویه و فرعون هر دو در یک مرتبه دوزخ که درک اسفل است قرار دارند فقط کالبد فرعون به سبب ادعای غرور آمیزش که به گزافه خود را «خدای والا» خوانده اند کی فرودتر از کالبد معاویه است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۲۹۸

این سخن بر من دشوار آمد، چه پدرم را (در خانه) و نهاده بودم که جامه خود را بپوشد و بیاید [۱] در این هنگام معاویه سر از گدار بر آورد.

نصر، از بلید [۲] بن سلمیان، اعمش از علی بن اقمیر [۳] مرا روایت کرد که گفت:



گروهی به نمایندگی نزد معاویه رفته بودیم و کار خود را انجام دادیم و سپس با خود گفتیم: کاش به مردی بر می‌خوردیم که پیامبر خدا را دیده و فیض صحبتش را درک کرده باشد. پس عبد الله بن عمر نزد ما آمد، به او گفتیم ای همصحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از آنچه (از پیامبر) دیده و شنیده‌ای ما را حدیث گوی. گفت: این - یعنی معاویه - برایم پیام فرستاد و گفت: اگر به من گزارش دهند که تو حدیث می‌گویی بی‌گمان گردنت را بزنم. من به پای خود نزد او رفتم و سپس گفت: آیا خوش داری تیزترین تیغی را که در سپاهت داری [۴] بر گردن من نهی؟ گفت: به خدا من سر آن نداشتم که با تو بجنگم یا تو را بکشم. (باری به هر حال) به خدا سوگند که هیچ چیز مانع آن نیست که من آنچه را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره او (معاویه) شنیده‌ام به شما باز گویم. دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم کسی به دنبالش فرستاد و او را که - به نویسندگی

[ (۱-) ] یعنی چون قرار بود پدرم عمر بن خطاب جامه خود را بپوشد و به دنبال من به حضور پیامبر (ص) بیاید هر دم انتظار داشتم که پدرم از راه برسد و نگران بودم او مشمول این بیان پیامبر خدا (ص) باشد، ولی خوشبختانه پیش از او معاویه سر از گذار در آورد و همو مصداق گفته پیامبر بود. - م.

[ (۲-) ] نامش با تای دو نقطه است: تلید بن سلیمان محارب، ابو سلیمان، یا ابو ادريس كوفي اعرج، رافضی و روایتش ضعیف است. صالح جزره گوید: او را بلید، (با باء یک نقطه) می‌نامیدند. سال صد و نود درگذشت. - تقریب التهذیب. چون نام وی در اصل «بلید» آمده در متن نیز به همان صورت ثبت کردیم.

[ (۳-) ] علی بن اقمربن عمرو همدانی وادعی، کوفی و موثق است - تقریب التهذیب.

[ (۴-) ] متن به تصحیح قیاسی «فی جندک» و در اصل به تحریف [فی جسدک در پیکرت] مراد اینکه که آیا می‌خواهی به خاطر روایت حدیث و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله مرا گردن زنی؟ - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۲۹۹

در محضر پیامبر مفتخر بود - به حضور خواند. فرستاده باز آمد و گفت: او غذا می‌خورد. (پیامبر) گفت: خدا هیچگاه سیرش نکند، آیا هرگز او را سیر می‌بینید؟

(عبد الله بن عمر افزود و) گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روزی از گداری بر آمد ابو سفیان را دید که سوار است و معاویه و برادرش یکی جلودار است و آن دیگری در پی او روان. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بدیشان نگریست گفت: «بار الها، آن جلودار و دنبال‌رو و سوار را لعنت فرما». ما به وی گفتیم:

آیا تو خود از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم چنین شنیدی؟ گفت: آری، و اگر خلاف گویم گوشه‌ایم کر و چشمانم کور باد.

نصر، از عبد العزیز بن خطاب، از صالح بن ابی اسود، از اسماعیل، از حسن که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: «هر گاه معاویه را دیدید که بر فراز منبر من خطبه می‌خواند او را بکشید [۱]».

### نبرد ابن حنفیه و ابن عمر

نصر، دیگر بار بر سر حدیث عمرو بن شمر (پیرامون جنگ صفین) باز آمد که گفت:

چون دیگر روز فرا رسید محمد بن علی بن ابی طالب از سویی و عبید الله عمر بن خطاب از دیگر سوی با دو گروه انبوه به جنگ یک دیگر آمدند و دو گروه نبردی سخت بسان سخت‌ترین و پرتکاپوترین نبردها در پیوستند. آنگاه عبید الله بن عمر به محمد بن حنفیه [۲] پیام فرستاد: خود به نزد من بیا تا تن بتن با تو هم‌وردی کنم.

[ (۱-) ] این حدیث پیشتر در ص ۲۹۴ به دو عبارت طی سلسله‌ای دیگر، منتهی به حسن بصری نیز آمده است. - م.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ص ۲۹۹

[ (۲-) ] وی محمد بن علی بن ابی طالب، برادر (امام) حسن و (امام) حسین پسران علی (علیهم السلام) است. جز اینکه مادر آن دو (امام) فاطمه زهرا (علیها السلام)، و مادر این یک خوله الحنفیه، دختر جعفر بود و برای تمیز از ایشان (که ذریه رسول اکرم بودند) وی را به مادرش نسبت داده محمد بن «حنفیه» خوانده‌اند.

ابن حنفیه یکی از قهرمانان دلاور صدر اسلام و مردی پارسا بود و دانشی بیکران داشت، به سال هشتاد و یکم در گذشت - وفیات الاعیان (۱: ۴۴۹) و طبقات، ابن سعد (۵: ۶۶).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۰

(محمد بن حنفیه در پاسخ پیام) به او گفت: بسیار نیک است. سپس پیاده به سوی او روان شد، در این میان علی صحنه را بدید و گفت: این دو هم‌آورد، کیستند؟ به وی گفتند: ابن حنفیه و ابن عمر هستند. علی مرکب خود را به تاخت در آورد و محمد را فرا خواند و به او فرمود: مرکب مرا نگهدار. و وی مرکب را برایش نگهداشت، سپس (علی) خود به سوی او (ابن عمر) رفت و گفت: من با تو هم‌آوردی می‌کنم، بیا با من بگرد. گفت: من سر هم‌آوردی با تو ندارم. راوی گفت:

پس ابن عمر از میدان بازگشت و ابن حنفیه به پدر خود می‌گفت: مرا از هم‌آوردی با او بازداشتی، اگر با او هم‌آورد می‌شدم امیدوار بودم که او را بکشم.

گفت: پسر، اگر من با او بر می‌آمدم بی‌گمان وی را می‌کشتم، ولی اگر تو با او بر می‌آمدی (فقط) امید داشتی که او را بکشی، و من ایمن نبودم که او تو را نکشد. سپس (ابن حنفیه) گفت: پدر جان آیا تو خود به هم‌آوردی با این تبه‌کار فرومایه و دشمن خدا حاضر شدی؟ به خدا سوگند اگر پدرش تو را به هم‌آوردی می‌خواند من (تن دادن تو را به هم‌آوردی با او) از تو شایسته نمی‌دانستم. پس گفت: پسر، [پدرش را یاد مکن] و جز نیکی درباره او مگوی [۱]. خدا پدرش را بیامزد. سپس مردان جنگی از یک دیگر جدا شدند و به لشکر گاه‌های خود بازگشتند.

### نبرد عبد الله بن عباس و ولید بن عقبه [۲]

چون روز پنجم فرا رسید عبد الله بن عباس و ولید بن عقبه از دو جانب به میدان آمدند و نبردی سخت کردند، (نخست) ابن عباس به ولید بن عقبه نزدیک

[ (۱-) ] متن «لا تقل فيه إلّا خيراً» و در شنهج (۱: ۴۸۰) [...] لأبيه إلّا خيراً].

[ (۲-) ] ظاهراً با توجه به عبارات متن، مراد نبردهای جداگانه هر یک از این دو تن با دیگر رزمندگان است نه هم‌آوردی آن دو با یک دیگر. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۱

شد، ولید به دشنام‌گویی به خاندان عبد المطلب [۱] پرداخته بود و می‌گفت: ای ابن عباس شما قطع رحم کردید و خویشاوندی را

نادیده گرفتید و پیشوای خود را کشتید، رفتار خداوند را با خود چگونه دیدید؟ آنچه خواستید به شما نداده‌اند و بدانچه آرزو داشتید نیز دست نیافته‌اید، ان شاء الله خداوند شما را هلاک می‌کند [۲] و ما را بر شما پیروزی می‌دهد. ابن عباس به او پیام داد: به هم‌اوردی من بیا. ولی او خودداری کرد، و ابن عباس آن روز سخت جنگید. سپس نيمروز بی آنکه هیچیک از جنگاوران غالب شده باشند از یک دیگر جدا شدند. و آن روز یکشنبه بود [۳].

### [پیوستن شمر (بن ابرهه) به علی]

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو یحیی از زهری نقل کرد: آن روز شمر بن ابرهه بن صباح حمیری با گروهی از قاریان اهل شام بیرون آمد و به علی علیه السلام پیوست، و این امر مایه تضعیف قوای معاویه و عمرو ابن عاص شد، عمرو گفت: ای معاویه، تو می‌خواهی مردم شام را با مردی هم‌اورد کنی که به محمد صلی الله علیه و سلم بسیار نزدیک است و خویشاوندی استوار با او دارد و در اسلام دارای چنان سابقه و تقدیمی است که هیچکس مقدم بر او نیست و در غزوات به محمد صلی الله علیه و آله چنان کمک‌هایی کرده است که هیچیک از دیگر اصحاب نکرده‌اند، و اینک او با شماری از اصحاب محمد صلی الله علیه و

[ (۱-) ] متن «اخذ یسب بنی عبد المطلب» و در شنهج [فاکثر من سب بنی عبد المطلب در دشنام‌گویی به خاندان عبد المطلب زیاده‌روی کرد ...].

[ (۲-) ] متن «و الله ان شاء الله - مهلكکم و ناصرنا علیکم» و در شنهج [و الله ان شاء أمهلكم و ناصر علیکم و خداوند اگر بخواهد شما را واگذارد و ما را بر شما پیروز کند] آنچه در اصل آمده مطابق با طبری (۶: ۷) است.

[ (۳-) ] در اصل، بعد از این کلمه عبارتی ناقص آمده که در شنهج نیست: [و خرج شمر بن ابرهه بن صباح الحمیری فلحق بعلی فی ناس من قراء اهل الشام، فلما رأى ذلک معاویة و عمرو و ما خرج الی علی من قبائل اهل الشام و اشرافهم] که ظاهراً تکراری ناتمام از عبارت چند سطر بعد تا کلمه «شریفان» است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۲

سواران و قاریان و شریفان و پیشینه‌داران آنها در اسلام به بسیج آمده، و هراسی در دلها افکنده‌اند. پس هر چه زودتر با مردم شام به آوردگاههای خشن و ناهموار و تنگناهای اندک مقدار فرود آی [۱] و ایشان را به کوشایی وادار، و پیش از آن که تن آسان شوند و از درنگ بسیار خسته و دلسرد گردند و آثار شکست و ناکامی (و ضعف روحیه رزمی) در میانشان پیدا شود از در برانگیختن حس آزمندی ایشان در آی و آنان را به طمع انداز، و هر چه را از یاد می‌بری این حقیقت را از یاد مبر که تو بی گمان بر باطلی.

### خطبه معاویه در حضور سپاهیان شام

چون عمرو به معاویه چنین گفت معاویه در صدد ایراد خطبه‌ای بر آمد و دستور داد منبری نهادند و سپس سپاهیان شام را فرا خواند. چون گرد آمدند خدا را سپاس و ستایش کرد و آنگاه گفت:

ای مردم، جانها و کاسه سرهای خود را به ما عاریه دهید. احساس شکست و خواری به دل راه ندهید [۲] که امروز روز فداکاری و روز ابراز حقیقت و پایداری است، پس به راستی شما بر حقید و برهان و حجت به دست دارید [۳]، و به راستی با کسی پیکار می‌کنید که بیعت خود را گسیخت و آن خون حرام را بریخت [۴] و او را در آسمان عذرپذیری نباشد.

- [۱-] متن «مخاشن الوعر، و مضایق الغیض» و در شنهج (۱: ۴۸۱) [مخاشن الاوعار و مضایق الغیاض]، مراد از تنگناهای اندک مقدار ظاهر را گذارهای تنگ است که سنگرهائی طبیعی محسوب می‌شدند. - م.
- [۲-] متن «لا تفشلوا و لا تخاذلوا» و در شنهج [لا تفتتلوا و لا تتجادلوا با یک دیگر نجنکید و با هم ستیزه نکنید].
- [۳-] متن از روی شنهج «و بایدیکم حجه» و در اصل [و لکم حجه].
- [۴-] مرادش علی علیه السلام است که به گفته وی بیعت خود را با عثمان گسیخته و به زعم او خون وی را ریخته. - م.
- پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۳

### خطبه عمرو

سپس عمرو بن عاص بر دو پله منبر بر آمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت [۱]:

ای مردم، شایستگان گام مردی فرا نهادند و زیان‌دیدگان و پس ماندند، ساعتی کاسه سرهایتان را به عاریت دهید، اینک حق به نقطه عطف خود رسیده و حدیث ستمکار و ستمدیده در میان است [۲].

نصر: عمر بن سعد، از ابی یحیی، از محمد بن طلحه، از ابی سنان اسلمی که گفت:

چون علی از خطبه معاویه و عمرو آگاه شد و خبر یافت که آن دو چگونه مردم را بر ضد او تحریک کرده‌اند مردم را بخواند، و گرد آمدند.

راوی گوید:

گویا هم اکنون علی را می‌بینم که بر کمان خویش تکیه داده و اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه که در سپاه او بودند اطرافش را گرفته‌اند. و [گویی] او می‌خواست مردم بدانند که اصحاب پیامبر خدا در پیرامون او بسیارند [۳].

### خطبه علی پیرامون تحریکی که معاویه و عمرو کرده بودند

پس خدا را ستایش کرد و گفت:

ای مردم، سخنم را بشنوید و گفته‌ام را به دل سپارید، که گردنکشی از زور گویی است، و خودپسندی و غرور از تکبر است، و به راستی شیطان دشمنی است هماره حاضر و آماده که باطل را به شما وعده می‌دهد. هان، به راستی که مسلمان برادر مسلمان است، پس به یک دیگر به دادن نام زشت توهین روا مدارید و احساس

[۱-] از آغاز این جمله تا بدینجا در شنهج نیامده و ابن ابی الحدید گفته عمرو را دنباله خطبه معاویه قرار داده، ولی در واقع چنان که از عبارت بعدی پیداست دو خطبه جداگانه است.

- البیان و التبیین (۲: ۲۸۵).

[۲-] مرادش از ستمکار و ستمدیده اشاره به آیه ۳۳ سوره اسراء است که می‌فرماید: من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا. - م.

[۳-] متن «متوافرون علیه» و در شنهج [متوافرون معه به انبوه همراه اویند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۴

خواری نکنید، شاهراههای دین یکی است و جاده‌هایش همه به مقصد می‌رساند.

هر که آنها را در پیش گیرد به (جمع نیکان و صالحان) پیوندد و هر که آن را وانهد از دین برگردد و هر که از آنها جدا شود نابود گردد. مسلمان، چون امانتیش سپارند (در آن) خیانت نرزد و چون وعده‌ای دهد خلاف نکند و چون سخنی گوید دروغزن نباشد.

ما خاندان رحمتیم و سخن ما، راست و کردارمان به اعتدال و با هدفی درست [۱] باشد، خاتم پیامبران از ماست و رهبران اسلام در میان ما و قاریان درست خوان قرآن از مایند [۲]. شما را به خدا و پیامبرش فرا می‌خوانیم، و به جهاد با دشمن او و سخت‌کوشی در کار او و کسب خرسندی او و برپا داشتن نماز و پرداختن زکوة و حج خانه وی و روزه ماه رمضان و پرداخت حقوق و غنایم به شایستگان آن [۳] دعوت می‌کنیم.

هلا! از شگفت‌ترین شگفتیها این که معاویه پسر ابی سفیان، و عمرو پسر عاص سهمی اینک به ادّعی خود به تشویق مردم به دینخواهی پرداخته‌اند. شما به یقین دانسته‌اید که من هرگز با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم مخالفت نورزیده‌ام و هرگز از فرمان او سر نتافته‌ام، بدان جایها که از هیئتش قهرمانان دلاور در می‌ماندند و از مخافتش لرزه به اندامها می‌افتاد، با جان خود از او نگهبانی کردم، یآوری و کمکی [۴] که خداوند مرا به ادای آن گرامی فرمود، پس سپاس ویژه مرا او راست.

چون جان پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پرواز درآمد، سر مبارکش در دامن من بود و من به تنهایی به دست خود پیکر مطهرش را غسل دادم. و فرشتگان مقرب، همراه من پیکرش را از این پهلوی به آن پهلوی می‌گرداندند. به خدا سوگند هرگز هیچ امتی پس از پیامبر خود دچار اختلاف و پریشانی نشده‌اند جز آنکه در

[ (۱-) ] متن «و من فعالنا القصد» و در شنهج [و فعلنا الفضل و کار ما فضیلت است].

[ (۲-) ] متن «و منّا قراء الكتاب» و در شنهج [و فینا حملة الكتاب و حاملان واقعی و دانایان راستین دانش قرآن در میان ما هستند].

[ (۳-) ] متن «... لاهله ...» و در شنهج [... علی اهله بر اهله].

[ (۴-) ] متن «... نجدة ...» و در شنهج [بنجدة به کمکی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۵

میانه آنها اهل باطل بر [طرفداران] حق چیره آمده‌اند، مگر آن که خدا (چیزی دیگر) خواهد.

### [پیامد گویی عمار]

(راوی) گفت: ابو سنان اسلمی [۱] گفت:

شنیدم (به دنبال خطبه امیر مؤمنان) عمار بن یاسر می‌گوید: اما امیر مؤمنان اینک شما را نیک آگاه کرد که کار امت [نه از آغاز] با اختلاف به سامان رسیده [و نه در پایان به سامان خواهد رسید] [۲]. سپس مردم پراکنده شدند و در پیکار با دشمن به خوبی دل آگاه شده بودند، [پس به ترتیب کار پرداختند و آماده شدند].

### [خطبه علی]

نصر: عمرو بن شمر [۳]، از مالک بن اعین، از [۴] زید بن وهب:

شبانگاه آن روز علی گفت: «تا کی به جملگی (به جنگ گسترده‌ای) با آن قوم برنخیزیم؟» راوی گوید:

شامگاه سه شنبه، شب چهارشنبه، پس از نماز پسین (علی) در میان مردم بایستاد و گفت:

سپاس خدایی را که آنچه را او شکسته خواهد کس استوار نکند و آنچه را او استوار داشته کس نتواند شکست. و اگر می‌خواست، هرگز دو تن از این امت یا از تمامی آفریدگان با یک دیگر اختلافی نمی‌یافتند و امت در هیچ امری از اوامر او با یک دیگر ستیزه نمی‌کردند و هیچ فضیلت دیده‌ای منکر فضل و رجحان

[ (۱-) ] متن طبق آنچه در صفحه ۳۰۳ آمده از روی شنهج (۱: ۴۸۱) به «اسلمی» تصحیح شد، و در اصل [الاسدی] آمده.

[ (۲-) ] ظاهراً اشاره عمار به پاره‌ای گفتگوها و زمزمه‌های مخالف است که از همان آغاز در سپاه عراق بروز کرده بود و مخصوصاً رقابتهای قبیله‌ای و بعضی خودنماییها و اختلاف میان اشعث کندی با اشتر نخعی که سبب تفرقه در بین سپاهیان امیر مؤمنان علیه السلام می‌شد. - م.

[ (۳-) ] شنهج [عمر بن سعد].

[ (۴-) ] در متن همه جا زید است بجز این مورد که یزید آمده، تصحیح قیاسی است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۶

هیچ فضیلت یافته‌ای نمی‌شد. (دست) تقدیر، ما و آن قوم را بدینجا کشانید (و روبروی هم قرار داد) و با هم در پیچاند [۱] و ما در معرض دید و شنود پروردگار خود هستیم [۲]، اگر می‌خواست در کار انتقامگیری شتاب می‌کرد و از جانب او تغییری پدید می‌آمد [۳] تا ستمگر، دروغزن و رسوا گردد، و سرنوشت حق [۴] آشکارا معلوم شود، ولی او دنیا را کارگاه کردار، و آخرت را سرای پاداش و قرار ساخته.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى تا آنان که بدی کردند به کردارشان جزا بینند و آنان که نیکی نمودند بدان نیکی پاداش یابند [۵].

هلا، به راستی، به خواست خدا، فردا با دشمن رویاروی می‌شوید. پس امشب نماز بسیار گزارید و به تلاوت قرآن بيفزایید و از خداوند صبر و پیروزی خواهید و به کوشایی و دقت با آنان روبرو شوید و پاکدل و رستگار باشید.

سپس برفت و مردم به سوی سلاحهای خود، از شمشیر و تیر و نیزه، شتافتند و آنها را درست می‌کردند. در این میان کعب بن جعيل تغلبی بر ایشان بگذشت و می‌گفت:

اصبحت الامّة في امر عجب والملک مجموع غذا لمن غلب ...

امت دستخوش کاری بس شگفت شده، و فردا حکومت به تمامی از آن کسی باشد که غالب شود.

سخنی راستین گفتم که در آن دروغ را راه نیست چه فردا برجستگان عرب هلاک می‌شوند.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «لَفَتْ» و در اصل [الْفَتْ] و در طبری (۶: ۸) [فَلَفَتْ].

[ (۲-) ] یعنی خداوند کردار ما را می‌بیند و گفتار ما را می‌شنود که سمیع و بصیر است. - م.

[ (۳-) ] اشاره به فرموده خدای تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ [رعد، ۱۱]، در اصل، و متن «لکان منه التغير» که مطابق است با آنچه در طبری آمده، و در شنهج [...] منه النصر پیروزی از جانب او ...].

[ (۴-) ] در شنهج [المحقّ حقدار].

[ (۵-) ] النجم، ۳۱

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۷

فردا پروردگارمان را خواهیم دید و حساب پس می‌دهیم، پروردگارا ما را توییخ مکن و خشت را بر ما فرو نبار [۱].

ای آن که تمام همگنان و توانمندان را برافکنی و فردا توده‌ای خاکستر شوند، از پس آن زیبایی و طراوت زندگی و نژاد والایی که داشتند.

چون شب شد علی بیرون آمد و تمام شب به آماده ساختن مردم پرداخت تا صبح شد، وی پرچمها را بست و سپاهیان را فوج‌بندی کرد و فرماندهان را یکایک تعیین فرمود. آنگاه منادیی فرستاد تا ندا در دهد: ای اهل شام، صبحگاهان به پیکار آید. پس شامیان در لشکرگاه خود به هم برآمدند و ولوله کردند [۲] و گرد معاویه جمع شدند، او نیز سواران خود را آماده کرد و پرچمها را بست و فوج‌بندی کرد و فرماندهان را تعیین نمود. معاویه پس از آن ندا داد: سپاه جلوداران کجایند؟

حمصیان با پرچمهای خود [۳] به فرماندهی ذو الکلاع حمیری [۴] بیرون آمدند. آنگاه ندا داده شد: اهل اردن کجایند؟ ایشان نیز با پرچمها (و فوجهای) خود به فرماندهی [ابو اعور]، سفیان بن عمر سلمی بیرون آمدند. سپس ندا داده شد: سپاه (ویژه) فرمانده کل کجایند؟ پس اهل دمشق با پرچمهای خود که قلب سپاه را تشکیل

[(-۱)] متن از روی شنهج (۴۸۲: ۱) «لا تصب» و در اصل [لا تعب].

[(-۲)] متن از روی شنهج (۴۸۱: ۱) «فضج» و در اصل به تحریف [فضبح].

[(-۳)] رایات- جمع رایت، به معنی پرچم است و مراد تشکیل واحدهایی از سپاه به زیر پرچمی ویژه همان واحد است. در آن ایام هر عسکر مرکب از چندین رایت و هر رایت مرکب از چند لواء و هر لواء مرکب از چند کتیبه هنگ یا فوج بوده است که شاید به تعبیر امروز نظامی به ترتیب، معادل سپاه و لشکر و تیپ و هنگ- شامل گردان و گروهان و دسته، بوده است. اندازه ظاهری و طول و عرض رایت یا پرچم بزرگتر از لواء علم، یا درفش بوده و تعداد افراد زیر یک پرچم نیز بیش از افراد زیر یک درفش بوده است. -م

[(-۴)] در اصل به خطا [ابو اعور سلمی] آمده ولی ابو اعور سلمی همان سفیان بن عمر سلمی است که شرحش در عبارت بعدی متن آمده است. فرماندهی حمصیان چنان که در صفحه ۲۸۳ گذشت با ذو الکلاع حمیری بوده است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۰۸

می‌دادند به سرداری ضحاک بن قیس فهری آمدند و گرداگرد معاویه را گرفتند.

ابو اعور و عمرو بن عاص با تمام لشکریان خود رهسپار خط مقدم جبهه شدند تا نزدیک اردوی عراقیان ایستادند. عمرو نظری به صفوف سپاه افکند و آنها را ارزیابی کرد و انبوه ایشان وی را بسیار امیدوار ساخت، چه شمار شامیان دو برابر عراقیان بود.

### توصیه عمرو به معاویه

سپس عمرو بن عاص نزد معاویه بازگشت و گفت:

اینک تو عهد و پیمانی را که در میانه ماست نیک می‌دانی و از آن به خوبی آگاهی، این کار را به من واگذار و به ابی اعور بفرمای [که من و این لشکر را به حال خود گذارد (و در فرماندهی من مداخله‌ای نکند)].

پس معاویه به ابی اعور [دستوری فرستاد که ابو عبد الله [۱] نظری صائب و تجربه‌ای در این امر دارد که من و تو چنان تجربه‌ای نداریم، من تو را به جلوداری سواره نظام گماشته‌ام، تو پیش بتاز تا با سوارانت بر فلان تپه قرار گیری، و همانجا بمان] او را با دیگر کسان به حال خود بگذار. پس ابو اعور رهسپار شد، آنگاه عمرو بن عاص برابر لشکر آمد و هر دو پسر خود را به نام بخواند و گفت: ای عبد الله بن عمرو! گفت: آری. و گفت: ای محمد بن عمرو! گفت: آری. گفت:

شما هر دو، زره‌پوشان را پیش آرید و سپاهیان بی‌زره را پس از آنها قرار دهید و صفی منقسم به دو دسته بیارایید، زیرا دشمنان ما با نقشه و طرحی (بلندپروازانه) آمده‌اند که سر به افلاک می‌زند. پس آن دو با پرچمهای خود رفتند و سان دیدند و صفوف را منظم کردند و عمرو خود در میان آنان می‌گشت تا صفها درست شد و پس از تصحیح، صفی از نو آراسته شد. سپس (بنی) قیس و (بنی)



کلب و (بنی) کنانه را به عنوان نیروی سوار قرار داد و از دیگر مردم نیروی پیاده را سامان داد و خود بر منبری که جایگاه فرماندهی (ستاد) او بود قرار گرفت و یمنیان

[(-۱)] ابو عبد الله کنیه عمرو بن عاص است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۰۹

پیرامونش را گرفتند و گفت: هیچ کس به این جایگاه نزدیک نشود و هر کس را نزدیک آمد، هر که باشد، بکشید.

### [برابر نهادن فوجها]

نصر: از عمر، از حارث بن حصیره و جز او، گفت:

چون شامیان و عراقیان در برابر یک دیگر ایستادند و جایگاه خود را برای پیکار معین کردند، معاویه گفت:

اینان که در جناح چپ، یعنی جناح چپ عراق، قرار دارند کیستند؟ گفتند: (بنی) ربیعہ هستند. ولی از (بنی) ربیعہ کسی در میان شامیان نبود. پس حمیریان را آورد و آنان را از طریق قرعه کشی میان ایشان و (بنی) عکّ برگزید و در برابر (بنی) ربیعہ قرار داد. ذو الکلاع گفت: «تیر قرعه‌ای که چنین ناهنجار در آمد ارزانی اسافل تو [۱]». گویی بر او گران آمده بود که حمیر در برابر ربیعہ قرار گیرد، این سخن به گوش خندف حنفی [۲] رسید و سوگند به خدا خورد که اگر او را ببیند بی گمان یا وی را بکشد یا خود کشته شود. پس حمیریان آمدند و در برابر ربیعہ قرار گرفتند، و سکون و سکاسک را در برابر کننده که اشعث فرمانده ایشان بود قرار داد، و در برابر همدانیان اهل عراق، ازد و بجیلہ را گماشت، و در برابر مذحج عراق، عکّ را گماشت.

### رجز خوانی شامی و عمرو بن عاص

پس یکی از رجزخوانان شامی این رجز را گفت:

ویل لامّ مذحج من عکّ و امّهم قائمۃ تبکی ...

وای بر حال مادر مذحج از گزند عکّ که مادرشان بر مرگشان بایستد و زار بگرید.

[(-۱)] متن «باستک من سهم لم تیغ الضراب» مثلی رکیک است و آن را وقتی گویند که تیر قرعه کشی بر خلاف انتظار و مراد بر آید.

[(-۲)] در شنهج (۱: ۴۸۲) [جحد الحنفی] وی که از بنی ربیعہ بود گفته ذی الکلاع را توهینی به قبیله خود تلقی کرد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۰

شمشیر را جانانه بر ایشان فرود می آوریم، زیرا مردانی به دلاوری ما مردان عکّ نباشند.

وی در برابر تیم [۱] اهل عراق، هوازن و غطفان و سلیم را قرار داد، و پیادگان عکّ که با دستار پای خود را به هم بسته بودند سنگی کلان در میان خود نهادند و گفتند: تا این سنگ نگریزد ما نیز نگریم (قبیله عکّ که حرف جیم را با صدای کاف تلفظ می کنند- سنگ را که به عربی- حجر است حکر می گفتند). در قلب سپاه نیز پنج صف ترتیب داد و عراقیان نیز چنین [۲] کردند. راوی گفت:

سپس عمرو بن عاص گفت:

یا ایها الجند الصلیب الایمان قوموا قیاما و استعینوا الرحمن ...



ای رزمجویان استوار ایمان مردانه بپاخیزید و از خدای رحمان کمک خواهید.  
 خبری بس ناگوار به من رسید و مرا اندوهگین [۳] کرد که همانا علی پسر عَفَّان را کشته است.  
 شیخ ما را چنان که بود به ما باز گردانید.  
 عراقیان [به او پاسخ دادند] و گفتند [۴]:  
 اَبَت سیوف مذحج و همدان بآن نرد نعثلا کما کان ...  
 از شمشیرهای مذحج و همدان بر نیاید که ریش دراز [۵] را چنان که بود باز گردانیم، و همچون آفرینش خدای رحمان او را باز  
 آفرینیم، [آن واقعه قضایی بود که

[ (۱-) ] در اصل [تمیم].  
 [ (۲-) ] در اصل [کک به نشانه اختصاری «کذک»] و در شنهج [مثل ذلک همانند آن].  
 [ (۳-) ] متن «فأشجان- یعنی: فاشجانی» و در شنهج [...] ذو الوان خبرهایی گوناگون بود.  
 [ (۴-) ] افزودگیهای میان قلاب از روی نسخه شنهج (۱: ۴۸۲) است.  
 [ (۵-) ] نعثل نام مردی مصری بود که ریشی به غایت دراز و به کودنی شهرت داشت، چون پاره‌ای کسان خواستند عثمان را  
 نکوهش کنند وی را بدان مرد مصری تشبیه کردند و به کنایه او را نعثل خواندند.  
 پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۱  
 برفت و این وضع امری است که تحقق یافته [۱].  
 مردی از شامیان بانگ بر آورد [۲]:  
 ردّوا علينا شیخنا ثم بجلّ أُولَا، تکونوا جزرا [۳] من الأسل ...  
 شیخ ما را به ما برگردانید، و همین! وگرنه، به ضرب نیزه گوشتان تکه تکه شود [۴].  
 آنگاه یکی از عراقیان گفت:  
 کیف نردّ نعثلا و قد قحل نحن ضربنا رأسه حتّى انجفل ...  
 چگونه ریش دراز را برگردانیم که بمرد و پوستش بخشکید، ما چندان بر سرش کوفتیم که از پا در آمد، زیرا مانند طاغوتان زمان  
 باستان حکم می‌راند و در حکمرانی [۵] و در کار خویش ستم می‌کرد.  
 خداوند او را با بهترین جانشینی تعویض کرد که به پیکار پایدارتر و به دلاوری و قهرمانی چیره‌تر [۶] از هر کسی است.  
 و ابراهیم بن اوس بن عبیده، از مردم شام چنین گفت:  
 لله درّ کتائب جاء تکم تبکی فوارسها علی عثمان ...  
 خدا خیر دهد، افواجی به مقابله شما در آمدند که شهسوارانشان بر حال عثمان می‌گریند، هفتاد هزار رزمنده‌ای که در میانشان یک  
 پیمان شکن نیست و تمامی آیات و

[ (۱-) ] متن «ذلک شأن قد مضی و ذا شأن» به تعبیر رودکی:

«رفت آن که رفت و آمد آن که آمد بود آنچه بود خیره چه غم داری». - م.

[ (۲-) ] در شنهج [سپس عمرو بن عاص دیگر بار بانگ برداشت]:

[ (۳-) ] در شنهج به تحریف [حرزا].

[۴-] چنان که در اللسان (۱۴: ۷۰) آمده پیش از این بیت، بیتی دیگر است.

نحن بنی ضبّه ارباب الجمل الموت احلی عندنا من العسل ما بنی ضبّه، خداوند بختیانیم که مرگ در نظر ما شیرینتر از عسل است.

[۵-] متن «و جار فی الحکم...» و در اصل [...] لَمَّا حَکَمَ. این بیت و بیت پیش از آن در شنهج نیامده است.

[۶-] متن «أنکی للبطل» اسم تفضیل از «نکایه» به معنی هزیمت دادن و غلبه، در اصل [ألظی] آمده که وجهی ندارد مگر آن که مقلوب از «ألظ» باشد که سماعی است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۲

سوره‌های قرآن را تلاوت می‌کنند، (قصاص) و حق الهی را می‌خواهند و از آن در نمی‌گذرند، در صورتی که تاخت و تاز شما برای حکومت و سلطنت است.

پس بر تاختن خود دلیلی روشن بیاورید و گر نه شما را همین بس که تجاوزکارید، و دستاویزی بیاورید که قصاص خون خلیفه راستین و امین خدا را نادیده انگارد.

### [آماده سازی مردم]

(همان راوی) گفت:

علی تمام شب را به آماده سازی کسان گذارند و چون صبح در آمد با مردم به پیشروی پرداخت و معاویه نیز با اهل شام به میدان آمد. علی به پرسش نام قبایل شام پرداخت و می‌گفت: این کدام قبیله و آن یک کدام است؟ و نام قبایل را به وی می‌گفتند، چون آنها را بشناخت و جایگاه هر یک را (در میدان) بدانست به (بنی) ازد گفت: ازد، مرا کفایت کنید (و پیرامون من باشید) و به (بنی) خثعم گفت: خثعم، مرا کفایت کنید.

و به هر یک از قبایل عراقی فرمود که با قبیله همتای خود از اهل شام رویارویی کند، مگر قبیله‌ای که از افراد آن کسی در میان اهل شام یافت نمی‌شد [۱] چون (قبیله) بجیله که جز چند تنی از افراد آن در میان شامیان نبودند که ایشان را مأمور مقابله با (قبیله) لخم [۲] فرمود.

### پیکار چهارشنبه

سپس روز چهارشنبه همه به جنبش در آمدند و تمام روز پیکاری سخت کردند و شامگاه بی آنکه هیچ کدام

[۱-] متن «الّا قبیله لیس منهم بالشّام احد» و در شنهج (۱: ۲۸۳) [الّا قبیله لیس منهم بالعراق الّا قلیل مگر قبیله‌ای که از افراد ایشان جز اندکی در عراق نبودند] اما درست همان «بالشّام» است.

[۲-] متن «... مثل بجیله لم یکن بالشّام منهم الّا عدد یسیر، فصرفهم الی لخم» و در شنهج فقط [...] مثل بجیله فان لخما کانت یازائها چون بجیله که لخم در برابر آن بود] و در طبری (۶: ۸) [...] الّا أن تكون قبیله لیس منها بالشّام احد، فیصرفها الی قبیله اخرى تکون بالشّام لیس منهم بالعراق واحد، مثل بجیله لم یکن منهم بالشّام الّا عدد قلیل، فصرفهم الی لخم] و در اصل [ففرّقهم الی لخم] آنها را به سوی لخم پراکند] که درست آن از طبری گرفته شد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۳

غالب آمده باشند بازگشتند. علی (در ایام عادی) همواره بر استری (رهوار) که آن را خوش داشت [۱] سوار می‌شد، ولی چون جنگ در گرفت گفت: اسبی برایم بیاورید.

## اسب علی

[پس اسبی] سیاه و سپید، دم بلند که (از فرط نیرومندی) به دو ریسمان استوار بسته بود [۲] و پیوسته زمین را به هر دو دست می‌پالید [۳] (و سم بر زمین می‌کوفت) و می‌خروشید و شیهه‌های بلند می‌کشید برای وی آوردند که بر آن سوار شد و گفت: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ پاک و منزّه است خدایی که او این (مرکب) را مسخّر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر (رام کردن) آن نبودیم [۴].

و، لا حول و لا قوّة الاّ باللّٰه العلیّ العظیم  
و، جنبش و نیرویی جز به خدای والای بزرگ نیست.

## [چگونگی سوار شدن علی]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم گفت:  
چون علی رهسپار میدان نبرد می‌شد، هنگام سوار شدن نام خدا را بر زبان می‌آورد و سپس می‌گفت: سپاس خدای را به سبب نعمتهایی که به ما داده و فضل بزرگی که بر ما نهاده است.  
سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاَنَا إِلَى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ پاک و منزّه است خدایی که او این (مرکب) را مسخّر ما گردانید و گرنه، ما هرگز

[(-۱)] متن «بغلا له يستلذه» و در شنهج (۴۷۹: ۱) [بغله له يستلذها].

[(-۲)] متن «يقاد بشطين» و در شنهج به تحريف [نفار شطين].

[(-۳)] متن از روی شنهج «يبحث الارض ببيدیه جميعا» و در اصل [...] ببيدیه الارض ...].

[(-۴)] الزخرف، ۱۳

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۴

قادر بر (رام کردن) آن نبودیم. و باز گشت ما البته به سوی پروردگارمان خواهد بود [۱].  
سپس روی به قبله می‌نهاد و دستهایش را بر می‌آورد و می‌گفت: بار الهایا، این گامها به سوی تو نهاده شده و پیکرها برای تو رنجه گشته و دلها برای تو گشوده شده و دستها به درگاه تو بر آمده است و دیده‌ها متوجه توست.  
رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ [۲] پروردگارا، تو در نزاع میان ما و امت ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی [۳].

پیش! به برکت خدا. سپس می‌گفت:

اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، لا اله الاّ اللّٰه اللّٰه اکبر. یا اللّٰه یا احد یا صمد، یا ربّ محمّد. بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم، لا حول و لا قوّة الاّ باللّٰه العلیّ العظیم.

«الحمد لله ربّ العالمین. الرّحمن الرّحیم. مالک يوم الدّین. ایتاک نعبد و ایتاک نستعین».

خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است (از هر چیز که به وهم گنجد)، خدایی جز خداوند نباشد و خدا بزرگتر است.  
ای خداوند، ای یگانه، ای بی‌همتا، ای پروردگار محمد. به نام خداوند بخشاینده مهربان، جنبش و نیرویی نیست مگر به خدای والای بزرگ «ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است. خداوند بخشاینده مهربان. دارا و اختیار دار روز پاداش بندگان

است تو را پرستش کنیم و از تو یاری می‌جوییم [۴].

بار الها! شدت گزند ستمگران را از ما باز دار و این عبارت، شعار او در صفین بود.

[ (۱-) ] الزخرف، ۱۳ و ۱۴

[ (۲-) ] «الفاتح» به معنی قاضی و داور نیز آمده است. در اللسان آمده: «از آن رو به قاضی، «فَتْح» گویند که مواضع حق را می‌گشاید، و گفته خدای تعالی: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا» یعنی پروردگارا میان ما داوری کن.

[ (۳-) ] الاعراف، ۸۹

[ (۴-) ] الفاتحه، ۱ تا ۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۵

نصر: ابیض بن اغرّ [۱]، از سعد بن طریف [۲]، از اصبح گفت:

علی در نبرد هرگز جز بدین ندا بانگی نمی‌کرد: کهیصص [۳].

### [دعای ایشان در روز صفین]

نصر: قیس بن ربیع، از عبد الواحد بن حسان عجلّی، از کسی که برایش حدیث کرد، از علی: شنیدند علی روز صفین می‌گوید: بار الها، دیدگان به تو دوخته شده، و دستها به درگاه تو بر آمده [و گامها به سوی تو نهاده شده]، و زبانها وقف یاد تو گشته، و دلها به سوی تو کشانده شده و داوری کارها به تو واگذار شده است. پس میان ما و آنان به حق داوری کن که تو بهترین داورانی. بار الها ما از فقدان پیامبر و کمی شماره یاران خویش و فزونی شمار دشمنانمان و پراکندگی آرمانهایمان و سختی این روزگار و ظهور فتنه‌ها به تو شکایت آوریم. با پیروزی بخشیدن فوری ما بر آنان و نصرتی که سلطنت و حکومت حق را چیره و آشکار سازی به ما مدد فرمای.

### [دعای علی هنگام رفتن به پیکار]

نصر: عمرو بن شمر، از عمران، از سلام بن سوید گفت:

(به روایتی دیگر)، چون علی می‌خواست به پیکار رود بر مرکب خود می‌نشست و می‌گفت: «سپاس پروردگار جهانیان را بر نعمتهایی که به ما ارزانی داشته و فضل بزرگی که بر ما نهاده.

[ (۱-) ] ابیض بن اغرّ بن صباح کوفی. ابن حبان او را در شمار ثقات راویان یاد کرده. (او خود) از صالح بن حیان، و مجالد، و عبیده

الضبی روایت کرده، و مروان بن معاویه و یحیی بن حسان تمیمی نیز از او روایت کرده‌اند- لسان المیزان.

[ (۲-) ] سعد بن طریف اسکاف حنظلی کوفی، [شیعی] بود و در تهذیب التهذیب شرح حالش آمده است. در اصل [...] بن سعد بن

ظریف] که گویی دنباله نام شخصی است که پیش از آن نام برده شده. همین صورتی که در متن آوردیم درست است. (اینجا، در

پا برگ متن، که نقل گونه‌ای از تهذیب التهذیب است، صفت دور از تهذیب [رافضی] در مورد سعد بن طریف نیز به کار رفته

است. - م.)

[ (۳-) ] از مفاتیح سوره‌های قرآن کریم، سرآغاز سوره مریم است. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۶

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ. وَأَنَا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ پاک و منزّه است خدایی که این (مرکب) را مسخّر ما گردانید و گرنه ما هرگز قادر بر (رام کردن) آن نبودیم. و باز گشت ما البته به سوی پروردگارمان خواهد بود [۱].

آنگاه مرکب خود را رو به قبله [۲] می‌داشت و دستهای خود را به آسمان بر می‌داشت و می‌گفت: «بار الها گامها به سوی تو نهاده شده، و دلها به روی تو گشاده گشته و دستها به درگاه تو بر آمده و دیدگان به تو دوخته شده است. ما از فقدان پیامبر خویش و فزونی دشمنانمان و پراکندگی آرمانهایمان به درگاه تو شکایت آریم.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ پروردگارا، میان ما و امت ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی [۳].

پیش! به برکت خدا. آنگاه [هجوم می‌کرد] و از پی او، به خدا سوگند، هر که پیرو او بود [و هر که هم سر ناسازگاری داشت] (خواه و ناخواه هر یک) خود را به هنگامه نبرد و گرداب مرگ می‌افکند.

### [نمازگزار وی در تاریک روشن شب]

نصر، از عمر بن سعد، از عبد الرحمن بن جندب، از پدرش گفت:

چون پنجشنبه [هفتم صفر سال سی و هفتم] سپیده دم در رسید، علی در تاریک روشن پایان شب نماز کرد، و هرگز علی را ندیده بودم که مانند آن روز در تاریک روشنی بدان زودی نماز گزارده باشد. سپس با سپاه خود بیرون آمد و به پیشروی به سوی شامیان پرداخت، و او خود آغاز به یورش کرد و فرماندهی پیشروی را

[(-۱)] الزخرف، ۱۳ و ۱۴

[(-۲)] متن [القبيلة] که تحریف است و وجهی ندارد و درست آن چنان که در صفحه ۳۱۴ آمده «القبيلة» است. - م.

[(-۳)] الاعراف، ۸۹

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۷

به عهده داشت، و چون (شامیان) می‌دیدند که او به پیش می‌تازد ایشان نیز با یورش نیروهای خود به مقابله او می‌پرداختند.

### [بخشی از دعای علی]

نصر گفت: [عمر بن سعد، از] مالک بن اعین، از زید بن وهب مرا حکایت کرد که:

علی به سوی آنان تاخت و آنها به مقابله‌اش در آمدند، پس گفت: «بار الها، پروردگار [این] بر آورده سقف [بلند در هم پیچیده] که آن را گستره شب و روز کردی [۱]، و گذرگاه آفتاب و ماه، و منزلگاه ستارگان ثابت و سیار ساختی و ساکنان آن را گروهی [۲] از فرشتگان گماشتی که از عبادت نمی‌فرسایند، و پروردگار این زمین که آن را قرارگاه مردم و حشرات و چارپایان و (جانداران) بی‌شمار مرئی و نامرئی از آفرینش بزرگ خویش قرار دادی، و پروردگار کشتی که به سود مردم در دریا روان است، و پروردگار ابر که میان آسمان و زمین مسخّر و برگماشته است، و پروردگار دریای انباشته از آب که بر جهان [احاطه دارد]، و پروردگار کوههای استوار که آنها را میخها (و لنگرهای باز دارنده جنبش) زمین و منبع در آمد آفریدگان ساختی، اگر ما را بر دشمنانمان پیروزی می‌دهی، ما را از تعدّی به دور، و گامهایمان را بر حق استوار دار، و اگر آنان را بر ما پیروز می‌کنی فیض شهادت را نصیب ما فرمای و بازمانده یارانم را از فتنه نگهدار.»

[(-۱)] متن از روی طبری (۶: ۸) «مفیضا للیل و النهار ریزشگه شب و روز» یعنی شب و روز مظلوف آن است و در آن گسترده

می‌شود، و در اصل [مفیضا اللیل] و در شنهج [محیطا باللیل و النهار].

[۲-] متن «سبطا من الملائكة» و در شنهج کلمه «سبط» افتاده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۸

### بیرون آمدن او با سپاه خود

(همان راوی) گفت:

چون (شامیان) دیدند او بیرون تاخته است به مقابله‌اش در آمدند [۱]. آن روز عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی در جناح راست، و عبد الله بن عباس در جناح چپ سپاهش بودند و قاریان عراق در سه گروه: همراه عمار بن یاسر، و همراه قیس ابن سعد، و همراه عبد الله بن بدیل بودند، و همه کسان در فوجها و جایگاههای خود قرار داشتند و علی در قلب سپاه با اهل مدینه و کوفیان و بصریان قرار گرفته بود، و بیشتر اهل مدینه که او را همراهی می‌کردند از انصار بودند، و از خزاعه شماری نیکو و از کنانه و جز ایشان نیز افرادی گزیده و اهل مدینه بودند.

### وصف شمایل علی

علی کوتاه قامت و فربه [۲] بود، با چشمانی درشت و سیاه [۳]، گویی چهره‌اش به ماه تمام می‌مانست، بزرگ شکم [۴]، با مویی گسترده پهن بر سینه‌ای فراخ [۵]، درشت مشت [۶]، ستر اندام [۷]، گویی گردنش همچون ابریقی سیمین بود [۸]، موی پیش سرش ریخته بود و جز اندکی موی در پشت سر نداشت. سر شانه‌هایش بسان مفاصل شیری ژیان برجسته بود [۹]، چون راه

[۱-] متن «خرجوا الیه بزحوفهم» و در شنهج [تقدّموا الیه بزحوفهم با یورشهای خود به پیش او تاختند].

[۲-] الدحداح: کوتاه و فربه، و در شنهج [ربعه چهارشانه].

[۳-] ادعج العینین با دو چشم درشت سیاه.

[۴-] ضخم البطن بزرگ شکم.

[۵-] عریض المسربه موی گسترده میان سینه تا روی ناف.

[۶-] شثن الکفّین دو کف دست درشت.

[۷-] ضخم الکسور درشت اندام.

[۸-] متن «کأنّ عنقه ابریق فضّه» این تعبیر عینا در توصیف شمایل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز آمده است گویی گردنش به ابریقی سیمین می‌مانست که شاید مراد خوش تراشی و سپیدی آن باشد. برای اطلاع بیشتر- بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۱۸۶، مؤسسه الوفاء، بیروت، که به نقل از کازرونی در روایتی از علی علیه السلام که شمایل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای عربی توصیف فرموده است همین تشبیه به کارفته- م.

[۹-] متن «لمنکیه مشاش کمشاش السّیع الضّاری دو سر شانه‌اش را نوعی برجستگی غضروفی چون مفاصل درنده‌ای شکاری بود.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۱۹

می‌رفت حرکتش لنگری داشت و تمام وزن پیکر خود را بر زانویی که گام نهاده بود می‌افکند [۱]، گرم گردنش [۲] برسان کوپال گاو نر [۳]، ساق دست و بازویش ستر و همسان [۴] و عضلاتش سخت پیچیده و محکم، هرگز نشده بود مچ دست مردی را بگیرد

(و علی رغم تمام نیرو و مقاومت او) وی را به سوی خود نکشد و چندان نگاه ندارد و نفشارد که تاب دم بر آوردن نیارد. رنگش به گندمگونی می‌زد، بینی او کوتاه و خرد بود [۵]، چون به نبرد می‌رفت به پویه می‌شتافت [۶]، و خداوند به پیروزی و غلبه تأییدش کرده بود.

### یورش عبد الله بن بدیل

سپس علی با کسان خود به ایشان هجوم برد و معاویه سرافرده بزرگی افراشته بود که بر آن (سایبانی از) کرباس افکنده بودند و خود در زیر آن نشسته بود، و عبد الله بن بدیل که در جناح راست بود به سوی حبیب بن مسلمه [که در جناح چپ سپاه شام قرار داشت] هجوم آورد و همواره او را عقب می‌راند، و سوارانش از سوی چپ حمله می‌کردند تا آنان را ناگزیر ساختند مقارن ظهر به سرافرده موصوف معاویه روی آرند.

[ (۱-) ] متن «اذا مشی تکفأ به و مار به جسده» تکفأ جسده یعنی: پیکرش می‌گرایید و نوسانی داشت. «مار» از مصدر «المور» یعنی: جنبش و رفت و آمدی مانند نخلی که بر ساقه خود لنگر می‌افکند. - م.

[ (۲-) ] متن «له سنام» و سنام هر چیز، قلّه و بالاترین جای آن باشد و اینجا مراد برآمدگی فراز شانه در پشت گردن است. (سنام، در لغت به معنی کوهان و کوپال آمده که در مورد آدمی در تداول عامّه فارسی از آن به «گرم گردن» تعبیر می‌کنند و این برجستگی عضلانی به پهلوانان و زور آوران اختصاص دارد. - م.)

[ (۳-) ] متن «کسنام الثور» و در اصل [کسنام البعیر چون کوهان شتر] آمده که وجه صحیح آن از شنهج (۱: ۴۸) گرفته شد.

[ (۴-) ] متن «لا تبین عضده من ساعده بازویش با ساق دستش تفاوتی نداشت».

[ (۵-) ] متن «اذلف الانف - و الذلف، کوتاهی و خردی بینی باشد».

[ (۶-) ] متن «اذا مشی الی الحرب هرول چون به نبرد می‌رفت هروله می‌کرد، و هروله، همان گام سپردن حاجیان در سعی بین صفا و مروه باشد که از راه رفتن عادی یا مشی، تندتر و از حالت دویدن یا رکض، کندتر است و در تعبیر فارسی آن را «لی لی» گویند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۰

### [خطبه بدیل برای یاران خود]

نصر، از عمر، از مالک بن اعین، از زید بن وهب:

عبد الله بن بدیل در میان یاران خود بایستاد و گفت:

معاویه مدّعی امری شده که از آن او نیست و در کار حکومت با کسی به ستیزه برخاسته که شایسته حکومت است و چنوبی نباشد، (معاویه) به باطل می‌ستیزد تا حق را از میان ببرد، و اینک پاره‌ای از اعراب (بی‌خبر) و گروه‌های مخالف (اسلام) را بر ضدّ شما برانگیخته و گمراهی [۱] را به دیده ایشان آراسته نموده و بذرفتنه را در دل‌هایشان کاشته و امر را بر آنها مشتبه ساخته و پلیدی بر پلیدی ایشان افزوده، در حالی که شما نوری تابان و پرتوی راهنما و دلیلی آشکار از جانب پروردگار خود دارید. با این ستمگران جفا پیشه بجنگید و از ایشان نه‌راسید، و چه جای ترس باشد که در دست شما کتابی روشن و درخشان و آشکار و روشنگر [۲]، از پروردگارتان قرار دارد؟

اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللّٰهُ بِاَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ

آیا از آنها بیم و اندیشه دارید؟ و حال آنکه سزاوارتر آن است که از خدا بترسید (و بس) اگر اهل ایمانید. شما با آنان پیکار کنید تا خدا آنها را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها منصور و غالب نماید. و دل‌های اهل ایمان را (به فتح و ظفر) شفا بخشد [۳].

من در رکاب پیامبر صلی الله علیه با آنان پیکار کرده‌ام [۴] و به خدا سوگند که

[۱-] متن از روی شنهج و طبری «الضلالة» و در اصل [الضلال].

[۲-] متن «ظاهر مبروز» و در طبری [طاهرا مبرورا] و در شنهج [ظاهر مبین]، پس از این کلمه در نسخه اصل و شنهج قبل از آیه کریمه لفظ [قوله] آمده که در طبری نیست.

[۳-] التوبه، ۱۳ و ۱۴

[۴-] متن «و قد قاتلتهم مع النبی صلی الله علیه ...» و در طبری [و قد قاتلناهم مع النبی صلی الله علیه مرّه و هذه ثانیة همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم یک بار با ایشان پیکار کرده‌ایم و این بار دوم است ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۱

اینان از آنان پاکتر و پرهیزگارتر و نکوکارتر نیستند. به جنگ با دشمن خدا و دشمن خویش بپا خیزید [۱].

### خطبه علی در تشویق به پیکار

نصر گفت: عمر بن سعد، از عبد الرحیم بن عبد الرحمن [۲]، از پدرش [۳]، گفت:

امیر مؤمنان علی مردم را به پیکار تشویق کرد و گفت:

همانا خدای عزّ و جلّ شما را به تجارتی ره نموده است که از عذاب نجات یابید و با ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه وی به خیر و سعادت نایل شوید، و پاداش آن (کوشش) را آمرزش گناهان و جایگاههای پاکیزه‌ای در باغهای بهشت و خرسندی خدای بزرگ قرار داده است، و شما را آگاه ساخته که چه کس را دوست می‌دارد و گفته است:

انّ الله یحبّ الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کأنّهم بُنیانٌ مرصّون خدا آن مؤمنان را که در راه او و در صف جهاد کافران مانند سدّ آهنین همدست و پایدارند دوست می‌دارد [۴].

پس صفوف خود را چون سدّی آهنین بیارابید، زره‌پوشان را پیش گمارید و سپرداران را در پشت قرار دهید، و دندانها را بر هم بفشارید، که این (تدبیر) سرها را از بر باد رفتن به دم شمشیر بیشتر محفوظ می‌دارد، و دلها را استوارتر می‌کند، و آرامشی بیشتر می‌بخشد. و صداها را پایین آرید که این، شکست را دور می‌راند، و به وقار زینده‌تر است. در اطراف نیزه‌ها و نیزه‌داران گرد آید که این،

[۱-] متن [قوموا الی عدوّ الله و عدوّکم] و در طبری [قوموا الی عدوّکم بارک الله علیکم بپا خیزید به جنگ با دشمنانتان، آفرین خدا بر شما].

[۲-] عبد الرحیم بن عبد الرحمن بن محمد محارب، ابو زیاد کوفی که در سال ۱۱۱ درگذشت. - تهذیب التهذیب.

[۳-] مراد از «پدرش» عبد الرحمن بن محمد بن زیاد محارب، ابو محمد کوفی است که در سال ۹۵ درگذشت. در شنهج [عن ابی عمرو، عن ابیه] آمده است.

[۴-] الصفّ، ۴



پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۲

برای پراکندن سنانها [۱] بهتر است. و پرچمهای خود را به خم نیارید و از معرکه بیرون نبرید و آنها را جز به دلاوران نگهبان شرف مسپارید که به گاه نزول مصیبت‌های واقعی بردبار و پایدار و خویشتن‌دارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم در بر می‌گیرند و آنها را به خود می‌فشارند و از پس و پیش شمشیر می‌زنند و آنها را از دست نمی‌دهند [۲]. من به هر یک از شما پاداش می‌دهم- خدا (آن رزمنده را) رحمت کند- که بر هم‌آورد خود ضربتی شدید زند و به جان خویش جان برادرش را نجات دهد و نبرد تن به تن با هم‌آورد خود را به برادرش وا نهد که هم‌آورد او با هم‌آورد برادرش هر دو بر سر آن برادر ریزند و این یک بدین کردار در خور سرزنش و نکوهش واقع شود و خود به پستی گراید، و چه جای چنین ناجوانمردی است؟ و این چگونه صورت بندد؟ که این با دو تن بجنگد و آن دیگری دست از جنگ بدارد، هم‌آورد خویش را به برادرش واگذارد و خود از (میدان نبرد تن به تن با) او بگریزد، و بایستد و بدو بنگرد؟ هر کس چنین کند خدایش دشمن دارد، پس خود را عرضه دشمنی خدا نکنید که بازگشت شما به سوی خداوند است. خداوند به گروهی گفت:

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (ای رسول) به آنها بگو اگر از مرگ یا قتل فرار می‌کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست چه آنکه اندک زمانی بیش از زندگی کامیاب نخواهید شد [۳].  
به خدا سوگند که اگر از دم شمشیری در این دنیا بگریزید از دم شمشیر

[ (۱-) ] متن «امور للأسنه یعنی چکاچک و رفت و آمد سنانها را پراکنده‌تر می‌سازد» و در طبری [اصون للاسنه سنانها را محفوظ‌تر می‌دارد].

[ (۲-) ] در متن و اصل «و لا تضیعوها پرچمها را تباه نکنید و از کف ندهید» و در طبری [و لا یضعونها آنها را از دست نمی‌دهند] که به همین وجه ترجمه شد. - م. و در شنهج به تحریف [و لا یضیعوها].

[ (۳-) ] الاحزاب، ۱۶

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۳

آخرت در آن جهان در سلامت و امان نیستید. از راستی و صبر مدد گیرید که «بر اثر صبر نوبت ظفر آید [۱].»

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از مالک بن قدامه ارجبی، گفت:

سعید بن قیس در قناصرین [۲] میان یاران خود به خطبه برخاست و گفت:

«سپاس خدای را که ما را به دین خویش ره نمود، و ما را میراثدار کتاب خود قرار داد و با فرستادن پیامبر خویش صلی الله علیه بر ما منت نهاد و او را رحمتی بر جهانیان، و سروری برای مسلمانان، و رهبری برای مؤمنان و سرآمد پیامبران و حجت بزرگ خدا بر گذشتگان و رفتگان و آیندگان، قرار داد. و درود و رحمت و برکتهای خدا بر او باد. سپس این، از قضای الاهی و تقدیری است که او رانده است که ما و دشمن ما را در قناصرین گرد آورد، و ما به هر حال- چه پسندمان باشد چه ناگوارمان آید- بر آن سپاسگزاریم. پس امروز گریختن، از ما ستوده نباشد [۳]. و اینک زمان روی تافتن و باز گشت و هنگام فرار نیست. خداوند به ویژه، نعمتی به ما ارزانی داشته که هرگز از عهده شکرش بر نیاییم و قدر آن را در نیاییم: و آن نعمت این که بهترین اصحاب و یاران برگزیده محمد با ما هستند و در زمره مایند. به خدایی که خود به حال بندگان، نیک آگاهست سوگند که اگر فرمانده ما سیاه حبشی دست و پا بریده‌ای می‌بود [۴]، با آن که هفتاد تن از بدریان [۵]

[ (۱-) ] متن «فانه بعد الصبر ينزل النصر».

[ (۲-) ] در قاموس آمده است: «قناصرین، به ضم، جایی است در شام».

[ (۳-) ] متن «فلا یحمد بنا» و در شنهج (۱: ۴۸۳) [فلا یجمل بنا از ما نزدیک و شاید ...].

[ (۴-) ] متن «حبشیّا مجدّعا» و در شنهج [رجلا- مخدوعا مردی فریب خورده] که بی گمان تحریف است و وجهی ندارد. اشاره به حدیث ابو ذر که گفت: «دوست محبوبم (رسول اکرم) به من سفارش فرمود که (در جهاد به امر فرمانده خود) گوش کنم و از او فرمان برم هر چند او بنده سیاهی حبشی و دست و پای بریده باشد»- صحیح مسلم (۲: ۸۵).

[ (۵-) ] متن از روی شنهج «البدریّین» کسانی که در غزوه بدر شرکت کرده بودند، در اصل به تحریف [البدویّین].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۴

(رزمنده) با مایند از ما می سزید که دیده دل خود را بگشاییم و ضمیر خویش را پاک داریم و از همو اطاعت کنیم. چه رسد به اینکه اینک سرپرست ما پسر عمّ پیامبر ماست، (این رزمجوی) بدری راستین، که در خردسالی نماز گزارد (و نماز و بیعتش در همان خردی پذیرفته آمد) و همراه پیامبر خود در بزرگی جهاد کرد.

در حالی که معاویه (همان) اسیری است که از قید اسارت جنگی آزاد شد، و زاده اسیر آزاد شده است. هان، که او گمراهترین جفاکاران است که پیش از جمله آنان به دوزخ در آید و ننگی فزونتر به میراث برد، و خداوند همه ایشان را به ذلّت و حقارت دچار کند. هان، که شما فردا با دشمنان روبرو خواهید شد، بر شماست که خدا را پرهیزگار باشید و کوشش و احتیاط را به کار برید و بر اخلاص و صبر پایید، زیرا خدا با صابران است. هان، که شما با کشتن ایشان، (به آخرت) کامیاب و رستگار می شوید و آنان با کشتن شما، (به آخرت) بدبخت و تیره روز می گردند.

به خدا سوگند که یکی از شما تنی از آنان را نمی کشد مگر آنکه خداوند کشنده را به باغهای بهشت در آرد و کشته را به لهیب آتش در افکند که:

لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاصی ندارند [۱].

خداوند ما و شما را از آنچه دوستان خود را از آن بر کنار داشت، بر کنار دارد و ما و شما را در شمار کسانی قرار دهد که از او فرمان بردند و به پرهیزگاری او کوشیدند، و از خداوند برای خود و شما و دیگر مؤمنان آمرزش می طلبیم. سپس شعبی (که از ناقلان این خطبه است، پس از نقل روایت) گفت: به جان خودم، او در کردار خویش راستی ورزید و بدانچه در این خطبه گفت به درستی عمل کرد [۲].

[ (۱-) ] الزّخرف، ۷۵

[ (۲-) ] متن «لقد صدق بفعله، و بما قال فی خطبته» و در شنهج [صدق فعله ما قال فی خطبته کردارش آنچه را در خطبه خویش گفت به تصدیق رساند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۵

### [ آنچه میان معاویه و عمرو گذشت ]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر و زید بن حسن که گفتند:

معاویه از عمرو بن عاص خواست که صفوف شامیان را بیاراید، عمرو به او گفت: بدین شرط چنین کاری می کنم که اگر خداوند پسر ابی طالب را (در این جنگ که من صفوف آن را آرایش داده ام) کشت و مملکت سراسر به طاعت تو در آمد [۱] فرمان مرا باشد (که هر چه بخواهم مرا دهی). گفت: آیا فرمانروایی مصر (که آن را پیشتر به تو وعده داده ام) تو را بس نیست؟ گفت: آیا

مصر در عوض بهشت تواند بود؟ و کشتن پسر ابی طالب به بهای تحمل آتشی می‌ارزد (که وصفش در قرآن چنین آمده):

لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ هیچ از عذابشان کاسته نشود و امید نجات و خلاصی ندارند [۲]؟».

پس معاویه (ناگزیر) گفت: ای ابا عبد الله [۳] اگر پسر ابی طالب (در این جنگ) کشته شود فرمان تو راست [۴]. اما اینک آهسته گوی که مردم سخت را نشوند.

پس عمرو (به سپاهیان شام) گفت: «ای گروه شامیان، صفوف خود را منظم بیارید و کاسه‌های سرتان را به پروردگارتان عاریت دهید، و از خداوند، خدای خود مدد گیرید و با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید و به پیکارشان در آید که خدایشان بکشد و نابود کند.

وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مَن عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و صبر کنید که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش خواهد به میراث دهد و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است [۵].»

[(-۱)] متن «و استوسقت» و در شنهج به تحریف [و استوثقت].

[(-۲)] الزخرف، ۷۵

[(-۳)] ابو عبد الله: کنیه عمرو بن عاص است. - م.

[(-۴)] مراد اینکه افزون بر حکومت مصر هر چیز دیگر که تو خواهی و فرمایی به تو دهم. - م.

[(-۵)] الاعراف، ۱۲۸

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۶

### [خطبه اشتر در قناصرین]

نصر: از عمرو بن شمر، از جابر، از فضل بن ادهم که گفت: پدرم به من گفت:

اشتر در قناصرین به خطبه رانی برای مردم برخاست، و او آن روز بر اسبی سیاه نشسته بود که رنگش از فرط سیاهی به زاغ [۱] می‌مانست و گفت:

سپاس خدای را که آسمانهای برافراشته را آفرید.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود به علم و قدرت محیط است. هر چه در آسمانها و زمین و بین آنها و زیر کره خاک موجود است همه ملک اوست [۲]. او را بر نیک آزمایی و آشکار ساختن این همه نعمتها سپاس می‌گزارم، سپاسی بسیار به هر صبح و شام. هر که را او ره نمود، ره یافت، و هر که را او ره نمود، گمراه شد. گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی ندارد. و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را برای استقرار درستی و رهنمایی فرستاد و بر تمام ادیان پیروزش ساخت گر چه مشرکان را خوش نیامد.

خداوند بر او درود و سلام فرستد. سپس، قضای الهی و مشیت او آن بود که دست تقدیرها ما را به این سرزمین بکشاند [۳] و میان ما و دشمن برخوردی پدید آرد و ما را در گیر یک دیگر کند. ما به شکر خدا و به نعمت و فضل منت او دیدگانی آرام گرفته و بی نگرانی، و دلی پاک داریم و در پیکار با ایشان به امید پاداش نیکو و ایمنی از بازخواست آخرت چشم دوخته‌ایم، همراه ما پسر عم پیامبر است، شمشیری از شمشیرهای الهی، علی بن ابی طالب که با پیامبر خدا صلی الله علیه

[ (۱-) ] متن «حلك الغراب شدت سياهی رنگ زاغ» این کلمه در شنهج (۱: ۴۸۴) به تحریف [حتل] آمده اما درست آن همین است که در متن آمده است - آنچه در صفحه ۲۳۷ گذشت.

[ (۲-) ] طه، ۵ و ۶

[ (۳-) ] در حاشیه نسخه اصل آمده: «خ: البقعة»، یعنی در نسخه‌ای دیگر (به رمز: خ) به جای «هذه البلدة من الارض» [هذه البقعة ...] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۷

نماز کرد، پیش از او هیچ کس از جنس ذکور نماز نکرده بود، و تا آنگاه که بزرگسال شد هرگز عملی کودکانه و کوتاهی و لغزشی از او سر نزد. نیک آگاه به دین خدا و دانا به حدود الهی، صاحب اندیشه‌ای بنیادی و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه. پس نسبت به خدا پرهیزگار باشید و به دقت و جدیت بکوشید، و بدانید که شما بر حقیقت و آن گروه که همراه معاویه می‌جنگند بر باطلند. شما اینک با نزدیک به یکصد تن از بدریان همراهید و جز ایشان نیز دیگر کسانی (که پیرامون شمایند) از اصحاب محمد صلی الله علیه هستند، بیشتر پرچمهایی که با شماست همان پرچمهایی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه بوده است و پرچمهایی که با معاویه است همانهاست که در دست مشرکان و بر ضد پیامبر خدا بوده است. پس در (لزوم) پیکار با آن گروه کسی جز مرده دل تردید نمی‌کند. همانا، شما یکی از این دو بهره نیک را نصیب می‌برید: یا پیروزی و یا شهادت. خداوند ما و شما را چنان که فرمانبرداران و پرهیزگاران خود را پاک و محفوظ می‌دارد از خطا باز دارد و به دل ما و شما طاعت و پرهیزگاری خود را الهام فرماید. من برای خود و شما از خداوند آمرزش می‌طلبم.

[۱]

### [خطبه ذی الکلاع در قنصرین]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعه بن صوحان عبدی، گفت: شنیدم زامل بن عمرو جذامی می‌گوید: معاویه از ذی الکلاع - که بیباکترین یاران وی بود - خواست که بر مردم خطبه‌ای بخواند و ایشان را به پیکار با علی و عراقیانی که با او بودند برانگیزد، پس وی اسب خود را آماده کرد (و بر آن نشست) و گفت: سپاس خدای را، سپاسی بسیار، فزاینده زیبا، درخشنده آشکار، به هر صبح و شام. او را سپاس گویم و از او مدد جویم، به او ایمان دارم و هم بر او توکل

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «استغفر الله» و در اصل [استغفروا آمرزش جوئید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۲۸

کنم، و پشتیبانی خداوند مرا بس. سپس گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

وی را با قرآن، هنگامی فرستاد که نافرمانیها آشکار و گسترده شده و فرمانبرداری از یاد رفته و بر باد رفته بود، و زمین از ظلم و گمراهی انباشته شده بود و سراسر جهان در شعله‌های سرکش آتش و شورش می‌سوخت، دشمن خدا، شیطان در ایستاده بود تا در اطراف و اکناف عالم مردم او را بندگی کنند و او بر تمام ساکنان زمین چیره شده بود، و آن کس که خداوند به دست او آتش زمین را فرو نشاند و میخهای (استوار شده و اساس ظلم) را بر کند و نیروهای ابلیس را در هم شکست و امید او را به ادامه چیرگی خویش بر مردم، که بدان کامیاب شده بود به نومیدی بدل کرد، پیامبر خدا، محمد بن عبد الله صلی الله علیه بود، پس (خداوند) او

را بر تمام ادیان پیروز ساخت هر چند مشرکان خوش نداشتند. سپس قضای الهی چنان رفت که میان ما و هم‌کیشانمان در صفین برخوردی روی دهد، و به راستی ما می‌دانیم که در میان ایشان گروهی هستند که با پیامبر خدا همراه بوده‌اند و در اسلام سابقه‌ای با ارج و اهمیت دارند، ولی اینک امور دگرگونه شده و من روا نمی‌دانم که خون عثمان، داماد رسول خدا صلی الله علیه، پیامبر ما، به هدر رود، کسی که آذوقه و ساز و برگ سپاه اسلام را به هنگام سختی و تنگدستی [۱] تأمین کرد، و به مسجد پیامبر خدا خانه‌ای در پیوست و سقاخانه‌ای بنا کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه با نهادن دست راست خود [بر دست چپ] او بیعت وی را پذیرفت، و پیامبر خدا او را به همسری دو دختر بزرگوار خویش: ام کلثوم و رقیه، دو نوباوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (یکی پس از دیگری) ویزگی داد و شرف

[ (۱) ] این قضیه مربوط به غزوه تبوک است که مسلمانان از لحاظ ساز و برگ و آذوقه و آب در تنگنا قرار گرفتند و هر ده نفر از یک شتر استفاده می‌کردند و هر چند تن فقط به دانه‌ای خرما رفع گرسنگی می‌کردند و چون مردی شتر خود را می‌کشت حتی فضولات امعاء او را می‌فشرد و شیرهاش را می‌نوشید. عثمان در چنان تنگنایی هزار دینار صرف سپاه اسلام کرد. پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۲۹

افزود [۱]. پس اگر او مرتکب خطایی شده باشد (منحصر به او نبوده و) کسی که از او نیز بهتر بوده مرتکب خطا شده است. و خداوند عز و جلّ به پیامبر خود صلی الله علیه فرموده است: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو در گذرد [۲].

و موسی تنی را بکشت و سپس از خدا آمرزش طلبید و آمرزیده شد [۳]، و هیچکس عاری (و معصوم) از گناه نیست. ما به راستی می‌دانیم که پسر ابی طالب را با پیامبر خدا سابقه‌ای بس نیکو بوده است، ولی اگر او خود مشوق اصلی قتل عثمان نبوده دست کم او را بی‌یاور گذاشته (و از کمک به او دریغ ورزیده است) در حالی که وی برادر دینی و عموزاده [۴] و باجناق [۵]، و پسر عمه او [۶] بود. آنگاه (اینان) از عراق خود بیرون تاختند تا به شام شما و شهرهای شما در آمدند، و به راستی که بیشتر آنان (در ماجرای عثمان) یا خود قاتلند و یا از یآوری به او خودداری کرده‌اند. پس از خدا مدد جوئید و راه شکیبایی پوئید که به خدا سوگند، ای امت، شما در معرض آزمون و بلایی بزرگ قرار گرفته‌اید. همین دیشب به

[ (۱) ] برخی از محققان موضوع همسری عثمان با دو دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها را به دلائل تاریخی چندان درست نمی‌دانند و به ویژه در مورد رقیه احتمال می‌دهند که وی فقط ربیه (پرورش یافته) رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد نه دختر آن حضرت صلوات الله علیه و آله. برای آگاهی بیشتر و ملاحظه استدلالات تاریخی مربوط به این موضوع - الصحیح من سیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی عاملی، الجزء الاول، ص ۱۲۴، قم ۱۴۰۰ ه. ق. - م.

[ (۲) ] الفتح، ۲

[ (۳) ] اشاره به داستان قتل جوانی قبطی در مصر به ضرب مشت موسی علیه السلام. - م.

[ (۴) ] مراد عموزادگی بعید است نه قریب، زیرا عبد شمس نیای بزرگ عثمان، و هاشم نیای بزرگ علی و هاشمیان هر دو پسران عبد مناف بن قصی بن کلاب بودند.

[ (۵) ] سلفان دو مرد که دو خواهر را به همسری گیرند (و به فارسی آن دو را هم زلف و هم‌ریش و به عربی عدیل نیز گویند. - م.

[ (۶) ] مادر عثمان «أروی» دختر کریز (بن ربیعۀ بن حبیب بن عبد شمس) و مادر مادرش، بیضاء دختر عبد المطلب بود.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۰

خواب چنان دیدم که گویی ما و عراقیان قرآنی را در میانه نهاده‌ایم تا شمشیرهای خود را بر آن فرود آریم و ما در تمام آن احوال بانگ می‌زدیم: «وای بر شما، از عذاب خدا». اینک به خدا سوگند، ما میدان نبرد را ترک نکنیم تا بمیریم [۱]. پس بر پرهیزگاری خدا پایدار بمانید و باید یتیم‌ها را تمامی برای خدا باشد [۲]، و همانا من شنیدم عمر بن خطاب می‌گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه می‌گوید:

«رزمندگان به روز حشر بنا بر یتیم‌هایشان [۳] برانگیخته می‌شوند». خداوند ما و شما را سرشار از صبر و شکیبایی فرماید و ما را چیره و شما را پیروز سازد و در هر کار به سود ما و شما باشد. و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌طلبم.

### [خطبه یزید بن اسد بجلی برای شامیان]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از عامر [۴]، از صعصعه العبدی [۵] [از ابرهه بن صباح] گفت: یزید بن اسد بجلی در صفین به خطبه سرایی [برای شامیان] برخاست، و او آن روز قبای خز پوشیده و دستاری سیاه بر سر نهاده و قبضه شمشیرش را به دست گرفته و کفشک [۶] آن را بر زمین گذاشته بدان تکیه کرده بود. - صعصعه گفت: ابرهه [۷] به من باز گفت که در آن روزگار او (یعنی یزید بن اسد) زیباترین و

[(-۱)] متن «ما نحن لنفارق العرصه» و در شنهج (۱: ۴۸۵) [لا نفارق العرصه].

[(-۲)] متن «و لتكن التيات» و در شنهج به تحریف [و لیکن الثبات].

[(-۳)] متن «انما یبعث المقتتلون علی التیات» و در شنهج [...] علی الثبات] که تحریف است. - لسان المیزان (۴: ۳۶۷). سیوطی این حدیث را در الجامع الصغیر (۱: ۳۵۱) از روایت ابن عساکر نقل کرده و خود نیز این حدیث را به این صورت: «انما یبعث الناس علی تیاتهم» به نقل ابن ماجه از ابی هریره آورده است.

[(-۴)] عامر بن شراحیل شعبی که شرح حالش در صفحه ۲۵ آمده است.

[(-۵)] صعصعه بن صوحان عبدی، از تابعان بزرگ، محضرمی، که مردی فصیح و موثق بود. در خلافت معاویه در گذشت. در اصل [...] بن عامر بن صعصعه العبدی] و درست آن «عن عامر بن ...» همین گونه است که در متن آوردیم.

[(-۶)] «نعل السیف» قطعه فلزی که بر پایین نیام شمشیر می‌نهند، پاشنه غلاف. در شنهج به تحریف [نصل السیف].

[(-۷)] ابرهه بن صباح حبشی، یا حمیری. ابن حجر در الاصابه از او یاد کرده. در اصل [ابن ابرهه] که درست آن از شنهج گرفته شد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۱

گرامی‌ترین و سخنورترین مرد عرب بود [۱] - پس گفت:

«سپاس خدای یکتای توانمند را، خداوند فرادست شکوهمند، آن چیره دست قدرتمند، آن شکیبای آمرزنده، آن بزرگ فرازمند، خداوند بخشش و کردار، و گشاده دستی و نعمت‌باری، و رونق و زیبایی و فضل بخشی و سپاس‌افزایی. خداوند آن روز که کس را هیچ سوداگری و دوستی سودی ندهد [۲]. او را در هر حال، از سختی و آسایش، بر نیک آزمایی و آشکار دهی این همه نعمتها می‌ستایم. او را شبانه روز بر نعمتهای بزرگ [۳] و نواخته‌های سترگ خود که روز را فروزان و شب را تابان داشت، به ستایشی شایان می‌ستایم. راستی را گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که او را شریکی نباشد، و این است کلمه نجاتبخش، در زندگی و به گاه مردن و هم بدین کلمه [۴] است رهایی و خلاص به روز حساب و قصاص. و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده او، پیامبر

برگزیده و پیشوای هدایت است، خدا بر او درود و سلام بسیار فرستد. سپس، قضای الهی بر آن رفت که ما و همکیشان ما را در این پاره از زمین به هم بر آرد، و خدا می‌داند که به راستی من چنین خوش نداشتم، ولی ایشان نگذاشتند آبی خوش از گلوی ما فرو رود، و ما را و نهاده‌اند که به خویشتن نظر اندازیم و به معاد خود پردازیم تا بدانجا که به میان ما تاختند و در حریم و کانون خانه‌های ما جا ساختند. و ما دانسته‌ایم که این گروه را آرزوها و آرزهاست و خوابهایی در سر دارند و ما از آزمندیهای آنان بر زنان و فرزندان خویش ایمن نیستیم. ما خوش نداشتیم که با همکیشان خود بجنگیم، ولی آنان ما

- [ (۱-) ] متن «من اجمل العرب و اکرمه و ابلغه» یعنی از زیباترین کسانی که در میان عرب بودند و ضمیر مفرد از آن رو آمده که ناظر به معنی فرد است - اللسان (۱۸: ۲۲۱ س ۲۱ تا ۲۵) و در اصل [و اکرمها و ابلغها].
- [ (۲-) ] متن از روی شنهج «مالک الیوم الذی لا ینفع» و در اصل [یملک یوم ینفع ...].
- [ (۳-) ] متن «نعمه التوأم، بر وزن غراب» جمع توأم و در شنهج [التوأم] جمع تامه.
- [ (۴-) ] مراد کلمه توحید است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۲

را بیرون کشاندند و کار بدانجا انجامید که ما به ناخواست [۱] خود با آنان بجنگیم.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا لِلَّهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس ما همانا از خداییم و به نزد او باز گردند گانیم [۲]، و، سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است [۳]، سوگند به خدا که محمد را به رسالت برانگیخت خوشتر آن داشتم که سالی زین پیش مرده بودم، ولی چون خداوند کاری را بخواهد بندگان آن را دگرگون نتوانند کرد (که تدبیر کس تقدیر او را بر نتابد). پس از خدای بزرگ یاری جویم، و من از خدا برای خود و شما آمرزش می‌طلبم. و سپس از سخن دست بداشت.

### [رجزخوانی عمرو بن عاص و شاعری از عراقیان]

نصر: در حدیث عمر، از مالک بن اعین، از زید بن وهب گفت:

عمرو بن عاص بدان روز گفت:

لَا تَأْمَنَّا بَعْدَهَا إِبَا حَسَنَ إِنَّا نَمُرُّ الْحَرْبَ أَمْرَارَ الرِّسَنِ ...

ای ابا حسن، زین پس از گزند ایمن و آسوده مباش، همانا جنگ را به سان درهم تافتن ریسمان سخت درهم پیچیم.

بدان پایه که این همه اشتران و سواران چون مشتی آرد به زیر آسیا سنگ جنگ خرد و خمیر شوند.

پس شاعری از شاعران عراق پاسخش داد:

أَلَا أَحْذَرُوا فِي حَرْبِكُمْ إِبَا الْحَسَنِ لِيثَا إِبَا شَبْلِينَ مَحْذُورًا فَطَنَ ...

هلا به هوش، در جنگ خود از ابی الحسن پرهیزید. او شیری است، پدر دو شیر بچه که همه از او پرهیزند و سخت زیرک است.

شما را آن گونه که آسیا سنگ گندم را آرد کند، درهم کوبد. ای نادان تو بی گمان

- [ (۱-) ] متن «قاتلناهم کراهیه» و در اصل و شنهج [غدا حمیه] و درست آن همین وجهی است که در متن آوردیم.

[ (۲-) ] البقرة، ۱۵۶

[ (۳-) ] الفاتحه، ۲

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۳



فریب خورده‌ای، و چه سخت فریبت داده‌اند [۱]؟

چندان که از سر پشیمانی دست را بگری یا دندان به هم کوبی که راه راست را از کف داده‌ای [۲].

### [مبارزه حجر نیک و حجر بد]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی:

نخستین دو سواری که آن روز - که روز هفتم صفر و از روزهای بزرگ و پر مخاطره صفین بود - با یک دیگر به نبرد تن به تن پرداختند حجر نیک و حجر بد بودند.

حجر نیک، حجر بن عدی یار امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، و حجر بد پسر عموی او بود. و این چنان شد که حجر بد، حجر بن عدی را - که هر دو از قبیله کنده بودند - به هم‌وردی خواند. او نیز جوابش داد و با نیزه به جان یک دیگر افتادند، سپس مردی از بنی اسد که با معاویه بود [۳] میانه آن دو در آمد و با نیزه [۴] خود حجر (نیک) را بزد. یاران علی هجوم آوردند و آن مرد اسدی را کشتند. و حجر بن یزید [۵]، [حجر [۶]] بد، از چنگشان بگریخت، و نام آن مرد اسدی، خزیمه بن ثابت بود.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۴۸۵) «لتغبن یا جاهلا» و در اصل [لتغبن را کبا].

[(-۲)] متن «أن فاتکم» به سیاق خطاب جمع در مصراع اول بیت اول و در اصل [ان فاته] و در شنهج این بیت نیامده است. (شاید به سیاق مصراع اول همین بیت که خطاب مفرد است «أن فاتک» باشد و بر این احتمال، مفرد ترجمه شد. - م.)

[(-۳)] متن «و کان مع معاویه» و در شنهج (۱: ۴۸۶) [من عسکر معاویه از لشکریان معاویه بود].

[(-۴)] متن از روی شنهج «رمحه» و در اصل [رمحه].

[(-۵)] حجر بن یزید بن سلمه بن مره بن حجر بن عدی بن ربیع بن معاویه الاکرمین کندی، به نمایندگی نزد پیامبر آمد و اسلام آورد، و از اشراف بود. در جنگ جمل همراه علی بود ولی بعد به معاویه پیوست و او وی را به ولایت ارمنستان گماشت - الاصابه ۱۶۲۶، در حواشی الاشتقاق ص ۲۱۲ از او به نام «حجر بن زید» یاد شده که درستش همان «بن یزید» است.

[(-۶)] افزودگی به اقتضای سیاق عبارت و قیاسی است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۴

### [رجز خوانی حجر بد]

نصر: عمرو بن شمر، از عطاء بن سائب که گفت: مروان بن حکم مرا خبر داد که:

آن روز که حجر حکم بن ازهر را بکشت رجز می‌خواند و می‌گفت:

انا الغلام الیمنی الکندی قد لبس الدیاج والافرنی [۱] ...

منم نوجوان یمنی کندی که دیبا و پرند پوشیده (یا تیغی چون پرند در آویخته).

منم شریف «اریحی» هدایت یافته. ای حکم بن ازهر بن فهد، تو گرفتار هجوم و دم تیغ تیز و حمله و شدت نبرد و سخت کوشی من شده‌ای.

صبحگاه ثابت می‌کنم که یک تنه خواهمت کشت.

### مله رفاعه حمیری به حجر بد



چون حکم بن ازهر به خاک افتاد، رفاعه بن ظالم حمیری به سوی حجر تاخت و می گفت:

انا ابن عمّ الحکم بن ازهر الما جد القمقام حین یدکر ...

منم پسر عموی حکم بن ازهر، آن بزرگزاده‌ای که چون نامش را برند تحسینش کنند، در میان هر دو دودمان والا نژاد شهریاران حمیر، ای حجر شرّ، بیا و بنگر.

منم نوباوه آن شهریار نامدار، آن رخشنده روی گرانمایه نژاد.

خواهی هم اکنون (به هموردی من) آی و خواهی درنگ کن، به خدا که (از میدان رزم با من سالم) باز نخواهی گشت و کامیاب نخواهی شد، در پهن دشت صفین، در گذاری غبار آلوده.

سپس رفاعه به حجر بد حمله برد و او را بکشت، پس علی گفت: سپاس خدای را که حجر بد را به خونهای حکم بن ازهر بکشت.

[ (۱-) ] «الافرنندی» در لسان و قاموس آمده است «فرند، نوعی پارچه باشد» این لغت در عربی دخیل است و در المعرب ۱۳۵ و ۲۴۳

آمده: فرند، حریر است. اما «الافرنندی» را در کتب لغت جز منسوب به «الافرنند» که لغتی است از «فرند» به معنی شمشیر آبدار، نیافتم (این کلمه به هر دو تعبیر مناسب مقام است و مراد آن که «جامه دیبا و پرند پوشیده» یا «شمشیری آبدار و صیقلی که از فرط نرمی و

جلا به پرند می ماند، حمایل کرده است. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۵

### [فرستاده علی به سوی سپاه معاویه]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم:

علی گفت: کیست که این قرآن را نزد آنان برد و ایشان را بدانچه در آن است فرا خواند؟ جوانی به نام سعید پیش آمد [۱] و گفت: من از عهده آن بر آمیم. سپس گفته خود را باز گفت و دیگر مردم همه خاموش ماندند. جوان دگر بار پیش آمد و گفت: من از عهده آن بر آمیم. آنگاه علی گفت: بگیر، و قرآن را به [دست] وی سپرد. سپس وی نزد معاویه (و سپاه او) آمد و آن را برایشان فرو می خواند و آنان را بدانچه در آن بود فرا می خواند، پس وی را بکشتند. تمیم [۲] آورده است که وی سعید بن قیس بوده است.

### [حمله عبد الله بن بدیل به شامیان]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر [۳] که گفت: شنیدم شعبی می گوید:

آن روز عبد الله بن بدیل خزاعی همراه علی بود و دو زره پوشیده و دو شمشیر آویخته بود و دلیرانه به آن کسان (دشمن) هجوم می آورد و آنان را به تیغ می زد و می گفت:

لم یبق الا الصبر والتوکل و اخذک الترس و سیفا مقصل [۴] ...

جز تحمل (دشواری جنگ) و توکل (به خداوند) و برگرفتن سپر و شمشیر بران

[ (۱-) ] متن «و اقبل الفتی» و در شنهج [و تقدم الفتی].

[ (۲-) ] تمیم بن حذلم ضبّی، ابو سلمه کوفی، از ثقات، در سال ۱۰۰ بمرد. در نام پدر او اختلاف است و گفته اند «خزیم» یا «حذیم» ولی درست همان «حذلم» است - تقریب التهذیب و منتهی المقال.

[ (۳-) ] جابر بن یزید جعفی که خود از ثقات است ولی بسیاری از کسانی که وی از ایشان روایت کرده (در حدیث) ضعیف

بوده‌اند. ضعیفان در حدیث که وی بیشتر از آنان نقل کرده است: عمرو بن شمر جعفی، و مفضل بن صالح سکونی هستند. در المیزان آمده که او از ابی طفیل صحابی روایت کرده است. سال ۱۲۷ یا ۱۳۲ در گذشت - تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال و منتهی المقال.

[۴-] [شنهج (۱: ۴۸۶) [و الترس و الرمح] و در اصل و شنهج [و سیف مصقل] که تحریف است و «مقصل بزان» درست است. درباره این رجز - الاصابه ۴۵۵۰، شرح حال عبد الله بن بدیل آنجا که این خبر را از کتاب حاضر «وقعة صفین» نقل کرده است. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۶

چاره‌ای نمانده است، و زان پس، در آمدن و خرامیدن [۱] در صفوف اول، به همان آسانی که اشتران بر حوضچه‌های آبشخور [۲] در آیند، بخرامند.

و خداوند آنچه خواهد به قضای خویش براند و بکند.

پس همچنان حمله می‌برد تا به معاویه [و کسانی که تا پای جان با او بیعت کرده بودند پرسید، و معاویه بدیشان امر کرد که به سختی در برابر عبد الله بن بدیل پایداری کنند، و به حبیب بن مسلمه فهری که در جناح چپ لشکر او بود پیام فرستاد که با تمام کسان خود در آید، و مردم به هم بر آمدند و دو گروه با یک دیگر در افتادند: جناح راست لشکر عراقیان و جناح چپ سپاه شامیان. عبد الله بن بدیل روی بدانها نهاده بود و کسان (دشمن) را دلاورانه به شمشیر خویش می‌زد. [تا معاویه را از قرارگاه خود براند [۳]، و ندا می‌کرد: ای انتقام‌گیرهای عثمان! (چه خوش است گرفتن انتقام خون عثمان) - مرادش از عثمان، (عثمان بن بدیل) برادر خود بود که کشته شده بود - ولی معاویه و یارانش پنداشتند که مرادش از عثمان، عثمان بن عفان است [۴]. [و معاویه از آنجا که بسیار عقب نشسته بود باز آمد، و بر خود نگران شد و دو باره و سه باره به حبیب بن مسلمه پیام فرستاد و از او کمک می‌طلبید و وی را به داد خود می‌خواند.

### از پای در آمدن عبد الله ابن بدیل

حبیب با جناح چپ سپاه شام حمله سختی به جناح راست سپاه عراق آورد و آن را از هم بشکافت و تا بدانجا نزدیک شد که با ابن بدیل جز به اندازه تنی صد از قاریان فاصله نداشت و آنان پشت به پشت یک دیگر داده بودند و از خود دفاع می‌کردند، و ابن بدیل

[۱-] متن از روی شنهج «التمشی» و در اصل به تحریف [التمسني].

[۲-] متن از روی شنهج «فی حیاض المنهل» و در اصل به خطا [فی الحیاض المنهل].

[۳-] در اصل [فازاله عن موقفه] و در متن طبق شنهج «حتى ازال معاویه عن موقفه» آمد که با تکمله پیش از این عبارت مناسب آید.

[۴-] در اصل پس از این عبارت آمده [حتى اذا ازال معاویه عن موقفه] که عبارتی نابجا و اضافی است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۷

خود را به میان افکنده و دل بر قتل معاویه استوار کرده بود و همچنان قرارگاه او را می‌جست و پای مردانگی می‌فشرد تا نزدیک او رسید [و] (عبد الله بن عامر (به نگهبانی او) ایستاده بود، [پس معاویه کسان را ندا داد: وای بر شما، اگر در به کار بردن سلاح ناتوانید سنگ و پاره سنگ در دهید] پس یاران معاویه روی به عبد الله بن بدیل نهادند و به زیر باران سنگش گرفتند [۱] تا به زیرش افکندند و مرد کشته شد، آنگاه معاویه و عبد الله بن عامر به سوی وی آمدند [تا بر سر او ایستادند]. عبد الله بن عامر دستار

خود را بر چهره او گسترده و بر او دلسوزی کرد که [زان پیش] او را با وی دوستی و برادری بود، معاویه گفت: رویش را بگشای. [گفت: نه، به خدا تا جان در بدن دارم چنین نکنم که از آن (بر بی‌حمیتی من) داستان زنند. معاویه گفت: رویش را بگشای! که ما بدین داستان نزنیم] و اینک من او را به تو پیشکش کردم [۲]. پس [ابن عامر] چهره وی را بگشود و آنگاه معاویه گفت: سوگند به پروردگار کعبه که این سالار و پیشاهنگ آن قوم بود.

بار الها مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی (نیز) پیروز گردان. به خدا سوگند این (مرد) را همانندی نبود چنان که شاعر گفته است [۳]:

اخو الحرب ان عَضَّتْ به الحرب عَضَّها و ان شمرت عن ساقها الحرب شَمَرَا ...

جنگاوری که چون جنگ به وی دندان نماید وی جنگ را بگزد و چون جنگ دامن بر کمر زند او (پیشتر به جانبازی) دامن همت بر کمر زند.

و چون دیدارش با مرگ به اندازه بدستی می‌رسید [۴] و بسی نزدیک می‌شد وی

[۱-] متن «یرضخونه بالصخر» و در شنهج [فرضخه الناس بالصخر و الحجاره پس مردم به پرتاب سنگ و پاره سنگش گرفتند].

[۲-] متن «فقد وهبته لك» و در شنهج [قد وهبناه لك او را به تو پیشکش کردیم].

[۳-] سراینده این شعر حاتم طایی است و این ابیات از قصیده‌ایست که در دیوان او آمده - خمسة دواوين العرب - ۱۲۲، ۱۲۱

[۴-] متن «قدی الشبر به اندازه یک وجب» و در اصل [لدى الشبر به هنگام شر] و در شنهج [قدی السیر به اندازه یک تاخت] آمده و درست همان است که در متن آوردیم.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۸

از تأخیر مرگ رنجیده خاطر می‌شد [۱].

چنان شرزه شیری که از شرف خود دفاع می‌کرد و آماج تیرهای مرگ شد و زود به خاک افتاد [۲].

گذشته از این (وی از قبیله خزاعه بود) و اگر علاوه بر مردان خزاعه، زنان آن قبیله نیز می‌توانستند با من بجنگند، بی‌گمان (از فرط دلیری) چنان می‌کردند.

### [خطبه یزید بن قیس در تشویق مردم بر پیکار صفین]

نصر: عمرو، از ابی روق همدانی که گفت:

یزید بن قیس ارجبی مردم را به پیکار صفین تشویق کرد و گفت:

«همانا مسلمان درست و راستین [۳] کسی است که دین و خردش سالم و درست باشد، به خدا سوگند این قوم نه از آن رو با ما می‌جنگند [۴] که بخواهند دینی را که پندارند ما تباهش کرده‌ایم، برپا دارند و نه برای آن که عدلی را که دیده باشند ما کشته‌ایم و منسوخ ساخته‌ایم، زنده کنند، اینان جز برای جهاننداری با ما نمی‌جنگند [۵] تا خود زورگویان و شهریاران آن باشند، اگر بر شما پیروز آیند - که خداوند روی پیروز و دلشادی را بدیشان ننماید - کسانی چون سعید [۶] و ولید [۷] و عبد الله بن عامر [۸] بی‌خرد را بر شما

[۱-] متن:

و یحیی، إذا ما الموت كان لقاءه قدی الشبر، یحیی الانف أن تأخرا و در اللسان (۲۰: ۳۲) این بیت که از حاتم است به هدیه بن

حشرم نسبت داده شد و چنین آمده:

و اَنّی اذا ما الموت لم یک دونه قدی الشبر احمی الانف اَن اتأخرا که درست همان «یتأخرا» است.

[(-۲)] این بیت در دیوان نیامده است.

[(-۳)] متن «المسلم السليم»، این کلمه در شنهج نیامده است.

[(-۴)] متن از روی شنهج (۴۸۵: ۱) «ما ان یقاتلونا» و در اصل [یقاتلوا].

[(-۵)] متن از روی شنهج «و لا یقاتلونا» و در اصل [لن یقاتلونا].

[(-۶)] یعنی سعید بن العاص، وی پس از ولید بن عقبه والی عثمان بر کوفه بود، و معاویه او را به ولایت بر مدینه گماشت و سال ۵۳ در گذشت.

[(-۷)] یعنی ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود و وی او را به ولایت کوفه گماشت و سپس عزلش کرد و به سبب میگساری تازیانه‌اش زد. وی از کسانی بود که معاویه را به جنگ با علی تشویق می‌کرد- به آنچه در ص ۸۲-۸۴ به شعر، گذشت.

[(-۸)] عبد الله بن عامر بن کریز بن-

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۳۹

بگمارند [۱] (که) یکی از آنان در مجلس خویش چنین و چنان گوید [۲] و مال خدا را بستاند و بگوید: این از آن من است و در برداشت آن مرا گناهی نباشد، گویی ارث پدرش را می‌بخشد، در حالی که آن مال از خداست و خداوند آن را در برابر شمشیرزنی و نیزه‌افکنی به غنیمت جنگی به ما داده است. ای بندگان خدا، با این گروه ستمکار که بر خلاف آنچه خداوند (در قرآن) فرو فرستاده حکم می‌رانند، پیکار کنید و در جهاد با آنان از سرزنش هیچ ملامتگری پروا مدارید، به راستی اگر آنان بر شما پیروز شوند دین و دنیاتان را تباه کنند، و اینان همان کسانی هستند که شما آنان را نیک آزموده و شناخته‌اید. به خدا سوگند که از این اقدام جز شر نخواهند [۳]. [و از خدای بزرگ برای خود و شما آمرزش می‌طلبیم].»

### حمله عبد الله بن بدیل [۴]

عبد الله بن بدیل در جناح راست می‌جنگید تا به معاویه و کسانی که تا پای جان با او بیعت کرده بودند برسید. آنان به سوی معاویه شتافتند و او به ایشان فرمان داد در جانب راست برابر عبد الله ابن بدیل سخت در ایستند، و از سوی دیگر معاویه به حبیب بن مسلمه که در جناح چپ بود فرمان مقابله داد، وی با تمام کسان خود به جناح راست سپاه عراق حمله

[()] ربیع بن حبیب بن عبد شمس، پسر دائی عثمان بن عفان که عثمان وی را به ولایت بصره گماشت و سپس معاویه او را ولایت داد. وی در زمان عثمان خراسان را بگشود و چون به نیشابور رسید احرام بست و بدان سرزمین پا نهاد، عثمان وی را به سبب آن حرکت نکوهش کرد و گفت: «به پارسانمایی خود غره شدی!» الاصابه ۶۱۷۵ و المعارف ۱۳۹-۱۴۰

[(-۱)] متن «اذا ألزموکم» و در شنهج (۴۸۵: ۱) [اذا لولیکم] آمده که هر دو عبارت در معنی نزدیکند.

[(-۲)] متن «یحدّث احدهم» و در اصل [الذی یحدّث] که ظاهراً کلمه [الذی] زیاده است.

[(-۳)] متن «ما ارادوا الی هذا الا شراً» و در شنهج (۴۸۵: ۱) [ما ارادوا باجتماعهم علیکم الا شراً] از این که بر سر شما در آمده‌اند جز قصد شر ندارند.

[(-۴)] بازگویی همان روایت پیشین به عبارت دیگر و با توضیح جزئیات همان پیکار است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۰

آورد و آنان را عقب راند و صفوف سپاه عراق از جناح راست به اندازه یک میل گشوده شد چنان که همراه ابن بدیل جز نزدیک به یکصد تن از قاریان نماندند که پشت‌هایشان را به یک دیگر داده بودند و دفاع می‌کردند و (شامیان) شتابان بر آنان تاختند [۱]، پس علی به سهل بن حنیف فرمان داد و او با تمام کسانی که از اهل مدینه همراه داشت پیش تاخت و گروهی بسیار از سواران سپاه شام رویاروی او قرار گرفتند و بدیشان حمله آوردند و آنها را نیز به جناح راست ملحق کردند، جناح راست به قرارگاه علی، در قلب سپاه پیوسته بود که یمنیان آن را در بر گرفته بودند، و چون اینان میدان تهی کردند دامنه عقب‌نشینی به قرارگاه علی رسید، پس علی پیاده روانه جناح چپ شد، ولی در جناح چپ نیز «مضریان» از او روی تافتند و دور شدند. اما (قبیله) ربیعہ پایدار بماندند و پایمردی کردند.

### [حمایت حسین و محمد از پدر خود]

نصر: از عمر بن سعد، از مالک بن اعین، از زید بن وهب گفت:

آن روز علی با پسران خود به جناح چپ روی نهاد [و تنها قوم ربیعہ با او مانده بودند] گویی هم اینک (آن منظره را عیان) می‌بینم که تیر از پشت سر و فراز شانه‌های او می‌گذشت و پسرانش خود را سپر جان او می‌ساختند و به تن خود از او حمایت می‌کردند و علی خوش نداشت که پسرش به پیشمرگی [۲] میان او و شامیان حایل شود. از این رو چون یکی (از پسران وی) چنین می‌کرد وی دست او را می‌گرفت و پیش رو یا پشت سر خویش می‌افکندش. در این میان احمر- غلام ابو سفیان یا عثمان، یا دیگری از بنی امیه- او را در نظر آورد و (خطاب به علی) گفت: به پروردگار کعبه سوگند که خدایم بکشد اگر من تو را نکشم یا تو مرا نکشی و به سوی او تاخت، پس «کیسان» غلام علی برابرش در آمد و دو

[۱-] متن «انجفل الناس علیهم» و در اصل به تحریف [انحفل ...].

[۲-] متن از روی شنهج (۱: ۴۸۶) «فیتقدم علیه» و در اصل [فیتقدم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۱

ضربت مبادله کردند و غلام بنی امیه او را بکشت و علی خود با شمشیر شتابان به میانه آمد و چنگ به گریبان زره او در زد [۱] و وی را به سوی خود کشید و بر شانه خویش برداشت، گویی به عیان دو پای او را می‌بینم که بر گردن علی آویخته است. سپس وی را بر زمین کوفت و شانه‌ها و بازوانش را بشکست، و دو پسر علی، حسین و محمد بر سر او تاختند و با شمشیر خود وی را زدند [تا (بمرد و) بر جای سرد شد].

### موضع حسن بن علی

گویی هم اینک علی را می‌بینم که ایستاده است و دو پسر شیردلش آن مرد را فرو می‌کوبند، تا کارش را بساختند [۲] و سوی پدر باز آمدند در حالی که حسن همچنان در کنار پدر ایستاده بود، (علی) گفت: ای پسر جان، چه چیز تو را از این که چون برادرانت عمل کنی باز داشت؟ گفت: ای امیر مؤمنان آن دو مرا بسنده داشتند (و خود کافی بودند). سپس شامیان به ایشان نزدیک شدند- و به خدا سوگند که نزدیک شدن ایشان به او [و کمی فاصله آنان بر او] بر شتاب گامهای او نیفزود [۳]- پس حسن به وی گفت: چه زیانت کند که (گام تند کنی و) بدوی و خود را بدان گروه از یارانت که به پایمردی در برابر دشمن در ایستاده‌اند رسانی؟- [راوی گفت:] یعنی به قوم ربیعہ که در جناح چپ بودند- گفت: ای پسر جان [به راستی] پدرت را روزی (اجلی) مقدر است که

از آن در نگذرد، دویدن آن را به تأخیر نیندازد و کند رفتن آن را تسریع نکند [۴]. به خدا سوگند که پدرت هیچ پروایی ندارد که خود به سوی مرگ آید یا مرگ بر او در آید.

[(-۱)] متن از روی شنهج «فتقع یده یعنی دست علی به گریبان او بند شد» و در اصل [فوقع یده].

[(-۲)] متن از روی شنهج «حتی اذا أتیا علیه» و در اصل [حتی قتلاه].

[(-۳)] متن از روی شنهج «سرعه فی مشیه» و در اصل [الّا سرعه فی مشیه] که مخالف اقتضای سیاق عبارت، و تحریف است.

[(-۴)] تعبیری ازین بیان مولای متقیان علیه السلام به شعر فارسی چنین آمده است:

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۲

### [علی و سعید بن قیس و اشتر]

#### اشاره

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی اسحاق، گفت:

به روز صفین علی به میدان آمد و در دست خود فقط سنانی کوتاه داشت، پس بر سعید بن قیس همدانی گذر کرد، سعید به او گفت: ای امیر مؤمنان آیا بیم آن نباشد که در این حال که نزدیک دشمنی کسی به تو سوء قصد کند؟ علی به وی گفت: «هیچ کس نیست مگر آنکه از جانب خدا بر او گماشتگانی باشند که او را از این که به چاهی درافتد، یا دیواری بر او فرو ریزد یا گزند به وی رسد نگهبانی کنند، ولی چون تقدیر در رسد (این نگهبانان) میان او و تقدیر وی را وا نهند.» نصر، از عمر، از فضیل بن خدیج، از غلام اشتر، گفت:

چون جناح راست سپاه عراق رو به گریز نهادند علی به سوی چپ سپاه خویش رو به دویدن نهاد و مردم را باز می گرداند و به ایشان می فرمود به قرارگاه باز آیند، تا آنکه بر اشتر گذشت و به او گفت: ای مالک. گفت: آری، ای امیر مؤمنان، گفت: [آن] قوم را پیش بخوان و به ایشان بگو: از کام مرگی که هرگز نتوانید بر آن چیره آیید و ناتوانش کنید، به سوی زندگانی بی دوامی که برای شما نپاید، به کجا می گریزید؟

#### خطبه اشتر

پس اشتر بیامد و در برابر گریختگان ایستاد و همان کلمات را که علی فرموده بود به ایشان باز گفت [۱] و خود افزود: ای مردم، من مالک بن حارثم - [و این نام را تکرار کرد ولی یک تن به او

[(-)]

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سودروزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست. - م.

[(-۱)] متن «فقال لهم هؤلاء الکلمات» و در شنهج [فقال لهم الکلمات آن کلمات را به ایشان گفت] و در طبری (۶: ۱۱) [هذه

الکلمات الّتی قالها له علی این کلمات را که علی به او گفته بود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۳

توجهی نداشت] سپس به ذهنش گذشت که وی در میان مردم به نام «اشتر» معروفتر است، از این رو گفت: ای مردم، من اشترم، ای مردم، روی به من آرید، پس گروهی روی بدو آوردند و پاره‌ای از نزدش دور گشتند، پس گفت: (شما با این گریز فضیحت‌آمیز) عورت پدرتان را به دندان گزیدید [۱] (و آبروی پدری بر باد دادید) به خدا که امروز چه زشت و ناهنجار جنگیدید [۲]. ای مردم، چشمها را بر هم نهید (و ملاحظه چیزی نکنید) و دندانها را به هم فشارید و سر به جنگ سپارید و برابر دشمن در آید، آنگاه چونان رادمردانی که به خونخواهی پدران و پسران و برادران خویش برخاسته‌اند و بر دشمن خود آتش خشم می‌بارند و دل به مرگ سپرده‌اند تا کس در خونخواهی بر ایشان پیشدستی نکند، پای مردانگی بفشارید و سخت بکوشید. به خدا، به راستی که آن قوم (دشمن) شما را جز به خاطر دینتان نکوبند تا پرتو سنت را خاموش و شراره بدعت را زنده و فروزنده کنند و شما را به (کوره) راهی در آرند که خداوند به مدد نیک اندیشی و بینادلی (که خود یافتید) از آن بیرونتان آورده است [۳]. پس ای بندگان خدا، به طیب خاطر، خونهای خود را فدای دینتان کنید، زیرا فرار از این میدان، (متضمن) بر باد دادن عزت شما و چیرگی آنان بر غنیمت و (موجب) خواری (شما) در مرگ و زندگی و ننگ دنیا و آخرت و خشم خدا و عذاب دردناک اوست.

سپس گفت: ای مردم، مذحجیان را پیرامون من آرید. پس مذحجیان گرد او آمدند. آنگاه خطاب به آنان گفت: شما سنگ سخت را به دندان گزیدید! [۴] (و آبروی خویش را بردید) به خدا سوگند که امروز پروردگار خود را ناخرسند

- [ (۱-) ] متن «عضضتم بهن ایکم» تعبیری درشت و سخت عتاب‌آمیز نسبت به کسی است که حق ناشناسی کند و موجب آبروریزی خود و پدر گردد. - م.
- [ (۲-) ] در متن «ما قاتلتم الیوم». در صفحات آینده گفته اشتر چنین خواهد آمد: «و الله ما احستتم الیوم القراع به خدا امروز خوب نکوفتید (و مردانه نکوشیدید)» و در شنهج [ما فعلتم ...].
- [ (۳-) ] مراد رجوع به روزگار جاهلی است. - م.
- [ (۴-) ] متن «عضضتم بقم الجندل» وجهی مؤدبانه از همان تعبیر عتاب‌آمیز که بالاتر گذشت. - م.
- پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۴

کردید و در کار (پیکار با) دشمن او فرمانش را نبردید، از چه رو چنین شد؟ در حالی که شما زادگان جنگ، و خداوندان هجوم، و زبده جوانان تاخت و تاز، و شهسواران پیگرد، و مرگ آفرین قویدستان، و مذحجیان نیزه‌افکن هستید که انتقامگیریشان لحظه‌ای به تأخیر نمی‌افتاد و خونخواهیشان به دراز نمی‌کشید و دست بر روی دست نمی‌نهادند، در هیچ معرکه از هنگامه‌های نبرد در نمی‌ماندند و به شکست خوردن انگشت‌نما نبودند، شما تیزچنگ‌ترین مردم دیار خود [۱] و آماده‌ترین تیره پرشمار قبیله خویشید [۲]، و همگان بدانچه امروز کنید ازین پس داستان زنده و سینه به سینه و زبان به زبان بگذرانند، از سخنانی که فردا (درباره شما) گویند بهره‌زید [۳]. با اراده‌ای راستین و خالصانه به مقابله دشمنانتان روید که همانا خدا با شکیبایان و پایداران است. سوگند به آن که جان مالک به دست اوست، یک تن از اینان - اشاره به شامیان - در برابر دین خدا، به دیده من چون بال پشه‌ای نباشد. به خدا که امروز خوب برخوردی نکردید. سیه‌رویی مرا جبران کنید و روسفیدم سازید تا خون به چهره‌ام باز آید. بدین لشکر گران حمله برید، که اگر خداوند بزرگ درهم‌شکندشان، هر دو جناح سپاه از پی آن روند چنان که [دنباله] [۴] سیل از پی مقدمه آن در رسد.

### از پا در آمدن پیاپی همدانیان

(مذحجیان) گفتند: ما را به هر جا خواهی ببر. پس اشتر با دلی استوار با ایشان به سوی گروه مجاور جناح راست سپاه رفت و بدیشان حمله می‌کرد و آنان را عقب می‌نشاند و گروهی از جوانان (قبیله) همدان که آن روز هشتصد تن بودند



[۱-] متن «انتم احد اهل مصرکم» و در شنهج [و انتم ساده مصرکم شما سروران و بزرگان دیار خویشید].

[۲-] اصل و متن مطابق طبری «و اعد حى فى قومکم» و در شنهج [و اعز حى چیره‌ترین قبیله].

[۳-] متن از روی شنهج و طبری فاتقوا مأثور الحديث فى غد» و در اصل [و ابقوا مأثر الحديث فى الغد نیکو داستانهای به فردا از خود بجای گذارید].

[۴-] افزودگی از روی طبری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۵

(پیشاپیش) همراهیش می‌کردند [۱] و حمله می‌بردند و دنباله (سپاه دشمن) را متواری کردند، و در جناح راست سپاه علی علیه السلام چندان پایداری کردند که یکصد و هشتاد مرد از ایشان کشته شدند که در آن میان یازده تن از سران قبیله بودند و چون یکی از پای در می‌آمد دیگری پرچم را به دست می‌گرفت. نخستین کس کرب بن شریح بود و (سپس) شرحبیل بن شریح و مرثد بن شریح و هبیره بن شریح و آنگاه یریم [۲] بن شریح، [و سپس شمر [۳] بن شریح]، این شش برادر همه کشته شدند، سپس سفیان بن زید پرچم را گرفت و پس از او عبد بن زید و سپس کرب بن زید [۴]، و این سه برادر نیز کشته شدند. آنگاه عمیر بن بشر [۵] پرچم را گرفت و سپس حارث بن بشر که این دو نیز کشته شدند. سپس ابو القلوص، وهب [۶] ابن کرب پرچم را گرفت و خواست پیش تازد که یکی از مردان قومش بدو گفت: [خدایت رحمت کند] با این پرچم که خدایش اندوه زده دارد [۷]، باز گرد چه بزرگان قوم تو پیرامونش کشته شدند، خود و دیگر کسان را که هنوز با تو مانده‌اند به کشتن مده. آنان ناگزیر باز گشتند و با خود می‌گفتند: کاش به شمار ما مردانی، با حمیت عربی، می‌بودند که با هم پیمان می‌بستیم و همراه یک دیگر پیش می‌رفتیم و باز نمی‌گشتیم تا کشته شویم یا پیروز گردیم [۸]. پس در حالی که چنین می‌گفتند بر اثر گذشتند.

[۱-] متن از روی طبری «و یستقبله شباب من همدان» و در اصل [و استقباله سنام من همدان گردنفرانی از همدان پیش او آمدند] و در شنهج (۱: ۴۸۷) [و استقباله اشباههم من همدان همگانانشان از همدان به استقبال او آمدند].

[۲-] متن از روی طبری و در اصل [بریم] و در شنهج [هریم].

[۳-] افزودگی از طبری است ولی در طبری به تحریف [سمیر] آمده است.

[۴-] در طبری [کرب بن زید] و در شنهج [سفیان بن زید، ثم کرب بن زید، ثم عبد الله بن زید].

[۵-] متن از روی شنهج، و در اصل [عمیره بن بشر] و در طبری [عمیر بن بشیر].

[۶-] متن از روی شنهج و طبری، و در اصل [وهیب ...].

[۷-] متن «ترحها الله» و در شنهج به تحریف [نرحها الله]. این کلمه در طبری نیامده. (مراد اینکه با چنین پرچم بدشگونی که اندوه‌فزای و غمبار است دیگر به میدان مرو- م).

[۸-] متن «نقتل او نظهر» و در شنهج [حتى نظفر او نقتل] و در طبری [حتى نقتل او نظفر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۶

### پایداری دادن اشتر یاران خود را

اشتر بدیشان گفت: سوی من بیایید، من با شما پیمان می‌بندم و عهد می‌کنم که باز نگردیم تا پیروز شویم یا نابود گردیم [۱]. ایشان [بدین نیت و قصد] با وی به پایداری ایستادند. و کعب بن جعیل (شاعر معاویه) درباره این سخن چنین گفت [۲]:



و همدان زرق [۳] تبتغی من تحالف همدانیان کبود چشم همپیمان می‌جستند.

### باز آمدن مردم به سوی اشتر

اشتر خود را به جناح راست سپاه کشاند و مردمی که بینادلی و آزرَم و وفا داشتند [۴] و دست از فرار کشیده و بازگشته بودند گرد او پیوستند، و وی با هر فوجی (از دشمن) روبرو می‌شد آن را عقب می‌راند و با هیچ فوجی بر نخورد مگر آنکه بر آنان چیره آمد [۵] و به عقب‌نشینی وادارشان کرد.

### از پا در آمدن زیاد بن نصر و یزید بن قیس

در این میان بر (جنازه) زیاد بن نصر گذشت که آن را به لشکرگاه می‌بردند، پرسید: این کیست؟ گفتند: «زیاد ابن نصر است، که آنگاه که [عبد الله بن بدیل] [۶] و یارانش در جناح راست سرگرم پیکار بودند، این زیاد پیش آمد و پرچم خود را بر جناح راست سپاه بر افراشت و چندان جنگید تا جان سپرد.» سپس چیزی

[۱-] متن «حتى نظهر أو نهلك» و در طبری [حتى نظفر او نهلك].

[۲-] متن از روی طبری «ففي هذا القول قال كعب بن جعيل» و در اصل [في هذا القول فقال كعب ...] و در شنهج [فهذا معنی قول كعب بن جعيل پس این است معنی سخن كعب بن جعيل که گوید].

[۳-] مراد از «زرق» کبودی چشم است که عرب آن را نشانه پستی می‌دانسته‌اند- الحيوان (۳: ۱۷۵ و ۵: ۳۳۰-۳۳۱).

[۴-] متن «من اهل البصيرة والحياء والوفاء» و در شنهج [اهل الصبر والوفاء والحياء اهل پايداری و وفا و آزرَم].

[۵-] متن از روی طبری «حازه» و در اصل و شنهج [...] حازه].

[۶-] افزودگی از طبری (۶: ۱۲) است. این کلام در شنهج به صورت محرف و ناقص آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۷

نگذشت که به (جنازه) یزید بن قیس برخوردند که آن را به لشکرگاه می‌بردند.

اشتر پرسید: این کیست؟ گفتند: «یزید بن قیس است که چون زیاد بن نصر از پای در آمد پرچم خود را بر جناح راست بر افراشت و نبرد کرد تا به خاک افتاد.» اشتر گفت: «به خدا سوگند این است پايداری زیبای دلیرانه و کردار بزرگوارانه، آیا مرد از آن شرم ندارد که (از میدان) باز گردد و کسی را نکشد و کشته نشود و خود را به دم کشتن ندهد؟».

### [وصف اشتر در لباس رزم]

نصر، از عمر، از حرّ بن صيَّاح [۱] [نخعی] [۲]:

آن روز اشتر بر اسب خویش نشسته و شمشیر یمانی [خود را] به کف گرفته بود و چون آن را به جنبش در می‌آورد پنداشتی آب از آن فرو می‌ریخت و چون بالا می‌برد درخشندگیش چشم را خیره می‌کرد، وی دلیرانه شمشیر می‌زد و می‌گفت:

الغمرات ثمّ ينجلينا

موج خیز گردابه‌است، سپس از ما بگذرد [۳].

[۱-] حر بن صيَّاح نخعی کوفی، از ثقات طبقه سوم، از عمر و انس و عبد الرحمن بن اخنس روایت کرده و شعبه و ثوری و ابو

خیثمه و عمرو بن قیس الملائی نیز از او روایت کرده‌اند- تهذیب التهذیب و المشتبه، ۳۱۰ در اصل [الحر بن الصباح]، متن از روی التهذیب و طبری تصحیح شد، و در شنهج [الحارث بن الصباح] که یکی دیگر از رجال حدیث شیعه است و ابن حجر در لسان المیزان (۶: ۱۵۲) از او یاد کرده گوید: وی از تابعان بود و از علی روایت کرده است.

[۲-]) افزودگی از طبری است و معلوم می‌دارد که حر بن صیاح «نخعی» بوده.

[۳-]) چنان که در مجمع الامثال میدانی آمده این شعر از «اغلب عجلی» است. در اصل [غمرات ...] و در امثال میدانی [غمرات ثم ینجلین] و [الغمرات ثم ...] نیز روایت شده و در جمهره عسکری، ۱۵۰ بیان این مثل، که به رجز خوانده شده آمده است: الغمرات ثم ینجلین عنا و ینزلن بآخرین شدائد یتبعهن لین. (این موج گردابهاست، سپس از ما بگذرد و بر دیگران در آید. سختی‌هاییست که از پی آنها آرامش و آسایش در رسد).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۸

### اشتر و ابن جهمان

(همین راوی) گفت:

حارث بن جهمان (در چنین وضعی اشتر) را بدید اما وی را که چهره‌اش آهن پوش بود شناخت، به وی نزدیک شد (و به عنوان یکی از شهبسواران دلیر) بدو گفت: از این دم خدایت از جانب امیر مؤمنان علیه السلام و انبوه مسلمانان پاداش نیک دهد. اما اشتر او را شناخت و گفت: ای ابن جهمان، آیا کسی همانند تو بدین روز و از این آوردگاهی که من در میان آن قرار گرفته‌ام خود را عقب نگه می‌دارد؟ ابن جهمان بدو نیک نگریست و وی را شناخت- اشتر از تنومندترین و بلندترین مردان بود [۱] ولی (در ایام این جنگ) اندکی گوشتش ریخته و اندامش لاغر شده بود- گفت: فدایت شوم، به خدا نه، من تا این ساعت جای تو را نمی‌دانستم، ولی اینک دیگر از تو جدا نخواهم شد تا جان بازم.

### اشتر و منقذ و حمیر پسران قیس

راوی گفت:

منقذ و حمیر، پسران قیس ناعطی [۲] (اشتر را در آن حال) دیدند [۳]. منقذ به حمیر گفت: اگر آنچه (از دلاوریهای او) می‌بینم به انگیزه پیکارجویی (و محض رزماوری) است چنو مردی در عرب نباشد. حمیر به او گفت: آیا انگیزه جز این است که به عیان بینی؟ گفت: من بیم آن دارم که (مبادا) او جهانداري بخواند. (و این هنرنامیه‌ها فقط برای تسلط طلبی باشد).

[۱-]) متن از روی طبری «اعظم الرجال و اطوله» و در اصل [و اطولهم ...]- به توضیح شماره ۱ ص ۳۳۱

[۲-]) بنو ناعط: قبیله‌ای در یمن.- الاشتقاق، ۲۵۱. در اصل [البعطبان] و در شنهج (۱: ۴۸۸) [الیقظان] و متن «الناعطیان دو ناعطی» از طبری که صحیح‌تر به نظر می‌رسد گرفته شد.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۳۴۸

[۳-]) متن از روی طبری «و رآه منقذ و حمیر ابنا قیس الناعطیان» و در اصل [رأی الاشتر یومئذ منقذا و حمیرا ابنا قیس ... اشتر آن روز منقذ و حمیر پسران قیس را دید] که تحریف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۴۹

### [تشویق اشتر یارانش را]

نصر، از عمر [۱]، از فضیل بن خدیج، از غلام اشتر، گفت:

چون بیشتر گریختگان جناح راست پیرامون اشتر گرد آمدند وی ایشان را تشویق کرد و به آنها گفت: «دندانها را سخت بر هم بفشارید و امروز با سر به مقابله آن قوم دوید، زیرا گریختن از پیشروی موجب سلب عزت (و چیرگی) و مانع دستیابی به غنیمت و مایه خوار زیستن و ذلیل مردن و ننگ دنیا و آخرت است [۲]. آنگاه بر دشمنان حمله برد تا همه را عقب نشاند و میان نماز عصر و مغرب آنان را به صفوف معاویه راند [۳].» نصر، از عمر، از محمد بن اسحاق: عمرو بن حمیه کلبی روز صفین به میدان آمد، وی همراه معاویه بود و هم‌اورد می‌طلبید.

### [خطبه علی]

نصر، از عمر [۴]، از مالک بن اعین، از زید بن وهب:

چون علی دید که جناح راست سپاه او به محلّ آوردگاه خود باز آمده و دشمنانی را که در قرارگاهها و جایهای خویش برابرشان بودند زده و رانده‌اند، پیش آمد تا به ایشان رسید و گفت: من انصراف و عقب‌نشینی شما را از (مواضع و) صفوفتان مشاهده کردم و دیدم که جفاکاران ستمگر و اعراب بیابانگرد شام شما را عقب می‌رانند [۵] در حالی که شما سران بزرگ عرب و برجستگان سترگ، و شب زنده‌داران به تلاوت قرآنید و آنگاه که خطاکاران گمراه شوند [۶]، شما فرا خواننده به حقید. اگر روی آوردن شما،

[۱-] در شنهج به جای «عمر، که مراد عمر بن سعد است» [عمرو] آمده.

[۲-] این خطبه به طور کامل در تاریخ طبری (۶: ۱۲) آمده است.

[۳-] متن «بصفوف معاویه» و در شنهج [بمضارب معاویه به خرگاههای معاویه].

[۴-] در شنهج (۱: ۴۸۸) [عمرو].

[۵-] متن از روی شنهج و طبری (۶: ۱۴) «یحوزکم» و در اصل [تحزکم].

[۶-] متن از روی شنهج و طبری «اذ ضلّ» و در اصل [اذا ضلّ آنگاه که گمراه شود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۰

پس از آن پشت کردن و حمله شما، پس از آن گریزتان نمی‌بود، گناه (و مجازات) فراری جنگی که روز حمله پشت می‌کند و می‌گریزد بر شما واجب می‌آمد، و به نظر من همگی دستخوش هلاک شده بودید. ولی وقتی شما را دیدم که سرانجام آنها را- چنان که آنان شما را عقب رانده بودند- پس رانیدید، لختی شادمانیم باز آمد و اندکی آسوده شدم، و چون دیدم آنان را همان گونه که شما را از آوردگاه (و مواضعتان) دور کرده بودند از جایشان تاراندید، و با شمشیر چنان بر آنان تاختید که صف پیشیشان بر واپسینشان می‌جهید [۱] و آنها را چون اشتران تشنه افسار گسیخته در هم ریختید [۲]، پاره‌ای از سوز دل و داغ اندوهم بکاست [۳]. پس اینک پایداری کنید، که آرام گرفتید و خداوند به پرتو یقین، گامتان را استوار داشت تا هر گریزنده از جنگ (و سرباز فراری) بداند که خداوند را به خشم می‌آورد و خویشتن را به (مغاک) گناه و ننگ فرار سرنگون می‌کند، و فرار موجب آزرده‌گی خداوند از او و خواری پیوسته [وی، و ننگ جاودانه، و از کف دادن غنیمت] [۴] و سبب تباهی (باقیمانده) زندگی است. و به راستی که فرار به عمر وی نیفزاید و پروردگارش را نیز خرسند نکند. پس مرگ مرد، به حقیقت پیش از در آمدن بدین صفتها

(و آلودگی بدین رذایل) بهتر از رضا دادن او به در پوشیدن این [۵] (چرکین جامه‌های ننگ و رسوایی) و پذیرفتن آنهاست.

[(-۱)] یعنی صفوف پیشین که زمان حمله جلو بودند اینک به هنگام فرار برگشته و بر سر صفوف پسین که در جهت خلاف مقدم شده بودند پا می‌نهادند. - م.

[(-۲)] متن از روی طبری «کالابل المطرودة الیهم ...» و در اصل و شنهج [المطرودة رانده شد].

[(-۳)] متن از روی طبری «احاج» و در اصل [حاج] و در شنهج [لاعج].

[(-۴)] کلمه «وی» و بقیه افزودگی میان دو قلاب از طبری است.

[(-۵)] متن «من الرضا بالتلبس بها» و در طبری [بالتأیس لها به خود گرفتن بدانها].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۱

### [سردار خثعم شام و سردار خثعم عراق]

نصر، از عمر [گفت]: ابو علقمه خثعمی [ما را حدیث کرد] که:

عبد الله بن حنش خثعمی سردار خثعمیانی که با معاویه بودند به ابی کعب سردار خثعمیانی که با علی بودند پیام فرستاد: اگر خواهی دست نگاه داریم، ما پیکار نمی‌کنیم. اگر رفیق تو پیروز شد ما نیز با شما خواهیم بود و اگر رفیق ما پیروز آمد، شما با ما باشید و ما (خثعمیان بدین ترتیب و قرار) یک دیگر را نمی‌کشیم.

اما ابو کعب از پذیرفتن این پیشنهاد سر باز زد. چون دو گروه خثعمی به یک دیگر برخوردند و کسان به هم حمله بردند، سردار خثعمیان شام به یاران خود گفت: ای گروه خثعمی، ما به سبب پیوند خویشاوندی و به ملاحظه نگاهداشت حق (وابستگی قبیله‌ای) به (آن بخش از) قوم خود که اهل عراقند پیشنهاد ترک محاصره کردیم [۱] ولی آنان جز پیکار با ما را نخواستند و خود به قطع رحم با ما آغاز کردند.

(با وجود این) اینک تا هنگامی که آنان دست به روی شما بلند نکرده‌اند شما برای حفظ حق خویشاوندی، هرگز دست به روی ایشان بلند نکنید ولی اگر با شما پیکار کردند شما هم در مقابل، با ایشان پیکار کنید. پس مردی از یاران او پیش آمد و گفت: [تردید نیست که ایشان] عملاً نظر تو را رد کرده (و چنان که می‌بینی) به پیکارت آمده‌اند. سپس به هماورد خواهی پرداخت و بانگ برداشت: ای اهل عراق! مردی به مردی. سردار خثعمیان شام (از این گستاخی و نافرمانی او) خشمگین شد و گفت: بار اله‌ها، وهب بن مسعود را به جانش انداز- وهب یکی از خثعمیان کوفه بود که از روزگار جاهلی به دلاوری شهرت داشت، و با هر مردی جنگ تن به تن کرده بود او را کشته بود- پس وهب بن مسعود به میدان آمد و بدان شامی حمله کرد و او را کشت. سپس ساعتی به زد و خورد پرداختند و سخت‌ترین پیکار را به منصه ظهور رساندند، و ابو کعب به یارانش می‌گفت: به پایشان

[(-۱)] متن از روی شنهج «عرضنا» و در اصل [عرضت پیشنهاد کردم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۲

شمشیر زنید [۱]، و سردار شامیان می‌گفت: ای ابا کعب [اینان همه] قوم تو هستند، انصاف داشته باش! ولی جنگ میان آنان شدت یافت و شمر بن عبد الله خثعمی، از مردم شام، به ابی کعب سردار خثعمیان کوفه حمله کرد و او را با نیزه زد و کشت، سپس در حالی که می‌گریست از میدان بازگشت و می‌گفت: خدایت رحمت کناد، ای ابا کعب، من تو را به پیروی از آرمان قومی کشتم که تو، از نظر خویشاوندی، از آنان به من نزدیکتر بودی و تو را به دل بیش از آنان دوست می‌داشتم. ولی به خدا سوگند نمی‌دانم چه

بگویم و جز اینم به نظر نمی‌رسد [۲] که شیطان ما را فریفته است و جز این نمی‌بینم که قریش جان ما را به بازی گرفته است [۳].  
 آنگاه کعب بن ابی کعب به سوی پرچم پدر شتافت و آن را برداشت (و به میدان رفت) پس چشمش شکافته شد و به زمین افتاد، سپس شریح بن مالک پرچم را برداشت و قوم وی زیر آن پرچم پیکار کردند تا از ایشان هشتاد مرد پیرامون پرچم خویش بر خاک افتادند، و از خثعمیان شام نیز (مردانی) نزدیک به همین شمار از پا در آمدند. سپس شریح بن مالک دیگر بار پرچم را به کعب بن ابی کعب باز داد.

### پیکار بجیله

نصر، از عمرو [۴]، از عبد السلام بن عبد الله بن جابر [۵]:

پرچم بجیله در صفین به دست ابو شذاد، از تیره احمس - یعنی (بنی) قیس بن مکشوح بن هلال بن حارث

[ (۱-) ] متن «خدموا» ابن ابی الحدید (۱: ۴۸۹) چنین تفسیر کرده: «یعنی به جایگاه خدمت که خلخال باشد شمشیر زنی و به عبارت دیگر: به مچ پایشان بنزد» (مرادش این بوده که نوعی آنان را بنزد که از پا بیفتند ولی زنده بمانند. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و لا اری» و در اصل [ادری].

[ (۳-) ] یعنی قبیله قریش به خاطر جنگ قدرت خود ما را به برادر کشی واداشته است. - م.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج و در اصل [عمر].

[ (۵-) ] چنان که در طبری آمده: او عبد السلام بن عبد الله بن جابر احمسی است، در لسان المیزان (۴: ۱۳) از او یاد شده و آمده است که «او از پدرش روایت می‌کرد»، و در شرح حال پدرش (۳: ۲۶۵) آمده که «کسی جز پسرش از او روایت نکرده است» در اصل [...] عبد الله عن جابر] آمده که کلمه «عن» تحریف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۳

ابن عمرو بن عامر [۱] بن علی بن اسلم بن احمس بن غوث بن انمار- بود. بجیلیان به او گفتند: پرچم ما را بگیر! وی گفت: دیگری برای پرچمداری شما بهتر و شایسته‌تر از من است. گفتند: ما پرچمداری جز تو نخواهیم. گفت: به خدا سوگند اگر پرچم خود را به من سپارید من شما را به راهی جز آن که بدان صاحب سپر زرین منتهی شود نکشانم [۲]- (راوی) گوید: مردی بر فراز سر معاویه به نگهبانی ایستاده بود که سپری زرین داشت و آن را سایبان وی کرده بود- گفتند: هر چه خواهی کن. پس پرچم را گرفت و پیش تاخت و می‌گفت:

انّ علیاً ذو أناء صارم جلد اذا ما حضر العزائم ...

همانا علی، آن صاحب وقار و صبری قاطع، آنگاه که کارهای دشوار فراز آید سخت چابک است، چون بدکرداری تبهکاران شوم را بدید سران و آزادگان کریم به پایمردی با او برخاستند، دو سرافراز مرد سترگ: مالک [۳] و هاشم [۴].

سپس با آن پرچم هجوم آورد تا به صاحب سپر زرین که با انبوهی دیگر از سواران، نگهبان معاویه بود رسید. - گفته‌اند که آن (زرین سپر) عبد الرحمن بن خالد بن ولید بود- (راوی) گفت: آنان بدانجا پیکاری بی‌امان کردند. (و) گفت:

ابو شذاد با شمشیر خود به سوی صاحب سپر حمله برد، و یک رومی که از افراد معاویه بود راه بر او بست و ضربتی بر پای ابو شذاد زد و پای وی را جدا کرد، و ابو شذاد نیز با ضربتی او را کشت (سپس) نیزه‌ها به جانب وی روان شد (تا او نیز) کشته شد، آنگاه عبد الله بن قلع احمسی پرچم را گرفت و می‌گفت:

[ (۱-) ] در اصل و متن مطابق الاصابه، ۷۳۰۷ (حارث بن عمرو بن عامر) و در شنهج [...] بن عمرو بن عوف بن عامر] و در تاریخ طبری [...] بن عمرو بن جابر] آمده است.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «لا انتهی» و در اصل [لانتهی].

[ (۳-) ] مراد مالک معروف به اشتر است. - م.

[ (۴-) ] مراد هاشم بن عتبه معروف به هاشم مرقال است. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۵۴ لا یبعد الله ابا شداد حیث اجاب دعوه المنادی ...

خدا ابو شداد را (از رحمت خود) دور ندارد که بانگ منادی را پذیرفت، با شمشیر بر دشمنان هجوم آورد، به هنگامه نبرد چه جوانمرد دلیری بود! و در پیکار با انبوه سواران و شمشیر زنان نخل پیکر! سپس چندان پیکار کرد که کشته شد، آنگاه برادرش، عبد الرحمن بن قلع پرچم را گرفت و جنگید و کشته شد، و پس از او عفیف بن یاس [احمسی] پرچم را گرفت و تا آنگاه که رزمندگان از یک دیگر جدا شدند پرچم همچنان به دست او بود.

### [کشتگان بجيله]

[نصر گفت]: و [عمرو ما را حدیث کرد، گفت: عبد السلام برای ما روایت کرد، گفت]:

حازم بن ابی حازم، برادر قیس بن ابی حازم بدان روز کشته شد و نعیم بن صهیب بن علیّه [البجلی] [۱] نیز همان روز کشته شد، پس پسر عمو و همنام وی، نعیم بن حارث العلّیه [۲]- که از همراهان معاویه بود- نزد معاویه آمد و گفت: این کشته، پسر عموی من است مرا رخصت ده که وی را به خاک سپارم. گفت: اینان را به خاک مسپارید که شایستگی تدفین ندارند، به خدا سوگند ما جز به گونه‌ای نهان از دیده اینان نتوانستیم عثمان را به خاک سپاریم. گفت: تو را به خدا به من اجازه ده که دفنش کنم و گرنه تو را رها می‌کنم و به ایشان می‌پیوندم. معاویه به او گفت: [وای بر تو] می‌بینی که ما حتی مشایخ و بزرگان عرب را دفن نمی‌کنیم [۳] و با این حال از من درخواست

[ (۱-) ] متن با این افزودگی از روی طبری است و در اصل [نعیم بن سهیل بن الثعلبه] و در شنهج (۱: ۴۸۹) [نعیم بن شهید بن التغلبیه] آمده است.

[ (۲-) ] متن از روی طبری و در اصل [الثعلبه] و در شنهج [الثعلبیه].

[ (۳-) ] متن «تری اشیاخ العرب لا نواریهم» و در شنهج [تری اشیاخ العرب قد اجالتهم امورهم ...

می‌بینی کارهای (کفن و دفن) مشایخ عرب به عقب افتاده است.] (و ما فرصت انجام چنین تشریفاتی را نداریم. - م.)

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۵۵

دفن پسر عمویت را داری؟ سپس به او گفت: اگر خواهی به خاکش سپار و اگر خواهی واگذار [۱]. پس وی آمد و او را به خاک سپرد.

### [پیکار غطفان عراق]

نصر، از عمر [۲]، از زهیر عبسی، از نصر بن صالح:

پرچمداری غطفان عراق با عیاش بن شریک بن حارثه ابن جندب [۳] بن زید بن خلف رواحه بود. (راوی) گفت:

مردی از خاندان ذی الکلاع به هم‌آورد خواهی به میدان آمد پس قائد بن بکیر عبسی به هم‌آوردی او رفت و آن رزمجوی، کلاعی

بدو حمله کرد و چنان به خاکش افکند که دیگر برنخواست. آنگاه ابو سلیم، عیاش ابن شریک به میدان آمد و به قوم خود گفت: من با این مرد هم‌وردی می‌کنم، اگر از پا در آمدم سردار شما اسود بن حبیب بن جمانه [۴] بن قیس بن زهر است، و اگر او کشته شد سردار شما هرم بن شتیر [۵] بن عمرو بن جندب باشد و اگر او نیز کشته شد سردار شما عبد الله بن ضرار، از تیره بنی حنظله بن رواحه خواهد بود. سپس به جانب آن کلاعی تنومند رفت، در این میان هرم بن شتیر [۶] خود را بدو رساند و از پشت وی را بگرفت و باز داشت تا حق خویشاوندی بدارد [۷]، و گفت: با این تنومند بلند بالا هم‌وردی مکن! گفت: ای بی‌فرزند، مادرت به سوگت نشیند [۸]، آیا (هم‌وردی با او) جز مرگ خطری دیگر دارد؟ گفت: و مگر مردم جز از مرگ از دگر چیزی گریزند؟ (راوی) گفت: وی گفت: و آیا چاره‌ای بر مرگ باشد؟ و

[(-۱)] متن از روی طبری «او دع» و در اصل [أو دعه].

[(-۲)] در شنهج [عمرو].

[(-۳)] متن از روی شنهج و در اصل [...] بن جاریه بن جنیدب ...].

[(-۴)] متن از روی شنهج و در اصل [الاسعد بن حبیب بن حمامه ...].

[(-۵، ۶)] متن از روی شنهج و در اصل [...] شبیر آمده.

[(-۷)] متن «لیمسک رحم» و در شنهج [لتمسک].

[(-۸)] متن «هبلتک الهبول» که نفرینی است، و در حدیثی از علی علیه السلام آمده: «هبلتهم الهبول مادرشان به عزایشان نشیند» و هبول، زنی است که فرزندی برایش نماند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۶

افزود: به خدا سوگند، یا من او را می‌کشم و یا او مرا به قائد بن بکیر ملحق می‌کند [۱]. پس به هم‌وردی او رفت و خود سپری از چند لایه چرم شتر داشت، پس چون عیاش بن شریک به او نزدیک شد دید که وی خفتانی آهنین، تمام پوشیده و هیچ اندام پوشاندنش [۲]، جز حلقه‌ای نعل‌گونه میان خفتان و سپیدی گردنش، برهنه نیست. کلاعی ضربتی زد و سپر چرمین او را شکافت که جز به اندازه یک وجب از آن سالم نماند، عیاش نیز بر همان نقطه [۳] ضربتی زد و نخاعش را قطع کرد، و پسر آن کلاعی به خونخواهی پدر به میدان آمد که بکیر بن وائل او را بکشت.

### [پیکار بنی نهد بن زید]

نصر: عمر گفت: ابو صلت تیمی مرا حدیث کرد که:

زیاد بن خصفه به هم‌وردی او (یعنی پسر کلاعی) آمد و او را بکشت.

نصر: عمر، از صلت بن زهیر نهادی:

پرچم قوم بنی نهد بن زید نخست به دست مسروق بن هیثم بن سلمه بود که کشته شد و سپس صخر بن سمی پرچم را گرفت که کالبد نیمه جان را به لشکرگاه باز کشاندند [۴] و بمرد، سپس علی بن عمیر پرچم را گرفت و چندان نبرد کرد که کالبد نیمه‌جان او را هم کشاندند و بمرد، آنگاه عبد الله بن کعب پرچم را به دست گرفت و او نیز کشته شد، سپس سلمه بن خذیم [۵] بن جرثومه روی بدیشان کرد و کسان را

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۴۸۹) «لاقتله أو لیلقنی بقاءد ...» و در اصل [لیقتلنی او لیلحقن ...].



[۲-] متن «لا یری منه عورۃ...» و در شنهج [لا یبین من نحره از گلوگاهش چیزی پیدا نبود].

[۳-] متن «یضربه عیاش علی ذلک الموضع» (مصحح متن در پا برگ آورده: «یعنی همانجایی که در آن بودند» - م.) و در اصل [و ضربه عیاش علی ذلک المكان] آمده (ضبط متن ظاهراً ناظر بر همان جای برهنه از گردن حریف است که نقطه ضعف او، و فاقد پوشش آهنین بوده است - م.).

[۴-] متن «فارتث» یعنی در جنگ زخم خورد و به خاک افتاد و در حالی که اندک رمقی داشت وی را به گوشه‌ای کشاندند و پس از لختی بمرد.

[۵-] متن از روی شنهج و در اصل به تحریف [خدیم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۷

تشویق می‌نمود، چون دید عبد الله بن کعب کشته شده است خود پرچم را به دست گرفت و او نیز به زمین در غلتید و کالبد نیمه‌جانش را به کناری کشاندند و بمرد، آنگاه عبد الله بن عمرو بن کبشه [۱] پرچم را برداشت و پیکر نیمه‌جان او را هم به لشکرگاه کشاندند و بمرد، سپس ابو مسیح [۲] بن عمر جهنی پرچم را گرفت و کشته شد، آنگاه عبد الله بن نزال آن را برداشت و کشته شد. [سپس برادرش عبد الرحمن ابن زهیر پرچم را بگرفت و کشته شد، و پس از او غلامش، مخارق آن را برداشت و کشته شد، ... تا پرچمداری به عبد الرحمن بن مخنف ازدی رسید [۳].] [۴] نصر گفت: عمر ما را حدیث کرد و گفت: صلت بن زهیر ما را حدیث کرد گفت: عبد الرحمن بن مخنف مرا حدیث کرد، [گفت:

یزید بن مغفل در کنار من به خاک افتاد، من هم‌اورد (و قاتل) او را کشتم و بر سر جنازه او (یزید) ایستادم [۵]. ابو زبیب بن عروه هم کشته شد، من هم‌اورد او را نیز کشتم. آنگاه سفیان بن عوف بر من گذر کرد و گفت: ای گروه ازدی، آیا یزید بن مغفل را کشتید [۶]؟ من به او گفتم: [آری، به خدا (ازدیان او را کشتند) و از همین روست که می‌بینی من بر سر جنازه‌اش (به پاسداری) ایستاده‌ام. گفت: خدا زنده‌ات دارد، تو خود کیستی؟ گفتم: من عبد الرحمن مخنفم. گفت: ای آزاد مرد شریف و کریم خدا عمرت دهد، زهی درود بر تو ای عموزاده، آیا پیکر او را به من که عموی وی، سفیان بن عوف بن مغفل هستم نمی‌دهی؟ گفتم] درود بر تو، اما

[۱-] در شنهج به تحریف [...] بن کنیسه آمده.

[۲-] صورت درست کلمه «مسیح» در متن تصحیح قیاسی است و در اصل [ابو مسیح] و در شنهج [ابو سنخ] آمده.

[۳-] متن «ثم اخذها مولاہ مخارق فقتل حتی صارت الی عبد الرحمن بن مخنف...» و در اصل [ثم اخذها مخارق فقتل، ثم اخذها ابن اخیه عبد الرحمن بن ... سپس مخارق آن را گرفت و کشته شد، سپس پسر برادرش، عبد الرحمن بن مخنف ازدی آن را برداشت ...].

[۴-] عبارات تکمیلی میان دو قلاب در متن از روی شنهج آمده.

[۵-] کلام واقع پس از «ایستادم» تا «... نیز کشتم» از شنهج افتاده است.

[۶-] متن از روی شنهج «أقتلتم» و در اصل «أفیکم؟ آیا در میانه شماست؟».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۵۸

اینک ما بر (کفن و دفن) او از تو سزاوارتریم (و این وظیفه ماست)، اما گذشته از این (که تکلیف ماست) به جان خودم، البته تو عمو و وارث اویی [۱].



نصر گفت: عمر، از حارث بن حصیره، از گفته پیرانی از تیره نمر ازد [۲] گفت:

چون قبیله ازد عراق را به رویارویی با ازدیان شام فرستادند، مخنف بن (سلیم در خطبه‌ای) خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «به راستی که گامی است سخت دشوار و آزمونی بس بزرگ که ما را به رویارویی با قوم خود، و آنان را به رویارویی ما واداشته‌اند، به خدا سوگند این جز دستهای ما نیست [که به دستهای خود جدایشان می‌کنیم [۳]] و جز بالهای ما نیست که به تیغهای خود بر می‌کنیم، اگر چنین نکنیم (و دست و بال خود را به دست و تیغ خویش قطع نکنیم) خیراندیش مولا- و یار خود نبوده‌ایم و با گروه (همکیش) خود همدلی و هماهنگی نکرده‌ایم، و از دگر سو اگر چنین کنیم چیرگی و عزت قبیله خود را ریشه کن کرده [۴] و آتش کانون قبیله خود را خاموش کرده‌ایم. آنگاه جندب بن زهیر گفت:

«به خدا، اگر ما پدران ایشان بودیم و آنان فرزندانمان بودند، یا ما فرزندان آنان بودیم و ایشان پدران ما بودند و سپس از زمره ما بیرون می‌رفتند و بر امام ما عیب می‌نهادند و با ستمکاران و حکمرانان به ناحق، بر ضد همفکران مذهبی و هم‌پیمانان ما [۵] همکاری می‌کردند، اینک که با هم گرد آمده و روبرو شده‌ایم [۶]، دست از ایشان

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۰) «و اما ما عدا ذلک، فلعمری انت عمه وارثه» و در اصل [و اما بعد ذلک فانت عمه و احق به اما صرف نظر از این (تکلیف که ما راست) تو عمومی اویی و بدو سزاوتری].

[ (۲-) ] ایشان، بنو النمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن کعب بن حارث بن کعب بن عبد الله بن مالک بن الازد بودند. - مختلف القبائل و مؤتلفها، ص ۱۹. متن از روی طبری (۶: ۱۵) «اشیاخ من النمر» و در اصل [اشیاخ النمر] و در شنهج [اشیاخ الازد].

[ (۳-) ] افزودگی از طبری است.

[ (۴-) ] متن «فعزنا أبحنا» و در شنهج [...] آلمانا به درد آورده‌ایم.

[ (۵-) ] متن «اهل ملتنا و ذمتنا» و در شنهج [...] و دیننا و کیش ما.

[ (۶-) ] متن از روی شنهج «بعد أن اجتمعنا ...» و در اصل [إذا اجتمعنا ...].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۵۹

بر نمی‌داشتیم و از آنان جدا نمی‌شدیم تا یا از بیراهه‌ای که رفته‌اند باز گردند و به راهی که ما بدان می‌خوانیمشان در آیند و یا شمار کشتگان ما و ایشان بسی فزون شود. [۱] پس مخنف گفت: «خدا در پهنه گمراهی ناپدیدت کند [۲]، به خدا سوگند که ما تو را در خردسالی و بزرگسالی جز (موجودی) ناشگون نشناخته و ندیده‌ایم، به خدا که هرگز ما، چه در جاهلیت و چه پس از آن که اسلام آوردیم، میان دو امر [۳] گرفتار نیامده‌ایم که ضرور افتاده باشد ترجیح دهیم کدام را اختیار کنیم و کدام را وا نهیم مگر آنکه آن یک را که دشوارتر و اندوهبارتر بوده است برگزیده‌ایم.

بار الها اگر ما را عافیت نصیب آید از آن خوشتر داریم که گرفتار آزمون و بلایمان کنند [۴]. تو به هر یک از ما آنچه خود از تو خواهد عطا فرما.» پس ابو بردة بن عوف گفت: «بار الها خود بدانچه مورد رضا و خرسندی توست میان ما داوری فرما. ای قوم، به زودی می‌بینید که این مردم، (هم‌قبیله‌های ما) چه می‌کنند (و کدام راه را برمی‌گزینند). به راستی، ما را نمونه و سرمشقی است [۵] که اگر ما بر سبیل حق باشیم و جماعت ما از راستروان [باشند [۶]] بر آن اتفاق دارند، و به راستی نمونه و مظهر شری نیز وجود دارد [۷] که به خدا سوگند

[ (۱-) ] مراد اینکه چندان پیکار می‌کردیم که طرفین از پا در آییم و از رزمندگان ما کسی باقی نماند. - م.

[ (۲-) ] این جمله از شنهج اقتاده است و در اصل [اغز الله بك في التيه] و در طبری [اغز الله بك التيه] آمده. متن به تصحیح قیاسی «أعز بك الله في التيه» است.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «بین امرین قطّ» و در اصل [فی امرین قطّ] و در شنهج [و الله ما دفعنا فی الرأي] که تحریف است.

[ (۴-) ] متن «فان نعا فی احبّ الينا من أن نبثلی» و در شنهج [أن تعافينا احبّ من تبثلينا اگر عافیتمان دهی خوشتر از آن داریم که به بلا گرفتارمان سازی].

[ (۵-) ] اشاره به وجود امام، امیر مؤمنان علی علیه السلام و رهبری آن حضرت. - م.

[ (۶-) ] افزودگی بین دو قلاب از طبری است.

[ (۷-) ] متن از روی طبری «و انّ لنا اسوة فی الشرّ» (که اشاره به معاویه است. - م.) و در اصل [و ان لنا الاسوة]. این گفته ابی برده در شنهج، در گمانگاه خود نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۰

تا آنجا که ما می‌دانیم، (الگو ساختن آن) در زندگی و مرگ مایه زیان است. «آنگاه جندب بن زهیر به میدان آمد و با سردار ازدیان شام هم‌آورد شد و شامی او را بکشت، و از طایفه او: عبد الله بن ناجد، (و نیز) عجل و سعید، پسران عبد الله [۱] کشته شدند، و همراه مخنف از طایفه خودش: عبد الله بن ناجد [و] خالد بن ناجد [۲]، و عمرو و عامر، پسران عریف، و عبد الله بن حجاج، و جندب بن زهیر، و ابو زینب ابن عوف کشته شدند. و عبد الله بن ابی الحصین [ازدی] در زمره قاریانی که همراه عمار بن یاسر بودند به میدان رفت و با او کشته شد. مخنف پیشتر از عزیمت او به میدان به وی گفته بود: ما بیش از عمار، به تو نیاز داریم ولی او از همراهی با آنان خودداری کرد و با عمار کشته شد.

### خطبه عتبه بن جویریّه

نصر: عمر، از حارث بن حصیره، از مشایخ نمر [۳]:

عتبه بن جویریّه [۴] به روز [۵] صفین (در خطبه‌ای) گفت:

«هلا، بدانید، که مرتع دنیا خشکیده [۶] و کشتزار آن درویده شده و تازه‌اش کهنه و شیرینش تلخ گشته است.

[ (۱-) ] متن «و قتل من رهط عبد الله بن ناجد عجلا و سعیدا ابنی عبد الله» و در طبری [و قتل من رهطه عجل و سعید ابنا عبد الله من بنی ثعلبه از طایفه او، عجل و سعید دو پسر عبد الله از بنی ثعلبه کشته شدند].

[ (۲-) ] متن با توجه به نوشته طبری چنین تصحیح شده «... من رهطه عبد الله بن ناجد [و] خالد بن ناجد» با این تفاوت که در طبری «... عبد الله و خالد ابنا ناجد» آمده است.

[ (۳-) ] که پیشتر در ص ۳۵۸ گذشت.

[ (۴-) ] شنهج (۱: ۴۹۰) [عتبه بن خوبه] و در طبری [عقبه بن حدید النمری].

[ (۵-) ] چنان که روشن است جنگ صفین چند ماه شامل ۱۱۰ روز دوام داشت و منحصر به یک روز نبود. مراد از روز صفین تمام ایام آن جنگ است نه روزی واحد. در بیشتر موارد در این کتاب اگر مراد از روز صفین، مجموعه ایام صفین نباشد، مقصود روز واقعه خاصی چون به میدان آمدن یا غلبه یا مغلوب شدن هر صاحب واقعه‌ای است که راوی شرح می‌دهد، و مفهوم عباراتی از این دست چنین تأویل می‌شود که مثلاً: عتبه به روز (نبرد تن به تن خود در) صفین چنین گفت، یا چنین رجزی خواند. - م.

[ (۶-) ] متن از روی شنهج و طبری «انّ مرعی الدنيا قد اصبح هشیما» و در اصل [اصبح شجرها هشیما درختش خاشاک شده]، و

صورت درست آن به حذف «شجرها» است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۱

هلا، من به راستی، از کار (و حال) خود شما را آگاه کنم، من از زیستن در دنیا به ستوه آمده و خویشتن را از آن باز داشته‌ام، هماره آرزو خواه شهادت بوده‌ام و هر دم خود را به معرض آن می‌افکنم [۱] ولی خداوند نخواست تا مرا به امروز رسانید. هلا، من این دم به شهادتگاه می‌روم و امیدوارم که از آن بی نصیب نمانم.

پس شما، ای بندگان خدا، چرا در پیکار با دشمنان خدا منتظر مانده‌اید؟ آیا از ترس مرگی است که به هر حال بر شما در آید و ناگزیر جانتان را برآید؟ یا از بیم ضربه شمشیر بر کف دست یا پیشانی خود فرو ایستاده‌اید؟ آیا تمامی دنیا را (که دار فناست) با دیدار رویاروی با خدای عز و جل، (لقاء الله) و همنشینی با پیامبران و راستان و شهیدان و نکوکاران، در سرای درنگ، برابر می‌نهد و این یک را برمی‌گزینید؟ رأی درست و خردپذیرانه این است. «سپس گفت: «ای برادران، من این سرای را بدان سرای که فراز این (خاکدان تیره) است بفروختم. و اینک روی من به جانب آن سرای است، خدا رویتان را آزرده و دژم نکند و پیوندتان را نگسلد». برادران او، عبید الله و عوف و مالک از پی او آمدند و گفتند: «ما پس از تو روزی (و زندگی) دنیا را نخواهیم. خداوند پس از تو زندگانی را بر ما زشت و تباه دارد. بار الها ما جانهای خود را به حساب تو می‌نهیم (و با تو به جان سودا می‌کنیم)» و [ (هر چهار تن) همه با هم] پیش تاختند و جنگیدند تا کشته شدند.

### [ندای مالک بن حری نهشلی]

نصر: عمر، مردی از آل صلت بن خارجه مرا چنین حدیث گفت:

[آن روز] در آن لحظاتی که قبیله تمیم در شرف گریز بود، مالک بن حری نهشلی [۲] بر ایشان بانگ زد: «ای بنی تمیم، سوگند بدان کس که من از آن اویم و دیگر

[ (۱-) ] متن و شنهج «اتعرض لها فی کل حین» ولی در طبری [...] فی کل جیش و غارة در هر سپاه و هجومی (خود را به کامش می‌افکنم. - م.)].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۰) و در اصل [مالک بن مّر النهشلی]، ابن حجر ضمن شرح حال برادر او، نهشل بن حرّی، ۸۸۷۸ از وی نام برده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۲

افراد این قوم بندگان اویند، پیکار امروز بی‌مراد و تباه شد (و ناکامانه صورت گرفت). گفتند: نبینی که مردم گریخته‌اند؟ به ایشان گفت: فرار و عذر آوردن؟! (عذر بدتر از گناه) [سپس یکایک را به نام دودمان و تبارشان ندا می‌کرد و مکرّر بانگ می‌زد پس] بنو تمیم بدو گفتند: آیا بسان روزگار جاهلی به نام دودمانها ندا می‌دهی (و کسان را به چنان عناوینی می‌خوانی)؟ چنین ندادادنی حلال نباشد.

گفت: پس وای بر شما که فرار از این نیز زشت‌تر و نارواتر است. اگر بر سر دین و ایمان نمی‌جنگید دست کم بر سر آبرو و شرف دودمانی (و غیرت قبیله‌ای) بجنگید! آنگاه رو به میدان نهاد و به رجز می‌گفت:

انّ تمیما اخلفت عنک ابن مّر [۱] و قد أراهم و هم الحیّ الصّبر ...

همانا تیره «تمیم بن مّر» از تو عقب ماندند (و تو را و نهادند) و اینک در حالی که ایشان زنده و برپایند به آنان نشان داده شود، که اگر آنها از ترس فرو مانند یا بگریزند، ما اهل گریز نیستیم.

## سوگواری نهشل بن حرّی بر برادر خود مالک

برادر او، نهشل بن حرّی تمیمی [۲] در سوگش چنین سرود:

تطاول هذا الليل ما كاد ينجلي كليل التمام ما يريد انصرا ما ...

این تیره شب که سپری نمی‌شود به درازا کشید، بسان شب یلدا که نمی‌خواهد ظلمتش بگسلد و به سپیده گراید.

به سوگ مالک سراسر شب اندوه‌گساری کردم و از پس شامگاهان به بیدار- خوابی نشستم،

[ (۱-) ] خطاب به خود می‌گوید: (ای مالک) «همانا تمیم بن مرّ از همراهی به تو باز ماندند» و مرادش تیره تمیم بن مرّ بن اُدبن

طابخه بن الیاس بن مضر است (و «ابن مرّ» عطف به «تمیما» است. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج تصحیح شد و او: نهشل بن حرّی بن ضمره بن جابر ابن قطن بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بن

مالک بن زید مناه بن تمیم از شاعران مخضرم است - الاصابه و الخزانة (۱: ۱۵۱). حرّی به فتح حاء و تشدید راء مکسور، مانند اسم

منسوب به «حرّ و حرّه» است. در اصل به خطا [نهشل بن مرّ] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۳

بیتابی من بر سوگ مالک از آنم باز می‌دارد که جز بدو بیندیشم، پس اگر بر او بیتابی می‌کنم، ای زن مرا سرزنش مکن.

من بر برادرم خواهم گریست چندان که به شب بیداری بانگ مرغ شب [۱]، از درّه بطاح به درد، بر آید (و همدردیم کند).

من سحرگاهان [۲] زنان نوحه‌سرا را به سوگش فرستم و خود از دیدگان خویش اشکی خونین فرو بارم، بزرگان قبیله را فراخوانم تا

بر مالک به زاری بگریند و زنان نوحه‌سرا را بفرستم که به سوگش بایستند و بر سر و سینه خویش زنند، و گویند: دریغا بر آن

خداوند بزرگواری و بخشنندگی و صاحب عزّتی که عزّت از رفتن به زیر بار ستم بازش می‌داشت، و شهنواری که آنگاه که دشمن

آتش جنگ را سخت بر می‌افروخت در تکاوری کسی به گردش نمی‌رسید.

به شدّت، از کارهای ناشایست پرهیز داشت، چنان که صالحان از ارتکاب هر کار حرامی می‌هراسند.

دلیرتر از شرزه شیر بیشه‌زار که چون پیاده‌ای را هدف می‌گرفت از پایش در می‌افکند و کارش را تمام می‌کرد.

پس از مالک، نه از هیچ صاحب نعمت و نه از هیچ گشن‌آوری امید مدارید [۳] که دیگر چنو نوجوانی بر آرد [۴].

به ایشان بگو که پس از وی دیگر بر اشتران سپید جهاز نهند و دیگر لگام به سوی اسبان رهوار بر نیارند.

و نیز در این باره گفت:

أبکی الفتی الابيض البهلول سنّته عند النداء، فلا نکسا ولا ورعا ...

[ (۱-) ] متن «... مادام صوت حمامه يؤرّق» و در شنهج [تورّق] (به صیغه مؤنث که راجع است به «حمامه» کبوتر شبخوان).

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «بسحرة» که گفته‌اند مراد یک سوم پایانی شب تا دمیدن سحر است و در اصل [بشجوة به اندوه‌گساری].

[ (۳-) ] متن «لا ترجون» و در اصل [فلا يرجعون].

[ (۴-) ] متن «و لا جازرا للمنشآت، غلاما». این بیت و بیت پس از آن در شنهج نیامده است و در اصل [و لا جار آلا المنشآت علاما]

که تحریف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۴

باید بر آن جوانمرد سپید چهره [۱] بزرگوار بگیریم [۲]، بدانگاه که بانگ برداشته بود و پیمان‌شکنی و پرهیزی از نبرد نداشت.

بر مالک باید بگیریم که چون میهمانان، در زمستان خشکسال، بر او وارد می‌شدند گرامیشان می‌داشت. و در حالی که در تمام آبادیشان جز ناقه‌ای بهاره‌زای که ده ماهه کره بهاره‌اش را به زیر خود راه می‌برد [۳] یافت نمی‌شد. او همان یک ناقه را که چرا می‌کرد به شمشیر بیفکند [۴] و استخوانهای ساقش را چابک و سبک به شمشیر بر شکست. و بهترین بخش آن را، حتی برای خفتگان قبیله [۵] نیز بیاورد، به اندازه‌ای که غایبان [۶] و واماندگان را نیز کفایت کرد. ای شهسوار بیباک که به روز نبرد شناختند، ای سرشار از عزم استوار که کم‌کوشی و فرومایگی نمی‌شناختی، ای آن که به خونخواهی، به میانه دشمنان در آمدی [۷] و آنگاه که در صدد انتقامگیری بر آمدی مردانه در ایستادی، مرا گفتند: برادرت پیشاپیش بر از پا در آمدن خویش نوحه سرا آورده است، باری دلم از صبحگاه جدایی به هراس افتاد و از هم بشکافت. (اما) دل پس از طپش و پرواز بیتابانه خود لختی بیاساید، و جان چون دردی گران در رسد و پایدار ماند، ناچار بدان خو گیرد.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۱) «... سَنَته ...» و در اصل [...] شیه ...].

[(-۲)] متن «ابکی» و در شنهج [بکی] کلمه «أبکی» در این بیت و بیت بعدی به تعبیر وجه امری آمده است (یعنی لأبکی).

[(-۳)] متن از روی شنهج «تَرْجَى تحتها ربعا» و در اصل به تحریف [...] یرجی ...].

[(-۴)] متن «اهوی لها السیف تَرا» و در شنهج [...] السیف صلتا ...].

[(-۵)] متن «رقد الحی» و در شنهج [رقد الناس صله و بخشش به مردم].

[(-۶)] در اصل [من غار هر کس که هجوم آورد] و در متن به قیاس تصحیح شد: «من غاب»، و در شنهج [اشبعت منهم من نام و خفتگان هم سیر شدند]. به گمان مصحح متن این روایت جعل شده است. (نظیر این روایت از حاتم طائی نیز شهرت دارد که اسب مشهور و تیزگام خود را به ضرورت برای پذیرایی از فرستاده امپراتور روم که برای امتحان سخاوت حاتم به درخواست گرفتن همان اسب آمده بود، ذبح کرد. بعید نیست اقدام مشابهی از مالک بن نهشل که به کرم مشهور بوده نیز دیده شده باشد. -م.)

[(-۷)] متن از روی شنهج «و مدرک التبل فی الاعداء» و در اصل [و مدرک التیل] و در نسخه‌ای [...] نیل] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۵

### پاره‌ای از کسان که در صفین از پا در آمدند

در صفین محیا بن سلامه بن دجاجه از تیره تیم رباب کشته شد، و مسیب بن خداهش، از تیم رباب و غلام او دینار عقیصا [۱] نیز کشته شدند.

### [ادهم بن محرز و شمر بن ذی الجوشن]

نصر: عمر بن سعد، یونس بن ابی اسحاق مرا حدیث کرد که:

(چندی بعد از پیکار صفین) بدانگاه که ما در «اذرح [۲]» با ادهم بن محرز [باهلی] بودیم، وی [به ما] گفت:

آیا کسی از شما شمر بن ذی الجوشن را دیده است؟

عبد الله بن کبار نه‌دی و سعید بن خازم سلولی [۳] گفتند: ما او را دیده‌ایم. گفت:

آیا اثر ضربه‌ای را در چهره‌اش نیز دیدید؟ گفتند: آری. گفت: به خدا سوگند که من در صفین آن ضربه را به او زده‌ام.

نصر: عمر، از صلت بن زهیر [۴] نه‌دی، از مسلم، گفت:

ادهم بن محرز در صفین هنگام نبرد با یاران معاویه به هم‌وردی شمر بن ذی الجوشن در آمد و دو ضربت شمشیر ردّ و بدل کردند،

ادهم با شمشیر چنان بر پیشانی شمر زد که تا استخوانش فرو نشست، و شمر نیز او را با شمشیر بزد ولی ضربتش کاری نیفتاد. سپس (شمر) به لشکرگاه خود بازگشت و اندکی آب نوشید و نیزه‌ای برگرفت و به میدان باز آمد و چنین رجز می‌خواند:

اَنّی زعیّم لآخی باهله بطعنه ان لم امت عاجله ...

منم حریف آن باهلی، به ضرب نیزه‌ای که اگر خود (بر اثر ضربتی که پیشتر

[ (۱-) ] شرح حالش پیشتر در صفحه ۲۰۱ گذشت. «عقیصا» لقب دینار بود.

[ (۲-) ] «اذرح» نام شهری است در اطراف شام و در اصل [باددخ] و در شنهج [بأدرج] آمده، ولی وجه درست آن همان است که در متن آوردیم.

[ (۳-) ] در شنهج [سعید بن حازم البلوی].

[ (۴-) ] در اصل [عمر بن الصلت بن زهیر] (که در متن به قیاس «عمر، عن الصلت ...» تصحیح شده است. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۶

خورده‌ام) در این دم نمیرم [۱].

در هنگامه نبرد ضربتی شکافنده زخم [۲] که چون مرگ جانشکار و مرگبار، و سرانجام کشنده اوست.

سپس به ادهم که چهره‌اش را به خاطر داشت حمله برد و ادهم در برابر او استوار ایستاد و روی نگرداند، شمر وی را به نیزه بزد که از اسب خود به زیر افتاد و یارانش در میانه حایل شدند و او را بردند. [شمر] گفت: این در برابر آن.

### هماوردی سويد بن قيس و ابی العمرّطه

سويد [بن قيس] بن یزید ارحبی، از لشکر معاویه به هماوردخواهی بیرون آمد و از لشکر عراق ابو العمرّطه، قيس [بن عمرو بن عمیر] بن یزید که پسر عموی او بود به مقابله‌اش آمد و هیچیک دیگری را نمی‌شناخت، چون به نزدیک هم رسیدند یک دیگر را شناختند و درنگ کردند و از یک دیگر احوال پرسیدند، و هر یک رفیقش را به راهی که خود در پیش گرفته بود [۳] بخواند. ابو العمرّطه گفت: همانا، سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست (آرزوی من این است) که کاش بتوانم شمشیر خود را بر آن سرپرده سپید- یعنی خرگاهی که معاویه در آن بود- فرود آرم.

سپس هر یک به جانب یاران خویش بازگشتند. و هَمّام در این باره گفت:

ألوم بن لوم ما غدابك حاسرالی بطل ذی جرّاء و شكیم [۴] ...

ای دون فرومایه زاد، چه حسرتی بر دلت در آمد که به سوی دلاوری بیباک و پایدار شتافتی؟

کسی که به گاه پیکار، ضربت زره‌پوشان را به کوفتن شمشیر خود بر فرق آنان، بدیشان بر می‌گرداند و فرومایگی نمی‌شناسد.

[ (۱-) ] متن «ان لم امت» و در طبری (۶: ۱۶) [ان لم اصب اگر مورد اصابت قرار نگیرم].

[ (۲-) ] متن «و ضربته تحت الوغی فاصله» و در طبری [أو ضربته تحت القنا و الوغی یا ضربتی، زیر باران نیزه و هنگامه نبرد].

[ (۳-) ] متن «الی ما هو علیه» و در شنهج [الی دینه به آیین خود].

[ (۴-) ] این ابیات در شنهج نیامده و در اصل [ذی جرّاء] است که در متن به قیاس تصحیح شد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۷

به سوی شهسوار (رزمجویان [۱]) تاختی؟ آنگاه که در صفین با یک دیگر رویاروی شدید، و به (نبرد) بزرگوار مردی که فرزند

بهترین بزرگمرد است آمدی؟.

### هماوردی بشر بن عصمه با ابن عقدیه

راوی گفت:

بشر بن عصمه مزنی [۲]- از مردم کوفه که به معاویه پیوسته بود- به میدان آمده بود و هماور می‌طلبید. مالک بن جلاح [۳] که او را ابن عقدیه [۴] می‌خواندند و مردی پارسا بود برابر وی در آمد و در زمره انبوه سواران، مقابل یک دیگر رسیدند، بشر بن عصمه او را غافلگیر کرد و با نیزه ضربتی بر او زد که ابن عقدیه به خاک افتاد. آنگاه بشر بن عصمه [۵] گفت:

اُنّی لأرجو من ملیکی و خالقی [۶] و من فارس الموسوم فی الصّدر هاجس ...  
من از خداوندگار و آفریدگار خویش (به سبب نگرانی از آنچه بر سر) «موسوم سوار [۷]» آوردم امید (گذشت) دارم،

[ (۱)- ] در متن «الی فارس الغاوین» آمده (ولی «غاوین» به معنی گمراهان است و تعبیر «شهسوار گمراهان» مناسبتی با فحوای شعر ندارد، شاید این کلمه، تحریف «الغازین رزمجویان» یا کلمه‌ای همگون آن بوده باشد. از این رو به «رزمجویان» ترجمه شد. - م.)  
[ (۲)- ] متن از روی طبری و مراجع شرح حال، «مزنی» و در اصل [مرنی]. بشر بن عصمه المزنی، یکی از اصحاب پیامبر (ص) است، شرح حالش در الاستیعاب و الاصابه و لسان المیزان آمده. این روایت در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.  
[ (۳)- ] مالک بن جلاح بن صامت بن سدوس بن انسان بن عتواره، احد بن چشم بن معاویه بن بکر ابن هوازن. مرزبانی در معجم خود، ۳۶۳ از او نام برده است. در اصل [مالک بن اللجلاج]، متن از روی طبری و مرزبانی تصحیح شد.  
[ (۴)- ] «العقدیه» نسبت مادرش بود و او بیشتر به نام مادری خود شهرت داشت و «عقد» نام قبیله‌ای از بجیله، یا یمن است - طبری و قاموس، (عقد).

[ (۵)- ] که ظاهراً چنان که از فحوای شعرش مستفاد می‌شود از کرده خود پشیمان شده بود و بنا به روایت طبری به درگاه خدا اظهار ندامت می‌کرد. - م.

[ (۶)- ] به روایت طبری [...] من ملیکی تحاوزا از خداوند امید گذشت دارم.]

[ (۷)- ] در قاموس آمده است: «موسوم، نام اسب مالک بن الجلاح بود.» (نظیر دلدل سوار. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۸

در میان گرد و غبار آوردگاه، در آن دم که ضرباتی از دو طرف ردّ و بدل می‌شد [۱] ضربتی بر او فرود آوردم. ابن عقدیه [۲] در پاسخش سرود:

الا أبلغا بشر بن عصمه اُنّی شغلت و ألهانی الذین امارس ...

هلا، به بشر بن عصمه بگوئید: من به اندیشه خود مشغول بودم و آن اندیشه‌ها که بدانها پرداخته بودم سرم را گرم کرده بود، که تو غافلگیرم کردی و بدان ضربتم بزدی، باری چنین است که دلاوران گذرند و بمانند [۳].

### برخی از هماردیها

راوی گفت:

ذو نواس بن هذیم بن قیس عبدی- که از پیوستگان به معاویه بود- به هماورد خواهی به میدان آمد، از این سو پسر عمویش، حارث



بن منصور به مقابله او رفت و شمشیرهایشان را به گردش در آوردند و از عشیره خود سخن گفتند و به نسب خود بالیدند [۴]، از این رو یک دیگر را شناختند و دست از نبرد کشیدند [۵]. آنگاه مالک بن یسار حضرمی به هم‌آورد-خواهی به میدان آمد، و چون بن مالک حضرمی، از مردم شام برابرش آمد و این شامی آن کوفی را بکشت. و زیاد بن نضر حارثی از صف بیرون آمد و هم‌آورد می‌خواست که مردی از اهل شام، از تیره بنی عقیل به پیکارش آمد و چون وی را

[ (۱-) ] متن «الطعان یخالس» و در طبری [الطعان تخالس].

[ (۲-) ] که ظاهراً هنوز جان در بدن داشت، یا بنا به نقل طبری پس از آن ضربت زنده ماند و از شعر بشر بن عصمه آگاه شد. - م.  
[ (۳-) ] متن «کذا کانت الابطال ماض و حابس» و در طبری [کذلک و الابطال ماض و خالس دلیران چنین می‌زنند و می‌خورند] و در معجم مرزبانی [کذلک و الابطال ماض و جالس دلیران چنین روند یا بر جای نشینند].  
[ (۴-) ] در متن «فانتمیا یعنی در ذکر نسب خود تا جامع نسبشان بالا-رفتند» و در اصل به تحریف [فانتمیا به پایان رسانند]. این روایت در گمانگاه خود در شنهج نیامده.  
[ (۵-) ] متن به تصحیح قیاسی «فتارکا هر یک دیگری را رها کرد» و در اصل به تحریف [تشارکا آن دو با یک دیگر شرکت کردند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۶۹

بشناخت از نبرد تن به تن با او منصرف شد، سپس مردی از ازدیان شنوءه به مبارزطلبی آمد و مردی از عراق به مقابله‌اش رفت و او این یک را بکشت، آنگاه اشتر به میدان رفت و چیزی نگذشت که وی آن یک را بکشت، کسی گفت: «او آتشی بود که به تندبادی دچار آمد (و خاموش شد)». مردم آن روز که چهارشنبه بود جنگ سختی کردند،

### هجوم یکی از یاران علی بر معاویه و گریختن وی

(و در هنگامه نبرد) مردی از یاران علی گفت: به خدا سوگند من به جانب معاویه می‌تازم تا او را بکشم، پس اسبی گرفت و بر آن نشست و چنانش (به تازیانه) زد که اسب بر سر دست ایستاد و به تک در آمد و به شتاب بتاخت و هیچ مانعی جلودارش نبود تا بر سر معاویه در آمد، معاویه به درون نهانگاهی رفت [۱]. آن مرد از اسب به زیر آمد و به پناهگاه او وارد شد ولی معاویه از [سوی دیگر] نهانگاه بیرون آمد، و مرد سر در پی او نهاده بود، معاویه در حالی که (از نهانگاه) بیرون می‌آمد (و دل از زندگی شسته بود این شعر را) بر زبان می‌راند [۲]:

اقول لها و قد طارت شعاعمن الابطال اُنک لن تراعی ...

بدان زن که به پرتو حمایت دلیران دل بسته، گویم که کسی تو را تیمار ندارد، اگر تو حتی یک روز از اجل مهلت طلبی درخواست اجابت نشود و فرمانت نبرند.

پس کسان گردش را گرفتند و وی گفت: وای از شما، در این معرکه از شمشیرها کاری برنیايد، و گرنه او نمی‌توانست چنین به میان شما نفوذ کند، سنگ

[ (۱-) ] متن «و دخل معاویة خباء» و در شنهج [فهرب معاویة و دخل خباء پس معاویه بگریخت و به پناهگاهی در آمد].

[ (۲-) ] معروف است که دو بیت بعدی از سروده‌های قطری بن الفجاءه، در گذشته بسال ۷۸ یا ۷۹ است- الحماسة (۱: ۲۴) و ابن خلکان (۱: ۴۳۰). مرگ معاویه به سال ۶۰ هجری رخ داده است.



پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۰

در اندازید، پس آن مهاجم را به سنگسار گرفتند تا از پای در آمد، سپس معاویه به جایگاه خود بازگشت و چنان که دیگری [۱] گفته است (این بیت را) باز می گفت:

أخو الحرب ان عَصَّتْ به الحرب عَصَّهاو ان شَمَرْت عن ساقها الحرب شَمَرًا جنگاور رزم آزموده، چون جنگ بر او دندان زند، جنگ را به دندان گرد و چون جنگ دامن به کمر زند او پیشتر دامن همت به کمر زده باشد.

### [حمله ابو ایوب به شامیان]

نصر، از عمر، از ابی روق، از پدرش، از عموی خویش که ابو ایوب نامیده می شد، گفت:

آن روز ابو ایوب به صف شامیان حمله کرد و سپس باز آمد و از اتفاق مردی [از شامیان] که پیش تاخته و به صف عراقیان حمله کرده بود نیز باز می گشت و به یک دیگر برخوردند و دو ضربه رد و بدل کردند، ابو ایوب چنانش به شمشیر زد که گردنش گرداگرد برید ولی سرش همچنان که بود بر پیکرش باقی ماند، مردم باور نداشتند که او را چنان زده باشد و در شک بودند، تا به میان شامیان رسید [۲] و مرده به خاک افتاد و سرش از پیکر جدا شد، پس علی گفت: به خدا سوگند که شگفتی من از باقی ماندن سر آن مرد بر پیکرش بیش از شگفتی من از ضرب دست این یک است، گر چه این هنرنمایی خود غایت توصیف شمشیر زن است [۳].

ابو ایوب پگاه، دیگر بار به میدان رفت و علی به او گفت: به خدا، تو چنانی

[ (۱-) ] چنان که در پا برگ ص ۳۳۷ گذشت شعر از حاتم طائی است. (مقصود از شعر این است که مرد جنگ آزموده هر وضعی در جنگ پیش آید، تدبیر آن را پیشاپیش کرده است و یا در هر مورد با چاره جویی و به اصطلاح امروز با تاکتیک های مناسب جنگ را اداره می کند، و غرض معاویه اشاره به روش سنگباران به جای استعمال شمشیر در این مورد خاص بوده است. - م.)

[ (۲-) ] متن «حتی اذا دخل فی اهل شام» و در شنهج (۱: ۴۹۱) [حتی اذا ادخلته فرسه فی صف اهل الشام تا اسبش وی را به صف شامیان در آورد] (که تعبیری منطقی تر است. - م.)

[ (۳-) ] متن «وصف الضارب»، به همین صورت و در شنهج (۱: ۴۹۱) [... وصف الواصفین غایت توصیف وصف کنندگان بدینجا منتهی می شود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۱

که گوینده این شعر گوید:

و عَلَمنا الضَّرْب أَباء نَافسوف نَعْلَم ایضا بنینا ...

اینگونه شمشیرزنی را پدرانمان به ما آموخته اند و زودا که ما نیز همچنان به پسرانمان بیاموزیم.

### [هماوردی مردی با برادر خویش]

نصر: عمر گفت:

مردی از شامیان به هماوردخواهی بیرون آمد و در میان دو صف ایستاد و بانگ بر آورد: کیست که با من بر آید؟ یکی از عراقیان به میدان او رفت و در میان دو صف نبردی سخت کردند، سپس عراقی به گردن وی آویخت و فرو کشیدش و هر دو به زیر پای اسبان خود افتادند، آنگاه عراقی بر سینه او نشست و قصد جدا کردن سر او را داشت، چون چهره اش را دید او را که برادر تنی خود

وی بود شناخت. یاران علی بانگ می‌زدند: آن مرد را تمام کش کن! گفت: او برادر من است. گفتند: پس رهایش کن. گفت: نه، مگر آنکه امیر مؤمنانم اجازه فرماید.

ماجرای او را به علی گفتند، بدو دستور فرستاد: واگذارش. پس او را رها کرد [و او پیاپیستاد و سپس به صف معاویه بازگشت].

### [حریت غلام معاویه]

نصر، از محمد بن عبید الله [۱]، از جرجانی، گفت:

یکه سوار معاویه، که معاویه او را به نبرد هر هم‌آورد توانا و هر دلاور سترگی می‌فرستاد، غلام او حریت بود. وی سلاح و لباس رزمی چون معاویه می‌پوشید و خود را شبیه او می‌نمود، چون به نبرد می‌آمد [۲] مردم می‌گفتند: این معاویه است. معاویه او را بخواند و گفت: ای حریت، از علی بپرهیز و نیزه‌ات را هر جای دیگر خواهی بیفکن!

[۱-] در اصل به تحریف [محمد بن عبد الله].

[۲-] متن از روی شنهج «فاذا قاتلی» و در اصل به تحریف [...] قابل.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۷۲

(و با هر کسی دیگر خواهی در آویز). اما عمرو بن عاص نزد او آمد و گفت:

ای حریت، به خدا اگر تو قرشی [۱] می‌بودی معاویه خوشتر آن داشت که تو علی را بکشی ولی وی روا نمی‌شمارد که بهره این نام آوری نصیب چون تویی شود، اگر فرصتی به چنگ آوردی بر علی بتاز. علی [علیه السلام آن روز] پیشاپیش سواران به میدان آمد و حریت بدو حمله کرد.

### [ضربت علی بر حریت]

نصر گفت: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم ما را حدیث کرد و گفت:

[آن روز] حریت غلام معاویه که مردی پر مهابت و رزم‌آور بود بانگ برداشت و گفت: ای علی، آیا سر هم‌آوردی داری؟ ای ابا حسن، اگر خواهی پیش آی، علی به سوی او روی نهاد و می‌گفت:

انا علی و ابن عبد المطلب نحن لعمر الله اولی بالکتاب ...

منم علی و فرزند عبد المطلب به خدا سوگند ما شایسته‌تر به کتابها (ی آسمانی) هستیم.

پیامبر برگزیده راستین از ماست که صاحبان پرچم و مقام و پرده‌های عزتیم.

ما او را بر بیشتر اعراب [۲] به پیروزی یاری دادیم، ای بنده آن فریب خورده‌ای [۳] که به میدان فرستاده، ای سگ هار، در برابر ما پافشاری کن.

سپس با او درگیر شد و لحظه‌ای مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او زد که به دو نیمش کرد [۴].

[۱-] متن از روی شنهج «لو کنت قرشیا» و در اصل [...] قریشیا.

[۲-] متن «جل العرب» و در شنهج (۱: ۴۹۲) «کل العرب تمام اعراب».

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «العبد الغریب» و در اصل [العزیز] این بیت و بیت پس از آن در شنهج نیامده است.

[۴-] در متن از روی شنهج «ان ضربه ضربه واحدة فقطعه نصفین» آمده و در اصل [ثم ضربه علی فقتله سپس علی او را بزد و

بکشت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۳

نصر گفت: محمد بن عبید الله [از] جرجانی [۱] روایت کرد که:

معاویه بر او سخت بیتابی نمود و عمرو را به سرزنش گرفت. معاویه می گفت:

حریث أ لم تعلم و جهلك ضائرباًن علياً للفوارس قاهر؟ ...

ای حریث آیا نادانیت به چنین ستم مبتلا کرد که ندانستی علی به قهر، فرو کوینده زبده سواران است.

و همانا هرگز یکه سواری از سواران به هموردی علی نرفته مگر آن که چنگال قضا آهنک ربودن او کرده باشد.

من از سر احتیاط دستوری به تو فرمودم و تو فرمانم نبردی، و با اصرار گفتمت که اگر نصیحت نپذیری درخواهی لغزید.

اما عمرو تو را به ناروا ره نمود، و حوادث انبوه دردناک بر اثر غرور تو رخ داد و چنان شوم تقدیری بر تو رفت.

حریث پنداشت که عمرو خیرخواه اوست، باری آدمی از ناحیه کسی که از او نمی پرهیزد به دام هلاک می افتد.

آیا رواست که عمرو سر خود را از بیم شمشیر او (علی) حفظ کند و حریث را از بی خردی و مخاطره جویی [۲] به چاه هلاک

افکند؟

### [از پدر آمدن عمرو بن حصین سکسکی]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم، گفت:

چون علی حریث را بکشت عمرو بن حصین سکسکی به میدان مبارزه آمد و بانگ کرد: ای ابا حسن به هموردی من پیش آی.

پس علی چنین سرود و گفت:

ما علّتی و أنا جلد حازم عن یمینی مذحج القماقم ...

پروایی نباشدم، که من خود چابک و هشیارم و در جناح راست (لشکر) من بزرگمردان مذحجنند،

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [محمد بن عبد الله الجرجانی].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «لفرافر» آمده و الفرافر احمق بیباک و حادثه جو باشد. در اصل [لقراقر]. این بیت در شنهج نیامده

است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۴

و در جناح چپ (لشکر) وائلان خضرمی و در میانه لشکر و پیرامونم مضریان سر سپرده باشند.

همدانیان همراه خضرمیان روی به میدان نهاده اند و چنان بختیان نه ساله رهوار گام می سپارند.

به خدای والای دانا سوگند خورده ام که هیچ کس، هر چند سخت بکوشد، پشتم را به خم نیارد.

عمرو بن حصین به او حمله برد تا ضربتی فرود آورد، ولی سعید بن قیس پیشدستی کرد و چنان ضربتی به وی زد که پشتش را

بشکافت.

### [شعری از علی]

نصر، از عمرو بن شمر، گفت: سدی از ابی اراکه مرا روایت کرد:

علی بدان روز سرود:

دعوت فلّانی من القوم عصبه فوارس من همدان غیر لثام ...

من این قوم را فرا خواندم و گروهی زبده، از شهبسواران همدان که دور از فرومایگی هستند، دعوتم را لیبیک گفتند، شهبسوارانی همدانی، از بنی شاکر و بنی شَبام [۱] که بگاه پیکار گوشه گیر و تن آسان نیستند.

چون آتش جنگ بین اقوام بر افروزد با هر آن [۲] نیزه خدنگ «ردینی» و تیغ آبداده بَران به پیکار آیند.

بنی همدان را اخلاقی والا و دینی است که بدان آراسته‌اند، و چون به نبرد آیند تند و با مهابت و دشمن شکارند.

نصر، در حدیث عمر بن سعد، گفت:

(و) گفت [۳]:

و جدّ و صدق فی الحروب و نجده و قول اذا قالوا بغیر اثم ...

[ (۱-) ] بنو شاکر و بنو شَبام، دو تیره از قبیله همدان بودند- الاشتقاق ۲۵۷ و ۲۵۰

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۲) «بکلّ ردینی» و در اصل [و کل ...].

[ (۳-) ] مراد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، و چهار بیت بعدی دنباله همان ابیات پیشین است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۵

و به جنگها، مرد سخت کوشی و راستی و کمک‌رسانی هستند و چون قولی دهند بر آن بی تردید پایند.

هر گاه به خانه آنان در آیی و مهمان ایشان شوی، همواره در نعمت به سربری و از حسن خدمت و خوراک بهره‌مند باشی، خدا

بهشت را به بنی همدان به پاداش دهد زیرا این قبیله به روزهای سختی [۱]، خوان گسترده غریبان و آوارگانند.

اگر من بر در بهشت به درباری گماشته باشم، به بنی همدان گویم: به سلامت و آسایش به فردوس در آیید.

### [علی معاویه را به هموردی می‌خواند]

نصر: عمرو بن شمر در حدیث خود گفت:

آنگاه علی میان دو صف بایستاد و سپس ندا در داد:

ای معاویه!- و تکرار کرد- معاویه گفت: از وی پرسید چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهم روبروی من آید تا کلمه‌ای با او سخن

گویم. پس معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمد، و چون آن دو به نزدیک (علی) رسیدند وی به عمرو توجهی نکرد و به معاویه

گفت: وای بر تو، بر چه اساسی مردم میان من و تو به پیکار پردازند و یک دیگر را بزنند و فرو کوبند؟ تو خود به هموردی من بیا،

و هر یک از ما دیگری را کشت فرمان او را باشد. معاویه رو به جانب عمرو کرد و گفت: ای ابا عبد الله، نظر تو در این باره

چیست؟ آیا با او هموردی کنم؟ عمرو گفت: این مرد با تو به انصاف سخن گفت، و بدان که اگر پیشنهادش را نپذیری تا یک فرد

عرب باقی است همواره [۲] بر تو و فرزندان نکوهش باشد. معاویه گفت: ای عمرو بن عاص! چون منی خود را نفریید. به خدا

سوگند هرگز مردی به هموردی پسر ابی طالب نیامده مگر آنکه زمین از خونسیراب گشته است. سپس در حالی که عمرو

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «کلّ یوم زحام» و در اصل [ ... یوم سمّام ].

[ (۲-) ] متن «لم تزل» و در شنهج [لم یزل].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۶

همراهش بود از میدان بازگشت تا به پشت صفوف لشکر خود رسید. [چون علی علیه السلام چنان دید بخندید و به قرارگاه خود

بازگشت.]

### [سرافتن معاویه از هموردی با علی و پرخاش او با عمرو بن عاص]

و در حدیث عمر، گفت:

... معاویه گفت: وای بر تو ای عمرو، چه قدر نادانی! آیا به نظر تو در حالی که بنی عک و اشعریون و جذام در اختیار و فرمان منند، من باید خود با وی هموردی کنم؟ همان (راوی) گفت:

معاویه [در باطن] از عمرو کینه‌ای به دل گرفته بود (چه عمرو خواسته بود با چنان رایزنی وی را به کام شیر سپارد) ولی [در ظاهر] به او گفت: ای عمرو [۱] پندارم [آنچه گفتی] جز شوخی نبوده است. پس چون معاویه در مجلس خود با یارانش بنشست عمرو نیز در آمد و پیش رفت تا به جای خود نشست، آنگاه معاویه (به شعر) چنین گفت:

یا عمرو انک قد قشرت لی العصابر ضاک فی وسط العجاج برازی ...

ای عمرو، تو با خرسند شدن به هموردی من (با علی) در میان گرد و غبار آورد گاه چهره واقعی و ضمیر بدخواه خود را به من نمودی.

ای عمرو، تو بر این گمان چنان رایزنی کردی که من آن همورد توانمند را چون بزکی ظریف پندارم. شهریاران را چه نسبت با مخاطره هموردی؟ که به راستی مرگ، چون باز شکاری تیز چنگال، همورد را بر باید [۲]. اینک از سخن مغرضانه خود بازگشته و گویی شوخی کرده‌ای، ولی هر سخن

[(-۱)] در شنهج [یا ابا عبد الله].

[(-۲)] متن از روی حاشیه نسخه اصل «حتف المبارز خطفه للبازی» و در اصل [حسب المبارز حفظه من بازی] در شنهج، از پایان این بیت و آغاز بیت پیشین بیتی پرداخته و آغاز این بیت و پایان بیت پیشین را از قلم انداخته است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۷

مزاحی پیامی از حقیقت ضمیر گوینده در بر دارد.

پس همان کس که خیال کشتن مرا بر دلت گذراند تو را به سبب آن نیت سویی که در سر پرورده بودی جزا دهد.

تو از چهره نفس ناستوده‌ات نقاب برگرفتی و بدین گونه لباس ننگ و رسوایی در پوشیدی [۱].

عمرو به وی گفت: ای مرد، بس کن و خاموش شو! تو خود از دشمن خویش می‌ترسی و آنگاه نصیحت گوی خیر اندیشت را به غرض ورزی متهم می‌کنی؟! و در پاسخ وی چنین سرود:

معاوی ان نکلت عن البرازلک الویلات فانظر فی المخازی [۲] ...

ای معاویه، چون از هموردی سرافتنی وای و حسرت بر تو باد، اینک بدین رسواییها (که به جان خریدی) بنگر.

ای معاویه، من نسبت به تو مرتکب گناهی نشدم و در آن رویداد (و سخنی که به مشورتت گفتم) شرمسار نیستم [۳].

گناه من چیست که علی تو را به هموردی خواند؟ البته پیشاهنگ و سردار قوم را به هموردی خوانند.

اگر به هموردی او می‌رفتی با شیری آهنین دندان که هر باز شکاری را می‌رباید [۴]، نبرد کرده (و افتخار افزوده) بودی.

(معاویه) پندارد من نیت نادرستی در سر پرورنده بودم، جزا دهنده راستینم جزا دهد اگر چنان اندیشه‌ای به ذهنم گذشته باشد.

ای پسر هند، آیا در میان گرد و غبار (و در عالم ادعا)، کفتاری نمایی و هنگام امتحان و فرو نشستن غبار (از فرط بزدلی) چون بزی

## حجازی باشی؟

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۳) «... لبست بها ...» و در اصل به خطا [...] لست بنا ...].

[(-۲)] در شنهج، [و خفت، فأنها أم المخازی و ترسیدی، که به راستی آن، سر آمد تمام رسواییهاست].

[(-۳)] متن به تصحیح قیاسی «و ما انا فی الّتی حدثت بخازی» و در اصل به تحریف [بخازی، با ذال] و در شنهج [حدثت خازی].

[(-۴)] متن از روی شنهج «یخطف کلّ بازی» (و این تکرار تعبیر شعری معاویه است. - م.)، در اصل [ینفد کل بازی هر بازی را از بین می‌برد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۸

## [پاره‌ای از هماوردیها]

نصر، از عمر، گفت: فضیل بن خدیج گفت:

مردی از شامیان به هماورد خواهی به میدان آمد، پس عبد الرحمن بن محرز [۱] کندی (و سپس طمحي) [۲] برابش رفت و ساعتی درگیر جنگ تن به تن شدند، سپس عبد الرحمن بدان شامی حمله کرد و نیزه‌ای بر گودی گلویش [۳] بزد و او را به خاک افکند و آنگاه بر سرش فرود آمد و زره و رزم‌افزارش را بگشود و دید که وی برده‌ای سیاه بوده است [۴]، پس گفت: خدایا جان خود را برای برده‌ای سیاه به خطر افکندم! (همان راوی) گفت:

و (نیز) مردی از «عک» به هماورد خواهی آمد، و قیس بن فهدان کنائی بدنئی [۵] به میدان رفت و لختی نگذشت که آن عکّی را با نیزه بزد و بکشت، و قیس چنین سرود:

لقد علمت عکّ بصفّین أنّا اذا ما نلاقى الخيل نطعنها شزرا ...

بنو عک در صفّین دریافتند که چون ما با انبوهی سواران روبرو شویم سخت به نیزه جان شکارشان بزنیم.

ما پرچمهای پیکار را به شایستگی برگرفته‌ایم، سپیدش (به میدان) بریم و سرخش باز آریم [۶].

و عبد الله بن طفیل بکائی [۷] (نیز) به صفوف شامیان حمله کرد، و چون بازگشت

[(-۱)] متن از روی شنهج و طبری (۶: ۱۶) و در اصل [...] بن نجم].

[(-۲)] این کلمه از شنهج افتاده و در طبری به تحریف [الطحمی، به تقدیم حاء] آمده. طمحي، (نسبت دوم او) منسوب به طمح تیره‌ای از کنده است.

[(-۳)] متن مطابق با شنهج «فی نقره نحره» و در طبری [ثغرة نحره].

[(-۴)] متن «فاذا هو عبد اسود» و در طبری [فاذا هو حبشی او یکی زنگی بود].

[(-۵)] متن از روی طبری، و در اصل [...] بن فهد بن الکندی] و در شنهج [قیس بن فهران].

[(-۶)] متن از روی شنهج و طبری «فنوردها بیضا و نصدرها حمرا» و در اصل [...] و نوردها حمرا].

[(-۷)] شرح حالش پیشتر در ص ۲۸۲ گذشت. در شنهج به تحریف [البکالی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۷۹

مردی از بنی تمیم که او را قیس بن نهید [۱] حنظلی، سپس یربوعی [۲] می‌خواندند- و از عراقیانی بود که به معاویه پیوسته بود- به او حمله کرد و نیزه‌اش را میان دو شانه عبد الله نهاد، آنگاه یزید بن معاویه بکائی، پسر عموی عبد الله بن طفیل بر او تاخت و نیزه

خود را بر شانه آن تمیمی نهاد و گفت: به خدا اگر تو نیزهات را فرو بری من نیز بدین نیزهات بکشم. گفت: پیمانی خدایی بر تو، که اگر من سر این نیزه را از شانه یارت برگیرم تو نیز سر نیزهات را از من بر گیری. گفت: (قبول کردم) تو را بر من چنین عهد و پیمان باشد. آنگاه وی نوک نیزه‌اش را از شانه عبد الله بن طفیل کنار برد و یزید نیز نوک نیزه از شانه آن تمیمی برداشت.

تمیمی ایستاد و [به یزید] گفت: تو کیستی؟ گفت: یکی از بنی عامرم. گفت: خدا مرا فدای شما کند، که هر جا با شما برخوردیم شما را جوانمرد و کریم یافتیم، به خدا سوگند که من آخرین کس از یازده تن مرد تمیمی هستم که شما امروز آنان را کشته‌اید [۳]. (چندی بعد) چون مردم از معرکه صفین باز گشتند، یزید- همان گونه که کسی گاه بر سر پاره‌ای چیزها با پسر عموی خود درشتی می‌کند- با عبد الله بن طفیل (در شعر) عتابی کرد و چنین گفت:

ألم ترني حاميت عنك مناصحابصفين اذ خلاك كل حميم ...

آیا ندیدی که من در صفین، هنگامی که تمام دوستان صمیم تنهایت گذاشته بودند، از تو حمایت کردم؟ و آن حظلی مرد را از کشتن تو باز داشتم و او بر اسب تیز گامش نشست و بگریخت؟

### هماوردی ابن مقیده الحمار با مقطع عامری

سپس ابن مقیده الحمار اسدی [که مردی با صلابت و دلیر] و همراه شامیان بود، و در میانه مردم همردیف بشر بن عصمه، و نفر دوم شمرده می‌شد، به میدان آمد

[۱-] در شنهج [... بن فهر] و در طبری (۶: ۱۶) [...] بن قره].

[۲-] یربوعی نسبت دوم اوست. - م.

[۳-] متن از روی شنهج و طبری «قتلتموه» و در اصل [قتلتموه او را کشتید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۰

و بانگ بر آورد: آیا هماوردی نیست؟ و مردم از نبرد تن به تن با او پرهیز داشتند.

پس مقطع عامری که مردی کهنسال بود قد برافراشت، علی به وی گفت: بنشین که تو مردی کهنسالی و او دلیری است که در قبیله خویش همتایی ندارد و من نمی‌خواهم که تو را به نبرد او فرستم. پس بنشست. آنگاه ابن مقیده الحمار بار دوم بانگ بر آورد: آیا هماوردی با من نیست؟ دیگر بار مقطع برخاست و علی همچنان او را بنشانید. سپس بار سوم بانگ کرد: آیا هماوردیم نیست؟ این بار نیز مقطع برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، تو را به خدا مرا باز مدار، چه (از دو حال خارج نیست) یا او مرا بکشد، که شتابان به بهشت روم و از زندگانی در این جهان با کهنسالی و فرتوتی بیاسایم یا من او را بکشم و تو را از شر او آسوده دارم. علی به وی گفت: نامت چیست؟ گفت: من مقطع نام دارم (گسیخته اندام)، پیشتر «هشیم» خوانده می‌شدم ولی جراحتی برداشتم و از آن روز باز مرا مقطع نامیدند. علی بدو گفت: برو [اما] به تاخت به میدان او روی آور[و] افزود: بار الها وی را یاری ده! پس مقطع به تاخت بر او حمله کرد و ابن مقیده الحمار (از هیبت و سرعت حمله او) بهراسید و از آنجا که زیرک و آزموده بود راهی بهتر از فرار ندید و شتابان بگریخت تا بر سرپرده معاویه بگذشت و مقطع نیز به دنبال او، تازان از قرارگاه معاویه فراتر رفت. معاویه بر ابن مقیده بانگ زد: این عراقی تو را از میدان در کرد و به این سرعت تارانی [۱]؟ گفت: آری، اینک که چنین کرده است! سپس مقطع باز گشت تا به قرارگاه خود رسید. (چندی بعد) چون «سال جماعت» در آمد [و] مردم همگان با معاویه بیعت کردند، معاویه در جستجوی مقطع عامری بود تا به کوی او رسید، چون معاویه بر او در آمد و وی را که پیری بسیار فرتوت شده بود بدید گفت: آو خ

که اگر تو چنین فرتوت نبودی [۲] اینک از چنگ انتقامم جان

[۱-] متن از روی شنهج «لقد شمس» و در اصل [شخص].

[۲-] متن از روی شنهج «لو لا أنك فی هذا الحال» و در اصل [لو علمت ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۱

سالم بدر نمی‌بردی. گفت: من از خدا جز این نخواهم که تو مرا بکشی و از رنج زندگی دیر پای آسوده‌ام کنی [۱] و مرا به شرف دیدار خداوند نزدیک سازی.

معاویه گفت: من تو را نمی‌کشم و از تو درخواستی دارم. پیر گفت: درخواست چیست؟ گفت: من از آن رو نزد تو آمده‌ام که تو را به برادری گیرم. گفت: پیمودن راه خدا ما را از شما جدا کرده و من بر همین اعتقاد که مراست پایدار می‌مانم تا خدا در آخرت ما را (برای حساب) با هم گرد آورد. گفت: پس دختری را به همسری به من ده. گفت: من چیزی را که از این نیز بر من آسانتر باشد از تو دریغ دارم، گفت: پس جایزه‌ای از من بپذیر. گفت: مرا به چیزی از جانب تو نیازی نیست. معاویه وی را که حاضر نبود چیزی از او بپذیرد به حال خود گذاشت.

### [فخر عبد الله بن خلیفه طائی به قبیله خود]

(راوی پس از نقل این روایت) گفت:

(آن روز) مردم جنگی سخت کردند، و گروه بسیاری از شامیان به مقابله با قبیله طئی آمدند، پس حمزه بن مالک [همدانی] [۲] برابر طائیان آمد و گفت: شما را به خدا، به جان پدرتان، بگوئید شما کیستید؟ عبد الله بن خلیفه طائی [۳] گفت: «ما طائیان دشت و طائیان کوهساریم، طائیان کوهساران سر به فلک کشیده [۴] و نگهبانان دو کوهستانیم، در میان عذیب و عین، ما طائیان نیزه گذار و طائیان جنگجو و سواران مهاجمیم». وی بدو گفت: به به آفرین، چه خوب قوم خود را می‌ستایی! و او (این بیت را) بگفت: ان كنت لم تشعر بنجدة معشر فاقدم علينا ویل غیرک تشعر [۵] ...

[۱-] متن از روی شنهج «الّا قتلنی و ارحتنی» و در اصل [الّا قتلت و ارحت].

[۲-] افزودگی از طبری (۶: ۱۷) است.

[۳-] در طبری [البولانی] و بولان یکی از تیره‌های قبایل طئی باشد.

[۴-] در متن چنین آمده «طئی الجبل الممنوع بالتحل» و در طبری [...] الممنوع ذی النخل دارای نخلها.

[۵-] این بیت در شنهج نیامده و در طبری بجای «ویل غیرک» [ویل غیرک] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۲

اگر هرگز پایمردی و مدد رسانی گروهی را احساس نکرده‌ای، مصیبت و درد دیگران را به ما بازگو تا امداد بزرگوارانه ما را ببینی. سپس به نبرد پرداختند و او طائیان را تشویق می‌کرد و می‌گفت: ای طائیان، هر چه دارم از کهنه و نو فدای شما باد، برای دین و شرف دودمان و تبار خود بجنگید. سپس این ابیات را سرود و می‌گفت:

یا طئی الجبال و السهل معانّا اذا داع دعا مضطجعا ...

ای زمره طائیان کوه و دشت همه با هم، مائیم که چون در بستر آرام هم غنوده باشیم و کسی ما را به یاری خواند، با شمشیر بران خود ضربات هولناک می‌زنیم و متجاوز خواری طلب نقابدار را از اسب به زیر می‌کشیم [۱].



و چون رزمجوی مدافع شرف خویش، پیکار می‌کنیم.

و بشر بن عشوش طائی، [سپس ملقطی] [۲] گفت:

يا طيئ السهول و الجبال ألا انهضوا بالبيض و العوالی ...

ای طائیان دشتها و کوهساران، هان، با شمشیرهای آبدار و ناوک نیزه‌ها برخیزید، مسلح و جوشن پوش بتازید که شما قهرمانانی دلاورید و پیشوایان گمراهی را سر بکوبید، که آنان راه نادانان بی‌خرد را می‌پیمایند.

راوی گفت:

(در گیر و دار) یک چشم وی شکافت، پس گفت:

ألا يا ليت عینی هذه مثل هذه و لم أمش بين الناس إلا بقائد ...

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «فَنَزَلَ الْمُسْتَلْتِمُ الْمُقْتَعَا» و در اصل [ ... فَنَزَلَ ... رها می‌کنیم ] (که مناسبتی ندارد. - م.) این رجز در طبری چنین آمده:

أنا الذي كنت اذا الداعي دعاصمما بالسيف ندبا اروعا

فَأَنْزَلَ الْمُسْتَلْتِمُ الْمُقْتَعَاوُ أَقْتَلَ الْمَبَالِطَ السَّمِيدَا

[ (۲-) ] افزودگی از طبری است و در آن کتاب نام وی [ ... بن عسوس، با دو سین ] آمده است.

(ملقطی نسبت دوم اوست. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۳

ای کاش آن دیده دیگرم چون این یک می‌شکافت و من کور می‌شدم و بی عصاکش در میان مردم راه نمی‌رفتم.

و ای کاش پایم قلم می‌شد و دو نیمه می‌گشت [۱]، و ای کاش پنجه و میچم نیز می‌شکست، و ای کاش از پس قتل مطرف و سعد، و پس از مستنیر بن خالد، زنده نمی‌ماندم، شهبوارانی که دیگر هرگز مادری نظیرشان را نپرورد [۲] که چون جنگ روی نماید [۳] چنان مردانه بکوشند.

پایان بخش چهارم از بخشهای ابن الطیوری که به دنبال آن بخش پنجم چنین بیاید: «نصر بن مزاحم، از عمر، از فضیل بن خدیج (گفت):

قیس بن فهدان یارانش را تشویق می‌کرد و می‌گفت: چون حمله آرید، همه با هم هجوم کنید و سخت بکوشید ...» و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تسلیما کثیرا.

در بخش ششم از بخشهای عبد الوهاب به خط خود وی دیدم: «تمام آن را بر شیخ ابی الحسین بن عبد الجبار باز خواند، سید بزرگوار یگانه، امام، قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد دامغانی، و دو پسرش قاضی ابو عبد الله محمد و قاضی ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد ابن قاضی ابی الفتح بن بیضاوی، و شریف ابو الفضل محمد بن علی ابن ابی یعلی الحسین، و ابو منصور محمد بن محمد بن قرمی، به قرائت عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی، در شعبان سال چهار صد و نود و چهار.

[ (۱-) ] متن از روی طبری «... طنت بنصفها» و در اصل [ ... طلت ... ].

[ (۲-) ] متن از روی طبری «لم تغذ الحواضن مثلهم» و در اصل [ لم تعر الحواضر ... ].

[ (۳-) ] متن «إذ هی ابدت عن خدام الخرائد» و در طبری [ إذا لحرب ابدت ... ].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۵

## بخش پنجم کتاب صفین (شدت پیکار و لحظات خطرناک)

## اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۶

روایت ابی محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خَاز روایت ابی الحسن علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک و عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش پیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ حافظ، شیخ الاسلام، ابو البرکات، عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: ابو الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او، گفت: ابو یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری گفت:

ابو الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید بن همام شیبانی گفت: ابو محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدی خَاز گفت: نصر بن مزاحم، از عمر، از فضیل بن خدیج گفت که:

## خطبه قیس بن فهدان

قیس بن فهدان یارانش را بر می‌انگیخت و می‌گفت:

«چون حمله آرید همه با هم هجوم کنید و چشم از هر چیز بپوشید، سخن و هیاهو را کم کنید و با همگنان خود به هم‌وردی بر آیید [۱] (اما مبادا) از جانب شما به عرب [۲] آسیبی رسد.»

[۱-] متن از روی طبری (۶: ۱۷) «و اعتوروا الأقران» و در اصل [و اغنوا الاقران]. این عبارت در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[۲-] مراد از عرب، اعراب بی‌طرف ساکن آن صفحاتند و مقصود این که با هم‌وردانی بجنگید که هم شأن شما نیستند و به اعراب ساده که با شما سر جنگ ندارند کاری نداشته باشید. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۸

## کشته شدن پاره‌ای مردان

نهیک بن عزیز، از بنی حارث بن عدی و عمرو بن یزید، از بنی ذهل و سعد بن عمر [۱]، از بنی بدا کشته شدند. و قیس بن یزید [۲] کندی - یکی از کسانی که از علی گریخته و به معاویه پیوسته بود - به میدان آمد، و ابو العمرطه [قیس بن عمرو بن عمیر بن [۳]] یزید، از یاران علی به رزمش رفت و چون بدو نزدیک شد او را بشناخت و از هم‌وردی با یک دیگر منصرف شدند.

## ندا در دادن عتر بن عبید

نصر، از عمر که گفت: مردی از ابی صلت تیمی مرا خبر داد و گفت: از پیران قبیله محارب شنیدم: یکی از ایشان (از افراد بنی قیس) که وی را عنتر [۴] ابن عبید بن خالد می‌خواندند و در پیکار صفین در شمار دلیرترین مردان بود، چون دید یاران وی از میدان می‌گریزند بانگ برآورد: ای گروه قیس، آیا فرمانبرداری از شیطان به گمان شما از فرمانبرداری خدا خوشتر است؟ [هلا، که] فرار، نافرمانی از خدا و موجب خشم اوست، و پایداری، فرمانبرداری از خدا و مایه خرسندی اوست. [آیا خشم خدا و نافرمانی از او را بر خرسندی وی و فرمانبرداری از او رجحان می‌دهید؟] همانا، آسایش پس از مرگ از آن کسی است که دست از جان بشوید و حساب کار (قیامت) خود را برسد. و (به شعر) چنین گفت: [۵]

[۱-(-)] در طبری، بدون انتساب وی به قبیله بنی بدا، [...] و سعید بن عمرو] آمده است.

[۲-(-)] متن از روی طبری و در اصل [...] قیس بن زید ...].

[۳-(-)] عبارت با این افزودگی درست می‌شود. - آنچه در صفحه ۳۶۶ گذشت، در طبری [ابو العمره بن یزید] آمده است.

[۴-(-)] در طبری [خنثر بن عبیده بن خالد].

[۵-(-)] این کلمه در نسخه اصل پس از بیت اول رجز آمده ولی جای درست آن همینجاست که در متن آوردیم.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۸۹ لا و ألت [۱] نفس امرئ و لّت دبرأنا الذی لا انثنی و لا أفرّ ...

مردی که پشت به میدان کرد و گریخت نجات نیابد، من آنم که نه کمر خم کنم و نه بگریزم.

و کس نبیند که با مردم بی سلاح نیرنگ بازم

### کشته شدن نخعیان

پس چندان جنگید تا پیکر نیمه‌جان او را به لشکرگاه بردند، سپس دیگر بار با پانصد تن [۲] که همراه فروه [۳] بن نوفل اشجعی خود را به کناری کشانده بودند، به میدان در آمد و در دسکره و بند نیجین [۴] فرود آمدند. آنگاه نخعیان پیکاری سخت کردند و آن روز از ایشان: بکر بن هوذه، و حنان [۵] بن هوذه، و شعیب بن نعیم، از نخعیان بنی بکر، و ربیعۀ بن مالک بن وهیل [۶]، و ابی بن قیس، برادر علقمه [بن قیس فقیه] [۷] کشته شدند، و پای علقمه نیز قطع شد که می‌گفت: خوش نداشتم پایم همچنان که زان پیش بود سالم می‌ماند زیرا من اینک بدین فقدان پا از پروردگارم بیشتر امید پاداش نیک دارم، و نیز خوش داشتم برادرم یا یکی از یارانم را (که شهید شده بودند) به خواب ببینم. پس برادرم را به رؤیا دیدم و به وی گفتم: شما به کجا گام نهادید و چه بر سرتان آمد؟ گفت: ما با آن قوم در برابر خدای عزّ و جلّ به حجت بر آمدم و در حجت بر آنان فایق گشتیم. از آنگاه باز که به عقل آمده (و خود را شناخته) ام

[۱-(-)] متن از روی طبری و شنهج و در اصل [لا و أبت ...].

[۲-(-)] متن از روی طبری «... الخمسمائة - بدون الف و لام».

[۳-(-)] فروه بن نوفل اشجعی، در این که وی از اصحاب بوده است یا نه، اختلاف است و درست این است که پدرش از اصحاب (پیامبر صلی الله علیه و آله) بوده است - الاصابه، ۷۰۳۳. با آن که در الاصابه آمده: «مرزبانی در معجم خود از او یاد کرده است» در نسخه‌های چاپی معجم المرزبانی نام او دیده نمی‌شود. متن از روی طبری «فروه» تصحیح شده و در اصل [فرقه ...] آمده است.

[۴-(-)] بند نیجین: شهرکی در کنار نهروان از ناحیه جبل و از توابع بغداد.

[۵-(-)] در طبری [حِثان بن هوذه].

[۶-] متن از روی طبری (۶: ۱۸) و در اصل [و سعیر بن نعیم، من بکر بن ربیعہ و مالک بن نهشل].

[۷-] این افزودگی از طبری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۰

از چیزی به اندازه آن رؤیا مسرور و شادمان نگشته‌ام.

### تبرئه‌خواهی خالد بن معمر

نصر، از عمر، از سوید بن حبه النضری [۱] از حنین [۲] بن منذر [رقاشی] گفت:

آن روز پیش از گیر و دار معرکه نبرد، پاره‌ای مردم نزد علی آمده و گفته بودند: خالد بن معمر سدوسی با معاویه مکاتبه دارد و می‌ترسیم از او پیروی کند. علی به دنبال او و تنی چند از شریف‌زادگان ایشان کس فرستاد (و چون آمدند) نخست به سپاس و ستایش پروردگار خویش، خداوند متعال پرداخت و سپس گفت:

«اما بعد، ای گروه ربیعہ، شما یاوران من و پذیرندگان دعوت من هستید و به دیده من مطمئن‌ترین قبیله عربید. اینک به من گزارش داده‌اند که معاویه با خالد بن معمر، رفیق شما مکاتبه دارد و اکنون من او را بدینجا خواسته [۳] و شما را نیز گرد آورده‌ام تا شما را بر او گواه گیرم که سخن من و او را بشنوید». آنگاه رو به وی کرد و گفت: «ای خالد بن معمر، اگر آنچه به من گزارش داده‌اند درست باشد، من خدا و این گروه مسلمان را که به دعوت من اینجا گرد آمده‌اند گواه می‌گیرم که تو از هر گزندی ایمن باشی تا به عراق یا حجاز یا هر سرزمینی که زیر سلطه معاویه نباشد بروی. و اگر دروغی بر تو بسته‌اند، به سوگند خود دل‌های ما را بر خویش خوش گمان کن که (بیش از پیش به تو) مطمئن شویم.» پس وی سوگند به خدا خورد که چنان نکرده (و مکاتبه‌ای با معاویه نداشته) است، و بسیاری از مردان ما گفتند: به خدا اگر بدانیم چنان کرده باشد او را خواهیم کشت.

[۱-] در شنهج [... بن حبه البصری] و در طبری [...] بن حبه الاسدی].

[۲-] حنین بن منذر بن حارث بن وعله الرقاشی، شاعر و شهسوار و از بزرگان تابعان بود که در سر صده هجرت درگذشت. - المؤلف، ۸۷ و تهذیب التهذیب و الخزائن (۲: ۸۹-۹۰). متن از روی طبری تصحیح شد و در اصل و شنهج [الحصین، به صاد] آمده است.

[۳-] متن از روی شنهج و طبری «وقد اتیت به» و در اصل [...] اوتیت به].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۱

شقیق بن ثور [سدوسی] [۱] گفت: خدا خالد بن معمر را موفق نگرداند که به معاویه و شامیان بر ضد علی و ربیعہ یاری دهد. و زیاد بن خصفه گفت: از ابن معمر به گرفتن سوگند اطمینان خواه تا خیانت نورزد، سپس ما (همه) از آن مجلس (که بدین قصد فراهم آمده بود) رفتیم.

### گفتار علی درباره پرچمهای ربیعہ

چون روز پنجشنبه در رسید سپاهیان جناح راست رو به گریز نهادند، پس علی با دو پسر خود بیامد تا نزدیک ما رسید و به صدایی رسا، بی توجه به وضع (فرار) دیگر مردم بانگ برداشت و گفت: «این پرچمها از کدام قبیله است؟» گفتیم:

پرچمهای ربیعہ است. گفت: «نه، بلکه این پرچمهای خداوند است. خدا صاحبان شایسته آنها را محفوظ دارد و شکیب و پایداری دهد» سپس به من - [که آن روز پرچمدار ربیعہ بودم] - گفت: ای جوان آیا پرچمت را یک ذراع پیشتر نمی‌بری؟

به او گفتم: آری، به خدا سوگند که ده ذراع [۲] نیز پیش می‌برم، سپس سر پرچم خود را فرود آوردم [۳] (و) [این چنین] پیش بردمش تا به من فرمود: «بس است، به جای خود باش!» نصر، از ابی عبد الرحمن که گفت: مثنی بن صالح - از افراد بنی قیس بن ثعلبه - از ابی الاشعث، یحیی بن مطرف عجلی که با علی در صفین حضور داشت، گفت:

چون پرچمها را برافراشتند، علی از برابر پرچمها گذشت تا به پرچمهای ربیعه رسید و گفت: این پرچمها از آن کیست؟ من گفتم: پرچمهای ربیعه است.

گفت: نه، بلکه پرچمهای خداست.

[۱-] افزودگی از طبری است.

[۲-] در اصل و شنهج «و عشرة اذرع» آمده و درست است و در طبری به اعتبار آن که «ذراع» مذکر نیز می‌آید [عشر اذرع] آمده است.

[۳-] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۵) «ثم ملت بها» و در اصل [فقلبت بها آن را گرداندم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۲

### [پرچم حنین بن منذر]

نصر، از عمرو بن شمر، گفت:

حنین [۱] بن منذر - که آن روز نوجوانی بود - با پرچم خود پیشروی می‌کرد. سدی گفت: پرچمش به رنگ سرخ بود.

علی را پیشروی و پایداری دلیرانه او خوش آمد و (به شعر) گفت:

لمن رایة حمراء یخفق ظلها اذا قیل قدمها حنین [۲] تقدما ...

پرچم سرخی که سایه‌اش به اهتزاز در آمده از آن کیست؟ - که چون گویی آن را پیش بر، حنین پیش می‌بردش.

آن را در میانه صفوف پیش می‌برد، بدانجا که گودالهای پر خطر است، - و مرگ می‌بارد و خون می‌فشاند.

چون بزرگ روز نبرد در رسد او را بینی که دلیرانه از عزت و شرف دفاع می‌کند.

خداوند گروهی را که در برخورد خویش، به سخت کوشی و آزادگی [۳] - پایداری کردند پاداش نیک دهد که چه پاکدامن و بزرگوارند.

آنان که چون به جنگ خوانده شدند و شیهه اسبان از هر سو برخاست، به خردمندی و پایداری در ایستادند، یعنی: ربیعه، که اهل

یاوری و امدادگری هستند، و چون انبوه سپاه دشمن را ببینند به سخت کوشی درایستند، (قبایل) «عک» و «لخم» و «حمیر» گرفتار

مذحج [۴] آمدند که چندان پای فشرد که خون از خون نمی‌گسست، و تیره «جذام» بر تیره «یال» [۵] مذحج بانگ زدند:

وای بر شما، خدایتان کیفر بد دهد، کدامین یک از ما جفا کرده است؟

[۱-] در اصل [حصین، با صاد] آمده و درستش با ضاد است - آنچه در صفحه ۳۹۰ گذشت.

[۲-] در اصل و شنهج [حصین]، متن از روی طبری (۶: ۲۰) «حنین».

[۳-] متن «لدى البأس حرا ...» و در روایت طبری [لدى الموت قوما ... در برابر مرگ، قومی هستند ...].

[۴-] «عک» و «لخم» و «حمیر» نام قبایلی است که در سپاه شام در قبیله مذحج از سپاه عراق قرار داشتند. - م.

[۵-] تیره جذام و یال هر دو از تیره‌های قبیله مذحج هستند که در جنگ صفین تیره نخست پایداری کرد و تیره دوم گریخت. -

۰۴

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۳

آیا در حرامکاریهای خود از خدا نمی‌پرهیزید؟ کدامین ما به خدای رحمان نزدیکتر است و او را بیشتر بزرگ می‌دارد؟  
ضربه‌های نیزه و شمشیرمان را به پسر حرب [۱] چشاندیم، چندان که پشت کرد و بگریخت، و در حال فرار زبرقان و ظالم [۲] و کلاع را به بانگ بلند به یاری می‌خواند، و عمرو و سفیان و جهم و مالک و حوشب و شریح گمراه و اظلم، و کرز بن نبهان [۳] و عمرو بن جحدر و صباح قینی [۴] و اسلم را آوا می‌داد [۵].

### [پرچم ربیعہ]

نصر: از عمر، گفت: صلت بن یزید بن ابی صلت تیمی گفت:

از پیران قبیله بنی تیم الله بن ثعلبه [۶] شنیدم که می‌گویند:

پرچمداری کوفیان و بصریان [۷] ربیعہ را خالد بن معمر داشت [که از مردم بصره بود. و گفت: شنیدم پیران می‌گفتند: پرچمداری با خالد بن معمر [۸] و سعید بن ثور [۹] سدوسی بود، و هر دو گروه موافقت کردند که پرچم (طایفه) بکر بن وائل را

[(-۱)] مراد معاویه است. - م.

[(-۲)] زبرقان و ظالم و کلاع و کرب و عمرو (بن عاص) و سفیان و جهم ... و دیگر نامها تا ... اسلم، نام سرداران و یاران مشهور معاویه در جنگ صفین است. - م.

متن از روی شنهج (۱: ۴۹۶) «و فرینادی الزبرقان و ظالما» و در اصل [و حتی ینادی زبرقان بن اظلم].

[(-۳)] در شنهج [کرز بن تیهان].

[(-۴)] (متن «و صباحا القینی صباح منسوب به قین») و در شنهج [صباحا اللیثی].

[(-۵)] ابن ابی الحدید پس از نقل این ابیات آورده است: «گویم: نصر بن مزاحم چنین روایت کرده و دیگر راویان شش بیت نخست را از آن حضرت علیه السلام و بقیه ابیات را از نصر روایت کرده‌اند. تیره عکّ به پرچمداری حضین ابن منذر سخت پایداری کردند».

[(-۶)] متن از روی طبری و در اصل [... تمیم بن ثعلبه] آمده، ایشان بنو تیم الله بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بودند المعارف ص ۴۴ و پیش از آن.

در خور یادآوری است که در میان اعراب دودمانی نیز به نام «تیم بن ثعلبه» وجود داشتند که در قحطان بسر می‌بردند و از فرزندان طبعی بن ادد بودند و همچنین در میان اعراب جز دو قبیله به نام «تمیم» نبود: تمیم بن مرّ، که قبیله معروفی است و دیگری قبیله تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر - المعارف ص ۳۰

[(-۷)] متن «رایه ربیعہ، کوفیتها و بصریتها» و در طبری (۶: ۱۸) [...] اهل کوفتها و بصرتها].

[(-۸)] افزودگی از طبری است.

[(-۹)] در طبری [سفیان بن ثور] بدون نسبت سدوسی بعد از آن.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۴

که از مردم بصره بودند به حضین [۱] بن منذر بسپارند. ولی بر سر پرچمداری رقابتی داشتند و گفتند: این جوانی است که دودمانی شریف دارد، اینک این پرچم را به وی می‌سپاریم و بنگریم تا بعد رأی ما بر که قرار گیرد. پس از آن علی پرچم تمام (قبیله) ربیعہ

را به خالد بن معمر سپرد.

### قرعه‌کشی معاویه برای قبیله حمیر

راوی گفت:

معاویه برای (رویاریوی) قبیله حمیر با سه قبیله که آن روز پر شمارتر از آنان در عراق قبیله‌ای نبود، یعنی:

ربیع و همدان و مذحج با تیر به قرعه‌کشی پرداخت.

تیر حمیر به نام ربیع در آمد، از این رو ذو الکلاع گفت:

خدا، روسیاهت کند ای قرعه زشت و ناهنجار که چهره هم‌آوردی را کریه کردی!

پس ذو الکلاع با قبیله حمیر و وابستگان بدان پیش آمد، و عبید الله بن عمر بن خطاب نیز با چهار هزار تن از قاریان شامی که تا پای جان سوگند وفاداری خورده بودند و در جناح راست سپاه شام قرار داشتند همراه آنها بود و سپهسالاری تمام جناح را ذو الکلاع به عهده داشت.

### جابجا شدن و اضطراب پرچمهای ربیع

آنگاه (قبیله) ربیع - که جناح چپ سپاه عراق را تشکیل می‌داد - و عبد الله بن عباس که فرماندهی همان جناح چپ را به عهده داشت حمله کردند. از این سو ذو الکلاع و عبید الله بن عمر به مقابله آنان هجوم آوردند و پیاده و سواره حمله سختی به ربیع کردند تا بدانجا که اضطرابی در پرچمهای ربیع پدید آمد ولی جز تنی چند از دنباله‌روان و دونان، دیگران ایستادگی کردند [۲]. سپس شامیان باز گشتند و پس از لختی هجومی [دیگر] آوردند

[۱-] در اصل به تحریف [الحصین - با صاد] - آنچه در ص ۳۹۰ پیشتر گذشت.

[۲-] متن «فتضععت رایات ربیع، فتثبتوا الا قليلا من الاحشام والاندال ...» و در طبری

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۹۵

و عبید الله بن عمر [پیشاپیش آنان بود] و می‌گفت: «ای مردم شام، این همان قبیله عراقی است که افرادی قاتلان عثمان بن عفان، و یاوران علی بن ابی طالبند و اگر این قبیله را شکست دهید به انتقام خون عثمان و بر نابودی علی و عراقیان دست یافته‌اید.»

### پایداری ربیع پس از گریز

آنگاه حمله‌ای سخت به شدتی هر چه بیشتر بر آنان کردند و ربیع، جز پاره‌ای از سست دلان، به مردانگی و شکیبایی هر چه نکوتر، پایداری کردند، و پرچمداران و پیشتازان پر شکیب و غیرتمند به پایمردی در ایستادند و جنگی سخت کردند.

چون خالد بن معمر دید پاره‌ای از افراد قومش عقب‌نشینی کرده‌اند او نیز روی از میدان بگرداند، و به محض آنکه دید پرچمداران پایداری کردند و قومش نیز چنان پایمردی را از آنان دیدند، باز گشت و به گریختگان بانگ زد که برگردند.

وی (در پاسخ سرزنشی که بر او رفت) گفت: کسانی [از قومش] که می‌خواستند او را بد نام و متهم کنند آهنگ گریز از میدان کردند و آنگاه که دیدند ما پایداری کردیم به سوی ما باز گشتند. و همو گفت [۱]: چون دیدم برخی از مردان ما می‌گریزند خواستم بدیشان رسم و سپس آنها را به میدان باز گردانم و اینک آنان را که سخن مرا شنودند و فرمانم را پذیرفتند به نزد شما باز آوردم. ولی وی (به هر تقدیر) فرمانهای مبهم و خطا می‌داد [۲].

[۱] [فتضعضت رایات ربیعۃ اّلا قلیلا من الاخیار و الابدال پرچمهای ربیعۃ از جای بشد جز اندکی از نیکان و دلیران] که حاصل معنی هر دو عبارت نزدیک است. این خبر از آغازش در شنهج به اختصار آمده و در این مورد مواضعی را که به مقابله نسخه اصل با نسخه شنهج اشاره کردم در طبری نیافتم.

[۱-] [متن از روی شنهج (۱: ۴۹۶) و طبری «و قال هو» و در اصل [قال لهم].

[۲-] [متن «فجاء یأمر مشته» و در طبری [فجاء بامر مشته کارهای مبهم و مشکوک می‌کرد]. ابن ابی الحدید نویسد: «گویم: علمای سیر و تاریخ تردید ندارند که خالد بن معمر در باطن تباه خود دل با معاویه داشت و آن روز از آن رو عقب‌نشینی کرد که جناح چپ سپاه علی در هم شکند. این نکته را «کلی» و واقدی و جز این دو یادآوری کرده‌اند. دلیل این

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۶

در پیکار صفین چهار هزار تن چرمینه سیر [۱] از (قبیله) عنزه [۲] شرکت داشتند.

### [خطبه خالد بن معمر]

نصر، از عمر که گفت: مردی از قبیله بکر بن وائل، از محرز بن عبد الرحمن [عجلی] [۳] مرا خبر داد که خالد بن معمر (در خطبه چنین) گفت:

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۳۹۶

ای گروه ربیعۃ، همانا خدای عز و جل هر یک از شما مردان را از خاستگاه و زادبوم خویش آورده و در این نقطه، در اجتماعی بی‌نظیر گرد کرده است که از آن روز که در زمین پراکنده شده‌اید [۴] چنین اجتماعی با هم و به یک جا نداشته‌اید. به راستی، اگر اینک شما دست نگاه دارید و از نبرد با دشمنان سر باز زنید و از صف پیکار روی گردانید [۵]، خدا از کرده شما خرسند نباشد و از طعن هیچ حقیقت‌سنجی در امان نیستید که گوید: ربیعۃ آبروی خویش بر باد داد و از پیکار روی تافت [۶] و عرب از کرده او آسیب دید [۷]. مبادا امروز مسلمانان شومتان دارند. راستی را که باید گام (همت) فرا نهید و پیش روید و به جانبازی پایداری کنید، چه پیشروی عادت شما، و پایداری خوی شماست. پس بدین نیت راستین شکیبایی و پایداری کنید که پاداش برید زیرا پاداش آن کس که بدانچه نزد خداست بیندیشد شرف دنیا و بزرگواری آخرت است و خداوند پاداش کسی را که کردار نیک کند تباه نسازد.»

[۱-] [امر آن که چون روز بعد ربیعۃ بر معاویه و سپاه شام پیروز آمد، معاویه به خالد بن معمر پیام فرستاد: «دست از جنگ بدار و در عوض تا پایان عمرت حکومت خراسان از آن تو باشد». وی مطلب را با (قبیله) ربیعۃ در میان گذاشت و قوم او دریافتند که معاویه رگ خواب او را یافته است.»

[۱-] [متن: محجف سپری که از چند لایه چرم شتر سازند. - م.]

[۲-] [متن «و کان بصفین اربعۃ آلاف محجف من عنزه» و در شنهج [و کان فی حجلۃ ربیعۃ من عنزه وحدها اربعۃ آلاف محجف و در زمره قبیله ربیعۃ، تنها از بنی عنزه چهار هزار «خفتان پوش» بودند.]

[۳-] [افزودگی از طبری است.]



[(-۴)] متن از روی طبری «منذ نشرکم فی - الارض» و در اصل [هذا فرشکم الارض].

[(-۵)] متن «و تحولوا عن مصافکم» و در طبری [و نزلوا عن مصافکم].

[(-۶)] متن به تصحیح قیاسی «خامت عن القتال» و در اصل به تحریف [حامت ...] و در شنهج [خامرا ...] و در طبری [حاصت].

[(-۷)] متن از روی طبری و شنهج «و اتیت من قبلها» و در اصل [و اوتیت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۷

### پاسخ یکی از ربیعان به وی

آنگاه مردی از ربیعه برخاست و گفت: «به خدا وقتی امر ربیعه به دست تو افتاد کارشان زار شد. به ما فرمان می‌دهی عقب ننشینیم و روی نگردانیم تا خود را به کشتن دهیم و خون خویش را هدر کنیم؟ مگر به کسان نمی‌نگری و نمی‌بینی که بیشتر آنان گریخته‌اند؟» پس تنی چند از مردان قوم بر ضد او برخاستند و سرزنشهای سخت بدو کردند [۱] و به مشتهای خود کوفتندش. خالد بن معمر گفت: «این را از میان خود برانید که این اگر بماند شما را زیان رساند و اگر برود از شما چیزی نکاهد، این کسی است که نه رفتنش شما را بکاهد و نه وجودش در میان شما خلائی را پر کند. خدایت عذاب دهد [۲]، ای سخنگوی قوم! چگونه از خیر دوری گزیدی [۳]؟»

### نبرد ربیعه و حمیر

نبرد (قبیله) ربیعه با حمیریان و عبید الله بن عمر شدت گرفت و شمار کشتگان هر دو جانب بسیار شد، و عبید الله بن عمر حمله آورد و گفت: منم پاک پاکزاده. گفتند: تویی، ناپاکمردی که زاده پاکمردی هستی. پس شمر بن ریان بن حارث [۴] که از دلیرترین مردم بود کشته شد. سپس نزدیک به پانصد سوار یا بیشتر، از یاران علی، غرق در آهن، که سر و روی را به دستاری سپید پیچیده بودند و جز دیدگان‌شان پیدا نبود به میدان آمدند و از شامیان نیز شماری برابر آنها در آمدند و در دو صف به نبرد پرداختند و دیگر مردم زیر پرچمهای خود بر جای ماندند. در این پیکار، از اینان و آنان، حتی یک تن

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۶) «فتناولوه بقسیهم» و در اصل [...] بفیهم به زبان پرخاش خود گرفتندش] و در طبری [و تناولوه بالستهم].

[(-۲)] متن از روی طبری «بَرَحَکَ الله» و در اصل [یرحمک الله] (که مناسب مقال و حال نیست. - م.) و در شنهج [ترحک الله خدایت غمنده دارد].

[(-۳)] متن «کیف جنبک الخیر» و در شنهج [لقد جنبک الخیر] و در طبری [کیف جنبک السیداد چگونه از استوار گامی دوری گزیدی].

[(-۴)] در طبری [سمیر بن الریان بن الحارث العجلی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۳۹۸

عراقی یا شامی که گزارشگر (واقعه) باشد باز نگشت، چه تمامی ایشان در بین دو صف سپاه کشته شدند.

### افتخار دو طرف به عبید الله بن عمر و محمد بن ابی بکر

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

منادی شامیان بانگ بر آورد: هلا، (بدانید) که همانا این پاکمرد پاکزاده، عید الله پسر عمر با ماست. عمار بن یاسر گفت: نه، بلکه او ناپاکمرد [پاکزاده] است.

و منادی عراقیان بانگ درداد: هان، (بدانید) که همانا این پاکمرد پاکزاده، محمد پسر ابو بکر با ماست. و منادی شامیان بانگ کرد: نه، بلکه او ناپاکمرد پاکزاده است.

در خبری آمده است: عقبه بن سلمه منسوب به بنی رقاش [۱] از شامیان، گفت:  
در صفین پشته‌ای بود که سر مردان را بر آن می‌افکندند [و تلّ الجمامم [۲] خوانده می‌شد].

### [پاره‌ای اشعار پیرامون صفین]

و (همو) گفت:

لم أر فرسانا أشدّ بدیهة [۳] و امنع منهم یوم تلّ الجمامم ...  
هرگز سوارانی تکاورتر و رزمنده‌تر از آنان به روز نبرد «کله منار» ندیدم.  
صبحگاه نبرد، عراقیان به میدان آمدند چنان که گفتمی شترمرغانی از گردنه‌های کوهسار سرازیر شده‌اند، آنگاه گفتم: اینک فوجی دستار سپید بسته، به هم پیوسته و انبوهی گامزن ثابت قدم فراز آمدند.

[ (۱-) ] متن «عقبه بن سلمه اخو بنی رقاش برادر خوانده و وابسته به بنی رقاش» و در شنهج [عقبه بن مسلم الرقاشی].  
[ (۲-) ] [تلی از کاسه‌های سر آدمیان، تعبیر مشابه آن کلمه منارهایی است که مغول و تیمورلنگ در شهرهای ایران بر هم می‌انباشند. - م.]

[ (۳-) ] شنهج (۱: ۴۹۷) [اشدّ حفیظه].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۳۹۹

به ما گفتند: این علی است، با او بیعت کنید! و ما گفتیم: هان، نه به ضرب شمشیرهای برّان [۱].  
و با شمشیرها و نیزه‌های خود در برابرشان ایستادیم و انبوه سواران ما آنها را عقب راندند.  
از آنجا که معاویه عهد کرده بود زنان ربیع را به اسارت گیرد و رزم‌آوران‌شان را بکشد خالد بن معمر در این باره سرود:  
تمنی ابن حرب نذرة فی نساءنا\* و دون الذی ینوی سیوف قواضب ...  
پسر حرب درباره زنان ما عهدی بر دل گذرانده، و کسی را که چنان تیت پلیدی کند تیغهای برّان نصیب آید.  
(ای معاویه) ما حکومتی را که تو خواستی از بنی هاشم برایی بدیشان می‌بخشیم، و این سخن راستین مردی است که هرگز دروغ نگوید.

و نیز گفت:

و فتنه مثل ظهر اللیل مظلمة لا یستبین لها انف و لا ذنب ...

و فتنه‌ای ظلمانی همچون تیرگی دل شب، قیرگون و ناپیدا کرانه که آغاز و انجامش شناخته نمی‌شد (به راه انداختی).  
من دل آن تیره شب را به نور کتاب خدا گشودم و ظلمت از هم بشکافت، در حالی که سروران عرب در آن سرگردان بودند.  
و شبت بن ربیع گفت:

وقفنا لدیهم یوم صفین بالقنالدن غدوة حتی هوت لغروب ...

به پیکار صفین با نیزه‌های بلند از صبحگاه تا شامگاهان برابرشان در ایستادیم، و پسر حرب از میدان بگریخت و نیزه‌ها از هر سو به

جانبش روان بود و شمشیر جنگاوران خشنناک به رویش کشیده می‌شد [۲]

[ (۱-) ] متن «فقلنا ألا، لا- بالسیوف الصیوارم» و در شنهج [فقلنا صه، بل بالسیوف الصوارم پس گفتیم: خاموش شوید، بلکه با شمشیرهای بران].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و قد ارضت الاسیاف کلّ غضوب» و در اصل [و قد غضت الاحلاس ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۰

گاه به شمشیر می‌زدیمشان و گاه می‌رانندیمشان [۱] و بر سر هر یک از آنان که به همپشتی یک دیگر ایستاده بودند [۲] شهنشوار قویدست می‌تاخت، ما با شمشیرهای آبدار شراره‌گون که در میان خیل سواران به درخشندگی به جنبش و بازی در می‌آمد، به شمشیر، غسانیان را می‌زدیم و در پیکار ما قبیله جذام تیره‌بخت شد که گوشمالی بنده بس آسان باشد. هرگز سوارانی تکاورتر از ایشان ندیده‌ام. بدانگاه که سراسر آفاق را باد جنوب در می‌نوردد- جوانان برومند با نیزه‌ها و شمشیرهای آبدار دو دم هجوم کردند و از شرف خویش دفاع نمودند. و ابن کوّاء گفت:

ألا من مبلغ کلبا و لخمٰنصیحۃ ناصح فوق الشّقیق ...

هلا، پیام‌رسانی این اندرز را از خیرخواهی که برتر از برادر است به قبایل کلب و لخم برساند: همانا شما و یارانتان جملگی چون شاهینی گم کرده راهید که از راه راست و روشن منحرف شدید، و دین خود را برای خرسندی بنده‌ای حقیر که گمراهتان کرده است، بفروختید، و در برابر ما سوار بر اسبان سرکش [۳] همچون هیون گشن‌آور [۴]، شمشیر به کف در ایستادید، و با فوجهای خود به سوی ماه تمامی تاختید که پرتو وجودش در میان گرد و ظلمت آورد گاه می‌درخشد. و مراد شاعر از بدر ماه تمام، علی است.

[ (۱-) ] متن «نجالدهم طورا و طورا نصدهم» و در شنهج [...] و طورا نشلهم و گاه از کارشان می‌انداختیم].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «محبوک به هم آمیخته» و در اصل [محبوک آزموده].

[ (۳-) ] متن ... «بکلّ مصانع» و مصانع، اسبی را گویند که تمام نیروی تاخت خود را بکار نبرد و سوارش را به بازی گیرد و چون تمام تازد گویی با سوار خود احسانی کرده باشد. در اصل [مضالع پهلوی زننده] آمده که وجهی ندارد.

[ (۴-) ] متن «... مثل الفنیق اسب نر گشن‌آور».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۱

### خطبه‌ای از معاویه

چون روز پنجشنبه نهم صفر رسید، معاویه برای مردم خطبه‌ای خواند و ایشان را برانگیخت و چنین گفت: «اینک کاری بزرگ، چنین که به عیان می‌بینید رخ داده و اکنون آنچه به شما رسید، رسیده است. به خواست خدا چون آهنگ تاختن بر آنان کردید، زره‌پوشان را جلو دارید و بی‌زرهان را در عقب گمارید و سواران را پهلوی به پهلوی هم نظام دهید و چون قیچی باشید [۱]، و ساعتی سرهای خود را به ما عاریه دهید (و سر بیازید) که به راستی، خواه او (علی) ظالم باشد یا مظلوم، بهر تقدیر حق به نقطه عطف خود رسیده و مردم در صدد آماده‌باشی دیگرند».

## [خطبه‌ای دیگر از معاویه]

نصر، از عمر که گفت: مردی از جابر، از گفته شعبی مرا حدیث کرد که گفت:

معاویه پیش از پیکار اصلی و بزرگ در صفین به ایراد خطبه پرداخت و گفت:

«سپاس خدایی را که در کمال نزدیکی و پابینی بر فراز است و در کمال بر فرازی نزدیک و پابین (و دمساز)، و برون است و درون است و مقامش از هر دیدگاهی فزون، از آغاز و پایان و به آشکار و نهان قضا می‌راند و می‌برد و تقدیر می‌نهد و می‌آمرزد و آنچه خواهد می‌کند، چون اراده کاری کند آن را بگذراند و اگر همت بر کاری بندد همچنان که مشیت اوست قضا راند، هیچکس را در پادشاهی او فرمانی نباشد و بدآنچه کند به پرسش نگیرندش، اما دیگران همه به پرسش گرفته شوند. و سپاس از آن خدایی که پروردگار جهانیان است بدآنچه خوش داریم یا ناخوشایند شماریم. سپس، قضای الهی چنان رفت که دست تقدیر ما را بدین پاره زمین کشاند [۲] و ما را در اینجا با مردم عراق رویاروی داشت، و ما

[ (۱-) ] متن «كَصَصَ الشَّارِبُ چُونِ قِیْجِی شَارِبِ زَنْ» و مراد این است که از تیزی و برندگی و صف شکافی چنان قیچی باشید، یا چون قیچی از دو جانب به هم بر آید و به اصطلاح نظامی امروز حمله گازانبری کنید. - م.  
[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۷) «قَضَى اللَّهُ أَنْ سَاقَتَنَا الْمَقَادِيرُ» و در اصل [...] و سَاقَتَنَا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۲

همه در دیدگاه خداییم. و خدای سبحان گفته است:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ اگر خدا می‌خواست شما با یک دیگر پیکار نمی‌کردید لیکن خدا آنچه خواهد کند [۱].

ای گروه شامیان، نیک بنگرید، شما فردا با عراقیان رویاروی خواهید شد، پس بر یکی از این سه حال باشید:

یا گروهی باشید که در پیکار خویش با قومی که بر شما ستم رانده و از شهرهای خود به دیار شما هجوم آورده و در سرایتان فرود آمده‌اند، پاداش الهی را می‌جوئید (و طالب ثواب آخرتید).

- یا گروهی باشید که به خونخواهی خلیفه خویش و داماد پیامبر خود صلی الله علیه و آله برخاسته‌اید.

و یا گروهی باشید که از زنان و فرزندان خویش حمایت می‌کنید.

پس بر شماس که بر پرهیزگاری خدا و شکیبایی نیکو پایدار بمانید. از خداوند برای خود و شما مسئلت دارم پیروزی نصیبمان دارد و «میان ما و قوممان را به حق بگشاید که او بهترین گشاینده‌گان (و پیروزی دهندگان) است.» [۲]

## پاسخ ذی الکلاع

پس ذو الکلاع برخاست و گفت: ای معاویه،

أَنَا لَنَحْنُ الصَّبْرُ الْكَرَامُ [۳] لا نثنی عند الخصام ...

ما به راستی شکیباییانی ارجمندیم که به گاه نبرد پشتمان به خم نیاید، شهريارزادگان بزرگیم، صاحبان خرد و آرمانها که به خطاها نزدیک نشوند و چون خاموش شد معاویه گفت: راست گفتی.

[۲-] بخش اخیر جمله قسمتی از آیه ۷ سوره اعراف است. - م.

[۳-] این اشعار به همین صورت با پریشانی وزن آمده که بیشتر به نثری مسجع می‌ماند. در شنهج [نحن الصبر ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۳

### [تشویق زیاد بن خصفه قبیله عبد قیس را]

نصر گفت: عمر بن سعد مرا خبر داد و گفت: مردی از قول جیفر بن ابی القاسم [۱] [العبدی] [۲]، از یزید بن علقمه، از زید بن بدر مرا خبر داد که:

زیاد بن خصفه به روز صفین برابر قبیله عبد قیس آمد و قبایل حمیر نیز با ذی الکلاع آماده شده بودند که در زمره آنان عبید الله بن عمر بن خطاب، با (تیره) بکر بن وائل آمده بود، آنگاه (بکریان وائل) نبرد سخت کردند که [در آن] [۳] بیم نابودی تمام ایشان می‌رفت. پس زیاد به عبد قیسیان گفت:

«از امروز دیگر (بنی) بکری بر جای نماند، و ذو الکلاع و عبید الله ربیعہ را عقب راندند، پس به کمک ایشان شتاید و گر نه همه نابود می‌شوند» از این رو عبد قیسیان پا در رکاب نهادند و مهمیز کش چون ابری سیاه تاختند و به جناح چپ حمله‌ای پرتوان کردند و دامنه پیکار بسی بگسترده و ذو الکلاع حمیری کشته شد، - قاتل او مردی از تیره بکر بن وائل به نام خندف بود - و ارکان سپاه حمیریان به لرزه در آمد ولی پس از قتل ذی الکلاع از نو آرایشی به خود دادند و ایستادگی کردند و همراه عبید الله بن عمر به ادامه نبرد پرداختند.

### عبید الله بن عمر و حسن بن علی

عبید الله بن عمر به حسن بن علی پیام فرستاد و گفت:

مرا با تو کاری است، با من دیداری ترتیب ده. پس حسن با او دیدار کرد و عبید الله به وی گفت: پدرت قریش را از سر تا بن گوشمال داده و آزرده است، و از این رو آنان وی را دشمن می‌دارند. آیا تو مایلی که به جای او به خلافت نشینی و ما امر ولایت را به تو سپاریم [۴]؟ حسن گفت: هرگز، به خدا سوگند که چنین کاری ناشدنی است، و سپس

[۱-] متن از روی طبری و در اصل [... جیفر، عن القاسم ...].

[۲-] [العبدی]: منسوب به عبد قیس است (عبد قیس را «عبقسی» نیز نسبت دهند. - م.

[۳-] افزودگی از روی طبری است.

[۴-] متن «و نولیک هذا الامر» و در اصل [و نلیک] در شنهج (۱: ۴۹۸) [و أن تتولی انت و اینکه تو ولایت یابی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۴

به او گفت: من تو را چنین بینم که گویی امروز یا فردا کشته شوی، آیا شیطان این ماجرا را برای تو نیاراسته و چنانست نفریفته که اینگونه با خوی و نیرنگی که به خوی و رفتار زنان شامی ماند در آمده‌ای؟! خداوند به زودی تو را از پای در آورد و بکشد و رخسارت را بر خاک هلاک افکند.

راوی گوید:

به خدا سوگند که کار به امروز و فردا نکشید و چیزی نگذشت که عبید الله به سرداری فوجی آراسته و دلفریب - از سبزپوشان - که شامل چهار هزار تن با جامه‌های سبز بود به میدان آمد و پیکار در گرفت. در آن میان حسن که به میدان می‌نگریست مردی را

مشاهده کرد که بر سر کشته‌ای که نیزه در چشمش جا گرفته ایستاده و اسبش را به پای او بسته است. حسن به یکی از همراهان خود گفت:

بنگرید این کیست؟ وی مردی از همدانیان بود و آن کشته نیز همان عبید الله بن عمر ابن خطاب بود که وی او را کشته و تا صبح بر سرش ایستاده و سپس لباس و جنگ‌افزار وی را به غنیمت گرفته بود. (امام حسن علیه السلام) از آن مرد پرسید که خود کیست؟ گفت [۱]: مردی از قبیله همدان است و او را نیز خود، وی کشته است. پس (حسن) خدا را سپاس کرد. و ما آن قوم (دشمن) را پیش کردیم تا ناچار به گریز به سوی اردوگاه خود شدند.

### از پا در آمدن عبید الله بن عمر

پیرامون شخصیت قاتل عبید الله به اختلاف سخن گفته‌اند. همدانیان گفتند: هانی بن خطاب او را کشت، و حضرموتیان گفتند: مالک بن عمرو سبعی قاتل اوست و (طائفه) بکر بن وائل گفتند: مردی از ما که اهل بصره است، به نام محرز ابن صحصح، از تیره بنی [عائش بن مالک بن] [۲] تیم اللات بن ثعلبه او را کشت و شمشیرش «ذو الوشاح» را بر گرفت.

[ (۱) ] متن «فقال» و در اصل [فقالوا پس گفتند].

[ (۲) ] افزودگی از روی طبری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۰۵

### شمشیر عبید الله ابن عمر

معاویه (بعد) هنگام بیعت‌گیری در کوفه از طائفه بکر بن وائل بازخواهی کرد و ایشان گفتند [۱]: قاتل او (یعنی عبید الله بن عمر) یکی از مردان ما از اهالی بصره است که وی را محرز بن صحصح خوانند. معاویه کس به نزد وی به بصره فرستاد و آن شمشیر را از او بگرفت [۲].

### [سوغسرای کعب بن جعیل بر او]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی که گفت:

آنگاه کعب بن جعیل بر اثر کشته شدن عبید الله بن عمر چنین سوگی سرود:

ألا إنما تبكي العيون لفارس بصفين اجلت خيله و هو واقف ...

هلا، که دیدگان بر شهبواری می‌گرید که در صفین سوارانش جمله برفتند و او همچنان ایستاده بود.

به جای آغوش محبت اسماء شمشیرهای واثلیان را در بر گرفت، وه چه جوانی بود، اگر تیر هلاک تقدیر خطا می‌کرد و او زنده می‌ماند [۳]! عبید الله را در پهنه میدان، از پای افتاده، وانهادند [۴] که خون از رگهایش روان شود و به خاک بیامیزد [۵]، به دشواری می‌جنبید و جویبارهای خون بسان طراز جامه که بر گریبان پیراهن نمودار شود بر پیکرش جاری بود.

زنان آوازش دادند تا آوازش را از کدام سمت بشنوند، و پریشان‌وار با چشمان

[ (۱) ] متن «فقالوا» و در اصل [فقال].

[ (۲) ] متن «فأخذ السيف منه» و مراد از «آن شمشیر» ذو الوشاح شمشیر مشهور عمر بن خطاب است که به میراث به عبید الله بن

عمر رسیده بود.

[ (۳-) ] (متن «و ای فتنی لو اخطأته المتالف» و در طبری [و کان فتنی ...] - م.)

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «... مسلما» و در اصل [مسلما برهنه شده].

[ (۵-) ] متن «یمج دماه ...» و در شنهج [یمج دماء ...].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۰۶

اشکبار به سویش رفتند. [۱] و هنگام مرگ او فوجی آهن پوش که سر شانه هایشان برجسته بود پیرامون پسر عم محمد صبورانه ایستادند، و از پیرامونش نرفتند تا خداوند شکیبایی آنها را ببیند و تا آنکه فرصت طلبان قرآنها را بر آورند.

به سرزمینی که در آن پرچمها را چنان در اهتزاز بینی که گویی عقابان بندی از فراز به نشیب بال گشوده اند [۲] خداوند به کشتگان ما در صفین بهترین پاداشی را که به بندگان ثابت قدم خود در مخاطرات می دهد، ارزانی دارد.

و در خبر عمر آمده است که:

کعب بن جعیل در سوگ قتل عبید الله بن عمر گفت:

يقول عبید الله لما بدت له سحابه موت تقطر الحتف و الدما ...

عبید الله می گفت: چون ابر اجل بر سرش بال گسترده باران مرگ و خون فرو می بارد، هان ای قوم من بشکیبید که شکیبایی ما بزرگترین و پاکدامنانه ترین خویشتن داری و گرامیداشت است.

چون وی با قوم دشمن هموردی کرد از پای در غلتید و بر خاک افتاد و دست و دهانش خاک آلوده شد.

و فرزندان یتیم، خوار و زار باز نهاد، و عروسی شوی مرده بر جای گذاشت که هماره اشک می بارد.

و همسری که دیگر سایه حمایت زاده خطاب بر سرشان نیست، در حالی که تا جان داشت از غیرتمندی اجازه نمی داد کس درباره آنان سخنی گوید.

[ (۱-) ] متن «دعاهن فاستمعن من این صوته و اقبلن ...» ابن ابی الحدید (۱: ۴۹۹) گوید: ضمائر جمع مؤنث در این بیت راجع است به همسران عبید الله. وی اسماء، دختر عطار بن حاجب بن زراره تمیمی، و بحریه، دختر هانی بن قبیصه شیبانی را در همسری خود داشت و آن روز هر دو را به میدان جنگ آورده بود تا نبرد وی را بنگرند.

[ (۲-) ] متن «اجتنت» و در شنهج [جنت] که هر دو به معنی بال گشودن از فراز به نشیب است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۰۷

### عبید الله بن عمر و حرث بن جابر حنفی

عبید الله بن عمر در حال حمله چنین می گفت:

انا عبید الله ینمینی عمرخیر قریش من مضی و من غیر ...

منم عبید الله، پرورده و برکشیده عمر، آن که در میان قریش از جمله گذشتگان و روی در نقاب خاک کشیدگان بهتر بود، مگر از پیامبر خدا و آن پیر ارجمند [۱]. باری «مضریان» در یآوری به عثمان تأخیر کردند و ربیعان آب را بر او دریغ داشتند و طایفه یمانیان سرکش به آزارش شتافتند، و در کشتن بهترین فرد نسل کهن بر یک دیگر پیشی گرفتند.

در این هنگام حرث بن جابر حنفی بر او حمله برد و می گفت:

قد سارعت فی نصرها ربیعه فی الحق و الحق لهم شریعه ربیعان به یاری دین حق شتافتند و حق آیین ایشان است بس کن که تو

هرگز نتوانی قبیله غیرتمند گوش به فرمان (خدا) و فرمانبردار حق را بدنام کنی، تا جام زشتنامیش را [۲] بنوشی. پس ضربتی بر او زد و وی را از پای در آورد و ابن جون سکونی پرچمش را برداشت.

### گفته سلطان در کشته شدن عید الله

در حدیث محمد بن عبید الله، از جرجانی آمده است که:  
صلتان عبدی [۳] [از کشته شدن عید الله و این که قاتل او حرث بن جابر حنفی بوده یاد می‌کند] و گوید:  
ألا یا عبید الله ما زلت مولعاً بکیر لها تهدی اللّغا و التّهداد [۴] ...

[ (۱) ] مرادش ابو بکر است. - م.

[ (۲) ] متن از روی شنهج (۱: ۴۹۸) «حتی تذوق كأسها الفطیعة» و در اصل به خطا [...] القطیعة] (و مراد آن که آن قبیله غیرتمند را بدنام کنی و از این بدنام کردن چون نوشیدن جام گوارایی لذت ببری. - م.)  
[ (۳) ] منسوب به قبیله عبد قیس. - م.

[ (۴) ] متن به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [اللقا] و در شنهج [القری].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۴۰۸

ای عبید الله که همواره بر پیروزی بر بکریان که باطل را می‌زدایند و بیم به دلها می‌افکنند، حریص بودی. گویی پاسداران قبیله بکر بن وائل چون شیران بیشه شجاع‌تند و در نیزار کارزار جای گرفته‌اند. تو سخت بی‌خرد بودی که بدین خیال و سودای واهی خو گرفته بودی، و هر کسی بر همان عادت رود که بدان خو گرفته است. پس به بدترین حالتی برهنه گشتی و به ضرب نیزه، تنها و بی‌کس در میان میدان بر خاک افتادی. دختر هانی بر سوگ تو گریبان چاک زند و سیه پوش و سرگردان بر تو نوحه و زاری کند. او این سرنوشت را پیش از وقوع می‌دید ولی به فرمان خدا (حتم بود که) چنین خواری و زاری بر سرت در آمد. او تو را گفت: ای عبید الله بر وائلیان متاز، و تو او را گفتی: شتاب مکن و فردا بنگر (چه به روزشان بیاورم) پس آنچه بر دلش می‌گذشت بیامد، و او بر سوگ تو سیه‌پوش شد و گریبان در غمت چاک زد. آن رزماور، حرث بن جابر ضرب نیزه‌ای به تو ارزانی داشت که خونت را بیفشاند و آه از نهادت بر آورد [۱].

### پرچم حضین بن منذر

نصر، از عمر، از زبیر بن مسلم که گفت: شنیدم:

حضین بن منذر می‌گفت: علی پرچم را به من سپرد و سپس گفت: ای حضین [۲]، به نام خدا پیش رو، و بدان که هرگز پرچمی چنین (گرانقدر) بر سر تو در اهتزاز نبوده است. زیرا این همان پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم است.

[ (۱) ] متن به تصحیح قیاسی «بجیاشه تحکی الهدیر المنددا» و در اصل به تحریف [...] المبددا] و در شنهج [بحاسمه تحکی بها النهر مزبدا].

[ (۲) ] در اصل [حضین] و درست چنان که در ص ۳۹۰ گذشت با ضاد است.

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۴۰۹



## [گشاده دستی حرث بن جابر در جنگ]

راوی گفت:

حرث بن جابر در میان دو لشکر در سراپرده سرخی فرود آمده بود و چون کسانی که به پیکار می‌رفتند بر او می‌گذشتند نوشابه‌ای آمیخته از شیر و آرد و آب تقدیمشان می‌داشت [و گوشت و ثرید] به آنان تعارف می‌کرد و هر کس می‌خواست آن را می‌خورد یا می‌نوشید [۱]، و شاعر در این باره می‌گوید:

لو کان بالدهنا حرث بن جابر لأصبح بحرا بالمفاضة جاریا اگر حرث بن جابر در فلاتی بلند قرار یابد، دریایی از جود و کرم بر آن فلات جاری شود [۲].

## [جنگ مذحجیان]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی یاد می‌کرد [که] [۳] صعصعه گفت:

ذو الکلاع و عبید الله خود را برای پیکار با (قبایل) مذحج و بکر بن وائل آماده کردند و (با نیروهای خود) بر ایشان تاختند، اما ذو الکلاع و عبید الله خود بزودی از پا در آمدند و دیگران به جنگی سخت ادامه دادند.  
راوی گفت:

(قبایل) عک و لخم و جذام، از مردم شام، حملات سختی به (دو قبیله)

[ (۱-) ] متن «فمن شاء اكل أو شرب» و در شنهج (۱: ۵۵۰) [فمن شاء أكل و من شاء شرب هر کس می‌خواست (آن خوراک را) می‌خورد و هر کس می‌خواست (آن نوشابه را) می‌آشامید].

[ (۲-) ] ابن ابی الحدید نوشته است: «گویم: این حرث کسی است که معاویه پس از سال جماعت (بیعتگیری عمومی) درباره اشتغال او به زیاد نامه نوشت - و حرث کارگزار زیاد بر همدان بود - و گر چه بعد حرث بن جابر از کار خود برکنار شد اما من هنگامی که شرح کارهای او را در جنگ صفین می‌نگاشتم به دل خلجانی داشتم. زیاد درباره او به معاویه نوشته است: ای امیر مؤمنان، دل آسوده دار زیرا حرث از حیث شرف و بزرگواری بدان پایه بر آمده که حکمرانی بر مقامش نیفزاید و بر کناری از شأنش نکاهد».

[ (۳-) ] متن [أن] که در اصل، نیست.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۰

مذحج و بکر بن وائل آوردند و یکی از عکیان در این باره گفت:

ویل لأمّ مذحج من عک لنتركن أمهم تبكى ...

وای بر حال زار ما در مذحجیان از ضرب شست عک که ما مادرشان را به عزایشان نشانیم و بگریانیم ایشان را پس از در پیچاندن پایشان به نیزه می‌کشیم چه رزماورانی چون مردان عک نباشند هر آن رزماور دلیری را پای در پیچد.

## [ندای عکیان و اشعریان]

راوی گفت:

منادی مذحج بانگ بر آورد: ای مذحجیان، پاهایشان را پی کنید. پس مذحجیان بدان قوم هجوم آوردند و ایشان را تا راندند چه

روز تیره بختی همگانی آن قوم رسیده بود. و این از آن رو بود که سخن (و رجز) آن عکّی حمیت قبیله مذحج را برانگیخته بود. (همان راوی) گفت: هنگامی که سنگ آسیای جنگ قوم عکّ را در هم می‌نوردید و مرد و مرکب را به خون در می‌غلطانند منادی عکّی ندا در داد:

«ای مذحجیان، خدا را، خدا را، در حقّ عکّ و جذام! آیا حرمت خویشاوندی را به یاد نمی‌آرید؟ لخم ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حمام [۱] همه را نابود کردید، کجاست خرد و آرمانها، اینک این زنانند که بر مرگ نامداران می‌گریند». و همان عکّی [۲] گفت:

«ای عکّ اینک چه جای فرار است؟ دانی امروز خبر چیست (و چه چیزت در انتظار است)، شما قومی شکبیا و پایدارید، گرد هم آید و به پیوندی چون ساروج [۳] استوار مانید تا مضر لطمه‌ای بر شما نیارد که صخره [۴] پایداریتان را نگویند سازد

[۱-] در قاموس [و ذو الحمام بن مالک حمیری].

[۲-] متن «و قال العکّی» و در شنهج [و نادی منادی عکّ منادی عکّ ندا بر آورد].

[۳-] متن از روی شنهج (۱: ۵۰۰) «کمجتمع المدر مثل فشر دگی شفته» و در اصل [کمفترق المدر].

[۴-] متن «حتى يحول الحکر» و حکر در لهجه عکّیان حجر باشد- آنچه در ص ۳۱۰ گذشت. در شنهج به تحریف [حتى يحول الخبر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۱

و دشمن حالتان را دگر گونه و زار ببیند». [۱] و اشعری [۲] گفت: «ای مذحجیان، اگر رذالت و بی‌همتای شما را چنین نابود کند، فردا سرنوشت این زنان چه خواهد شد؟ خدا را، خدا را، حرمت پاره‌ای چیزها را نگاه دارید، و زنان و دختران خویش را به یاد آرید، آیا مردم (خارج از دین) فارس و روم و ترک را که خداوند رخصت هلاکت آنان را به شما داده است از یاد برده (و به پیکار با مسلمانان برخاسته) اید؟» (با این همه) جنگاوران گلوی یک دیگر را می‌شکافتند و شاه‌رگ یک دیگر را به دندان می‌گسستند.

راوی گفت:

ابو شجاع حمیری که از سرداران پیشاهنگ همراه علی بود گفت: ای گروه حمیریان [دسته‌ایان بشکند] آیا معاویه را از علی بهتر می‌دانید؟ خدایتان از این پویندگی باطل به گمراهی کامل کشاند. وانگهی تو، ای ذی الکلاع، به خدا سوگند نمی‌پندارم سودای دین به دل داشته باشی. آنگاه ذو الکلاع گفت: ای ابا شجاع، این سخن فرو گذار، به خدا سوگند من نیک می‌دانم که معاویه از علی بهتر نیست ولی من برای خونخواهی عثمان پیکار می‌کنم. (راوی) گفت: پس از آن [۳] (گفتگو) ذو الکلاع از پای در آمد، (بدین ترتیب) که خندف [بن بکر] بکری [۴] او را در آورد گاه بکشت.

[۱-] در متن تمام این عبارات که حالت ندا دارد به صورت مسجع و شعر گونه آمده است. - م.

[۲-] متن «و قال الاشعری» و در اصل [...] الاشعرون] و در شنهج [و نادی منادی الاشعریین منادی اشعریان ندا کرد] (که شاید مناسبتر از ضبط متن باشد. - م.)

[۳-] متن «بعده» و در شنهج [حینئذ در این هنگام].

[۴-] منسوب به قبیله بکر بن وائل. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۲

## [خواستن پسر ذی الکلاع پیکر پدر خود را]

نصر، عمر، از حارث بن حصیره:

پسر ذی الکلاع فرستاده‌ای نزد اشعث بن قیس روانه کرد و به وی پیام داد: «عموزاده‌ات، پسر ذی الکلاع به تو سلام و رحمت حق می‌فرستد و می‌گوید: اینک ذو الکلاع از پا در آمده و در جانب چپ لشکر به خاک افتاده است، به ما رخصت ده پیکرش را برداریم.» اشعث به آن فرستاده گفت: به رفیق سلام و رحمت خواهی مرا از خدای برسان و به او بگو: من بیم آن دارم که علی مرا (به مراعات خویشاوندی) متهم کند، از این رو پیکر او را از سعید بن قیس که در جناح راست لشکر است بخواه [۱]. وی نزد معاویه رفت و به او گزارش داد- و معاویه کسان را از چنین کارها منع کرده بود- آن روز و دیگر روزها چند بار کسانی فرستادند.

پس معاویه به وی (پسر ذی الکلاع) گفت: چه توانم کرد؟ و این از آن رو بود که کسی از شامیان را به اردوگاه علی راه نمی‌دادند زیرا پروای آن بود که لشکریان را از راه بدر برند [۲]. معاویه (به یاران نزدیک خود) گفت [۳]: «من از کشته شدن ذی الکلاع بیش از آن شادمانم که اگر مصر را می‌گشودم شادمان می‌شدم» زیرا ذو الکلاع در برابر پاره‌ای از فرمانهای معاویه مقاومت می‌کرد و مانع انجام آنها می‌شد. باری، پسر ذی الکلاع خود نزد سعید بن قیس رفت و رخصت (حمل جنازه را) خواست و او به وی اجازه داد.

(عمر) گفت: سعد اسکاف [۴] و حارث بن حصیره گفتند:

سعید بن قیس (پس از آگاهی از دروغی که معاویه گفته بود) به پسر

[(-۱)] متن از روی شنهج «فاطلبه» و در اصل [فاطلبوا].

[(-۲)] در شنهج [...] به او گفت که علی علیه السلام منع کرده است که یکی از ما وارد لشکرگاه او شود، چه می‌ترسد سپاهیان را بر او بشورانند].

[(-۳)] متن «و قال» و در اصل [فقال پس گفت].

[(-۴)] سعد بن طریف الاسکاف کوفی، غلام آزاد شده حنظلیان، که او را سعد الحقاف نیز گفته‌اند،

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۳

ذی الکلاع گفت: به تو دروغ گفته‌اند که ما از ورود تو ممانعت می‌کنیم، زیرا امیر مؤمنان را از کسانی که بدین کار به لشکرگاه ما در آیند هیچ پروایی نیست و هیچکس را از این کار باز نداشته‌اند، در آی. پس وی از جناح راست در آمد و گرد لشکرگاه گردید و پیکر (پدرش) را نیافت، سپس به جناح چپ رفت و گردشی در لشکرگاه کرد و پیکر را، بسته به بندی از چادرهای لشکریان یافت. بر در آن چادر ایستاد و گفت: ای خیمگیان سلام بر شما. به او پاسخ دادند: و سلام بر تو.

وی که جز غلام سیاه خود کسی همراه نداشت گفت: آیا به ما اجازه می‌دهید که بندی از بندهای چادر شما را برگیریم؟ (و مرادش جنازه پدر بود) گفتند: به شما اجازه داده‌ایم، و سپس افزودند: پروردگار عزّ و جلّ عذر ما را به درگاه خود و برابر شما بپذیرد، که اگر گردنکشی و گمراهی خود این مرد نمی‌بود، ما با وی چنین که می‌بینید نمی‌کردیم. پس پسر بر سر جنازه پدر آمد- وی پیکری بسیار تنومند داشت که اینک قدری متورم نیز شده بود- و آن دو نتوانستند جنازه را بردارند. از این رو پسرش گفت: آیا جوانمردی هست که ما را کمکی دهد؟ خندف بکری از چادر بیرون آمد و گفت: [از نزدیک او] کنار روید. پسر ذی الکلاع به وی گفت: اگر ما به کناری رویم چه کسی پیکر را بر خواهد گرفت؟ گفت: آن کسی که او را کشته خود بر می‌داردش، آنگاه پیکر را برگرفت و بر پشت استر افکند و با ریسمانش بیست، و ایشان آن را بردند.

## گرماه پیکار و کشتار

سپس مردم به پیکار ادامه دادند و با شمشیر به جان یک دیگر افتادند تا به آنجا که شمشیرهایشان چون داس کج [۱] می‌شد و چندان با نیزه یک دیگر را می‌زدند که نیزه‌ها می‌شکست [و]

[۱] از اصبع بن نباته و ابی جعفر و ابی عبد الله روایت کرده. ابن حجر گوید: روایتش متروک است و ابن حبان او را به وضع حدیث متهم کرده است. - تهذیب التهذیب و منتهی المقال، ۱۴۴ [(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «تعطفت» و در اصل و شنهج [تقطعت تکه تکه می‌شد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۴

سرنیزه‌هاشان خرد می‌شد. سپس به زانو در می‌آمدند و خاک و کلوخ بر هم می‌افکندند و روی یک دیگر را به خاک می‌آلودند، سپس گریبان یک دیگر را به چنگ می‌کشیدند و [با دهانها] یک دیگر را دندان می‌گرفتند، و سنگ و کلوخ پرتاب می‌کردند. سپس دو لشکر از یک دیگر جدا شدند. و (طرفه این که پس از جدایی دو لشکر) اتفاق می‌افتاد که یکی از عراقیان بر شامیان می‌گذشت و می‌پرسید:

کدام راه را برای رسیدن به پرچمهای فلان قبیله در پیش گیرم [۱]؟ و آنها می‌گفتند:

از این سو برو، خدایت رهنمایی نکند! و یا مردی شامی بر عراقیان می‌گذشت و می‌پرسید: به پرچمهای فلان قبیله چگونه برسم؟ می‌گفتند: از این سو، خدایت حفظ نکند و عافیت نبخشد!

یکی از فرماندهان (طایفه) نمر بن قاسط، از تیره‌های بنی تمیم، عبد الله بن عمرو [۲] بود. هم در آن روز فلان، پسر مرّه بن شرحبیل [۳]، و حارث بن عمرو بن شرحبیل کشته شدند.

## عاریه‌گیری پرچم حضین به وسیله ابی عرفاء

نصر، از عمر بن سعد، از براء بن حیان ذهلی ابو عرفاء، جبله بن عطیه ذهلی در جنگ صفین به حضین [۴] گفت: آیا پرچم خود را به من می‌دهی که آن را برگیرم تا خاطره نیکش برای تو و پاداشش از آن من باشد؟ حضین [۵] به او گفت: [ای عمو] مرا به خاطره‌ای بدون پاداش و ثواب چه نیازی باشد؟ به وی گفت: تو از این نیز بی‌نیاز نیستی، آن را ساعتی به عمومیت وام ده [۶]، دیری نگذرد که به دستت باز آید. (حضین) دانست که او آهنگ پیکاری

[(-۱)] متن «من این آخذ» و در شنهج (۱: ۵۰۱) [کیف آخذ چگونه بروم].

[(-۲)] مراد عبد الله، پسر عمرو بن عاص است. - م.

[(-۳)] چنین است در متن «فلان بن مرّه...».

[(-۴)] در اصل [حصین] - آنچه در ص ۳۹۰ گذشت.

[(-۵)] در اصل به تحریف [حصین، با صاد].

[(-۶)] متن از روی شنهج (۱: ۵۰۰) «اعرها عمک ساعه» و در اصل [اعیرها عنک ساعه ساعتی آن را از تو به عاریه گیرم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۵

بزرگ دارد، از این رو گفت: هر چه تو خواهی. آنگاه ابو عرفا پرچم را برگرفت و گفت: ای وابستگان بدین پرچم، راستی را که

کردار برای نیل به بهشت یکسره [سنگین] و بر نفس ناگوار است و کردار برای سقوط به دوزخ یکسره سبک و (بر نفس) [گوارا] است. [[۱]] جز شکیبایان به بهشت در نیایند، آنان که خود را بر فرمان خدا و آنچه بر آنان واجب ساخته پایدار داشتند. و از واجبات الهی بر بندگانش هیچ چیز مهمتر از جهاد نباشد که نیک پاداش‌ترین کارهاست. پس چون دیدید من (به دشمن) هجوم کردم شما نیز هجوم کنید و سخت بکوشید. وای بر شما، مگر آرزومند بهشت نیستید؟ آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ از این رو جملگی پاپای او هجوم کردند و درگیر نبردی سخت شدند و حنین [۲] می‌گفت:

شَدُوا اذا ما شَدَّ بِاللَّوَاءِ ذَاكَ الرَّقَاشِيَّ ابُو عَرْفَاء ...

چون آن دلاور رقاشی، ابو عرفاء با آن پرچم پای مردی فشارد و هجوم کند، شما نیز هجومی دلیرانه کنید.

### کشته شدن ابی عرفاء

ابو عرفاء چندان جنگید تا کشته شد [و پس از آن ربیع به صفوف شامیان هجوم کردند و آنان را در هم شکستند] و مجزأة بن ثور [۳] در این باره سرود:

اضربهم و لا اری معاوية الا برج العين العظيم الحاوية ...

[ (۱-) ] متن «و حبيب محبوب و خوشایند» این افزودگی که مناسب اقتضای مقال است از شنهج گرفته شده و در اصل به تحریف [و] خبیث پلید و ناگوار] آمده.

[ (۲-) ] در اصل به تحریف [حصین].

[ (۳-) ] مجزأة بن ثور بن عفیر بن زهیر بن عمرو بن کعب ابن سدوس سدوسی، یکی از صحابه، که سرداری و ریاست داشت. - الاصابة ۷۷۲۴، و در شنهج به تحریف [محرز بن ثور] آمده. این رجز چنان که در مروج الذهب (۲: ۲۵) آمده از بدیل بن ورقاء روایت شده و چنان که در اللسان (۱۸: ۲۲۹) و نیز مروج الذهب (جایی دیگر) آمده منسوب به علی (علیه السلام) است. و چنان که در الاشتقاق، ۱۴۸ آمده از اخنس دانسته شده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۶

آنان را فرو می‌کوبم ولی معاویه، آن فراخ چشم شکم‌کنده را در میانه نمی‌بینم. آتش قعر دوزخ او را در بر گیرد و سگهای زوزه‌کش را پیرامونش گرد آرد (که) او مشتی گمراه را چنان فریفته است که هیچ رهنمایی هدایتشان نتواند کرد.

### [معاویه و عمرو بن عاص]

راوی گفت:

(در این هنگامه) معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبد الله، آیا نمی‌بینی کارمان به کجا کشیده است؟ می‌بینی عراقیان چه می‌کنند؟ بی‌گمان من در معرض خطری بزرگ قرار گرفته‌ام. عمرو به او گفت: اگر ربیعان چنان ناقه‌ای که به گشن خود گراید پیرامون علی گرد آیند، ضربه‌ای واقعی و هجومی سخت از جانب آنان خواهی دید [چنان ضربتی که تاکنون هیچ زنی بر (سوگ کشتگان) آن ننشسته است]. معاویه به وی گفت: ای ابا عبد الله، به گمان خود مرا با این سخنان می‌ترسانی؟ گفت: تو پرسشی کردی و من هم پاسخت دادم (قصد ارعاب تو را ندارم ولی حقیقت را گفتم). چون صبح روز دهم در آمد ربیع پیرامون علی چون سپیدی چشم بر گرد سیاهی آن حلقه زده بودند، و خالد بن معمر برخاست و ندا در داد: کیست که تن خویش را به مرگ فرو شد و روان خود را

از خداوند باز خرد؟ پس هفت هزار تن با او پیمان کردند که هیچیک به پشت خود ننگرد و نیام تیغهای خود را شکستند [۱] (و شمشیرکش تاختند) تا به سراپرده معاویه رسیدند و جنگی بس دلیرانه کردند.

### [برانگیختن ربیعہ از جانب عتاب بن لقیط]

نصر، عمر گفت: پسر برادر عتاب بن لقیط بکری از (تیره) بنی قیس بن ثعلبه برای من چنین داستان زد که: چون علی به (فوجها) و پرچمهای ربیعہ رسید ابن لقیط گفت: اگر علی در میان شما آسیبی بیند [۲] و یک تن از شما زنده بماند شما را در پیشگاه اعراب

[ (۱-) ] شکستن نیام تیغها بدان نشان بود که تا پیروز نشوند، یا همگی به شهادت نرسند، تیغهای خود را همچنان برهنه و برکشیده نگاه دارند. - م.

[ (۲-) ] متن «إن اصیب علی» و در شنهج (۱: ۵۰۱) [ان وصل الی علی اگر به علی برسد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۷

عذری نباشد، اما اگر از او مردانه حمایت و دفاع کردید چنان زندگی آبرومندانه و افتخار آمیزی را که بدان پایمردی به دست آورده باشید نعمتی بزرگ دانید و بر آن سپاس دارید. از این رو هنگامی که علی نزد ایشان آمد نبردی جانانه کردند که پیشتر از آن [چنان نبردی، دلیرانه] نکرده بودند. و در هنگامه نبرد پیمان بستند و با خود قرار گذاشتند که هیچیک از مردانشان واپشت خود ننگرد و بتازد تا به سراپرده‌های معاویه برسد (و همچنان کردند) چون معاویه به آنان نگریست و دید چنان پیش می‌تازند گفت: اذا قلت قد ولت ربیعہ أقبلت کتاب منہم کالجبال تجالد ... آن دم گفتم: ربیعہ با فوجهایش بسان کوههایی که از جای بجنبند رو به میدان نهاده‌اند.

### معاویه و عمرو

#### اشاره

سپس معاویه به عمرو گفت: چه صلاح بینی؟ گفت: چنان بینم که تو امروز از سپاهیانم پیمان نگسلی (و میدان تهی نکنی). (اما) معاویه ایشان و سراپرده خود را رها کرد و گریزان به یکی از پناهگاههای لشکر پناه جست و به درون آن رفت. معاویه (از همان پناهگاه) به خالد بن معمر پیام داد:

### معاویه و خالد بن معمر

به راستی تو امروز (بر ما) پیروز شدی ولی اگر این پیروزی را ناتمام گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو باشد. خالد بدین وعده طمع بست و کار جنگ را (که در شرف پیروزی بود) ناتمام گذاشت [۱]، و در عوض معاویه پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند او را به فرمانروایی خراسان گماشت، ولی او پیش از رسیدن به آن سامان درگذشت.

[ (۱-) ] متن «فقطع خالد فی ذلک و لم یتم» و در شنهج [فقطع خالد القتال و لم یتمه خالد جنگ را متوقف ساخت و آن را به پایان نرساند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۸

### شعر نجاشی

و نجاشی در این باره سرود:  
 لو شهدت هند لعمری مقامنا بصفین فدتنا بکعب بن عامر ...  
 اگر هند پایگاه و پایداری ما را در صفین می‌دید کعب بن عامر را فدای ما می‌کرد.  
 ای کاش این اخبار در سراسر زمین منتشر شود و خبر گزاران شرح اخبار ما را به مردم باز گویند.  
 در صفین چنان به نبرد تاختیم که گویی ابری انبوه به شتاب تمام به یک سو روی نهاده است.  
 سوگند می‌خورم که اگر با عمرو بن وائل در صفین برخورد می‌کردم، از برابر فرار را بر قرار ترجیح می‌داد.  
 آنان شتابان و پریشان گریختند، گویی شترمرغانی هستند که دنبالشان کرده‌اند.  
 پسر حرب بگریخت که خدا خاک بر چهره‌اش پاشد و بی‌آبرویش کند، و به راستی پروردگارم تواناست.  
 ای معاویه اگر تو را در میان سپاهت گم نکرده بودیم تو نیز با دیگر افراد آن گروه به خاک سیاه افتاده بودی، گروه وامانده‌ای که خداوند تقلایشان را به گمراهی انجاماند و پروردگارم همان گونه که ساحران را (در برابر معجزه موسی) رسوا کرد رسوایشان کند.

### [شعر مرّه بن جناده]

راوی گفت:

مرّه بن جناده علیمی از (تیره) بنی علیم از (طایفه) کلب [۱] گفت:  
 أَلَا سَأَلْتُ بَنَا غَدَاةٍ تَبْعُثُ بَكَرَ الْعِرَاقِ بِكَلِّ عَضْبٍ مَقْصَلٍ [۲] ...  
 آیا از ما نپرسی که صبحگاه پیکار چگونه بکریان عراق با شمشیرهای برّان به هر سو تاختند؟  
 با نیزه پیچان در میان خندقها و سنگرها، که آنها را چون شمشیر به جولان در آورده بودند بر ما هویدا شدند،

[ (۱) ] (قبیله) بنو علیم بن جناب بن هبل، یکی از قبایل کلب بن وبرة از طایفه قضاعه - الاشتقاق ۳۱۶ و ۳۱۴

[ (۲) ] در اصل [مفصل].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۱۹

و سواران آهن پوش مسلّح، در وزش باد نمور شمالی، بسان شیران شرزه پایداری کردند [۱].

### [علی و عبد العزیز بن حارث]

و در حدیث عمر بن سعد گوید:

آنگاه علی نماز صبحگاهی به جای آورد و سپس به سوی دشمن پیشروی کرد و چون آنان او را دیدند با پیشروی متقابل خود به رویارویی او شتافتند و جنگی سخت در گرفت. سواران شامی به سواران عراقی حمله کردند و راه را بر هزار تن یا شماری بیشتر از یاران علی بستند و آنان را محاصره کردند و رابطه ایشان را از دیگر یارانشان گسستند و مانع رسیدن آب به آنها شدند. در آن دم علی ندا بر آورد:

آیا مردی نیست که خویشتن را از خدا باز خرد و دنیایش را به آخرتش بفروشد؟

مردی جعفری که او را عبد العزیز بن حارث می‌خواندند، سوار بر اسبی سیاه که رنگش به پر زاغ می‌مانست، از سر تا پای آهن پوش بداندان که جز دیدگانش پیدا نبود پیش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، هر آن فرمان که باشد بفرمای، به خدا سوگند هیچ فرمانی نباشد که تو بدانم فرمایی و من به انجام نرسانم. پس علی گفت: سمحت بامر لا یطاق حفیظہ و صدقا، و اخوان الحفاظ قلیل [۲]... از سر ثابت قدمی و دینداری فرمان دشواری را پذیرفتی، و برادران ثابت قدم بسی اندکند. پروردگار جهانیان پاداش خیرت دهد که از دست تو کاری بسیار نیکو بر آمد [۳]. ای ابا الحارث، خداوند گامت را استوار دارد. بر شامیان بتاز تا به یارانت

[۱-] متن «تصبر: به معنی تثبت» و در اصل به تحریف [تصبر].

[۲-] در شنهج (۱: ۵۰۱) [...] و اخوان الصفا برادران پاکدل.

[۳-] متن

«جزاک اله الناس خیرا فقدوفت یداک بفضل ما هناک جزیل» و بیت به این صورت اقواء دارد و در شنهج [...] خیرا فانه لعمرک فضل...]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۰

بررسی و به ایشان بگو: امیر مؤمنان به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: از همانجا که هستید تهلیل و تکبیر گوید و ما نیز از این سو تهلیل و تکبیر می‌گوییم، شما از جانب خود بر شامیان هجوم آرید و ما نیز از جانب خویش هجوم می‌آوریم.

### آنچه عبد العزیز بن حارث جعفری کرد.

آن جعفری دلیر چنان بر اسبش نواخت که بر سر سم ایستاد [۱] (و به تک در آمد) و بر شامیانی که یاران علی را در محاصره گرفته بودند حمله برد و ساعتی آنان را به زیر ضربات نیزه گرفت و از چپ و راستشان بزد تا راه بر او گشودند و وی به یاران خود رسید، چون او را دیدند مژده یافتند و شادمان شدند و پرسیدند:

امیر مؤمنان در چه حال است؟ گفت: خوب است، به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: تهلیل و تکبیر گوید و چون تنی یگانه از سوی خود حمله کنید. ایشان از آن سو بر شامیان حمله کردند و علی و یارانش نیز از این سو هجوم بردند، شامیان دست از محاصره کشیدند و ایشان بی آنکه یک تن آسیب بیند از محاصره در آمدند. آن روز از سواران شامی نزدیک به هفتصد تن کشته شدند. (راوی) گفت:

علی (از یارانش) پرسید: بزرگترین شیر دل مردمان کیست؟ گفتند: تویی، ای امیر مؤمنان. گفت: هرگز! بلکه آن یکه تاز جعفری است.

### رقابت ربیع و مضر

آورده‌اند که علی هیچیک از دیگر مردم (و قبایل) را همتای ربیع نمی‌دانست و این بر مضریان گران آمد و به خویشان نمایی پرداختند، و حنین بن منذر [رقاشی] شعری سرود که ایشان را به خشم آورد. در آن شعر آمده است: رأّت مضر صارت ربیعۀ دونه‌م شعار امیر المؤمنین، و ذا الفضل ... مضر دیدند که ربیعۀ فرا دست ایشان محبوب امیر مؤمنان شده، و این فضیلت و ویژگی است.



[(-۱)] متن «حتی اذ قام علی السَّنابک» و در شنهج [...] علی اطراف سَنابکه ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۱

پس خشم و کینه‌ای را که در دل کین‌توز خود دارند بر ما عیان کردند، و این را ریشه‌ایست کهن [۱]. بدیشان گفتم: از چیست که مردانشان را چنین بینم که به کندی و سنگینی گام بر می‌دارند گویی سنگی گران بر پای دارند. ای که پدرانتان را پدری نام‌آور نبوده، حدّ خود را بدانید و دور شوید که شما از طرازی هستید و ما از طرازی دیگریم، ما مردمی هستیم که خدایمان چنین ویژگی بخشیده که خود را شایسته آن بینیم و شما نیز سزاوار همانید که هستید. یا آزمایشی چون آزمون ما دهید و یا به برتری ما اقرار کنید، البته هرگز، چندان که شتر (به صحرا) پوید، پوینده‌ای (در جهان) به گرد ما نرسد.

مضریان از شعر حضین به خشم آمدند، از این رو ابو طفیل، عامر بن واثله کنانی [۲] و عمیر بن عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی و نامداران بنی تمیم، و قبیصه بن جابر اسدی با نامداران بنی اسد، و عبد الله بن طفیل عامری [۳] با نامداران هوازن نزد علی آمدند، و ابو طفیل گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا ما از این که قومی که خداوند آنان را به نظر محبت تو ویژگی داده است، خدا را بر این نعمت ستایش کنند و سپاس گزارند رشکی نمی‌بریم، ولی این دسته ربیعان می‌پندارند که بیش از ما دوستدار و سزاوار جوار تو هستند و دوستی تو با ایشان سوای

[(-۱)] متن

«فابدوا الینا ما تجنّ صدورهم علینا من البغضا و ذاک له أصل» و در شنهج [فابدوا لنا ممّا تجنّ صدورهم هو السوء و البغضاء و الحقد و الغل آنچه از بدی و کین‌توزی و رشک و نابکاری در سینه‌هایشان دارند بر ما آشکار کردند].

[(-۲)] عامر بن واثله بن عبد الله بن عمرو بن جحش لثی. به سال جنگ احد زاده شد و پیامبر خدا (ص) را بدید، از ابو بکر و راویان بعد از او، و نیز از عمر روایت کرده و در سال یکصد و ده هجری در گذشته و از تمام دیگر اصحاب پیامبر (ص) بیشتر زیسته است - الاصابه، ۶۷۰ (باب الکنی) و تهذیب التهذیب. در شنهج به تحریف [عامر بن واثله].

[(-۳)] در اصل [عبید الله بن عامر] که اینجا در متن از روی شنهج تصحیح شد و در صفحات آینده متن نیز طبق نسخه اصل به همین صورت صحیح آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۲

دوستی با ماست. چند روزی آنها را از نبرد معاف دار و برای هر یک از مردان ما روزی را اختصاص ده که به جنگ بیرون رود، زیرا اگر هر دو قبیله یکجا به جنگ رویم جنگ آزمایی ما بر تو مشتبّه خواهد شد. علی گفت: آنچه درخواست کردید به شما داده شد، روز چهارشنبه [۱] از آن شما (و هنرنمایی شما)، و به ربیعه که در برابر یمینان از صفوف شام بودند فرمود آن روز دست از نبرد بدارند.

## نبرد کنانه

[ابو طفیل] عامر بن واثله با قوم خود از مردان کنانه که گروهی انبوه بودند صبحگاه دیگر روز به میدان آمد و پیشاپیش سواران حرکت می‌کرد و می‌گفت: نیزه زنید و شمشیر بر کشید! سپس حمله کرد و این رجز را می‌خواند:

قد صابرت [۲] فی حربها کنانه و الله یجزیها بها جنانه ...

کنانه در جنگ خود پایداری کرد، خداوند در برابر این پایمردی بهشت خود را پاداشش دهد.

هر که به پیکار پایداری کند به مردانگی آراسته شود و هر که دستخوش ترس آید زشتنامی برد.

یا هر که به خدا کافر شود در کار جنگ سستی کند. نافرمان فردا انگشت ندامتش را به دندان گزد.

و جملگی سخت جنگیدند، سپس ابو طفیل نزد علی بازگشت و گفت: «ای امیر مؤمنان، تو ما را خبر دادی که بهترین نوع کشته شدن شهادت است و پر بهره‌ترین کار پایداری است. به خدا سوگند که ما چندان پایداری کردیم تا به هدف رسیدیم، پس کشته ما شهید، و زنده ما انتقام‌جوست [۳]، اینک از اینان که باقی مانده‌اند بخواه که به خونخواهی از دست رفتگان برخیزند، به راستی هر چند

[ (۱-) ] در شنهج «یوم الاربعاء روز چهارشنبه» نیامده است.

[ (۲-) ] شنهج [ضاربت].

[ (۳-) ] متن «... و حینا ثائر» و در شنهج [و حینا سعید ... نیکبخت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۳

نیکان ما چون آب زلال جاری رفته‌اند [۱] و رسوبات و گل و لایمان بر جای مانده‌اند ولی ما را دینی است که دستخوش هوی نگردد و ایمانی به یقین که شکی را در آن راه نباشد.

### نبرد عمیر بن عطاردهمراه گروهی از بنی تمیم

پس علی وی را به نیکی ستود، سپس صبحگاه آدینه عمیر بن عطاردهمراه گروهی از بنی تمیم به میدان رفت، و او که در آن روزها سالار و خواجه مضریان کوفه بود گفت: ای قوم، من گام از پی گام ابو طفیل می‌نهم و شما نیز گام به جای گامهای کنانه می‌نهدید.

پس با پرچم خویش به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

قد ضاربت فی حربها تمیم انّ تمیما خطبها عظیم ...

تمیم در جنگ خویش ضربه‌های جانانه زدند که دلاوری و هنرنمایی تمیم بس عظیم و سترگ است.

تمیم را نورسیدگان و کهنسالان نیکنام است چه گرنامه تبار را نسلی ارجمند باشد.

اگر من پرچم خود را بر سرشان نیفرزم [۲] مرا سرزنش کنید. (به پیش!) که ما را دینی است استوار و آرمانی درست و راستین.

پس با پرچم خود چندان ضرباتی زد که آن را گلگون ساخت، و یارانش تا شامگاه نیک جنگیدند. آنگاه عمیر همچنان سلاحپوش نزد علی بازگشت و گفت: ای امیر مؤمنان، من از آغاز بر این مردم خوش گمان بودم ولی اینک در عمل چیزی بیش از حد انتظار خود از آنان دیدم، از هر جهت نیک جنگیدند و به آسانی دشمن خود را سخت به تکاپو افکندند و به خواست خدا از عهده دشمن بخوبی بر آیند. (و بزودی کارش را بسازند).

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «قد ذهب صفونا و بقی کدرنا» و در اصل به تحریف [...] ذهب صفونا ...].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «ان لم ترزهم رایتی ...» و در اصل به تحریف [ان لم ترزهم] و در شنهج [ان لم تردهم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۴

### نبرد قبیصه بن جابر همراه بنی اسد

سپس صبحگاه روز شنبه قبیضه بن جابر اسدی با بنی اسد که طایفه‌ای در کوفه بودند و پس از همدانیان قرار داشتند، به میدان آمد و گفت: ای گروه بنی اسد، بدانید که من کمتر از یارم به جانبازی نمی‌کوشم، اما کوشش شما بسته به همت خودتان است. سپس با پرچم خویش به پیشروی پرداخت و می‌گفت:

قد حافظت فی حربها بنو أسد ما مثلها تحت العجاج من احد ...

بنی اسد در نبرد خویش دلیرانه پایداری کردند چنان که نظیرشان زیر گرد و غبار آوردگاه کس نباشد، با فرخندگی قرین و از شومی به دور، چنان که گویی بنیان استوار ما کوه ثبیر [۱] یا کوه احد است.

ما مردمانی فرومایه چون تخم مرغهای گندیده و وانهاده نیستیم [۲] بلکه برگزیدگانی از فرزندان معد هستیم [۳].

ما را در میان خاک و خون آوردگاه چون شرزه شیران می‌دید. ای کاش روح از کالبدم پر بر کشد.

گروه بنی اسد جنگیدند ولی چنان که وی می‌خواست [۴] نکوشیدند، از این رو به نحوی که می‌سزید (و موجب تشویق می‌شد) آنان را نکوهش کرد تا سرانجام پیروز شد، و سپس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان (ننگ) سست - کوششی مردمان بدیشان بماند [۵]، و نفوس سست کوش را کشته شدن «آخرت بهتر».

[(-۱)] متن از روی شنهج «کائنا رکننا ثبیر أو أحد» و در اصل [...] رکن ثبیر ...].

[(-۲)] متن «بیض البلد» که مثل است برای خواری و فرومایگی و «بیضه البلد» تخم شتر مرغ است که رهایش کرده باشند. (تعبیر مشابه آن در تداول عامه به فارسی. «بی‌بته» است. - م.)

[(-۳)] متن از روی شنهج (۵۰۲: ۱) «من ولد معد» و در اصل [من ولد سعد]. گویا نظر به گفته عبد الله بن زبیری دارد که گوید: کانت قریش بیضه فتفلقت فالمح خالصه لعبد مناف.

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «علی ما یرید» و در اصل [علی ما یزید].

[(-۵)] نظر به گفته خنساء دارد که گوید:

نهین النفوس و هون النفوس یوم الکریهه أبقى لها.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۵

### نبرد عبد الله بن طفیل همراه گروه هوازن

سپس چون فردا، روز یکشنبه رسید، عبد الله بن طفیل عامری [۱]، که خواجه بنی عامر بود، صبحگاه با گروه هوازن به میدان آمد و می‌گفت:

قد ضاربت فی حربها هوازن اولاک قوم لهم محاسن ...

هوازن در پیکار خویش ضربت کاری زدند، ایشان قومی هستند که آنان را بسی محاسن است.

دوستی من نسبت بدیشان خردمندانه و دلم بدانان وابسته است که زخم نیزه‌های مدار یک و ضربتهای از پای در آورنده زنند.

هر روز چنین است و چنین بوده است، (مردم) از ما خبر و سخن باز نپرسیدند بلکه کردار مردانه ما را به عیان دیدند.

پس تا شب هنگام جنگی سخت در پیوستند و سپس عبد الله بن طفیل از میدان باز آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، تو را مژده باد که کسان ما سخت انتقامجوی و خروشنده‌اند، من با گروه خود بر سر شمار بسیاری از دشمنان در آمدم و افرادم عنان بر نتافتند تا دشمن را به زیر ضربات نیزه فرو کوفتند، سپس نزد من باز گشتند و به اصرار از من می‌خواستند که دیگر بار به میدان باز گردیم و من از آنان به اصرار خواستم که نزد تو آییم و آنان سخت امتناع کردند و به میدان باز گشتند و نیک جنگیدند. علی ایشان را نیکو

ستود و مضریان از این هنر که نموده بودند بر ربعیان تفاخر کردند و داد خود را از ربعیان (که پیشتر بر آنان طعنه می‌زدند) گرفتند.

### [شعر عامر بن واثله]

عامر بن واثله سرود:

حامت کنانه فی حربهاو حامت تمیم و حامت اسد ...

کنانه در پیکار خویش مردانگی نمود و تمیم پای مردی فشرد و اسد دلیرانه پایداری کرد.

و هوازن به روز برخورد دلیرها نمود، و هیچیک از ما و آنان سستی نورزیدیم.

[ (۱) ] به شرحی که پیشتر در صفحه ۴۲۱ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۶

قبایلی در آوردگاه دیدیم که نسبهاشان به حضرموت و مردم جند [۱] می‌رسید.

آن سواران (دشمن) را به روز پنجشنبه و عید [۲] و شنبه و سپس یکشنبه (در میدان) دیدیم، که نیروهای امدادگرشان پشت

گوششان [۳] بود ولی ما را جز خود و همت خویش مددکاری نبود.

چون آنان از پدران خویش به آوای بلند نام بردند ما نام معد را آوردیم و چه نیک و بزرگوار معدی! سرهایشان را یکسره به ضرب

تیغ می‌شکافتیم و خود در آوردگاه چون تخمهای وانهاد شتر مرغ [۴] (مفلوک و بی سرپرست) نبودیم.

ما چه نیکو شهسوارانی به روز پیکار بودیم، خواه از دیدگاه شمار و نفر و خواه از نظر ساز و برگ و سلاح، و خواه در نیزه‌زنی، که

بسان آب ریختن از دلو [۵] به آسانی و چابکی نیزه می‌زدیم یا ضربت شمشیر، که چون آتشی بر افروخته فرو می‌بارید.

چون توفنده گردبادی بر آنان تاختیم، و البته در جنگ فرخنده گیها و شومیها (و لحظات زشت و زیبا) باشد.

ما آن سواران را در میان گرد و غبار آوردگاه خرد و خمیر کردیم و آن فرومایگان دون را گوسفندوار برانیدیم.

و گفتیم علی ما را بجای پدر است و ما هم او را چون فرزندی فرمانبرداریم.

### [شعر ابی طفیل درباره مروان و عمرو بن عاص]

راوی گفت:

ابو طفیل کنانی آگاه شد که مروان و عمرو بن عاص وی را دشنام می‌گویند، از این رو (در برابر آن دشنامها) این شعر را سرود:

[ (۱) ] متن از روی شنهج (۵۰۳: ۱) «الجند»، بخشی از بخشهای یمن و قسمتی از سرزمین سکاسک است که فاصله آن تا صنعاء

پنجاه و هشت فرسنگ است. در اصل [جند] (بدون الف و لام) آمده است.

[ (۲) ] مرادش از «عید» روز جمعه است.

[ (۳) ] متن از روی شنهج «خلف آذانه‌م یعنی بسیار نزدیک و در دسترس نیروی اصلی مهاجم یا مدافع» و در اصل [خلف اذنا به‌م

پشت دمه‌ایشان].

[ (۴) ] (بیض البلد) تعبیری است برای بیان بی‌حاصلی و واماندگی و بی‌سرپرستی کسی. - آنچه در ص ۴۲۴ گذشت.

[ (۵) ] به تعبیر متداول عامه: مثل آب خوردن. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۷ ایشتمنی عمرو و مروان ضلّه بحکم ابن هند [۱] و الشقی سعید ...

آیا عمرو و مروان گمراه به فرمان پسر هند مرا دشنام می‌گویند، و تبه‌کار تیره‌بخت نیکبخت شده است؟ پیرامون پسر هند گرد آمده‌اند چنان که گویی نقش بوزینگان را که در حدیث آمده مصداقی تمامند [۲]. از فرط کینه دستهای خود را به دندان می‌گزند و این سخت اندوهی است که هرگز از دلشان بیرون نرود. کس جز پسر هند مرا دشنام نمی‌گوید و من در انتظار آن لحظه‌ام که بر مرگ او شیون بر آید. روزهای پیکار صفین هنوز بدانجا نکشیده که کار خود او را زار کند و آن دشنامگویان شاهد سرنگونی وی باشند. اما در آوردگاهی که پاره‌ای از پیکر عمرو کنده شد (و آسیب دید) آیا مروان از ضرب نیزه جان بدر می‌برد؟

### [نامه عقبه به سلیمان بن صرد]

نصر، از عمر، از اشعث بن سويد، از کردوس که گفت: عقبه - یعنی ابن مسعود، کارگزار علی بر کوفه - به سلیمان بن صرد [خزاعی] که همراه علی در صفین بود، نامه‌ای بدین شرح نوشت: «اما بعد، همانا ایشان (یعنی دشمنان). «ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم و لن تفلحوا اذا ابدوا

[۱-]) مراد از هند، مادر معاویه معروف به آكله الاکباد، هند جگرخواره است. - م. [۲-]) اشاره به رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن - الاسراء، ۶. در مجمع البیان آمده: در حدیث است که پیامبر فرمود در آن خواب چنان دید که بوزینگان از منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند و آن حضرت دستخوش اندوه شد و از امام صادق علیه السلام مروی است که فرموده‌اند: مراد از: «درختی که به لعن در قرآن یاد شده»، و مراد از بوزینگان در این حدیث، همان دودمان بنی امیه‌اند تفسیر المیزان ج ۲۵، ص ۲۵۵ - م. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۸ اگر بر شما پیروز شوند شما را سنگسار خواهند کرد یا به آیین خودشان بر می‌گردانند و هرگز دیگر روی رستگاری نخواهید دید [۱]، پس بر تو واجب است که به جهاد کوشی و با امیر مؤمنان پایداری کنی. و درود بر تو.»

### [خطبه‌ای از علی در صفین]

نصر، از عمر [بن سعد] و عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر که گفت: علی آن روز در صفین به خطبه برای مردم برخاست و چنین گفت: «سپاس خدای را بر نعمتهای بیکران او به تمامی مردم، از نیک و بد و بر حجتهای رسای او در برابر آفریدگانش، چه آنان که سر به فرمان او سپردند و چه آنان که از فرمان او سر تافتند. اگر رحمت آرد، از سر فضل و منت - فزایی اوست و اگر شکنجه و عذاب روا دارد دستاورد خود گناهکاران است، زیرا خداوند بر بندگان خویش ستمکاره نیست. او را بر نیک آزمایی و آشکار ساختن این همه نعمتهای بیکران سپاس دارم و در آنچه از امور دنیا یا آخرت نصیب ما فرموده، هم از او یاری جویم و بدو ایمان دارم و بر او توکل کنم که خدایم پشتیبان بس. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و انبازی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، وی را به رهنمایی و با دین حق بفرستاد و به گزاردن این مهمش بپسندید و وی نیز خود شایسته آن بود، [و] وی را از میان تمام بندگان به پیامرسانی خویش برگزید و او را رحمتی بر آفریدگان خویش قرار داد، و همچنان که خدا خود از فطرت او آگاهی داشت

نرمخوی و مهربان بود، گرامی‌ترین آفریدگان خدا، به شرف و دودمان [۲] و نکوچهره‌ترین و گشاده‌دست‌ترین کس [۳] که به والدین نکوکارتر، و بر نگهداشت پیوند

[(-۱)] الکهف، ۲۰

[(-۲)] متن از روی شنهج «اکرم خلق الله حسبا» و در اصل «... حسنا به نیکی».

[(-۳)] متن «اجمله منظرا و أسخاه...» و در شنهج [اجملهم... و أسخاهم... زیباترین

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۲۹

خویشاوندی (و صله رحم) نگهبان‌تر، و به دانش برتر، و به بردباری سنگین‌تر و شکیباتر و به پیماننداری وفادارتر و به عقد و عهد امین‌تر از هر کس بود، هرگز مسلمان و کافری ستمی از او ندید بلکه وی خود ستم می‌دید و می‌بخشود و (بر انتقام) توانا بود [۱] و در می‌گذشت و عفو می‌فرمود، تا آنکه حضرتش صلی الله علیه، سر به فرمان سپرده، و شکیبای آنچه بدو رسیده، سخت کوش در پیکار در راه خدا، چنان که جهاد الهی را در خور است، عمر خویش را سپری کرد و مهلت بی‌گمانش در رسید، درود بر او [و] خاندان او]. رفتن او (از این سرای خاکی) برای تمام مردم زمین، از نیک و بد، بزرگترین مصیبت بود. آنگاه کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشت که شما را به فرمانبرداری از خدا امر می‌دهد و از نافرمانی از او باز می‌دارد. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه با من عهدی بسته است که از آن سرپیچی نتوانم. اینک شما با (نیروهای) دشمنان رویاروی شده‌اید و می‌دانید فرمانده آنان کیست، منافقی است منافق‌زاده که ایشان را به دوزخ می‌خواند، و (از این سوی) پسر عمّ پیامبران با شما و در میان شماست که شما را به [بهشت و به] فرمانبرداری پروردگارتان می‌خواند، و خود به روش پیامبران صلی الله علیه عمل می‌کند.

کس با آنکو پیش از هر نرینه‌ای (با رسول خدا) نماز گزارده برابر نیاید، هیچکس در نمازگزاری من با پیامبر خدا صلی الله علیه بر من پیشی نگرفته است، من از بدریانم، و معاویه اسیر آزاد شده جنگی و فرزند اسیری آزاد شده باشد. به خدا سوگند که شما به یقین، بر حقّید و آنان بی‌گمان، بر باطلند، و مبادا آن گروه بر باطل خویش همدست و همدستان شوند و شما بر حقّ خویش به پراکندگی گرایید تا باطل آنان بر حقّ شما چیره آید.

[()] و گشاده‌دست‌ترین مردمان] و تمام ضمائر دیگر این عبارت تا [و آمنهم علی عقد]، به صیغه جمع آمده است.

[(-۱)] متن از روی شنهج «و یقدر» و در اصل [و یغدر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۰

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ [۱] با آنان پیکار کنید تا خدا به دست شما عذابشان کند ...

و اگر شما چنان نکنید به دست دیگران عذابشان خواهد کرد.» پس یاران وی به پاسخ گفتند: ای امیر مؤمنان هر گاه و به هر گونه خواهی ما را بر دشمنان و دشمن خود بشوران و بتازان که به خدا سوگند، ما جز تو کس را به فرماندهی نخواهیم، با تو می‌میریم، و هم با تو زنده شویم. علی در پاسخ آنان گفت: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، وقتی دید من در برابر وی بدین شمشیر خود ضربه‌هایی کاری می‌زنم، گفت:

«شمشیری جز ذو الفقار [۲] و جوانمردی جز علی نباشد [۳]» و گفت: «ای علی تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیامبری نباشد، و مرگ و زندگی تو، ای علی، با من است [۴].» به خدا سوگند، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و گمراه نشدم و کس به وسیله من به بیراه کشانده نشد، و آنچه را (پیامبر) با من پیمان بست از یاد نبردم، به راستی مرا دلیلی آشکار از پروردگار به دست است و من بی‌گمان در راه روشن او رهسپارم، و سخن پیامبر را حرف به حرف باز گفتم.» سپس مردم را

یکسره از جای جنباند و از آنگاه که آفتاب دمید تا آن دم که سرخی شامگاهی نهان شد پیکار کردند و نمازشان (به ضرورت) جز تکبیری نبود.

[ (۱-) ] التوبة، ۱۴

[ (۲-) ] ذو الفقار، نام شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه است که به سبب شیار ظریفی که بر آن داده بودند بدین نام خوانده شده. این شمشیر نخست از آن عاص بن منه بود و سپس از آن پیامبر (ص) شد و بعد به علی رسید - اللسان، (در باب وجه تسمیه ذو الفقار).

[ (۳-) ] عین حدیث شریف چنین است:

«لا سيف الا ذو الفقار، ولا فتى الا علي».

م -

[ (۴-) ] عین حدیث شریف چنین است:

«يا علي، أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، و موتك و حياتك يا علي معي».

م -

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۱

### هماوردیهای کرب بن صباح

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعه بن صوحان که گفت:

علی بن ابی طالب به مصاف شامیان رفت، تا مردی حمیری از خاندان ذی یزن، به نام کرب بن صباح به هماوردی به میدان آمد، و در آن روزگار مردی قویدست تر از او در میان تمام شامیان نبود، سپس بانگ برداشت: کیست که به هماوردی من آید؟ مرتفع بن وضاح زبیدی به هماوردی او رفت و کشته شد. دیگر بار بانگ بر آورد: کیست هماورد من؟ این بار حارث بن جلاح [۱] به میدان رفت و او هم کشته شد. بار دیگر بانگ کرد: کیست هماورد من؟ پس عائد [۲] بن مسروق همدانی به نبردش رفت و وی عائد را نیز بکشت و پیکرهایشان را بر روی یک دیگر افکند و سپس از فرط گردنکشی و افزون طلبی بر فراز آن پیکرها پای نهاد و بالا شد. آنگاه بانگ بر آورد: آیا هماوردی بجای مانده است؟ پس علی خود به هماوردی او آمد و به وی ندا در داد: وای بر تو ای کرب، من تو را [از خدا و قویدستی و انتقامش] بر حذر می دارم، و تو را به آیین خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم. وای بر تو، مبادا «پسر جگرخواره» به دوزخ در آرد. پاسخ او این بود که گفت: وه، چه بسیار این گفته را از تو شنیده ایم، ما را بدین سخنان نیاز نباشد. اگر خواهی پیش آی. کیست که شمشیر مرا که اثری چنین دارد به جان خود بخرد؟ سپس (علی) به سوی او رفت و لختی مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او زد که بر اثر آن به خاک در غلتید و کشته و غرقه به خون بیفتاد.

### هماوردیهای علی

آنگاه (علی) ندا در داد: کدام کس هماوردی می کند؟

پس حارث بن وداعه حمیری به میدان آمد و او حارث را بکشت. دیگر بار بانگ برداشت: چه کس به هماوردی آید؟ این بار مطاع بن

[ (۱-) ] در شنهج [حارث بن اللجلاج].

[ (۲-) ] در شنهج [عابد- با باء و دال].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۲

مطلب القینی [۱] به رزمش رفت، و او مطاع را نیز بکشت، و آنگاه ندا در داد: چه کس به میدان آید؟ هیچکس به هم‌وردی او نیامد.

### هم‌وردی خواستن علی از معاویه

آنگاه علی ندا در داد: ای گروه مسلمانان.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ماههای حرام را برابر ماههای حرام دارید که اگر حرمت آن نگاه ندارند و با شما پیکار کنند شما نیز قصاص کنید، پس هر که به جور و ستمکاری بر شما دست درازی کند او را به مقاومت از پای در آرید، به قدر ستمی که به شما رسیده، و از خدا بترسید که خدا با پرهیزگاران است [۲]. «وای بر تو، ای معاویه، پیش آی و با من تن به تن نبرد کن که در میانه ما دیگر مردم کشته نشوند. عمرو (به معاویه) گفت: این فرصت را غنیمت شمار، وی تا کنون سه تن از دلاوران عرب را (در این میدان) کشته است و من امیدوارم (به سبب خستگی او که حاصل این هم‌وردیهای پیاپی اوست) خدا تو را بر او پیروز گرداند. معاویه گفت: بدا به حال تو، به خدا تو جز این نخواهی که من کشته شوم و خلافت پس از من به تو رسد، دست از نیرنگ بدار و سر خود پیش گیر که چون منی را کس نفریبد.

### مخارق و معاویه

مخارق بن صباح حمیری که سه برادر و پدرش که از نامداران عرب بود، کشته شده بودند در حالی که بر حال اعراب می‌گریست در این باره گفت:

اعوذ بالله الذی قد احتجب بالثور و السبع الطباق و الحجب ...

[ (۱-) ] شنهج (۱: ۵۰۴) [ ... العبسی ].

[ (۲-) ] البقرة، ۱۹۴، در اصل به تحریف [ ... مع الصابرين ]. آمده.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۳

پناه برم به خداوندی که در پرده‌های نور در شده و هفت آسمان و دیگر پرده‌ها را به نور خویش در پوشانده.

آیا چشمی از آن دینداران و نژادگان ما باشد که بر سوگ آنان که از دست شدند زار نگرید؟

پروا داشتن از هیچ چیزی همچون پروا داشتن از خدا نباشد، بار پروردگارا، هیچگاه نامداران عرب را هلاک مکن [۱].

آنان را که به روز سختی وعده‌ای دادند و بدان وفا کردند، و صالحانی که به روز گرسنگی به دیگران طعام دادند، آن جانگرای روز دشوار پنجشنبه [۲] همه را نابود کرد.

معاویه هزار درهم برایش صله فرستاد.

### [خطبه عمرو]

نصر، عمر گفت: خالد بن عبد الواحد جزری [۳] مرا حدیث کرد و گفت: کسی که خود از زبان عمرو بن عاص شنیده بود مرا خبر



داد که:

عمرو بن عاص پیش از رویداد روز بزرگ صفین در حالی که یارانش را به نبرد صفین تشویق می‌کرد به پا خاست و بر کمان خویش تکیه نمود و گفت:

ستایش خدای را که [در] پایگاه خویش بس والاست و در چیرگی خود بس توانمند، و در جایگاه خود بس بالا- و [در] برهان خویش بسی روشن. او را بر نیک آزمایی و نعمت‌نمایی‌های گوناگون، و در هر بلای سخت [۴] و آزمون یا به هر آرامش و آسایش و سکون سپاس دارم. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و او را انبازی نباشد، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

سپس، ما به سبب افروختگی این آتش که شعله‌هایش در میان امت محمد

[(-۱)] متن «یا ربّ لا- تهلك ...» و مراد «لا- تهلكن» است که نون تأکید خفیف آن حذف شده و فتنه پیش از آن به نشان نون تأکید محذوف بر جا مانده- آنچه در پا برگ ص ۲۴۱ آمده است.

[(-۲)] متن «الخمیس المعتصب» و در اصل [...] المعتصب پنجشنبه جان ربا] (که شاید تحریف نیز باشد- م).

[(-۳)] متن «الجزری» و در شنهج [الحریری].

[(-۴)] متن «لزبۀ من بلاء» و در شنهج [رزیه من ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۴

صلی الله علیه زبانه کشیده و دودش پیرامون ما را تیره و تار کرده، و پیوند استوار دین را گسسته و رنجش به جان ما افتاده، در گاه پروردگار جهانیان بازخواست خواهیم شد، پس ما از آن خداییم و هم به سوی او باز گردیم. و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. آیا نمی‌دانید که نماز ما و نماز ایشان، و روزه ما و روزه ایشان، و حجّ ما و حجّ آنان، و دین ما و دین ایشان یکی است، اما بویه‌ها و آرزوهای ما پراکنده و متفاوت است [۱]؟ بار الها کار این امت را همچنان که ازین پیش نیز به سامان رساندی به اصلاح باز آر و شالوده (و انسجام) آن را در درونش نگهدار [۲]. از آنجا که آن گروه بر سرزمینهای شما تاختند و به شما تجاوز کردند، شما در پیکار با دشمن مهاجم خود سخت بکوشید و از خداوند، پروردگار خویش یاری جوید و نوامیس خود را پاس دارید.

### خطبه عبد الله بن عباس

آنگاه او بنشست، و سپس عبد الله بن عباس به خطبه برخاست [۳] و گفت: «ستایش خدای را، پروردگار جهانیان را که هفت طبقه (زمین) را در زیر ما بگسترد و هفت طبقه (آسمان) را بر فراز ما بیفراشت، سپس در میان این طبقات آفریدگان را بیافرید، و هم از این طبقات روزی ما را (فراهم ساخت و)، فرو فرستاد [۴]. سپس همه چیز را دستخوش پوسیدگی و نابودی قرار داد، جز ذات بی‌همتای خود را که جاودانه و زنده پایدار است، همواره زید و دیر بماند. آنگاه پیامبران و رسولان را بفرستاد و ایشان را حجت‌هایی بر بندگان فرمود تا بهانه‌ای نیارند و از او بیم و پروا دارند، کس جز

[(-۱)] متن «متشّته» و در شنهج [مختلفه گوناگون].

[(-۲)] متن «و احفظ فیها بینها» و در شنهج [و احفظ فیما بیننا میانه ما را استوار دار].

[(-۳)] از سیاق عبارت چنین بر می‌آید که خطبه عبد الله بن عباس بلا فاصله در همان مجلس پس از خطبه عمرو بن عاص ایراد

شده ولی مصنف تصریحی بر این امر ندارد. شاید هر یک از دو طرف برای افراد خود خطبه‌ای جداگانه خوانده باشد. - م.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «و انزل لنا منهن رزقا» و در اصل [و انزل لهم فیها رزقا و برای ایشان در آن روزی فرستاد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۵

به آگاهی و اذن خود او، وی را فرمان نبرد، بر هر یک از بندگان خویش که خواهد به ارزانی داشتن سعادت فرمانبرداری بدو منت گذارد و بدان طاعتش پاداش دهد، و نافرمانی از او، [هم به آگاهی خود وی باشد] که (اگر خواهد از گناهان) در گذرد و به بردباری خویش بیامرزد، (هستی مطلق او) به اندازه در نگنجد و چیزی پایگاهش را در نیابد، شماره هر چیز را به شمار در آرد و دانشش همه چیز را در بر گیرد. سپس، به راستی، من گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و انبازی ندارد. و گواهی دهم که محمد صلی الله علیه پیشوای هدایت و پیامبر برگزیده، بنده و فرستاده اوست. تقدیر الهی کار ما را بدینجا کشانده است که اینک می‌بینید، چنان که رشته ارتباط این امت از هم گسسته و کارش بی‌سامان و آشفته شده است.

همانا، پسر جگرخواره مشتی گردنکشان شام را همدست خود ساخته و بر ضد علی ابن ابی طالب برخاسته است، بر ضد عموزاده و داماد پیامبر خدا، و نخستین مردی که با وی نماز کرد، مرد میدان (غزوه) بدر که در تمام نبردهای دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه شرکت کرده و بر همگان برتری داشته است، در حالی که بدان روزها، معاویه و ابو سفیان هر دو مشرک بودند و بتها را می‌پرستیدند. و بدانید! به خدایی که بر سراسر ملک هستی حکومت راند و خود به یکتایی خویش آن را پدید آورده و خداوندی مطلق او را شاید، سوگند که علی بن ابی طالب دوش به دوش پیامبر خدا صلی الله علیه جنگیده است، (بدان روزها) علی می‌گفت: خدا و پیامبرش راست می‌گویند، و معاویه و ابو سفیان می‌گفتند: خدا و رسولش دروغ می‌گویند.

بنا بر این، معاویه در این پیکار (و داعیه‌داری حکومت) نیکتر و پرهیزگارتر و ره‌یافته‌تر و راست‌تر از وی نیست. بر شماست که از خدا پرهیزید و سخت‌کوش و هشیار و پایدار باشید، چه به راستی شما بر حقیق و بی‌گمان آن گروه (مخالف شما) بر باطلند، پس مبدا آنان در باطل خود سخت‌کوش‌تر و پوینده‌تر از شما در راه حقتان باشد. به خدا سوگند ما به یقین می‌دانیم که خداوند ایشان را به دست شما یا به دست دیگران شکنجه و عذاب خواهد کرد. بار الها، بر ما نظر عنایت افکن

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۶

و ما را خوار مدار، و بر دشمنان پیروزی ده و دست حمایت از ما باز مدار [۱]، و «میانه ما و قوممان ما را پیروز فرما که تو بهترین گشاینده گانی» [۲]. درود بر شما، و رحمت خدا و برکتهای او نصیبتان باد. من سختم را گفتم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌طلبم.»

### [خطبه عمرو]

نصر، از عمر که گفت: عبد الرحمن بن جندب از جندب بن عبد الله مرا روایت کرد که:

خطبه عمّار بن یاسر عمار بن یاسر در صفین بایستاد و گفت: «ای بندگان خدا [با من] بر سر گروهی که (به یهوده) انتقامی می‌جویند و قصاصی می‌طلبند، پی‌سپار شوید [۳]. آنان چنان که خود ادّعا می‌کنند به خونخواهی کسی برخاسته‌اند که خود بر خویشتن ستم کرده و بر بندگان خدا، بر خلاف آنچه در کتاب خدا آمده، حکومت رانده است، او را نیکمردانی کشته‌اند که درازدستی را زشت می‌شمردند و خود به احسان و نکوکاری فرمان می‌دادند. اما اینان، که در صورت آسایش و به سامان بودن کار دنیاشان باکی ندارند که این دین (الاهی) متروک بماند و از میان برود، (به ما) گویند: چرا وی را کشتید؟ گوییم: برای نو آوریها و بدعتهای بد او. گویند: او هرگز امر نوپدیددی به بدعت نیاورد. این را از آن رو گویند که او دست اینان را به دنیا گشاده داشت و مال و منالشان داد چندان که در جهان می‌خورند و می‌چرند و اگر کوهها بر سر ایشان فرو ریزد پروایی ندارند. به خدا سوگند،

نپندارم که ایشان به خونخواهی او [۴] برخاسته باشند زیرا خود نیک می‌دانند که او به راستی ستمگر بود، ولی این گروه طعم دنیاخوارگی را چشیده‌اند و آن را خوش داشته و گوارا یافته‌اند و دانسته و دریافته‌اند که اگر [صاحب راستین] حق آنان را به فرمانبرداری

[(-۱)] متن «و لا تحلّ عَنَّا» و در شنهج [و لا تحلّ عَنَّا].

[(-۲)] قسمت اخیر عبارت، بخشی از آیه ۷ سوره اعراف است. - م.

[(-۳)] متن «امضوا [معی]» و در شنهج [انهضوا بیا خیزید].

[(-۴)] متن «یطلبون دمه» و در شنهج (۱: ۵۰۵) [بدم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۷

و دارد، میان ایشان و سفره گسترده شادخواری دنیا که [از آن می‌خورند] و مرتع جهان که در آن می‌چرند مانعی ایجاد خواهد کرد. چون این گروه را پیش از این سابقه‌ای در اسلام نبوده است که به سبب آن (تقدّم) شایسته فرمانروایی و سزاوار حکمرانی باشند. پیروان خود را بدین سخن فریفتند که گفتند: «پیشوای ما مظلومانه کشته شد» تا خود بدین دستاویز، حاکم زورگوی و شهریار مردم شوند.

این نیرنگ آنان را بدینجا کشانده که می‌بینید، و اگر نه این می‌بود [۱] (و چنین نیرنگی نمی‌پرداختند و این دستاویز را نمی‌ساختند) حتی دو تن [۲] نیز با ایشان بیعت و همدستی نمی‌کردند. بار الها، اگر ما را پیروزی و یآوری دهی تو همواره پیروزی بخش و یاور ما بوده‌ای و اگر کار (دنیا) را بدیشان سپاری، به خاطر حوادث رنجباری که آنان برای بندگانت آفریده‌اند، شکنجه دردناکی (در دنیا و آخرت) برای ایشان بپندوز.

### حملة عمار

آنگاه خود روانه شد و یارانش نیز همراه او به میدان رفتند، چون نزدیک عمرو بن عاص رسید گفت: ای عمرو، دینت را به (حکومت بر) مصر فروختی! نکبت و نابودی نصیبت باد که

[(-۱)] (نکته‌ای از نحو: عبارت متن چنین است: «و لولا هی ما بايعهم من الناس رجلا» - م.):

مصحح متن گوید: این ترکیب (از کلمه «لولا و ضمیر») در نظایر چنین تعبیر معتمد علیه کاتبان است، چنان که در طبری (۶: ۲۲) نیز آمده، ولی «مبرد» بر آن است که از مضمرات، جز ضمیر منفصل مرفوع پس از «لولا» نمی‌آید و استدلال می‌کند که در قرآن کریم جز بدین گونه نیامده است: «لولا أنتم لکنّا مؤمنین» - الخزانه (۲: ۴۰۳ - ۴۳۳) و شرح الرضی للکافی (۲: ۱۸ - ۱۹) در شنهج آمده است [لولاها، که ضمیر متصل و مشترک بین حالت نصب و جرّ است] و در جواز این وجه خلاف است. مورد دیگری که چنین ترکیبی از عرب شنیده شده این گفته است: «لولا-ک فی ذا العام لم احجج اگر تو نبودی امسال حج نمی‌کردم». (معروفتر از این، حدیث قدسی مشهور است که مصحح متن بدان اشاره نکرده است. عبارت حدیث این است:

«لولاک لما خلقت الافلاک»

اگر تو نمی‌بودی کیهانها را نمی‌آفریدم. اما پاره‌ای که بر مسلک نحوی مبرد هستند آن را به سبب همان اشکال نحوی مزعوم محلّ اختلاف، عبارتی غیر عربی می‌پندارند. - م.)

[(-۲)] متن و طبری «رجلان» و در شنهج [رجل یک تن].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۸

همواره در اسلام انحرافی می‌خواسته‌ای سپس عمار حمله کرد و می‌گفت:

صدق الله و هو للصدق اهل و تعالی ربی و کان جلیلا ... راست گفت خداوند که خود شایسته راستی است و پروردگارم بس والا و شکوهمند است.

پروردگارا شهادت را، از طریق کشته شدن در کنار کسانی که شیفته مرگی زیبا هستند، هر چه زودتر نصیبم ساز.

روی به میدان کارزار، نه پشت کرده به آن، چه کشته شدن بر هر گونه مرگ دیگر رجحان دارد.

همراه آنان که نزد پروردگار خویش در فردوس برین نوشابه گوارای بهشتی و زلال سلسبیل می‌نوشند.

از نوشابه مشک آمیز نیکان به جامی که آمیزه‌اش زنجبیل است.

### عمار و عبید الله ابن عمر

آنگاه عمار عبید الله بن عمر را مخاطب ساخت- و این (اندکی) پیش از کشته شدن عبید الله بود- و گفت:

ای پسر عمر خدا بر خاک هلاکت اندازد! تو دینت را در برابر دنیا به دشمن خدا و خصم اسلام فروختی. گفت: هرگز، لیکن من به

خونخواهی عثمان شهید مظلوم برخاسته‌ام. گفت: هرگز چنین نیست زیرا من، با شناختی که از تو دارم، به عیان می‌بینم چنان شده‌ای

که هیچ کارت برای رضای خدا نیست، و اگر امروز کشته نشوی فردا بی‌گمان خواهی مرد. بنگر آنگاه که خداوند مردم را به

نیاتشان پاداش و جزا دهد، تو را چه نیت در دل است؟

### دعای عمار

سپس عمار گفت: بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن باشد که من خویشتن را بدین شطّ ژرف در افکنم، چنان

کنم. بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن باشد که سر شمشیرم را بر شکم خویش نهم و بر آن خم شوم تا از پشتم

در آید، چنان کنم.

بار الها، من از آنچه خود به من آموختی نیک می‌دانم که امروز هیچ کاری که (باید)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۳۹

آن را به انجام رسانم [۱] بیش از جهاد با این فاسقان مورد رضایت تو نباشد، و اگر می‌دانستم امروز کاری دیگر بیش از این تو را

خرسند می‌سازد چنان می‌کردم.

### عمار و مرد با بینش

نصر، از یحیی بن یعلی، از صباح مزنی [۲]، از حارث بن حصیره، از زید بن ابی رجاء، از اسماء بن حکم فزاری که گفت:

در صفین ما به زیر پرچم عمار بن یاسر در اردوی علی بن ابی طالب بودیم، نیمروز بود و ما جاجیمی سرخ را سایبان کرده بودیم.

در آن میان مردی از برابر صفوف گذشت تا به ما رسید و گفت: کدامیک از شما عمار بن یاسر است؟ عمار بن یاسر گفت: عمار

منم. گفت:

ای ابو یقظان، گفت: آری. گفت: مرا با تو حاجتی است، آشکارا گویم یا در نهان؟

گفت: هر گونه خود خواهی بگو. گفت: آشکارا گویم. گفت: آغاز کن. گفت: من با بینش (و اعتقاد استوار) از خانه و خاندان

خود در راه حقّی که در آن گامسپاریم بیرون آمدم و در گمراهی آن گروه (دشمن) و اینکه آنان بی‌گمان بر باطلند شکی نداشتم،

و تا شب دوشین که امروزان در پی آمد، همچنان بر آن بینش و اعتقاد بودم، چون مؤذن ما بانگ نماز برداشت و گواهی در داد که خدایی جز خداوند نیست و محمد فرستاده خداست، دیدم مؤذن آنان نیز چنان ندایی در داد، آنگاه اقامه نماز شد و نمازی یکسان گزاردیم و دیدم دعایی یکسان می‌کنیم و یک کتاب را تلاوت می‌کنیم و پیامبران یکی است، از دیشب شکی به دلم راه یافت و تمام شب را بدان گونه که جز خدا کس نداند (نا آرام) به صبح رساندم، و صبحگاه نزد امیر مؤمنان رفتم و ماجرای دل خود را به وی باز گفتم. او به من فرمود: آیا عمار بن یاسر را دیده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: نزد او برو و بنگر هر چه به تو گوید چنان کن.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۵۰۵: ۱) «أنتی لا تعمل الیوم عملاً» و در اصل [لا اعلم الیوم عملاً امروز کاری را نشانم که ...].

[ (۲-) ] صباح بن یحیی، ابو محمد مزنی. وی از حارث بن حصیره روایت کرده است. ابن عدی گوید: «از جمله شیعیان است»- لسان المیزان و منتهی المقال، ۱۶۴

پیکار صفین / ترجمه وقعہ صفین، ص: ۴۴۰

از این رو اینک نزد تو آمدم. عمار به وی گفت: آیا صاحب آن پرچم سیاه را که برابر من است [۱] می‌شناسی؟ آن پرچم (اکنون) از آن عمرو بن عاص است (ولی پیشتر) من سه بار همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم زیر همان پرچم جنگیده‌ام و این چهارمین جنگ من است که (انگیزه جنگ افروزان) از آنها بهتر و نکوتر نیست بلکه این جنگی است که انگیزه شرّ و فجورش بیش از آن جنگهاست. آیا تو در غزوات بدر و احد و حنین خود شاهد بوده‌ای یا پدرت حضور داشته که از آنها خبرت داده باشد؟ گفت: نه. گفت: مواضع ما اینک همان مواضعی است که به روزهای بدر و احد و حنین در زیر پرچمهای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم داشتیم، و آنان در مواضع احزاب مشرک (آن روزها) قرار دارند، آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می‌بینی؟ به خدا سوگند چنان می‌خواستم که تمام کسانی که همراه معاویه آهنگ پیکار با ما کرده و از آیینی که ما بر آنیم جدا شده‌اند پیکری واحد می‌بودند و من آن پیکر را به شمشیر می‌زدم و تکه تکه می‌کردم. به خدا سوگند که خون تمام آنان از ریختن خون گنجشکی حلالتر است. آیا تو خون گنجشک را حرام می‌دانی؟ گفت: نه، بلکه حلال می‌دانم. گفت: خون آنان نیز همچنان حلال است، آیا من به دیده تو اینک روشنگری کردم؟ گفت: نیک بر دلم روشن کردی. گفت: پس هر کدام را خواهی اختیار کن. راوی گفت:

آن مرد روانه شد، سپس عمار بن یاسر وی را باز خواند و گفت: راست

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «الرأیة السوداء المقابلیة» و در اصل به تحریف [المقابلیة برای رویارویی با من] و در شنهج (۵۰۶: ۱) [المقابلیة لی که برابر من است] (مراد همان پارچه سیاهی است که پیامبر اکرم (ص) به شرطی خاص به عنوان پرچم به عمرو بن عاص داده بود و شرحش در صفحه ۲۹۱ گذشت. - م.).

پیکار صفین / ترجمه وقعہ صفین، ص: ۴۴۱

خواهی آنان از آن رو بر ما شمشیر می‌زنند [۱] که باطل گرایان را به شک اندازند تا با خود گویند: اگر آنان بر حق نبودند بر ما دست نمی‌یافتند. به خدا که آنان به قدر خاشاکی که چشم مگسی را بیالاید بر حق نیستند، به خدا سوگند اگر ما را به شمشیر بزنند و به نخلستانهای (دور دست) هجر [۲] برانند (باز هم) من یقین دارم که ما بر حقیم و ایشان بر باطلند، و به خدا سوگند که هرگز صلحی شایسته برقرار نخواهد شد مگر آنکه یکی از دو طرف اعتراف کند که خود کافر و بر خطا بوده و گواهی دهد که افراد

طرف دیگر بر حق بوده‌اند و مردگان و کشتگان‌شان در بهشتند.

و دیری از روزهای دنیا نگذرد که (اهل حق) بیند مردگان و کشتگان‌شان در بهشت جای دارند و دشمنان‌شان، از مرده و کشته، همگی در دوزخند و زندگان‌شان نیز بر باطل بوده‌اند.

### [پاسخ علی به کسی که درباره شامیان از او پرسید]

نصر، از یحیی [۳]، از علی بن حزوّر [۴]، از اصبع بن نباته که گفت:

مردی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، این گروه که با آنها می‌جنگیم، دعوتشان (به توحید، با ما) یکی است و پیامبر یکی و نماز یکی و حجّ یکی، پس آنها را به چه نام بنامیم؟ گفت: آنها را به همان نامی می‌خوانی که خداوند در کتاب خود ایشان را نامیده است. گفت: من تمام مطالبی را که در قرآن آمده نمی‌دانم. گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند فرمود:

[۱-] متن «سیضربوننا بأسیافهم ما را با شمشیرهای خود خواهند زد» و در شنهج [سیضربونکم شما را خواهند زد].

[۲-] این روایت در اللسان (۵۲: ۱۱) آمده و گوید: «از لحاظ دوری مسافت و یا کثرت نخلستانها به هجر مثل زده‌اند». (هجر، نام سرزمینی است در بحرین که خرمایی مشهور داشته و «رطب به هجر بردن» همچون «زیره به کرمان بردن» مثل شده است. - م.)

[۳-] یحیی بن یعلی، چنان که در شنهج نیز چنین آمده است - ص ۲۹۶ متن حاضر سطر اول.

[۴-] حزوّر (به فتح سه حرف اول و تشدید واو) که او را علی بن ابی فاطمه نیز خوانند. روایات وی (به تعبیر مصحح متن - م.) به سبب شدت وابستگی به تشیع (نزد دیگر فرقه‌ها - م.) متروک است. پس از سال ۱۳۰ بمرد. منتهی المقال، ۲۱۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۲

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ...

این پیامبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم ... [۱].

تا آنجا که فرماید:

... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ...

و اگر خدا می‌خواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار، مردم با یک دیگر در مقام خصومت و قتال بر نمی‌آمدند. لیکن با یک دیگر به اختلاف و دشمنی برخاستند و برخی ایمان آورده و برخی کافر شدند ... [۲].

پس چون اختلاف در میانه ما افتاد ما به سبب (قربت) به خداوند و معرفت قرآن و پیامبر و وابستگی به حق شایسته‌تر بودیم. پس «آنان که ایمان آورده‌اند» ماییم و «آنان که کافر شدند» ایشانند، و خداوند پیکار با ایشان را اراده کرده و ما از سر هدایت، به خواست خداوند [۳]، پروردگار خویش و به اراده او به پیکار با آنان پرداختیم.

### [احادیثی که درباره عمار رسیده است]

نصر، از سفیان ثوری و قیس بن ربیع [۴]، از ابو اسحاق، از هانی بن هانی از علی (ع) که گفت:

روزی عمار بن یاسر بر در آستان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اجازه ورود خواست. فرمود: «او را رخصت دهید، خوش آمدی، ای پاک پاکزاد».

[ (۲-) ] البقرة، میانه آیه ۲۵۳

[ (۳-) ] متن از روی شنهج (۱: ۵۰۶) «بمشیئة الله» و در اصل [بسنة الله به آئین خدا].

[ (۴-) ] قیس بن ربیع اسدی، ابو محمد کوفی. ابن حجر گوید: «او را در شمار تابعان شمرده‌اند» لسان المیزان و منتهی المقال، ۲۴۷. در اصل به تحریف [...] بن الربیع] آمده - آنچه در ص ۲۹۵ و ۳۱۵ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۳

نصر، از سفیان بن سعید [۱]، از سلمه بن کهیل، از مجاهد، از پیامبر صلی الله علیه، که:

هنگامی که (مشاهده فرمود) کسان برای بنای مسجد، سنگها را یک به یک می‌آوردند (و عمار دو به دو [۲]) فرمود: «آنان (کافران) را چه به عمار، وی آنها را به بهشت می‌خواند و آنان او را به دوزخ. آنان گروهی گردنکش تبهکارند».

نصر، از سفیان، از اعمش، از ابی عمار، از عمرو بن شرحبیل از مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه، که حضرتش فرمود: «عمار تا نرمة استخوانهایش [۳] از ایمان انباشته و سرشار است».

نصر، از حسن بن صالح، از ابی ربیعہ الایادی، از حسن، از پیامبر صلی الله علیه: که فرمود:

«همانا به راستی بهشت شیفته سه کس است: علی و عمار و سلمان [۴]». نصر، از عبد العزیز بن سیاه، از حبيب بن ابی ثابت که گفت:

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۴۴۳

گامی که مسجد (پیامبر) را می‌ساختند عمار سنگها را دو به دو می‌آورد، پس پیامبر خدا صلی الله علیه فرمود: «ای ابا یقظان خود را رنجه مدار» گفت: ای پیامبر خدا، من دوست دارم که در ساختمان این مسجد به کوشندگی کار کنم.

(راوی) گفت: سپس (پیامبر) دستی به پشت او کشید و آنگاه گفت: «تو از ثواب‌جویان

[ (۱-) ] سفیان بن سعید بن مسروق، ابو عبد الله ثوری کوفی، مؤتق، حافظ، فقیه که شاید گاه تدلیسی بر زبانش رفته باشد. در سال ۱۶۱ در شصت و چهار سالگی بمرد. وی یکی از اصحاب رأی (رأی گرایان، در برابر حدیث گرایان - م.) بود. - تهذیب التهذیب و المعارف، ۲۷۱. در اصل به تحریف [سفیان عن سعید] آمده است.

[ (۲-) ] به استنباط از روایت حبيب بن ابی ثابت که اندکی بعد آمده است. - م.

[ (۳-) ] متن «المشاش» به ضم میم: سر استخوانهای نرم، غضروف. - اللسان (۸: ۲۳۹ س ۱۰) (مراد اینکه سراسر وجود عمار سرشار از ایمان است. - م.)

[ (۴-) ] سلمان فارسی، صحابی معروف، نخستین بار در غزوه خندق حضور یافت و سپس در تمام غزوات پیامبر و فتوح عراق شرکت جست و والی مدائن شد. وی یکی از کسانی بود که عمر دراز یافت. آورده‌اند سیصد و پنجاه سال بزیست (که بی گمان کنایه از کهنسالی اوست نه بیان دقیق سنین عمر وی. چنان که در دعا مثلاً گویند: امیدوارم هزار سال عمر کنی، یا در فراق گویند: هزار سال است تو را ندیده‌ام، که کنایه از طول مدت است. - م.) - الاصابه، ۳۳۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۴

نرم‌دلی که آن گروه گردنکش ستمکار تو را می‌کشند».

نصر، از حفص بن عمران ازرق برجمی [۱] که گفت: نافع بن جمحی، از ابن ابی ملیکه [۲] مرا حدیث کرد و گفت:



عبد الله بن عمرو بن عاص (به پدرش گفت): اگر نه آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه دستور به فرمانبرداری خواه و ناخواه را (به اعتبار پدر بودن) از تو داده است، من هرگز این راه را با تو نمی‌پیمودم. آیا نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار می‌فرماید: «آن گروه گردنکش ستمکار تو را می‌کشند»؟

نصر، از حفص بن عمران برجمی، از عطاء بن سائب، از ابی البختری که گفت:  
اوئیس قرنی [۳] که در صفین از همراهان علی بود زخم برداشت.

### گفتار درباره «آن کسی که از جان خود می‌گذرد»

نصر، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس که:  
(وی) درباره فرموده خدای عز و جل:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ پاره‌ای از مردانند که در راه رضای خدا از جان خویش می‌گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است [۴].

گفت: (این آیه) در شأن این مردان نازل شده است: صهیب بن سنان، برده آزاد شده عبد الله بن جدعان [۵] که مشرکان وی را با شماری از مسلمانان بازداشت

[۱-]) حفص بن عمر، (یا ابن عمران) ازرق برجمی کوفی، از مستوران بود- تقریب التهذیب.

[۲-]) عبد الله بن عبید الله بن عبد الله بن ابی ملیکه- به تصغیر- ابن عبد الله بن جدعان تیمی مدنی، سی تن از اصحاب پیامبر (ص) را درک کرد و در سال ۱۱۷ بمرد- تقریب التهذیب.

[۳-]) (این روایت جمله معترضه است و ربطی به عنوان مطلب ندارد- م.) اوئیس بن عامر قرنی، خواجه تابعان، مسلم برای او روایت کرده. قرنی به فتح قاف و راء منسوب به قرن است که تیره‌ای از تیره‌های عشیره جعفری بن سعدند- تقریب التهذیب و الاشتقاق، ۲۴۵

[۴-]) البقره، ۲۰۷

[۵-]) جدعان، به ضم جیم- الاشتقاق، ۸۸ و الاصابه، ۴۵۷۸- عبد الله جدعان در روزگار جاهلی خواجه قریش بود. در اصل به تحریف [...] بن جدعان آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۵

کرده بودند، و نیز خیر [۱]، برده آزاد شده بنی حضمیان، و خباب بن الارت، برده آزاد شده ثابت بن امّ انمار [۲]، و بلال برده آزاد شده ابو بکر، و عابس [۳] برده آزاد شده حویطب بن عبد العزی، و عمار بن یاسر، و پدرش (ابو) عمار [۴]، و سمیه مادر عمار. پدر و مادر عمار کشته شدند، و آن دو نخستین کشتگانی بودند که از مسلمانان به قتل رسیدند، و پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه از مکه به مدینه هجرت فرمود (کفار قریش) آنان را شکنجه داده و از ایشان خواسته بودند که به کفر برگردند.

(اما) صهیب (که) مردی کهنسال و دارا بود، به مشرکان گفت: آیا خیری از من انتظار دارید؟ گفتند: چه خیری؟ گفت: من پیری کهنسال و ناتوانم و اگر با شما یا بر ضد شما باشم این شما را زیانی نرساند، سخنی گفته‌ام که خوش ندارم از آن برگردم. آیا ممکن است مالی از من بستانید و مرا با دین خود گذارید؟ پس چنان کردند و این آیه نازل شد. هنگامی که وی به مدینه آمد ابو بکر او را دید و به او گفت: ای صهیب تجارت پرسودی کردی، و نیز گفت: سودای تو زیان نمی‌دهد، و این آیه (و من الناس من یشری ...) را بر او بخواند و وی از آن سخت شادمان



[ (۱-) ] نام وی خیر، و گویند: جبر بوده است، برده آزاد شده عامر بن حضرمی، برادر علاء بن حضرمی صحابی مشهور، و این فرموده خدا درباره خیر آمده است: *أَلَا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ* مگر آن کس که به ناخواست وادار شد و دلش به ایمان مطمئن و استوار بود» (النحل، ۱۰۶) عامر وی را به کفر گویی واداشت. سپس عامر خود به اسلام گروید و در شمار صحابه در آمد- الاصابه و السیره، ۲۶۰، چاپ گوتنگن.

[ (۲-) ] در اصل چنین است، و در الاصابه: [مولی ام انمار الخزاعیه، و قیل غیر ذلک برده آزاد شده ام انمار خزاعی، و جز این نیز گفته‌اند].

[ (۳-) ] متن، «عابس» با باء به تصحیح قیاسی، چنان که در قاموس در ماده «عبس» آمده است. در الاصابه، ۴۳۳۱ آمده که گفته‌اند: این آیه در حق او و صهیب (هر دو) نازل شده که فرماید: *وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ* پاره‌ای از مردمند که از جان خود در راه خدا در گذرند». (به عقیده مفسران امامیه این آیه در حق مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جای پیغمبر (ص) خوابید و جان خود را پیشمرگ آن حضرت ساخت. - م.) در اصل در دو جا به تحریف [عایش] آمده است.

[ (۴-) ] متن «ابو عمار» و در اصل به تحریف [ابی عمار].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۶

شد. اما بلال و خباب و عابس و عمار و یارانشان همچنان آن قدر شکنجه شدند تا پاره‌ای از سخنانی را که مشرکان می‌خواستند (زیر شکنجه) بر زبان آوردند، آنگاه راهی (مدینه) شدند، و این آیه در حق ایشان نازل شد:

*وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا [۱] لَتَبُوْنَهُمْ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْزُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ* آنان را که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آنکه ستمها در وطن خود (از کافران) کشیدند، در دنیا جایگاه نیکو می‌دهیم در صورتی که اگر بدانند، اجرای که در آخرت به آنها عطا خواهیم کرد بسیار بزرگتر و نیکوتر است.» [۲] نصر، از ایوب بن خوط [۳]، از حسن که گفت:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه به ساختن مسجد آغاز کرد فرمود: «برای من سایبانی چون سایبان موسی بنا کنید» و ظرفی شیر می‌نوشتید و می‌گفت: «بار الها خیری جز خیر آخرت نباشد، پس انصار و مهاجران را (به آخرت) بیامرز»، و در حالی که از همان شیر به عمار بن یاسر می‌نوشاند فرمود: «دریغا بر تو، ای پسر سمیه که آن گروه ستمکارت بکشند».

### [ندای عمار بن یاسر]

نصر، از عمر که گفت: مالک بن اعین از زید بن وهب جهنی مرا حدیث کرد که:

آن روز [۴] عمار بن یاسر بانگ برداشت: کیست که خواستار خرسندی پروردگار خویش است و به دارایی و فرزند اعتنایی ندارد؟

[ (۱-) ] در اصل به تحریف [...] فتنوا] آمده و این آیه چهل و یکم از سوره النحل است اما آنجا که لفظ قرآنی «فتنوا» آمده آیه صد و دهم از همان سوره است که فرماید: *ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فَنَنُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ*.

[ (۲-) ] النحل، ۴۱

[ (۳-) ] خوط، به فتح خاء و سکون واو، شرح حال ایوب در تقریب التهذیب و لسان المیزان آمده. در اصل به تحریف [بن حنوط].

[ (۴-) ] متن «نادی یومئذ» و در شنهج (۲: ۲۶۹) [نادی فی صفین یوما قبل مقتله بیوم أو یومین یکی دو روز پیش از کشته شدن خود در صفین ندا در داد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۷

راوی گفت:

پس دسته‌ای از مردم نزدش آمدند و او گفت: «همراه ما آهنگ پیکار با آن گروهی کنید که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند و ادعا می‌کنند که وی مظلومانه کشته شده است. به خدا سوگند که او خود به خویشتن ستم ورزید که به جز آنچه خداوند فرو فرستاده حکمرانی کرد».

### علی و هاشم بن عتبہ

علی پرچم را به هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص سپرد و او [آن روز] دوزره در پوشیده بود، پس علی به مزاح به وی گفت: ای هاشم، آیا بر خود پروا نداری که بزدلی ترسو شمرده شوی؟

گفت: ای امیر مؤمنان به زودی خواهی دانست. به خدا سوگند بسان مردی که همه آهنگ آخرت دارد (و از جان خود گذشته است) در میان سرهای آن قوم سرکش درپیچم و به جولان در آیم. پس نیزه‌ای گرفت و چنان آن را جنباند که بشکست، آنگاه نیزه‌ای دیگر گرفت و آن را بی‌انعطاف و بد دست دید و کنار افکند، سپس نیزه‌ای خوشدست و هموار خواست و پرچمش را بر آن بست. چون علی پرچم را به هاشم داد، مردی از (قبیله) بکر بن وائل که از سپاهیان هاشم بود (به طنز) گفت: هاشم به میدان گام نهاد- و این سخن را به تکرار باز می‌گفت- سپس گفت:

هاشم تو را چه شده؟ از مخافت معرکه چنین باد به گلو افکنده‌ای یا از ترس و بزدلی خویش؟! گفت: این کیست؟ گفتند: فلانی است. گفت: حق داری که تو به پرچمداری شایسته‌تر از منی (اما اینک که اراده امیر مؤمنان بر من قرار گرفته) چون دیدی من به خاک افتادم تو پرچم را بگیر. آنگاه به یارانش گفت: بند پای موزه‌های خود را محکم ببندید و بندهای کمربتان را محکم بکشید، و چون دیدید سه بار پرچم را به اهتزاز در آوردم بدانید که (آماده هجوم ولی) نباید هیچیک از شما پیشتر از من به حمله درآید [۱]. سپس هاشم به لشکر معاویه نگریست و گروه عظیمی

[(-۱)] متن «لا یسبِقنی الیها» و در شنهج [لا یسبِقنی الی الحمله] (مراد اینکه چون پرچم را سه بار به اهتزاز در آوردم خود یک تنه

به پیش می‌تازم و شما به دنبال من هجوم آورید ولی از من پیش

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۸

را دید، گفت: اینان کیستند؟ [گفتند: یاران ذی الکلاعند. به سویی دیگر نگریست و سپاهی را دید، گفت: اینان کیستند؟] گفتند: سپاه اهل مدینه و قریشند. گفت: اینان قوم خود منند، مرا نیازی به پیکار با ایشان نیست. سپس گفت: پیرامون آن خرگاه سپید کیانند؟ گفتند: آنان معاویه و سپاه محافظ اویند. گفت: آن فوج مشخصی که در میان آنها می‌بینم کیستند؟ گفتند: آن دسته عمرو بن عاص و پسران و [غلامانش] هستند. پس پرچم را برگرفت و به اهتزاز در آورد، یکی از یارانش گفت: لختی دست نگهدار و شتاب مکن. هاشم گفت:

قد اکثروا لومی [۱] و ما أفلأئی شریث النفس، لن أعتلاً ...

به من بسی طعنه زدند (و یک چشم ترسیده چشمم خواندند) و کم نگفتند. ولی من آنم که جان (به خدا) فروخته‌ام و سستی نمی‌ورزم.

یک چشمی، که برای خود اعتباری می‌جوید ناگزیر است یا دشمن را شکست دهد و یا خود از پای در آید [۲].

او چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده، اینک با نیزه بر آنان بتازم و سخت برانمشان [۳].

نصر گفت: عمرو بن شمر (مصراع اخیر را) چنین نقل کرده:

آنان را به نیزه از میدان سخت برانم [۴] همراه با پسر عمّ احمد بزرگوار، آن که پیامبر او را سرآغاز هدایت قرار داد.  
نخستین کسی که بدو ایمان آورد و نماز کرد و با کافران چندان رزمید که نابودشان کرد.

[ (۱) ] نیفتید یا پیش از آن که با پرچم خود سه بار علامت دهم هجوم نکنید. - م.

[ (۱-) ] در شنهج [قد اکثرا لومی آن دو تن مرا بسی طعنه زدند] و در مروج الذهب (۲: ۲۲) [قد اکثر القوم لومی این قوم بسیار سرزنشم کردند].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج و مروج الذهب و طبری (۶: ۲۲) «أن یفلّ أو یفلّا» و در اصل [یغل أو یغلا].

[ (۳-) ] متن «اشدّهم بذی الکعوب شلّا» و «ذی الکعوب» نیزه باشد. در روایت طبری (۶: ۲۴) یتلّهم بذی الکعوب تلّا\* با نیزه به سختی از پا در آریشان.

[ (۴-) ] متن: أشلّهم بذی الکعوب شلّا

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۴۹

راوی گفت:

علی دمی پیشتر (به تشویق و مزاح) به او گفته بود: ای هاشم مرقال [۱] (برق آسا) آیا می ترسی که جبون و ترسو باشی [۲]؟ و او گفته بود: ای امیر مؤمنان، نه به خدا، بزودی ان شاء الله مرا خواهی شناخت [۳]، اینک در میان سرهای آن قوم به جولان در آیم. از این رو آن روز به چابکدستی و شتاب هر چه تمامتر حمله می کرد.

### عمار بن یاسر و هاشم بن عتبّه

نصر، از عبد العزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت که گفت:

چون روز پیکار صفین در رسید و پرچمداری با هاشم ابن عتبّه بود، عمار بن یاسر با جنباندن نیزه خود او را تشجیع می کرد و می گفت: ای یک چشم، پا در رکاب کن.

از یک چشمی که هراس برنیانگیزد هنری بر نیاید [۴] راوی گفت:

وی از (گفته) عمار دستخوش آزر و انفعال می شد، و به فنون جنگ آگاه بود، پس پرچم را بر افراشت و چون سپاه به تمامی بر او گرد آمدند [۵] و آرایش جنگی گرفتند عمار به او گفت: ای یک چشم پا در رکاب کن.

از یک چشمی که هراس برنیانگیزد هنری بر نیاید

[ (۱-) ] مرقال: کسی که در جنگ چابک و برق آسا باشد. - م. - ص ۴۵۰

[ (۲-) ] (أ) تخاف أن تكون جبانا آیا می ترسی که ترسو باشی؟ پاسخ این گونه سؤال را که منحرف کننده ذهن است معمولاً به نفی می دهند در صورتی که باید به اثبات باشد. چنان که پرسند: آیا از مرگ من بیزاری؟ و ذهن متوجه لفظ اخیر یعنی بیزاری شود و مخاطب بیدرنگ گوید: «نه!» در حالی که باید بگوید: «آری، از مرگ تو بیزارم». - م.

[ (۳-) ] متن «لتعلمنی» و در اصل [لتعلمن].

[ (۴-) ] متن مصراعی است: «لا خیر فی اعور لا یأتی الفزع» که در روایت بعدی نیز عیناً تکرار شده.

[ (۵-) ] متن به تصحیح قیاسی «تتامت» و در اصل [شامت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۰

عمرو بن عاص نیز می گفت: می بینم آن که پرچم سیاه بر افراشته آهنگ کاری گران دارد، اگر همچنین بپاید امروز تمامی عرب به نابودی گراید. پس نبردی سخت کردند و عمار می گفت: «ای بندگان خدا پایداری کنید که بهشت زیر سایه شمشیر است». پرچمداری شام نیز با ابو اعمور سلمی بود.

### شدت نبرد

عمار همچنان هاشم را بر می انگيخت تا نبرد شدت یافت [۱] و هاشم با پرچم پیش تاخت و به چابکی حمله ای برق آسا کرد، و او را (بدین سبب) مرقال (یعنی چابکدست برق آسا) می نامیدند. راوی گفت:

افراد به یک دیگر تاختند و دو صف به هم بر آمدند و سپاهیان چنان نبرد سختی کردند که کس ماندش را نشنیده بود و کشتگان از حد شمار در گذشتند.

### [پیوستگان به دستار]

(نصر) گفت: و عمرو [و بن شمر]، از ابی اسحاق، از ابی الشفر [۲] نقل کرد که: چون آن روز بدان گروه برخوردیم دیدیم پنج صف از آنان خویشتن را با رشته دستار به یک دیگر پیوسته اند [۳]. پس صف به صف جنگیدیم تا سه صف از آنها را کشتیم و به چهارمین صف رسیدیم و در میدان از شامیان و عراقیان هیچکس از معرکه نگریخت. و ابو اعمور می گفت: اذا ما فررنا کان أسوا فرارنا صدود الخدود و ازورار المناكب [۴] ...

[۱-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۰) «حتى اشتد القتال» و در اصل [...] ثبت القتال].

[۲-] ابو السّفر، سعید بن یحمد (به ضم یا و سکون حا و کسر میم) همدانی ثوری کوفی، از ثقات سومین طبقه روات که به سال ۱۱۲ در گذشت.

[۳-] بدانچه پیشتر در صفحه ۳۱۰ گذشت.

[۴-] این شعر از خود ابو اعمور نیست بلکه از قصیده قیس بن حطیم است و در دیوان او ص ۱۰-۱۵، چاپ لایزیک نیز آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۱

اگر بگریزیم، فرار ما برابر روی بر تافتن و پشت کردن (و تن به خواری سپردن) ماست.

روی بر تافتن از میدان با نیزه به دست گرفتن ناسازگار است، گامهای استوار به هنگام گیر و دار از جای نجنبند.

آنگاه (قبایل) ازد و بجيله بر همدان حمله بردند و آنان به تپه ای پناه جستند و بر فراز آن رفتند ولی ازد و بجيله به شدت به حمله خود ادامه دادند تا آنان را از (آن سوی) تپه فرود آوردند. دیگر بار همدان به سوی آنان پیچیدند و بدیشان تاختند تا صحنه پیکار را ترک کردند. آن روز در یک نوبت سه هزار تن از ازد و بجيله کشته شدند. آنگاه (قبيله) همدان برای جنگ با (تیره) عک آماده شدند، و (این بیت) گفته شد:

همدان همدان و عک عک ستعلم الیوم من الأرك [۱].

«همدان» همدان است و «عکّ» عکّ است (هر یک با ویژگیهای خود)، امروز خواهی دانست که کدامین ناتوانتر است. عکّیان زره پوشیده بودند ولی ساق پوش [۲] بر پای نداشتند و از این رو همدانیان (به افراد خود) گفتند: آنان را پی کنید- یعنی شمشیر بر ساق پایشان زنید [۳]- و عکّیان (به یاران خود) گفتند: چون اشترانی [۴] که زانو بر زمین زنند بر سر زانو در آیید (و پایداری کنید). از این رو چون اشترانی که به زانو در آیند زانوان بر زمین استوار کردند [۵] و آنگاه سنگی کلان در میان نهادند و (هم پیمان)

[(-۱)] متن از روی شنهج «ارکّ» و در اصل [ادکّ کوبنده‌تر].

[(-۲)] متن «رانات» جمع «الزان». در قاموس آمده: «پا پوشی است مانند پوتین که کف ندارد و ساق آن بلندتر از پوتین باشد» (در واقع نوعی چکمه بدون کف یا «گتر ساقه بلند» که برای حفاظت ساق و روی پا بکار می‌رفته است. -م.)

[(-۳)] آنچه پیشتر در ص ۳۵۲ گذشت.

[(-۴)] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۰) «الکمل» یعنی الجمل و در اصل [الجمل]. عکّیان جیم را به صدای کاف تلفظ می‌کردند- ص ۳۱۰

[(-۵)] متن «کما برک الجمل» و در شنهج [کما ببرک الجمل] (استوار بر زانو نشستن و پا

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۲

گفتند: تا این سنگ [۱] نگریزد ما نیز نگریزیم.

### عبید الله بن عمر با فوج نگارین پوش

و در حدیثی دیگر به ما رسیده است که:

معاویه، عبید الله بن عمر را با یک هزار و سیصد تن، فوجی سبزپوش نگارین جامه [۲] که به نام «سبز پوشان» خوانده می‌شدند بفرستاد تا از پشت به گروه علی حمله کند.

ابو صادق گفت:

به علی خبر رسیده بود که عبید الله بن عمر آهنگ آن دارد که از پشت به او حمله کند، و او نیز افرادی به همان شمار که همه تمیمی بودند به مقابله‌اش فرستاد.

آنان از بر آمدن آفتاب تا نماز مغرب جنگیدند. و نمازشان جز تکبیری به اوقات نماز نبود. سپس جناح چپ عراق به جناح چپ شام حمله برد و آن را از هم شکافت و آنان در تیرگی شب گریختند. اما عبید الله بازگشت و به کرب- مردی از طایفه عکل- برخورد و وی را با تمام کسانی که همراه او بودند بکشت.

### در هم آمیختن جنگاوران

بر اثر درگیری با کرب، مردم به یک دیگر تاختند و شامیان بر عراقیان هجوم آوردند و در تیرگی شب دو سپاه به هم آمیختند و پرچمها جا به جا شد، چون صبح در آمد شامیان پرچم خود را در حالی باز یافتند که زیر آن جز هزار تن نمانده بودند. آن را بر گرفتند و در پشت جای نخستین افراشتند و پیرامون آن را گرفتند. عراقیان نیز پرچم خویش را

[(-)] فشردن. کنایه از پایداری است و نیز در مورد تیر اندازان، حالت آماده باش برای تیر اندازی نشسته است. -م.)

[ (۱-) ] متن «الحکر» یعنی الحجر سنگ، و مراد این که همانگونه که این سنگ گران از جای نمی‌جنبد ما نیز از میدان به در نمی‌رویم. م.

[ (۲-) ] متن «کُتِيبَةُ الْخُضْرِيَّةِ الرَّقْطَاءِ».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۳

به جای خود در حالی یافتند که پیرامونش جز ربیعان کس دیده نمی‌شد و علی علیه السلام نیز در میان ایشان بود و آنان پیرامون وی را گرفته بودند و او خود نمی‌دانست که آنان کیستند و گمان می‌برد گروهی دیگرند. پس چون اذانگوی علی در سپیده دم بانگ اذان برداشت علی گفت:

یا مرحبا بالقائلین عدلاو بالصلاة مرحبا و اهلا ...

ای آفرین بر معتقدان به عدل، و به نماز، آفرین و خوشامد باد.

چون علی نماز صبح بگزارد چهره‌هایی دید که به نظرش غیر از چهره‌های آشنای دیروز آمد و با قیافه کسانی که دیروز هنگامی که وی میان جناح چپ و قلب سپاه قرار گرفته بودند تفاوت داشت. پس گفت: اینان کدام قومند؟ گفتند: قبیله ربیعه هستند، و تو شب دوشین را در میان ایشان [۱] به صبح رساندی. گفت:

ای ربیعه افتخاری بزرگ از آن شما باد. سپس به هاشم گفت: پرچم را بگیر، به خدا سوگند که مانند چنین شبی ندیده‌ام. سپس به سوی قلب سپاه رفت و پرچم را در آنجا برافراشت.

[نصر: عمرو بن شمر، از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

آن شب معاویه چهار هزار سوار و پیاده سبز جامه آماده کرد و به ایشان فرمان داد که از پشت به علی علیه السلام هجوم کنند، ولی همدانیان دریافتند و با آنان روبرو شدند و در برابر آنها استوار ایستادند، و آن شب تا صبحدم به پاسداری و نگهبانی در ایستادند، و علی علیه السلام ضمن رفت و آمدهایی که در میان سپاه خود می‌کرد، گذارش به منطقه اردوگاه ربیعه افتاد و در میان آن قبیله ماند و نمی‌دانست کجاست و می‌پنداشت در اردوگاه اشعث است. چون صبح شد اشعث و یارانش را ندید[ و به جای او ناگهان سعید بن قیس [همدانی] را در قرارگاه

[ (۱-) ] متن «و قد بَتَّ فيهم تلك الليلة» و در شنهج [و آنک یا امیر المؤمنین لعننا منذ الليلة ای امیر مؤمنان به راستی تو از شب دوشین نزد ما هستی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۴

خویش دید، پس مردی از ربیعان که او را نصر [۱] می‌خواندند به وی گفت: آیا تو نبودی که می‌پنداشتی ربیعه را هنری نباشد و کاری را نیکو نگذارد چه ربیعه، ربیعه است و همدان، همدان [۲] (و این با آن متفاوت) است؟ پس شب دوشین چه کسی تو را از پایمردی همدان بی‌نیاز داشت (و از تو پاسداری کرد)؟ علی نگاهی تند بر او افکند، [و منادی علی علیه السلام ندا در داد: آماده پیکار باشید و بامدادان گرم کارزار شوید و بر دشمنان بتازید].

## علی و ربیعان

چون روز بر آمد همه برای پیکار از جای جنبیدند جز ربیعه که همچنان بی‌حرکت بر جای ماندند. علی به ایشان پیام فرستاد: بر دشمنان بتازید، اما آنان خودداری کردند. پس ابو ثروان را نزد ایشان فرستاد و گفت (به آنان بگو) امیر مؤمنان سلامتان می‌رساند و می‌گوید:

اینک که همه کسان پیش می‌تازند چه چیز شما را از تاختن باز داشته است؟ گفتند:

چگونه در حالی که این انبوه سوار ما را از پشت محاصره کرده‌اند بتازیم؟ به امیر مؤمنان بگو به (قبیله) همدان یا دیگران فرمان دهد بر اینان بتازند تا ما به پیش هجوم آوریم. ابو ثروان نزد علی علیه السلام باز آمد و او را از ماجرا آگاه کرد، آنگاه (علی) اشتر را نزد ایشان گسیل داشت- و او که بانگی رسا داشت- گفت:

ای گروه ربیعہ چه چیز مانع هجوم شماست [در حالی که دیگر کسان هجوم کرده‌اند] و شما مرد چنان و چنان (دل‌اوریه‌ها) بودید؟ و شروع به برشمردن هنرنامه‌ها و جنگاوریه‌های ایشان کرد. گفتند: ما تا ندانیم که این گروه چهار هزار نفری سوار که پشت ما قرار گرفته‌اند چه می‌کنند دست به هجوم نخواهیم زد، به امیر مؤمنان بگو کسی را اعزام فرماید که از عهده آنان بر آید و کارشان را یکسره کند- آن روز پرچمداری ربیعہ با حُضین بن منذر بود- پس اشتر بدیشان گفت: همانا امیر مؤمنان علیه السلام به شما می‌گوید: شما خود به تنها شَرّ آنان را از من

[۱-] در شنهج [زفر].

[۲-] متن از روی شنهج «و همدان همدان» و در اصل [و مضر مضر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۵

بگردانید. به راستی اگر شما زبده‌ای از افراد خود را بر سرشان بتازانید (دشمنان) در این فلات گسترده شما را وا نهند و خود چون آهوان [۱] بگریزند. آنگاه ربیعان (طوایف) تیم الله و نمر بن قاسط و عنتره را بر سر آنان فرستادند. (این مهاجمان) گفتند: ما پیاده و آهن‌پوش به سمت آنان شتاییم که اینک هنگام پیکار ما در صفین باشد. چون ما (بدین عزم) به میدان رزم با آنان درآمدم ایشان چون ملخ گریختند. راوی گفت:

من سخن اشتر را به یاد آوردم که گفته بود: «چون آهوان [۲] خواهند گریخت» آنگاه ما به دیگر یاران خود پیوستیم که جنگ سخت میان ایشان با شامیان در گرفته بود و شامیان جمعی از عراقیان را که پاره‌ای از ربیعان نیز در میان آنها قرار داشتند محاصره کرده بودند و ما بدانها دسترس نداشتیم، تا آنکه به شامیان حمله کردیم و شمشیرکش بر آنان تاختیم تا راهی گشودند و ما به یاران خویش رسیدیم [و آنان را نجات دادیم] و در زیر گرد و غبار آوردگاه آنان را از چهره‌ها و نشانه‌هایشان باز شناختیم [۳].

### نشانه شامیان و عراقیان

نشانه عراقیان در صفین پارچه پشمین سپیدی بود که بر سر و شانه‌های خود افکنده بودند و شعارشان این بود: «یا الله، یا احد، یا صمد، یا رب محمد، یا رحمن، یا رحیم- ای خدا، ای یکتا، ای بی‌نیاز، ای پروردگار محمد، ای بخشنده، ای مهربان»، و نشانه شامیان پارچه‌هایی زرد [۴] بود که بر سر و شانه‌های خود افکنده بودند و شعارشان این بود:

«ما بندگان شایسته و به حق خداوندیم، ای خونخواهان عثمان». پرچمهای عراقیان

[۱-] متن «الیعافیر» جمع یعفور، نوعی آهو که اندامش به گوزن می‌ماند و ساقهایش به ظرافت ساق آهو نیست. - م.

[۲-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۱) «کالیعافیر» و در اصل [کانهم الیعافیر].

[۳-] متن از روی شنهج «و عرفناهم تحت التّع» و در اصل [و عرفنا علامه الصوف و نشانه پشمین را بشناختیم].

[۴-] متن از روی شنهج «صفرا» و در اصل [بیضا سپید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۶

به رنگهای سیاه و سرخ و دودی تیره و سپید و کافشه رنگ [۱] و گلگون، و علمهایشان بیشتر سیاه و تیره فام بود. راوی گفت:

با شمشیرها و گرزهای آهنین (از چپ و راست) ضربه می‌زدند. و گفت: تا آنگاه که تیرگی شب پرده‌ای میان ما فرو افکند، دو سپاه از یک دیگر دست نکشیدند. و گفت: هیچ یک از مردان خود یا تنی از آنان را ندیدیم که پشت به میدان کرده باشد.

### [آسان گیرهای دو طرف هنگام ترک پیکار]

نصر: عمر گفت که دوست پدرم این سخن افریقی بن انعم را برای من نقل کرد:

این جنگاوران اعرابی بودند که از روزگار جاهلیت یک دیگر را می‌شناختند و از آن دوران دیری نگذشته بود و با آنکه اسلام آورده بودند هنوز بقایای غیرت قبیله‌ای و (تعصب) عربی را در دل داشتند، و پاره‌ای نیز با شناخت دین و روشندلی اسلام آورده بودند، از این رو (هر دو طرف یا به دلیل حمیت عربی یا به انگیزه اعتقاد راستین اسلام) پایداری می‌کردند [۲] و شرم داشتند که بگریزند و تنها این جنگ بود که آنان را از یک دیگر دور نگاه می‌داشت ولی چون دست از جنگ می‌کشیدند، هم آنان و هم اینان به لشکرگاه یک دیگر می‌رفتند و کشتگان خود را بیرون می‌بردند و به خاک می‌سپردند. چون صبح شد- و آن روز سه‌شنبه بود- مردم به میدان رو نهادند.

و ابو نوح گفت:

در نبرد صفین من در زمره سوار، با گروه سواران علی علیه السلام بودم و

[(-۱)] متن «معصفر به رنگ گل عصفر» که آن را به فارسی کافشه گویند و به رنگ سرخ شرابی است. - م.

[(-۲)] متن «فتصابروا» و در شنهج [فتضاربوا یک دیگر را می‌کوفتند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۷

او میان گروهی از (قبیله) همدان و حمیر و دیگر کسان از تیره‌های گوناگون قحطانیان ایستاده بود. ناگهان (از دور) مردی شامی را دیدم که می‌آمد و می‌گفت: کیست که ابو نوح حمیری را به من نشان دهد؟ گفتیم: ما همه حمیری هستیم، کدام ابو نوح را می‌خواهی؟ گفت: ابو نوح کلاعی را می‌خواهیم.

(ابو نوح) گفت:

به وی گفتم: اینک او را یافتی اما تو خود کیستی؟ گفت: من ذو الکلاع، گامی چند فرا نه. به او گفتم: معاذ الله که جز با فوج خویش گامی به سوی تو بردارم.

ذو الکلاع گفت: [بل برخلاف این] فراز آی، که عهد و امان خدا و پیامبر او و نیز امان ذو الکلاع از آن توست که به سلامت نزد سواران خویش باز گردی. به راستی من می‌خواهم پیرامون کاری که بدان درگیر شده‌ایم از تو پرسشی کنم، پس بی همراهی سواران پیش آی تا من نیز به سوی تو پیشتر آیم.

### [حدیث عمرو بن عاص]

(نصر گوید): آنگاه ابو نوح و ذو الکلاع (که هر دو حمیری بودند) از دو جانب پیش رفتند تا به یک دیگر رسیدند. سپس ذو الکلاع گفت: من تو را برای آن خواندم تا حدیثی را که عمرو بن عاص [پیشتر] به روزگار فرمانروایی عمر بن خطاب برای ما



روایت کرده است به تو باز گویم.

ابو نوح گفت: آن حدیث کدامست؟ ذو الکلاع گفت: عمرو بن عاص برای ما حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه نقل کرده است که فرمود: «مردم شام و عراق با یک دیگر برخورد خواهند کرد و در یکی از آن دو گروه که بر حق است امام راستین قرار دارد، و عمار بن یاسر او را همراه.» ابو نوح گفت: به خدا سوگند که او اینک در میانه ماست. گفت: آیا به جد می‌گویی؟ او در حال پیکار با ماست؟

ابو نوح گفت: به پروردگار کعبه سوگند، آری، او در پیکار با شما از من نیز سخت‌کوش‌تر است و من نیز خوشتر آن داشتم که شما همه یک تن واحد می‌بودید

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۸

و من آن پیکر یکتا را سر می‌بریدم، و با آنکه تو عموزاده منی پیش از همه از تو آغاز می‌کردم.

### ابو نوح و ذو الکلاع

ذو الکلاع گفت: «وای بر تو، چرا چنین آرزوی بدی برای ما به دل داری؟ به خدا، من پیوند خود را با تو نگسسته‌ام و تو با من خویشاوندی نزدیک داری و من هرگز از کشتن تو شادمان نشوم. ابو نوح گفت: خداوند با اسلام پیوندهای خویشاوندی نزدیک (با کافران) را گسست و خویشان دور را (هم به نعمت اسلام) به یک دیگر نزدیک کرد، و من بی‌گمان کشنده تو [۱] و یارانت هستم» و ما بر حقیق و شما بر باطلید و در کنار پیشوایان کفر و سران احزاب مخالف (اسلام) ایستاده‌اید. ذو الکلاع به وی گفت: آیا می‌توانی با من به صفوف شامیان بیایی؟ و من از تو پاسداری کنم تا تو را نکشند و خلع سلاح نکنند و به زور از تو بیعت نگیرند و از سپاه خویش باز ندارند؟ آن سخنی که گفتم بیانی بود که عمرو بن عاص گفته است و شاید خداوند بدین وسیله میان دو سپاه را سازش دهد و جنگ و جنگ‌افزار را به کناری نهند [۲].

ابو نوح گفت: من از نیرنگهای تو و حیل‌های یارانت بیم دارم. ذو الکلاع به وی

[۱-] متن از روی شنهج «و ائی لقاتلک» و در اصل [و ائی منّا انت و تو را به ما چه نسبت،].

[۲-] ابن ابی الحدید گوید: «شگفتا از قومی که به سبب پایگاه عمار، از درستی کردار خود به شک می‌افتند ولی با وجود مقام والای علی علیه السلام تردیدی در بیراه روی خود به دل نمی‌گذارند، و استدلال می‌کنند که عراقیان فقط از آن رو بر حقند که عمار همراه و همگام با ایشان است ولی شأن علی را به خاطر نمی‌آورند؟ خود را از شمول اطلاق تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که (به عمار) فرمود: «آن گروه ستم‌پیشه تو را می‌کشند» بر حذر می‌دارند و از این سخن می‌ترسند (که مبدا ستم‌پیشه باشند) ولی از گفته (پیامبر) صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام پروایی ندارند که فرمود: «بار الها هر که را به او یاری دهد یاری ده و هر که را با او دشمنی ورزد دشمن دار.» و نیز بدین سخن او توجّهی ندارند که (به علی) فرمود: «جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق بدخواه تو نباشد.» و این همه نشانه آن است که قریش از آغاز کار (به عمد) برای محو نام و آوازه علی و پوشاندن فضایل او سخت کوشیده است.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۵۹

گفت: من بر آنچه به تو گفتم ضمانت می‌دهم. ابو نوح گفت: بار الها، ضمانتی را که ذو الکلاع در عیان به من داد خود شاهی، و تو خود از آنچه در دلها می‌گذرد آگاهی، پس مرا حفظ فرما و خود بهترین راه را برایم اختیار کن و مرا یاری ده و هر گزندی را از من دور ساز.

## ذو الکلاع و ابو نوح در مجلس عمرو و معاویه

سپس همراه ذو الکلاع روانه شد تا به عمرو بن عاص که نزد معاویه بود رسید و دیگر کسان و نیز عبد الله بن عمر پیرامونش بودند و او مردم را به جنگ تشویق می کرد، چون آن دو نزدیک جمع ایستادند ذو الکلاع گفت: ای ابا عبد الله، آیا می خواهی که مردی خیراندیش و خردمند و دلسوز گزارشی راستین از عمار بن یاسر به تو دهد؟ عمرو گفت: و او کیست؟ گفت: او، این عموزاده من باشد که از مردم کوفه است. عمرو گفت: من در چهره او سیمای ابو تراب را می بینم. ابو نوح گفت: از چهره من (لمعان) سیمای محمد صلی الله علیه و اصحابش می تابد و بر رخسار تو (کدورت) چهره ابو جهل و نقش فرعون نشسته. بیدرنگ ابو اعور برخاست و شمشیرش را از نیام کشید و گفت: نبینم که این دروغزن فرومایه با چهره‌ای که نشان از سیمای ابو تراب دارد در میان ما در ایستد و به گستاخی، رویاروی، دشنامان دهد. ذو الکلاع گفت: به خدا سوگند می خورم که اگر دستت را بر او بگشایی بینی تو را با شمشیر بر گیرم. این عموزاده من و در حمایت من است و من با او پیمانی بر گرفته و او را نزد شما آورده‌ام تا شما را از آنچه در گیر آن هستید آگاه سازد. عمرو بن عاص به وی گفت: ای ابا نوح خدا را به یاد آر که ما جز راست نگویی و دروغی برای ما نپردازی [۱]، آیا عمار ابن یاسر در میان شماست؟ ابو نوح به وی گفت: من در این باره خبری به تو ندهم

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۲) «ألا ما صدقتنا و لم تكذبنا» و در اصل [ألا ما صدقت و لا تكذبنا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۰

مگر آنکه آگاهم کنی چرا از من چنین می پرسی؟ شماری از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از او، با مایند که همگی در پیکار با شما جدی و سخت کوشند.

عمرو گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می گفت: «همانا عمار را آن گروه ستم پیشه می کشند، و از عمار نیاید که هرگز از حق جدا شود و آتش دوزخ را نیابد که پاره‌ای از وی را بسوزانند.» پس ابو نوح گفت: «لا اله الا الله، و الله اکبر، به خدا سوگند که او در میانه ماست و در جهاد بر ضد شما بسیار سخت کوش است.

آنگاه عمرو گفت: تو را به خدا، آیا او در پیکار با ما کوشاست؟ گفت: آری، سوگند به خدایی که جز او خداوندی نیست، [و] در جنگ جمل با من سخن گفت و همو به من خبر داد که ما بر آنان، (اصحاب جمل) پیروز می شویم و همین دیروز نیز با من سخن گفت که اگر ما را چنان زنند که به نخلستانهای هجر رانند [۱]، ما را یقین حاصل است که ما بر حقیق و ایشان بر باطلند و [بی گمان] سرانجام پیکار ما به بهشت می کشد و عاقبت پیکار آنان ره به دوزخ می برد.» آنگاه عمرو به او گفت: آیا می توانی دیداری میان من و او پردازی؟ گفت: آری. عمرو بن عاص که می خواست یارانش را نیز آگاه کند همراه با دو پسر خویش و عتبه بن ابی سفیان، و ذو الکلاع و ابو اعور سلمی، و حوشب، و ولید بن [عقبه بن] ابی معیط بر نشستند و روانه شدند تا به دیگر سواران خود رسیدند.

## ابو نوح و شرحبیل بن ذی الکلاع نزد عمار بن یاسر

ابو نوح و همراه او شرحبیل بن ذی الکلاع روانه شدند تا ابو نوح (به سلامت) به یاران خویش رسید و نزد عمار رفت و او را دید که با یاران خود از جمله دو پسر بدیل و هاشم، و اشتر، و جاریه بن مثنی، و خالد بن معمر، و عبد الله بن حجل، و عبد الله بن عباس نشسته است. ابو نوح گفت: ذو الکلاع که خویشاوند من است مرا بخواند و گفت: از عمار بن یاسر

[ (۱-) ] آنچه پیشتر در ص ۴۴۱ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۱

مرا خبری گوی، آیا او در میان شماست؟ گفتم: چرا می‌پرسی؟ گفت: عمرو بن عاص در روزگار فرمانروایی عمر مرا خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است که فرمود: «مردم شام و عراق با یک دیگر برخورد خواهند کرد، و عمار در شمار اهل حق باشد و آن گروهی که ستم‌پیشه است وی را می‌کشد.» من گفتم:

همانا عمار در میان ماست. آنگاه از من پرسید [۱]: آیا در پیکار بر ضد ما سخت‌کوش است؟ گفتم: آری به خدا، و از من سخت‌کوش‌تر، و من نیز دوست داشتم که شما همگی یک تن واحد می‌بودید و من سرتان را یکجا می‌بریدم، و ای ذو‌الکلاع از تو آغاز می‌کردم. عمار خندید و گفت: آیا این تو را دلشاد می‌کند؟ گفت: آری.

ابو نوح افزود: [هم اکنون] عمرو بن عاص به خود من نیز خبر داد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است می‌فرماید: «عمار را آن گروه ستم‌پیشه می‌کشند.» عمار گفت: آیا از او چنین اقراری گرفتی؟ گفت: آری گرفتم و او خود چنین اقرار داد. آنگاه عمار گفت: راست گفت، (اما) آنچه شنیده است او را سودی ندهد (بلکه) زیانش رساند.

### بر نشستن عمار ابن یاسر به آهنگ دیدار عمرو بن عاص

آنگاه ابو نوح به عمار گفت: به راستی، وی می‌خواهد با تو دیدار کند، از این رو عمار به یارانش - که دوازده تن بودیم - گفت: سوار شوید، پس بر نشستند و روانه شدند، آنگاه ما سواری را از عبد قیس که عوف بن بشر نام داشت پیشاپیش نزد آنان فرستادیم، وی برفت تا نزدیک آن قوم رسید و و بانگ بر آورد: عمرو بن عاص کجاست؟ گفتند [۲]: اینک آنجاست. پس (عوف) او را از درنگ گاه عمار و سوارانش آگاه کرد، عمرو گفت: به او بگو نزد ما بیاید.

عوف گفت: او (عمار) از نیرنگهای تو پروا می‌کند. عمرو به وی گفت: پس با

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۲) «فسألنی» و در اصل [قیل لی به من گفته شد].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «قالوا» و در اصل [قال گفت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۲

این وصف چه چیز تو را دلیر کرد که چنین کنی و نزد ما بیایی در صورتی که تو نیز در همان حال (و در معرض همان خطری)؟! عوف به وی گفت: شناخت من از تو و یارانت مرا بر این کار دلیر کرد، اگر خواهی [هم اکنون] برابانه با تو مبارزه کنم، و اگر خواهی تو و آن حریفان با یک دیگر دیدار کنید و به هر حال خیانتکار و نیرنگ زننده تو بوده باشی [۱]. پس عمرو به او گفت: آیا (خواهی در بازگشت تو نزد عمار) سواری همراهت کنم؟ عوف به وی گفت: من بیمی ندارم (اما اگر تو می‌خواهی) تیره‌بخت‌ترین یارانت را بفرست، عمرو (به یارانش) گفت: کدامیک همراه او می‌روید. پس ابو‌اعور به جانب او رفت، و چون روبرو ایستادند و یک دیگر را شناختند عوف به ابو‌اعور گفت: من پیکر ظاهر تو را درست و به اندام، ولی دلت را زشت و نابکار می‌شناسم، من تو را مؤمن نمی‌دانم و بی‌گمان تو از شمار دوزخیانی. ابو‌اعور گفت: زبان (گزنده‌ای) به تو داده‌اند، خدایت به رخساره در آتش دوزخ افکند. عوف گفت: هرگز (نه چنین شود) که به خدا سوگند، من سخن به حق گویم و تو به باطل سخن گویی. من به راستی تو را به راه هدایت و رستگاری می‌خوانم، و با گمراهان پیکار می‌کنم [۲] و از دوزخ می‌گریزم، در حالی که تو با نعمت خدا گم گشته‌ای و سخن به دروغ می‌گویی و بر پایه گمراهی پیکار می‌کنی، و باز خواست و عقاب را به جای آمرزش، و گمراهی را به جای رهیابی به خود خریداری. به چهره‌های ما و چهره‌های خود، و به سیمای ما و سیمای خویش بنگرید، و به دعوتهای ما و

دعوت‌های خودتان گوش دهید، یک تن از ما نیست مگر آنکه به ولای محمد صلی الله علیه شایسته‌تر و پیوندش با او نزدیکتر از شماست. ابو اعمور به وی گفت: [راستی را] که پر گفتمی و روز بشد. [وای بر تو

[(-۱)] بخشی از این عبارت از کلمه «برابره» تا اینجا در شنهج نیامده است.

[(-۲)] متن «و اقاتل اهل الضلالة» و در شنهج [و اقاتلک علی الضلال با تو بر سر گمراهیت پیکار می‌کنم].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۶۳

(بجنب) [یارانت را بخوان و من یارانم را می‌خوانم، من همراهت می‌آیم تا بدان نقطه که ساعتی پیش از آنجا آمده بودی بررسی، و من آغاز به خیانت و نیرنگ با تو نکنم و خود نیز نیرنگ نخورم تا تو با یارانت باز آیی و بدینجا برسی و بایستی. آنگاه چون دانستم یارانت چند تنند من نیز یاران خود را به همان شمار بیاورم. اگر یاران تو خواستند شماری کم، و اگر خواستند بیش، آیند.

پس ابو اعمور همراه یکصد سوار روانه شد تا به جایی که بار نخست بودیم رسید [۱] و ایستادند، و عمرو با ده تن فراتر رفت، (از آن سو) عمار با دوازده سوار روان شد و پیش آمد تا اسبان دو طرف، یعنی سواران عمرو و سواران عمار گردن به گردن شدند، و عوف بن بشر با سواران خود که اشعث بن قیس نیز با ایشان بود، بازگشت، و عمار و همراهانش از اسب به زیر آمدند و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند، پس عمرو بن عاص تشهّد گفت. عمار بن یاسر گفت: خاموش [۲]! تو این (معنای کلمه تشهّد) را در زندگانی محمد صلی الله علیه و نیز پس از رحلت او دیری است به ترک گفته‌ای، و ما به (حقیقت معنای) آن از تو شایسته‌تریم. اگر آهنگ دشمنی داری حقّ ما باطل تو را براند و اگر [۳] خواهی سخنوری کنی ما از تو به شایسته‌گویی و مناسب‌سرایی آگاه‌تریم و اگر خواهی از سخنی آگاهت می‌کنم که میانه ما و شما را به تمیز جدا کند و پیش از آنکه بجنبی، به کفر متهم و منسوبت دارد چنان که خود بر ضدّ خویش گواهی دهی و نتوانی مرا [در آن گفتارها] دروغزن شماری [۴].

[(-۱)] متن «حتی اذا کان حیث کنا بالمرّة الاولى» و این سخنان از گفته ابو نوح است. در شنهج [حتی اذا کانوا بالمنصف تا به میانه (میدان) رسیدند].

[(-۲)] در متن میان دو کمان آمده: «پس از این کلمه تا جایی که علامت گذاشته‌ایم، در روایت ابن عقبه نیامده است». (ابن عقبه یکی از راویان این کتاب است و مراد از «جای علامت» عبارت «آیا در میان قاتلانش بودی» است که در صفحه ۴۶۵ خواهد آمد. در متن اشاره شده است:

«از اینجا به بعد در روایت ابن عقبه نیز آمده است» - م.

[(-۳)] در اصل پیش از این عبارت جمله «و ان شئت کانت خصومه فیدفع حقنا باطلا» تکرار شده که تحریف است و در شنهج نیز نیامده - م.

[(-۴)] مراد عمار نقل اقوال رسول اکرم (ص) در حقانیت و فضایل علی علیه السلام و یاران اوست - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۶۴

عمرو گفت: ای ابا یقظان، من برای این نیامده‌ام، من از آن رو آمده‌ام که می‌دانم آن سپاه از تو بیش از هر کس دیگر حرف شنوایی دارند و فرمان می‌پذیرند. خدا را فرا یادت آرم که جنگ افزارهای آنان را از کشتار باز داری و از ریختن خونشان جلوگیری و بر این تشویقشان کنی [۱]. ما بر سر چه با یک دیگر می‌جنگیم؟ آیا ما یک خدا را نمی‌پرستیم، و [به] قبله شما نماز نمی‌گزاریم و به همان دعوت شما دعوت نمی‌کنیم و کتاب شما را نمی‌خوانیم و به پیامبر شما ایمان نداریم؟ عمار گفت:

سپاس خدایی را که این سخنان را از دهان خود تو بیرون آورد که اعتراف کردی آن همه، بدون مشارکت تو و یارانت، آن قبله، و آن دین، و ستایش خدای رحمن، و پیامبر صلی الله علیه و قرآن، از آن من و یاران من است [۲]. سپاس خدای را که تو را واداشت، بدون مشارکت خود و یارانت در این ویژگی، به سود ما چنین اقرار دهی و تو را گمراه و گمراه ساز فرمود که خود ندانی به راه یا بیراه روی و چنین کور دلت ساخت. هم اکنون آگاهت کنم که من بر چه اساس با تو و یارانت می‌جنگم. پیامبر خدا صلی الله علیه به من امر فرمود که با پیمان شکنان [۳] بجنگم، و مرا فرمود که با کجروان [۴] بجنگم که همین خود، شمایید. اما با از دین برگشتگان [۵]، ... ندانم که آنان را دریابم یا نه (و عمرم کفاف دهد یا نه). ای ناتمام مرد [۶]، آیا ندانی که پیامبر خدا صلی الله علیه در حقّ علی گفت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. بار الها کسی را که دوستدار اوست دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزد، دشمن دار»؟ من دوستدار خدا و پیامبرش و پس از او دوستدار علی هستم، ولی تو را مولایی راستین نیست. عمرو به او

[(-۱)] متن «و حَرَضْتُ عَلٰی ذٰلِكَ» و در شنهج [حرصت علی ذلک] که هر دو به یک مفهوم است.

[(-۲)] زیرا عمرو بن عاص بجای آنکه بگوید: «قبله و دعوت و کتاب و پیامبر مشترک» به اضافه تخصیصی گفته بود: «قبله شما، و دعوت شما، و کتاب شما، و پیامبر شما»- م.

[(-۳)] «الْتَاكُنِينَ».

[(-۴)] «الْقَاسِطِينَ».

[(-۵)] [المارقین] در اصل و در متن از روی شنهج (۲: ۲۷۳) «المارقون».

[(-۶)] متن «ایها الابتر» و ابتر کسی را گویند که نسلی از او نماند و بی فرزند و بی دنبال باشد و نیز مرد ناقص عقل، و هر چیز ناتمام را گویند- م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۵

گفت: ای ابا یقظان چرا دشنام می‌دهی؟ در حالی که من تو را دشنام نداده‌ام.

عمار گفت: به چه چیزم دشنام می‌دهی؟ آیا توانی گفت که من هرگز روزی از خدا و پیامبرش نافرمانی کرده‌ام؟ عمرو به او گفت: اما جز این، بی گمان بدیها و ناشایستیهای [۱] دیگر باشد. عمار گفت: گرانمایه کسی است که خدایش گرامی داشته [۲]، من پست بودم، و خدایم بر آورد و برده بودم، و خدایم آزاد و آزاده کرد، و ناتوان بودم، و خدایم توانمند ساخت و درویش بودم، و خدایم توانگر فرمود.

عمرو به او گفت: نظرت درباره قتل عثمان چیست؟ گفت: او دروازه تمام بدیها را بر شما گشود. عمرو گفت: و بنا بر این علی او را کشت؟ عمار گفت: نه، بلکه خداوند، پروردگار علی او را کشت و علی با او بود. عمرو گفت: آیا تو هم در میان قاتلان وی بودی [۳]؟ گفت: من با آنان که او را کشتند بودم و امروز نیز هم‌کاب آنان پیکار می‌کنم. عمرو گفت: شما از چه رو وی را کشتید؟ عمار گفت:

او خواست دین ما را بگرداند و از این رو وی را کشتیم. عمرو (خطاب به یاران خود) گفت: «أَلَا تَسْمَعُونَ» آیا نمی‌شنوید؟! وی به قتل عثمان اعتراف کرد. عمار گفت: پیش از تو نیز فرعون به قوم خود گفته است: «أَلَا تَسْمَعُونَ» آیا نمی‌شنوید [۴]؟ پس شامیان همه‌کنان برخاستند و بر اسبان خود نشستند و بازگشتند، [و عمار و یارانش نیز بر اسبان خود نشستند و بازگشتند]. چون گزارش گفتگویی که میان ایشان گذشته بود به معاویه رسید گفت: اگر نژاد عرب گرفتار [۵] سبکسری برده‌ای سیاه گردد نابود شود، و مرادش عمار بن یاسر بود.

[ (۱-) ] در متن «لمسبات صفاتی ناشایسته که در خور دشنام شنیدن باشد» و در شنهج [لمساب] (مراد عمرو، غلامی و غلامزدگی و درویشی عمار بن یاسر پیش از اسلام بوده است. - م.)

[ (۲-) ] متن «ان الکريم من اكرمه الله» اشاره به آیه: ان اكرمکم عند الله اتقاکم (حجرات ۱۳). - م.

[ (۳-) ] در متن بعد از این عبارت بین دو کمان افزوده: «از اینجا در روایت عقبه نیز آمده است» - پا برگ صفحه ۴۶۳

[ (۴-) ] از آیه ۲۵ سوره الشعراء - در اصل و شنهج [الا تسمعون] آمده که صورت صحیح آن را در متن آوردیم.

[ (۵-) ] متن: «ان اخذتهم اگر گریبانشان را بگیرد» و در شنهج [...] حرکتهم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۶

[نصر گفت: عمرو بن شمر ما را حدیث کرد و گفت:] (عمار) به پیکار بیرون شد [۱] و صفوف سواران با یک دیگر نظام گرفتند و کسان به پیشروی پرداختند، و عمار زرهی [سپید] پوشیده بود و می گفت: ای مردم، به بهشت خوش در آیید و یقین دارید. پس مردم پیکاری سخت کردند که کس مانندش نشنیده بود، و شمار کشتگان فزون شد و کار بدانجا کشید که هر رزمنده دست یا پای مردی را به بند چادر خود بسته بود. اشعث (در این باره) گفت: پناهگاهها و سرپرده‌های فلسطینیان را دیدم اما پناهگاه و سرپرده و پایه و چادری نمانده بود مگر آنکه دست یا پای مردی را به ریسمانی بدان بسته بودند. ابو سماک اسدی مشکی آب و تیغ‌ای [۲] آهنین برداشته بود و چون مجروحی را می دید که هنوز رمقی داشت نزدش می نشست و می پرسید: امیر مؤمنان کیست؟ اگر مجروح می گفت: علی، خونش را می شست و آب به وی می نوشاند و اگر خاموش می ماند بدان تیغ [۳] او را می زد تا بمیرد [و آبش نمی داد] (راوی) گفت: از این رو وی را «آبرسان» نامیده بودند.

### عمار بن یاسر و هاشم ابن عتبہ

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم شعبی می گوید: احنف بن قیس گفت:

به خدا، من نزدیک عمار بن یاسر بودم و میان من و او مردی از بنی شعیراء [۴] قرار داشت، با هم پیش رفتیم تا به هاشم بن عتبہ رسیدیم، عمار به او گفت:

پدر و مادرم فدایت، (به آن سوی) حمله کن، و به گوشه‌ای از جناح راست سپاه

[ (۱-) ] متن «و خرج الى القتال»، یعنی عمار به پیکار بیرون آمد، و در شنهج (۲: ۲۷۳) [فخرجت الخيول الى القتال فوجهای سوار به پیکار بیرون آمدند].

[ (۲-) ] متن «شفره» استره تیغ سلمانی.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «بالسکین با آن کارد» و در اصل [بسکین] (و مراد همان تیغ سلمانی است. - م.)

[ (۴-) ] بنو الشعیراء، طایفه بنو بکر بن اد بن طابخه هستند. و در اصل [بنی السفیر] آمده که چنین نامی را در میان قبایل عرب

نیافته‌ام. - القاموس و اللسان ماده «شعر» و المعارف، ۳۴

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۷

(دشمن) نگریست، هاشم به وی گفت: ای عمار خدایت رحمت کناد، تو مردی هستی که جنگ را سبک گرفته‌ای، ولی من باید با این پرچم (و این فوج) پیش تازم و امیدوارم که با این حمله به مراد خود برسم (و پیروز شوم) و اگر اندکی سبک بگیرم (و بی ملا-حظه هجوم آورم) از هلاکت ایمن نباشم. (همان روز) معاویه به عمرو گفته بود: وای بر تو، که امروز هاشم بن عتبہ پرچمدار

است- و او پیش از آن به چابکدستی حمله‌ای برق‌آسا به وی کرده بود- اگر امروز هم همان گونه برق‌آسا بتازد روزی سخت درازتر و دشوارتر بر شامیان بگذرد، و اگر با گروهی از یارانش پیشروی کند در این صورت امیدوارم که تو بتوانی آنان را در محاصره خود گیری. عمار همچنان وی را تشویق می‌کرد تا به هجوم پرداخت، و معاویه که پیشروی او را دید، یاران غیرتمند خود و کسانی را که گمان سختکوشی و شدت عمل و سرعت امداد رسانی بر آنان می‌رفت از جانب خود گسیل داشت، و در میان این گروه عبد الله بن عمرو بن عاص بود که [آن روز] دو شمشیر برداشته، یکی را حمایت کرده بود و با دیگری ضربت می‌زد، و سواران علی او را محاصره کردند، پس عمرو گفت: ای خدا، ای رحمن، پسر من، پسر من، و معاویه می‌گفت: شکبیا باش، شکبیا باش! که پروایی بر او نیست. عمرو گفت: اگر به جای او یزید بن معاویه می‌بود تو خود شکبیا می‌ماندی؟ پاسداران شامی همچنان حملات را از او دفع می‌کردند [۱] تا فرصتی یافت و سواره با همراهان خود از حلقه محاصره گریخت، و هاشم در آن معرکه مجروح شد.

### [کشته شدن عمار بن یاسر]

[نصر: گفت: عمر بن سعد ما را حدیث کرد و گفت:

عمار بن یاسر رضی الله عنه آن روز در معرکه زخم خورد و کشته شد]. عمار هنگامی که به پرچم عمرو بن

[ (۱)- ] متن «یذبون عنه» و در شنهج [تذب عن عبد الله از عبد الله دفع می‌کرد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۸

عاص نگریسته بود گفته [بود]: به خدا سوگند این همان پرچم است که من در سه معرکه در برابر (و بر ضد) آن جنگیده‌ام و هدف این (فتنه) از آن معرکه‌ها درست تر نباشد. سپس عمار گفت:

نحن ضربناکم علی تنزیله [۱] فالیوم نصر بکم علی تأویل [۲] ...

ما (پیشتر) شما را بر سر تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم و امروز نیز بر سر تأویل و مفهوم آن می‌زنیم.

چنان ضربه‌ای زنیم که سرها را از پیکرها بر اندازد و دوست از دوست خود باز ماند.

یا اینکه حق به راه راستین خود باز آید.

سپس چون بسیار تشنه شده بود آب خواست و زنی نزدیکش آمد و به دستهای خویش، ندانم: قدحی یا مشککی که در آن آمیزه آب و شیر بود به سوی وی دراز کرد، و عمار هنگامی که آن را می‌نوشتید گفت: «بهشت زیر نیزه‌هاست.

اليوم ألقى الأحبة محمدًا وحزبه.

امروز یاران من، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.

به خدا سوگند اگر ما را به نخلستانهای دوردست هجر برانند یقین ما این است که ما بر حقیق و آنان بر باطلند. سپس حمله کرد و ابن جون سکونی [۳] و ابو عادیة الفزاری نیز بدو حمله کردند، ابو العادیة با نیزه‌اش بزد و ابن جون [۴] سرش را از پیکر جدا کرد.

[ (۱)- ] مراد غزوات با کفار قریش بر سر قرآن است که کافران به تنزیل وحی اعتقاد نداشتند. - م.

[ (۲)- ] (مراد تأویل و نادرست فهمی قرآن است که اطرافیان معاویه، به ویژه در امر جانشینی پیامبر تعبیر نادرستی از آن به سود خود می‌کردند. - م.) در شنهج [کما ضربناکم علی تأویل - به صیغه ماضی است] ولی روایت متن مطابق است با مروج الذهب (۲):



[۳-] در شنهج (۲: ۲۷۴) [ابن حوی السکسکی] و در مروج الذهب (۲: ۲۱) [ابو حواء السکسکی].

[۴-] در شنهج [ابن حوی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۶۹

### کشته شدن ذو الکلاع

ذو الکلاع پیشتر شنیده بود که عمرو بن عاص می گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه به عمار بن یاسر فرمود: «تو را آن گروه ستم پیشه می کشند و آخرین نوشابه‌ای که خواهی نوشید آمیزه شیر و آب است». از این رو ذو الکلاع از آن پیش که عمار از پا در آید، به عمرو گفت:

وای بر تو، پس این چه رفتاری است که با او می کنیدی؟ و عمرو گفت: او (به این وسیله) [از ابو تراب جدا می شود] و نزد ما باز خواهد گشت. پس (چون) عمار در همراهی علی از پای در آمد، و ذو الکلاع در همراهی معاویه، عمرو گفت: ای معاویه به خدا، نمی دانم از کشته شدن کدامیک از آن دو شادمان ترم. به خدا، اگر ذو الکلاع زنده می ماند و تنها عمار کشته می شد (ذو الکلاع) تمام قوم خود را متمایل به علی می کرد و سپاه ما را [۱] بر ما می شوراند و تباه می کرد.

راوی گفت:

مردی پیوسته می آمد و به معاویه و عمرو می گفت: من عمار را کشتم، و عمرو به او می گفت: هنگام مرگش از او چه شنیدی که بگویدی؟ ولی وی پاسخ آشفته می داد. تا [ابن] جون بیامد و گفت: من عمار را کشتم. پس عمرو به وی گفت: آخرین سخن او چه بود؟ گفت: شنیدم می گوید:

«امروز یارانم، محمد و گروه او را دیدار خواهم کرد.» پس عمرو به وی گفت: راست می گویی، تو خونس را ریخته‌ای ولی به خدا سوگند که بهره‌ای به دست نیاوردی و پروردگارت را خشمگین کردی.

### [آنچه پیرامون کشته شدن عمار بن یاسر آمده است]

نصر، از عمرو بن شمر، گفت: اسماعیل السدی، از عبد خیر همدانی گفت:

در یکی از روزهای نبرد صفین دیدم تیری به عمار بن یاسر افکندند و او بیهوش شد و نماز ظهر و [نه] مغرب و [نه] عشاء و نه بامداد را به جا نیاورد، سپس چون به

[۱-] متن «و لأفسد علينا جندنا» و در شنهج [...] امرنا کار ما را بر ما تباه می کرد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۰

هوش آمد قضای تمام آن نمازها را گزارد، نخست از اولین نمازی که از او فوت شده بود آغاز کرد تا یکایک به نمازهای بعد رسید.

نصر، از عمرو بن شمر، از سدی، از ابن حریث [۱] که گفت:

غلام عمار بن یاسر، به نام راشد، نوشابه‌ای از شیر برای عمار آورد. عمار به او گفت: من از دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم [می فرمود]: «آخرین ره توشه تو از دنیا جرعه‌ای نوشابه شیر است».

### [حدیثی درباره عمار]



نصر، از عمرو بن شمر، از سدی از یعقوب بن اوسط که گفت:

در صفین دو مرد بر سر غنیمت بردن جامه و جنگ افزار عمار بن یاسر، و این که کدامشان او را کشته‌اند مشاجره داشتند. پس عبد الله بن عمرو بن عاص بیامد و به آن دو گفت: وای بر شما از برابرم دور شوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آنگاه که قریش به آزار عمار سخت حریص بودند [۲]- گفت: «آنان را با عمار چه نسبت؟ وی آنها را به بهشت می‌خواند و آنها او را به دوزخ می‌خوانند، قاتل و جامه ربای [۳] او دوزخی است».

سدی گفت: به من خبر رسید که:

معاویه (چون این خبر را شنید) گفت: «به راستی، وی را آن کس کشت که به جنگش کشانید». وی (معاویه) بدین سخن توده مردم شام را می‌فریفت.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی زبیر که گفت:

تیره‌ای از (قبیله) جهینه نزد حذیفه بن یمان آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله، پیامبر خدا صلی الله علیه برای جلوگیری از ریشه کن شدن امت خود (از حق پرستان) درخواست حمایت فرموده و از اینکه پاره‌ای از امت او طعم خشونت را به

[ (۱)- ] شنهج (۲: ۲۸۴) [ابی حریث].

[ (۲)- ] این جمله معترضه در شنهج نیامده است.

[ (۳)- ] مراد کسی است که لباس و سلاح مقتول در جنگ را به غنیمت ببرد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۱

پاره‌ای دیگر چشانند منع فرموده است و در صورت بروز چنان وضعی وی انتظار حمایت از مظلوم را دارد، (اینک چه باید کرد؟). حذیفه گفت: من شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه می‌فرمود: «هرگز پسر سمیه - یعنی عمار - در انتخاب دو امر مخیر نیاید مگر آنکه درست‌ترین راه را زان میان برگزیند، پس بر جانب او بپایید».

### [حمله عمار]

در حدیث عمرو بن شمر آمده است که گفت:

[بدان روز] عمار بن یاسر حمله کرد و می‌گفت:

كَلَّا وَ رَبِّ الْبَيْتِ لَا اَبْرَحُ اَجِي حَتَّى امُوتَ اَوْ اُرَى مَا اُشْتَهِي ...

سوگند به پروردگار کعبه که هرگز از معرکه دور نشوم تا بمیرم یا آنچه را آرزو دارم به عیان بینم.

من با حقم و از علی، داماد پیامبر و امانت پرداز وفادار حمایت می‌کنم [۱].

ما دشمنان او را می‌کشیم و خدای والایمان یاری دهد [۲] و با دم تیغ تیز مشرفی سرها را از پیکرها بر می‌گیریم.

و خداوند ما را بر آنان که ستم را پیش گرفته [۳] و در آزدن ما سخت کوشند پیروز می‌کند.

راوی گفت:

پس شامیان را چندان کوفتند که ناگزیر به فرارشان [۴] کردند.

[ (۱)- ] متن «انا مع الحقّ أحمى عن علیّ» و در شنهج [لا افتر الدهر احمی ...].

[ (۲)- ] متن «... و ینصرنا العلیّ» و در شنهج [ینصرنا رب السموات].

[ (۳-) ] متن «و الله ینصرنا» و در شنهج [یمنحنا النصر]. قوافی این رجز در نسخه اصل آشفته است.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۴) «اضطروهم الی الفرار» و در اصل [الی الفرات ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۲

### [ آنچه درباره دیدار عمرو و عمار گفته‌اند ]

راوی گفت:

عبد الله بن سوید [حمیری] خواجه (طایفه) جرش نزد ذی الکلاع رفت و به او گفت: از چه آن دو مرد (عمار و عمرو بن عاص) را یکجا گرد آوردی؟ (و ترتیب دیدار آنان را با یک دیگر دادی؟). گفت: برای حدیثی که از عمرو شنیده بودم، و او خود یاد کرد که از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیده است که به عمار بن یاسر می‌فرماید: «آن گروه ستم پیشه تو را می‌کشند».

پس عبد الله بن عمر عنسی که از پارسایان روزگار خود بود، شبانه به لشکرگاه علی آمد و تا بامداد بماند و از حدیث منقول عمرو درباره عمار با مردم سخن گفت. و آن جرسی (عبد الله بن سوید به شعر) گفت:

ما زلت یا عمرو قبل الیوم مبتدئاً تبغی الخصوم چهارا غیر اسراری ...

ای عمرو، ازین پیش همواره، آشکارا و نه پنهانی، آغازگر دشمنیها و کین‌توزیها بوده‌ای و هستی.

تا آنکه ابا یقظان را با قامت افراشته‌اش ملاقات کردی، خدا ابا یقظان، عمار را پاداش نیک دهد.

(خواهم که) مردی کم گوی کار آمد، استخوانهایت را چنان در هم کوید که از مغز استخوانت گرد بر آرد.

تا به دریایی موج خیزت در افکند که موج خروشان پیکرت را به بازی گیرد.

اینک به دوزخ روانه شو! و آن عنسی، (عبد الله بن عمر عنسی به شعر) گفت:

و الزاقصات بر کب عامدین لهان الذی جاء من عمرو لمأثور ...

سوگند به اشترانی که در رسیدن به خانه خدا به رقص آمده‌اند کسی حدیثی از گفته عمرو به روایت باز آورد.

من آن را شنیده بودم و آن حدیث زبان به زبان می‌گشت اما من می‌گفتم این حدیث دروغین و ساختگی است.

تا آن را از موثقان و نزدیکان او شنیدم، و امروز از گفته پیشین خویش بر می‌گردم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۳

که مغرور، فریب خورده است.

امروز از عمرو، و از یاران او و از معاویه که ننگش باد، بیزاری می‌جویم.

هرگز، هرگز من تا دمیدن صور، پس از شنیدن این حدیث به هیچ بویه و مرادی با عمار نمی‌جنگم.

ای دوست، من عمرو و یارانش را پریشان روزگار رها کردم و در گسیختن از گروه آنان مرا عذری موجه است.

ای ذی الکلاع، تو هم چون من گروهی کافر را وانه و گر نه دین خود تو ناسره و ریایی باشد.

در صحت گفته پیامبر خدا درباره چنین مردی شکی نباشد و در گفتار پیامبران ستایش بیجا از کس نیامده است.

### پرخاش معاویه به عمرو به سبب انتشار حدیث عمار

#### اشاره

معاویه چون این گفته را شنید عمرو را بخواست و گفت: اهل شام را بر من شوراندی، آیا هر سخنی که از پیامبر خدا شنیده‌ای

بازگو می‌کنی؟ عمرو گفت:

به خدا، من آن سخن را وقتی و در حالی گفتم که نمی‌دانستم صفّینی پیش می‌آید و علم غیب نداشتم. آن روز که آن حدیث را گفتم عمار هم با تو و من بود و تو خود نیز درباره او همان را که من روایت کرده‌ام باز گفته و روایت کرده‌ای، از شامیان پرس. معاویه به خشم در آمد و از عمرو روی بتافت و به او بی‌مهری کرد، و عمرو که بسیار آزرده خاطر شده بود گفت: اگر این جنگ هم از ما دور شود دیگر مرا در کنار معاویه خیری نباشد و در این باره گفت:

### پاسخ عمرو

تعاثبنی أن قلت شیئا سمعته و قد قلت لو انصفتنی مثله قبلی ...

به من پرخاش می‌کنی که چیزی را که شنیده‌ام باز گفته‌ام، در حالی که اگر انصاف دهی تو خود مانند من پیشتر همان را باز گفته‌ای.

آیا در آنچه من گفتم تو خود ثابت قدم بوده‌ای و گامت چون گام من نلغزیده است؟

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۴

من نمی‌دانستم که صفّینی رخ خواهد داد و عمار به خونریزی من برانگیخته می‌شود.

اگر علم غیب می‌داشتم البته آن را پنهان می‌کردم و نمی‌گذاشتم مردم دیگرهای انتقام و بدگویی بر ما را به جوش آرند.

پناه بر خدا که بی آنکه گناه و جنایتی از من سرزده و موجب انتقامی باشد، دلت بر من مالا مال کینه شده است.

جز این که، سوگند به رقصنده اختران شامگاه، من آرزومند و شیفته خرد باخته پیروزی تو هستم.

پارسا زنی نزد نقاب از چهره خود بر نگرفته و برجسته گونه زنی از من باردار نشده. (و دامانم چون تو آلوده نیست).

همچنان مرا در دودمان لوی بن غالب می‌شناسند که اندک مایه مالی دارم، نه تلخکامم و نه شیرین کام.

خداوند این تنگنا را که تو برایم پرداخته‌ای و به آرزویت رسیده‌ای که من خانواده خود را نبینم، یکباره بزداید.

من شام را که پهنه‌اش بر تو تنگ آمده به تو ارزانی داشتم و رها کردم تا به سبب من زندگی در آن بر تو ناگوار نباشد.

### پاسخ معاویه

پس معاویه در پاسخش گفت:

أالان لما ألفت الحرب برکها و قام بنا الأمر الجلیل علی رجل؟ ...

آیا اینک جنگ سر و گردن نیافرشته و این ماجرای مهم و دشوار در برابر ما قد علم نکرده است؟

پس از شصت سال [۱] باز نیزه‌ام را به دندان آزمودی [۲]، بدین پندار که اگر مرا تلخی یا شیرینی چشانند تمیز ندهم.

وضعی را (با نقل آن حدیث) پیش آوردی که برای شام فتنه‌ایست و در آن راه که

[۱-] در متن «بعد ستین حجّه» و در اصل [سبعین ... هفتاد] آمده. اما درست همان شصت سال به ضبط نسخه شنهج است، چه

معاویه هنگام پیکار صفّین تقریباً ۵۷ ساله بود و صفّین در سالهای ۳۶ و ۳۷ رخ داد و معاویه به سال ۶۰ هجری در هشتاد سالگی بمرد.

[۲-] [مراد اینکه خواستی مرا بیازمایی و آزارم دهی؟-م.]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۵

تو خواهی پیمود گامها بلغزد.

من سخنیت گفتم و ملامتی کردم که چندان زیانی نداشت، و اگر زیانبار هم می‌بود از تحمّل بار ملامت من تو را زیانی نرسد. تو هر روز و شب به من پرخاش کردی [۱]، چنان که گویا آن را که از تو بدو خبری رسیده نشاید که حقیقت را باز پرسد، خداوند، پرخاش و پرخاشگر را زشت دارد، آیا به نظر تو در آنچه گفتم مصلحتی در کار نبود؟ این همه را فرو گذار، آیا امروز چاره‌ای به نظرت می‌رسد که آتش دیگهای جوشان کینه مردم را خاموش کند؟ علی آنها را فرا خواند و آنان پاسخش گفتند و این پیکار برای ایشان خوشتر از ثروتی سرشار و خانواده و تبار باشد. هر گاه گویمشان از پهنه مرگ بترسید، آنان بر عکس چون شتران گشن که به گشن گیری چابکی کنند شتابان به میدان آیند. چون شعر معاویه به عمرو رسید نزد معاویه آمد و گله‌اش را پذیرفت و اختلافشان سربسر شد.

### برانگیختن علی هاشم بن عتبہ را

در همین روز علی هاشم بن عتبہ را که پرچمدار و مردی یک چشم (و واهمه‌دار) [۲] بود بخواند و به او گفت: ای هاشم، تا کی خواهی نان خوری و آب نوشی؟ هاشم گفت: همانا اینک سخت بکوشم که چنان به میدان روم که دیگر

[(-۱)] متن «فاعبتنی» و در شنهج [تعاتبني].

[(-۲)] در متن «اعور» آمده که علاوه بر یک چشم به معنی ترسو نیز بکار رفته و در مورد هاشم بن عتبہ که در هجوم ملاحظاتی داشت و به سبب آشنایی با فنون جنگ به اصطلاح بی‌گدار به آب نمی‌زد، گاه دوستانش از جمله عمار بن یاسر «اعور» را به مفهوم دوگانه آن یعنی «یک چشم ترسو» به کار می‌بردند و حتی مولای متقیان علیه السلام چنان که پیشتر گذشت یک بار به مزاح به او گفت:

«آیا می‌ترسی که یک چشم ترسویت خوانند؟! با این همه، هاشم چون پس از تأمل و سنجیدن جوانب امر که لازمه کارشناسی جنگی او بود، تصمیم به نبرد می‌گرفت بسیار چابکدست و برق‌آسا بود و به این سبب او را مرقال، یعنی تیزتک و برق‌آسا نیز می‌خواندند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۶

نزدت باز نگردم. علی گفت: در برابر تو ذو‌الکلاع قرار دارد و آن مرگ سرخ (یعنی شهادت) نزد اوست. پس هاشم گام به میدان نهاد، و چون معاویه دید که پیش می‌آید پرسید: این کیست که پیش می‌تازد؟ گفتند: هاشم مرقال (برق‌آسا) است. آنگاه معاویه گفت: همان یک چشم بنی زهره، خدایش بکشد و گفت: پاسداران آن پرچم نیز ربیعانند. پس شما قرعه زنید و قرعه به نام هر کس بر آمد همو را برابر مهاجمان آماده داشته‌ام.

### قرعه ذی‌الکلاع

پس قرعه ذی‌الکلاع به نام (قبیله) بکر بن وائل [۱] در آمد، و (ذو‌الکلاع) گفت: خدا نابودت کند ای قرعه شوم که چنین ناهنجار در آمدی [۲]. و از آنجا که بیشتر یاران علی در پیرامون پرچم، از ربیعہ بودند به پاسداران بنی ربیعہ فرموده بود از پرچم نیز حمایت کنند.

پس هاشم پیش تاخت و می‌گفت:

اعور یبغی نفسه خلاصا مثل الفریق لابسا دلاصا ...

یک چشم ترسو برای خود جویای راه رهایی (از این تهمت) است و همچون هیون گشن آوری زره در پوشیده است. وی جنگ را آزموده و هرگز نگریزد، و نه از دیه پروا کند و نه از قصاص بیم دارد. هر مردی هر چند به رو در افتد (و سر به سوراخی نهد) و از میدان بگریزد [۳] از چنگ مرگ گریزگاهی ندارد [۴]. پرچمداری ذی الکلاع - که مردی از (قبیله) عذره بود - به جانب هاشم حمله کرد و می گفت:

[ (۱-) ] در متن به تصحیح قیاسی «لبکر بن وائل» و در اصل «... بکر بن ...»، قبیله بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دمی بن جدیل بن اسد بن ربیع، که همان ربیعان باشند.

[ (۲-) ] آنچه پیشتر در ص ۳۰۹ آمد.

[ (۳-) ] متن «کل امرئ و ان کبا و حاصا» و در شنهج «... و ان بنی ... بنایی بسازد (و در آن نهان شود)».

[ (۴-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۵) «لیس یری من موته مناصا» و در اصل «لیس له ...» ولی در شنهج به جای «من موته» [من یومه] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۷۷ یا اعور العین و ما بی من عوراثت فانی لست من فرعی مضر ...

ای آن که یک چشمی، و مرا آفت یک چشمی نیست بر جا بمان که من از آن دو تیره (قبیله جبون) مضر نیستم.

ما یمانان هستیم و در میانه ما کمذلی نباشد، ضربت نوجوانی از عذره [۱] را چون بینی؟.

خبر از سوگ پسر عقان [۲] می رسد و خائن به او را زشتنام می کند، مرا چه تفاوت کدام کس دستور (قتلش را) داد و کدامین کس به انجام رسانید.

آنگاه دو ضربه رد و بدل کردند و هاشم او را به ضرب نیزه کشت، و دیگر کشتگان نیز بی شمار شدند و ذو الکلاع هجوم آورد و کسان به جان یک دیگر افتادند و در آن هنگامه هر دو (هاشم و ذو الکلاع) نیز کشته شدند [۳]. پسر هاشم پرچم را برداشت و می گفت:

أ هاشم بن عتبۀ بن مالک اعزز بشیخ من قریش هالک ...

ایا هاشم بن عتبۀ پسر مالک، گرامی باش که چون خواجه‌ای قریشی جان سپردی.

و پیکرش [۴] به زیر سم ستوران در خاک تیره باتلاق گونه فرو کوفته شد.

اینک مژده باد تو را به حور عین در خیمه‌های بهشتی و آسایش دلپذیر و گیاهان فردوس.

**عبد الله بن هاشم در مجلس معاویه**

**اشاره**

نصر: عمرو بن شمر برای ما حدیث کرد و گفت:

(چندی بعد) که ماجرای صفین پایان یافته و حسن علیه السلام کار را به معاویه وانهاده بود و هیئتهای نمایندگی نزد معاویه می رفتند، عبد الله بن هاشم را به عنوان اسیری (جنگی) نزد او گسیل داشتند. هنگامی که بدانجا رسید و او را برابر معاویه آوردند عمرو بن عاص که حاضر بود گفت: «ای امیر مؤمنان، این خودپسند [۵]

[ (۱-) ] متن «عذر» که مرخم عذره و نام قبیله‌ای از بنی قضاعه است.

[۲-] مراد عثمان بن عفان است. - م.

[۳-] متن «فقتلا جميعا» و در شنهج [فقتل هاشم و ذو الکلاع جميعا].

[۴-] به صنعت شعری التفات. - م.

[۵-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۶) «المختال» و در اصل [المختال حيله گر].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۷۸

پسر آن مرقال (برق آسا) است و فطرتش از او جدا نباشد و مغرور [۱] خود فریفته‌ایست، (بدان) که چوبدست ستبر از شاخ نو کوچکی بر آید و مار از مار بزاید و پاداش بدی همچنان بدی باشد. پسر هاشم (به عمرو بن عاص که هر دو قریشی بودند) گفت: من نخستین مردی نیستم که قومش وی را وا نهاده‌اند و روزگارش به سر آمده و اجلش رسیده است [۲]. آنگاه معاویه گفت: این کینه‌های بازمانده از صفین است و پدرت بر تو جرمی نرانده است. عمرو گفت: او را به من سپار که شاهرگهایش را به سبب یاوه‌گوییهایش بیرون کشم. پسر هاشم به وی گفت: هی، پسر عاص این دلیری تو در روزهای صفین که تو را به هم‌آوردی می‌خواندیم، آنگاه که پای مردان در باتلاق خون خیس می‌شد و راهها بر تو بسته شده بود و مشرف به هلاک بودی، کجا بود؟! به خدا سوگند اگر (اینک نیز) به معاویه چنین نزدیک ننشسته بودی پیکان تیزپری به سویت می‌افکندم که زخمش از زخم درفشهای تیز [۳] دلدوزتر می‌بود، زیرا تو همواره بر هوس خود بیفزایی و در عالم سرگشتگی خویش حیرانی و به ریسمان پوسیده سوداهایت چسبیده و همچون لوک گم کرده راه در کویر تیره شبی ظلمانی، سرگردانی. راوی گفت:

معاویه از سخنانی که از پسر هاشم شنید در شگفت ماند و امر کرد او را زندانی کنند، اما از کشتن وی خودداری کرد. از این رو عمرو ابیاتی برای معاویه فرستاد که چنین می‌گفت:

[۱-] متن از روی شنهج «المغرّ» و در اصل [المعن].

[۲-] متن «و ادر که یومه» و در شنهج [و اسلمه یومه ...].

[۳-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۶) «أشافی» جمع إشفی درفش کفش دوزی، و در اصل [الاثافی].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۷۹

### سرزنش عمرو به معاویه درباره ابن هاشم

امرتک امرا حازما فعصیتی و کان من التوفیق قتل ابن هاشم ...

از سر دوراندیشی امری به تو کردم و تو از گفته‌ام سرتافتی در حالی که کشتن ابن هاشم توفیقی بزرگ بود.

ای معاویه پدر او همان کس بود که تو را به کوشایی آماج تیرهای جانشکار گلو شکاف ساخته بود.

دست از جنگ نکشیدند چندان که در صفین خونهای ما چون رودهای خروشان براه افتاد.

و این پسر همان پدر است، و آدمی به اصل خود ماند، اگر او را زنده گذاری دندان پشیمانی بر هم خواهی فشرد.

### [نامه شعری ابن هاشم به معاویه]

این ابیات در زندان به آگاهی ابن هاشم نیز رسید، از این رو به معاویه نوشت:

معاوی انّ المرء عمرا اتب له ضغینه صدر و دها غیر سالم [۱] ...

ای معاویه آن مرد، عمرو را کینه‌ای در دل جا گرفته و دوستیش ناسالم است.

ای پسر حرب او به تو نظر می‌دهد که مرا بکشی، می‌بینی که نظر عمرو با آنچه شاهان عجم می‌کردند چه تفاوتی دارد.

آنان اسیر خود را، که از جانب او گزند می‌توجه ایشان نبود هرگز نمی‌کشتند.

به روز صفین در گروه ما دو کس نیز (چون دیگر رزمندگان) بر ضد تو بودند:

هاشم و پسر هاشم.

خداوند آنچه قضا کرده بود براند و آن ایام سپری شد و چون رؤیای خواب بیننده‌ای گذشت آنچه گذشت.

آن نبرد، پیکاری عظیم بود که همه آن را آزمودید و شناختید و هیچکس بر آنچه گذشته، پشیمان نباشد.

اینک اگر از (خون) من چشم پوشی، از یک خویشاوند در گذشته‌ای و اگر کشتنم را خواهی ریختن خونم را که حرام است حلال

شمرده‌ای.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج و در اصل [غشها غیر سالم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۰

پایان بخش پنجم که پس از آن بخش ششم، چنین بیاید: «نصر: عمر بن شمر، از سدی، از عبد خیر همدانی» و درود خدا بر خواجه

ما محمد، پیامبر و خاندانش و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و پناه بر خدا از فزونی و کاستی (در عبارات نقل شده در

این بخش).

در بخش هشتم نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین خواندم:

«عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی تمام این را به طریقه بازخوانی از شیخ ابی الحسین المبارک بن عبد الجبار سید

بزرگوار، یگانه امام، قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد دامغانی و دو پسرش: قاضی ابو عبد الله محمد و ابو الحسین احمد، و

ابو عبد الله محمد بن قاضی ابی الفتح بن بیضاوی، و شریف ابو الفضل محمد بن علی بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن

محمد قرمی، بشنید. و این در شعبان سال چهارصد و نود و چهار بود.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۱

### بخش ششم کتاب صفین (در گیراگیر نبرد)

#### اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۲

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نهدي خزّاز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی

الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی

الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی

شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ موثق، شیخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی برای ما روایت کرد

و گفت: شیخ ابو الحسین، مبارک بن عبد الجبار ابن احمد صیرفی از طریق بازخوانی من بر او، گفت که ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صیرفی گفت: ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز گفت: ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت: عمرو بن شمر، از سدی، از عبد الخیر همدانی گفت:

### از پا در آمدن هاشم بن عتبّه و پیام او به علی

هاشم بن عتبّه گفت: ای مردم، من مردی تنومندم، اگر از پای در آمدم شما نه‌راسید و دیری بیش از زمانی که برای نحر کردن شتری کافی است تا نحر کننده کار خود را پردازد، کارم به درازا نخواهد کشید. آنگاه حمله کرد و به خاک افتاد، و در آن حال که در میان کشتگان بر خاک افتاده بود (و هنوز رمقی داشت) مردی بر او بگذشت، وی بدان مرد گفت: از جانب من به امیر مؤمنان [علی] سلام و رحمت خدا را برسان و به او بگو: تو را به خدا سوگند می‌دهم که شبانه پیکر کشتگان را پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۴

گردآوری، به گونه‌ای که پیشاپیش، پای کشتگان را به دوال اسبانت بسته و تا صبحگاه میدان را از اجساد تهی کرده باشی زیرا فردا ابتکار عمل و تعیین سرنوشت جنگ [۱] با کسی است که کشتگان را زودتر جمع‌آوری کرده باشد [۲]. آن مرد آن پیام را به علی باز گفت و علی با جمعی برفت و دست به کار شد چنان که پاره‌ای از شب، خود کشتگان را بر پشت می‌نهاد (و به لشکرگاه خویش می‌آورد) و در نتیجه دیگر روز ابتکار عمل با وی بود و کار به سود اینان و زیان دشمن انجامید [۳].

### برانگیختن کسان از سوی هاشم بن عتبّه

نصر، از عمرو بن شمر، از مردی [۴]، از ابی سلمه: هاشم بن عتبّه هنگام غروب کسان را فرا خواند و گفت: «هلا، هر کس خدا و سرای آخرت را خواهد گام فرا نهد» پس گروهی به سویش رفتند، و وی با زبده یاران خویش چند نوبت حملات سختی به شامیان کرد ولی از هر سو حمله می‌برد آنان مقاومت می‌کردند، و از این رو جنگی سخت در گرفت. وی به یارانش می‌گفت: «از این پایداری و مقاومتی که از آنان می‌بینید نه‌راسید، به خدا آنچه از ایشان می‌بینید جز تعصب عربی نیست که وادارشان کرده زیر پرچم حمیت عربی و به نمودار چنان موضعی ایستادگی کنند در حالی که آنان بی‌گمان همه گمراهند و شما به یقین بر حقید. ای قوم شکبیا باشید و با هم پایمردی کنید و گرد هم آیید که آرام

[۱-] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۸) «الدّبره تصبح غدا» و در اصل [...] تصبح غدک [...].

[۲-] (از آنجا که هاشم چنان که در ص ۴۶۷ و پا برگ ص ۴۵۷ آمد به فنون جنگ آشنا بود این توصیه تاکتیکی را که علاوه بر تأمین تحرک روز بعد، فواید روانی نیز برای قوای خودی داشت به عنوان آخرین سفارش خود به فرماندهی کل تقدیم داشت و فرمانده بزرگوار که ارزش این توصیه را می‌دانست بیدرنگ آن را به مرحله اجرا در آورد و خود شخصا مباشر عملیات نقل اجساد شد. - م.)

[۳-] (به پیام مشابهی که عبد الرحمن بن کلدّه ص ۵۳۹ و عبد الله بن کعب ص ۶۲۶ داده‌اند، نیز توجه فرمایید. - م.)

[۴-] شنهج [نصر، و حدثنا عمر بن سعد، عن الشعبي].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۵



و همگام به سوی دشمن رویم، سپس آنجا پای مردی استوار دارید و به یک دیگر مدد کنید و خدا را بیاد آرید، و کسی از برادرش چیزی نپرسد [۱] و بدین سوی و آن سوی بسیار ننگرید، و همچون آنان پایداری کنید و برای خدا و ثواب آخرت بر آنان شمشیر زنید تا خداوند که بهترین داوران است میان ما و آنان داوری کند».

ابو سلمه گفت:

وی با گروهی از قاریان پیش رفت و خود و یارانش جنگی سخت کردند تا به اندازه‌ای که خوشدل شوند (و از کوشش خود راضی باشند) پیروزی یافتند.

در این هنگام نوجوانی به سوی آنان آمد و می گفت:

انا ابن ارباب الملوک غسان و الدائن الیوم بدین [عثمان] [۲] ...

منم فرزند شهریار شاهان غسان و امروز گرویده به دین (و خواهان انتقام) عثمانم.

اقوام ما [۳] آنچه رخ داد به ما خبر دادند که همانا علی پسر عَفَّان را کشته است.

آنگاه حمله کرد و روی از میدان نمی تافت و پیایی شمشیر می زد، سپس [آغاز] لعن [به علی] کرد و به او دشنام می داد و در نکوهش وی سخن بسیار می گفت [۴]. هاشم بن عتبّه به او گفت: «در پی این سخن دادرسی و از پس این جنگ حسابرسی (الهی) باشد. از خدا بپرهیز، چه تو نزد پروردگارت باز گردی و از

[(-۱)] متن [و لا- یسلم رجل اخاه] و در طبری (۶: ۳۳۲۲)، چاپ لیدن «و لا یسنل رجل اخاه» که به همین صورت ترجمه شد. این دستورها نشان از کارشناسی جنگی هاشم بن عتبّه دارد و مربوط به تاکتیک مخصوص اوست که آرام و سنجیده پیشروی می کرد و در موقع مناسب بدون آنکه کسان خود را خسته کرده باشد حمله‌ای برق آسا می نمود. - م.

[(-۲)] متن به خطا [...] بدین غسان] و در طبری (۶: ۳۳۲۲)، چاپ لیدن «... بدین عثمان» که به همین صورت ترجمه شد. - م.

[(-۳)] متن «انبأنا اقوامنا» و در شنهج (۲: ۲۷۸) «انبأنا قرأنا قرآن خوانان و قرآن دانان ما به ما خبر دادند».

[(-۴)] متن از روی شنهج «و یستمه و یسهب فی ذمه» و در اصل [و یستم و یکثر الکلام و دشنام می داد و پر می گفت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۶

این موضع و آنچه در سر داشته‌ای از تو باز پرسد» [۱]. گفت: من با شما از آن رو پیکار می کنم که چنان که به من گفته‌اند مولای شما نماز نمی گزارد و شما نیز نماز نمی گزارید، و بدان سبب با شما چنین می جنگم که یار شما خلیفه ما را کشته و شما در کشتن او به وی کمک کرده‌اید. هاشم گفت: «تو را با پسر عَفَّان چه کار؟ او را یاران محمد و مردم آگاه به قرآن، از پس آن که بدعتها نهاده و با فرمان قرآن مخالفت ورزیده بود، کشتند و یاران محمد، همان اهل دینند که در اندیشیدن به کار مسلمانان شایسته ترند، و نپندارم که (با وجود چنان شایستگی) کار این ائمت و امر این دین، هرگز حتی لحظه‌ای، به تو مانده باشد. جوان گفت: آری، آری، به خدا من دروغ نمی گویم، چه دروغ (آدمی را) زیان رساند و سودی ندهد، و زشتی آرد و زیبایی نبخشد. هاشم به وی گفت: «این امری است که تو را از آن آگاهی درست نباشد پس آن را به دانایان و آگاهانش واگذار.» گفت: به خدا (از لحن صادقانه‌ات) یقین کردم که تو از سر خیر اندیشی اندرزم می دهی. هاشم به او گفت: اما این که گفتی یار ما نماز نمی خواند، به راستی او نخستین کسی است که با پیامبر خدا نماز کرد و وی او را به دین خدا آگاه و خیر ساخت و از همگان بدو نزدیکتر و سزاوارتر است. و اما این کسان را که همراه او بینی همه از خوانندگان قرآن و آگاهان به آنند، شبها به سبب عبادت خواب بر چشمشان نگذرد.

پس مبدا آن تیره بختان فریب خورده تو را در دینت بفریبند و به گمراهی کشانند.» جوان گفت: ای بنده خدا تو را به یقین صالحی

نیک فرما می‌بینم، [و خود را خطا کاری گنهکار]، به من بگو آیا راه توبه را بر من گشاده می‌بینی؟ گفت: «آری، به درگاه خدا توبه کن که توبهات را بپذیرد، زیرا وی توبه بندگان خویش را قبول می‌کند و از بدیها در می‌گذرد و توبه کاران را دوست دارد و پاکیزگی طلبان را می‌پسندد».

[ (۱-) ] متن «فائلک عن هذا الموقف» و در شنهج [...] و عن هذا المقال و از این گفتار].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۸۷

راوی گفت:

جوان در بازگشت به میان کسان رفت، مردی از شامیان به وی گفت: آن عراقی فریبت داد! گفت: نه، بلکه آن عراقی خیر مرا خواست و اندرزم داد.

هاشم و یارانش پیکاری سخت کردند تا فوجی از (قبیله) تنوخ (به مقابله آنها) آمدند و حمله سختی کردند و هاشم با آنان نیز جنگید و می‌گفت:

اعور یغی اهلہ محلاًلاً بدّ أن یفلّ أو یفلّا [۱] ...

یک چشم که در صدد افتخار آفرینی برای کسان خویش است، ناگزیر است یا شکست دهد یا خود از پای در آید. وی چندان زیسته که دلش از زندگی به تنگ آمده است.

تا نه یا ده نفر را بکشت، و حارث بن منذر تنوخی بدو حمله کرد و با نیزه‌اش بزد و وی فرو افتاد، علی همان دم کس پیش او فرستاده پیام داده بود که پرچمت را فراتر بر. وی به فرستاده گفت: به شکم بنگر. چون نگریست شکمش دریده بود. پس مردی از (قبیله) بکر بن وائل پرچم را برگرفت [۲]، و هاشم سر خود را بلند کرد و دید عبید الله بن عمر بن خطاب در کنارش کشته شده، پس بر سینه خزید [۳] تا به نزدیک او رسید و چندان دندان بر برآمدگی سینه او فشرد که دندانهایش در پیکر او فرو رفت [۴]. پس از لختی هاشم در حالی که روی سینه عبید الله بن عمر قرار گرفته بود جان سپرد. آن مرد بکری (هم که وصف پرچمداری او گذشت) ضربت خورد و بر زمین افتاد، او نیز سر برداشت و چون عبید الله بن عمر را در نزدیکی خود افتاده دید به سوییخ خزید [۵] تا جانب دیگر برجستگی

[ (۱-) ] ص ۴۴۸ به همین رجز که با اندک تفاوتی در مصراع اول، آمده است.

[ (۲-) ] ظاهراً همان بکری که بر سر شایستگی پرچمداری با هاشم گفتگو کرده بود- ص ۴۴۷ و هاشم به او گفته بود: اگر من به خاک افتادم تو پرچم را بگیر- م.

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «فجبا» و در اصل [فجثا].

[ (۴-) ] متن به تصحیح قیاسی «ثیت فیه انیابه» و در اصل [تبیئت] آمده که معنی نمی‌دهد.

[ (۵-) ] متن به تصحیح قیاسی «فجبا الیه» و در اصل [فجثا الیه]. این خبر را در شنهج نیافتم.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۴۸۸

سینه‌اش را به دندان گرفت و چندان فشرد که دندانش در پیکر او فرو رفت [۱] و خود نیز جان سپرد، پس آن هر دو، هاشم و بکری را بر روی سینه عبید الله بن عمر مرده یافتند.

چون هاشم کشته شد مردم بر فقدانش سخت بیتابی کردند، و گروهی از قاریان اسلم نیز با او از پا در آمدند، پس علی بر آن کشتگان، یعنی او و یارانش که پیرامون او کشته شده و به خاک افتاده بودند بگذشت و گفت:

جزی الله خیرا عصبه اسلمیه صباح الوجوه صرّعوا حول هاشم ...

خداوند گروه اسلمیان را جزای خیر دهداد که با چهره‌های تابناک پیرامون هاشم به خاک افکنده شده‌اند، یزید و عبد الله، بشر و معبد و سفیان و دو پسر صاحب فضیلت هاشم [۲]، و گروه هماهنگ بهم تافته‌ای که اگر روزی تیغهای برّان هم در نیام رود، ستایش [۳] و یاد ایشان از خاطره‌ها نرود.

### خطبه عبد الله بن هاشم هنگامی که پرچم پدر را گرفت

سپس عبد الله بن هاشم در حالی که پرچم او را بر گرفته بود، خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، همانا هاشم بنده‌ای از بندگان خدا بود که روزیهایشان مقدر شده و آثارشان در نامه اعمال نوشته و کردارشان به حساب آمده و زندگیشان به وقت مقرر خود سپری شده است.

پس پروردگارش، که از فرمان او کس سر نمیچد، وی را بخواند و او دعوت حق را لبیک گفت و کار را به خدا وانهاد و در راه فرمانبرداری از کسی به جان کوشید

[ (۱) ] متن به تصحیح قیاسی «نیّت» و در اصل چنان که در پا برگ ۴ ص ۴۸۷ گذشت [تبیین].

[ (۲) ] متن «یزید و عبد الله، بشر و معبد و سفیان و ابنا هاشم ذی المکارم» و در شنهج [یزید و سعدان و بشر و معبد و سفیان و ابنا معبد ذی المکارم].

[ (۳) ] در اصل و متن «لا- یبعد ثناه» ولی مناسبتر آن که «نناه» به تقدیم نون بر ثاء باشد و نثا، یاد کرد نیک یا بدی است که به تاریخها باز گویند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۸۹

که پسر عمّ پیامبر خدا و نخستین کسی است که به او ایمان آورد، و داناترین مردم به دین خداست. (هاشم) در راه کسی جهاد کرد که با دشمنان خدا، یعنی با آنان که حرام خدا را حلال می‌شمارند و در ملک جهان به ظلم و فساد پرداخته‌اند و شیطان بر ایشان دست یافته و گناه و تجاوز را در نظرشان آراسته است، سخت مخالفت می‌ورزد. جهاد با هر کس که با سنّت پیامبر خدا مخالفت کرده و حدود الهی را و نهاده و با دوستان خدا مبارزه کرده بر شما حق و واجب است.

پس در خویشتن گماری به فرمانبرداری از خدا در این دنیا بیدریغ بکوشید تا از آخرت نصیب برید و بدان پایگاه والا و (سریر) دولت بی‌زوال بر آید. و اگر (به فرض محال) پاداش و بازخواست و بهشت و دوزخی نیز در کار نباشد، بی‌گمان نبرد همراه علی از پیکار همپای پسر (هند) جگرخواره بس برتر و فضیلت‌بخش‌تر است. پس در حالی که شما به آرزویی چنان بزرگ امید بسته‌اید، چرا چنین نکنید؟

### پاره‌ای اشعار مربوط به صفین

زنی از اهل شام گفت:

لا تعدموا قوما أذاقوا ابن یاسر شعوبا و لم یعطوكم بالخزائم ...

قومی را که به پسر یاسر شرنگک مرگ چشانند نابدون نکنید [۱] که بدین کار رشته‌های مرواریدتان نبخشند.

ماییم که آن یثربی، پسر محسن سخنور شما، و پسر بدیل و پسر هاشم را کشتیم.

و مردی از طایفه بنی عذره گفت:

لقد رأيت امورا كلها عجب و ما رأيت كاتام بصفينا ...

من امور شگفت آور بسیار دیده‌ام ولی به شگفتی روزهای جنگ صفین چیزی ندیده باشم.

[ (۱-) ] خطاب به نیروهای عراق است و غرض شاعر اینکه آنها را از جنگ با شامیان که قاتلان عمار بن یاسرند منصرف کند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۰

چون صبحگاهان، ما و ایشان برخاستیم چنان که هیونهای ستر سرخ موی را دیده‌ای، همگی خشمناک بودیم.

فوجی از سواران به جولان در می‌آمدند و فوجی زمامها را می‌کشیدند و دیگران خشم آلوده یک دیگر را به زیر تیر می‌گرفتند.

آنگاه شمشیرها را بر کاسه سرها فرود آوردیم و آنچه به آنان نوشاندیم به ما نیز نوشاندند.

گویی آن تیغهای درخشان در کف مردان زنجیرهای آذرخش است که پیکر بزرگان قوم را از هم می‌گسلد.

سپس چون اندامهای گسیخته از یک دیگر جدا شدیم و هر گروه بر کشتگان خود نماز گزاردند.

### [سوگواری ابی عمره بن عمرو بن محسن]

عبد الله بن ابی معقل بن نهیک بن یساف انصاری گفت: و در حدیث عمرو بن شمر نیز آمده است که نجاشی گفت:

ابو عمره پسر عمرو بن محسن [۱] که در صفین کشته شد می‌گریست و می‌گفت:

لنعم فتی الحین عمرو بن محسن [۲] اذا صائح الحی [۳] المصیح [۴] ثوبا ...

چه نیکمردی بود عمرو بن محسن، آن جوانمرد هر دو قبیله که چون بانگ دادخواهی غارت شده‌ای به صبحگاه بر می‌خاست به یاری می‌شتافت.

چون فوج سوار به جولان در آمد، در آن میان که پاره‌های نیزه به هر سو پرتاب می‌شد و گرد و غبار آورد گاه خیمه برافراشته بود.

ناگهان با از پا در آمدن خواجه‌ای بزرگوار و مردی موثق که در میان صالحان آزموده بود فاجعه‌ای بر تمامی انصار رخ نمود.

[ (۱-) ] بشیر بن عمرو بن محسن انصاری که شرح حالش در صفحه ۲۵۲ آمده است. (در نام او دو قول است. - م.)

[ (۲-) ] چنان که ملاحظه می‌شود مصراع اول این بیت گواه آن است که نام وی «عمرو» بوده و این یکی از اقوالی است که درباره

او گفته‌اند. در الاصابه آمده است: «ابن الکلی گوید: نامش عمرو بن محسن بود».

[ (۳-) ] شنهج [و اذا ما صارخ الحی هنگامی که قبیله بانگ بر می‌آورد].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۷۸) و در اصل [المصیح فریاد کشنده].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۱

چه بسا خیری که از تو بر آمد و چه رخنه‌ها را که انباشتی و چه گنداورانی را که نومید و ناکام کردی [۱].

و چه بسا دشمن را که با همه خشمش راندی و پس از آن که خشمگین تاخته بود به خواری تمام بازگشت.

و چه بسا پرچم افتخاری که برافراشتی و در چه غزوه‌ها حضور یافتی که ترسو از بیم آنها خود را واپس می‌کشید.

بر تمام عشیره چیره [۲] بودی و به بزرگواری فرماندهی داشتی و در میانه انصار اثری از گریختن و واپس کشیدن نبود [۳].

ستون افتخار و بزرگی را بلند افراشته و بدانگاه که پیشگامان قبایل دچار قحطی و بی‌نوازی می‌شدند، آستان درویش‌نوازی را به

خوشرویی و فراوانی گشوده بودی [۴].

سترگی (بودی) که خود متجاوز به حق دیگران نبود و به روز پیکار نیز هیچ چیره‌دستی تو را شکست نمی‌داد. و نوبهاری بودی که باران رحمت بیدریغش به مردم سود رساند، و شمشیر بَرانی بودی که لبه‌اش از دم قلمتراش جانکاه تیزتر بود. هر آن کس که از کشته شدن ابن محسن شادمان شود تیره بخت زید و سپس به رنج و عذاب بمیرد. ناجوانمردانه، او را که نیزه سنان‌دار و ناوک دلدوز را به خاطر کرم و آبرومندیش به کار می‌برد، به خاک افکندند. اگر شما آن آزاد مرد، ابن محسن را کشتید ما نیز ذو‌الکلاع و حوشب شما را کشتیم. ما «حمیر» را در میان صفوف شما، به گاه مرگ، چون نخل برومند ریشه‌کن شده‌ای به خاک افکندیم. «مرثد» که از دیرگاه در فرار آزموده بود، زیر ضربات نیزه‌های ما کما کان از میدان گریخت. ما به گاه نیزه‌گذاری جنگاوران، یار شما عبید الله را چون گوشت پاره پاره‌ای

[ (۱-) ] متن «مخیا» و در شنهج [مسلبا جامه و سلاح به غنیمت گرفته شده].

[ (۲-) ] متن، «حووطا» و در شنهج [حویطا].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «نکسا مؤنبا» و در اصل [عضبا مشیا].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «رحبا فناء خصیبا» و در اصل [... حصینا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۲

در میدان افکندیم در صفین، آنگاه که صفوف شما از او روی تافته و می‌گریختند [۱]. و نیز چهره ابن عتاب را به خاک سیاه و تباه کردیم.

و طلحه را از پس زبیر خوار کردیم و به روز جنگ «نایب [۲] و معین نایی [۳]» به جا نهادیم که پیش خزند. ما بودیم که (به جنگ جمل) آن شتر و پیرامونیانش [۴] را محاصره کردیم و ما بودیم که زهری آمیخته (از مرگ و شکست) به شما چشانیدیم.

### ناله علی بر قتل او و سوگواری ابی طفیل بر هاشم

نصر گوید:

ابن محسن از یاران نامدار علی بود (و چون) در معرکه کشته شد علی علیه السلام بر قتل او نالید. راوی گفت:

ابو طفیل، عامر بن واثله - که از اصحاب بود، و گفته‌اند آخرین بازمانده اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که با علی علیه السلام در صفین شرکت جست و از شیعیان پاکدل بود [۵] - درباره قتل هاشم بن عتب می‌گوید:

یا هاشم الخیر جزیت الجنه قاتلت فی الله عدو السنه ...

ای هاشم نیکمرد بهشت را به پا داشت دادند، در راه خدا با دشمن سنت (رسول) پیکار کردی. و با دست‌شستگان از حق و اهل تردید جنگیدی، بدانچه به لطف خدا بدان نایل شدی فخری عظیم کن. روزگار مرا چنان کرد چنان که گویی من چوبی خشک و پوسیده شده‌ام، ای

[ (۱-) ] متن «ارفض عنه صفوفکم» و در شنهج [... عنه رجالکم مردانتان از او روی تافته می‌گریختند].

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۴۹۲

[۲-]) متن «عریفا و منکبا» و عریف، در سلسله مراتب نظامی یک درجه پایین‌تر از «رئیس» است (که در اصطلاح نظامی امروز گروهبان است و به اعتبار نیابت از فرمانده، نایب ترجمه شد. - م.)

[۳-]) منکب، بر وزن مجلس، دستیار عریف باشد. لیث گوید: منکب سرکرده عریفان است (در اصطلاح نظامی امروز، استوار. - م.)

[۴-]) متن «احطنا بالبعیر و اهل» و مراد شتری است که عایشه بر آن سوار شد و آن جنگ را بدین مناسبت جنگ جمل نامیدند.

[۵-]) شرح حالش پیشتر در صفحه ۴۲۱ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۳

کاش خانواده‌ام بر مرگم شیون بر آرند [۱]، از «حوبه [۲] مادر، و عمه و عروسم [۳] (جملگی بر سوگم نشینند).

نصر: «حوبه» قرابت نزدیک باشد. چون مرا گویند: فلان کس «حوبه» است، یعنی خویشاوند نزدیک است.

### گفتگوی عدی بن حاتم

نصر، از عمرو بن شمر به اسنادش گفت:

آن روز مردی به عدی بن حاتم که از یاران برجسته علی علیه السلام بود گفت: ای ابا طریف آیا از تو نشنیدم که در «یوم الدار [۴]» می‌گفتی: «به خدا، در این ماجرا بزغاله ماده یک ساله‌ای هم تیزی نیفکند! [۵]» و اینک عواقبی را که در آن ماجرا [۶] نهفته بود دیدی؟ - چشم عدی در جنگ شکافته شده بود و پسرانش نیز کشته شده بودند [۷] - گفت: آری، به خدا سوگند که هم ماده بزغاله در آن ماجرا تیز افکند [۸] و هم بز نر کلان پیشاهنگ.

[۱-]) متن «یا لیت اهلی قد علونی رنه» و در شنهج (۲: ۲۷۹) [و سوف تعلقو حول قبری رنه به زودی پیرامون گورم شیون بر خواهد خاست].

[۲-]) متن «من حوبه و عمه و کنه» در تفسیر کلمه «حوبه» از ابی عبید آمده است: «پاره‌ای اهل علم آن را به ویژه بر «مادر» تأویل می‌کنند و گوید به نظر من هر یک از بانوان خویشاوند باشند که چون سرپرستشان آنان را ترک کند روزگارشان سیاه و زار شود: چون مادر یا خواهر یا دختر یا جز آنان».

[۳-]) متن «کنه» که بر زن پسر و زن برادر اطلاق می‌شود.

[۴-]) روزی که عثمان در خانه‌اش کشته شد. - م.

[۵-]) متن از روی شنهج «لا تحب» و در اصل [لا تخنق]. لا تحب فیها عناق حولیه یا ... لا تحب فی هذا الامر ... ضرب المثل است. میدانی گوید: «این ضرب المثل در موردی بکار می‌رود که کاری یا قتلی انجام شود که رنجی برای آن نبرند و کسی را بر سر غیرت نیارد و پیامدی هم نداشته باشد و بر اثر آن کسی به خونخواهی برنخیزد. نخستین کسی که این مثال را به زبان آورد عدی بود که در قتل عثمان آن را به کار برد.

[۶-]) متن «ما کان فیها» (و شاید فیها باشد. - م.) مرد دو جنگ جمل و صفین است که به بهانه خونخواهی عثمان بر پا شد.

[۷-]) متن «وقد کانت فقت عین عدی و قتل بنوه» و در میدانی آمده است: «فلما کان یوم الجمل فقت عین عدی و قتل ابنه

بصفین چشم عدی در جنگ جمل شکافته شده بود و پسرش در جنگ صفین کشته شد.»

[۸-] متن از روی شنهج و امثال میدانی «لقد حقت» و در اصل [حنقت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۴

### فرار ضحاک و عتبۀ بن ابی سفیان

علی گروهی را فرستاد تا از رسیدن نیروی پشتیبانی به معاویه جلوگیری کنند، و معاویه نیز ضحاک بن قیس فهری را با گروهی به مقابله آنان فرستاد که ایشان را از میان برداشتند و جاسوسان علی آنچه را گذشت گزارش دادند. علی به یاران خویش گفت: در این مورد چه صلاح می‌دانید؟ پاره‌ای گفتند به نظر ما باید چنین کنیم و پاره‌ای گفتند چنان کنیم. چون آراء مختلف را سنجید فرمود: صبحگاه باید بر آنان تاخت. سپیده دم روز بعد هجوم اصلی پیکار صفین صورت پذیرفت و در حالی که عراقیان بر کشتگان حمصیان، و شامیان بر کشتگان مردم عالیه دست یافته بودند، شامیان شکست خوردند و عتبۀ بن ابی سفیان بیست فرسنگ از میدان نبرد گریخت تا به شام رسید.

### شعر نجاشی درباره فرار عتبۀ

نجاشی در این باره قصیده‌ای که چنین آغاز می‌شود سرود:

لقد أمنت يا عتب الفرار او اورتك الوغى خزيا و عارا ...

ای عتبۀ در گرداب فرار کاملاً فرو رفتی و این جنگ ننگ و رسوایی برای تو به میراث نهاد.

این نامردی تو را کس نستاید، جز تردامنی ناشناس که چون او را به آوردگاه کشاندی از ترس پیشابش روان شده بود.

### شعر کعب بن جعیل درباره روزهای صفین

کعب بن جعیل [که شاعر اهل شام بود، پس از بر آوردن قرآن‌ها، روزهای صفین را به یاد می‌آورد و معاویه را (چنین) بر می‌انگیزد]:

معاوی لا تنهض بغیر وثیقه فانک بعد الیوم بالذل عارف ...

ای معاویه بی پشتوانه از جای برمخیز زیرا تو پس از آن روز (صفین) خواری را شناخته‌ای.

عبید الله را در میدان تنها، تکیه داده بر پشته‌ای و نهادید که خون از دهانش روان و رگهایش خونفشان بود.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۵

هلا، به راستی دیده‌ها بر آن سوار که در صفین تنها ایستاده بود و فوجش از اطرافش گریخته بودند زار می‌گرید.

خود فرو افتاد و جویبارهای خون از پیکرش سر گشوده و چون پاره گوشت‌هایی که از چاک گریبان عیان شود بیرون زد.

زنان او دگمه‌های زره جانپناهِش را گشودند و از پس او بر مرگ وی سرهای خود را برهنه کردند [۱].

به جای (همسرش) «اسماء [۲]» شمشیرهای وائلیان را در آغوش کشید، و اگر دست قاتل وی خطا می‌کرد آن جوانمرد برومند

همچنان زنده می‌ماند.

هلا، که شرورترین کسان در میان تمامی مردمان، بنی اسد باشند و من بدانچه گفتم نیک آگاهم (و از سر یقین گویم).

تمیمیان، از سعد تا ربابشان (از بزرگ و کوچک) گریختند [۳] و «بنی جعراء [۴]» از پیکار عقب کشیدند.

### پاسخ ابی جهمة الاسدی

و ابو جهمه اسدی چنین پاسخش گفت:

تعرفت و العزاف تمج أمه [۵] فإن كنت عزافا فلست تقائف ...

به فالگیری و پیشگویی پرداختی، تف مادر بر روی فالگیر، اگر هم پیشگو بودی رد شناس نبودی. بر ما غارت آوردید که دخترانمان را براباید در حالی که در صحنه صفین ما ردشناسی نداشتیم.

[ (۱-) ] متن «و یبدین عنه بعدهنّ معارف» و در شنهج (۱: ۴۹۸) [و انکر منه بعد ذاک معارف].

[ (۲-) ] اسماء دختر عطار بن حاجب زرار، همسر عبید الله بن عمر که عبید الله او را با زن دیگرش، بحرّیه دختر هانی بن قصیبه الشیبانی، چنان که در شنهج (۱: ۴۹۹) آمده است، به میدان آورده بود تا ناظر پیکار او باشند.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «و فرّت تمیم» و در اصل [و جالت تمیم تمیم به جولان در آمدند].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج جعراء، لقب بنی العنبر بن عمرو بن تمیم، و در اصل به خطا [جعداء]. پاره‌ای از ابیات این قصیده پیشتر در صص ۴۰۵-۴۰۶ آمده است. ابن ابی الحدید (۱: ۴۹۸) گوید: «گویم: این شعر را کعب بن جعیل، پس از بر آوردن قرآن‌ها و موضوع داوری دو حکم سروده و در آن چنان که عادت عرب است، حوادث جنگی گذشته را که بر آنان گذشته یاد کرده است.»

[ (۵-) ] چنین است در متن.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۶

(ما) مردان بلند بالایی (داشتیم) که سلاح بر شانه‌ها بر آورده بودند و به خاطر پسر عمّ محمد شمشیر می‌زدند.

و چندان پایمردی کردند که خداوند پایداری ایشان را بدید، تا آن زمان که فرصت طلبان قرآن‌ها را بر آوردند [۱].

و نیز ابو جهمه اسدی گفت:

انا ابو جهمه فی جلد الاسدعلی منه لبد فوق لبد ...

منم ابو جهمه، با هیبت شیر، و یال و کوپالی چون شیر زیب پیکر خود دارم.

بنی تغلب را هجو می‌کنم که از گوسپند کوتاه پای زشت گونه خوارترند، به هر که خواهی لجام زخم و بس نادر است که کس فرمانم نبرده باشد.

### هجو گویی عتبه بر کعب ابن جعیل

عتبه در پاسخ کعب بن جعیل وی را چنین هجو کرد [۲].

سمیت کعبا بشرّ العظام و کان ابوک سمی الجعل [۳] ...

تو را کعب (یعنی پاشنه پا) نامیدند که پایین‌ترین استخوانهاست و پدرت نیز همنام و مانند سرگین غلطانک بود.

شان تو [۴] در میان وائلیان به جایگاه کنه‌ها بر سرین شتر ماند.

و کعب در پاسخ او گفت:

[ (۱-) ] این بیت و بیت پیش از آن در شعر کعب بن جعیل چنان که در صفحه ۴۰۶ گذشت روایت شده و این بیت اخیر نیز چنان

که در اللسان (۶: ۶۹) آمده از حصین بن حمام مرّی هم روایت شده است.

[ (۲-) ] متن «و قال عتبه یهجو کعب بن جعیل مجبیا له» و در شنهج (۲: ۲۸۰) [و هجا کعب بن جعیل عتبه بن ابی سفیان و عیره

بالفرار، و کان کعب من شیعه معاویه لکنّه هجا عتبه تحریضا له کعب بن جعیل عتبه بن ابی سفیان را هجو کرد و گریختن او را



ننگ آور شمرد، کعب از یاران معاویه بود ولی عتبه برای آن که وی را تحریض کند به هجو او پرداخت. [این دو بیت را از اخطل روایت کرده‌اند- دیوان اخطل ص ۳۳۵ و شرح الحیوان (۵: ۴۴۱).

[ (۳-) ] شنهج [یسْمی الجعل سرگین غلطانک خوانده می‌شد].

[ (۴-) ] متن «و کان مکانک ...» و در شنهج [و اَنْ مکانک ...] و در الحیوان [و انت مکانک] و [و اَنْ محلّک ...] نیز روایت شده.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۷ سمیت عتّابا و لست بمعتب  
تو را نکوهشگر نامیده‌اند و هرگز عذرت پذیرفته نیست.

### روایوی ابو الاعور و عبد الرحمن بن خالد

سپس علی به منادی خویش فرمود مردم را ندا دهد که به جانب آوردگاه روی آرند، مردم به آوردگاه روی نهادند و سرگرم پیکار شدند. در این میان ابو اعور سلمی پیش تاخت و می‌گفت:

اضربهم و لا اری علیا کفی بهذا حزنا علیا.

به شمشیر می‌زنمشان ولی علی را در میانه نمی‌بینم (که او را نیز فرو کوبم) این اندوه بر من کافی است.

و از آن سوی عبد الرحمن بن خالد روی به میدان نهاد و می‌گفت:

انا عبد الرحمن و ابن خالد اضرب کلّ قدم و ساعد.

منم عبد الرحمن و پسر خالد که هر پا و بازویی را به شمشیر درو می‌کنم.

### نصر: پیکار خمیس

آنگاه برخورد و نبرد شدیدی که به «پیکار خمیس» معروف است میان دو طرف رخ داد.

عمر بن سعد، از سلیمان اعمش، از ابراهیم هجری [۱] ما را از آن ماجرا آگاه کرد و گفت:

قعقاع بن ابرد طهویّ به ما چنین گفت:

به خدا من روز پیکار خمیس (پنجشنبه خونبار) به صفین در کنار علی ایستاده بودم [و] مذهبیان- که در جناح راست سپاه علی بودند- با عکّ و جذام و لخم و اشعریان که جملگی بر سر پیکار بر ضدّ علی هماهنگ و پشتاز بودند برخوردند،

[ (۱-) ] ابراهیم بن مسلم عبدی، ابو اسحاق هجری. ابن حجر در تقریب التهذیب گوید: «حدیثش ملایم است و احادیث موقوف را

رفع کرده و خود از طبقه پنجم محدثین است.» در شنهج به تحریف [ابراهیم النخعی] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۸

و به خدا سوگند آن روز چنان پیکاری دیدم (که هرگز نظیر آن را ندیده بودم) و از صدای چکاچک شمشیرها و فرود آمدن آنها بر فرق سرها و بانگ وحشت‌افزای برخورد سم مرکب سواران بر زمین سخت و لگد کوب پیکر کشتگان غریبی می‌شنیدم که آوازش از فرو ریختن کوهها و بانگ رعد، در سینه‌ها هولناک‌تر و گرانتر بود. به علی نگریستم که در ایستاده بود و بدو نزدیک شدم، دیدم می‌گوید:

«لا حول و لا قوّة الا بالله، و المستعان الله [۱]

هیچ نیرو و جنبشی جز به نیروی خداوند نیست و یاری از خدا خواهند».

سپس، افراشته قامت به جنبش و پویه در آمد و می‌گفت:

ربنا افتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین

پروردگارا در پیکار بین ما و قوم ما به حق ما را فاتح گردان که تو بهترین فیروزی دهنده‌ای [۲]، و خود شمشیر آخته‌اش را به دست گرفته بود، یک تنه به مردان حمله می‌کرد و به خدا سوگند که نزدیک به یک سوّم شب در میان ما فاصله‌ای جز ذات خداوند، پروردگار جهانیان نبود. آن روز نامداران عرب کشته شدند و بر تارک علی سه ضربت، و بر رخسارش دو ضربت تیغ نشسته بود.

نصر:

و نیز گفته‌اند: علی هیچ زخمی برنداشت.

### به خاک افتادگان روز خمیس

آن روز خزیمه بن ثابت، ذو الشهادتین [۳] از پای درآمد و از شامیان عبد الله بن ذی الکلاع حمیری کشته شد، و معقل بن نهیک بن یساف انصاری چنین سرود:

[ (۱-) ] در شنهچ پس از این عبارت آمده: [اللهم الیک الشکوی و انت المستعان بار الها شکایت به درگاه تو آرند و یآوری از تو خواهند].

[ (۲-) ] الاعراف، ۸۹

[ (۳-) ] خزیمه بن ثابت بن فاکه انصاری، در جنگ بدر و دیگر غزوات حضور داشته و او را از پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۴۹۹ یا لهف نفسی و من یشفی حزازتها اذا أفلت الفاسق الضلیل منطلقا ... وای بر من، چه کسی سوز دل را فرو می‌نشاند، هنگامی که آن تبهکار گمراه لگام گسیخته رها شد. و عمرو، سواران را که رنگ از رخسارش پریده بود رها ساخت و بال مرگ تیره به گریختن شتابان وادارشان می‌کرد [۱]. چون سواران باریک میان، که به هر که رسند نابودش کنند، به عبد الله دست یافتند اجلش فرا رسید. و دودمان مروان در پوشش تیرگی، زیر سایه شب به پستی گراییدند و نابود شدند. راوی گوید:

و مالک اشتر گفت:

نحن قتلنا حوشالما غدا قد أعلمنا ...

ما حوشب را کشتیم و چون فردا آفتاب بر آید همگان بدانند.

و پیش از او ذو الکلاع و معبد را که به میدان آمده بودند بکشتیم.

اگر آنها از سپاه ما، ابو یقظان (عمار بن یاسر)، آن مسلمان کهنسال را کشتند، ما در عوض هفتاد تن گنهکار را از آنان کشتیم. در صفین جان باختند، و بی گمان هم اینک به سبب گناهان خود عذابی سخت بینند.

### از اشعار صفین

و عامر بن امین سلمی گفت:

کیف الحیاء و لا اراک حزینا و غبرت فی فتن کذاک سنینا ...

[(-)] آن جهت «صاحب دو شهادت» خوانده‌اند که در برابر مردی یهودی که مدّعی طلب پرداخت شده‌ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، به سود پیامبر شهادت داد و چون پیامبر به او گفت: «تو در حالی که هنگام پرداخت دین من حاضر نبوده‌ای و از قضیه علم یقین نداری چگونه شهادت می‌دهی؟» گفت: ای پیامبر خدا، ما سخن تو را بر وحی آسمانی باور داریم، چگونه باور نکنیم که و امت را چنان که می‌گویی باز پرداخته‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت او را نافذ دانست و وی را صاحب دو شهادت نامید زیرا شهادتش برابر شهادت دو مرد به شمار آمد.

- الاصابة ۲۲۴۷ و جنی الجنتین، ۱۶۰

[(-۱)] متن «جَنح الظّلام یَحْتِ الزّکض و العنقا» و در شنهج [تحت العجاج تحت ... در زیر گرد و غبار آورد گاه می‌تازاند ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۰

این زندگی چگونه است و چرا من تو را اندوهگین نمی‌بینم؟ در حالی که سالیانی در فتنه‌انگیزی به سر برده‌ای. لذت واقعی زندگی و زندگانی صالحانه را از یاد برده و مرتکب انواع گوناگون دغلی و نیرنگ شده‌ای. من چون در کار خود نگرستم از راه خطا بازگشتم و دین راستین خود را به یقین درست شناختم. به معاویه بی‌خرد بگو که من با گروهی هستم که دمی نزد تو اقامت نمی‌گزینند. جز به خاطر پسر خوانده و دست‌پرورده پیامبر خود خشمگین نمی‌شوند و چون با تو پیکار کنند امید ثوابی پربها دارند.

### پاره‌ای از سوگنامه‌ها

عبد الله بن یزید بن عاصم انصاری در سوگ یاران مقتول خود گفت:

یا عین جودی علی قتلی بصفینا أضحوا رفاتا و قد کانوا عرانینا ...

ای دیده بر کشتگان صفین خون بیار که سردارانی نامدار بودند و چنان جانبازی کردند تا پیکرهای پاره پاره آنها بر خاک افتاد.

زمانشان به سر آمد [۱]، گردش زمانه چه آسیب عظیمی به ما رساند، مرگ بر قاتل این رادمردان که امروز دفنشان می‌کنند.

گرامیان قوم من بودند و من آنان را پناه دهنده ناتوانان می‌دانستم که همواره خوان کرم گسترده داشتند.

نزد پیامبر بر شهادت ایشان افتخار کن، مرگ بر قاتلشان، و خوشا بر آسیب دیدگان ما.

و نصر بن عجلان انصاری گفت:

قد كنت عن صفین فیما قد خلاو جنود صفین لعمری غافلا ...

به جان خودم، من از ماجرای صفین و پیشامدها و لشکریان صفین بی‌خبر بودم.

به راستی، من کسی نبودم که از فتنه‌ای بهراسم و پرهیزم، ولی در این مورد به واقع ناآگاه بودم.

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «أنی لهم ...» از آنی - یانی، و در اصل به تحریف [أنا لهم ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۱

امری گرانبار را در میان توده دیدم و رویدادهای شگفتی را ملاحظه کردم.

چرا در حالی که وصی پیامبر، امام و پیشوای ماست در میان ما پراکندگی حکمفرما باشد؟ سزاوار نیست، که این جز سرگردانی و خواری نباشد.

خردهای خود را هرگز بکار نمی‌اندازید، به راستی از کسی که بگاه آزمونها و دشواریها خردمند نباشد خیری بر نیاید.

معاویه گمراه را فرو گذارید و هر چه زودتر از راه وصی پیامبر پیروی کنید.

و امینه، زنی از انصار بر سوگ مالک [۱] چنین گفت:

منع الیوم أن اذوق رقادامالک اذ مضی و کان عمادا ...

از امروز که مالک، آن پشتوانه دلیر کشته شد دیگر طعم خواب و آسودگی را نچشم.

ای ابا الهیثم بن تیهان اینک وجودم انباشته از غم و اندوه شده است.

هنگامی که آن فاسق حق ناشناس بر ایشان تاخت، و چنین شبیخون ناجوانمردانه عادت او بود.

مانند کسانی گشتند که به روز احد شهید شدند، خداوند شما را با این پیکرهای آغشته به خون غریق رحمت کند.

و ضبیعه دختر خزیمه بن ثابت بر سوگ پدر خود [۲]، ذو شهادتین چنین گفت:

عین جودی علی خزیمه باللدمع قتیل الاحزاب یوم الفرات ...

ای دیده بر خزیمه که به روز جنگ فرات به دست احزاب مخالف (اسلام) کشته شد، اشک بیار.

ذو شهادتین را ستمگرانه کشتند، خداوند آنان را عذاب دهد.

او را با زبده جوانمردان کار آمد که به هنگام دعوت و حق طلبی شتابان پا در رکاب می کردند، کشتند.

به سرور (عالمیان) و خواجه [۳] کامگار داد گستر یاری دادند و در این راه تا پای مرگ پیش رفتند و جان باختند.

[(-۱)] مالک بن تیهان، ابو الهیثم. - م.

[(-۲)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۰) «ضبیعه، ابنه خزیمه بن ثابت ترثی اباها» و در اصل [...] فی خزیمه اباها].

[(-۳)] متن از روی شنهج «نصروا السید الموفق ...» و در اصل [نصروا احمد به احمد یاری دادند].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۵۰۲

نفرین خدا بر گروهی باد که ایشان را کشتند و رسوایی و گزندهای بسیار نصیبشان باد.

### نامه معاویه به ابی ایوب و زیاد بن سمیه

نصر: عمر بن سعد، از اعمش به ما چنین باز گفت که:

معاویه به ابی ایوب، خالد بن زید انصاری [۱] که صاحبخانه و مهماندار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و خواجه‌ای بزرگوار از سروران انصار، و از هواخواهان علی علیه السلام بود نامه‌ای نوشت و نیز به زیاد بن سمیه [۲] - که کارگزار علی علیه السلام بر بخشی از فارس بود - نامه‌ای نگاشت. نامه وی به ابی ایوب یک سطر بیش نبود: «زنی که زفاف را پشت سر نهاده، برگیرنده مهر دوشیزگی خویش و نیز قاتل نخستین فرزند خود را از یاد نبرد [۳]». ابو ایوب مقصود وی را از این عبارت در نیافت و نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، پسر (هند) جگرخوار و پناهگاه منافقان نامه‌ای به من نوشته است که مضمون آن را در نمی‌یابم.

علی به وی گفت: آن نامه کجاست؟ نامه را به وی تقدیم کرد و (امام علیه السلام) آن را خواند و گفت: آری، این مثلی است که برای تو آورده، می‌گوید: من آن

[(-۱)] متن از روی شنهج و الاصابه تصحیح شده و وی خالد بن زید بن کلیب انصاری است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (و آله) به مدینه گام نهاد در منزل او اقامت گزید تا اتاقها و مسجد خود را بساخت. خالد به سال ۵۲ در نبرد قسطنطنیه در گذشت. الاصابه ۲۱۵۹. در اصل به خطا [خالد بن ایوب ...].

[(-۲)] زیاد پسر سمیه، که چون پدرش شناخت نبود وی را به نام مادر می‌خواندند و معاویه طی مراسم ننگ‌آوری با ارائه شهادتی

که داستانش مشهور است برای جلب او به دستگاه حکومت خویش وی را با انتساب زنا به پدر خویش، پسر طبیعی ابو سفیان و برادر خود معرفی کرد. وی را زیاد بن عبید و زیاد بن ابی سفیان نیز خوانده‌اند.

ابن زیاد نخست از یاران علی علیه السلام بود ولی بعد بر اثر حیل‌های معاویه به دام نیرنگ او درافتاد. - م.

[ (۳-) ] عبارت متن که اصل مثل است: «لا تنسی شیء أباً عذرتها، و لا قاتل بکرها» گویند یاء «شیء» بدل از واو است و در اصل «شوباء» باشد، به این اعتبار که «ماء الزجل شاب ماء المرأة» اما صورت اصل شوباء، سماعاً نیامده و همین وجه، با یاء بدل لازم شده است مانند: عید و اعیاد، از عودۀ.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۳

رویداد را که شیء (زن زفاف کرده) از یاد نمی‌برد، یعنی هرگز گوهرربای خویش را فراموش نمی‌کند، از یاد نمی‌برم. نصر: شیء: زن دوشیزه به شب زفاف را گویند که شوهر خویش را که حقه سر به مهر او را بر گشوده است هرگز فراموش نمی‌کند و نیز (مادر) هرگز قاتل نخستین فرزندش را از یاد نمی‌برد. من نیز همان گونه قتل عثمان را فراموش نمی‌کنم.

### پاسخ زیاد

اما نامه‌ای که به زیاد نوشته بود متضمن بیم و تهدید بود، و زیاد گفت: «وای بر معاویه پسر جگرخواره و پناهگاه منافقان و ته بساط احزاب (مخالف اسلام)، مرا تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، در حالی که میان من و او پسر عم محمد قرار دارد و هفتاد هزار تن از پیروان گوش به فرمان همراه اویند [۱]. شمشیرهای خود را آخته و برابر چانه‌هایشان برآورده‌اند، و هیچیک از آنان از آوردگاه روی نتابد تا مرگ را بچشد و جان بازد.

سوگند به خدا اگر نوبت جنگ به من رسد به یقین بیند که من «احمر»، غلامی بس شمشیر زن هستم.» نصر: و مرادش از «احمر» یعنی من غلامی هستم. ولی چون معاویه مدعی برادری او با خود شد عربی (نژاده و) [منافی ۲]] گشت.

### [آنچه معاویه زیر نامه ابو ایوب نوشت]

[نصر گفت:] و [عمرو بن شمر روایت کرد که:

معاویه] زیر نامه ابو ایوب نوشت:

أبلغ لديك ابا ايوب مألكة أنا و قومك مثل الذئب و النّقد ...

ای ابا ایوب، پیامی از من به نزدیکانت برسان و (بگو) مثل ما با قوم و همدستان تو مثل گرگ و بزه است.

[ (۱-) ] متن «و معه سبعون الفا طوائع» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [سبعون الفا سیوفهم علی عواتقهم، يطيعونه فی جميع ما يأمرهم هفتاد

هزار تن با اویند که شمشیرهایشان را حمایل گردن کرده‌اند و هر چه فرماید از او فرمان برند].

[ (۲-) ] منافی، یعنی منسوب به عبد مناف - پا برگ شماره ۲ صفحه ۵۰۲

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۴

چون شما امیر مؤمنان (عثمان) را کشتید دیگر هرگز تا ابد از من [۱] امید مدارا نداشته باشید.

داغ آن کس که ظالمانه بروی دست یافتید همواره جگر مرا می‌سوزاند.

من سوگندی راستین می‌خورم که شما پیشوایی بی‌گناه و مظلوم را کشته‌اید.

مپندارید، تا وقتی که یکی از شما انصار در قید حیات باشد، من این مصیبت جانکاه او [۲] را فراموش کنم.

علی را چندان که خواهی ناکامانه بستای و بر ضدّ ما بکوش ولی ما نیز همچون تخم گندیده شترمرغی رها شده در ریگزار، خوار و بی‌مقدار نیستیم. [۳] خداوند به جای بهترین فرد ما، ذی الکلاع و یحصبیان [۴] که در سرزمین جند [۵] مردان حق بودند، دیگران را از شما گرفت.

به راستی عراق در دیده ما سرزمین پست هموار یا علفزار و چراگاه بی‌ارزشی است.

اما در شام نیکان منزل گرفته‌اند و سرزمین امن و آسایش و اطراف آن بیشه‌زار شیران است [۶].

### علی و ابو ایوب

چون آن نامه را برای علی باز خواند (امام) گفت: ای گروه انصار، معاویه شما را سخت برانگیخت [۷] پس به او پاسخ دهید. ابو ایوب گفت: ای امیر مؤمنان نمی‌خواهم جز آن شعری که سروده‌ام و دیگران از نظیره‌گویی آن ناتوانند چیزی بگویم. گفت: پس خود دانی (هر چه خواهی در پاسخش بگو).

[(-۱)] متن «... عندی آخر الأبد» و در شنهج [...] منا آخر الابد.

[(-۲)] متن از روی شنهج «مصبیه» و در اصل [مصابتة] که خلاف سماع است زیرا از ریشه مصیبه جز به صیغه مذکر «المصاب» نگویند.

[(-۳)] ص ۴۲۴

[(-۴)] بنو یحصب: تیره‌ای از حمیر، حاء یحصب به فتح و کسر و ضمّ نیز خوانده می‌شود.

[(-۵)] جند: به فتح اول و دوم، شهری در یمن که تا صنعاء ۵۸ فرسخ فاصله دارد- متن «اهل الحق فی الجند» و در شنهج [اهل الخوف و الجند] (که تعبیری معارض مفهوم بیت است مگر آنکه «اهل خوف» به معنای «هراس‌انگیز» گرفته شود که خالی از تکلف نیست.- م.)

[(-۶)] متن «... و حومتها عزیسه الأسد» و در شنهج [...] و بیضتها ...

[(-۷)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۱) «لشدّ ما شحذکم شما را سخت تند و تیز کرد» و در اصل [لأشدّ ما ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۵

### پاسخ ابی ایوب

ابو ایوب به معاویه نوشت: «[اما بعد، تو به من نوشته‌ای] که «دوشیزه [۱] به شب زفاف گوهر ربای خویش، و نیز مرگ فرزندش را از یاد نمی‌برد [۲].» و آن را برای خاطره قتل عثمان مثل آوردی. ما را چه [۳] به قتل عثمان؟ به راستی کسی که در یاری به عثمان دست بدست کرد و یزید بن اسد [۴] و شامیان را از کمک به او بازداشت تو خود بودی و آنان که او را کشتند بی‌گمان غیر از انصارند.» و در پایان نامه خویش نوشت:

لا توعداً ابن حرب اننا بشر لا نبتغی و ذی البغضاء من احد ...

ای پسر حرب ما را مترسان که ما مردمی هستیم که با هیچیک از کینه‌توزان (نسبت به آل محمد) دوستی نمی‌پندیم.

هر چند شما، تمام وابستگان به احزاب مخالف سخت بکوشید ما هرگز دوستداری [۵] شما را نخواهیم.

ما همانانیم که تمام مردمی را که گمراه و دستخوش انحراف شده بودند به ضرب شمشیر چندان زدیم تا به راه راست آمدند.

اینک تو در صدد آنی که ضرب دستی به ما نشان دهی تا میان روح و پیکر (و پیروان و امام) را جدا کنی، ولی به مرادت نخواهی

رسید.

ما چندان که لمعان سراب در فلات بایر می‌درخشد، از علی جدا نخواهیم شد.

[ (۱-) ] متن «کتبت الی: لا تنسی الشیاء» و قال فی هذا الحدیث: الشیاء: الشَّطَاء - ثَکُل ولدها و لا أبا عذرتها» و در اصل [انت لا تنسی الشیاء ...] که کلمه «انت» تحریف «کتبت» است.

[ (۲-) ] (عین مثل چنان که در صفحه ۵۰۲ آمده: «لا تنسی شیاء ابا عذرتها و لا قاتل بکرها» ست و در نقل ابو ایوب تقدم و تأخر و اختلافی در تعبیر وجود دارد که با توجه به توضیح نصر در متن چنین می‌شود: لا تنسی الشَّطَاء ثَکُل ولدها و لا الشیاء ابا عذرتها زن دو موی (یا کامل زن) مرگ نخستین فرزندش را، و دوشیزه زفاف کرده گوهر ربای خویش را فراموش نمی‌کند. - م.)

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «و ما نحن و قتل عثمان» و در اصل [و ما انا و قتل عثمان من را با قتل عثمان چه کار؟].

[ (۴-) ] یزید بن اسد، نیای خالد بن عبد الله قسری. در یمن بسیار گرانقدر بود و یمنیان از او فرمان می‌بردند. معاویه وی را با چهار هزار تن برای یاری به عثمان فرستاد ولی وقتی وی به مدینه رسید عثمان را کشته یافت و اتفاقی رخ نداد. - الاصابه ۹۲۲۹

[ (۵-) ] متن «... و لا کم ...» و در شنهج [رضاکم ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۶

خواهی ما را از پس آن یاوریه‌ها که به پیامبر داده‌ایم به ساکنان سنگلاخ جند تبدیل کنی؟

ای گوسفندچران (که بر مثنی بی‌اراده حکومت می‌رانی) خداوند تکاپوی آنان (اتباع تو) را به گمراهی بینجاماند که جز پیروی از شما چیزی نمی‌دانند و راه به جایی نبرده‌اند.

بدترین مرد، ذو کلاع، و جمله یحصیان که همگی چون تخم مرغهای فاسد رها شده‌اند [۱]، به نابودی حق کوشیدند.

آیا ما از دستی که صاحب آن ریشه کفر را بر کند و به مادر و فرزند (کفار) اعتنایی نکرد، دفاع نکنیم [۲]؟

چون نوشته ابی ایوب به معاویه رسید سخت در هم شکست.

### [توصیف پیکار صفین]

نصر گوید: عمر از محمد بن اسحاق، از عبد الله بن عبد الرحمن، از پدرش، از ابی سلیمان حضرمی که در پیکار صفین همراه علی بود نقل کرد:

دو لشکر در صفین به هم برآمدند و (چون جز شمشیر دیگر سلاحی نمانده بود) تا نیمه شب با شمشیر به یک دیگر تاختند.

نصر: عمر گفت: مجالد، از شعبی، از زیاد بن نصر حارثی که در مقدمه سپاه علی بود نقل کرد که گفت:

با علی در صفین بودم که سه روز و سه شب پیایی جنگیدیم تا نیزه‌ها تمام بشکست و تیرها به پایان آمد، آنگاه شمشیر کشیدیم [۳] و تا نیمه شب به یک دیگر شمشیر زدیم تا بدانجا که روز سوم پیکار، ما و شامیان به جنگ تن به تن پرداختیم و گردن یک دیگر را می‌تافتیم، من آن روز با تمام سلاحها جنگیدم و استفاده از هیچ سلاحی را وانگذاشتم تا آنجا که (چون) دیگر سلاحی سالم نمانده بود، به چهره هم خاک می‌پاشیدیم و بر تن یک دیگر دندان فرو می‌بردیم تا خسته و فرسوده شدیم،

[ (۱-) ] ص ۴۲۴

[ (۲-) ] این بیت در متن چنین آمده «ألا ندافع کفّا دون صاحبها حد الشّقاق و لا أمّ و لا ولد؟» (که ترجمه به مفهوم شد. - م.)

[ (۳-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۱) «ثم صرنا الی المسایفه» و در اصل [صارت الی المسایفه ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۷

چنان که رویاروی هم ایستاده بودیم و به یک دیگر می‌نگریستیم [۱] ولی دیگر هیچیک از دو طرف تاب و توان حرکت و ادامه پیکار با حریف را نداشت. چون شب سوّم به نیمه رسید معاویه و سپاهش از آوردگاه بازگشتند، و علی علیه السلام در همان شب بر کشتگان می‌گذشت و به جانب اصحاب محمد صلی الله علیه، که بسیاری از ایشان کشته شده بودند، و یاران (مقتول) خویش می‌رفت و به خاکشان می‌سپرد.

ولی کشتگان یاران معاویه بیشتر بودند. در آن شب، از ایشان، شمر بن ابرهه کشته شد و گروهی از یاران علی نیز در همان روز شهید شدند.

## از اشعار صفین

عَمّاره چنین سرود:

قالت أُمّامة: ما للونك شاحباو الحرب تشحب ذا الحديد الباسل ...

«أُمّامة» به من گفت: چرا رنگ رخسارت پریده است؟ (گویم) جنگ رنگ از چهره هر دلاور شمشیر زن نیز می‌برد. کجا پدرت (با همه دلاوریهایش) با چهره‌ای ناپریده رنگ میان انبوه لشکریان سوار بر مرکب ایستاده است؟ در حالی که فوجها پیرامونش را گرفته باشند و وی ایشان را پیش راند؟ چون شیران شرزه با نیزه‌های خوشدست جانشکار. و در حالی که پلک دیدگان گروهها از برق شمشیرهای درخشان که چون شراره می‌جهند به هم بر آید و تنگ شود؟ گفتند (خلقی) با معاویه بن حرب بیعت کردند و جنگ، چون شتر جوان مستی، به تک در آمده است. من زره پوشیده، صف همگنان را شکافتم [۲] و به میدان در آمدم و در گیر پیکار شدم و دست به کشتار (دشمن) زدم [۳].

[(-۱)] در نسخه اصل بعد از این جمله آمده است [حتی صرنا قیاما] که عبارت مکرری است.

[(-۲)] متن «مخترما ...» و در اصل به تحریف [محترما ...].

[(-۳)] در اصل پس از این بیت آمده است [و یقرعونه کقرن الحائل] که شاید روایت تحریف شده یکی از مصراعهای دوم ابیات پیشین باشد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۸

و عمرو بن عاص گفت:

إذا تخازرت و ما بی خزرثمّ خبأت العین من غیر عور ...

اگر تو (از برق تیغ) دیدگان را تنگ کردی و بدون نقص چشم، پلکهایت را به هم بر آوردی [۱]، من چنان نکردم. در دلم بذر انتقام‌جویی و دشمنی ژرفی کاشتی که از خشم رگهای گردنم را بر آورده است.

من بار تکلیفی را که بر عهده‌ام نهاده‌اند، هر چند نیک، یا همچون ماری گرز نهفته به زیر تخته سنگی، بد باشد تا پایان حمل می‌کنم.

و محمد بن عمرو بن عاص گفت:

لو شهدت جمل مقامی و موقعی بصفین یوما شاب منها الذّوائب ...

اگر روزی سیه موئی شاهد موقعیت من در صفین می‌بود گیسوانش (از بیم) سپید می‌شد.

در آن صبحدم که عراقیان هجوم آوردند چنان که گویی امواج دریا به خروش آمده و بر یک دیگر سوار می‌شود.



ما نیز همچون ابرهای فشرده پاییزی که به هم بر آیند در صفوف منظم به مقابله آنان شتافتیم. آنان با نیزه‌های جان‌شکار خویش بر ما تاختند و ما با شمشیرهای بران خود بر آنان هجوم آوردیم. آسیاب جنگ از هر دو سوی در سرتاسر روز به گردش در آمده بود و شانه‌های مردان گردونه نبرد را می‌کشید. آنگاه که گفتی دیگر از پا در آمده‌اند [۲]، ناگهان فوجهای آهنپوش [۳] آنان به عرض اندام پرداختند، گفتند: به رأی ما، شما باید با علی بیعت کنید، و ما گفتیم: نه، بلکه با او خواهیم جنگید.

- [ (۱-) ] متن «ثم خبأت العين» و در شنهج (۲: ۲۸۱) [ثم كسرت العين ...] (و تعبیر «چشم شکستن» معادل چشم بستن باشد. - م.)
- [ (۲-) ] متن از روی شنهج «إذا قلت يوما قد ونوا، برزت لنا» و در اصل [إذا قلت قد استهز مرا].
- [ (۳-) ] متن «كثائب حمر ... (بدین اعتبار که بازتاب پرتو آفتاب بر زره و سلاح آهنین آنان رنگ به سرخی می‌زد)» و در شنهج [كثائب منهم ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۰۹

ما از بیعت سر تافتیم و آنان بر مردان ما دست گشادند، و بر آنچه کردند جز خداوند حسابرسی نباشد. روزی اندوه‌بارتر و اشک‌آورتر از آن روز، و هجومی خونبارتر از یورش آنان ندیده‌ام. گویی درخشش برق شمشیر در میان ما و آنان همچون درخشش شهاب ثاقب است. و محمد بن علی بن ابی طالب به وی پاسخ گفت:

لو شهدت جمل مقامك ابصرت مقام لئيم وسط تلك الكثائب ...

اگر سیه گیسویی شاهد موقعیت تو می‌بود تو را در وضع فرومایه‌ای میان فوجها می‌دید.

آیا آن روز را که برای تو افتخار آفرین نیست به یاد می‌آوری که بردگانی که به میدان کشانده شده بودند برابرت در آمدند؟ شما بی‌پروای از خدا و بر خلاف دین واجب الهی که طاعتش همواره واجب است [۱]، آتش کین خود را بر ما فرو باریدید.

### [گفته علی درباره بانگی که عمرو بن عاص سر داده بود]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر، از تمیم که گفت:

خدا گواه است هنگامی که علقمه بن زهیر انصاری نزد علی آمد من در کنار آن حضرت بودم، (وی به امام) گفت: ای امیر مؤمنان، عمرو بن عاص چنین بانگ می‌زند:

انا الغلام القرشي المؤمن الماجد الابلج ليث كالشطن ...

(ای رهبران فتنه‌انگیز کوفه!) منم آن قرشی‌زاده امین بزرگوار درخشان آثار، شرزه شیر میدان پیکار.

که از ملک شام تا سرزمین عدن همه از او خرسندند.

ای اشراف یمن! اینک من به پیکارتان آمده شما را در هم می‌کوبم ولی ابا الحسن را نمی‌بینم.

- [ (۱-) ] در متن «علی غیر تقوی الله و الدین واصب» و پس از این مصراع به خطی ریز اضافه دارد: «و روی: «خوف العواقب ترس از سرانجامها» نیز روایت شده است.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۰

مرادم علی و پسر عمّ امین است که او را در میانه شما نمی‌بینم و این (روی نهفتن او از پیکار با من) بس اندوه‌بار است.

علی خندید و گفت: به خدا سوگند که این دشمن حقیر خدا در مورد جای من در جبهه ت جاهل می‌کند، در حالی که از جایگاه من نیک آگاه است، و این مصداق آن مثل عربی است که گوید: «ای زن با آنکه دو دیده بینا داری بر جامه ناشکافته [۱] وصله می‌زنی!». شما را به خدا، به جان پدرتان، جای مرا به او نشان دهید که دیگر ملامت و عتابی (از او) بر شما نرود!

### شعر نجاشی در ستایش علی

و نجاشی در ستایش علی گفت:  
 اَنِّی اِخَال عَلِیَا غَیْر مَرْتَدِع [۲] حَتِّی یُوَدِّی کِتَابَ اللّٰهِ وَ الدِّمَم ...  
 من علی را در مد نظر آرم که (با گامهای استوار و) بی لغزش و لرزش می‌کوشد حق کتاب خدا و حقوق مردم گزارده آید.  
 تا بدانجا [۳] که از خشم همچون شتر فحل مست چنان دندان به هم می‌ساید [۴] که صدای دندان ساییدنش را می‌شنوی، تا پسر حرب را چنان درختچه سلم [۵] آفت زده‌ای از اریکه فرمانروایی بر اندازد.  
 و یا او را چون شاهین بال گشوده‌ای بینی که عقابها و لاشخورها از پیرامونش می‌گریزند.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۲) «غیر الوهی» و در اصل [عین الوهی] (مراد اینکه همان گونه که وصله زدن بر جامه ناشکافته امری زائد است جستجوی تو از من، که جایم در جبهه معلوم است، تحصیل حاصل و زائد باشد. - م.)  
 [(-۲)] در اصل [...] غیر منتهی] است ولی در حاشیه نوشته شده «ن: مرتدع» یعنی در نسخه‌ای دیگر چنین آمده. روایت شنهج نیز همین گونه است، (و از این رو به صورت اخیر ترجمه شد. - م.)  
 [(-۳)] متن «حتی تری النقع» و در شنهج [اما تری ...].  
 [(-۴)] متن از روی شنهج «المصعب القطم» و در اصل [المغضب القطم].  
 [(-۵)] متن به تصحیح قیاسی «کما تنکب قیس الحبلة اللحم» و در اصل به جای «الحبله خار بن یا درختچه سلم که میوه‌ای چون عدس دارد»، [الحبله] و در شنهج [الحلّة] آمده که هیچیک از این دو لفظ وجه درستی ندارند.  
 پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۱

### شعر نجاشی در ستایش علی و نکوهش معاویه

افزون بر این نجاشی، که به وی گفته بودند معاویه او را تهدید کرده است، در ستایش علی و نکوهش معاویه گفت [۱]:  
 یا اَیُّهَا الرِّجْلُ المَبْدِی عداوتَهُ رَوِّ لِنَفْسِکَ اِیَّ الأَمْرِ تَأْتَمِر ...  
 ای مرد که دشمنی خود را آغاز کرده‌ای هر کار که خواهی و از دست بر آید بکن.  
 مرا چنان مردمانی مپندار که زمام اختیار خود را به هر کس بسپارند.  
 من از آنچه تو در دل داشتی آگاه نبودم تا آنکه سواران آمدند و تهدیدهایت را نسبت به من باز گفتند.  
 اگر سر آن داری که با کریمان بزرگوار به رقابت پردازی پس دست گشاده‌دار که خیر باید به فراوانی نثار شود.  
 و بدان که علی از هر انسان دیگری والاتر است و همچون ماه تابان بر فراز آسمان است که دست هیچ بشری را به مقام او دسترس نیست.  
 حسود کین‌توز، تا وقتی که از رشک و اندوه سنگی گران بر پای دارد، هرگز به پایگاه والای ایشان نمی‌رسد [۲].  
 تو مردی نکوهیده هستی و تفاوت میان شما دو تن چون تفاوت پرتو آفتاب تابان و نور پریده رنگ ماه است.

من سرانجام تو را جز این نمی‌دانم که به سرپنجه پیروزمند او گرفتار آیی.  
هیچکس را تا نیازموده‌ای ستایش مکن و نیز کسی را که آزمایندگانش نیازموده‌اند نکوهش مکن.  
من کسی هستم که کمتر از کسی ستایش می‌کنم مگر آنکه کردار و دستاوردهای او را نیک بینم و بسنجم.  
هر گاه گروهی به دشمنی با ما پردازند و سینه‌هایشان پر کینه و چشم‌هایشان شرربار گردد.

[ (۱-) ] در شنهج [قال نصر: «وحدثنا عمر بن سعد عن الشعبي قال: بلغ النجاشي أن معاوية تهدوه فقال: - نصر گفت: عمر بن سعد از شعبی ما را روایت کرد و گفت: به نجاشی خبر رسید که معاویه او را تهدید کرده است پس گفت: ...»].  
[ (۲-) ] متن «لا يرتقى الحاسد الغضبان مجدهم» (و مراد از «هم ایشان» خاندان عترت و طهارت هستند. - م.) و در شنهج [لا يجحد الحاسد الغضبان فضلهم حسود كين توز مراتب فضل ایشان را انکار نتواند کرد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۲

من با حوصله تمام شعری در هجوشان پردازم که تا روزگار باقی است اثرش جاوید بماند.  
چون این شعر به معاویه رسید گفت: «(جز این استنباط) نمی‌کنم که او خود را به ما نزدیک می‌کند».

### واقعه بینی ذو الجناحین

نصر از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از عبد الملک بن عبد الله، از ابن شقیق که گفت:  
عبد الله بن جعفر ذو الجناحین گله‌ای اسب را در صفین می‌راند، مردی از قبیله خزیمه به او برخورد و گفت:  
آیا اسبی هست؟ گفت: آری، هر اسبی خواهی برگیر. چون آهنگ گزیدن اسبی کرد ابن جعفر گفت: اگر نیکوترین اسب را بگزیند کشته خواهد شد. (راوی) گوید:  
وی بهترین اسب را برگزید و بر آن نشست و سوار بر همان اسب به هموردی با براز رفت و براز شامی او را بکشت.

### صحنه‌ای از پیکار صفین

دو غلام انصاری که با یک دیگر برادر بودند به سراپرده معاویه هجوم آوردند و هر دو بر در خیمه گاه او کشته شدند و فوجهای رزمنده بر یک دیگر تاختند و گیراگیر پیکار چنان بالا گرفت که جز چکاچک شمشیرها و برخورد نیزه‌ها و سپرها آوایی به گوش نمی‌رسید.

از اشعار صفین عمرو بن عاص گفت:

أجئتم إلینا تسفکون دمانا و ما رمت و عر من الأمر اعسر ...

آیا نزد ما آمده‌اید که خونمان را بریزید؟ هدفی که برای خود گزیده‌اید کاری سخت و دشوار است.  
به جان خودم اگر درست بیندیشید حجت ما نزد خداوند داهیان‌تر و روشنتر است. [۱]

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «جمعت صبرا جرامیزی بقافية» و در اصل به تحریف [...] بعافية].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۳

با شمشیرهای آخته خویش بر ما تاخته‌اید و چون وردان [۱] هجوم آورد قنبر [۲] به هموردیش پیش آید.  
گاه فوجهای شما هجوم آورند و گاه فوجهای ما با نیزه و دیگر سلاحهای خویش حمله کنند، بدین روز که برخورد بین دو سپاه

واقع شد [۳] ضربات جان‌شکار مبادله شد و معرکه‌های [۴] خونبار به پاشد.

و مرّة بن جنادة العلیمی گفت:

لله درّ عصابه فی مآقشهدوا مجال الخیل تحت قتامها ...

خدا حفظ کند گروهی را که در صحنه پیکاری گران شاهد تاخت و تا زخیل سواران آهن پوش هستند.

شیرانی را دیدند که به هنگام رزم از بیشه‌زارها [۵] هجوم آوردند که کس به گردشان نرسد.

بر دوخته چشمانی که چون آهنگ رزم با آنان کنی جملگی سواره به تک به استقبال مرگ می‌تازند.

چون صفشان از هم بگسلد، بر برادران به خاک افتاده خویش بیتابی نمی‌کنند.

نیزه به کف، بر اسبان بادپای موج سپار سوارند و چهار نعل صحنه نبرد را در می‌نوردند.

و نیز علیمی گفت:

یا کلب ذبوا عن حریم نساءکم كما ذبّ فحل الشول بین عشارها ...

ای (قبیله) بنی کلب از حریم زنان خویش دفاع کنید چنان که کژدم نر از ماده باردارش دفاع می‌کند.

[(-۱)] وردان، غلام عمرو بن عاص. - ص ۵۷

[(-۲)] قنبر، غلام امیر مؤمنان علیه السلام - پا برگ ص ۶۸

[(-۳)] متن از روی شنهج «إذا ما التقوا یوما» و در اصل «إذا ما التقوا حربا».

[(-۴)] متن از روی شنهج «فی المعارک» و در اصل به تحریف [فی المبارک].

[(-۵)] متن به تصحیح قیاسی «تذبّ عن آجامها» و در اصل به خطا [یذبّ عند آجامها].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۴

بیتابی نکنید که جنگها جرعه‌های تلخی هستند که هر کس بدانها دچار شود طعم گزنده آنها را بچشد.

علی با گروه زبده جوانانی بر شما تاخته است که تا بن دندان مسلح شده‌اند.

سواران پیکار جوی ایشان چون به جنگ خوانده شوند همچون شیران بیشه به نبرد شتابند.

بی بیم و هراس در زمره یاران خویش با شمشیرهای آبدار، آسوده به انتظار فرمان نشسته‌اند [۱].

و سماک بن خرشّه الجعفی [۲]، از سپاهیان علی گفت:

لقد علمت غسان عند اعتزامها بانّا لدی الهیجاء مثل السعائر ...

آنگاه که (قبیله) غسان عزم میدان کردند دانستند که ما به راستی هنگام جنگ چون شراره‌های آتشیم.

سوارانی که به هر دو دست شمشیر زنیم و سالارانی پشتاز که یال اسبان را گلگونه سازیم.

جوانمردانی که روز تنگنا، برای آنان وجود و مفهومی ندارد، نیزه زنان دلیر به روز جنگ و کشتار.

چون جنگ درگیرد و دامنه‌اش گسترده شود، ما را بینی که به میدان رزم چون شیران ژیان [۳] باشیم.

هیچ قبیله‌ای را ندیدیم که مانند ما، و بدان روز که مکنف و ابن عامر را کشتیم، دشمن را بتاراند.

بر ما هجوم آورد و بدانگاه که زمین زیر سم اسبان می‌لرزید، هنگام شمشیر زدن سختکوشی کرد.

آن روز که با تیغهای آبدار با یک دیگر برخورد کردیم ایشان در حریم شهرهای خود با ما درگیر شدند.

[(-۱)] این قطعه در شنهج نیامده است.

[ (۲-) ] سماک: (بر وزن کتاب) چنان که در قاموس و الاصابه آمده است، و خرشه: به فتح اول و دوم و سوم. دو تن از اصحاب به نام سماک بن خرشه خوانده می‌شدند و تفاوت آنان در کنیه ایشان بود. کنیه یکی ابو دجانه است که در صفین حضور نیافته ولی آن دیگری در صفین حضور داشته است. - الاصابه، ۳۴۵۸

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «الضباطر» و در اصل [الصياخر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۵

و مردی از بنی کلب که با معاویه بود به هجو کردن عراقیان پرداخت و ایشان را چنین نکوهید:

لقد ضلّت معاشر من نزار اذا انقادوا لمثل ابي تراب ...

گروهی از بنی نزار که سر به فرمان کسی چون ابو تراب [۱] سپردند گمراه شدند.

داستان ایشان و بیعت آنان با علی به داستان زن آرایشگری می‌ماند که پوست چهره را به غازه تباه کند، از بی‌خردی دستهای خویش را می‌آراید و هم به دو دست خویش نقاب از چهره کریه بر می‌گیرد.

از هشیار [۲] زیرکی که در زیر پرچم عقاب نشان [۳] بر شما می‌تازد بر حذر باشید! چون هجوم آرند [۴] از صدای سم مرکبشان بانگی چون هژای رعد از برخورد ابرها بشنوی.

چون منادی جنگ ایشان را به پیکار و نیزه‌زنی با سواران بخواند بیدرنگ پاسخش گویند.

زره‌های آهنین حلقه در حلقه پوشیده‌اند و تیغهای بَران درخشنده‌ای چون شهاب به کف دارند.

و احمر که در رکاب علی کشته شد گفت:

قد علمت غسان مع جذام ائی کریم ثبت [۵] المقام ...

غسان و بنی جذام می‌دانند که من مردی کریم و ثابت قدم هستم.

چون گام دیگران (بر خون) بلغزد و زمین گلگون شود من پایداری و پاسداری کنم.

سوگند به پروردگار کعبه و احرام که من از ناپارسا زنان حمایت نمی‌کنم.

[ (۱-) ] (کنیه امیر مؤمنان علیه السلام. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۳) «داهیه نؤدا» و در اصل [داهیه تروها] آمده است. (مراد از داهیه، معاویه است که به زیرکی شیطنت آمیز موصوف بود. - م.)

[ (۳-) ] علامت پرچم معاویه عقاب بود چنان که در شعر نجاشی آمده است: رأیت اللّواء لواء العقاب یقحّمه الشّانی الاخر.

[ (۴-) ] متن «اذا هشوا» و در شنهج [اذا ساروا].

[ (۵-) ] الثّبت، به فتح اول و سکون دوم: استوار و پایدار، به ضرورت وزن شعر باء متحرک شده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۶

و شیخ بن بشر جذامی گفت:

یا لهف نفسی علی جذام و قد هزّت صدور الرّماح و الخرق ...

افسوس من بر بنی جذام که اینک نیزه‌ها و رداهای جنگی به جنبش در آمده.

هنگام جنگ، آن دم که خونها به راه می‌افتاد، در جایگاههای خود چون شیران شرزه‌ای بودند.

اما امروز دفاعی نمی‌کنند و ناقه سیاه دیوانه [۱] را دور نمی‌رانند.

امروز داد برادران خویش را در هنگامه بروز پیکار نمی‌دهند.

و اشتر گفت:

و سار ابن حرب بالغوايه يبتغى قتال عليّ و الجيوش مع الحفل ...  
 پسر حرب از سر گمراهی و نادانی با سپاهی انبوه عازم پیکار با علی شد.  
 ما آشکارا به سرزمینشان تاختیم و تیغها و تیرهای خود را بر روی آنان گشادیم.  
 پروردگارم ایشان را هلاک کرد و انبوهشان را پراکنده ساخت، او یاور ما بود و طعم شکست را به ایشان چشاند.

### عمرو بن عاص و حمزه بن عتبّه

آنگاه معاویه عمرو بن عاص را با گروهی بسیار از سواران به میدان فرستاد، و حمزه بن عتبّه بن ابی وقاص به مقابلش شتافت و به پیکار با او پرداخت و در حال نیزه زدن می گفت:  
 ما ذا یرجی من رئیس ملّالست بفّرّار و لا زَمیلا [۲] ...  
 چه انتظاری (جز جانبازی) از سردار دست از جان شسته‌ای می‌رود؟ من گریزان و ناتوان نیستم، سرداری که در میان قوم خود دیگری را به جای خویش گماشته و خود که رهنمای ایشان بوده اینک از طول زندگی به ستوه آمده و دل بر گرفته است، و به تمام هدفها و مرادهای خود رسیده است.

[(-۱)] متن (شامۀ الغلق) و در اصل [... العلق].

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «زَمیلا»، و الزَمیل: ضعیف و ترسوی پست باشد. در اصل [... زملا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۷

و این برخورد مقارن غروب آفتاب بود. (و نیز) حمزه گفت:

دعانی عمرو للقاء فلم أقل و ایّ جواد لا یقال له هنی [۱] ...

عمرو مرا برای دیدار خوانده است و من رد نمی‌کنم، و کدام کریمی [۲] است که او را فرا نخواند؟

او سوار بر اسبی نژاده، باریک میان، غرق در اسلحه که به جولان در آید [۳] و منحرف نشود، روی آورده است.

اگر نیزه در زیر پرچم وی به او اصابت کند به خاک در می‌غلند [۴] و نیزه‌های جانشکار او را از پا می‌افکنند.

به زیر ضربات تیغ درخشانی چون شهاب و تیرهای دلدوز «سباسب» پیکرش غرقه به خون می‌شود.

عمرو نزد معاویه آمد و با او به گفتگو پرداخت و گفت: امروز به مردی بر خوردم که [او را [۵]] آن سزد که چون خوشه‌های انگوری که در چرخشت بیفشردند، زیر سم ستوران لگد کوب شود یا به گودالهای پست در افتد، وی ناشکیبا و کم حوصله و تند خشم است و چون زن داغ‌دیده‌ای که زبان گرفته باشد پرگویی می‌کند و کین می‌توزد- عمرو افزود- اینک وی در برابر ماست، به خدا، چون جزّار [۶]، (قصابی که اشتران را بکشد) با تیغی تیز و برّان و شمشیری پهن ضربت می‌زند، هر اسب رام نشدنی را به گاه حمله بر می‌جهانند و به تک در می‌آورد. سپس (عمرو به میدان بازگشت) و به زیر شکم اسب او در آمد و ضربتی بر او زد که از اسب

[(-۱)] هنی، یعنی: یا هنی.

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «ایّ جواد» و در اصل [و ائی جواد].

شبهه به این اسلوب (و نزدیک به این مفهوم) «لیلی اخیلیه» راست:

تعیّرنا داء بأمک مثله و ایّ حصان لا یقال لها هلا و حصان، به فتح، زن پاکدامن باشد. و هلا، به معنی: بشتاب.

[۳-] متن «یجول» و در اصل [یجوب].

[۴-] متن به تصحیح قیاسی «لغو در مجدولا» و در اصل [...] مخدولا ...].

[۵-] کلمه بین قلاب در اصل نیامده و این خبر نیز در گمانگاه خود در نسخه شنهج روایت نشده است.

[۶-] متن «القدار نحر کننده شتر».

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۸

به زیر افتاد، و یارانش آمدند و او را برداشتند و سه روز بزیست تا بمرد [۱].

### از پای در آمدن حمزه بن عتبّه

حمزه به روز «لیل منفرد [۲]» کشته شد، و او همان کسی است که معاویه (بعدا) پسرش را به سرپرستی دیوان عطای خود گماشت.

و (این اشعار نیز) از گفته‌های حمزه است:

بَلْغَا عَنِّي السُّكُونُ وَ هَلْ لِي مِنْ رَسُولِ الْيَهْمِ غَيْرَ أَنْ؟ ...

از من به قبیله سکون پیام رسانید، آیا پیامگزاری از جانب من نزد ایشان خواهد رفت؟

تیغهای بَران مانع پیشتازی اسبان نمی‌شود، و من از تیغ تیز نمی‌پرهیزم، هنگامی که از زخمهای سواران خون به اطراف پاشد و نیزه‌های [۳] نرم‌دست از هر سو پیکرها را بشکافد، و سپاهی با شمشیرهای آخته بر سپاهی دیگر تازد چنان که اشتران به تک در آیند.

### شعری از عمرو بن عاص

أَنْ لَوْ شَهِدْتُ فَوَارِسًا فِي قَوْمَانِيَوْمِ الْقَوَارِعِ مَرَّ مَرَّ الْأَجْهَلِ ...

اگر سواران قوم ما را به روز در گیریهای سخت بینی که خونسرد و بی‌اعتنا می‌گذرند، به راستی شیرگاهی را دیده‌ای که نیزه‌ها در آن چون نی رسته است و رنگ شیران از پوشش آهنین به سیاهی می‌زند [۴].

زره بر تن پوشانده‌اند و شهریاران را با تیغهای تیز خویش می‌رانند.

چنان به سوی میدان جنگ پیش می‌روند که گوئی شیران در میان بیشه زار به جولان در آمده‌اند.

چون انبوه شوند گرم پیکار گردند، و این است کردار ایشان در میان گرد و غبار آوردگاه،

[۱-] در متن، در این عبارات (که خالی از صنایع بدیعی نیست. - م.) تحریفی وجود دارد که مرجعی برای تحقیق و اصلاح آن نیافتم.

[۲-] (روزی که کشتگان تل انبار شده بودند. - م.)

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «اللّدان» جمع لدن، نیزه نرم‌دست. و در اصل [الجبان] آمده که وجهی ندارد.

[۴-] متن به تصحیح قیاسی «جون الجلود» و در اصل به تحریف [دون الجلود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۱۹

از هر ناشایستی که باید به روز حساب از نتایج زیانبارش هراسید، خودداری می‌کنند.

گروه سواران چشمهای پر شرار خود را خیره کرده‌اند چنان که گویی با سنانها، سورمه‌ای سرخ بر دیدگان کشیده‌اند.

چون منادی جنگ ندا در دهد گروه گروه به سویش شتابند.

اسبان پهلوی به پهلوی بتازند و سنانها [۱] بر فراز پشتشان چون مشعلی تابان بدرخشند.  
و احمر گفت:

كَلَّ امرئ لا بدَّ یوما مَیت و الموت حقَّ فاعرفنَّ وصیّه.

هر کس ناگزیر باید روزی بمیرد و مرگ حق است پس باید پیام آن را به درستی شناخت.

### عدی بن حاتم و علی

عدی بن حاتم به جستجوی علی آمد و از بسیاری کشتگان هنگام عبور از میدان بر پیکر کشتگان و دست و بازوی مردگان گام می‌نهاد، سرانجام علی را در اردوگاه (قبیله) بکر بن وائل بیافت و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا از جای خویش نجبیم تا تمامی کشته شویم؟

علی گفت: نزدیکتر بیا. پس نزدیک آمد چنان که گوشش را به دهان او چسباند، آنگاه علی گفت: دریغا، توده‌ای که با منند از فرمانم سر می‌پیچند ولی همراهان معاویه از او فرمان می‌برند و در برابرش گردنکشی نمی‌کنند.

### از اشعار صفین

ابو حبه بن غزیه انصاری، که نامش عمرو [۲] بود، و همان کس است که شتر (عایشه) را (در جنگ جمل) پی کرد، درباره صفین گفت:

سائل حلیله معبد عن فعلناو حلیله اللّخمی و ابن کلاع ...

از همسر «معبد» و همسر «لخمی» و «ابن کلاع» درباره کار ما پرسش کن،

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «و اعملت زرقا ...» و در اصل [و اهمت زرقا] (که مخّل مفهوم است. - م.)

[۲-] عمرو بن غزیه بن عمرو بن ثعلبه، از انصار است که ابن حجر شرح حالش را در الاصابه، ۵۹۲۲ آورده است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۵۲۰

و من خود از عبید الله درباره نيزه‌های جان‌شکارمان می‌پرسم که چگونه آنان را از اسبان به زیر می‌افکندند، و نیز از معاویه که پشت به میدان کرده بود و می‌گریخت و سواران شتابان سر در پی او نهاده بودند [۱].

گزارشگر درباره ما و آنها به گاه هر برخورد [۲]، چه خبرهایی به تو داده است؟

اگر با تو راست گویند، خبرت دهند که ما از پیش اهل پیکار بوده‌ایم و به دعوت منادی جنگ پاسخ مثبت می‌دهیم [۳]، به تقوی فرا می‌خوانیم و چون از امینی اهل تقوی، نگهبانی می‌کنیم حقوق متّقیان را ضایع نمی‌داریم.

اگر با تو راست گویند، خبرت دهند که ما در هر حال از حقیقت دفاع می‌کنیم، و نيزه‌های جان‌شکار و تیغهای برّان خود را متوجه جان دشمنانمان می‌سازیم.

و عدی بن حاتم درباره صفین گفت:

أقول لما أن رأيت الممععهو اجتمع الجندان وسط البلقعہ ...

چون گیراگیر پیکار و برخورد دو سپاه را به هنگامه نبرد، در میانه میدان بینم گویم:

این علی است که به راستی، رستگاری و هدایت با اوست، بار الها وی را حفظ کن و تبااهش مدار.



زیرا، ای پروردگار من، او از تو می‌ترسد پس او را سرافراز کن و هر کس را که بر او عیب [۴] خواهد نگونسار دار. و نعمان بن عجلان [۵] انصاری [۶] به روز صفین گفت:

[(-۱)] متن «و الخیل تعدو» و در شنهج (۲: ۲۸۳) [و الخیل تمعج].

[(-۲)] متن از روی شنهج «عند کل وقاع» و در اصل [... دفاع].

[(-۳)] متن از روی شنهج «مجبوا الدّاعی» و در اصل [مستمعون الداعی].

[(-۴)] متن از روی شنهج «و من أراد عیبه» و در اصل [... غیه].

[(-۵)] در شنهج به تحریف [...] بن جعلان آمده است.

[(-۶)] نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری که سخنگو و شاعر انصار بود. مبرد گوید: علی وی را به حکومت بحرین گماشت و هر کس از بنی زریق نزدش می‌آمد صله‌ای به

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۵۲۱ سائل بصفین عثّا عند وقعتناو کیف کثّا غداة المحک نبتدر ...

از برخورد و هجوم ما به روز صفین پرس که چگونه به هنگام آزمون به شتاب پیش تاختم.

و نیز از آن روز که با ازدیان برخوردیم، یعنی روز بصیرت آنگاه که مضریان گرد آمده بودند، پرس.

اگر بیم از خدا نبود، و آن قوم را که ایشان را می‌شناسی پارسا نبودند، دست تقدیر چه سرنوشتی به بار می‌آورد [۱].

در تمامی سرزمین آنان، برای ایشان جز سگان و گوسپندان و درازگوشان بر جای نمی‌ماندند.

چه بسا کشته به خاک و خون در افتاده را و نهادهایم که درندگان پیرامونش گرد آمدند.

تا به روز قیامت و تا بدانگاه که صور رستاخیز دمیده شود نظیر چنان واقعه اندوهباری را نخواهی دید.

و عمرو بن حمق خزاعی گفت:

تقول عرسی لّما أن رأّت أرقی ما ذا یهیجک من اصحاب صفینا ...

نگارینم چون بی‌خوابی مرا دید گفت: چه چیزی از اصحاب صفین تو را چنین هیجان زده کرده است؟

آیا تو از زمره آن گروه که خدا هدایتشان کرده است نیستی که نه خود ستم کنند [۲] و نه به دنبال گمراهی روند؟

[(-)] وی می‌بخشید و ابو اسود دثلی این شعر را درباره او گفته است:

اری فتنة قد الهت الناس عنکم فندلا زریق المال ندل الثعالب

فان ابن عجلان الذی قد علمتم یبدد مال الله فعل المناهب - الاصابة، ۸۷۴۷

[(-۱)] در شنهج اضافه دارد [و عفو من ابی حسن عنهم و ما زال منه العفو ینتظر و اگر عفو ابو الحسن (علی) که همواره از او انتظار

عفو و گذشت می‌رود، در حق ایشان نبود].

[(-۲)] متن از روی شنهج «لا یظلمون» و در اصل [هل کتاب].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۵۲۲

بدو گفتم که من از سرانجام آینده‌ای که در پیش داریم حیران [۱] و اندیشناکم، از دگرگونی حال این قوم در کاری که در پیش

داریم نگرانم، و تو آزرمت نگهدار و از پرس و جوی بسیار دست بدار.

و حجر بن عدیّ کندی گفت:

یا ربّنا سلّم لنا علیاسلّم لنا المهدّب الثّقیا ...

پروردگارا علی را برای ما سلامت بدار. آن آراسته صفات پاکیزه‌خو را ایمن بدار، آن مؤمن ره یافته ستوده را نگهدار و وی را رهبر و راهنمای امت قرار ده.

پروردگارا، او را که از ناهنجاری رأی و بی‌خردی [۲] به دور است همان گونه که پیامبر را حفظ کردی، نگهدار. زیرا او دوستدار و ولی پیامبر بود و پس از او همگان به عنوان وصی پیامبر بدو دل سپردند. و معقل بن قیس تمیمی گفت:

یا ایها السائل عن اصحابی ان کنت تبغی خبر الصواب ...

ای آن که از یاران من خبر پرسی، اگر به راستی خبر درست می‌خواهی، تو را از آنان خبری راستین دهم که ایشان نگهبانان قرآنند. پایداران و بردبارانی [۳] به هنگام پیکار و برخوردند. از تمام گروههای ازد و رباب باز پرس، و نیز از جمله احزاب و گروههای دیگر باز پرس.

و ابو شریح خزاعی گفت:

یا ربّ قاتل کلّ من یریدناو کد الهی کلّ من یکیدنا ...

پروردگارا، هر کس را که قصد سوئی به ما دارد بکش و با هر کس که آهنگ نیرنگی با ما دارد دستان زن.

[۱-] متن «من سدد» و در شنهج [من رشد].

[۲-] متن «و لا غیا» و در اصل [بغیا] آمده که وجهی ندارد.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «صبر» و در اصل [صبرا]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۳

تا ستون همبستگی ما را استوار بینند که علی به فرماندهی و رهبری ما همت گماشته است، و او کسی است که با آگاهی خود از دین، ما را از گزند فتنه‌هایی که متوجه ماست برکنار می‌دارد.

و عبد الرحمن بن ذویب اسلمی گفت:

ألا أبلغ معاویة بن حرب أمالک لا تنیب الی الصواب ...

هلا، به معاویة بن حرب پیام رسان و باز گو: تو را چه شده است که به راه راست باز نمی‌آیی؟

آیا در تمامی روزگار، جز نگهبان قرآن کسی دیگر نیست که تو با او به پیکار برخیزی؟

اگر سالم مانی و به روزگار، روزی امان یابی ما با سپاهی گران چون ابرهای انبوه به دیدارت آییم.

سپاهی که وصی پیامبر آنان را فرماندهی می‌کند تا تو را از پارس کردن [۱] و تردید خود باز دارد.

و گرنه تجربه‌ای که از ما خواهی آزمود ضرب شست سخت و هولناکی است که به شما نشان خواهیم داد.

و ابو واقد، حارث بن عوف خشنی گفت:

سائل بنا یوم لقینا الأزداء الخیل تعدو شقرا و وردا ...

از آن روز که ما با ازد برخوردیم و سوار بر اسبان نیکوی سرخ موی و گلرنگ [۲] بر ایشان تاختیم باز پرس.

آنگاه که بازوان و دستهای ایشان را از پیکرشان می‌افکندیم چه آنان گمراهی را خریده و رهیابی را فروخته بودند.

بدان آهنگ سوئی که بر ضدّ ما داشتند خود جملگی تباه شدند و سودای سیاهشان پایمال و مطرود شد.

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «عوائک». اسم «معاویة» از «عواء» یعنی بانگ سگ مشتق شده است.

در اصل به تحریف [غواتک] آمده است.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [... تغدو سفرا و وردا]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۴

و همام بن اغفل ثقفی گفت:

قد قَرَّت العین من الفساق و من رؤس الکفر و النفاق ...

دیدگان از شرّ فاسقان و از (خطر ترکتاز) سران کفر و نفاق بیاسود.

آنگاه که فوجهای عراق پدیدار شدند و ما سرکشان و پیمان‌شکنان را کشتیم.

و سردهسته گردنکشان و دو دستگی افکنان، عثمان را به روز (هجوم) و سوزاندن خانه او [۱] (پیشتر) کشته بودیم.

آنگاه که به ضرب نیزه و تیغ، ساقها و بازوان و گردنهاشان را در هم می‌پیچیدیم و بر هم می‌افکندیم.

از لحظه بر خورد ما در صفین باز پرس تا خبری راستین و درست باز گیری.

آنگاه که تیغهای تیز ما بر میان گردنهاشان فرود می‌آمد و خون از هر طرف فوران می‌زد.

و محمد بن ابی سبره بن ابی زهیر قرشی گفت:

نحن قتلنا نعثلا بالسیره اذ صدّ عن أعلامنا المنیره ...

ما دراز ریش [۲] را آنگاه که از شعارهای درخشان ما روی تافته بود به سیرت راستین کشتیم.

وی بیداد گرانه بر قوم ما حکومت می‌راند و ما پیش از او «مغیره» (ظالم) را نیز کشته بودیم.

نیزه‌های خدنگ ما پیکر او را شکافت، ما کسانی هستیم که دلی بینا و آگاه داریم.

و به راستی علی از سیرت و روش (پیامبر)، نیک آگاه است.

و حویرثه بن سمی عبدی گفت:

سائل بنا یوم التقینا الفجره و الخیل تغدو فی قتام الغبره ...

از آن روز که ما با تبهکاران برخوردیم باز پرس که سواران در میان تیرگی گرد و غبار آوردگاه به جولان در آمدند.

[۱-] (متن «... یوم الدار و الاحراق»).

[۲-] نعثل (دراز ریش) لقبی است که به طنز بر عثمان بن عفّان نهاده بودند. - آنچه پیشتر در ص ۳۱۰ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۵

تو را خبر دهند [۱] که ما اهل حقیم و آن را استوار می‌داریم و تو را نیز آگاه کنند که چه قدر از کشتگان را ما کشته‌ایم، و چه قدر

از اسیران بودند که به روز لشکرکشی صفین بند از ایشان گشودیم و نجاتشان دادیم.

و عمرو گفت:

لعمری لقد لاقت بصفین خیلنا سمیرا فلم یعدلن عنه تخوّفا ...

به جان خودم که سواران ما در صفین به سمیر بر خوردند ولی از مهابت او نه‌راسیدند و روی بر نتافتند.

من همراه وائلان آهنگ نبرد با او کردم و با شمشیر او را بزدم و شربت مرگ را به او چشاندم که رنگش کبود شد.

بکریان از ابن معمر [۲] پروایی نداشتند، ولی امیدوار بودند که آنها به جوی آشتی باز آید و از این رو دست نگهداشتند.

آن کس که پیشتر «هجمی» با او برخورد کرده بود هراسید و یارانش از پیرامونش پراکنده و ربوده شدند.

و ما «هاشم [۳]» و «ابن یاسر [۴]» را کشتیم و نیز ما دو پسر «بدیل» را به خشونت تمام کشتیم.

و مراد از «سمیر»: سمیر بن حارث عجلی است.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین؛ ص ۵۲۵

عرفجه بن ابرد خشنی گفت:

أَلَا سَأَلْتُ بَنَّا وَ الْخَيْلَ شَاحِبَةً [۵] تَحْتَ الْعِجَاجَةِ وَ الْفَرَسَانَ تَطْرُدُ؟ ...

آیا خبر ما را باز نپرسیدی که آن فوج (برابر ما) نزار شده بود، و سواران (خصم) در گرد و غبار آوردگاه رانده می‌شدند؟ و سپاهیان کلب و لخم از برخورد با ما [۶] آسیب دیدند و تن به مرگ سپردند و

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «تنبأ بأنا...» و در اصل به تحریف [ثبنا بأنا...].

[۲-] [خالد بن معمر].

[۳-] هاشم مرقال.

[۴-] عمار بن یاسر.

[۵-] متن به تصحیح قیاسی «شاحبه» و در اصل [ساجیه]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[۶-] متن به تصحیح قیاسی «وقاعنا» و در اصل [فی قاعنا] که وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۶

از اسبان به زیر کشانده شدند.

و (فقط) شماری از آنان که شکلیا بودند پایداری کردند (که به نوبه خود) به ضرب تیرهای ما پیکرشان از خون زعفرانی گونه شد [۱].

و نیز همو گفت:

سائل بنا عكا و سائل كلبا و الحميريين، و سائل شعبا ...

خبر ما را از عکبان و کلبیان و حمیریان باز پرس و هم از شعب [۲] خبر پرس، که چون خواستند ما را فرو کوبند خود از دست ما چه دیدند! مگر نه آنکه ما هنگام برخورد شیرانی زیان بودیم؟

آنگاه که از شمار آنان، دلاورشان، «معبد» از پا در آمد.

و مغیره بن حارث بن عبد المطلب گفت:

يا شرطه الموت صبرا لا يهولكم دين ابن حرب فان الحق قد ظهرا ...

ای تن به مرگ سپردگان پایداری کنید و آیین پسر حرب شما را نترساند که اینک حق آشکار شده است.

با تمام گردنکشان پیکار کنید که پیروزی از آن کسی است که در سختی شکیبایی و پایداری کند.

شمشیرها را بر کشید و آنان را از دم تیغ بگذرانید که خیر در این است و من از خدا امید پیروزی دارم.

و یقین دانید آنکو در مخالفت با شما جان می‌بازد تیره‌بخت است و جان خود را در راه خسران از کف می‌دهد.

وصی پیامبر خدا در میان شما، و رهبر شماست و خاندان او که ناشران قرآنند در میان شما هستند.

[۱-] متن «... جسد» جمع جساد زعفران و در اصل به تحریف [جسدوا].

[۲-] یعنی اهل شعب که کوهستانی است در یمن و جایگاه حسان بن عمرو، و حمیری است.

افرادی از این بخش را که در کوفه بسر می‌بردند شعبیون می‌گفتند که از آن جمله یکی شعبی، فقیه معروف است، و آنان را که در شام می‌زیستند شعباتیون می‌خواندند و پاره‌ای را که در یمن مانده بودند «آل ذی شعبین» می‌نامیدند و آنان را که در مصر بودند اشعوب می‌گفتند، و در شرح این سخن شاعر که گفته است \* جاریه من شعب ذی رعین \* گویند: مرادش از «شعب» نام محل نیست بلکه مراد نام قبیله است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۷

ای بی‌پدران (سست کوش در میدان) از مثنی گمراه نهراسید که دین راستین حفظ می‌شود و تقوی از آن کسی است که پایداری کند.

### نامه‌ای از علی به معاویه

و علی به معاویه نوشت: اما بعد، اینک تو تلخی جنگ را چشیدی و به دیگران نیز چشاندی، من اکنون همان پیشنهادی را که مخارق [۱] به بنی فالج [۲] کرد، به تو می‌کنم: آیا راکبا اِما عرضت فبلغن بنی فالج [۳] حیث استقر قرارها ... ای پیک سوار چون بر بنی فالج در قرارگاهشان بگذری به ایشان باز گوی: به سوی ما بشتابید تا چنان نشوید که گویی به سرزمین در افتاده‌اید که گرد (نیستی) از آن برخاسته است. قبیله سلیم بن منصور، مردمانی شده‌اند که در تیره سنگلاخ سوخته‌ای [۴] در نشسته‌اند و سرزمینشان شغالزاری [۵] ویران شده است [۶].

### پاسخ معاویه به علی

معاویه در پاسخ وی چنین نوشت: از معاویه به علی. اما بعد، خداوند ما و تو را عافیت دهد. من برای گرفتن انتقام خون عثمان دست به پیکار زدم و خوش

[۱-] شعر از مخارق بن شهاب تمیمی است - الحیوان (۶: ۳۶۹).

[۲-] در اصل [بنی فاتح] که تحریف است - الحیوان (۶: ۳۶۹).

[۳-] در اصل به تحریف [بنی فاتح].

[۴-] متن به تصحیح قیاسی «سلیم بن منصور اناس بحرّه» و الحرّه، به فتح زمینی است پوشیده از سنگهای سیاه چنان که گویی به آتش سوخته، و در اصل به تحریف [تجره]. در معجم البلدان آمده است: «حرّه سلیم، (قبیله) سلیم بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس بن عیلان است. ابو منصور گوید: حرّه النار لبنی سلیم، و تسمی أم صبار» - الحیوان (۴: ۷۱) (مراد از شعر اینکه بر خود روا مدارید که چون قبیله سلیم بن منصور دمار از روزگارتان بر آید و بر خاک سیاه بنشینید. - م).

[۵-] (متن «کثیر و بارها» و بر، جانوری است از گربه‌سانان و خردتر از گربه است که آن را به فارسی دنک گویند. - م).

[۶-] مراد اینکه تا به روز زار قبیله سلیم نیفتاده‌ای و به خاکستر سیاه نشانده نشده‌ای، دست از لجاج و عناد بردار و تسلیم شو. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۲۸

ندارم که فتوری [۱] در امر انتقامگیری بروز کند و اسلام که این حق را به ما می‌دهد ضعیف شود. اگر به مراد خود رسیدم چه بهتر،

و گر نه مردن در راه حق طلبی بهتر از زیستن با تحمّل ظلم و ستم است. به راستی، داستان من و عثمان بدین شعر ماند که مخارق گفته است:

متی تسلی عن نصرتی الشید [۲] لا یجدلک السید بیت السید عند مسلما ...

اگر (قبیله) سید (بنی ضبّه) را از یاورى به من باز داری مسلّم بدان که آن قبیله به گاه ضرورت به یاری تو نیز نخواهد آمد. اگر خانه من در جوار همسایه‌ام باشد، او (به اطمینان من) از فتنه‌های نیمه شبان نمی‌هراسد. بدو گفتم شاد و آسوده سفر کن که اگر (دشمنان) آهنگ ویرانی خانه‌ات کنند من نگهدار خانه تو هستم [۳].

### نامه‌ای دیگر از علی به معاویه

پس علی بن ابی طالب به او نوشت: اما بعد، حکایت تو و دیدگاهت چنان است که اوس بن حجر گفته است: و کائن یری من عاجز متضعف جنی الحرب یوما ثم لم یغن ما یجنى ... بیچاره موجود ناتوان در مانده‌ای که روزی جنگ را به قصد بهره‌ای برانگیزد ولی از آن بری برنچیند. آیا آن جنگ افروز تهدید کننده نمی‌داند که من به راستی به جنگ چنان چالاکم که مایه خرسندی حریفم نباشد [۴].

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «کرهت التوهین ...» و در اصل به تحریف [...] التدهین.

[۲-] السید، به کسر، قبیله‌ای از تیره‌های بنی ضبّه.

[۳-] مراد معاویه این است که من حامی و مدافع عثمان و خواستار انتقام خون اویم و روح عثمان در این انتقامجویی به من اعتماد دارد. - م.

[۴-] و او را از زندگی خود نومید کند. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۵۲۹

قرارگاه من برای جویندگان آشکار و معلوم است، هر چند در گردنه‌ای مرتفع یا دژی دشوار راه باشم.

### پاسخ معاویه

پس معاویه به وی باز نوشت: خداوند ما و تو را عافیت دهد. ما همچنان فرماندهان و فرزندان جنگ و نبردیم و داستان ما و تو نه چنان است که تو مثل زدی، بلکه مثل ما چنان است که اوس گفته است: اذا الحرب حلت ساحة القوم اخرجت عیوب رجال یعجبونک فی الامر ... چون جنگ در سرزمین قومی در آید عیبهای مردان را برون آرد و ظاهر کند چنان که در کارشان به شگفت آیی. درخت جنگ را مردانی میوه‌چین باشند و نیز کسانی هستند که چون ثمر آن را چینند سودی نبرند [۱].

### سخن احنف درباره صفین

احنف بن قیس تمیمی که در صفین همراه علی بود گفت: عرب هلاک شد! یارانش به او گفتند: ای ابا بحر، اگر ما پیروز شویم نیز چنین است؟ گفت:

آری. گفتند: و اگر آنان بر ما پیروز آیند نیز؟ گفت: آری. گفتند: به خدا سوگند که تو هیچ گریزگاهی برای ما باقی ننهادی. احنف گفت: اگر ما پیروز شویم تمام نامداران ایشان را گردن خواهیم زد، و اگر آنان پیروز آیند [پس از آن] دیگر هرگز نامداری

از معصیت خدا روی نخواهد تافت (و این هر دو به معنی هلاکت تبار عربی است. - م.)

[ (۱-) ] مراد معاویه اینکه من قهرمان و فاتح جنگم و تو در جنگ بازنده خواهی شد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۰

### [یاد آوری از صفین نزد معاویه]

نصر: عمر بن سعد، از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

(چندی بعد) معاویه پس از سال جماعت (بیعت عام) و صلح (امام) حسن علیه السلام از صفین یاد آورد و به ولید بن عقبه گفت: ای ولید، به روز صفین آنگاه که آتش جنگ زبانه می کشید و از هر کران شراره می باراند و مردان بر سر شرف تبار خویش پیکار می کردند، کدام یک از عموزاد گانت برتر بودند؟ گفت: «آنگاه که دامنه پیکار گسترده شد همگی مردانه می کوشیدند و مردان تا کمر غرقه به خون بودند و با ناو کهای دلدوز و تیغهای بَران داد مردی و مردانگی می دادند.» سپس عبد الرحمن بن خالد بن ولید گفت: به خدا سوگند، یکی از روزهای عظیم را بر خودمان به عیان دیدم که ازدهایی دمان همچون کوهی استوار که گرد از آوردگاه بر آورده و میانه ما و افق حایل شده بود، بر ما هجوم آورده است. او ... [۱]، بر اسبی سیاه که سم بر زمین می کوفت سوار بود و از چپ و راست شمشیر می زد و بسان هیونی مست و جوان در جنبش و در خروش بود و چون رزم آوری توفنده از خشم دندان می نمود. معاویه گفت: به خدا سوگند هم اکنون نیز او (یعنی علی) را در برابر نظر دارم و می بینم که انتقامجویانه می جنگد و شمشیر می زند و مردان را از مرکبها به زیر می افکند [۲].

### [علی معاویه را به هماوردی می خواند]

نصر: و عمر بن سعد از شعبی برای ما روایت کرد که گفت:

علی به معاویه پیام فرستاد: به جنگ تن به تن با من آی و این دو سپاه را از کشتار معاف دار، هر یک از ما دیگری را کشت حکمرانی از آن او باشد. عمرو (به معاویه) گفت: «... مرد سخنی منصفانه با تو گوید.» معاویه گفت: «من خوش ندارم به هماوردی این دلاور هیجان زده روم، ای عمرو شاید تو به حکومت (بعد از من)

[ (۱-) ] یعنی علی علیه السلام. - م.

[ (۲-) ] این عبارت در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۱

طمع بسته ای! [چون (معاویه) پاسخ (پیشنهاد هماوردی را) نداد] علی گفت:

«دریغا! (مردم) از معاویه (که چنین جیون است) فرمان می برند و از من نافرمانی می کنند؟ هرگز اَمّیتی، با وجود شناخت پیامبر خویش، جز این اَمّت، با خاندان پیامبرش ن جنگیده است.»

### [بیم عمرو بر جان دو پسر خویش]

سپس علی مردم را فرمود که به شامیان حمله کنند، و سپاه علی بر صفوف شامیان هجوم آورد و صفهاشان را پراکنده ساخت. عمرو در آن هنگامه گفت: لهیب این فتنه بزرگ اینک بر جان کدام کس شرر خواهد زد؟ بدو گفتند: بر دو پسر عبد الله و محمد.

آنگاه عمرو گفت: ای وردان با پرچم (و فوج خود) پیش تاز، و او به تاخت در آمد. در این میان معاویه کس (نزد عمرو) فرستاد و گفت: «خطری متوجه دو پسر تو نیست، از این رو صف را بر هم مز و در قرارگاه خود بمان».

عمر گفت: هیهات، هیهات!

اللیث یحیی شبلیه‌ما خیره بعد ابنیه.

شیر از دو شیر بچه خود حمایت می‌کند، زندگی بعد از دو فرزندش چه خیری برای او دارد؟

پس با پرچم خویش به پیش تاخت و حمله‌کنان به صفوف مردم زد، در این میان فرستاده معاویه بدو رسید و (از قول معاویه) گفت: خطری متوجه پسرانت نیست، (بیهوده) حمله مکن. عمرو گفت: به وی بگو: تو آنان را نزاده‌ای (که دلت بر آنان بسوزد) بلکه من به آنان زندگی بخشیده‌ام، و در این هنگام به پیشاپیش صفها رسیده بود. مردم به وی گفتند: درنگ کن، خطری پسرانت را تهدید نمی‌کند که ایشان در جای امنی هستند. گفت: صدای آن دو را به گوش من برسانید تا بدانم زنده‌اند یا مرده؟ و بانگ زد: ای وردان، پرچم (و جوخه) خود را به اندازه کمانم [۱]

[۱-] متن «قدر قیس قوسی» که نظیر این نوع اضافه است: دار الآخرة، و حق الیقین، و جبل الوریث، و حب الحصید، در شنهج [قید قوسی] آمده (و مراد آنکه: اندکی پیش برو. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۲

پیش ببر تا فلان زن را- که کنیز وی بود- به تو بخشم. پس وردان با پرچم (و جوخه) خود پیش رفت.

## روزی از روزهای صفین

علی به سپاهیان کوفی خود پیام داد: باید حمله کنید و به بصریان نیز فرمود: حمله کنید. کسان از هر سو هجوم کردند و سخت جنگیدند، مردی از شامیان به میدان آمد و گفت: هم‌اورد من کیست؟ یکی از یاران علی به مقابله او در آمد و ساعتی نبرد کرد. آنگاه عراقی ضربتی بر پای شامی زد و آن را جدا کرد اما او بر زمین نیفتاد و همچنان به نبرد ادامه داد، آنگاه دستش را بیفکند و او شمشیرش را با دست چپ به سوی شامیان انداخت و گفت: ای مردم شام این شمشیر من از آن شماست، در نبرد با دشمن به کارش گیرید. شامیان آن شمشیر را برداشتند، و معاویه آن را از بازماندگان مقتول به ده هزار [۱] خرید.

## ستایش ابی زبید بر علی

ابو زبید طایبی علی را می‌ستاید و رزم‌آوری او را (با شعری قریب بدین مضمون) چنین یاد می‌کند [۲]:  
ان علیا ساد بالتکرم والحلم عند غایة التحلم ...

علی در بزرگواری و بردباری در رفیعترین درجات شکیبایی و پایداری سرآمد همگان است.

پروردگارم وی را به راست‌ترین راه، که نگهداشت حلال و ترک حرام است، رهنمون شد.

وی به شیری ماند که شیر بچگان خود را [۳] شیر نوشاند و چون آنها دوران شیرخوارگی را بگذرانند،

[۱-] در متن نوع نقدینه که احتمالا درهم یا دینار بوده تصریح نشده است. - م.

[۲-] در نسخه اصل تحریفاتی در شعر وجود دارد و مرجعی برای تحقیق و تصحیح این اشعار که بتوان بدان اعتماد کرد نیافتم.

(شاعر با توجه به لقب امیر مؤمنان علیه السلام یعنی «اسد الله الغالب» التزام داشته است که عناوین و اسماء و القاب و اوصاف «شیر»



را در این شعر به تصریح یا کنایه و استعاره تکرار کند. - م.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «کالّیث عند اللّوات» و در اصل [عنده اللیوث].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۳

از آنها به غیرتمندی دفاع کند و با بازوان ستر به حمایتشان پردازد و کام هولناک خود را بگشاید [۱].

(شیری) باریک میان، تراشیده بینی، هیونی درشت اندام چون شرزه شیری ستر و با صلابت.

هزای گنگ و مهیش که برتر از همه آواهاست از دوردستها شنیده می‌شود.

چون به حمله در آید با جرأت و دلیری گام فرا نهد [۲] و هجومی کوبنده و درهم شکننده کند [۳].

شیر شیران در هنگامه پیکار و برخورد سخت و شیر تیره شبان هراسناک که ضرب دستش کوبنده و نابود کننده است.

شیر تنومند بیشه‌زاران [۴]، بیباک و دلیر، درشت استخوان و یال از هر سو فرو هشته [۵]، با پیشانی بلند و بینی خرد که از فرط

رزمآوری [۶] «نابودگر» لقبش داده‌اند.

دلاور بیباک [۷] و گزیده‌ای ممتاز، شیر مرد زورمند روزگار دیرین و شرزه شیر کام گشاده عرین [۸].

با عضلاتی در پیچیده چون عضلات شیری شکار اوبار فراخ حلقوم که چون نزه شیران بیندش از جای نیارند جنید [۹].

در سرش از مرگ هراسی نیست و از مقابله با هیچ شرزه شیری نمی‌ترسد و پروایی ندارد.

جهنده‌ای ویرانگر و نابود کننده، چون هیونی بلند اندام، کیمخت لب و گشاده کام، به آوردگاه [۱۰].

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «کریه شدقم» و در اصل به تحریف [کریه الشدقم].

[۲-] این مصراع در متن بدین صورت آمده «منه اذا حش له ترمم» (کذا).

[۳-] متن «مندلق الوقع» به تصحیح قیاسی و در اصل به تحریف [مندلف].

[۴-] متن «عفروس آجام عقار الاقدم» و در اصل به تحریف [... عفار].

[۵-] متن به تصحیح قیاسی «کروس الذفری اغم مکدم» و در اصل [کروس الذفرین عم المکرم].

[۶-] متن «من البأس» و در اصل [من الناس].

[۷-] متن «قسورة النظر صفی شجمع» (کذا).

[۸-] متن «صم صمات صلخد صلدم» و در اصل [... مصلخد ...] آمده که با وزن شعر مناسب نیست.

[۹-] متن «مصمت الصم صموت سرطم اذا راته الأسد لم ترمم» و در اصل به تحریف [... ام ترمم].

[۱۰-] متن

«مجرم زان ضرار شیظم عند العراق کالفنیک الاعلم» و در اصل به تحریف [... المعلم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۴

با دندانهای خود اسبی زره‌پوش را از هم می‌درد و دندان تیزش خود گزند می‌بیند.

دندانهای تیزش [۱] استوار و بسیار سخت است، از تبار و ناموس حمایت می‌کند، و تا کنون روی شکست ندیده است.

کناره‌های کام و دهان او را از نوشیدن خون شکار عتاب گون می‌بینی.

چه بسیار دلیرانی که بینی ایشان را به خاک مالیده است [۲]، و آنگاه که شیران انبوه شوند از پیکارشان باز نمی‌ماند.

چون ضمیرش او را گوید: پای مردی بفشار، هزایی عظیم در دلش به غرش در آید.

شیری است پر توان و تیز پنجه [۳]، یال افشانده و میان باریک و استوار اندام.

(چون) ابو زبید این اشعار را در وصف علی سرود علی (نیز) گفت:

انا الَّذی سَمَّتن اُمّی حیدره رُبّال آجام کرّیه المنظره ...

منم آن که مادر مرا نام حیدر نهاد، شیر هراس‌انگیز بیشه‌هایم، دلیری هستم که با بازوان نیرومند خود پیمان‌ه مرگی بی‌امان را به دشمنان می‌پیمایم.

### [خطبه علی در برانگیختن یارانش]

نصر گفت: مردی از قول مالک جهنی، از زید بن وهب به من گفت:

علی در صفّین بر گروهی از شامیان که ولید بن عقبه نیز با آنان بود بگذشت و ایشان (پس از عبور او) بر او ناسزا راندند و از او عیب‌جویی کردند، چون این خبر را به علی رساندند وی در میان یاران خویش بایستاد و گفت: «بر ایشان بتازید (اما) آرامش خود را به ویژه در مورد نیکوکاران حفظ کنید و وقار اسلامی خود را نگهدارید، به خدا سوگند نزدیکترین قوم به جهل و دور از معرفت خدای عزّ و جلّ

[(-۱)] متن «رکن مما ضیغ بلحی سلجم» و در اصل به تحریف [...] ماضع ...].

[(-۲)] متن و اصل «اغلب ما رضی (کذا) الأنوف الرّغم».

[(-۳)] متن «اغضف ربّال خدب فدغم» و در اصل به تحریف [...] فدم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۵

قومی هستند که پیشوا و مربّی آنان [۱] معاویه و پسر نابغه [۲] و ابو اعرور سلمی و ابن ابی معیط باده‌گسار و حدخورد در اسلام باشند و اینانند که اینک در برابر من در ایستاده‌اند و مرا دشنام می‌گویند، پیش از این (به ملاحظاتی) با من نجنگیده و مرا دشنام نگفته بودند، در حالی که من آنان را به اسلام فرا می‌خواندم و آنان مرا به بت‌پرستی باز می‌خواندند. پس سپاس و ستایش از آن خداوند، خدایی که جز او خداوندی نیست، که دیری است تا تبه‌کاران مرا دشمن می‌دارند. باری این واقعه سخت عظیم است، تبه‌کارانی که از ما ناخرسند بودند و از اسلام و اهل آن می‌هراسیدند (و آن زمان جرئت خودنمایی نداشتند) اینک دست به نیرنگ زده و پاره‌ای افراد این امت را فریفته [۳] و فتنه‌انگیزی را خوشایند دلهایشان ساخته و خاطرشان را به تهمت و بهتان خوش کرده و متمایل نموده [۴] و آنان را به جنگ بر ضدّ ما گماشته‌اند و برای خاموش ساختن پرتو الهی می‌کوشند. (اما) وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ خداوند نور خود را، هر چند کافران خوش ندارند، به تمامی پرتو فشان خواهد داشت [۵]. بار الها، آنان حق را مردود شمرده‌اند، پس جمعشان را از هم بگسل و اختلاف کلمه در میانشان پدید آر و ایشان را به وسیله خطاهایشان هلاک کن، زیرا هر که دوستدار تو باشد خوار نگردد و هر که با تو دشمنی ورزد روی عزّت نبیند.

[(-۱)] متن «لا اقرب قوم من الجهل بالله عزّ و جلّ قوم قائدهم و مؤدّبهم معاویه ...» و در شنهج (۲: ۲۸۵) [اقرب بقوم من الجهل قائدهم و مؤدّبهم ...].

[(-۲)] یعنی عمرو بن عاص که مادرش چنان که در آغاز شرح حال وی در الاصابه، ۵۸۷۷ آمده است، «نابغه» نام داشت و از قبیله بنی عنزه بود، (نزد اعراب نسبت دادن کسی به مادرش نوعی تحقیر نیز به سلاله پدری او محسوب می‌شد. - م.)

[(-۳)] متن از روی شنهج (۲: ۲۸۵) «اصبحوا و قد خدعوا» و در اصل [...] حتی خدعوا ...].

[(-۴)] اشاره به تهمت قتل عثمان. - م.

[ (۵-) ] الصف، ۸

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۶

**[خطبه دیگری از علی در تشویق یاران خود]**

نصر: از نمیر بن وعله، از عامر شعبی که گفت:

علی بن ابی طالب بر پرچمداران (دشمن) گذشت و ایشان را در جای خود استوار دید، پس کسان را- که گویند بنی غسان بودند- به جنگ با ایشان تشویق کرد و گفت: «اینان گروهی هستند که از موضع دشمنانه خویش واپس نمی‌نشینند مگر با طعن پیاپی جانربای نیزه و ضرب تیغ تارک شکاف و استخوان شکن که مچها و کف دستها از ضرب آنها فرو افتد و پیشانیها شکافته شود و ابروان بر سینه‌ها و چانه‌ها فرو ریزد. کجایند شکیبایان و پایداران و خیرجویان عاقبت؟ کیست که جان خود را به خدای عز و جل بفروشد؟»

**نبرد محمد بن حنفیه**

پس گروهی از مسلمانان به سوی او رفتند و او پسر خویش محمد را بخواند و به وی گفت: «خرامان به سوی آن فوج و پرچم برو و آنگاه که نیزه را نشانه سینه آنها کردی (و در تیر رس حربه‌ات قرار گرفتند) دست نگاه دار تا رأی [۱] و فرمان من در رسد، و وی چنان کرد، و علی علیه السلام گروهی به همان شمار را همراه اشتر به سوی ایشان گسیل داشت که چون به نزدیک دشمن رسیدند و نیزه‌ها را به سوی سینه‌هایشان نشانه گرفتند علی به گسیل شدگان فرمان داد که بر آنان حمله کنند و محمد و زبده سوارانش بر آنان تاختند و ایشان را از جایگاه خود عقب راندند و بسیاری از مردان را از پای در آوردند، و کسان پس از مغرب جنگی سخت کردند و بسیاری از مردم رسم نماز را جز با اشاره به جا نیاوردند.

[ (۱-) ] متن «حتی یا تیک امری و رأیی» و در اصل [...] امری و رایتی تا فرمان و پرچم من در رسد ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۷

**شعری از عدیل**

و عدیل بن نائل عجلی سرود [۱]:

لست انسی مقام غسان بالتلّ و لو عشت، ما اظّل شمام ...

هر چند دیری زیسته‌ام، هرگز پایگاه غسانیان را در آن پشته فراموش نمی‌کنم و همواره به یاد خواهم داشت.

سروران و فرماندهانی که در شدت هنگامه پیکار گرد آمدند و همدست و همدستان شدند.

ایشان را، چون کریمان، ابرهای گهر بار فضل و کرم است و خود گوهر تابناک فراز قلّه‌های والایند.

صبحگاهان به ما پیوستند و آنگاه به روز نبرد [۲] همراه یک دیگر با نیزه‌های بلند و تیغهای بَران بر دشمن تاختیم.

پس روی به میدان نهادند و هنگام فرود آمدن شمشیرها به روز نبرد [۳] گزند و آسیبی ندیدند.

ما به فرماندهی آن کلانسالان کریم ثابت قدم و فزون از شمار رضا دادیم.

**[مبارزه هانی با یعمر بن اسید]**

نصر، از مردی، از محمد بن عتبه کندی (شنیدم) که گفت: پیری از مردم حضرموت که در صفین همراه علی بود مرا حدیث کرد و گفت:

یکی از یاران ما هانی بن نمر [۴] نام داشت (و در حمیت) چون ماده شیرینی بچه‌دار بود، مردی از شامیان به سوی او آمد و کسان را به هم‌آوردی خواند و چون هیچکس به هم‌آوردی او نرفت (هانی) گفت: سبحان الله، چه چیز شما را از این باز می‌دارد که به نبرد با این مرد روید؟ اگر من بیمار و چنین [سخت] ناتوان نبودم بی‌گمان به جنگ او می‌رفتم. هیچیک از یارانش چیزی به وی نگفتند، آنگاه خود به میدان شتافت [۵]. یارانش بدو گفتند: سبحان الله تو با این حال، نزار و بیمار، به میدان

[(-۱)] شرح حال وی را نیافتم ولی در میان شعرای عرب شاعری به نام عدیل بن الفرخ عجلی وجود دارد.

[(-۲، ۳)] در متن «لیوم القراع عند الکدام» و در اصل [...] الکهام آمده که وجهی ندارد.

[(-۴)] در شنهج (۲: ۲۸۵) [...] بن فهد آمده.

[(-۵)] متن «فوثب فقال ...» و در شنهج [فقام و شد علیه سلاحه لیخرج پس برخاست و سلاح بر خود استوار کرد تا به میدان رود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۸

می‌روی؟! گفت: به خدا سوگند که هر چند کشته شوم به هم‌آوردی او می‌روم. چون آن مرد - که از قوم او بود و یحیی بن اسید [۱] حضرمی خوانده می‌شد و از سوی زنان، به وصلت سببی، با او خویشاوندی داشت - او را دید، وی را بشناخت و به او گفت: ای هانی باز گرد که اگر دیگری به نبرد من آید بسی خوشتر دارم و نمی‌خواهم تو را بکشم. هانی به وی گفت: من جز با دل سپردن به مرگ نیامده‌ام [نه، به خدا سوگند، امروز چندان می‌جنگم تا کشته شوم] و پروایی ندارم که به دست تو یا دیگری کشته شوم. سپس به سوی او رفت و گفت: «بار الها در راه تو و پیامبر تو و به یآوری پسر عمّ پیامبرت می‌جنگم.» آنگاه ضربتی چند ردّ و بدل کردند و هانی حریف را بکشت و یارانش به او هجوم کردند و یاران هانی نیز به سوی او شتافتند و به نبرد با یک دیگر پرداختند و فقط وقتی از هم جدا شدند که سی و دو تن کشته باز نهاده بودند. سپس علی به کسان پیام فرستاد: «حمله کنید» و مردم از هر دستی با پرچمهای خود به صف مقابل خویش [۲] تاختند و شمشیرها و گرزهای آهنین را فرو می‌کوفتند چنان که جز صدای چک‌چک سلاحها و برخورد آنها با کاسه‌های سر که به کوفتن پتک بر سندان می‌مانست آوایی بر نمی‌خاست [۳]. و تمامی اوقات نماز تباه شد و به اوقات نماز جز تکبیر نگفتند، تا شمار رزمندگان کاهش یافت و تعداد کسان اندک شد، پس ناشناسی به میان دو صف آمد و بانگ برداشت:

«آیا در میان شما سر تراشیدگان باشند؟» گفتند: نه، گفت: «آنان به زودی خروج خواهند کرد، زبانشان شیرینتر از عسل و دلهاشان تلختر از صبر زرد است ایشان را نیشی چون نیش ماران گزنده باشد. آنگاه از دیده‌ها نهان شد و کس ندانست که او کیست.»

[(-۱)] در شنهج [...] بن اسد.

[(-۲)] متن «فحمل الناس علی رایاتهم کلّ قوم بحیالهم» و در شنهج (۲: ۲۸۶) [کل منهم یحمل علی من بازائه].

[(-۳)] متن از روی شنهج «لا یسمع الا صوت ضرب الهامات کوقع المطارق علی السنادین» و در اصل [لا یسمع الا صوت السنادین].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۳۹

**[پیام عبد الرحمن بن کله‌به علی]**

نصر، از محمد بن اسحاق، از عبد الله بن ابی یحیی، از عبد الرحمن بن حاطب [۱] که گفت:

در میان کشتگان صفین به جستجوی برادر مقتولم سوید پرداختم. ناگهان مردی که در میان کشتگان افتاده بود دامنم را گرفت. چون نیک نگریستم دیدم وی عبد الرحمن بن کلهه است. گفتم: انا لله و انا الیه راجعون، آیا آب می‌خواهی؟ گفت: مرا نیازی به آب نباشد که سلاح در پیکرم جا گرفته و احشایم را دریده است و نمی‌توانم آب بنوشم، اما آیا تو پیامی را که خواهم داد به امیر مؤمنان باز خواهی گفت؟ گفتم: آری. گفت: چون او را دیدی از من سلامش برسان و بگو: «ای امیر مؤمنان، مجروحان را به لشکرگاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی، زیرا پیروزی با کسی است که چنین کند [۲]». سپس چیزی نگذشت که جان سپرد. من برخاستم و نزد علی آمدم و گفتم عبد الرحمن بن کلهه به تو سلام می‌رساند. گفت: و سلام بر او، اینک وی کجاست؟ گفتم: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که سلاح در پیکرش نشست و سینه‌اش را شکافت و پس از لختی بمرد.

(امیر مؤمنان) گفت: انا لله و انا الیه راجعون. آنگاه گفتم: وی پیامی به وسیله من برایت فرستاده است. گفت: آن پیام چیست؟ گفتم، گفت: «ای امیر مؤمنان، مجروحان را به لشکرگاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی که پیروزی با کسی است که چنین کند.» گفت: سوگند بدان کس که جانم در قبضه اختیار اوست راست گفته است. آنگاه منادی لشکر ندا بر آورد: مجروحان را به لشکرگاهتان حمل کنید، و کسان چنان کردند. چون روز شد شامیان از جنگ

[ (۱-) ] عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعہ لخمی، از کسانی است که به روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زاده شد و ثقه‌ای کم حدیث بود و به سال ۶۸ در گذشت، و گویند به روز «حرّه» که در سال ۶۳ رخ داد در عهد یزید بن معاویه کشته شد - الاصابه، ۶۱۹۶ و معجم البلدان (حرّه واقم).

[ (۲-) ] مراد اینکه میدان از مجروحان تخلیه شود و کشتگان دفن شوند که مانعی برای پیشروی بعدی فراهم نیاید. - به سفارش مشابهی از هاشم بن عتبّه در همین زمینه ص ۴۸۴ و نیز سفارش عبد الله بن کعب ص ۶۲۶ - م. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۰

خسته و دلزده به نظر می‌آمدند. (اما) علی روز را بی‌ملاطل آغاز کرد و کسان را بسیج فرمود که می‌خواست بر سر شامیان در لشکرگاهشان بتازد.

### معاویه و ابیات عمرو بن اطنابه

معاویه گفت: (در آن هنگامه) من یال اسبم را گرفتم و پا در رکاب نهادم [۱] ولی ابیات عمرو بن اطنابه را به یاد آوردم که گوید: اَبْتُ لِي عَفَّتِي وَ ابِي بَلَائِي وَ اخَذَ الْحَمْدُ بِالْثَمَنِ الرِّيحِ ... دامن پاک و آزمون بزرگ و دل‌بستگی من به ستودگی و کسب بهایی سودآور مانع گریز من شد. (و سبب شد) خویش را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است و دارم [۲] و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم. هر چه دلم استوار و استوارتر می‌شد با خود می‌گفتم: پایداری کن که (یا به مقاومت) ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی) به آسودگی رسی.

از این رو به قرارگاه خود باز گشتم و خیر دنیا نصیبم آمد (و کامروا شدم). علی چون آهنگ نبرد می‌کرد تهلیل و تکبیر [۳] بر زبان می‌راند و می‌گفت: من ای یومئ من الموت افرأیوم ما قدر أم یوم قدر؟ به کدامین دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ آن روز که مرگ مقدر نشده

[ (۱-) ] متن «و وضعت رجلی فی الزّکاب» و در امالی، قالی (۱: ۲۵۸) [فی الرکاب یوم صفین غیر مرّه به روز صفین چندین بار پا در رکاب نهادم (که بگریزم)]. برای آگاهی از این ماجرا- الکامل، ۷۵۳ و عیون الاخبار (۱: ۱۲۶) و مجالس، ثعلب، ۸۳ و معجم المرزبانی، ۲۰۴ و دیوان المعانی (۱: ۱۱۴) و نخستین قطعه حماسه البحتری که ابیات عمرو بن اطنابه را آورده و لباب الآداب، ۲۲۳-۲۲۴

[ (۲-) ] متن «و اجشامی علی المکروه نفسی» با توجه به نزدیکترین روایت از مآخذ پیشین که روایت مبرد است، و در اصل [و اعظامی علی المکروه ...] و در عیون الاخبار و لباب الآداب و اللسان (۳: ۳۳۱) [و اقدامی] و در معجم المرزبانی [و اکراهی] و در امالی [و اعطائی علی اعدام مالی].

[ (۳-) ] تهلیل: گفتن لا اله الا الله، و تکبیر: گفتن الله اکبر باشد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۱

یا آن روز که مرگ مقدّر گشته است [۱]؟

### عبد الرحمن ابن خالد و جاریه ابن قدامه

عبد الرحمن بن خالد که پرچم بزرگ معاویه را می کشید رو به میدان نهاد و می گفت:

انا ابن سیف الله ذاکم خالد اضرب کلّ قدم و ساعد ...

منم پسر تیغ خدا آن که خالدش می نامیدند، بر هر پای و بازویی شمشیر زنم.

به تیغی بزان چون شهاب فروزان، به عموی خویش یاری دهم که این عمو مرا پدر باشد.

نه تنها به کوشش، بلکه به کوشایی تمام از دل و جان، برتر از هر مجاهد سخت کوش، من از تقدیری که در انتظار من است و نمی مانم.

پس جاریه بن قدامه سعدی به مقابله او شتافت و می گفت:

اثبت لصدر الرّمح یا ابن خالد اثبت للیث ذی فلول حارد ...

ای پسر خالد برای رسیدن ناوک نیزه بر جای بمان، در برابر شیر مردی دارای تیغی بزان بر جای بمان، از شیران قوی پنجه که به بهترین نمازگزار که سر به رکوع و سجود می نهد دل سپرده است.

بزرگداشت حقّ او، یعنی حقّ علی، زداینده تیرگیها، به دیده من از واجبات است.

دیری آن دو یک دیگر را به زیر ضربات نیزه گرفتند و چون هیچ یک کاری از پیش نبردند از هم روی تافتند، عبد الرحمن به سویی و جاریه به دیگر سوی رفت در حالی که عبد الرحمن به هیچ کاری دست نمی زد مگر آنکه آن را تمام می کرد. وی (به رجز) چنین می گفت:

[ (۱-) ] ترجمه شعری این سخن مولای متقیان علیه السلام چنین آمده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد کوشش ندهد سودروزی که قضا نیست، در او مرگ روا نیست

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۲ آنی اذا ما الحرب فوّت عن کبر تخالنی أخزر من غیر خزر ...

من بدانگاه که دامنه جنگ بالا گیرد بدون آنکه خود حیران شوم دیدگان را خیره می کنم، صفوف را می شکافم و میدانداري من به

آوردگاه چون یکه تازی ازدهای دمان بر سر صخره است.

من مسئولیت آنچه را از نیک و بد به عهده‌ام نهاده شده می‌پذیرم

### حمله اشتر و شعر نجاشی در این باب

این ماجرا علی را غمین کرد و پس از آن که عمرو بن عاص با فوجی پیش آمد (علی به اشتر) گفت: ای «پسر شمشیر خدا [۱]» پیش تاز و صف بشکاف که لحظه پیروزی در رسیده است! کسان روی به اشتر (که چنین خطاب و فرمانی از علی شنیده بود) آوردند و گفتند: امروز روزی از روزهای (دلاوریهای) پیشین توست زیرا پرچم معاویه چندان نزدیک آمده که آن را می‌بینی. اشتر پرچم خود را برگرفت و هجوم آورد و می‌گفت:

اِنِّی اَنَا الْاَشْتَرُ مَعْرُوفُ الشَّرَائِی اَنَا الْاَفْعٰی الْعِرَاقِی الذَّکَرُ

منم، منم اشتر نامدار چشم برگشته‌منم، منم، نزه ازدهای عراقی من از قبیله ربیع یا مضر نیستم [۲] بلکه از بنی مذحج دلیر سرفرازم، و آن قدر دشمنان را بکوفت که به جای خود باز گشتند، و فوج عمرو عقب‌نشینی کرد.

نجاشی در این باره سرود:

رَأیت اللّواء لواء العقاب [۳] یقّحمه الشانئ الاخر ...

[ (۱) ] متن «یا ابن سیف الله».

[ (۲) ] متن از روی مروج الذهب (۲: ۲۱) «لست من الحی ربیع أو مضر» و در اصل [...] ربیعۀ و مضر ...] که مخل وزن شعر است.

[ (۳) ] در شنهج (۲: ۲۸۵) [و لما رأینا اللّواء العقاب] (این حمله بزرگ عمرو بن عاص زیر پرچم عقاب نشان معاویه آغاز شده بود. - م.)

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۵۴۳

آن فوج و پرچم، پرچم عقاب نشان را دیدم که آن (دلیر) نکوهشگر چشم بر دوخته (اشتر)، آن را از هم می‌شکافت. وی چنان شیر شزره‌ای در میان گرد و غبار آوردگاه بود و (خصم) بی‌فرزند [۱] با فوج خود پیش تاخته بود.

ما سردار پیشاهنگ، پیشگام عراق را به مقابله‌اش خواندیم و لشکر به لشکر بیامیخت [۲].

اشتر آن (فوج و) پرچم را به عقب نشاند و این چنین کامیاب و پیروز شد.

همان گونه که هماره به گاه بروز حوادثی چنین گرانبار و ناگوار [۳]، رفتار می‌کرد.

اگر خداوند او را در کنف حمایت خود بدارد، عراق از این موهبت الهی بسی سعادت‌مند خواهد بود.

و اگر وجود سرشار از خیر اشتر از عراق رخت بر بندد دیگر تمیز نیک و بد از میانه برخیزد.

و این عراق با مردمانش که می‌بینی، سرزمینی بی‌حاصل و بی‌فریاد خواهد شد.

### رجز همام بن قبیصه

آورده‌اند که چون پرچم معاویه واپس زده شد و فوج عمرو عقب نشست، همام بن قبیصه که بیش از دیگران علی را نکوهش می‌کرد و پرچمدار هوازن بود، در برابر علی سر برافراشت [۴] و آهنگ مذحجیان کرد و بانگ بر آورد و می‌گفت:

قد علمت حوراء [۵] کالتمثال اُئی اذا ما دعیت نزل ...

آن نگار سیه چشم دانسته است که چون حادثه‌ای ناگوار پیش آید، من چون شیر نر نیرومندی پا به میدان می‌نهم، ای عراقیان به

راستی که شما چیزی نیستید.

- [ (۱-) ] متن «و أقبل فی خيله الأبتَر» شاعر در این دو بیت با توجه به آیه شریفه «انَّ شائنك هو الابتر» (کوثر ۳) صفت الشانی را برای اشتر و صفت الابتر را برای عمرو بن عاص به کار برده است. - م.
- [ (۲-) ] متن «و قد خالط العسكر العسكر» و در شنهج [و قد اضمر الفشل العسكر آن سپاه دچار شکست شد].
- [ (۳-) ] متن از روی شنهج «اذا ناب معصوب ...» و در اصل به تحریف [اذا تاب ...].
- [ (۴-) ] متن به تصحیح قیاسی «اشرأب» و در اصل به تحریف [أشدب].
- [ (۵-) ] متن به تصحیح قیاسی «حوراء» و در اصل [قد علمت الخود ...] آمده که خلاف وزن است. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۴

من فرزندان خود را قربان و بهترین دارایی خود را صرف می‌کنم تا یا بر شما پیروز آیم، یا طعم مرگ را بچشم، و این روش من در یآوری و خونخواهی عثمان است و هیچ پروایی ندارم.

### حمله عدی بن حاتم

عدی بن حاتم به پرچمدار خود گفت: پرچم را پیش من آر، و آن را گرفت و هجوم کرد و می‌گفت: یا صاحب الصوت الرفیع العالی ان كنت تبغی فی الوغی نزالی ...

ای آن که عربده می‌کشی و بانگ برداشته‌ای، اگر در صحنه پیکار هم‌اوردی مرا می‌خواهی، نزدیک آی تا ضرب شست خود را نشانت دهم، من جان و مال، و خاندان و همسرم را فدای علی می‌کنم.

پس او را بزد و پرچمش را از کفش برپود، و ابن حطّان در سرزنش همّام چنین گفت:

أهمّام لا تذكر مدی الدهر فارسا و عضّ علی ما جئته بالأباهم ...

ای همّام تا روزگار باقی است از شهسواری یاد مکن که در برابر او بر کرده خویش انگشت به دندان گزیدی.

بدان روز که در میان گرد و غبار آورد گاه شهسواری میان بر بسته بود [۱] که چون شیران آوایی هراسناک بر می‌کشید.

چون آوای او را شنیدی رو به گریز نهادی و او را گفتی: ای عدی بن حاتم (پرچم را) بگیر.

این رسوایی بزرگ و سرزنش نکوهشگران تو را بس که به لرزه درافتادی و پرچمت را از کف دادی.

- [ (۱-) ] متن «شدید القفیز» و شاید «القصیری پایین دنده و میانگاه» باشد. در اللسان آمده است:

لا تعدلینی بطرب جعدکز القصیری مقرّف المعد

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۵

### از رجزهای صفین

سپس خزیمه بن ثابت حمله کرد و می‌گفت:

قد مرّ یومان و هذا الثّالث هذا الذی یلهث فیهِ اللّاهث ...

دو روز بگذشت و این سوّمین روز نبرد است. این روزی است که زبان از کام تشنگان برون آمده و لاله می‌زنند.



این است آن روز که جویندگان (حق و شهادت) آن را می‌جویند، آدمی امیدوار است تا چند در این جهان بزید؟ مردمان میراث گذاران و میراث برانند [۱]، این علی است، و هر که از او نافرمانی کند عهد شکن باشد. وی کشته شد و آنگاه خالد بن خالد انصاری به میدان آمد و می‌گفت:

هَذَا عَلِيٌّ وَ الْهَدْيُ أَمَامَهُ هَذَا لَوْ أَنْيْنَا قَدَامَهُ ...

این است علی که راه رستگاری را در پیش دارد و این پرچم پیامبر ماست که پیشاپیش اوست. همان راه او را می‌نوردد و ما هرگز چنین هراسی نداریم که وی دستخوش ترس یا گناه شود. رزمجویی وی از اوست و راه او را ادامه می‌دهد.

وی ساعتی با نیزه جنگید و آنگاه باز گشت. سپس جندب بن زهیر حمله کرد و می‌گفت:

هَذَا عَلِيٌّ وَ الْهَدْيُ حَقًّا مَعَهُ يَا رَبِّ فَاحْفَظْهُ وَ لَا تَضِيعْهُ ...

این است علی و به راستی هدایت با اوست، بار الها او را حفظ کن و تباهش مدار. پروردگارا او فقط از تو می‌ترسد پس مقامش را بلنددار، و ما در پیکاری که او می‌کند وی را یاری می‌دهیم. او داماد پیامبر است که سر به فرمان او نهاد و نخستین کسی است که با او بیعت و از او پیروی کرد.

[ (۱-) ] مراد اینکه انسان محکوم به مرگ و فناست و جهان دست به دست می‌گردد. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۶

اشتر نیز شمشیر زنان بر سپاه دشمن تاخت و می‌گفت:

اضربهم و لا أرى معاوية الا خزر العين العظيم الحاوية ...

دشمنان را می‌زنم ولی معاویه تنگ چشم شکم‌کنده را در میانشان نمی‌بینم.

به قعر آتش دوزخ رفته و سگان عوعو کننده گردش را گرفته‌اند.

گروهی اوباش را فریفته و هیچ رهنمایی او را هدایت نکرده است.

### [حمله عمرو و یمانیان]

نصر گوید: آورده‌اند:

چون عمرو بن عاص خطر را برابر دید، معاویه به او گفت: قبیله پدری خویش را احضار کن و به صحنه پیکار ببر که اگر کاری از دست کسی بر آید فقط از دست آنان است. پس گروهی از یمانیان آمدند و وی به ایشان گفت: امروز روز هنرنمایی شماست و فردا شما نامدار و صاحب مقام خواهید شد. امروز، روزی سرنوشت ساز است. همراه من بر این گروه هجوم آرید. گفتند: بسیار خوب، و همراه عمرو حمله کردند و او می‌گفت:

أكرم بجمع طيب يمان جدوا تكونوا أولياء عثمان ...

گرامی باد گروه پاکان یمنی، بکوشید که یاران و خونخواهان عثمان باشید.

خبری سوغبار [۱] به من رسید که علی پسر عقیان را کشته است [۲].

خلیفه با حجت خداوند را (کشت). پیر ما را چنان که بود به ما باز گردانید [۳].

پس به عمرو پاسخ داده شد:

أبت شيوخ مذحج و همدان بأن نرد نعثلا كما كان ...

بزرگان مذحج و همدان از اینکه دراز ریش را چنان که بود از نو بیافرینند، و همان گونه که خدای رحمان او را آفریده بود [۴] باز گردانیمش امتناع دارند [۵].

- [۱-] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «فأشجان» و در اصل [فجان].
- [۲-] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «قتل ابن عفان» و در اصل [نال من عفان].
- [۳-] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «کما کان» و در اصل [...] مکانی].
- [۴-] متن مطابق ص ۳۱۰ تصحیح شده «مثل خلق الرحمن» و در اصل [بعد خلق الرحمن].
- [۵-] این پاسخ در ص ۳۱۰ در پنج مصراع و به جای «شیوخ»، «سیوف» آمده که  
پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۷

### حمله عمرو بن حمق

عمرو بن حمق گفت: کار این مرد را به من سپارید که اینان قوم منند. ابن بدیل گفت: بگذار تمام ما با گروه آنان در افتیم، ولی وی نپذیرفت و حمله کرد و می گفت:

بؤسا لجند ضائع یمان مستوسقین کاتساق الضان ...

وای بر لشکر تباه شده یمن که چون گله آهو به دنبال هم افتاده اند.

به چوپانی گمراه دل بسته اند و عمرو (بن عاص) آنان را به خواری و ذلت می افکند.

ای کاش دست من فاقد انگشتان می بود [۱] و شما همچنان در ساحل عمان می ماندید.

آن که شما را به نابودی کشانده مرا بر حال زارتان گریان ساخته است.

سپس نیزه‌ای به سینه او [۲] زد و وی را کشت و سواران تاختند و آن قوم پایگاههای خود را ترک کردند.

### کشته شدن حوشب ذی ظلم

آنگاه حوشب ذو ظلم که در آن زمان خواجه یمانیان و سالار ایشان بود با گروه یارانش روی به میدان نهاد و پرچمدارش می گفت:

نحن الیمانون و منّا حوشباً ذا ظلم أین منّا المهرب ...

ما یمانیان هستیم و حوشب از ماست، ای ذو ظلم [۳] چه کس از چنگ ما تواند گریخت؟

- [۱] مناسبتر است و اینجا فقط در سه مصراع نقل شده است. مراد این که عثمان کشته شده و باز گرداندن او بدان صورت که خداوند رحمان از آغاز او را آفریده بود، یعنی احیای مرده، برای شیوخ مذحج و همدان ممتنع و امری محال است. - م.
- [۱-] به تعبیر دیگر: «کاش دستم شکسته بود». عمرو بن حمق در این بیت از نقشی که پیشتر در انتقال این قبیله یمنی به بین النهرین ایفا کرده بوده است اظهار تأسف می کند. - م.
- [۲-] به نام این هم‌اورد اشاره‌ای نشده است. - م.
- [۳-] متن به تصحیح قیاسی «أ ذا ظلم، به استفهام و خطاب» و در اصل به تحریف [انا ظلم].
- پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۸

ما صاحبان تیغهای بزان و نیزه‌های بلندیم و فوج ما چون نیزه‌های باریک به هم فشرده انبوهست [۱].

ریسمان و رشته ارتباط شما عراقیان از هم گسیخته زیرا علی را در میان خود محبوب می‌شمایید، در حالی که او در قتل عثمان دست داشته و تمام جنایتکاران در میان شمایند.

پس سلیمان [۲] بن صرد خزاعی بدو حمله کرد و می‌گفت:

یا لک یوما کاسفا [۳] عصبصایا لک یوما لا یواری کوکبا ...

ای که تو را روزی دژم و تروشروی در پیش است، ای که در روزت از فرط تیرگی و گرد و غبار معرکه چون شب ستاره آشکار است، ای قبیله (یمانی) که به جنبش در آمده‌اید بدانید که ما از حوشب ذو ظلم بیمی نداریم، زیرا در میان ما قهرمان آزموده‌ای، یعنی ابن بدیل قرار دارد که چون شیری خشمگین است.

دوشینه، علی که همه دوستدار اویم در میانه ما به سر برد و ما پدر و مادر خود را نیز فدای او می‌کنیم.

و به ضرب نیزه او را از پا در آورد و کسان به یک دیگر افتادند و حوشب و ابن بدیل هر دو کشته شدند و برخی در برابر دشمن پایداری کردند، و شامیان از کشته شدن هاشم (ابن بدیل) شادمان گشتند و جریش سکونی که همراه علی بود گفت:

شعر جریش سکونی

معاوی ما افلتّ الّا بجرعۀ من الموت رعبا تحسب الشمس کوکبا ...

ای معاویه جز جرعه‌ای از شرنگ مرگ ننوشتی که از ترس خورشید تابان را چون ستاره‌ای خرد پنداری.

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «شَرَب» و در اصل به تحریف [شذب].

[۲-] در اصل به تحریف [سلیم ...].

[۳-] در اصل به تحریف [کاشفا ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۴۹

از مرگ رستی و با تازیانه شکم (مرکبت) را مجروح کردی و دهانه اسب بلند بالا [۱] را سخت کشیدی، آن را کتمان مکن و یقین بدان که چنان واقعه‌ای همواره در یاد تو خواهد ماند [۲].

اگر شما افتخار می‌کنید که دو فرزند بدیل را کشته‌اید ما نیز در مقابل، ذو الکلاع و حوشب را کشته‌ایم.

و آن دو از کسانی هستند که شما آنها را از آن رو کشتید که در پی هدایت بودند.

دیگر سخنی نگوئید و هر دو اظهار درد خود را فراموش کنیم.

چون آن کارزار را دیدیم، با چنان کوششی که مردان به کار می‌بردند، چنان بود که طفل خردسال از دیدن (و هیبتش) همچون پیر کهنسال می‌شد.

زیر گرد و غبار، با شمشیرهای خود در برابرشان پایداری کردیم و هر چیز جز پایداری، مذلت افزا بود.

ما در آن میدان تن به خواری نسپردیم و در آن هنگامه صفوف و ارتباط ما از هم نگسیخت.

نیزه‌های خود را ریز ریز کردیم و چون نیزه‌ها نابود شد، پایداری کردیم و شمشیرهای آزموده [۳] را بیرون کشیدیم.

در تمام سپاه یک تن را ندیدم که از پیکار روی گرداند [۴] و از بیم مرگ بگریزد.

و جز کاسه‌های سر و تارکهای شکافته و ساقهای جدا شده [۵] و بازوهای خضاب شده به خون ندیدیم.

سپاه دستخوش آشفتنگی شد تا آنجا که پرچمداران قرارگاههای خود را رها کردند و شامیان تا پایان روز حمله می کردند و کسان از اطراف علی پراکنده شدند، علی نزد قبیله ربیعہ آمد [و شب را با آنان گذراند. عدی بن حاتم، که به دنبال علی

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «أزوما علی فأس اللّجام مشدّبا» و در اصل به تحریف [لزوما ...].

[(-۲)] متن به تصحیح قیاسی «ما دارک الجری» و در اصل به تحریف [ما لا بک الجری].

[(-۳)] متن «مجرّب» و شاید [محرّب، یعنی شمشیر آبدار و بران] باشد.

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «صادف خدّه» و در اصل [صارف خدّه].

[(-۵)] متن به تصحیح قیاسی «ساقا طنونا گسیخته» و در اصل [طنونا] آمده که وجهی ضعیف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۰

در قرارگاه وی گشته و او را در مقر خود ندیده و در جستجوی او به هر سو رفته بود، وی را در قرارگاه ربیعہ یافت و گفت: «ای امیر مؤمنان، اینک که زنده مانده‌ای پیروزی نزدیک است [۱]، من که در جستجوی تو از سراسر این میدان عبور می کردم همه جا پای بر اجساد کشتگان می نهادم، این پیکار سرداری برای ما و دشمن باقی نگذاشته، پس به نبرد ادامه ده تا خداوند فتح و پیروزی را نصیب گرداند که در میان سپاه ما هنوز دلاورانی هستند.» اشعث نیز با بیتابی هر چه تمامتر بدانجا آمد و چون علی را دید تهلیل و تکبیر کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان با سوارانی چون سواران ما، و مردانی چون مردان ما، تا این لحظه ما بر دشمن برتری داشته‌ایم، پس به مقر فرماندهی (ستاد) خود، همانجا که پیشتر در آن قرار گرفته بودی بازگرد چه کسان، تو را در همان مرکز که رهایت کرده‌اند می پندارند و انتظار دارند آنجا تو را بیابند.» سعید بن قیس [همدانی نیز به علی علیه السلام] پیام فرستاد: «ما [با دشمن] درگیریم [۲] و برتری با ماست اگر قصد داری دیگری را نیز یاری دهیم بدو هم کمک می‌رسانیم.»

### ستایش راندن علی بر ربیعہ

علی رو به ربیعیان نهاد و گفت: «شما زره و نیزه منید»- [راوی گوید: ربیعیان تا امروز بدین سخن مباحثات می‌کنند]- آنگاه عدی بن حاتم گفت: «ای امیر مؤمنان این کسان که [بدیشان] خو گرفته و در این پیکار همراه آنان بوده‌ای بس بزرگ حقی بر ما دارند. به خدا سوگند که ایشان به گاه مرگ شکبیا و به گاه پیکار سخت کوشند.

«\_\_\_\_\_»

[(-۱)] متن «فالامر أمم» و در شنهج (۲: ۲۸۶) [...] اهم] آمده که تحریف است.

[(-۲)] متن از روی شنهج «أنا مشغلون» و در اصل [مستقبلون].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۱

### بر نشستن علی بر شهباء و خطبه او

علی علیه السلام بر اسبی که از آن پیامبر خدا بود و «مرتجز» خوانده می‌شد بر نشست و [به برابر صفوف پیش تاخت [۱] و سپس گفت: استر، استر، آنگاه] استر پیامبر خدا صلی الله علیه، «شهباء» را [فراز آوردند] و بر آن سوار شد و سپس دستار سیاه پیامبر خدا را بر سر پیچید و ندا در داد: «ای مردم هر که (جان) خویشتن را به خدا بفروشد سود برد، امروز را فردایی در پی باشد، همان گونه که شما (در این جنگ) آسیب دیده‌اید دشمنان نیز زخم خورده و صدمه دیده است.»

## روانه شدن کسان نزد علی

پس بین ده تا دوازده هزار تن [۲] سپاهی نزد علی آمدند که همگی شمشیرها را بر شانه‌هایشان نهاده بودند و علی همچنان سوار بر استر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را دسته دسته سان دید و می گفت:

دَبُّوا دِیْبَ الثَّمَلِ لَا تَفُوتُوا وَاصْبَحُوا بِحَرْبِكُمْ [۳] و بیتوا ...

چون خیل موران به انبوهی گرد آید و آسوده نمایند و شبانه روز گرم پیکار خویش باشید، تا انتقام بگیرید یا کشته شوید، و هر کاری جز این کنید به منزله نافرمانی از من است.

شما به من گفتید: اگر تو با ما بیایی (می جنگیم) و من نیز آمدم، (اما بدانید) کار به اراده شما و من نیست، بلکه مشیت آن ذاتی است که زنده می کند و می میراند.

[(-۱)] متن از روی شنهج «ثم تقدم» و در اصل [ثم قدم علی].

[(-۲)] متن از روی شنهج «ما بین عشرة آلاف» و در اصل [بین العشرة آلاف].

[(-۳)] در شنهج [و اصبحوا حربکم ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۲

## رجز عدی بن حاتم و اشتر

ابن [۱] عدی بن حاتم نیز با پرچم خود به دنبال او رفت و می گفت:

أبعد عَمَّار و بعد هاشم و ابن بدیل فارس الملاحم ...

آیا بعد از آنکه عَمَّار و سپس هاشم و ابن بدیل، شهبسوار میدانهای نبرد (به سرای دیگر رفتند) رواست که، چون رؤیای خفتگان چشمداشت درنگ داشته باشیم؟ دیروز انگشت حیرت به دندان گزیدیم.

ولی امروز دندان ندامت بر هم نخواهیم فشرد که هیچکس از این که روزگارش [۲] به سر آید ایمن نیست.

اشتر نیز پیش می تاخت و می گفت:

حرب بأسباب الرّدى تأجج يهلك فيها البطل المدحج ...

آتش جنگی به انگیزه‌های پست و تباه بر افروخت که در آن قهرمانان زره‌پوش و زورآور نابود شدند.

دلاوری همدان و مدحجیان این جنگ را بس، قومی که چون آنان را فرا خوانند به انبوه فراز آیند [۳].

در راه خدا به پویه بشتابید و لنگان لنگان قدم بر ندارید که دینی پایدار و راهی گشاده در برابر دارید.

آنگاه تمامی کسان هجوم آوردند و جمله صفوف شامیان را در هم شکستند و هر کس را برابر خود می دیدند می کوفتند [۴] تا به

سراپرده معاویه رسیدند و علی با شمشیر خویش دشمنان را می زد و می گفت:

[(-۱)] چنین است در اصل و متن ولی ظاهرا چنان که از عنوان این بند بر می آید باید خود عدی بن حاتم باشد نه پسر او. - م.

[(-۲)] متن «من یومه ...» و در شنهج [من حتفه از اینکه اجلش برسد ...].

[(-۳)] متن «انضجوا» و در اصل [... انقبجوا ...]، این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[(-۴)] متن «و اهدموا ما اتوا علیه» و در شنهج (۲: ۲۸۶) [و اهدم اهل العراق ما اتوا علیه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۳ ضربهم و لا اری معاویه الا خزر العین العظیم الحاویه ...  
میزنشان ولی معاویه، آن خیره چشم لوچ شکم گنده را در میانه نمی بینم، که در قعر آتش دوزخ جای گرفته است

### تمثل معاویه به ابیات عمرو بن اطنابه

معاویه اسب خود را طلبید تا بگریزد و چون پا در رکاب نهاد بدین ابیات عمرو بن اطنابه تمثل جست [۱]:

ابت لی عفتی و ابی بلائی و اخذی الحمد بالثمن الزیج ...

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و جلب بهایی سود آور مانع گریز من شد.

(و سبب شد) خویشان را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است وادارم [۲] و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم.

هر چه دلم استوار و استوارتر می شد با خود می گفتم: پایداری کن که (یا به مقاومت)، ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی)، به آسودگی رسی.

باید به دفاع از یادگاران نیک پردازم و زان پس از ناموس راستین حمایت کنم، با شمشیری آبدار که رنگش به بلور خالص نمک ماند، و ضمیری که هرگز تن به زشتی در نمی دهد.

### معاویه و عمرو

و (خطاب به عمرو بن عاص) گفت: «ای پسر عاص، امروز شکیبایی و فردا افتخار است». درست است، به راستی ما، و وضعی که در آن قرار گرفته ایم مصداق این شعر است که ابن ابی اقلح [۳] گفته است:

[ (۱-) ] پاره‌ای از این ابیات پیشتر در ص ۵۴۰ آمده است.

[ (۲-) ] متن «و اجشامی علی المکروه نفسی» و در اصل [و اعظامی علی المکروه ...] - ص ۵۴۰

[ (۳-) ] در شنهج [كقول القائل] و در اصل به تحریف [ابن الافلح]. ابن ابی الاقلح چنان که در الاصابه، ۴۳۴۰ و قاموس ماده قلح آمده، عاصم بن ثابت بن ابی الاقلح، قیس بن عصمه الانصاری است. وی صحابی گرانقدری بود که مشرکان در صدد آزارش بر آمدند، و خداوند سایه

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۴ ما علّتی و انا رام نابل و القوس فیها وتر عنابل ...

مرا چه کاستی است؟ در حالی که خود تیراندازی چیره دستم و کمانم را زهی محکم و تابیده است.

تناوران و ستر اندامان از برخورد آن به خاک می افتند، مرگ حق است و زندگی به چیزی نیرزد.

### مدد خواهی معاویه از عگ و اشعریان

معاویه پای از رکاب برداشت و پایین آمد و به مدد- خواهی از عگیان و اشعریان بانگ بر آورد، و آنان نیز نزدیکش (آمدند و در) ایستادند [۱] و به عرض اندام پرداختند و به روی هم شمشیر کشیدند تا آنجا که هر یک از دو گروه (در ستایش خویش) گروه دیگری را نکوهید، و مردم پراکنده شدند، و شئی در این باب گفت:

ایبائی از شئی

اتانا امیر المؤمنین فحسبنا علی الناس طرا اجمعین بها فضلا ...

امیر مؤمنان نزد ما آمد و همین برتری و افتخار بر تمام مردم ما را بس.

در آن دم که پایهای ما می‌لغزید، و دژخیم جنگ پهلوان گندآوری برای ما باقی نگذاشته بود.

اهربمن جنگ، چنان که آتش چوب خشک را به کام کشد، شهبواران ما و آنان را به کام خود کشید، ما بدان روز سپر و جانپناه او بودیم و جان خود را در راه او ایثار کردیم.  
پس (امیر مؤمنان) قوم ما را ستود، ستایشی که کس چنان ندیده و نشنیده بود، و ما شایسته آن بودیم.

[ ( ) ] گونه‌ای از پشت سر بر او افکند به طوری که او را از دیده مشرکان نهان داشت و از او پشتیبانی کرد و از این رو «حمی الدبر پشتیبانی شده» نامیده شد.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۷: ۲۸۷) «فوقفوا دونه» و در اصل [فرفعوا دونه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۵

عدی بن حاتم که گفتار و کردارش راستین بود، از میان ما، وی را به کاری شایسته (به ادامه پیکار) تشویق کرد.  
اگر شامیان هاشم و عمار را از پای در آوردند و همسران آنها را بیوه و داغدار، برای ما باز نهادند، و دو پسر بدیل، دو شهبوار و دو شیر بیشه شجاعت، و غیث خزاعی را که ما هر خطری را به نیروی او دفع می‌کردیم کشتند، در عوض آن، اینک عید الله و آن یک حوشب و آن دیگری ذو الکلع از سپاه آنان در میدان قتلگاه به خاک افتاده‌اند.

### سخن معاویه و اصبع و احنف

چون سپاه عراق بر شامیان هجوم آورد معاویه گفت:

«امروز، روز آزمایش است، آن سپاه اینک همان گونه هجوم کرده است که شما نیز پیشتر هجوم کرده بودید.

امروز پایداری کنید تا سرزندی بر شما نرود.» علی نیز یارانش را تشویق کرد.

اصبع بن نباته تمیمی (در محضر علی) برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، تو مرا به دژبانی سپاه گماشته‌ای و اعتمادی به من کردی که به دیگر کس نکرده‌ای، من امروز از پایداری و پیروزی آفرینی خودداری نمی‌کنم. اما درباره شامیان (باید بگویم) که آنها از ما شکست خورده‌اند (و سرداران نامدارشان از بین رفته‌اند) در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی باقی مانده‌اند [۱]، اجرای فرمانت را از ما بخواه و اجازه ده ما پیشروی کنیم. علی به او گفت: «به نام خدا پیشروی کن.» احنف بن قیس سعدی نیز برابر صفوف آمد و گفت: «ای مردم عراق، روزی کامیاب کننده‌تر و رامتر از امروز برایتان پیش نیامده، آن قوم که پرده آزر از چهره خود بر گرفته‌اند برای دین پیکار نمی‌کنند بلکه از سر دنیا دوستی [۲] می‌جنگند، پس به پیش تازید. (سپاهیان به او) گفتند: اگر امروز باید پیش تازیم، دیروز نیز

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «... ففینا» و در اصل به تحریف [...] نفینا].

[ (۲-) ] متن و اصل «و ما یصبرون الا حياء و جز از سر رودربایستی پایداری نمی‌کنند» ولی شاید [الا حبا فی الدنيا] باشد (و چون این احتمال مرجح بود به همین صورت ترجمه شد. - م).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۶

پیش تاخته‌ایم (و در هجوم تردیدی نداریم و امتحان هجوم خود را داده‌ایم). ای امیر مؤمنان تو خود چه فرمان می‌دهی؟ گفت: «در جای پیشروی به پیش تازید و به گاه عقب‌نشینی و پس‌نشینید، پیش از آنکه آنان به سوی شما پیشروی کنند شما پیش تازید».

## حمله عمرو

سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد و کسان در گیر پیکار شدند، و عمرو بن عاص، پرچم به دست، حمله کرد و می گفت: شَدُوا عَلٰی شَكَّتِي لَا تَنكُشِفُ بَعْدَ طَلِيحٍ وَ الزَّبِيرِ فَأَتْلَفَ ...

زره مرا بر پیکرم محکم کنید که از هم نگسلد، و خود پس از (ماجرای) طلحه و زبیر اینک متحد باشید.

روزی از آن همدان و روزی از آن صدف [۱] است و تمیمیان را نخوتی است که سر نمی تابند.

(آن قبایل را) به ضرب شمشیر می زنم تا باز گردند، من چون به راه افتم بسان هیونی کهنسال و شگفتی آفرین باشم.

حمیریان را نیز همچنان (می زنم) مگر آنکه باز گردند، و امروز برای ربیعیان روز مصیبت باری است.

علی به مقابله او تاخت و می گفت:

قد علمت ذات القرون الليل والخصر و الأنامل الطفول ...

تمام گردنکشان و قویدستان و آسودگان از خرد و کلان نیک دانسته اند، که من در شمشیر زنی چابک و نامورم [۲]، مردانه می کوشم و پیشاهنگان فوج دشمن را بر خاک می افکنم، با شمشیر آبداری که کندی نمی شناسد.

[ (۱-) ] صدف: لقب عمرو بن مالک بن اشرس بن عفیر بن عدی بن حارث بن مرّة بن ادد بن زید ابن یشحب بن عریب بن زید بن کهلان است. - نهائیه الارب (۲: ۳۰۳ و ۳۰۴).

[ (۲-) ] متن در مصراع اول «أَتِي بِنَصْلِ السَّيْفِ خَنْشَلِيلٍ»، در بیت اقوائی است و در اللسان آمده است:

قد علمت جاریة عطبولانی بنصل السیف خنشلیل

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۷

## ضربت علی بر عمرو

سپس ضربتی بر او زد و وی را بر خاک افکند، عمرو پای خود را فرا داشت و عورتش عیان شد و علی روی بگرداند و از کشتن او منصرف شد. کسان گفتند: ای امیر مؤمنان آن مرد را آسان از دست هشتی! گفت: آیا می دانید او که بود؟ گفتند: نه. گفت: او عمرو بن عاص بود، (چون) عورت خود را به من نمود من از او روی برگرداندم.

## گفتگوی معاویه با عمرو در این باره

عمرو نزد معاویه باز گشت و معاویه به او گفت: ای عمرو چه کردی؟ گفت: علی به مقابله من آمد و مرا به خاک افکند. گفت: به سبب عورت (که تو را از مرگ رها نید) خدا را شکر گزار باش، به خدا اگر چنان که باید و شاید او را می شناختی به نبردش نمی رفتی. معاویه (به دنبال این گفتار) در این باره گفت:

الا لله من هفوات عمرو يعاتبني علي تركي برازي ...

پناه بر خدا از لغزشها و خطاهای عمرو، مرا سرزنش می کند که چرا خود به میدان مبارزه نمی روم.

ابو الحسن علی با او روبرو شد، و وی به سرنوشت ننگباری دچار آمد.

اگر بر هموردی که چون شیری شرزه هر مبارزی را می افکند، عورتش را آشکار نمی ساخت (کشته شده بود).

هماورش را سر پنجه ای قوی بود که چون چنگال شاهین جانها را می رباید و مرگ می آفریند، گرچه چون هنوز اجلش نرسیده بود



(جان بدر برد، ولی) مردم حجاز بر آن ماجرا هجوش گفتند.

عمرو به خشم آمد و گفت: چه قدر بر آنچه علی بر سر من آورده مرا غبطه می‌دهی (و سرکوفت می‌زنی) [۱]؟ مگر نه او همان است که با پسر عموی خود

[(-۱)] متن از روی شنهج «ما اشد تغیطک علیا فی امری» و در اصل [تعظیمک علیا فی کسری

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۸

هماوردی کرد و او را از پای در آورد؟ آیا دیدی که آسمان بر آن حادثه خون بگرید؟ گفت: اما (هر چه بود و باشد) این برخورد برای تو رسوایی کاملی به بار آورد [۱].

راوی گوید:

آنگاه جندب بن زهیر با پرچم خود که پرچم قبیله او نیز بود به میدان رفت و می‌گفت: تا این پرچم را گلگون نکنم دست از جنگ نمی‌کشم، و چندین بار پرچمش غرقه به خون شد تا آنکه مردی شامی برابرش قرار گرفت و با نیزه او را بزد و او با همان حال که نیزه در بدن داشت به سوی دشمن پیش می‌رفت تا سرانجام حریف با شمشیر او را بزد و بکشت.

### معاویه برادرش عتبه را نزد اشعث بن قیس می‌فرستد

سپس معاویه برادرش عتبه بن ابی سفیان را بخواند و گفت: به دیدار اشعث بن قیس برو که اگر او راضی شود همگان نیز راضی شوند. عتبه مردی زبان‌آور بود و کس به سخنوری با او بر نمی‌آمد [۲]. پس عتبه به میدان رفت و اشعث بن قیس را بخواند. مردم (به اشعث) گفتند: «ای ابا محمد این مرد تو را می‌خواند.» اشعث گفت: «از این مرد پرسید کیست.» گفت: «من عتبه بن ابی سفیانم.» اشعث گفت: «وی جوانی توانگر است و ناگزیر باید با او دیدار کرد.» [پس به سویش رفت] و گفت: «ای عتبه چه سخن داری؟» گفت: «ای مرد، اگر معاویه بخواهد با کسی (در این سپاه) جز علی دیدار کند، بی‌گمان با تو

[(-)] هذا در این شکستی که علی به من داده چه قدر او را بزرگ می‌داری [که شاید مناسبتر باشد. - م.]

[(-۱)] متن از روی شنهج «... و لکنها معقبه لک خزیا» و در اصل «... تعقبک جنبا پیامدش شهرت ترسوئی تو بود».

[(-۲)] متن «و کان عتبه لا یطاق لسانه» و در شنهج [و کان عتبه فصیحا عتبه مردی فصیح بود].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۵۹

دیدار می‌کند که تو سر کرده مردم عراق و خواجه و سالار یمانیان هستی، و تو رابطه دامادی و شغلی با عثمان داشته‌ای و چون دیگر یارانت نیستی، چه اشتر کسی است که عثمان را کشته، و عدی مردم را بر ضد او شوراند، و سعید کسی است که قبول دیه قتل او را بر عهده علی نهاد [۱]، و شریح و زحر بن قیس جز مراد دل خود نخواهند. در حالی که تو از سر بزرگواری از عراقیان پشتیبانی کردی و نیز از سر غیرتمندی با شامیان جنگیدی، به خدا سوگند ما و تو اینک بدانچه از یک دیگر می‌خواهیم رسیده‌ایم (و در انتقامجویی و خونخواهی) سر به سر شده‌ایم. ما اینک تو را به رها کردن علی و یاری دادن به معاویه نمی‌خوانیم ولی از تو می‌خواهیم که ما را بر جای نهی (و به کلی نابودمان نکنی) که صلاح تو و ما در این است.

### سخن اشعث در این باره

پس اشعث به سخن در آمد و گفت: ای عتبه: این که گفتی معاویه جز با علی با کسی دیدار نمی‌کند (و پس از او جز من کسی را

در خور دیدار نمی‌داند)، به خدا سوگند که اگر او مرا دیدار کند نه عظمتی برای من به بار می‌آورد و نه حقارتی، اگر او دوست دارد میان او و علی ترتیب دیداری دهم و مجلسی فراهم آرم چنین خواهم کرد. اما این که گفتم من سرکرده عراقیان و سالار یمانیانم، به راستی رئیس و خواجه‌ای که همگان از او پیروی می‌کنند همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است. اما آنچه درباره رابطه گذشته من با عثمان گفتم، به خدا سوگند نه دامادی با او بر شرفم افزوده و نه کارمندی برای او عزتی نصیب کرده است. اما این که از یاران من عیجویی کردی، این سخنان نه تو را به من نزدیک و نه مرا از ایشان دور می‌کند. اما پشتیبانی من از عراقیان از آن روست که هر کس در جایی منزل گیرند (البته) از آن (سرزمین) دفاع می‌کند. اما درباره بر جای نهادن

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و اما سعید، فقلد علیا دیته» و در اصل [ ... دینه ].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۰

شما و انصراف من از ریشه کن کردنشان باید بگویم شما بیش از ما نیازی بدین امر ندارید (و ما نیز می‌خواهیم باقی بمانیم) و به زودی، اگر خدا بخواهد، نتیجه نظرم را در این باره خواهیم دید [۱].

### معاویه و عتبه

چون (عتبه) سخن اشعث را به معاویه رساند (معاویه) گفت: «ای عتبه دیگر با او دیدار مکن زیرا گرچه گرایشی به صلح نشان داده ولی آن مرد (علی) در نظر او سخت بزرگ و گرانقدر است.» سخن عتبه به اشعث و پاسخ اشعث به وی در میان عراقیان منتشر شد.

### ستودن اشعث از جانب نجاشی

و نجاشی در ستایش اشعث گفت:

یا ابن قیس و حارث و یزیدانت و الله رأس اهل العراق ...

ای پسر قیس و (نواده) حارث و یزید به خدا سوگند که تو سردار مردم عراقی.

به خدا سوگند تو آن اژدهای دمانی که تمام (پادزهر داروگران و) نیروی ما را فسایان از عهده شفای اندک سمی که او چکاند، برنیاید.

تو چون خورشید تابانی و دیگر مردان همچون ستارگانند که در برابر آفتاب تابان به چشم نیایند.

با شمشیر آبدار و نیزه جانشکافت که چون برق رخننده است از عراقیان حمایت کردی.

ای که به سرداری سپاه بسان نخلی برومند سرافرازی، چون ما را به نبرد شام فراخواندی بیدرنگ ندایت را پاسخ گفتیم.

در شام به ضرب تیغ بزان و نیزه دلدوزت آتش پیکاری خونبار را بر افروختی [۲]،

[ (۱-) ] در متن «سنری» و مراد این است که در عمل، نتیجه رأی و تصمیم هر یک از طرفین را در ریشه کن کردن طرف دیگر

بزودی خواهیم دید، و شاید «ستری خواهی دید» باشد. - م.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج و حاشیه اصل «و سعرت القتال فی الشام بالبیض المواصی و بالرمح الدقاق» و در اصل [ و ادرنا کأس

المتیة فی الفتنة بالضرب و الطعان الدقاق ]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۱

چنان که من (در میدان) جز بازوان و سرپنجه‌های جدا شده و سرهای تا میان شکافته چیزی نمی‌بینم.

آنچه گفتم پاره‌ای از وصف میدان نبرد است که شرنک مرگ را به دشمن چشاند است [۱].  
 حقی را که بر گردن داشتی به نکوتر صورتی ادا کردی و مرکب حقگزاری را به آسمان علین جهانی‌دی.  
 اینک حق بزرگ متقابل تو بر گردن مردم، و حق تو بر شهریار نگهبان عالم هستی باقی است.  
 تو، برای آن کس که از در دوستی با تو در آید شیرین، و برای بدخواهانت سخت تلخ و گزنده‌ای.  
 افسر بزرگمنشی پدر و جدت را بر سر نهاده‌ای، امید است زمانه امانت دهد و نگهدارت باشد [۲].  
 پسر هند که میزان کفایت تو و امثال تو را در تنگناها ندانست سخت خطا کرده و گمان بیجا برده است.

### معاویه و عمرو

چون معاویه از جانب اشعث نا امید شد (و تیرش به سنگ خورد) به عمرو بن عاص گفت: «بی گمان پس از علی سر آمد و رئیس مردم عبد الله بن عباس است، اگر من نامه‌ای به او بنگارم شاید دلش بدان نرم شود [۳]، و اگر او سخنی بگوید علی مخالفتی نمی‌کند، اینک دیو جنگ ما را بلعیده و جز با نابودی تمام شامیان ما را دسترسی [به] عراق حاصل نیاید. عمرو به وی گفت: «ابن عباس فریب نمی‌خورد و اگر به فریفتن او طمع کرده‌ای چنان است که به فریفتن شخص علی طمع بسته باشی.» معاویه گفت: «این کار به عهده من، (اما اینک) تو نامه‌ای به او بنویس.»

[ (۱-) ] متن از روی شنهج و حاشیه اصل در یک نسخه «کَلَّمَا قَلْتُ قَدْ تَصَرَّمْتُ الْهَيْجَاءَ سَقَيْتَهُمْ بِكَأْسِ دِهَاقٍ» و در اصل [...] قَدْ تَصَرَّمْتُ الْحَرْبَ سَقَانَا رَدَى الْمَنِيَّةُ سَاقٍ].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «لو وقاه ردى المنية واق» و در اصل [...] لَدَى الْمَنِيَّةِ ...].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «ترفقه به» و در اصل [ترفقه به به مدارا گراید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۲

نامه

### عمرو به ابن عباس

عمرو به وی نوشت: «اما بعد، به راستی وضعی که ما و شما دچار آن شده‌ایم نخستین فتنه و بلا [۱] نیست و (این نامه‌نگاری من نیز) اولین پیشنهاد صلح و سازش نباشد [۲]. تو پس از علی سرور و رئیس این گروهی [۳]، به آینده بنگر و گذشته را از یاد ببر. به خدا سوگند که این جنگ زندگانی [۴] و شکیبی برای ما و شما باقی نگذاشته است. بدانید که شام جز با نابودی عراق، و عراق جز با نابودی شام به دست نیاید، و پس از نابودی قوای ما یا نابودی قوای شما خیر و عافیتی برای هیچ یک از دو طرف نخواهد بود. ما نگوئیم کاش لهیب جنگ بر افروخته‌تر (و کار یکسره) شود [۵]، بلکه می‌گوئیم کاش اصلا جنگی رخ نمی‌داد، در میان ما و شما کسانی هستند که از جنگ تنفر دارند. ما اگر بخواهیم فرماندهی بجوئیم که مردم سخنش را بشنوند و فرمانبرداری بیابیم که سر به اطاعت (امیر خویش) سپرده و مستشاری امین نیز باشد همانا تو هستی. اما اشتر مردی درشتخو و سنگدل است و شایستگی ندارد که به شورایی خوانده شود یا در شمار خواص رایزان و رازنیشان قرار گیرد.» و در زیر نامه (این شعر را) نوشت:

طال البلاء و ما یرجى له آس بعد الإله سوى رفق ابن عباس ...

دامنه فتنه به درازا کشید و پس از (امید به) خداوند، جز به مدارا و نرمش ابن عباس امید چاره‌ای نمی‌رود.

سخن مشفق مهربانی را که از کردار او خرسند است [۶] به وی باز گوید تا نصیب

[(-۱)] متن از روی شنهج «لیس باؤل امر» و در اصل [لیس بامر چیزی نیست].

[(-۲)] این جمله در شنهج نیامده است.

[(-۳)] متن از روی شنهج «وانت رأس هذا الجمع» و در اصل [اهل الجمع ...].

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «حیاء» و در اصل [حیاء آزر].

[(-۵)] متن به تصحیح قیاسی «لیت الحرب غارت» و در اصل و شنهج [عادت باز گردد] (و شاید «غابت» باشد یعنی: ما نمی‌گوییم کاش جنگ سپری شود و به پایان رسد بلکه می‌گوییم کاش از آغاز اصلا جنگی رخ نمی‌داد. - م.)

[(-۶)] متن «قول من یرضی بخطوته» و در شنهج [قول من یرجو مودّته گفته کسی را که به دوستی او امید دارد] (و شاید این وجه مناسبتر باشد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۳

خود را (از این اندرز مشفقانه) از یاد نبرد، چه فراموشکار زیان بیند.

ای پسر آن پدر که آب زمزم به حاجیان می‌نوشانید، بدین افتخار بزرگ بر دیگر مردم مباحثات کن.

هر کس دوشادوش همطراز خود گام می‌زند [۱] و شیر شرزه با شیران زورمند بیشه‌ها همراهی می‌کند.

اگر در اصالت عربی میان کسان قیاس شود، ناتوانی (و بی‌تباری) با ناتوانی، و خواجگی با خواجگی برابر آید.

جانم به قربانت، پیش از نبردی در هم کوبنده نیکو بنگر که اگر پشت آدمی بشکند دیگر هیچ تعویذ و درمانی کارگر نباشد.

مردم عراق و مردم شام، پس از جنگی ویرانگر، دیگر طعم زندگانی خوش نخواهند چشید.

بسر و یاران بسر و دیگر (جنگ طلبان و) کسانی که هم آواز آنانند، خود سبب تباهی عراق و مردمی وسوسه‌گر هستند.

قومی تهی از خیراتند که همگی بی‌هنرند و با اصحاب راستین پیامبر که جامه عزّت پوشیده‌اند برابر نیستند.

من امیدوارم که صلح با شامیان برای شما سرشار از خیر باشد و خدا می‌داند که صلح و سازش هیچ زبانی در بر ندارد.

صلح موجب نگهبانی امت و متضمن فوایدی است که جز نادان کسی آنها را نادیده نگیرد، و بی‌خرد چون دانایان و هوشمندان نباشد.

**[ابن عباس نامه عمرو را به علی تقدیم می‌کند]**

**اشاره**

راوی گوید:

چون (عمرو بن عاص) شعرش را به پایان آورد آن را به معاویه نشان داد و معاویه گفت: «نامه‌ات را به ظرافت شعرت نمی‌بینم.»

چون ابن عباس (به نوبه خود) نامه را خواند آن را به علی تقدیم کرد، (علی علیه السلام) شعر وی را خواند و خندید

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «کلّ لصاحبه قرن یساوره» و در اصل به تحریف [یشاوره]، و این بیت در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۴

و (به ابن عباس) گفت: «خدا پسر عاص را مرگ دهد، چه چیز او را (چنین) شیفته تو کرده است؟ به وی پاسخ ده و باید شعرش را

نیز فضل بن عباس که مردی شاعر است پاسخ گوید.» پس ابن عباس به عمرو نوشت:

## پاسخ ابن عباس

«اما بعد، من در میانه عرب کس بی‌آزرمتر از تو ندیدم، معاویه تو را از پی هوس کشانده است و تو دینت را به اندک بهایی به او فروخته‌ای و سپس به طمع حکومت [۱]، مردم را به تردید و اشتباه افکنده‌ای و چون دیده حقیقت بین نداشته‌ای، بدانسان که گنهکاران دنیا را بزرگ می‌شمارند، دنیا را به دل بزرگ شمرده‌ای [۲] ولی به ظاهر پاکدامنی و پاکیزگی پارسایان را از خود نشان داده‌ای [۳]. اگر به راستی در پی خرسندی خدا هستی مصر را رها کن [۴] و به خانه‌ات باز گرد. در این جنگ معاویه همانند علی نباشد. علی آن را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد، ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف (و افراط در خونریزی) کشاند، و مردم عراق در این پیکار چون شامیان نیستند. مردم عراق با علی بیعت کردند که بهترین و والا-ترین فرد آنان بود و شامیان به معاویه دست بیعت سپردند در حالی که خود همه از او بهتر بودند. من و تو نیز یکسان نیستیم، من خدا را خواستم و تو مصر را برگزیدی، من چیزی را که موجب دوری تو از من شده شناختم ولی از چیزی که تو را به معاویه نزدیک کرده آگاهی ندارم [۵]، اگر در پی شَر هستی، در این

[(-۱)] متن «... طمعا فی الملک» و در شنهج (۱: ۲۸۸) «... فی الدنیا به طمع دنیا».

[(-۲)] متن «اعظمت الدنیا اعظام اهل الذنوب» و در شنهج [فاعظمتها اعظام اهل الدنیا دنیا را چون دنیاپرستان بزرگ انگاشتی].

[(-۳)] متن «و اظهرت فیها نزاهة اهل الورع» و در شنهج [ثم تزعم انک تتزّه عنها تزّه اهل الورع آنگاه ادعا می‌کنی که چون پارسایان از آن منزّه و وارسته‌ای].

[(-۴)] مراد وعده حکومت مصر است که معاویه به عمرو بن عاص داده بود. - م.

[(-۵)] متن «... و لا أرى الشیء الذی ...» و در شنهج [... و لا اعرف الشیء ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۵

عرصه بر تو پیشی نمی‌گیریم و اگر در صدد خیری، تو در آن زمینه از ما پیشی نتوانی گرفت. [و السلام].

## پاسخ فضل بن عباس

آنگاه [برادرش] فضل بن عباس را بخواند و به او گفت: «برادر به عمرو پاسخ ده» و فضل سرود:

یا عمرو حسبک من خدع و وسواس فاذهب فلیس لداء الجهل من آسی ...

ای عمرو از نیرنگ و وسوسه دست بدار و از صحنه بیرون رو که درد جهل را علاجی نباشد.

جز ضربات پای پی نیزه در گلوگاه شما که جانهایتان را بر باید و نخوت سرها را درمان کند.

این دارویی است که درد گروه شما را درمان می‌کند تا سر به فرمان علی و ابن عباس بسپارید.

اما درباره علی (باید گفت) خداوند او را به فضایی برتری بخشیده که در قلّه‌ای رفیع بر فراز همه مردم قرار دارد.

اگر دست از جنگ بدارید ما نیز آن را محدود می‌کنیم، و اگر آتش جنگ را برافروزید ما از پیکار ابایی نداریم.

در صحنه پیکار و میان گرد و غبار آوردگاه بر ما و شما ماجراهایی جبران‌ناپذیر گذشت و همه دستخوش شدّت و سختی شدیم.

کشتگان عراق در برابر کشتگان شام شربت شهادت نوشیدند، و ما از این شهادت که در راه حق بود پروایی نداریم.

خدا مبارک ندارد (حکومت) مصری را که برایت شَرّ به بار آورد و بهره تو از آن درد ته مانده در جامی بیش نیست.

ای عمرو تو از عشق‌بازیها و کامجوییهای آن بی‌بهره می‌مانی و سوگند به اشتران تیزتک، (از عذاب) روز جزا نصیب سرشار خواهی

داشت.

سپس نامه و شعر را به علی نشان داد، (علی) گفت: «به نظر من اگر او خردمند باشد دیگر پاسخی به تو نخواهد داد، اما اگر پاسخی داد تو نیز جوابش ده.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۶

### نامه معاویه به ابن عباس

چون این نامه به عمرو رسید آن را نزد معاویه آورد و گفت: «تو مرا بدین کار وا داشتی و این نامه‌نگاری، من و تو را از فرزندان عبد المطلب بی‌نیاز نکرد (و مرادمان از ایشان به حاصل نشد)، و سپس گفت: «دل ابن عباس و علی یکی است، هر دو زاده عبد المطلب هستند، گر چه او خشن است اما این یک نرمشی نشان داده و نیز گرچه رفیقش در نظرش بزرگ و گرامی است یا در بزرگ‌نمایی او کوشیده ولی اندکی هم به ما نزدیک شده و به صلح گرایشی نشان داده است.» (پوشیده نماند که) معاویه به ابن عباس نامه می‌نوشت و او نیز با زبانی نرم پاسخش می‌داد و این مکاتبات پیش از آن بود که آتش پیکار بالا گیرد. چون بسیاری از شامیان کشته شدند معاویه گفت:

«ابن عباس مردی قریشی است، من پیرامون دشمنی بنی هاشم با ما به او نامه‌ای می‌نویسم و وی را از پیامدهای این جنگ می‌ترسانم شاید از ما دست بدارند (و جنگ تمام شود).» از این رو به وی نوشت: «اما بعد، شما ای گروه بنی هاشم در آزرده شدن هیچ کس به اندازه آزرده شدن یاران عثمان بن عفان شتاب ندارید تا آنجا که طلحه و زبیر را بدان سبب که ستمی را که بر او رفته بود گران می‌شمردند و به خونخواهی او برخاسته بودند، کشتید. اگر این همه برای (جلوگیری) از حکومت خاندان بنی امیه است، پیش از این نیز خاندان عدی و تیم [۱] عهده‌دار حکومت شدند و [شما نه تنها با آنان به مقابله برخاستید] بلکه سر به فرمان آنها سپردید و اظهار اطاعت کردید، و رویدادهایی پیش آمد که آنها را به عیان دیده‌ای، و شد آنچه شد و این جنگها برخی از ما و پاره‌ای از شما را به کام خود کشیده است، چندان که اینک سربسر شده‌ایم. همان چیزی که شما را به طمع ما انداخته (یعنی حکومت - م.) ما را نیز به طمع در شما واداشته است [۲] و همچنان که (اینک) شما از تصرف داشته‌های ما مأیوس گشته‌اید ما نیز از تصرف داشته‌های شما امید

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۵۶۶

[ (۱) ] مراد ابو بکر و عمر هستند. - م.

[ (۲) ] یعنی جنگ میان ما، جنگ بر سر قدرت است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۷

بریده‌ایم. ما آرزو داشتیم سیر وقایع جز این باشد که هست، و حتی از پیشامدهایی کمتر از این نیز هراس داشتیم. شما امروز، در برخورد ما بدان تندی که دیروز بودید نیستید و فردا نیز این تندی و خشونت امروztان را نخواهید داشت. ما به کشورداری شام قناعت کرده‌ایم، پس شما هم بدانچه از ملک عراق در دست دارید قناعت کنید و قریش را نگهدارید که دیگر بیش از شش تن از مردانش نمانده‌اند:

دو تن در شامند، دو تن در عراق و دو تن در حجاز. آن دو که در شامند، من و عمرو هستیم و آن دو که در عراقند، تو و علی

هستید و آن دو که در حجازند، سعد و ابن عمر هستند. دو تن از این جمله با تو مخالفند و دو تن با تو موافق، و تو امروز رئیس آن جمع هستی. اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی سزاوار (خلافت) می‌دانستیم و به سویت می‌شتافتیم.» و بسیاری سخنان دیگر در این نامه نوشت.

### پاسخ ابن عباس

چون این نامه به ابن عباس رسید خشمگین شد و گفت: تا چند پسر هند می‌خواهد عقل مرا بدزدد و تا کی من دندان بر جگر نهم و گفتنیهای خود را نگویم؟! پس بدو نوشت:

«اما بعد، [نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم]، اینکه یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزدن یاران عثمان شتاب داریم و از حکومت بنی امیه بیزاریم، به جان خودم سوگند که تو خود، آنگاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو یاری خواست او را واگذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی، و پسر عمّت، ولید بن عقبه، برادر عثمان [۱] در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان بر ضدّ (علی) برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس در حالی که بیعت او را شکستند و حکومت می‌خواستند [۲] دست به شورش زدند.

[۱-]) چنان که در پابریک ص ۳۳۸ گذشت وی برادر مادری عثمان بود.

[۲-]) متن از روی شنهج «ثم خرجا، ینقضان البیعة و یطلبان الملک» و در اصل [فنفقضا البیعة و طلبا الملک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۸

پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم. اما اینکه گفتی از (نامداران) قریش جز شش تن نمانده‌اند (باید بگویم رفتگان) چه نیکمردانی بودند و چه خوشنام بازماندگانی که بهترین افرادشان بر ضدّ تو جنگیدند، و آنان که از یاری ما خودداری کرده‌اند هم آنانند که تو را نیز واگذاشته (بی‌طرف مانده) اند.

اما اینکه، در مقام احتجاج، از مدارای ما با حکومت عدیّ و تیم نام بردی (و قیاس مع الفارق کردی، باید بگویم) ابو بکر و عمر از عثمان بهتر بودند، همان گونه که عثمان نیز از تو بهتر بود، و ما جز این راهی نداریم که چنان روزی بر سرت آریم که گذشته را از یادت ببرد [۱] و بر آینده‌اش بهراسی [۲]. اما اینکه گفتی اگر مردم با من بیعت می‌کردند حکومت بر من قرار می‌گرفت [۳] (و شما نیز سر به فرمان من می‌سپردید، باید بگویم) مردم با علی که بسی از من بهتر است بیعت کرده‌اند و با وجود این هنوز همگان سر به فرمان او نسپردند. خلافت بی‌گمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد، ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده بیش نیستی، [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقّی نباشد. و السلام.]»

### قطع مکاتبه معاویه با ابن عباس

چون این نامه به معاویه رسید گفت: این کاری بود که خود با خویشان کردم. نه، تا یک سال [تمام]، دیگر نامه‌ای به او نخواهم نوشت. معاویه در این زمینه شعری چنین نیز گفت:

دعوت ابن عباس الی حدّ خطّه و کان امرأ اهدی الیه رسائلی ...

[۱-]) متن «بقی لک ممّا یوم ینسیک» و در شنهج (۲: ۲۸۹) [...] ما ینسیک].



[۲-) متن «بخاف ما بعده بر آینده‌اش بهراسند» و در شنهج [و تخاف ما بعده] (که به همین وجه ترجمه شد. - م.)

[۳-) متن «لاستقامت لی» و در شنهج [لاستقاموا ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۶۹

ابن عباس را به صلح و سازش و وضع طرحی فرا خواندم چه او کسی بود که نامه‌هایم به وی می‌رسید. ولی وی، و نیز مجموعه حوادث مرا مأیوس کرد، و او آنچه درباره من گفت خالی از حقیقت است. او شایستگی نداشت که چنان امیدی بدو بسته شود و جز آن که بر خشمم افزایش کاری نکرد. پس به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد که تو با سخنان خود می‌خواهی اطرافیانم را پراکنده کنی و آهنگ جانم کرده‌ای. و نیز به ابن عباس بگو: به نظر می‌رسد تو با بی‌خبری خود از شکیبایی من قصد ترساندن مرا داری ولی من هشیار هستم. چندان که توانی بجوش و بخروش که من بدانچه تو را اندوهگین می‌کند دست گشوده‌ام. چون ابن عباس این شعر را بخواند گفت: «پس از این هرگز با تو درشت (هم) نگویم».

### شعر فضل در این باره

و فضل بن عباس سرود:

ألا یا ابن هند ائنی غیر غافل و ائک ما تسعی له غیر نائل ...

ای پسر هند، راستی را که من غافل نیستم و تو نیز بی‌گمان بدانچه دنبالش می‌دوی دست نخواهی یافت. زیرا تو خود کسی هستی که دندانهای تیز جنگ را بر خود گشاده [۱] و با ماجراجوییهای خود آتش آن را بر افروخته‌ای، و مردم شام در معرض ضربات هولناک آن قرار گرفته و طعمه آن شده‌اند. تو یقین داری که ما اهل حق و بر حق هستیم و با این همه ما را به باطلترین باطلها فراخواندی.

[۱-) در متن صدر این بیت چنین است «لَا الَّذِي اجْتَبَتْ إِلَى الْحَرْبِ نَابَهَا» و این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۰

ابن عباس را از سر نیرنگ به سازش فراخواندی ولی نیرنگ و فریب تو را اثری چندان نباشد، تا آن دم که سواران ما با نیزه‌ها می‌تازند و سرهای نامداران را به خاک می‌افکنند، صلحی نباشد. تو سوگند خوردی که دیگر بدو نامه‌ای ننگاری تا آنکه او موضع و روش خود را تغییر دهد، قصدت این بود که او پاسخت ندهد و تو را به رگبار عتاب نگیرد، چه تیرهای طعن او خطا نمی‌کند. بدو گفتم: اگر مردم با وی بیعت می‌کردند تو نیز از ایشان پیروی می‌کردی، اینک این علی است که همه از خرد و کلان با او بیعت کرده‌اند، که گذشته از خویشاوندی، وصی پیامبر خداست و (در غزوات) به گاه هم‌اوردطلبی دشمن، بهترین شهسوار پیامبر بود. پس اگر خواهی از مهاجری پیروی کنی باید بدو سر بسپاری که چون تیغه شمشیر جوهر دارد و سالار دلیر و مسندنشین قوم است [۱]

### گرد آمدن پاره‌ای از سران نزد معاویه

چون وی شعر خود را به علی نشان داد علی گفت: «تو سرآمد شاعران قریشی» و کسان آن را به معاویه رساندند. آورده‌اند که آن شب عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عبد الله بن عامر و ابن طلحه الطلحات نزد معاویه گرد



آمدند. عتبه گفت: به راستی ماجرای ما با علی بس شگفت است، یکی از ما نیست که گزندی از او ندیده باشد. (مثلاً) در مورد من، وی جدم را کشته و در ریختن خون عموهایم به روز بدر شرکت کرده، اما درباره تو ای ولید، در جنگ جمل پدرت را کشته است و برادرانت را یتیم کرده، و اما در مورد تو ای مروان، چنان است که شاعر عهد باستان گفته است [۲]:

[ (۱-) ] متن «کنصل السیف غیر حلال» و در اصل به تحریف [بنعل السیف غیر حلال].

[ (۲-) ] مراد امرؤ القیس، و این بیت از ابیات دیوان اوست، ص ۱۶۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۱ و افلتھنّ علباء جریضاً و لو أدرکنه صفر الوطاب.

علباء [۱] زن و فرزند وی را داغدار کرد چنان که اگر بیابندش در دم خورش را بریزند.

معاویه گفت: این سخنان تو همه اقرار (و اعتراف به شکستها) است اما غیرتمندیها کجاست؟ مروان گفت: چگونه غیرتمندیهایی می‌خواهی؟ گفت: مرادم آن است که نیزه‌ها را در برابرش به جولان در آرید. گفت: به خدا سوگند شوخی می‌کنی و از (جان) ما سیر شده‌ای. و ولید بن عقبه در این باره سرود:

يقول لنا معاوية بن حرب أما فيكم لو أتركم طلب ...

معاویه بن حرب به ما می‌گوید: آیا در میان شما کسی نیست که به خونخواهی کشتگان دودمان خود برخیزد؟

ابو الحسن، علی با شمشیر آخته‌اش که هیچ نیزه و سلاحی در برابر آن کارگر نیست بر ما تاخته است.

تیغ در میان صفوف نهاده و دمار از روزگار جنگجویان بر آورده و جمع ما را تارانده است.

(به معاویه) گفتم: ای پسر هند چنان مزاح می‌کنی که گویی تو در میانه ما مردی بیگانه (و از واقعیت بی‌خبر) هستی.

به ما فرمایی با اردهای دمان دل صحرا که بر نیش جانگزایش هیچ طیب و درمانی نیست درافتم.

کدامین درنده در دل صحرا یارای آن دارد که با شیر ژیان هولناک روبرو شود؟

با این ناتوانی و بیچارگی که گریبان ما را گرفته چنان دلاوریها از ما بسی شگفت می‌نماید.

رزمآوری به گاه نبرد او را به هم‌آوردی خواند، و در دم به مغاک مرگ فرو رفت.

غیر از عمرو که خصیه‌هایش جانپناهِش شد و او را زنده نگهداشت و او با دلی هراسان از معرکه جان به در برد.

چون مردم در میان آوردگاه او را چنان دیدند، گویی (از خوف) دلی برایشان نمانده است.

[ (۱-) ] علباء بن حارث کاهلی، قاتل پدر امرؤ القیس.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۲

به جان پدرم، بی آنکه قصد عیبجویی داشته باشم [۱]، همین معاویه بن حرب را (که چنین انتظاری از ما دارد)، علی در میدان به هم‌آوردی خواند و وی دعوت او را شنید و پاسخش نداد.

### خشم عمرو

عمرو از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: اگر ولید راست می‌گوید باید خود با علی روبرو شود و یا آنگاه که صدای مبارزطلبی او را می‌شنود از جای خویش بجنبید و برابر او پایداری کنید.

و نیز عمرو چنین سرود:

يذكرني الوليد دعا عليّ و بطن المرء يملؤه الوعيد ...

ولید هم‌اوردخواهی علی و هراسی را که او بر دل آدمی می‌نشانده به یاد من می‌آورد.  
 قریشیان هر گاه نبردهای او را به یاد می‌آوردند، هر چند دلیر باشند، از بیم دلشان از جا کنده می‌شود.  
 اما در مورد رویایی با او، معاویه بن حرب و ولید را چه یارای آن باشد که با او برابر شوند.  
 ولید رفتار مرا در مقابله با شیر ژیانی که چون دیگر شیران بیندش به هراس افتند، سرزنش می‌کند.  
 باری، من با او روبرو شدم و چنان نبود که علی را نشناخته باشم و ندانم که جگرها از خوف او آب می‌شود.  
 با این همه او را به نیزه زدم و او نیز مرا با نیزه زد، بعد از زخمی که از او خوردم دیگر چه می‌خواستم؟  
 ای ابن ابی معیط، تو که شهسوار قهرمان با حمیت پردلی هستی به پیکارش برو سوگند می‌خورم که اگر بانگ علی را بشنوی دلت از جای کنده شود و رگ جانت از هم بگسلد.

[ (۱-) ] در متن «لعمریه معاویه بن حرب و ما ظننی بملقحة العیوب» کذا (که به تقریب ترجمه شد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۳

اگر یکدم با او روبرو شوی (به خاک هلاک افتی و بازماندگانت) گریبان بر مرگ چاک زنند و رخساره‌ها خراشند.  
 پایان بخش ششم که بخش هفتم پس از آن چنین بیاید: «سپس دو طرف در صفین به هم تاختند و به سخت‌ترین پیکار پرداختند چنان که نزدیک بود هر دو سپاه بکلی نابود شوند...» و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمّد النبی و آله و سلم تسلیم یا اله العالمین، آمین یا رب العالمین.

در بخش دهم نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین دیدم: «سمع جمیعہ من الشیخ ابی الحسین المبارک بن عبد الجبار، الاجل السید الاوحد الامام قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد الدامغانی و ابنه القاضیان [ابو عبد الله محمد] (در نسخه اصل نیامده است و از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) و ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد بن القاضی ابی الفتح بن البیضاوی، و الشریف ابو الفضل محمد بن علی بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد [قرمی، بقرأة] (در اصل جایش تهی مانده که از موارد مشابه در دیگر بخشها افزوده شد) عبد الوهاب بن المبارک بن احمد بن الحسن الانماطی. و ذلک فی شعبان سنه اربع و تسعین و اربعمائه»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۵

### بخش هفتم کتاب صفین (پیروزی سپاه علی و حيله معاویه)

#### اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۶

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسین، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش پیام‌رزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم شيخ موثق، شيخ الاسلام ابو البركات عبد الوهاب بن مبارك بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: شيخ ابو الحسين، مبارك بن عبد الجبار بن احمد صيرفي از طريق بازخوانی من بر وی گفت: ابو يعلى احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد و گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت صيرفي گفت: ابو الحسن على بن محمد بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سليمان بن ربيع بن هشام نهدي خزاز گفت: ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت: سپس دو طرف در صفين به هم تاختند و به سخت ترين پیکار پرداختند چنان که نزديک بود هر دو سپاه به کلی نابود شوند. در اين میان عمرو بن عاص بر حارث بن نصر جشمی که دشمن وی بود بگذشت، و کمتر مجلسی بود که عمرو در آن بنشیند و در باب (حارث یا) آن جنگ [۱] سخن نگوید، و حارث در این باب سرود:

[ (۱-) ] متن «الحرب» و در اصل [الحرب الحارث] آمده (مصحح متن به اقتضای بیت اول شعر، «حرب» را ترجیح داده است. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۸

### هجو عمرو از طرف حارث بن نصر جشمی

لیس عمرو بتارک ذکره الحرب مدی الدهرا و یلاقی علیا ...  
تا روز و روزگار باقی است عمرو از یاد آوری جنگ یا هیبت دیدار با علی فرو گذار نمی کند.  
(لحظاتی که علی) شمشیر را بر شانه راست خود بر آورده و انبوه سواران پیرامونش را به چیزی نمی شمرد.  
کاش [۱] عمرو در آن هنگامه پیکار و در میان گرد و غبار آوردگاه و چکاچک شمشیرها به او بر می خورد.  
آنگاه که آن مبارز میدان مدافعان این گروه را، به شرطی که شایسته هم‌آوردی او باشند، به مبارزه می طلبید، بر فراز سر انبوه سواران، آنجا که تیرها بسان شهاب از هر سو می جهید، به هم‌آوردان ندا می داد: به پیکار من آیید.  
ای عمرو، آسایش طلبانه از این افتخار بزرگ که با جوانمردی هاشمی رویاروی شوی تن می زنی؟  
اگر خواستار نامداری به روزگار یا مرگ مردانه هستی به مقابله علی بیرون شو.

### ضربت علی بر عمرو

چون عمرو شعر او را شنید گفت: به خدا سوگند اگر بدانم که هزار بار خواهم مرد در نخستین فرصتی که علی را ببینم به هم‌آوردی او خواهم رفت، و چون به هم‌آوردی با علی رفت علی او را به ضرب نیزه‌ای بر خاک افکند، و عمرو نمایاندن شرمگاه خود را جانپناه خویش ساخت، و علی روی از او بگرداند و از کشتن او منصرف شد.  
علی، هنگامی که عمرو شرمگاه خود را بدو نمود و وی از او روی بتافت، گفت:

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «لیت عمرا» و در اصل [لیس عمرا]، این شعر در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۷۹ ضربی ثبی [۱] الابطال فی المشاغب ضرب الغلام البطل الملاعب ...  
شمشیر زدن من بر گروه دلاوران و تاراندن ایشان چون ضربات نوجوان قهرمانی است که همه را به بازی گیرد.  
آن ضربه‌های کوبنده و مرگبار در انبوه غبار آوردگاه، آنگاه که برقه‌های سرخ درخشان چون شهاب می جهد.

بدان شمشیر که فوجها را می‌شکافد و در هم می‌ریزد [۲]، آری پایداری و استوار - گامی سرانجام ستوده‌ای دارد [۳].

### پرچم بستن معاویه

آنگاه که معاویه، در نخستین برخوردهای صفین برای اشخاصی از (قبیله) مضر از جمله بسر بن ارطاة، و عبید الله بن عمر، و عبد الرحمن بن خالد بن ولید، و محمد و عتبه پسران ابو سفیان پرچم بست و بدین وسیله قصد بزرگداشت و ارتقای درجات ایشان را نمود، پاره‌ای از رجال یمنی از این اقدام اندوهگین شدند و می‌خواستند پرچمدار و فرمانده آنان فقط از خودشان باشد.

### سخن عبد الله بن حارث سکونی به معاویه

از این رو مردی کندی که او را عبد الله بن حارث سکونی می‌نامیدند برخاست و گفت: ای معاویه، من چیزی گفته‌ام، گوش دار و آن را همچون اندرزی از من بپذیر. گفت: بگو. گفت: معاوی احییت فینا الاحن و احدثت فی الشام ما لم یکن ... ای معاویه تو در میانه ما بذر کین کاشتی و در شام رسم تازه‌ای نهادی که زین

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی و در اصل [ضرب ثبا].

[ (۲-) ] متن «... فی تهته الکتاب» و ممکن است [نهته، با دو نون دور راندن] باشد.

[ (۳-) ] مراد از این ابیات که پس از آن حرکت وقیحانه و زبوانه عمرو عاص سروده شده این است که امیر مؤمنان می‌فرماید من مرد پیکار دلاورانه با انبوه دلیران و زورآوران هستم نه اهل ضعیف‌کشی و هماوردی با افرادی زبون چون عمرو بن عاص که برای حفظ جان خود به چنین حرکات پستی دست می‌زنند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۰

پیش نبوده.

برای بسر و یارانش و دیگر مردمی که پیرامونت بودند پرچم بست، جز برای یمانیان.

ما را با دیگران چنان که آب و شیر ناب [۱] (یا دوغ و دوشاب) را به هم آمیزند، در هم میامیز.

ور نه ما را به حال خود گذار که ما در صورتی که از کس توهینی نبینیم، (در راه او) دلاوریهای ویژه خود را بنمایانیم.

به زودی خواهی دانست، وقتی دریای خشم عراق به خروش آید و از هر سو گرد فتنه برانگیزد، و بانگ هماوردطلبی علی و یارانش برخیزد [۲] و در آن دم جانت به لب رسد، که ما نه چون لباس ظاهر، بلکه چون لباس زیرینت به تو پیوسته و (در هجوم) چون نیزه و (در دفاع) سپر تو هستیم.

ما تیغهای بَران و مرگهای بی‌امان و زره و خفتان، و هوشربای از دشمنان هستیم.

معاویه از او روی بگرداند و به بزرگان یمن نگریست و گفت: آیا شما نیز با سخنانی که او گفت هم آوازید؟ گفتند: گفته او خوشایند ما نیست، فرمان تو راست؟ هر چه دوست داری بکن [۳]. معاویه گفت: من بدین وسیله معتمدان خود را با معتمدان شما در آمیختم [۴] و هر که از من است از شماست و آن که از شماست از من است، آنان خرسند شدند و خاموش گشتند.

### سخن عور شنی به علی

چون گفته عبد الله بن حارث به معاویه، در آن جلسه که از سران شام تشکیل داده بود، به گوش مردم کوفه رسید [اعور] شنی در

حضور علی به پا خاست و گفت: ای

[(۱-)] متن «محض اللبن» و در شنهج (۲: ۲۹۰) [صفو اللبن].

[(۲-)] متن «و نادی علی و اصحابه» و در شنهج [و شد علی باصحابه و علی با یارانش سخت هجوم آرند].

[(۳-)] متن از روی شنهج «فاصنع ما احببت» و در اصل [...] بما احببت].

[(۴-)] متن به تصحیح قیاسی «... ثقاتی و ثقاتکم» و در اصل [...] اهل ثقاتی و ثقاتکم] که کلمه «اهل» زاید است، و در شنهج فقط [اهل ثقتی] آمده.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۱

امیر مؤمنان، ما آن گونه سخنان که شامیان به معاویه گفتند به تو نمی‌گوییم، بلکه (بر عکس آنان) می‌گوییم: خداوند بر رهیابی و شادکامیت بیفزاید [۱]، تو به پرتو نور الهی در نگرستی و پاره‌ای از مردان را مقدم و برخی دیگر را مؤخر داشتی، از تو گفتن و از ما به جان شنودن، تو پیشوایی و اگر کشته شوی، رهبری پس از تو این دو تن - یعنی حسن و حسین - راست. من نیز چیزی سروده‌ام بدان گوش دار.

گفت: بخوان. گفت:

سروده اعور شنی برای علی

ابا حسن انت شمس النهار و هذان فی الحادثات القمر ...

ای ابا حسن تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو، (پسرانت) در میان پدیده‌ها ماه تابانند.

تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین همچون گوش و دیده همراه و از پی یک دیگرید.

شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دست نوع آدمی از دامان عزت آن کوتاه است.

مردم از فضل و برتری شما به ما خبر می‌دهند [۲]، در حالی که امروز برتری شما بی‌چون و چرا برتر از هر خبر و سخنی است.

برای گروهی که اهل شرفند و سردارانی با آزر و جانباز هستند پرچم بستی، برای کسانی از ما، و دیگر برادرانمان از (قبیله) مضر که به گاه پیکار بیمی از مرگ ندارند، و نیز برای گروهی از یمانیان که در برابر تند باد حوادث صعب پایداری می‌کنند.

تمام آن پرچمداران مورد قبول قوم خود و پسند خاطر تو هستند، و هر کس گوید:

نه، سنگ بر دهانش باد.

ماییم شهسواران روز پیکار با زبیر و طلحه که راه غدر و پیمان شکنی پیمودند.

از پیش از نیمروز تا شب هنگام آنها را در هم کوفتیم تا پیروز و کامیاب شدیم.

[(۱-)] متن «فی هداک و سرورک» و در شنهج [فی سرورک و هداک].

[(۲-)] متن از روی شنهج «یخبرنا الناس» و در اصل [یخبر بالناس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۲

ضربه‌های شمشیر ما جز بر تارک سرها فرود نمی‌آمد و طعن نیزه‌هایمان جز دلهای سخت را نمی‌شکافت.

ما دیروز و در گذشته چنان بودیم و در آینده و به فردا [۱] نیز چنان هستیم، پس از سرودن این شعر تمام کسانی که توانگری و گشایشی مالی [۲] داشتند هدیه و تحفه‌ای (به رسم صله) به شنی تقدیم کردند.

**[توطئه معاویه و یارانش بر ضد برخی از یاران علی]**

گفت [نصر: عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]:

چون کار بر معاویه زار و دشوار شد [پیش از کشته شدن عبید الله بن عمر بن خطاب] عمرو بن عاص و بسر بن أرطاة و عبید الله بن عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را بخواند و به ایشان گفت: پاره‌ای از یاران علی مرا اندوهگین و دل‌نگران کرده‌اند، از جمله سعید بن قیس در (قبیله) همدان، و اشتر در میان قوم خود، و مرقال، و عدی بن حاتم، و قیس بن سعد در میان انصار (و از سویی دیگر) [روزهای بسیار] شما در نبرد جلادتی از خود نشان ندادید چنان که من دچار شرمساری شدم در حالی که شما هم‌اورد آنان از قریش هستید. اینک قصد دارم (کاری کنم) تا مردم بدانند که شما به راستی توانمندید و از این رو برای پیکار با هر یک از مردان آنها مردی از شما را در نظر گرفته‌ام، (و از) شما (می‌خواهم) تدبیر این کار را بر عهده من نهید، گفتند: تدبیر تو راست. گفت: من خود فردا به دفع سعید بن قیس و قوم او خواهم پرداخت و شما را از شر او خلاص خواهم کرد، و تو ای عمرو، آن (یک چشم) اعور بنی زهره، مرقال را از میان بردار، و تو ای بسر، قیس بن سعد را نابود کن، و تو ای عبید الله به مقابله اشتر نخعی برو، و تو ای عبد الرحمن بن خالد در برابر (آن یک چشم)، اعور طیّ - یعنی عدی بن حاتم طائی -

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «فیما غبر» بقی، و در اصل [فیمن غبر]. این لغت از اصداد است که بر ماضی و باقی و گذشته و آینده اطلاق می‌شود.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «طرق» و در اصل به تحریف [ظرف].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۳

قرار گیر، و سپس هر یک از شما را گروهی از سواران پشتیبانی خواهند کرد. وی پنج روز، هر روز برای یکی از ایشان نوبت میدانداري نهاد. معاویه صبحگاه [روز بعد] تمام سواران را بسیج کرد و [خود] آهنگ نبرد با (قبیله) همدان نمود و سواران را پیش می‌راند و می‌گفت:

لا عیش الا فلق قحف الهام من أرحب و شاکر و شبام ...

زندگی نشاید مگر آنگاه که تارکهای سپاهیان از خرد و کلان و خرسند و ناخرسند شکافته شود.

از این پس هیچ عامل باز دارنده‌ای مانع من نیست که از میان انبوه کشتگان و مجروحان راه خود را به پیش گشایم.

عراق را به خشونت هر چه تمامتر به تصرف در خواهم آورد و در آن دیار روزگاری مدام مراسم سوگواری ابن عفّان (عثمان) را به پا می‌کنم.

### شکست معاویه در برابر سعید

آنگاه با انبوه سواران خویش هجوم آورد، (قبیله) همدان بانگ شعار خود را سر دادند و سعید بن قیس صفوف را شکافت و با اسب به سوی معاویه تاخت و دامنه جنگ گسترده شد و تا شب ادامه یافت. چون شب در رسید همدانیان دریافتند که معاویه از چنگشان گریخته است. سعید بن قیس در این باره سرود:

یا لهف نفسي فانتی معاویه فوق طمرّ کالعقاب هاویه ...

وای بر من که معاویه سوار بر اسبی سرکش چون شاهین دوزخ از چنگم گریخت.

سوگند به جمّازه‌های نر تیز گام [۱] که او دیگر بار جز بر سر ناقه یال تافته باریک میانی بر نمی‌گردد.

اگر چنان روزی باز آید (بی‌ملاحظه‌تر) دست (و شمشیرم را) بالا برم.

[ (۱-) ] متن «و الرّاقصات لا- يعود ثانیة سوگند به رقصندگان» و مراد از راقصات اشتران چابک سیرند که هنگام پویه به رقص در آیند (و این گونه سوگند نزد عرب مرسوم بوده است.- م.) ایمان العرب، از نجیرمی، ص ۲۰، و امالی القالی (۳: ۵۱).  
پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۴

### شکست عمرو در برابر مرقال

(آن روز) معاویه از میدان روی تافت و کاری صورت نداد. روز دوم عمرو بن عاص با گروه سواران پشتیبان خود آهنگ نبرد با مرقال کرد، پرچم بزرگ علی به دست مرقال بود و کسان او را پشتیبانی می کردند، عمرو نیز که از شهسواران قریش بود به پیش می تاخت و می گفت:

لا عیش إن لم ألق یوما هاشماذاک الذی أجهمنی المجاشما ...

زندگی نسزد، اگر روزی هاشم [۱] را که مرا آزرد و رنج داده به چنگ نیاورم.

آن کس را که برای من سوگها آفریده، آن کس را که عرض و ناموس مرا ظالمانه به باد دشنام گرفته، آن کسی را که اگر از چنگم سالم به در جهد تا دم مرگ دچار اندوه و حسرت خواهم ماند.

وی همراه زبده سواران خویش، نیزه به دست هجوم کرد، و (از آن سو) هاشم به حمله پرداخت و می گفت:

لا عیش إن لم ألق یومی عمراذاک الذی أحدث فینا الغدرا ...

زندگی نسزد، اگر امروز عمرو را که رسم فریبکاری را بنیان گذاشت (و با ما پیمان شکنی کرد) به چنگ نیاورم.

ای دل، چون خداوند امری را مقدر فرماید بیتابی مکن و شکیا و بردبار باش.

این ضربت در برابر آن ضربت [۲] و این زخم خونین در برابر آن یک، ای کاش ثمره‌ای که از این پیکار می‌چینی [۳] همان گورت باشد که نصیب می‌آید.

پس با عمرو به نیزه‌زنی پرداخت و او را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد [۴] تا از میدان روی تافت، (و سپس) دامنه جنگ بالا گرفت و [پس از پیکاری سخت] دو طرف از هم جدا شدند، و معاویه از این برخورد خرسند نشد (و سودی نبرد).

[ (۱-) ] مراد هاشم مرقال است.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۹۱) «هذا ذیک» و در اصل [مداریک] که خطاست.

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «یا لیت ما تجنی» و در اصل [یا لیت ما تحیی].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «فطاعن عمرا» و در اصل [فطعن عمرا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۵

### شکست بسر در برابر قیس

صبحگاه روز سوم بسر بن ارطاة همراه با سواران به میدان رفت و با قیس بن سعد که همراه گروهی از سواران انصار بود برخورد، و جنگ میان آنان شدت یافت و قیس همچون توسنی بی‌لگام (می‌خروشید) و مبارز می‌طلبید و می گفت:

انا ابن سعد زانه عبادهو الخزر جیون رجال ساده ...

من پسر سعدم که «عباده» مرا زیور کرامت در پوشانده و خزر جیان جمله مردانی بزرگمنشند.

گریز از میدان هرگز عادت من نبوده که گریختن برای جوانمرد تن سپردن به قلاده ننگ و عار است. پرورد گارا، تو خود شهادت را نصیب فرمای که کشته شدن بهتر از سر سپردن به اراذل و اوباش است. تا کی بستر گرم و نرم برایم گسترده شود و در آن بغنوم.

و با زبده سواران بسر به نیزه زنی پرداخت و آنان را هدف ضربات پیاپی نیزه قرار داد [۱]، پس از دیری بسر (خود) به میدان هم‌آوردی او آمد و می گفت:

انا ابن أوطاة عظیم القدر مردّد [۲] فی غالب بن فهر [۳] ...

منم پسر اوطاه گرانقدر که در میان (تیره) غالب بن فهر نامدار و زبانزد هستم.

گریختن در سرشت بسر نیست و نخواهد که امروز از میدان ناکام و ناپیروزمند باز گردد.

من، به جان خود عهد کرده‌ام که اگر فقط یک روز از عمرم باقی مانده باشد دشمنم را از پای در آورم.

بسر با نیزه ضربه‌ای بر قیس نواخت و قیس با شمشیر او را عقب راند، سرانجام قیس چیره شد و رزم‌آوران جملگی باز گشتند.

[۱-] متن از روی شنهج «و طاعن خیل بسر» و در اصل [فطعن خیل بسر].

[۲-] متن از روی شنهج «مردّد» و در اصل [مراود].

[۳-] مراد غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانه است. در شنهج [غالب و فهر] آمده.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۶

### شکست عبید الله بن عمر در برابر اشتر

روز چهارم عبید الله بن عمر آماده کارزار شد و هیچ سوار نامداری را در اردوگاه خود باقی نگذاشت و هر کس دیگر را نیز که توانست گرد آورد. معاویه به وی گفت: تو با افعیان [۱] عراقی روبرو می‌شوی، پس آرام و شکمیا باش. از آن سوی اشتر یک تنه در پیشاپیش سوارانی (که از ایشان فاصله گرفته بود) به مقابله او آمد- و عادت اشتر چنان بود که چون آهنگ نبرد می‌کرد یک تنه پیش می‌آمد- اشتر می‌تاخت و می‌گفت:

فی کلّ یوم هامتی مقیره بالصّرب أبغی منّ مؤخره ...

هر روز که بر گرداگرد سرم ضربتی فرود می‌آید آن را منّتی می‌شمارم که زودتر می‌باید می‌رسید.

زره رزم از «برد حبره [۲]» (و جامه گرم و نرم بزم) بسی خوشتر است، پرورد گارا مرا از پی سپاری در راه کافران بدور نگهدار.

مرگ مرا بر دست تبهکاران مقدّر و مقّرر فرمای که تمامی دنیا در نظرم سر مویی ارزش ندارد، و به قدر بال پشه‌ای با پاداش نیکوکاران (و ثواب آخرت) برابر نیاید.

و سواره بر سپاه شام زد و آنان را عقب نشانید [۳]. عبید الله شرمنده شد و از آنجا که زبده سوار [دلیری] بود خود را به پیشاپیش سپاه رساند و می‌گفت:

انعی ابن عفّان و ارجو ربّی ذاک الذی یخرجنی من ذنبی ...

بر ماتم ابن عفّان [۴] سوگووارم و از پروردگار خود امید دارم که همین مرا از گرداب گناهم بیرون آورد.

[۱-] متن «افعی اهل العراق» و در شنهج (۲: ۲۹۱) [افعی اهل العراق با افعی عراقیان].

[۲-] متن «و الدّرع خیر من برود حبره بردهای بافت حبره» و در شنهج [فالقتل خیر من ثیاب الحبره کشته شدن از جامه‌های حبره



بهرتر است.]

[۳-) متن از روی شنهج «و شد علی خیل، خیل الشام فردّها» و در اصل [فردّ الخیل].

[۴-) یعنی عثمان بن عفّان. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۷

همین سوگواری است که اندوه بزرگم را اندکی می‌زداید، به راستی که بر ابن عفّان، بزرگ جنایتی رفت.

دلم [۱]، چنان که باید به تمامی بدین سوگواری قانع نیست مگر آنکه در راه خونخواهی او طعن نیزه و ضربت شمشیر را نیز به کار گیرم.

همان که همواره دل بدو بسته‌ام مرا نگهبان کافی و بسنده است.

پس اشتر بدو حمله کرد و به نیزه‌اش بزد و کار بالا گرفت، و برتری با اشتر بود و سپس دو سپاه به جای خود باز گشتند و معاویه از این ماجرا سخت اندوهگین شد.

### شکست عبد الرحمن بن خالد از عدی بن حاتم

روز پنجم عبد الرحمن بن خالد آماده کارزار شد، معاویه امیدوار بود که او بیش از دیگران وی را کامروا کند، از این رو با سواران و اسلحه بسیار به او نیرو بخشید که وی را چون پسر خویش می‌شمرد. از آن سو عدی بن حاتم همراه مذحجیان و قضاعیان به مقابله‌اش آمد، پس عبد الرحمن به پیشاپیش سواران در آمد و می‌گفت:

قل لعدی ذهب الوعیدانا بن سیف الله لا مزید ...

به عدی بر گوی که زمان تهدید (تو سپری شده) که من پسر «شمشیر خدا» هستم و همین بس.

من پسر خالدم که ولید او را شرف پدری فزود، آنکو در میانه شما یگانه دوران بود [۲].

طعم جنگ را چشیدید، پس بیشتر و بیشتر این شرنگ را بجشید که ما و شما را، از امروز تا آنکه که به راه آید، از جنگ گزیری نیست.

سپس هجوم آورد و مردم را به زیر ضربات نیزه گرفت، عدی بن حاتم آهنگ او کرد [و نیزه‌اش را به سوی او نشانه گرفت] و می‌گفت:

[۱-) متن از روی شنهج «کل قلبی» و در اصل [قلب].

[۲-) متن «ذاک الذی هو فیکم الوحید» و در شنهج (۲: ۲۹۲) [الذی قیل له آنکه او را یگانه می‌خواندند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۸ أرجو الهی و أخاف ذنبی و لیس شیء مثل عفو ربی ... [۱] من به پروردگارم امیدوار و از گناه خود هراسانم و هیچ چیزی چون بخشش و گذشت پروردگارم نباشد.

ای پسر ولید کینه شما در دل من انباشته شده و بسان کوهی، بلکه برتر از قله کوهساران بلند بر آمده است.

در آن دم که چیزی نمانده بود تا نیزه (حواله شده) عدی پیکر عبد الرحمن را بشکافد، وی در میان گرد و غبار آوردگاه گریخت و خود را در پناه انبوه نیزه‌های یارانش پنهان کرد، و کسان به هم بر آمدند، (و سرانجام) عبد الرحمن، شکست خورده و ناکام، نزد معاویه بازگشت و معاویه ملول و شرمند شد و در هم شکست.

### تغزیت گویی شماتت آمیز ایمن بن خریم به معاویه

چون ایمن بن خریم اسدی [۲] از آنچه بر سر معاویه و یارانش آمده بود آگاه شد به سرزنش او پرداخت، وی که پارساترین و بزرگترین شاعر اهل شام بود و در جنگ بی‌طرفی گزیده و کناری نشسته بود [۳]، در این باره چنین گفت:

معاوی انّ الأمر لله وحده و انّک لا تستطیع ضراً و لا نفعاً ...

ای معاویه، کار تنها از آن خدا و به دست اوست و تو را توانایی دفع زیان و جلب سودی نیست.  
مردانی از قریش را در برابر گروهی از مردان یمنی، که تو را امکان راندن آنها نبود، بسیج کردی.

[۱-] در شنهج [و لست ارجو غیر عفو ربی جز گذشت پروردگارم را امید ندارم].

[۲-] در اصل و شنهج [بن خریم] ولی درستش چنان که در شرح حال او در الاصابه، ۲۲۴۲ آمده «خریم» است، ایمن بن خریم بن شداد بن عمرو بن مالک بن علب بن عمرو بن اسد بن خزیمه بن مدرکه الاسدی. مبرد در الکامل گوید: از اصحاب بود. و ابن عبد البر گوید: در روز فتح (مکه) اسلام آورد. وی را «خلیل الخلفاء دوست خلیفه‌ها» می‌خواندند، چه آنان سخنوری و دانش او را بسیار می‌پسندیدند. وی مبتلا به پسی بود و آن لکه‌ها را با زعفران رنگین می‌کرد. - الاصابه، ۳۹۰

[۳-] متن «و کان فی ناحیه معتزلاً» و در شنهج [و کان معتزلاً للحرب من ناحیه عنها].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۸۹

چون دریافتی کارزار نیرو گرفته و کارت زار شده است به چاره‌اندیشی پرداختی و عقلت فزونی گرفت.  
در برابر قیس یا عدی بن حاتم و اشتر، تنی چند ناآزموده را [۱] که به پیکار گماشتی چه ارزشی باشد.  
در برابر (شهسواری چون) مرقال، عمرو را علم کردی، در حالی که او (در برابر این) چون شیر بیشه است در برابر گفتار.  
و سعید، شهنسوار همدان که چون نیزه‌اش را بجنابان جانها را بریاید.  
چون سم اسبان در آوردگاه گرد برانگیزد، با شمشیر خود بسی زره پوشیدگان را از پای افکند.  
تو ناکام بازگشتی و بدانچه می‌خواستی دست نیافتی مگر اسبی فرسوده که جان خود را به مدد آن نجات دادی.  
دست از آنان بدار! نه، به خدا، تو را یارای رویارویی آشکار با ایشان نیست، پس برای غلبه بر ایشان به نیرنگ متوسل شو [۲].

### [سرزنش معاویه به عمرو]

راوی گوید:

معاویه نیز آشکارا عمرو را به باد سرزنش گرفت [و او را توبیخ و نکوهش کرد] و گفت: من هنگامی که بر همان قراری که با شما نهاده بودم، به مصاف سعید ابن قیس و گروه همدانیان رفتم، رفتارم با شما منصفانه بود (و به وظیفه خود درست عمل کردم) ولی به راستی که تو مردی جبون و ترسویی. عمرو خشمگین شد و گفت: ای معاویه، به خدا سوگند اگر علی خود بر تو تاخته بود هرگز به میدان نمی‌رفتی، اگر چنان که ادعا می‌کنی بویی از شجاعت برده بودی می‌بایست هنگامی که علی تو را به مبارزه تن به تن طلبید به میدان می‌رفتی. عمرو در این باره چنین سرود:

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «أغمارک الجدعا» و در اصل [...] الخدعا] و در شنهج [...] الجدعا].

[۲-] متن از روی شنهج «فاعمل لقههم خدعا» و در اصل [فانظر تطیقهم خدعا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۰ تسیر الی ابن ذی یزن سعید و تترک فی العجاجة من دعا کا ...

به میدان سعید، پسر ذی یزن می‌روی اما به جنگ آن دیگری که تو را در آوردگاه به مبارزه خواند نمی‌روی.

آیا تو خود یارای مقابله با ابی الحسن علی را داری که شاید بعد، خداوند به آن کس که به دنبال توست نیز امکان پیروزی دهد؟ (علی) تو را به مبارزه خواند و تو پاسخش ندادی، چه اگر هم‌اوردش می‌شدی بی‌گمان به خاک هلاک می‌افتادی. چون او تو را به هم‌اوردی خواند کر و لال شدی و در برابر آن مبارزه‌طلبی مردانه سکوتی مرگبار کردی. آن سردار پیشاهنگ، به رادمردی آسیاب خود را گرداند و کارش را گذراند (و وظیفه‌اش را انجام داد ولی تو وظیفه‌ات را به انجام نرساندی).

ای پسر هند تو با یارانت منصفانه و مردانه رفتار نکردی، خود، آنها را پراکنده کردی و سپس بر کسانی که تو را یاورها داده‌اند خشم گرفتی.

نه، به خدا، در ضمیر تو نیت خیری نمی‌گذرد و جز خودخواهی و هوای نفس خویش را بر من نمایان نکردی.

### دل‌داری دادن معاویه به قریشیان

قریشیان از کرده خویش (و آن بی‌هنریها) شرم‌منده شدند و یمانیان (شام) آنان را سرزنش کردند، آنگاه معاویه گفت: «ای گروه قریشیان، به خدا امروز چیزی به پیروزی شما نمانده بود، ولی در برابر تقدیر الهی تدبیری نباشد [۱]، [از چه شرم دارید؟] شما با سرداران پیشگام عراق برابر شدید و افرادی از ایشان را کشتید و آنها نیز از شما کسانی را کشتند. بر من نیز سرزنشی ندارید، چه من خود را برای پیروزی بر سالار آنان، سعید بن قیس آماده کرده بودم [۲].» (با وجود این قریشیان) روزی چند پیوند از معاویه گسیختند و معاویه در این باره گفت:

[(-۱)] متن از روی شنهج «لا مردّ لأمّ الله» و در اصل [الامر لأمر الله امر، فقط امر خداست].

[(-۲)] متن از روی شنهج «لقد عبأت نفسي» و در اصل [... تعبّتی].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۵۹۱ عمری لقد انصفت و التّصف عاده و عاین طعنا فی العجاج المعاین ... به جان خودم که منصفانه دادمردی دادم و انصاف عادت من است و بینندگان در آوردگاه نیزه‌زنی مرا دیدند. اگر امیدوار نبودم که (یارانم) فرصت ابراز دلیری را غنیمت شمرند [۱] و گرد ننگ و عار از دست و رخسار خود بشویند، مردانی غیر از شما را برای پیکار فرا می‌خواندم، اما آیا رسم است که نزدیکان سلطان از او حمایت نکنند؟ آیا می‌دانید، با چه سپاه دلاور انبوهی برابر شدید؟ سپاهی که بیشه شیران را در هم می‌نوردند، با شهبسواران و ناموران عراق برابر شدید، سردارانی که چون لهیب جنگ زبانه کشد دلیرانه می‌کوشند. هیچ یک از شهبسواران شما از زبده سواران آنان کمتر نبودند ولی آنچه خدا تقدیر کرده است، همان شود.

### [پوزش خواهی قریشیان از معاویه]

راوی گوید:

چون قریشیان این سخنان را از معاویه شنیدند نزد وی آمدند و از او پوزش خواستند و موجبات خرسندی او را فراهم ساختند.

### [پیامهای متبادل میان معاویه و عمرو]

[نصر] گفت: [عمرو بن شمر برای ما روایت کرد:] چون جنگ شدّت یافت [و کار دشوار شد] معاویه به عمرو پیام داد که عکّ و اشعریان را در برابر همتایان خود قرار دهد. عمرو به معاویه پیام داد: «همدان در برابر عکّ قرار گرفته است»، معاویه به او پیام باز

پس فرستاد: «عک را بر همدان

[۱-] متن «أن تبوءوا» و در شنهج [أن تؤدبوا که ادب شوند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۲

بتاز، از این رو عمرو نزد ایشان آمد و گفت: ای گروه عک! علی می‌داند که شما قبیله‌ای شامی هستید، و بدین سبب قبیله عراقی همدان را برای نبرد با شما بسیج کرده است، پس پایدار باشید و امروز ساعتی سرهای خود را به من سپارید که حق به نقطه حساس خود رسیده است.

## ابن مسروق و معاویه

### اشاره

ابن مسروق عکی (از سپاهیان معاویه به عکیان) گفت:

لختی فرصتم دهید [۱] که نزد معاویه بروم، پس نزد او آمد و گفت: ای معاویه تکلیف «هزار تن برابر دو هزار تن» [۲] را بر ما نه، و هر که کشته شد پسر عمش جای وی را بگیرد، تا امروز چشم و دلت را آرام بخشیم (و به نگرانی تو پایان دهیم).

## پیکار عک و همدان

گفت: این مهم با تو. پس ابن مسروق نزد یاران خویش بازآمد و داستان را باز گفت، عکیان گفتند: ما به جنگ همدانیان می‌رویم. راوی گوید:

عکیان پیش تاختند و از آن سو سعید بن قیس ندا در داد: ای همدانیان پای آنان را پی کنید [۳]. تیغها، بیدریغ و پیایی، پای عکیان را قطع می‌کرد، در این هنگامه ابو مسروق عکی (به چاره‌جویی) بانگ کرد: ای عکیان، آن گونه که اشتران زانو زنند به زانو در آید. همگی به زانو در آمدند و سپرها را برابر گرفتند و با نیزه مهاجمان را می‌زدند [۴]. (در آن حال) پیری از همدانیان فراز آمد و می‌گفت:

[۱-] متن «امهلونی» و در شنهج (۲: ۲۹۳) [امهلنی].

[۲-] یعنی یک تن از ما دو تن از آنان.

[۳-] متن «خدموا» - آنچه پیشتر در صفحات ۳۵۲ و ۴۵۱ آمده است.

[۴-] متن «و شجروهم بالرماح» و در اصل [فشجرتهم همدان بالرماح همدانیان آنان را با نیزه می‌زدند].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۳ یا لبکیل، لخمها و حاشد [۱] نفسی فداکم طاعنوا و جالدوا ...

ای نکومردان بنی بکیل، از طایفه لخم و طایفه حاشد، جانم به قربانتان نیزه زنید و شمشیر بر کشید، تا استخوانهای پسین سرهای دشمنان و سپس پاها و بازوان ایشان را بشکنید.

نیای شما و پدرتان چنین سفارشی به شما کرده‌اند و من از حمیت قبیله‌ای دفاع می‌کنم و اینک من پیر و پیشوای شمایم.

آنگاه مردی از عکیان فراز آمد و می‌گفت:

یدعون همدان و ندعو عکائفی فداکم یال عک بکا ...

آنان همدان را بخوانند و ما عک را بخوانیم جانم به قربانتان ای عکبان از عار و ملامت بپرهیزید.  
اگر آن گروه پای شما را پی می‌کنند شما زانو استوار دارید و شکی بر دلیری خویشتن در دلم ایجاد نکنید [۲].  
دشمن می‌ستیزد پس شما بیشتر بستیزید.  
راوی گوید:

کسان نیزه‌ها را به سویی افکندند و شمشیرها را بر کشیدند و چندان شمشیر زدند تا شب در آمد، آنگاه همدانیان گفتند: ای گروه عک به خدا سوگند ما (از میدان) باز نگردیم مگر آنکه شما از میدان باز گردید، عکبان نیز همچنین گفتند.  
سپس معاویه به عکبان پیام فرستاد: «سوگند آن گروه را راستین شمارید [۳] و [باز گردید]». آنگاه عکبان میدان را ترک کردند و سپس همدانیان از میدان باز گشتند.  
عمرو گفت: ای معاویه، امروز شیران به شیران در افتادند. هرگز روزی چنین صعب

[۱-] در الاشتقاق، ۲۵۰ آمده است: «بنو حاشد و بنو بکیل دو تیره که قبیله همدان از آنها برخاسته است».  
[۲-] متن «لا تدخلوا نفسی علیکم شکا» و در شنهج [لا تدخلوا الیوم علیکم ... امروز بر خود شک و تردید راه ندهید].  
[۳-] متن «ابروا قسم القوم» و در شنهج (۲: ۲۹۳) [ان ابروا قسم اخوتکم سوگند برادرانتان را به راست شمارید] (مراد اینکه سوگند ایشان را راست شمارید و میدان را ترک کنید و گرنه جنگ چندان ادامه یابد که جملگی نابود شوید و از طرفین کس زنده نماند. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۴  
ندیده بودم، اگر تو را قبیله‌ای دیگر همچون عک می‌بود یا علی را همه چون همدانیان (سخت کوش) می‌بودند، بی‌گمان این برخورد به نابودی همگانی می‌انجامید (و یک تن از دو سپاه زنده نمی‌ماند).

### بیان عمرو درباره نبرد عک و همدان

عمرو در این باره سرود:  
ان عکا و حاشدا و بکیلا کأسود الضراب لاقث اسودا ...  
به راستی (رزماوران)، عک و حاشد و بکیل چون شیرانی که به شیران دیگر برخوردند یک دیگر را فرو کوفتند.  
نیزه‌ها را به جنبش در آوردند و شمشیرها را بر کشیدند و از دم شمشیر مرگی صعب و هولناک آفریدند.  
هرگز فرار نمی‌شناختند گرچه در چنان هنگامه‌ای فرار خردمندانه می‌نمود [۱].  
شانه‌ها به زیر ضربات شمشیر در هم می‌شکست و دم تیغ تیز رشته جانها را می‌گسیخت.  
خدا می‌داند که از این گروه دلاور سستی و تهاونی در پیکار ندیدم.  
آنچه دیدم ضربات دمامد شمشیر بود که بر سرها و شانه‌ها فرود می‌آمد و آهن که بر آهن بلند می‌شد.  
فرمانبرداران بر نافرمانان، که چنان که باید کمال جهد خود را به کار نبرده بودند، برتر آمدند.  
گوینده‌ای بانگ زد: پاهایشان را پی کنید، و در زمان، (سپاه) عک به زانو نشست و استوار بر زمین چسبید.  
چنان محکم که به زانو زدن [۲] و بر سینه نشستن اشتران سنگین بار می‌مانست و گویی به زمین دوخته شده‌اند.

[۱-] متن از روی شنهج «و ان کان فرارا لکان ذاک سدید» و در اصل [کان ذلک شدیدا].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «کبروک الجمال» و در اصل و شنهج [کبراک ...] که وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۵

### کشاده دستی معاویه در بخشش

چون عکبان و اشعریان با معاویه شرط کرده بودند که در صورت ابراز دلیری و پایداری، علاوه بر مقرری پاداش کلانی نیز به آنان تعلق گیرد، معاویه چندان مال به ایشان بخشید که از سست سست‌دلانی که در سپاه عراق بودند کس نماند مگر آنکه به معاویه گرایش یابد و بدو چشمداشتی پیدا کند [۱]، و این ماجرا در میانه مردم رواج یافت و چون به علی گزارش دادند آن (گرایش و سست‌دلی) را بسی نکوهیده داشت.

### هجو عک و اشعریان از سوی منذر وادعی

منذر بن ابی حمیصه وادعی [۲] که شهسوار و شاعر همدانیان بود حضور علی آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، عکبان و اشعریان از معاویه مقرری و بخشش [۳] خواستند و وی مطلوب آنان را بدیشان بداد، و آنها دین خود را به دنیا فروختند، ولی ما آخرت را بر دنیا ترجیح دادیم و عراق را بر شام فضیلت نهادیم و تو را بر معاویه برگزیدیم، به خدا سوگند که آخرت ما از دنیای آنان بسی نیکوتر و عراق ما از شام آنان بسی خوشتر و امام ما از رهبر آنان بسی ره‌یافته‌تر است، (دست ما را بر جنگ بگشای) و از ما نصرت خواه و به پیروزی ما اطمینان کن [۴] و ما را به سوی مرگ و جانبازی ببر.» سپس در این باره گفت:

ان عکا سألوا الفرائض و الاشعر سألوا جوائزاً بثنيه ...

[ (۱-) ] متن «و شخص بصره الیه چشم به او دوخته است» و در شنهج [و شخص بصره الیه] (مراد اینکه سست دلان و دنیاپرستان سپاه عراق نیز به طمع رشوه معاویه افتادند. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج و الاصابه، ۸۴۵۹ «الوادعی» منسوب به وادعه که تیره‌ای از همدان است. الاشتقاق، ۲۵۳ و نیز در متن از روی الاصابه «ابی حمیصه الوادعی» و در اصل به خطا [بن ابی حمیصه الاوزاعی]، و در شنهج [بن ابی حمصه].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «و العطاء» و در اصل [العقار].

[ (۴-) ] در شنهج به جای دو جمله اخیر [فامنحن بالصبر] که ناقص و محرف است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۶

عکبان درخواست مقرری کردند و اشعریان بهترین جایزه‌های «بثنی [۱]» را خواستند.

دین را به خاطر دریافت بخشش و مقرری ترک کردند و بدین گونه بدترین مردم محسوب می‌شوند.

ولی ما پاداش نیکو را با پایداری در جهاد و شکیبایی، از خداوند درخواست کردیم.

هر کس را آن دهند که درخواست کرده و مرادش بوده است، و راه ما از راه آنها جداست.

مردم عراق به جنگ آنگاه که نيزه‌ها به جولان در آید سخت کوش و پایداری و چابک سوارند.

و چون بندگان خدا [۲] را بلا و فتنه‌ای فرا گیرد اینان بار سنگین (دفاع) را به خوبی بر دوش می‌کشند.

ای صاحب امر ولایت و وصایت، یک تن از ما نیست که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد.

علی گفت: همین تو را بس، خدا رحمت کند، و سپس وی و قبیله‌اش را ستود. چون شعر او به آگاهی معاویه نیز رسید، معاویه

گفت: به خدا سوگند دوست دارم (و روا دانم) چندان ثروت و مکنت به معتمدان (و یاران) علی دهم [۳] و چنان مال و منالی

میانشان پخش کنم که (در نظر ایشان) دنیای من بر آخرت او بچربد.

### نبرد همدانیان

دیگر روز (همدانیان) به آوردگاه تاختند و معاویه در میان قبایل یمنی بانگ بر آورد: بشتابید و شهبسواران نامدار خود را به سوی من [۴] فرستید تا در برابر این قبیله همدانی مرا یاری دهند [۵].

[ (۱-) ] متن «بثَّیَّة» منسوب به روستایی در شام، بین دمشق و اذرعات، که گندم بثنی منسوب بدانجاست و بهترین نوع گندم است. در شنهج (۲: ۲۹۴) به تحریف [لبثیه].

[ (۲-) ] متن «اِذَا عَمَّتِ الْعِبَادُ» و در شنهج [اِذَا عَمَّتِ الْبِلَادُ].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «لَا سَمِيلٌ بِالْأَمْوَالِ ثَقَاتِ عَلِيٍّ» و در اصل [اهل ثقات علی].

[ (۴-) ] متن «عَبُّوا إِلَيَّ» و در شنهج [عَبُّوا لِي] برای من بسیج کنید.

[ (۵-) ] متن «لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ هَمْدَانَ» و در شنهج [علی هذا الحی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۷

پس فوج بزرگی گرد آمد و رهسپار میدان شد، چون علی آنان را دید دانست که ایشان زبده مردانند، از این رو ندا در داد: «ای همدان». سعید بن قیس پاسخ داد، و علی علیه السلام به او گفت: «حمله کن». وی هجوم آورد چنان که دو سپاه در هم آمیختند و جنگی سخت در گرفت و همدانیان یمانیان را در هم کوفتند و بهم تافتند تا آنان را نزد معاویه گریزانند، و معاویه گفت: (وه، که) از دست همدان چه دیدم! و بسیار اندوهگین شد و آه و فغان نمود. کشتاری سریع و بی‌امان به جان سواران شامی افتاده بود. (از آن سو) علی همدانیان را گرد آورد و گفت: ای گروه همدان، همانا شما زره و نیزه منید، ای همدانیان شما جز برای خدا مرا یاری ندادید و جز ندای خدا را پاسخ نگفتید. سعید بن قیس گفت: «ما به ندای خدا و نیز به دعوت تو پاسخ گفتیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه را در مرقدش یاری دادیم و در رکاب تو با آنکو بر خلاف دوست جنگیدیم، ما را به هر میدان رزم خواهی گسیل دار.» نصر گفت:

بدان روز علی علیه السلام فرمود:

و لو كنت بؤابا علی باب جنة لقلت لهمدان ادخلی بسلام.

اگر من در بان آستانه بهشت باشم بی گمان به (قبیله) همدان گویم خوش (به فردوس) در آیید.

### خوشامد علی از همدان

پس علی علیه السلام به پرچمدار (قبیله) همدان گفت:

مرا در برابر حمصیان (نیز) حمایت کنید و نصرت دهید که من چنان رزم‌آوری که از آنان دیدم از دیگران ندیده‌ام.

### پیکار همدانیان و حمصیان

(علی) خود پیش تاخت و همدانیان نیز پیش تاختند و یکباره حمله‌ای سخت کردند و چندان با ضربات پیاپی شمشیر و گرزهای آهنین دشمن را کوفتند که آنان را

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۸

به سراپرده معاویه گریزانند. آنگاه مردی همدانی که به طایفه ارحب [منسوب بود] [۱] به رجزخوانی پرداخت و می‌گفت:

قد قتل الله رجال حمص حرصا على المال و اى حرص ...

خداوند مردان حمص را به خاطر حرص مال بکشت، و چه حرصی (مرگبار).

آن گروه (حمصی) به سخن دروغ و نادرست [۲] فریب خوردند و پیمان خود را به چنان صورتی شکستند، و سر از فرمان خدا و مضمون نص (صریح ولایت) پیچیدند.

در پیشتازی فوج حمص نیز مردی از کنده پیشاپیش آنان می‌تاخت و می‌گفت:

قد قتل الله رجال العالیه فی یومنا هذا و غدوا ثانیه ...

خداوند مردان عالیه را امروز به دست ما بکشت و دگر بارشان نابود کرد، چنان که (یا بسیاری از آنان) به سنگواره‌های [۳] پوسیده دوران دیرینه عاد و ثمود، در سرزمین ویران شده حجر [۴]، مانند شدند و یا معاویه بر آنان (که زنده ماندند) چیره شد.

راوی گوید:

چون معاویه نیروی پشتیبان سواره خود را بر ضد همدان بسیج کرد و این نیرو عقب رانده شد و از همدان شکست خورد، سخت اندوهگین گشت، آنگاه خود شمشیر کشان به میدان تاخت، اما سواران همدان بر او تاختند و وی به تک از چنگ ایشان بگریخت [۵] و نیروی پشتیبان سپاه شام نیز شکست خورد و همدان به جای خود باز گشتند. و حجر بن قحطان وادعی [۶] [خطاب به سعید بن قیس] سرود:

[(-۱)] متن «عداده»، و جای این کلمه در نسخه اصل تهی است.

[(-۲)] متن «... و حرص» و در شنهج به تحریف [و حرص].

[(-۳)] متن به تصحیح قیاسی «کرجام» و در اصل [کرجال].

[(-۴)] (حجر، سرزمین قوم نابود شده ثمود در عربستان کهن. - م.)

[(-۵)] متن به تصحیح قیاسی «ففاتها رکضا» و در اصل [ففارقها ...].

[(-۶)] متن «الوادعی» منسوب به وادعه، تیره‌ای از همدان و در شنهج [الهمدانی] - ۵۹۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۵۹۹

قصیده حجر بن قحطان

ألا یا ابن قیس قرت العین اذ رأته فوارس همدان بن زید بن مالک ...

هلا ای پسر قیس چون دیده (نگران)، شهسواران بنی همدان بن زید بن مالک را بدید، روشن شد و آرام یافت.

سوار بر اسبان نیکوی نژاده با دستهای بلند و کشیده و میان باریک، برای رویارویی با دژخویان (می‌تاختند).

(با) آزموده اسبانی [۱] که در برابر ضربات نیزه مقاومت می‌کردند و در جولان خود سنگها را به زیر سم خرد می‌نمودند [۲].

نیروی رزماور که علی در برابر پسر هند و سپاه او بسیج کرد، و اگر (معاویه) از چنگشان نگریخته بود خود نخستین قربانی می‌بود.

(علی) بدان روز چنان که می‌خواست کامیاب شد و هر روز دیگر نیز خداوندی که خورشید را به کسوف می‌برد، پیروز می‌کند.

سپاس خدای را که وی در هر حادثه ناگوار و دشوار برای مردان دلاور خویش چون دژ و حصاری جانپناه بود.

به امیر مؤمنان برگوی: اگر ما را به هر میدان که خواهی [۳] گسیل فرمایی، ما جانبازی خواهیم کرد.

ما سمر را در قبیله حمیر و نیز کنده و بنی خفاف سکاسک [۴] را در هم شکستیم.

و همچنین عک و لخم را که تازیانه بر کشیده بودند به طعن نیزه‌های بلند خویش چون کنیزکان حیاض (وامانده) گریزانیم.



## [معاویه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص]

[نصر گفت:] و [عمر بن سعد از رجال خویش برای ما روایت کرد که] معاویه مروان بن حکم را بخواند و گفت: ای مروان، اشتر مرا اندوهگین [و پریشان خاطر (و نگران)] می‌دارد. تو با این گروه سوار: «کلاع» و «یحصب»

[(-۱)] متن «موقرة... با صلابت و آزموده» و در شنهج [معوذة للطعن عادت کرده به ضربات نیزه].

[(-۲)] متن از روی شنهج «يجلن و يحطمن الحصی» و در اصل به خطا [يزلن و يلحقن القنا].

[(-۳)] متن «اذا شئت» و در شنهج [متی شئت هر وقت خواستی].

[(-۴)] ص ۱۱۷ س ۱۴

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۶۰۰

به پیکارش برو و با او نبرد کن. مروان به وی گفت: این مهم را به عمرو که یار نزدیک و صمیم دوست و چون جامه زیرین به تو پیوسته است بسپار. گفت: اما تو هم در حکم جان منی و چون رگ گردن به من نزدیک هستی. گفت: اگر چنین است، آیا تو به من و او به یک چشم می‌نگری؟ آیا مرا در برخورداری از سهم جایزه چون او محسوب می‌داری؟ و یا او را در بی‌نصیبی از بخشش خود چون من محروم می‌سازی؟ نه، چنین نیست، تو آنچه خود در دست داشتی به او بخشیدی و آنچه را در دست دیگران است نیز برای او آرزو داری [۱]. اگر تو پیروز شوی او مقامی نیکو خواهد یافت و اگر مغلوب شوی گریز برای او آسان است. معاویه گفت: خدا از تو (بیزار و) بی‌نیاز است [۲]. گفت: «اما، نه امروز». آنگاه معاویه عمرو را بخواند و فرمان داد به جنگ اشتر رود. عمر گفت: به خدا سوگند من آن گونه که مروان به تو پاسخ داد با تو سخن نمی‌گویم. گفت:

چه موجبی دارد که تو سخنانی چون او بگویی [۳]؟ در حالی که من تو را مقدم داشتم و او را مؤخر نهادم، تو را درون (جرگه مشورت) آوردم و او را بیرون راندم. عمرو گفت: [اما] (در ضمن باید بدانی) به خدا سوگند اگر هم چنین کرده‌ای، مرا به خاطر کفایت و شایستگی‌هایم مقدم داشته و برای بهره بردن از خیر خواهیم به درون آورده و به ریزنی خود گزیده‌ای. اینک پاره‌ای کسان (اشاره به مروان) در کار (حکومت موعود من بر) مصر بر تو بسی خرده می‌گیرند و سخنهایی می‌گویند. اگر خرسندی آنها جز با پس گرفتن آن از من حاصل نمی‌شود آن را باز پس گیر [۴].

[(-۱)] اشاره به حکومت مصر که معاویه آن را به عمرو بن عاص وعده داده بود. - م.

[(-۲)] متن «یعنی الله عنک» (مراد اینکه: من که کاری الهی در پیش گرفته‌ام از تو و یاری تو که چنین شرطهایی می‌کنی بی‌نیازم. - م.) و در شنهج (۱: ۲۹۵) [سیغنی الله عنک].

[(-۳)] متن «... و لم تقوله» و در شنهج [...] و کیف تقوله و چگونه آن را بگویی].

[(-۴)] متن «وان کان لا یرضیهم الا اخذها، فخذها» و در شنهج [وان کان لا یرضیهم الا رجوعک]

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۶۰۱

## برخورد عمرو با اشتر

پس عمرو با آن گروه (کلاعیان و یحصیان) به میدان رفت و اشتر پیشاپیش سواران خود به او برخورد [و می‌دانست که بزودی با او درگیر خواهد شد]، اشتر [رجز می‌خواند و] می‌گفت:

یا لیت شعری کیف لی بعمر و ذاک الذی اوجبت فیه نذری ...

به جان خودم، که چه به روز عمرو بیارم! آن کس که باید عهدی را که با خود بسته‌ام در حقش اجرا کنم.

آن کس که وی را به جدّ و جهد دنبال می‌کنم، آن کس که (با کشتن او) دل خود را آرام می‌بخشم.

آن کس که اگر وی را هر دمی از دمه‌های زندگیم ببینم دیگ خشم و انتقامم با دیدنش به جوش می‌آید، یا نه، بار الها (اگر تقدیر چنان رفته که نتوانم به عهد خود وفا کنم) پوزش مرا بپذیر.

### عمرو و اشتر

عمرو دانست که او اشتر است، و نیرویش در جا بکاست [۱] (و دلش فرو ریخت) و سخت بهراسید، ولی شرم داشت که باز گردد، ناگزیر به جانبی که صدای او می‌آمد روان شد و می‌گفت:

یا لیت شعری کیف لی بمالک کم کاهل جبته [۲] و حارک ...

[۱] فیما وثقت لی به منها فارجع فیه اگر ایشان جز با پس گرفتن قول و قرار موثقی که بر سر آن با من نهاده‌ای راضی نمی‌شوند، از قولت برگرد [پیدا است عمرو بن عاص که توانایی پیکار در برابر سپاه امیر مؤمنان را از دست داده و یک بار خود در نبرد رویاروی با علی علیه السلام تا دم مرگ رفته و دیگر بار فرزندانش به کام اجل نزدیک شده‌اند، در عین تعریض به مروان حکم، بی‌میل نیست شانه خود را از زیر تعهدی که به معاویه سپرده است نیز خالی کند و از معرکه جان سالم به در برد. - م.]

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «فشل حيله» و در اصل به تحریف [خیله]، این کلمه در شنهج نیامده است.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی و در اصل [کداجل خبیه] و در شنهج [کم جاهل جبته].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۲

به جان خودم، که چه به روز مالک بیارم! چه بسا شانه‌ها و سر شانه‌ها را در هم شکسته‌ام.

و چه بسا شهبسواران را که من کشته‌ام و چه بسیار رزماوران و نیزه‌گذاران و شمشیر زنانی را که نابود کرده‌ام [۱].

و چه بسا مردانی را که به میدان آمده‌اند از پای در آورده‌ام، آری همه این چنین به دام هلاک افتادند.

راوی گوید:

چون اشتر با نیزه بر او تاخت عمرو جا تهی کرد، آنگاه اشتر نیزه‌ای به چهره او زد ولی [نیزه] چندان کارگر نیامد. عمرو (از درد) بیتاب شد و [لگام اسبش را کشید و دست] بر رخسار خود نهاد و گریزان به اردوگاه باز گشت.

جوانی از یحصیبیان بانگ بر آورد: ای عمرو تو معاف هستی، که نیروی جوانی نداری، ای حمیریان [۲] آن (نیروی جوان که) از شماس است اینک با شما و در میان شماس، پرچم را به من سپارید [۳]. آنگاه - وی که نوجوانی بود [۴] - پرچم را بگرفت و پیش تاخت و می‌گفت:

ان یک عمرو قد علاه الأشر بأسمر فیه سنان ازهر ...

اگر اشتر با نیزه بلند و ناوک دلدوزش بر عمرو چیره آمد.

به خدا، اینک به جان خودم (فرصت پیکار با او) برای من مایه مباهات است، ای عمرو دریغ از آن سرزمین سبز و خرم (که به تو بخشیده‌اند) [۵].

ای عمرو، رزمآوری حمیری و یحصیبی، با زخمهای کاری که می‌زند، تو را از پیکار بی‌نیاز می‌دارد.

پرچم را به من دهید که امروز روز مرگ سرخ است.

[ (۱-) ] این بیت در شنهج نیامده.

[ (۲-) ] متن «یا لحمیر» و در شنهج (۲: ۲۹۵) [یا آل حمیر].

[ (۳-) ] متن «ابلقونی اللواء» و در شنهج [هاتوا اللواء پرچم را بیاورید].

[ (۴-) ] متن «غلاما شابا» و در شنهج [غلاما حدثا جوانی نو رسیده].

[ (۵-) ] اشاره به سرزمین مصر (که حکومت آن به عمرو بن عاص واگذار شده بود).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۳

پس اشتر به پسر خود ابراهیم ندا داد: پرچم را بگیر، جوانی در برابر جوانی. آنگاه ابراهیم به پیش تاخت و می گفت:

یا ایها السائل عنی لا ترع أقدم فائی من عرائین النخ ...

ای آنکه مرا می جویی پروا مکن و فراز آی که من از شیر مردان نخعی هستم.

ضرب نیزه دلدوز عراقی را چگونه می بینی؟ من به روز نبرد (چون شاهین) بال می گشایم و هرگز فرو نمی افتم.

آنچه گزندتان رساند ما را شاد کند و آنچه بر زیان شما باشد به سود ماست [۱]، من امروز برای هول آفرینی و هراس انگیزی آماده شده‌ام.

### شکست عمرو

وی بر آن حمیری بتاخت، و حمیری پرچم به دست، با نیزه با او درگیر شد و هر یک چند ضربت نیزه رد و بدل کردند تا حمیری از پا در آمد و کشته شد. مروان عمرو را به باد ملامت گرفت، و قحطانیان بر معاویه خشمگین شدند (و شوریدند) و گفتند: تو کسی را به فرماندهی ما گماشته‌ای که خود همراه ما نمی جنگد؟! یکی از خودمان را به فرماندهی ما بگمار و گرنه ما را به تو نیازی نباشد (و دست از همراهی با تو می کشیم). مزعف یحصبی - که شاعر بود - گفت: ای امیر، بشنو:

شعر یحصبی

معاوی إِمّا تدعنا لعظیمه یلبس من نکرائها الغرض [۲] بالحقب [۳] ...

ای معاویه اکنون که ما را به کاری سترگ که از هیبتش تسمه با تنگ پوشانده شده فرا خوانده‌ای.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «ما ساء کم سرّ و ما ضرّ نفع ما ساء کم سرّنا و ما ضرّ کم نفعنا» و در اصل [و لا ضرّ].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «الغرض دوال و تسمه‌ای که جهاز شتر را بدان به زیر شکمش استوار دارند» و در اصل [الغرض].

[ (۳-) ] حقب تنگ میان بند شتر که زیر تسمه دوال استوار دارند تا حرکت تسمه شکم حیوان را نیازارد مراد از بیت اینکه این

جنگ مهیب را با شعار خونخواهی عثمان و وعده‌های برای ما آسان جلوه گر کرده‌ای. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۴

پس کسی از حمیریان را که شهریاران عربند به فرماندهی ما بگمار که هم‌تبار ما باشد.

ما را به قبول فرماندهی کسی که او را نمی خواهیم و مدار و ما را دم و دنباله‌رو اغراض قرار مده.

ما را خشمناک مکن، که حوادث بر ضدّ تو به هم بر آمده و اینک در میان یحصبیان خشم و طغیان پدید شده.

به راستی، ما را حقّ بزرگی است همراه با احساس فرمانبرداری و مهر و محبّتی که در استخوان و پی [۱] ما ریشه دوانده.

## معاویه یارانش را تشویق می‌کند

معاویه به ایشان گفت: [به خدا] من پس از این موقعیت و از این لحظه [۲] به بعد، فرماندهی جز از خودتان بر شما نخواهم گماشت. [نصر گفت]: و [عمر بن سعد برای ما روایت کرد و گفت]: چون عراقیان کار را بر شامیان زار کردند معاویه گفت: امروز روز آزمایش و پیرایش است [و امروز را فردایی در پیش] همان گونه که آنان بر شما تاخته‌اند شما نیز بر آنان تاخته‌اید، شکبیا باشید و بزرگوار بمانید [۳].

## [علی و اصبع بن نباته]

راوی گوید:

علی بن ابی طالب یاران خود را تشویق می‌کرد، پس اصبع بن نباته در حضورش به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا با دیگر کسان پیش فرست که امروز پایداری و پیروزمندی خود را از تو دریغ نورزم. ما شامیان را تار و مار کرده‌ایم و (با آن همه درگیری) خود هنوز نیروی کافی و دلاورانی پا بر جا داریم. رخصت

[ (۱-) ] متن «فی المشاشه سر استخوان و غضروف که مفردش مشاش است، و العصب» و در شنهج [فی المشاش و فی العصب].

[ (۲-) ] متن «بعد موقفی هذا» و در شنهج [بعد هذا اليوم از امروز به بعد].

[ (۳-) ] متن «كونوا کراما» و در شنهج [و موتوا کراما بزرگوارانه بمیرید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۵

فرمای تا پیش تازم. علی گفت: به نام و برکت خداوند، پیش تاز. پس وی پرچمش را بر گرفت و به پیشروی پرداخت و می‌گفت: حَتَّى مَتَى تَرْجُو الْبَقَا يَا أَصْبَغُ إِنَّ الرُّجَاءَ بِالْقَنُوطِ يَدْمَغُ ...

ای اصبع تا کی امید (زندگی بیهوده) داری؟ که چنین امیدی به نومیدی در هم شکسته شود.

آیا حوادث روزگار را نمی‌بینی که چگونه در می‌رسد؟ پس هواهای نفسانی را چون چرمی که دباغی کنند در هم کوب.

همگامی با حوادث، تو را بهتر به مرادی که داری [۱] می‌رساند، امروز را کاری است و فردا نیز بی‌کار و بی‌حاصل (و بی‌توشه آخرت) مباش.

اصبع که پیری پارسا و پرهیزگار بود- و غالباً چون گروهی را گرم پیکار با یک دیگر می‌دید شمشیرش را در نیام می‌کرد- اینک در حالی که شمشیر و نیزه‌اش را غرقه به خون کرده بود باز آمد. وی از ذخایر علی بود که تا پای جان بدو بیعت سپرده بود و از شهبسواران عراق شمرده می‌شد و علی علیه السلام از گسیل داشتن او به جنگ و کشتار دریغ می‌ورزید.

## [بانگ مالک اشتر]

### اشاره

و گوید:

چون جنگ دندان مهیب مرگبار خود را بر پیکر کسان فشرد و آتش پیکار زبانه گرفت برخی از سپاهیان در هموردی و تکاپوی کندی ورزیدند، از این رو اشتر بانگ بر آورد و گفت: هان ای مردم عراق، آیا کسی هست که جان خود را [به خدا] فروشد؟ اثال بن حجل (بیدرنک) برابر صفوف دو سپاه آمد و ندا در داد:

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۲: ۲۹۶) «قد ترید» و در اصل [قد یدین].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۶

### برخورد ناکهانی اثال بن حجل با پدرش

آیا هم‌آورد من کس باشد؟ از آن سو معاویه حجل را بخواند و بدو گفت: به نبرد این مرد برو. آن هر دو تن که به کار خود و فنون جنگ آشنا بودند به یک دیگر آویختند. نخست پیر بر جوان ضربت نیزه‌ای وارد آورد و جوان به ضربت متقابلی پاسخ داد و سپس به ذکر نام و نسب خویش پرداخت [۱]، و معلوم شد که پسر هم‌آورد خویش است [۲]، پس هر دو از اسب به زیر آمدند و یک دیگر را در آغوش کشیدند و گریستند، آنگاه پدر به پسر گفت: ای اثال به دنیا گرای، و پسر پاسخ داد: ای پدر تو به آخرت گرای، به خدا، ای پدر اگر به فرض، در ذهن من خلجانی پیدا می‌شد که به شامیان بگرام بر تو واجب بود که خود به صرافت طبع مرا از (چنان گرایش به باطل و) اجرای آن فکر باز می‌داشتی، اما اینک خلاف آن می‌کنی، و بد می‌کنی، من به علی و مؤمنان صالح چه بگویم؟! تو بر گزینش خویش بمان و من نیز بر عقیده خود می‌پایم.

حجل نزد شامیان بازگشت و اثال به جانب عراقیان باز آمد، و هر یک یاران خویش را از ماجرا آگاه کردند. و حجل در این باره سرود:

شعر حجل در این زمینه

أَنَّ حَجَلَ بْنَ عَامِرٍ وَ أَثَالَ اصْبَحَا يُضْرَبَانِ فِي الْأَمْثَالِ ...

به راستی، حجل بن عامر و اثال را ماجرای گذشت که باید بدان داستان زنند [۳].

اثال، شهنسوار زره‌پوش، در میان گرد و غبار آوردگاه خواستار هم‌آوردی شد.

(او) غیر از دیگر عراقیان بود و به نزه شیری می‌مانست که بر پشت هیون بلند دمی بر نشسته است.

[ (۱-) ] متن «انتمی ...» و در شنهج [و انتسبا و هر دو نام و نسب خود را باز گفتند].

[ (۲-) ] آغاز این ماجرا که جنگ پدر و پسری با یک دیگر است به داستان رستم و سهراب می‌ماند. - م.

[ (۳-) ] یعنی بین من و پسر ماجرای گذشت که باید آن را به داستانها باز گویند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۷

پسر هند مرا به میدان‌داری فرا خواند چه در میان مصاحبان او دلیر مردانی چون من همچنان اندکند [۱].

نخست من به ناوک نیزه ضربتی بر او زدم، و نیزه تیزفام خود را با پیکرش آشنا کردم، و ضربت‌هایی با یک دیگر مبادله کردیم و این، رزم جوانی با پیری کهنسال [۲]، از بازیهای شگفت روزگار بود.

او با نیزه سینه پدر خود را نشانه گرفت، و به حقیقت ضرب اثال بر من گران آمد [۳].

من هنگامی که اثال را هدف نیزه ساختم هیچ پروایی نداشتم و او نیز وقتی مرا هدف می‌ساخت پروایی نداشت.

سپس بی‌آنکه گزندگی به یک دیگر رسانده باشیم از هم جدا شدیم که به تأخیر افکننده مرگها جانمان را حفظ کرده بود. (و اجل ما نرسیده بود) [۴].

او مرا پی سپار راه هدایت نمی‌شمارد و من نیز او را از راهی که خود در پیش گرفته‌ام بیگانه و گمگشته می‌بینم.

چون شعر او به گوش مردم عراق رسید، اثال که جوانی کوشا و روشندل بود چنین سرود:

شعر اثال بن حجل

إِنَّ طَعْنِي وَسَطَ الْعِجَاجَةِ حِجْلًا لَمْ يَكُنْ فِي الذِّى نُوَيْتَ عَقُوقًا ...

نیزه زدن من به حجل در آورد گاه نزد آن کس که فکر و ذکر متوجه اوست، پدر آزاری نیست (و موجب عاق والدین محسوب نمی شود).

من از خداوند امید پاداش داشتم و می خواستم در آخرت، در شمار یاران و مجاوران پیامبر باشم.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و ما زال قليلا فى صحبه» و در اصل [و ما ذاك قليلا].

[ (۲-) ] متن «لشيخ بجال» و در شنهج [لشيخ بجال].

[ (۳-) ] یعنی پسر اثال، سینه مرا که پدر او هستم نشانه گرفت و این ضربت پسر بر من گران آمد. - م.

[ (۴-) ] مفهوم این دو بیت یعنی ما هر دو به قصد جان، یک دیگر را می زدیم ولی چون اجلمان نرسیده بود هیچ یک آسیبی ندیدیم. - م.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۰۸

من، که همواره عراق را بر شام پیروز می خواهم [۱]، می خواستم با این اقدام بدان امر تحقق بخشم.

مردم عراق گفتند: اینک که جنگ شدت یافته است مبارزان دستخوش سستی و کندی شده اند، و گفتند: کدام جوانمرد است که راه خدا را در پیش گیرد؟ و آن کس که راه خدا را برگزید [۲]، من بودم.

سر در طبق اخلاص نهادم و چیزی جز مرگ نمی خواستم و هر آن سرانجامی را که نیکان می بینند به خوبی می دیدم [۳].

ناگهان شهبازی از میان گرد و غبار میدان، چون نخلی کهنسال، قامت برافراشت.

نخست حجل مرا به زیر ضربت نیزه گرفت و من در حمله به او پیشدستی نکردم.

سپس با ناوک نیزه خود [۴] که همچون نیزه او سر به عیوق می زند، ضربه او را تلافی کردم [۵].

خداوند شکوهمند توانا را به چنان سپاسی سپاسگزارم که بر توفیقم بیفزاید.

ضربت نیزه من موجب قتل او نشد و به قدر چیدن خرمایی [۶] گزندش نرساند.

بدان پیر گفتم من در زمانه بر خورش و پرورش نیکو و نعمتهایی که تو به من ارزانی داشته ای ناسپاس نبوده ام [۷]، و این همه

(تلاش من نیز) جز از آن رو نیست که می ترسم تو به دوزخ روی، پس با من مخالفت مکن و با من همفکر شو.

او نیز به من همین گفت و در ظلمات جهل نهان شد، و من به سوی موکب نور باز گشتم.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «على الشام» و در اصل [من الشام].

[ (۲-) ] متن «أخذت الطريق» و در شنهج، در یک نسخه [يسلك الطريق آن راه را می پیماید] و در نسخه ای دیگر [سلكت الطريق آن راه را پیمودم].

[ (۳-) ] متن «أرى كل ما يرون دقيقا» و در شنهج [أرى الاعظم الجليل دقيقا خدای شکوهمند بزرگ را به نیکی می دیدم].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «عالية الرمح» و در اصل [ببادرة الرمح].

[ (۵-) ] متن «فتلافيته» و در شنهج [فتلقيته].

[ (۶-) ] متن به تصحیح قیاسی «ثقروفا» و در اصل [لم اكن مفروفا] و در شنهج تمام بیت چنین آمده: [اذ كففت السنان عنه و لم ادن

فتيلا ابى و لا ثقروفا] که درست آن باید [... منه ...

و لا ثقروفا] باشد.

[ (۷-) ] متن «لست اکفرک الدّهر» و در شنهج [لست اکفر نعماک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۰۹

### دعوت معاویه از نعمان و مسلمه

معاویه نعمان بن بشیر بن سعد انصاری و مسلمة بن مخلد انصاری - تنها دو تن انصاری را که همراه او بودند - بخواند و گفت: بنگرید، آنچه از اوس و خزرج به روز من آمده مرا اندوهگین ساخته است، آنان با شمشیرهای آخته پیش می‌تازند و هم‌اورد می‌طلبند، و به خدا سوگند کار را بدانجا کشانده‌اند که جمله یاران مرا، خواه دلیر و خواه جبان، به خوف و هراس افکنده‌اند، و به خدا سوگند (اینک) نام هر یک از شهسواران شام را می‌برم، می‌گویند انصار وی را کشته‌اند.

اکنون به خدا سوگند، بر آنم که با تیغ و آهن، با تمام نیروی خود با ایشان در اقم و در برابر هر زبده سوار آنان شهسواری شامی بگمارم که گلوگاهش را بفشارد، آنگاه به شمار آنان قریشیان را به پیکار آنها که از خوردن خرما و قلیه عدس (یا اشکنه [۱]) سیری ندارند گسیل دارم، آنان خود را «انصار» می‌خوانند، به خدا سوگند (آنان در آغاز) در کنف پیامبر مأوی گزیدند و به او یاری و نصرت دادند ولی به آخر حق خود را به باطل آمیختند و فساد کردند.

[ (۱-) ] معاویه این تعبیر را از باب تحقیر به کار برده و انصار رسول اکرم را که همراه علی علیه السلام بودند «اشکنه خور» خوانده است. - م. در متن «طفشیل» بر وزن سمیدع، چنان که در قاموس آمده و آن را «طفشیل» نیز گویند که معرب لفظ فارسی «تفشله» یا «تفشله» (نوعی خاگینه یا املت شیرین با گوشت. - م.) است، و در فرهنگ استینگهاس ۳۱۳ آمده است:

غذایی مرکب از گوشت آمیخته به تخم مرغ و زردک و عسل باشد، و در قاموس به نوعی آش تفسیر شده، و بغدادی در کتاب الطبیخ آن را از غذاهای تنوری شمرده، و در منهاج الدکان، ۲۲۰ آمده است: «طفشیل، هر غذایی که از حبوبی چون عدس و ماش و نظایر آن بسازند.» - حواشی الحیوان (۳/ ۲۴/ ۵: ۲۲۶). (در فرهنگ نفیسی آمده: «قلیه‌ای که از گوشت و تخم مرغ و زردک و گندنا (تره) و گشنیز و عسل پزند. و عدس سبز نیم پخته را نیز گویند که مردم آن را عدسی خوانند.» به تفصیل نخست شاید «طفشیل» نوعی کوکو یا خاگینه شیرین همراه با گوشت بوده ولی ظاهراً طفشیلی که معاویه به آن اشاره کرده همین نوع اخیر، یعنی عدس ساده یا اشکنه عدس بوده و بی‌گمان غذای ممتازی محسوب نمی‌شده است که وی خوردن آن را بر انصار عیب شمرده و به طعنه گرفته است. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۰

### پاسخ نعمان به معاویه

نعمان خشمگین شد و گفت: ای معاویه، انصار را به سبب چالاکی در جنگ سرزنش مکن، که ایشان به روزگار جاهلیت نیز (در رکاب پیامبر) همین گونه بودند، آنان خدا را می‌خواهند و می‌خوانند و من ایشان را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همچین دیده‌ام [که چنین چالاکیها بسیار می‌کردند]. اما اینکه می‌خواهی با تعدادی، برابر آنها، از قریشیان به مقابله آنان روی، تو خود می‌دانی که قریش [در گذشته] از دست ایشان چه دیده و چه کشیده است [۱]! اگر خواهی همان معامله را باز بینی چنان کن. اما در باره خوردن خرما و اشکنه عدس، باید گفت که خرما و نیکو از آن ماست و اگر شما هم آن را می‌چشیدید با ما هم سلیقه می‌شدید. اما اشکنه از آن یهود بود و چون ما آن را خوردیم و گوارا یافتیم به خوردن آن از ایشان مشهورتر شدیم چنان که قریش نیز به خوردن

کاجی مشهور گشت.

### پاسخ مسلمة به معاویه

پس از او، مسلمة بن مخلد به سخن در آمد و گفت: ای معاویه، پیشینه و تبار و یاوریه‌های انصار (به پیامبر) نکوهش بردار نیست، اما اینکه آنان تو را غمنده کرده‌اند، ما را نیز اندوهگین (و گلایه‌مند) کرده‌اند و اگر ما از ایشان خرسند می‌بودیم از آنان جدا نمی‌شدیم و از گروهشان به در نمی‌آمدیم با آنکه این جدایی منجر به دوری ما از خاندان و عشیره و به غربت افتادن از حجاز و تن دادن به جنگ با عراق شد. ولی ما این همه را به خاطر تو پذیرفتیم و در برابر، از تو چشمداشت عوض داریم. اما اگر قصه خرما و اشکنه خوری را پیش کشی نسب تو نیز به کاجی خوران [۲]

[۱-] اشاره به فتح مکه و شکست کفار قریش به پایمردی انصار رسول الله (ص). - م.

[۲-] سخینه، غذایی که از آرد و روغن، و گویند از آرد و خرما فراهم کنند غلیظتر از آش و

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۱

و کورخوران [۱] می‌رسد [۲].

### گفتار قیس بن سعد در این باره

این سخنان به گوش انصار رسید، پس قیس بن سعد انصاری، انصار را گرد آورد و سخنگوی ایشان برخاست و گفت: معاویه سخنانی گفته که به گوشتان رسیده و آن دو یارتان [۳] نیز از طرف شما پاسخش داده‌اند. به جان خودم، اگر امروز شما معاویه را خشمگین کرده‌اید، امری است که تازگی ندارد چه دیروز نیز او را خشمگین کرده بودید و اگر اینک در عصر اسلام وی را در فشار گذاشته‌اید، به روزگار شرکش نیز در فشار نهاده بودید، [بزرگترین] گناه شما در نظر او این است که شما به این دیانت یاری می‌دهید و از آن جانبداری می‌کنید. پس امروز چنان بکوشید که آنچه را دیروز از شما دیده و کشیده از یادش ببرید و فردا چنان بکوشید که آنچه را امروز از دست شما کشیده از خاطرش بزداید [۴]، شما زیر این پرچم پیکار می‌کنید که جبرائیل و میکائیل در سمت راست و چپش پیکار می‌کردند، و آن گروه زیر پرچم ابو جهل و احزاب (مخالف اسلام) قرار گرفته‌اند. اما (داستان) خرماخوری، ما نخل آن را نکاشته‌ایم، ولی در خوردن (این میوه گوارا) بر آنان که در اصل آن را کاشته بودند پیشی گرفتیم. و اما در باره طفشيله (- اشکنه عدس)، اگر واقعا این قوت غالب و غذای معتاد ما می‌بود ما نیز همان گونه که

[۱] رقیقتر از حلوا (که ظاهرا همان کاجی است. - م.) قریش آن را بسیار می‌خوردند چنان که به «سخینه خوار کاجی خور» معروف گشتند.

[۱-] متن «خرنوب» (- کور، به فتح اول و دوم) نباتی است صحرايي که دو نوع درختی و بوته‌ای دارد و علوفه دام است و در صنایع گوناگون چون شیرسازی و الکل سازی و دارویی نیز مصرف دارد. - المعجم لاروس. در لغتنامه دهخدا آمده است: «کبر یا کور، نباتی است خار دار و پر، شاخ و برگش باریک و میوه‌اش در غلافی چون غلاف لوبیاست و در خرابه‌ها می‌روید». - م.

[۲-] متن از روی شنهج (۴: ۲۹۷) «فانهما یجران» و در اصل [یجبران].

[۳-] متن از روی شنهج «صاحبکم» (یعنی نعمان و مسلمة. - م.) و در اصل [صاحبکم رفیقان].

[۴-] متن از روی شنهج «تنسونه» و در اصل [فتنسونه] (مراد اینکه هر روز جدی‌تر و سخت‌تر از روز پیش بجنگید. - م.)



پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۲

قریش به کاجی خوری شهرت یافته به اشکنه خوری مشهور می شدیم. (در حالی که ما چنین شهرتی نیافته ایم و تنها معاویه از سر طعن این عنوان را بر ما بسته است).

سپس قیس بن سعد در این باب گفت:

یا ابن هند دع التوثب فی الحر... \* ب اذا نحن فی البلاد نأینا [۱] ...

ای پسر هند دست از تحریک کسان بر جنگ با ما بدار که ما در اقطار عالم نامداریم.

ما همانانیم که تو ما را دیده و ضرب دستان را چشیده ای، اگر خواهی در میدان نبرد به ما نزدیک شو [۲].

اگر خواهی گروهی با تو نبرد کنیم، گروهی می جنگیم و اگر خواهی تن به تن بجنگیم ما آماده و رهسپار میدانیم، تو با یارانت بیا و ما با خزر جیان با تو روبرو می شویم و در جنگ (به مردانگی) والدینمان را سرافراز می کنیم.

هر یک از این دو گونه جنگ را خواهی انتخاب کن که از جانب ما یا تو دیگر دوستی و موذتی بر جا نمانده است.

آنگاه هنوز گرد آوردگاه فرو ننشسته باشد [۳] که بینی جنگ، خود پیروزی یا شکست ما را آشکار سازد.

کاش آنچه خواهی فردا با ما کنی زودتر برسد که خداوند نعمت شهادت راستین را به ما ارزانی فرماید.

ما همانانیم که در فتح مکه و خیبر و حنین حضور یافته ایم، پس از غزوه بدر و آن نبرد کمر شکن احد و نیز با بنی نضیر، دلیرها کردیم، و به روز احزاب [۴] حاضر بودیم و همگان می دانند از شما چه دیدیم و بر سرتان چه آوردیم.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۶۱۲

[ (۱) - ] در شنهج [بالجیاد سرینا- با اسبان نژاده بسیج شده ایم].

[ (۲) - ] متن از روی شنهج (۲: ۲۹۷) «فادن» و در اصل [فأذن- رخصت ده].

[ (۳) - ] متن «لا تنزع العجاجة» و در اصل [...] ينزع [...] و در شنهج [لانسُلخ ...].

[ (۴) - ] متن «يوم الأحزاب ...» که شاید [و بیوم الأحزاب ...] باشد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۳

### رایزنی معاویه با عمرو در باره انصار

چون شعر وی به معاویه رسید عمرو بن عاص را بخواند و گفت: در باره بد گویی ما به انصار چه نظر داری؟ گفت: به نظر من آنان را تهدید کن ولی از ایشان بدگویی مکن [۱]، ما چه بدی از آنان توانیم گفت؟ وانگهی اگر خواهی ایشان را نکوهش کنی تنها از خود آنان مذمت کن ولی به تبار و نیاکانشان کاری نداشته باش. معاویه (به عمرو) گفت: (می بینی که) سخنور انصار، قیس بن سعد هر روز به سخنرانی میانه انصار برمی خیزد، و به خدا سوگند، اگر خداوندی که از صدمه پیل بر کعبه جلوگیری کرد او را نیز (از هیجان) باز ندارد، وی بر آن است که فردا ما را به کَلّی در هم کوبد و نابود کند. به نظر تو چاره درست چیست؟ (عمرو) گفت: چاره، توکل و شکیبایی است.

### کَلایه و عذرخواهی معاویه از برخی از انصار

معاویه به برخی از انصار، از جمله عقبه بن عمرو، و ابو مسعود، و براء بن عازب، و عبد الرحمن بن ابی لیلی، و خزیمه بن ثابت، و زید بن ارقم، و عمرو بن عمیر [۲]، و حجاج بن غزیه که در آن جنگ صاحب نظر (و مؤثر) بودند پیام فرستاد و از ایشان گلایه (و ضمناً عذر خواهی) کرد و پیغام داد که نزد قیس بن سعد بروند (و به او نیز باز گویند).

### انصار و قیس ابن سعد

آنان جملگی نزد قیس رفتند و گفتند: معاویه دیگر نمی‌خواهد به ما بدگویی کند تو نیز از بدگویی نسبت به او دست بردار. گفت: از چون منی بدگویی نزیید بلکه از من آن سزد که تا به دیدار خداوند نایل آیم، از پیکار با او دست نکشم. سپاه سوار (معاویه) صبحگاه به جنبش در آمد. قیس می‌پنداشت که معاویه

[ (۱-) ] مراد ایراد اتهام و دشنامگویی در جنگ تبلیغاتی است. - م.

[ (۲-) ] عمرو بن عمیر انصاری، یکی از اصحاب رسول اکرم. در نام او اختلاف است و او را عمرو بن عمرو یا عامر ابن عمیر نیز گفته‌اند. در اصل به تحریف [عمیر بن عمر] آمده الاصابه، ۴۴۰۴ و ۵۹۱۴ پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۴

نیز خود با آنان است، از این رو به مردی که به معاویه می‌مانست حمله کرد و با شمشیر کارش را بساخت، ولی معلوم شد که وی معاویه نبوده است، همچنین [به دیگری] که شبیه وی بود حمله کرد و او را نیز از پا در آورد [۱] و سپس از میدان بازگشت و می‌گفت:

قولوا لهذا الشّاتمی معاویه ان کلّ ما أوعدت ریح هاویة ...

به آن معاویه که از من بدگویی می‌کند بگویند که گفته‌های تهدید آمیز تو چون بادی به دوزخ روان است. ای سگ پارس کننده دشمن، ما را می‌ترسانی وای پسر خطاکاران پیشین، به من پارس می‌کنی؟ چون ماده سگ بی ارزشی [۲] که بر جهد، بر می‌جهدی و به دنبال ابر تند سیر شبانه پارس می‌کنی [۳].

### پاسخ دادن نعمان به چشمداشت معاویه

معاویه (که این شعر را شنیده بود) گفت: ای شامیان اگر با این مرد روبرو شدید نتیجه این بدگوییها و هرزه‌دراییها را به وی بفهمانید. نعمان و مسلمة خشمگین شدند، (ولی معاویه) پس از آنکه ایشان آهنگ بازگشت نزد یاران خویش نمودند در صدد دلجویی از آنان بر آمد و ایشان را راضی کرد و سپس از نعمان خواست که نزد قیس رود و از او گلایه کند و وی را به سازش بخواند.

نعمان برفت تا به میان میدان رسید و بانگ کرد: ای قیس، من نعمان بن بشیرم. قیس گفت: چیست، ای ابن بشیر، چه کار داری؟ نعمان گفت: ای قیس، آن که

[ (۱-) ] معاویه در جنگ صفین برای ایجاد شبهه چند تن را شبیه خود ساخته بود که یکی از آنان که کاملاً به او شباهت داشت پرچمدار و نگهبان ویژه او بود. - م.

[ (۲-) ] متن «العجوز الجاریة» و در اصل [العجوز الحاویة].

[ (۳-) ] متن «فی اثر السّاری لیلالی الشّاتیه» و در عربی مثل است: السّحاب یسری لیلای، و الکلاب تنبح السّحاب الحیوان (۲: ۷۳) (و در

تحقیر و تخفیف چیزی یا تهدیدی بی ارزش گویند:

اهون من التّباح علی السحاب و معادل این مثل فارسی است که: «مه فشاند نور و سگ عوعو کند» - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۵

شما را به جنگ خوانده جز برای ارضای خاطر خود چنین نکرده است. آیا شما گروه انصار نیستید؟ خود می‌دانید که در فروگذاری از یاری به عثمان به روز دار (- روز هجوم به خانه عثمان) خطا کردید، و به روز جمل یاران (و خونخواهانش را) کشتید (و اینک) به صفین با سواران خویش بر سر مردم شام تاختید. اگر شما که عثمان را وانهادید (و از یاری به او خودداری کردید) علی را نیز به حال خود و می‌نهادید کار سر به سر می‌شد، ولی شما حق را وانهادید و به باطل یاری دادید و سپس نیز راضی نشدید که چون دیگر مردم باشید تا آنجا که شما را برای جنگ بسیج کردند و به میدان مبارزه فرستادند، وانگهی هیچ امری نیست که به دست علی افتد و رقم (شکست و) مصیبت، به تمامی، بر آن نخورد و با این همه شما وعده پیروزی به او داده‌اید. اینک جنگ، بسیاری از ما و شما را از میان برده است و خود به عیان دیده‌اید، پس به خاطر خدا از کشتار بازماندگان پروا کنید.

### پاسخ قیس به نعمان

قیس خندید و سپس گفت: «ای نعمان هرگز نمی‌پنداشتم که به گفتن چنین سخنانی جرأت کنی، آن کس که خود را فریفته نمی‌تواند برادرش را نصیحت کند.

به خدا سوگند که اینک تو هم فریفته، و هم فریبکار و گمراه کننده‌ای. در آن مورد که از عثمان یاد کردی، اگر شنیدن (سخن راست برای آنکه تو را متقاعد کند) برایت کافی است و اگر خبر درست می‌خواهی، از من بشنو. آن کس که عثمان را کشت کسی است که تو از او بهتر نیستی و آن کس که از یاری به عثمان خودداری ورزید از تو بسی بهتر است. اما در مورد اصحاب جمل، ما به سبب پیمان شکنی آنها با ایشان جنگیدیم. و اما در مورد معاویه، به خدا سوگند، اگر [تمامی] عرب نیز گرد او جمع شوند، انصار با وی خواهند جنگید. اما این که گفتی ما چون دیگر مردم (بی‌طرف) نماندیم (و جانب علی را گرفتیم) در این پیکار ما چنانیم که با پیامبر خدا بودیم، رخساره‌های خویش را به دم تیغ خونبار می‌سپاریم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۶

و گلوگاهمان را آماج نیزه می‌داریم تا آنکه حق در رسد و امر الاهی، که دشمن آن را خوش ندارد، آشکار گردد. ای نعمان بنگر آیا همراه معاویه جز اسیران آزاد شده (غزوات رسول) یا عرب یا یمانی فریب خورده کسی را می‌بینی؟ بنگر مهاجران و انصار و تابعان به احسان، که خداوند از ایشان خرسند است [۱]، چه موضعی گرفته و کجایند، سپس بنگر آیا با معاویه (از انصار) جز خود و رفیق را می‌بینی؟ به خدا سوگند، که شما (گرچه به نام انصار خوانده می‌شوید ولی) از «بدریان» و «رجال عقبه» و «احدیان» نیستید و سابقه‌ای در اسلام ندارید و (بر عکس ما) ذکر از شما در قرآن نرفته است، و به جان خودم، این تنها تو نیستی که بر ضد ما به فتنه‌انگیزی برخاسته‌ای بلکه پدرت نیز بر ضد ما فتنه‌انگیخته است.» قیس (به شعر نیز) در این باره گفت:

و الرّاقصات بكلّ اشعث اغبرخوص العیون تحثّها الرّکبان ...

چون سواران ما توسنهای آشفته یال تیزگام رنگین چشم خود را برانگیزند، نه ابن مخلد [۲] و نه نعمان، هیچ یک فراموش نکرده‌اند که ما برای چه و در رکاب چه کس [۳] تیغ بر کشیده‌ایم.

آن دو بیان مسموع را رها کردند و اینک اگر عیان مشهود آن دو را سودمند افتد، حقیقت را به عیان بینند.

[ (۱-) ] اشاره به آیه ۱۰۰ از سوره توبه که فرماید: السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...- آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار و آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت (تا روز قیامت) خدا از آنها خوشنود است و ایشان به رضای او راضیند...»- م.

[۲-]) مراد از ابن مخلص، مسلم بن مخلص انصاری است (که ماجرایش همراه ابن نعمان با معاویه گذشت- م).

[۳-]) متن به تصحیح قیاسی «فی من نحاربه» و در اصل [عَمَّنْ تحاربه]. این شعر در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۷

### بر پا خاستن عکبر در پیشگاه علی

نصر گوید: عمر بن سعد از مالک بن اعین، از زید بن وهب ما را روایت کرد و گفت [۱]:

شهبسوار بی رقیب کوفه، عکبر بن جدیر اسدی نام داشت، و زبده سوار بی نظیر شام عوف بن مجزئه کوفی [مرادی]، مکنی به ابو احمر بود- و همو بود که پسرش حجاج بن یوسف را آن روز که در خانه کعبه بیهوش افتاد نجات داد. عکبر که مردی سخت پارسا و زبان‌آور بود در برابر علی به پا خاست و گفت:

«ای امیر مؤمنان، ما را از خداوند عهدی در دست است که با وجود آن به مردمان نیازمان نیست، ما بر شامیان گمان پایداری داشتیم و ایشان نیز از ما انتظار پافشاری داشتند، ما پافشاری کردیم و آنان نیز پایداری نمودند. من (لختی پیش با دیدن این حقیقت) از پایداری دنیا دوستان در برابر پافشاری آخرت‌جویان، و شکیبایی اهل حق در برابر اهل باطل، و دلبستگی شیفته‌وار اهل دنیا در شگفت شدم. سپس نیک نگرستم و از نا آگاهی خود نسبت به این آیه از کتاب خدا بیشتر در شگفت شدم که می‌گوید:

الم. أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ  
الم، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، ره‌اشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند؟  
(هرگز چنین نیست). و ما امت‌هایی را که پیش از اینان بودند به امتحان و آزمایش در آوردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم کند. (و مقام منافق و مؤمن پاک را از هم جدا سازد [۲]).».

علی او را ستود و گفت: خیرت باد.

### هماوردی عوف بن مجزئه با عکبر

کسان به صفوف خود باز گشتند و [عوف بن مجزئه] مرادی، رزم‌آور کم نظیری که پیشتر تنی چند [از عراقیان] را کشته بود به میدان مبارزه آمد و بانگ

[۱-]) در اصل قبل از این سند روایت آمده [و ذکرُوا اَنَّهُ- آورده‌اند که ...].

[۲-]) العنكبوت، ۲ و ۳

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۸

برداشت: ای مردم عراق، آیا مردی هست که شمشیرش را به کف گیرد و با من بجنگد؟ من شما را با لاف و کزاف خویش نمی‌فریبم، من شهبسوار «زوف [۱]» هستم. مردم عکبر را آواز دادند. وی از یاران خویش جدا شد و به سوی او رفت و کسان همه بر جای می‌خکوب شدند. (رزم‌آور) مرادی ایستاده بود و می‌گفت:

بِالشَّامِ أَمِنْ لَيْسَ فِيهِ خَوْفٌ بِالشَّامِ عَدْلَ لَيْسَ فِيهِ حَيْفٌ ...

به شام امن و آسایش است و هراس نباشد، به شام داد است و بیداد و ستم نباشد، به شام گشاده دستی است نه (امساک) و امروز و

فردا کردن. من مرادیم و تبارم «زوف [۲]» است، من پسر مجزئه هستم و نامم عوف است. آیا هیچ عراقی یارای آن دارد که شمشیر بر گیرد، و به هم‌وردی من آید تا ببیند آنچه بیند.

عکبر به هم‌وردی او رفت و می‌گفت:

الشَّام محل و العراق تمطربها الامام و الامام معذر [۳] ...

شام سرزمینی خشک است و عراق از باران در نعمت غوطه‌ورست، در آن امام جای گزیده، و امام دادگر است.

ولی به شام اینک مردی زشتخوی (شورشگر) است [۴]. من عراقیم و نامم عکبر است.

پسر جدیرم که پدرش منذر است. پیش آی که جنگ من آگاهانه (و از حقیقت بهره‌ور است [۵]).

[ (۱، ۲-) ] زوف، به فتح زاء، نام پدر و سر دودمان قبیله‌ای یعنی زوف بن زاهر - یا ازهر - بن عامر بن عویشان است القاموس (زوف). در اصل به تحریف [دوف].

[ (۳-) ] در شنهج [بها امام طاهر مطهر].

[ (۴-) ] متن «فیها للامام معور» و در شنهج [فیها عور و معمور - بدانجا آن کج چشم طغیانگر است].

[ (۵-) ] متن «فائی للکمی مصر» و در شنهج [فائی فی البراز قسور - که من در هم‌وردی دلیرم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۱۹

## عکبر و معاویه

پس چند ضربه نیزه با یک دیگر مبادله کردند، و عکبر وی را بکشت. معاویه همراه با افرادی از قریش [۱] و تنی چند از اندک کسان [۲] بر فراز پشته‌ای بود، عکبر رو بدو نهاد و اسبش را با تازیانه نواخت و شتابان به سوی آن پشته تاخت. معاویه او را نگریست و گفت: به راستی یا این مرد بی‌خرد است یا به امان خواهی آمده است، از او باز پرسید. مردی برابرش شتافت و در حالی که او همچنان اسب می‌تاخت به بانگ بلند از وی پرسید (چه می‌خواهی)، ولی او پاسخش نداد، و [شتابان] پیش تاخت تا به معاویه رسید. سواران نیزه‌ها را به سویش نشانه رفتند. عکبر که امیدوار بود (در برابر صلابت و سرعت حمله او) پیرامون معاویه را ترک کنند و او را با وی تنها گذارند تنی چند از مردان را بکشت [۳]. کسان با شمشیر و نیزه، معاویه را به پناه گرفتند و چون دست او به معاویه نرسید بانگ زد: ای پسر هند، مرگ و شرم تو را شایسته‌تر، من جوانی اسدی هستم [۴] (سپس) نزد علی [۵] باز گشت. (علی) به او گفت: ای عکبر چه چیز تو را بر آن داشت که چنان کنی؟ [خود را به مهلکه نینداز]. گفت: خواستم پسر هند را به هم‌وردی با خود برانگیزم.

## قصیده عکبر در قتل مرادی

عکبر که خود شاعر بود چنین سرود:

قتلت المرادی الذی جاء باغیایندی و قد ثار العجاج: نزال ...

آن مرادی را که به گردنکشی برخاسته و در آوردگاه گرد و خاک برانگیخته بود و هم‌وارد می‌طلبید، من کشتم.

[ (۱-) ] متن «فی اناس من قریش» و در شنهج (۲: ۲۹۷) [فی وجوه قریش - با بزرگان قریش].

[ (۲-) ] متن «و نفر من الناس قليل» و در اصل [و اناس من الناس قليل] و در شنهج [و نفر قليل من الناس].

[۳-] در شنهج [فاستقبله رجال قتل منهم قوما- مردانی به پیش او در آمدند که وی گروهی از ایشان را بکشت].

[۴-] مراد اینکه: شرم‌ت باد، من که جوانی اسدی بیش نیستم دلیرانه خود را بدینجا به هم‌آوردی با تو رساندم ولی تو که داعیه سالاری داری در پناه یارانت از میدانم گریختی. - م.

[۵-] در شنهج [و رجع الی صفّ العراق و لم یکلم- و بیش از این سخنی نگفت و به صف عراق بازگشت].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۲۰

او لافزانه می‌گفت: من عوف بن مجزئه هستم، اما اجل به روز نبرد گریبانش را گرفت.

بدو گفتم: چون مردم آوای جنگ بر آوردند من بر توسن فراخ سینه کشیده دست خود دل بستم، و آن را در میدانگاه به جولان در آوردم و دل مردان را انباشته از بیم و هراس کردم.

بر سرش تاختم و با هجوم به او که پیای هم‌آورد می‌طلبید، مجالش ندادم، اسب جوان خود را پیش راندم و سلاح بر کشیدم و او را بزدم و بر دامنه پشته سمت شمال خود به خاک افکندم [۱]، مرادم همان پشته‌ایست که معاویه، سر آمد جنایتکاران روزگار بر سر آن ایستاده بود.

اسبم با سم خارا شکن ره می‌شکافت [۲] و من به سواران او بانگ می‌زدم که هران گمراهی که بود آشکار شد.

چون مرا دیدند (و نزدیکشان رسیدم) طعن نیزه‌هایی بر پیکرشان زدم که ضرب شستم جنگاوری را از یادشان برد.

تنی چند از مردان او برای نجات وی شمشیر بر کشیدند و تنی چند نیزه‌ها بر آوردند.

(به خود می‌گفتم) اگر دستم به او رسد چنان‌که کنم که زان پس از این ماجرا جز گفت و گویی باقی نماند [۳].

و اگر در راه هدف خود هزار بار بمیرم هرگز بدان نیندیشم و از آن پروا نکنم.

### مباح شمردن خون عکبر

شامیان پس از کشته شدن [عوف] مرادی در هم شکستند و ملول شدند و معاویه خون عکبر را مباح شمرد، عکبر (چون این فتوی را شنید) گفت: دست خدا برتر

[۱-] متن «فاضربه فی حومه بشمالی» و در شنهج (۲: ۲۹۹) [اصرفه فی جریه بشمالی].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «یغرف الجری جامحا» و در اصل به تحریف [يعرف الجری]. در قاموس آمده است: و خیل مغارف کأنها تغرف الجری.

[۳-] متن «من الامر شیء غیر قیل و قال» (که به متابعت قافیه به کسر لام تلفظ می‌شود. - م.) و در شنهج [و فزت بذکر صالح و فعال- من به یادی نیک و کرداری نکو نائل آمدم].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۲۱

از دست معاویه است، (اگر وی را بر من تسلطی باشد) پس دفاع و نگهبانی خدا از مؤمنان کجاست [۱]؟

نصر گوید:

هنگامی که مردم به مشاجره و مداخله در تصمیمات و رأی علی پرداختند نجاشی از گستاخی آنها بیتاب شد (و بر آشفت) و گفت:

کفی حزنا أَنَا عصينا امامنا علیا و انّ القوم طاعوا معاویه ...

این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود علی سر می‌پیچیم و آن گروه، (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می‌برند.

شامیان را از این بابت بر ما مزیتی است (و چون این ویژگی خود را به رخ ما کشند) جای آن دارد که چشم بگردید. پاک و منزّه است آنکو توده خاک را بر جای خود مستقرّ بداشت و هفت آسمان را چنان که هست برافراشت. آیا رواست ما از امامی که خدا حقّ او را واجب شمرده، نافرمانی کنیم و مردم شام از چنان گردنکشی به جان و دل اطاعت کنند؟

### واگذاری فرماندهی انصار به قیس بن سعد

سپس علی علیه السلام قیس بن سعد را بخواند و او را به نیکی ستود و به فرماندهی انصار گماشت. در این میان طلایه‌داران شام و عراق به هم بر می‌خوردند و رجز می‌خواندند و به نیروی خود مباحات می‌کردند و پاره‌ای به مسالمت با یک دیگر سخن می‌گفتند.

### مباحات به رجراجّه و خضریه

یک بار که نجاشی نیز با ایشان بود برخوردی چنین روی داد و وی رجراجّه (سپاه موج‌آسا) ی علی، و خضریه (سپاه سبزینه‌پوش) معاویه را مقایسه کرد و

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «دفاع الله عن المؤمنین» و در اصل [ ... من المؤمنین ] و در شنهج [ فاین الله جلّ جلاله و دفاعه عن المؤمنین - پس خدای عزّ و جلّ و دفاع او از مؤمنان کجاست؟ ]

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۲۲

هر یک از دو طرف به سپاه خود افتخار می‌نمود. شامیان گفتند: (نیروی) خضریه نیز همچون (نیروی) رجراجّه باشد - علی را چهار هزار سپاهی زره پوشیده از همدان بود که رجراجّه (یا موج‌آسا) خوانده می‌شدند و فرماندهی آنها را که همگی دارای سلاح و شمشیر و زره بودند سعید بن قیس بر عهده داشت، و خضریه (یا سبزینه‌پوشان) نیز چهار هزار تن به فرماندهی عبید الله بن عمر بن خطّاب بودند که نشانه سبز داشتند - پس جوانی از بنی جذام شام که در طلایه سپاه معاویه بود گفت:

ألا قل لفجّار أهل العراق و لئن الکلام لهم سيّه [ ۱ ] ...

هان به تبهکاران عراقی بر گوی، هر چند سخن ملایم گفتن با آنان نارواست، ...

هر گاه شما با رجاجّه موج‌آسای خود پیش آیید [ ۲ ] ما با فوج خضریه سبزینه پوش خویش برابر تان می‌آییم، که شهبسوارانش چون شیرهای ژیانند و نیزه‌های بلند یمانی به کف دارند، و شمشیرهای کوتاهی به دست دارند که قویدستی و عزم راسخشان آن تیغهای کوتاه را بلند و بلندتر می‌کند [ ۳ ].

چون ما به هم‌واردی ایشان شتاییم، پسر هند گوید: خدا بنی جذام را خیر و برکت دهد.

کسان به نجاشی گفتند: تو شاعر و شهبسوار مردم عراقی، پس بدین مرد پاسخی گوی. وی لختی به کناری رفت و سپس یک تنه برابر صف شامیان رفت و به خواندن این شعر پرداخت:

[ (۱-) ] سیّه، مخفف سیئه است، چنان که «السّی» نیز مخفف «السّیّ» است و نظیر آن در شعر أفنون تغلیبی آمده. اللسان ۱: ۹۱ و قصیده ۶۶ از المفضلیات.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «نجنکم بجأواء خضریه» و در اصل [ نجنکم بجا خضریه ]. این قطعه و قطعه بعد از آن (که از شاهکارهای شعر است - م.) در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

[ (۳-) ] به گفته اخنس بن شهاب در مفضلیه، ۴۱ که (نظیر همین مضمون) گوید:



و ان قصرت اسیافنا کان وصلهاخطانا الی القوم الذین نضارب اگر چه شمشیرهای ما کوتاه باشد ولی ما با عزم راسخ و گامهای بلند خود که به سوی دشمنان بر می‌داریم آنها را بلند می‌کنیم.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۳ معاوی بن تاتنا مزیدابخضریه تلق رجراجه ...

معاویه اگر تو سبزینه پوشان را بر ما بتازانی با فوج موج‌آسای ما روبرو شوی، که ناوکهایشان در گیر و دار جنگ سواران، به خون مردان آغشته شده.

شهبوارانش چون شیران ژیانند و در راه خدا، دشمن را به خاک هلاک می‌افکنند.

چون مرگ در رسد هیچ نیروی باز دارنده‌ای نیست، و در آن لحظه هراسناک بانگ و فریاد [۱] بسیار سودی نکند.

آنان را برای طویل کردن شمشیرهای خود جز به سخت کوشی در برخورد نیازی نیست، عزم و گامهای استوار بلندشان پیش از شمشیرهایشان می‌آید و بازوان توانایشان را نقصی نیست.

پارهای از آنان که بدیشان برخورده‌ای گواه راستین این حقیقتند، و تو خود دیروز آن را دریافتی، که با تیغهای تیز بر دشمن تاختند و لاف و گزاف لجوجانه آنها را خاموش کردند [۲].

شامیان (که این قطعه را از او شنیدند) به وی گفتند: ای برادر بنی حارثی بار دیگر بخوان تا ما آن را فرا گیریم که نیکو شعری است [۳]. وی آن را برای ایشان باز خواند تا فرا گرفتند، و این در فرصت (آتش بس) بود که طلایه‌داران هر دو سپاه دیدار می‌کردند و به یک دیگر امان میدادند و با هم سخن می‌گفتند.

### [سخن معاویه بن خدیج]

[نصر گوید: عمر بن سعد، از حارث بن حصیره، از ابی الکنود] روایت کرد و گفت:

شامیان بر کشتگان خود بیتابانه شیون می‌کردند [۴]، و معاویه بن خدیج گفت: ای مردم شام، خدا مملکتی را که آدمی پس از حوشب و ذی الکلاع به دست آرد،

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «فجفاجه» و در اصل به تحریف [فجاجه].

[۲-] در متن و اصل مصراع اخیر ناقص است و چنین آمده «بها فقع لجاجه».

[۳-] این از تأثیرات شعر خوب است که حتی دشمن می‌خواهد آن را بشنود و فرا گیرد. -م.

[۴-] متن از روی شنهج تصحیح شده و در اصل پس از تکمله آمده [ثم ذکرُوا أن اهل الشام جزعوا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۴

سیه روی و بی‌بها دارد. [به خدا] اگر ما پس از کشته شدن آن دو، حتی بی‌رنج و تعبی، بر مردم عراق چیره شویم، پیروزی محسوب نمی‌شود. و یزید بن انس به معاویه گفت: در کاری که آغازش به پایانش نماند [۱] خیری نباشد. تا این فتنه پایان نیابد هیچ مجروحی درمان نشود [۲] و بر هیچ کشته‌ای (به فراغت) سوگواری نکنند، اگر کار به مراد تو بر آید آنگاه به معالجه مجروحان پردازی [۳] و از سر فرصت گریه و سوگواری به راه اندازی و اگر کار به مراد حریف تو بر آید، در آن صورت مصیبتی که گریبان را گیرد سخت عظیم باشد.

### معاویه و ابن خدیج

معاویه گفت: «ای شامیان، شما در گریستن (و سوگواری) بر کشتگان خویش سزاوارتر از عراقیان در زاری و بیتابی بر کشتگان خود



نیستید (و در مقام مقایسه آنان بیش از شما باید سوگوار باشند چه شخصیت‌های بزرگتری را از دست داده‌اند). به خدا، ذو الکلاع شما از عمار بن یاسر ایشان، و حوشب شما از هاشم آنها، و عبید الله بن عمر شما از ابن بدیل آنان بزرگتر نبودند. و این مردان (و کشتگان نامدار) جز همتایان و همگنان یک دیگر نیستند [۴] و این تصفیه (و مرگی که نصیب آنها آمده) جز از جانب خدا نیست. شما را مژده باد (و خوشدل باشید) که خداوند سه تن از آنان را کشت: عمار بن یاسر را که جوانمرد آنان بود، و هاشم را که همگان بدو چشم امید داشتند، و نیز ابن بدیل را که چنان هنرنامه‌ها داشت بکشت، و اینک اشعث و اشتر و عدی بن حاتم باقی مانده‌اند و بس. اشعث مورد

[ (۱-) ] یعنی کاری که با طرحریزی و تدبیر، به اختیار آغاز کرده‌ای ولی در پایان به نتیجه‌ای بیرون از اختیار تو انجامیده و زمام آن از دست تو خارج شده است. - م.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «لا یدمل جریح» و در اصل «لا یدمن علی جریح» و در شنهج (۲: ۲۹۹) «لا یدمی جریح».

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «... دملت» و در اصل «ادمنت» و در شنهج «ادمیت».

[ (۴-) ] یعنی فقدان نامداری از ما، برابر قتل نامداری از آنان بوده و به این ترتیب تلفات ما و آنان سر بسر است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۵

حمایت مردم شهر و دیار خویش است، اما اشتر و عدی به فتنه‌انگیزی خشم آورده‌اند و دیگران را تحریک می‌کنند و جولان می‌دهند که خداوند، ان شاء الله، فردا آن دو را نیز خواهد کشت. ابن خدیج گفت: اگر مردان به دیده تو همه یکسانند (و کشتگان ما و آنان سربسرنند) به دیده ما چنان نیستند. معاویه از (گفته) ابن خدیج به خشم آمد. و حضرمی در این باره به شعر گفت [۱]:

معاوی قد نلنا و نیلت سراتناو جدع احياء الكلاع و يحصب ...

ای معاویه، ما و بزرگانمان را گزندگی سخت رسید و دست قبایل کلاع و یحصب از پیکرشان جدا شد، بدانچه بر سر ذی کلع، که خدا از جوار رحمت خود دورش ندارد، آمد و آنچه از مصیبت قتل حوشب بر همه یمانیان رسید.

ای معاویه، آن دو چنان مدافعان و رزماوران دلیری بودند که خود بهتر می‌دانی و من در این آشکار گویی خود دروغ و گزافی نمی‌گویم.

اگر به جای هلاکت آن دو فدیة و قربانی پذیرفته می‌شد، ما خود و پدر و مادرمان را فدای آن دو می‌کردیم.

نیزه‌های ما نیز جان شهسواران آنها را که می‌خواستند بند از بند ما بگسلند، بگرفت، اما ابن قیس یا عدی بن حاتم و اشتر نه چنانند که شرنک جانکاه نیستی را به سادگی بنوشند.

### [گذردن اسود بر عبد الله بن کعب در واپسین دم زندگی او]

سپس بر سر حدیث عمر بن سعد باز آمد. نصر، از عمر، از عبد الرحمن بن عبد الله [۲] که گفت:

عبد الله بن کعب [۳] به روز صفین از پای در آمد، و اسود ابن قیس [۴] در واپسین دم زندگی او که هنوز اندک رمقی داشت بر او بگذشت و گفت: به خدا سوگند که از پا در آمدن (و احتضار) تو بر من بسی گران و ناگوار

[ (۱-) ] در شنهج [و قال شاعر الیمن یرثی ذا الکلاع و حوشب- و شاعر یمن در رثای ذی الکلاع و حوشب گفت].

[ (۲-) ] در شنهج [عن عبید الرحمن بن کعب].

[ (۳-) ] عبد الله بن کعب مرادی که به روز صفین کشته شد و از یاران علی بود- الاصابة، ۴۹۰۹ و در شنهج [عبد الله بن بدیل]

آمده، عبد الله بن بدیل و برادرش عبد الرحمن بن بدیل نیز هر دو در صفین کشته شدند.

[۴-] در شنهج [اسود بن طهمان خزاعی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۶

است. به خدا اگر پیشتر می دیدمت به درمانت می پرداختم و از تو به جان دفاع می کردم و اگر آن کس را که تو را از پا افکنده و به خاک و خونت آمیخته می دیدم [۱] خوش داشتم از او دست بر ندارم تا [یا من او را بکشم] و یا او مرا نیز به تو پیوندد. سپس از اسب به زیر آمد و کنارش نشست و گفت: [خدایت رحمت کناد، ای عبد الله] که پیوسته همسایه از گزندت در امان و همواره نام خدایت جاری بر زبان بود، مرا اندرزی ده، خدایت رحمت کناد. گفت: «تو را به پرهیزگاری خدا می خوانم و به اینکه نیکخواه امیر مؤمنان باشی و در کنار او با تبهکاران بجنگی تا حق آشکار شود (و تو پیروز آیی) یا به خداوند پیوندی. از من به امیر مؤمنان سلام رسان و به وی بگو: چندان در آوردگاه جنگ که صحنه نبرد را پشت سر نهی، چه هر که در حالی که رزمگاه را پشت سر نهاده است دیگر روز را آغاز کند پیروز باشد. [۲]» سپس چیزی نپایید که جان داد. اسود نزد علی آمد و بدو گزارش داد. علی گفت: «خدایش رحمت کناد، در زندگی همراه ما با دشمنان جهاد کرد و به گاه وفات نیز خیرخواهانه ما را اندرز داد.»

### اسود بن قیس و علی

سپس علی نماز بامداد را با مردم گزارد و آنگاه کسان با پرچمها و علمهایشان به پیشروی پرداختند و شامیان نیز از آن سو به حرکت در آمدند.

[۱-] متن از روی شنهج «لو رأیت الذی اشعرک ...» در اللسان آمده است: اشعره سنانا- خالطه به. در اصل [لو أعرفت- اگر می شناختم].

[۲-] پیام و اندرز خیرخواهانه مشابهی که در حکم استراتژی صحنه جنگ است از هاشم بن عتبّه، در دم واپسین حیات او به امیر مؤمنان در همین کتاب نقل شده که گفت: «کشتگان را هر چه زودتر به خاک سپارید و میدان را از پیکر مجروحان و جنازه مقتولان تهی کنید که فردای پیکار ابتکار عمل با شما باشد»- ص ۴۸۴ و نیز پیام عبد الرحمن بن کلدّه- ص ۵۳۹

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۷

### [موضع ابرهه بن صباح]

(نصر) گوید: عمرو بن شمر، از جابر، از عامر، از صعصعه بن صوحان و حارث بن ادهم مرا روایت کرد که: ابرهه بن صباح بن ابرهه حمیری (در میان اردو) به پا ایستاد و گفت: ای یمانیان، وای بر شما، پندارم فرمان قضا بر نابودی شما رقم خورده است. دریغ از شما! میان این دو مرد را آزاد بگذارید تا خود تن به تن بجنگند و هر یک پیروز شد ما همگی بدو می پیوندیم. [این ابرهه] از سران یاران معاویه بود. چون سخن وی به آگاهی علی رسید گفت: ابرهه بن صباح درست گفت. به خدا سوگند از آن لحظه که به خطه شام در آمده‌ام هیچ سخنی بیش از این مرا شاد نکرده است. گفته ابرهه به اطلاع معاویه نیز رسید، وی خود را به آخر صفوف کشاند و به اطرافیان خویش گفت: پندارم در عقل ابرهه خللی پیدا شده است. اما شامیان روی بدو نهاده (به وی اشاره می کردند) و می گفتند: به خدا ابرهه در دین و رأی و رزماوری از تمامی ما برتر و دلیرتر است، ولی معاویه خوش ندارد به جنگ تن به تن با علی تن در دهد. ابرهه در این باره (به شعر) گفت:

لقد قال ابن ابرهه مقالاً وخالفه معاوية بن حرب ...

پسر ابرهه [۱] سخنی گفت و معاویه بن حرب با گفته او مخالفت ورزید، زیرا حق، از گمراهی و فریبکاری او که چون تنگ میانبد شتر به زیر دوال بسته [۲] بسی بارزتر است. او آشکارا در میان دو گروه جنگ و دشمنی افکنده، در حالی که شما از نژادی واحد و همه فرزندان قحطانید. شما آن دو شیر را به هم وانهد تا خود با یک دیگر بجنگند، و بی گمان، حق هر

[ (۱-) ] ابرهه بن صباح بن ابرهه، به اعتبار نام جدش در این شعر خود را «ابن ابرهه» خوانده است. - م.  
[ (۲-) ] در متن این مصراع چنین آمده «ملبسه غراضه! بحقب» (که جمعی است خلاف مشهور زیرا جمع غرض یا غرضه - تسمه و دوال زیر سینه و شکم در جهاز شتر، غالباً غرض و غرض آمده است. - م.) - مطلع شعر یحصبی ص ۶۰۳ (مراد اینکه چون بار باطل معاویه ناهنجار است نم‌دزینی از دروغ و فریب، یعنی خونخواهی عثمان، بر نهاده تا تحملش بر مرکب، که کنایه از فریب‌خوردگان است، آسان آید. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۸

دروغ و باطلی را می‌زداید و دور می‌راند.  
هر کس که روزی معتقد به لزوم نگهداشت پیوند خویشاوندی بوده اینک با من یار و همفکر است.  
چه قدر میان آن کس که از دور بانگی می‌کند و آن کس که با تمام قوا درگیر جنگ شده، و آن که دست از هستی شسته و ضربات نیزه‌ها و تیغهای برّان را به گشاده‌روی استقبال می‌کند، تفاوت است.  
آیا معاویه بن حرب مرا تبعید می‌کند؟ تحمل چنین تبعیدی پروردگارم را از من خرسند خواهد کرد.  
و اگر عمرو بر اثر این سخنانم از من دوری گزیند، باکی نیست که دستهای او به نیرنگ و خیانت آلوده است، و من اگر از سر دینداری خود از آنان می‌گسلم، در خاور و باختر به آرامش وجدان پهنه گسترده‌ای فراروی دارم.

### هماوردی علی و عروه دمشقی و از یاد آمدن او

آن روز عروه بن داود دمشقی [۱] به میدان آمد و گفت:

ای ابا الحسن، اینک که معاویه هماوردی با تو را خوش ندارد به هماوردی من آی. علی گام پیش نهاد و یارانش به او گفتند: این سگ را فرونه که همطراز [۲] تو نیست. گفت: به خدا سوگند که امروز به دید من کین‌توزی وی نسبت به من کمتر از معاویه نیست. من و او را به هم واگذارید. سپس بدو حمله برد و وی را به دو نیم کرد، چنان که پیکرش نیمی از راست و نیمی از چپ به خاک افتاد. و هر دو سپاه از صلابت این ضربت به لرزه در آمدند، آنگاه (برای عبرت دیگران خطاب به آن نعلش دو پاره) گفت: ای عروه برو و قومت را آگاه کن! سوگند بدان کو محمد را به حق بر انگیخت هم اینک دوزخ را می‌بینی و در شمار پشیمانان در آمده‌ای.

[ (۱-) ] در شنهج (۲، ۳۰۰) [ابو داود عروه بن داود العامری].

[ (۲-) ] متن «فانه لیس لك بخطر» و در اللسان آمده است [و هذا خطیر لهذا و خطر له، یعنی این در شأن و مقام برابر اوست].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۲۹

پسر عموی عروه گفت: چه شوم بامدادی است امروز، خدا چهره زندگی پس از ابی داود را (بر من) زشت گرداند. (و مرا پس از او زندگی مباد). و سپس در این باره سرود:

سوگنامه عروه دمشقی

فقدت عروه الأرامل و الايتام يوم الكريهه الشنعاء [۱] ...

عروه بیوگان و یتیمان خود را بدان روز مصیبت بار شوم زشت باز نهاد.

او به روزهای سخت و نکبت بار هرگز با اطرافیان خویش درشتی نمی کرد، و خود از معرکه هراسی نداشت.

به عنایت الهی از گزند عدی و پسر ابی طالب و دیگر فرادستان احساس ایمنی می کرد.

ای دیده من، آیا بدان دم که گرد آوردگاه برخاست و عروه [۲] به خاک افتاد همگان گریان نشدند؟

جای آن داشت که تمام زنان بنی عامر از یثرب و اهل قباء بر او زار بگیرند.

خداوند عروه نیکو خصال مددکار و زاده برجستگان شریف را رحمت کند.

در دشت بی‌فریاد صفین پیکرش غرقه به خون، بر خاک خشک فرو افتاد و نهان شد [۳].

سواران بدری و تابعان و اشراف و نقیبان جملگی او را بدان حال رها کردند.

### شعری در نکوهش او

و عبد الله بن عبد الرحمن انصاری سرود:

عرو یا عرو قد لقيت حماما ذ تقحمت فی حمی اللّهوات ...

عروه، ای عروه، چون به دام آتش غرور و سرکشیها در افتادی مرگ خونبارت را دیدی.

آیا علی را دست کم گرفتی که شرزه شیرینی چو را به پیکار غزالکی در کام مرگ، فراخواندی؟

[ (۱-) ] در اصل [الشغباء]. این قطعه در شنهج نیامده است.

[ (۲-) ] متن «یا لعینی أَلما بکت عروه [الاقوام] يوم العجاج ...» و در اصل کلمه [الاقوام] که با افزودن کلمه‌ای شبیه آن بیت درست

می شود نیامده است.

[ (۳-) ] متن «قد غاب فی الجرباء» و در اصل [قد عاین الحوباء].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۰

خداوند را شهنساری چنوست [۱] که پدر دو شیر بچه [۲] است و از هیچ عامل نابود گری نمی هراسد.

به قضای الهی ایمان دارد و خیرش فزون از شمار است و به پیشگامیهای خود در اسلام امید ثواب دارد.

از رویارویی با هیچ حادثه ناگواری هراس ندارد و هرگز گزند بدو نرسد.

اینک تو در دوزخ جزای خود را چشیدی و ضربت کوبنده او نابودت کرد.

ای پسر داود تو از پسر هند دفاع کردی و نگذاشتی که او خود به مگاک هلاک در افتد.

### [هلاکت پسر عموی ابی داود]

(همان راوی) گوید:

پسر عموی ابی داود با نیزه به علی حمله کرد و علی ضربتی بر او زد که نیزه را از کفش بیفکند و سپس ضربت دیگری به او زد و

وی را به ابی داود ملحق کرد.

## هراس سپاه معاویه از علی

معاویه که بر فراز تپه‌ای ایستاده بود و دیدبانی می‌کرد و به چشم خویش می‌دید گفت: مرگ و ننگ بر این مردان، آیا در میان آنها یک تن نیست که با او هم‌وردی کند یا غافلگیرانه و یا در گیر و دار معرکه و آمیختگی دو سپاه و گرد انگیزی در آوردگاه وی را بکشد؟. ولید بن عقبه گفت: تو خود به هم‌وردی او برو که به جنگ تن به تن با او سزاوارتر از دیگرانی. گفت: به خدا، او مرا به هم‌وردی خواند تا آنجا که در برابر قریش شرمسار شدم (ولی با این همه) به خدا سوگند، هرگز خود به هم‌وردی او نخواهم رفت زیرا سپاه را جز برای نگهبانی از پیشوا به خدمت او بر نگماشته‌اند. عتبۀ بن ابی سفیان گفت: «از او روی نهان کنی چنان که گویی ندای مبارزطلبی او را نشنیده‌اید، شما می‌دانید که او حریت (دلاور) را

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «انّ لله فارسا» و در اصل [لیس لله فارسا- خدا را شهنساری چنو نباشد].

[(-۲)] ابو الشبلین، مراد از «دو شیر بچه» حسنین علیهما السلام هستند. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۱

کشت و عمرو (بن عاص) را (بدان فضیحت) رسوا کرد، و من حتی یک تن را ندیدم که به دم تیغ او رفته و کشته نشده باشد. آنگاه معاویه به بسر بن أرطاة گفت:

«آیا به هم‌وردی او می‌روی؟» گفت: «هیچکس سزاوارتر از تو به هم‌وردی با او نیست، اما اگر شما همه خودداری کردید، آنگاه من به نبرد تن به تن با او می‌روم.» معاویه به وی گفت: «بنا بر این فردا پیشاپیش سپاه، تو در آوردگاه با او روبرو خواهی شد.» بسر بن أرطاة عموزاده‌ای داشت که از حجاز به خواستگاری دخترش آمده بود، وی نزد بسر آمد و به او گفت: «شنیده‌ام که تو هم‌وردی با علی را به عهده گرفته‌ای. آیا نمی‌دانی که فرمانروایی پس از معاویه، عتبۀ و پس از او برادرش محمد راست و اینان همه هم‌وارد علی به شمار می‌آیند [۱]؟ چه چیز تو را بر مبادرت بدین خطر که من آن را پیشاپیش به عیان می‌بینم واداشته است؟ گفت: «شرم (و رودربایستی)، سخنی از دهانم پرید [۲] و دیگر شرم دارم که از آن باز گردم.» آن جوان خندید و در این باره گفت: تنازله یا بسر ان كنت مثله و الا فانّ اللیث للضبع آكل ...

ای بسر اگر همتای او بی به مبارزه‌اش رو، و گرنه بدان که شیر شرزه گفتار [۳] را می‌خورد.

چنان می‌نماید که تو، ای بسر بن أرطاة از هنرنامه‌های او در جنگ بی‌خبری یا خود را به بی‌خبری می‌زنی.

معاویه والی است و پس از او دو برادرش هستند، و البته بدل با اصل برابر نباشد.

آنان همه برای هم‌وردی با او از تو سزاوارترند، او علی است، به دم تیغش مرو که مادرت به عزایت خواهد نشست.

همان دم که با او روبرو شوی مرگ در ناوک نیزه‌اش به انتظارت نشسته و تیغ او را هنری است که به شکار جانت پردازد.

[(-۱)] متن از روی شنهج «كل هؤلاء قرن لعلی» و در اصل [و كل هؤلاء من قرن لعلی].

[(-۲)] متن از روی شنهج (۲: ۳۰۰) «خرج منی كلام» و در اصل [... شیء].

[(-۳)] متن «... للضبع آكل» و در شنهج [...] للشاة آكل - خورنده گوسفند است].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۲

و زان پس به پایان جنگ، نه (چون تو) نگهبانی برای شکت‌خوردگان باشد [۱] و نه پیش از آن در طلایه سواران، پرچمداری برای حمله بماند [۲].

بسر گفت: «آیا این (که گویی) چیزی جز مرگ باشد؟ به خدا سوگند که از دیدار خدای تعالی گریزی نیست.»

## رجز علی

علی [علیه السلام] دیگر روز همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و رو بدان تپه نهاد و می گفت: اَنِّی عَلِیٌّ فَاسْأَلُوا لِتَخْبِرَوَانِمْ اِبْرَزُوا الِی الْوُغِیْ اَوْ اُدْبِرُوا ...  
منم علی، (از جنگ آزمودگان) بپرسید تا آگاه شوید، آنگاه یا به میدان نبردم آیید یا پشت کنید و بگریزید.  
تیغم برنده و سنانم دلدوز و جانشکار است، پیامبر پاکیزه خصال از ماست.  
حمزه نیکرفتار [۳] و جعفر (طیار) که او را در بهشت [۴] شهبالی باشد از ماست.  
این شیر خداست با چنین افتخارات درخشان و آن یک پسر هند است، آن به کنام خزیده متزلزل رانده شده واپس کشیده.

## هماوردی علی با سر و گریز وی

بسر در حالی که نقابی آهنین بر روی نهاده بود و شناخته نمی شد نزدیک آن تپه به سوی او تاخت و بانگ زد: ای ابا حسن به میدان من آی، علی شتابان

[۱-] متن از روی شنهج «عاطف» و در اصل به خطا [خاطف- رباینده].

[۲-] مراد اینکه تو که در شکست نگهبان و مدافع شکست خوردگان و در حمله پرچمدار- طلایه دارانی خود را به مهلکه مینداز که با مرگت سپاه از وجود چون تویی محروم ماند- م.

[۳-] مراد حمزه بن عبد المطلب، سید الشهداء، عموی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عموی علی علیه السلام است- م.  
[۴-] جعفر بن ابی طالب (معروف به طیار) برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود و به روز «مؤته» در سال هشتم هجری شهید شد. پرچمداری مسلمانان در آن روز نخست با زید بن حارثه بود که کشته شد و جعفر پرچم را به دست راست برداشت و چون دستش را جدا کردند آن را به دست چپ گرفت و آن را نیز قطع کردند سپس پرچم را میان بازوانش نگاه داشت تا او را کشتند و شهید از پا درآمد. جعفر را «ذو الجناحین- صاحب دو شهبال» و «ذو الهجرتین- دو بار هجرت کرده» نامیده اند- الاصابه و کتاب مغازی و الحيوان (۳: ۲۳۳).

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۳۳

به سوی او تاخت تا نزدیک وی رسید و نیزه‌ای به جانب او که سر تا پا زره پوش بود رها کرد که از ضرب آن بر زمین افتاد، ولی زره مانع شد که نیزه در پیکرش جای گیرد. بسر آهنگ عیان کردن [عورت] خود کرد تا به این حيله از شدت حمله و صلابت او برهد، اما علی علیه السلام از او روی تافت و از کشتنش صرف نظر کرد.

اشتر هنگام فرو افتادن او، وی را بشناخت و گفت: ای امیر مؤمنان، این بسر بن اُرطاء، دشمن خدا و خصم توست. علی گفت: او را واگذار که لعنت خدا بر او باد، آیا پس از چنان حرکت (شرم آور زبونه‌ای) که کرد او را بکشم [۱]؟

## حمله اشتر به پسر عموی بسر

پسر عموی بسر که جوان تازه سالی بود به علی علیه السلام حمله کرد و می گفت:

اردیت بسرا و الغلام ثائره اُردیت شیخا غاب عنه ناصره ...

بسر را خوار و زار افکندی ولی این نوجوان به انتقام او در ایستاده، پیر مردی را که (محافظ و) یاورش از او دور مانده بود خوار و

نگونسار کردی.

اما ما همه پشتیبان و مدافع بسر هستیم.

اشتر حمله کنان به او گفت:

أكل يوم رجل شيخ شاغره و عورة وسط العجاج ظاهره ...

آیا به هر روز باید لنگ سالمندی بر هوا رود و در میان آوردگاه عورتی هویدا شود، و بدین نمایش شرم‌آور مانع ضربت نیزه قوی پنجه‌ای گردد؟، بدان گونه که عمرو و بسر گرفتار چنان رسوایی و ننگ کمرشکنی شدند [۲]. (که هرگز قامت راست نکنند و سر از خجلت بر نیارند).

[ (۱-) ] مراد اینکه همین رسوایی که برای حفظ جان پلید خود به نمایش عورتش متوسل شد- نظیر حرکتی که عمرو بن عاص پیشتر کرده بود- برای او کافی است و این ننگ برای او بدتر از مرگ باشد- م.

[ (۲-) ] متن «... رمیا بالفاقره» و در شنهج [ ... رمینا بالفاقره ].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۴

پس اشتر به ضرب نیزه‌ای کمر او را بشکست و بسر نیز از جانب دیگر، بر اثر ضربه علی پا به گریز نهاد و به خیل سوارانش پیوست و علی بر او بانگ زد: «ای بسر، معاویه بیش از تو درخور این بد انجامی و رسوایی است.» [۱] بسر نزد معاویه باز آمد و معاویه به وی گفت: دیده از شرم به زیر میفکن که خداوند عمرو را در این حرکت پیش کسوت تو قرار داده است. نصر بن حارث در این باره (به شعر) گفت:

أ فى كل يوم فارس تندبونه له عورة وسط العجاجة بادية ...

آیا به هر روز شهبسوارى را به میدان می‌فرستید که در میان آوردگاه عورتش را عریان کند و نمایش دهد؟، و بدین حیل، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟  
دیروز چنان زشت حرکتی از عمرو پدید آمد و سرش را نجات داد و عورت بسر نیز همان گونه جان پناهِش شد.  
به عمرو و بسر اِرتاء بگوئید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که دگر بار با آن شیر مرد روبرو نشوید.  
از چیزی جز حیا (و عفت بزرگوارانه) او و از دو خصیه خود سپاسگزار نباشید که فقط این دو سبب حفظ جانتان شدند.  
که اگر این دو نمی‌بودند از زخم سنانش نمی‌رستید، و این تجربه کافی است، که دیگر بار تکرارش نکنید.  
هر گاه به لشکر پویایی [۲] که صبحگاه [۳] در رکابش حرکت می‌کند برخوردید و علی را در آن میان دیدید، بیدرنگ میدان را تهی کنید.

و از او دور بمانید، چنان که نیزه‌اش به شما نرسد و لهیب جنگش دامتتان را نگیرد که این تجربه شما را بس.

[ (۱-) ] متن «... بهذا منك» و در شنهج (۲: ۳۰۱) [بها منك].

[ (۲-) ] متن «خیل المشیحة» و در شنهج [خیل المغتره].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «صیحة» و در اصل [صیحة].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۵

و اگر از جان خود سیر شده‌اید به همان راهی که در پیش گرفته‌اید باز آیید و همان را تکرار کنید.

**تجاشی بسر از علی و دوره کردن سواران شام علی را**



از آن پس هر گاه بسر با لشکری که علی در میانشان بود روبرو می‌شد خود به گوشه‌ای می‌گریخت و سواران شامی علی را دوره می‌کردند.

### [معاویه قریشیان شام را بر می‌انگیزد]

[نصر گفت: عمر بن سعد، از اجلح بن عبد الله کندی، از ابی جحیفه ما را روایت کرد و گفت:]  
 آنگاه معاویه قریشیان شام را گرد آورد و گفت: ای گروه قریشی، شگفتا که در این جنگ یک تن از شما قریشیان را جز عمرو هنری نیست که (دست کم بتواند) فردا زبانش بدان دراز باشد [۱]. شما را چه شده و غیرت قرشی کجا رفته است؟  
 ولید بن عقبه (از این سخن) به خشم آمد و گفت: «چه هنری می‌خواهی؟ به خدا سوگند که در میان قریشیان عراق به دست و زبان (و سخنوری و فرادستی) یک تن را همتای خود نمی‌شناسیم.» معاویه گفت: «ولی دیدید که آنها به جان خود از علی دفاع کردند.»  
 ولید گفت: «نه، بلکه علی از آنها به جان خود دفاع کرد.» (معاویه سپس خطاب به جمع) گفت: «وای بر شما، آیا در میان شما کسی یافت نمی‌شود که با همتای خود (در آن سپاه) به هم‌آوردی و جنگ تن به تن پردازد و افتخار فزاید و به خود ببالد؟» مروان (به پاسخ) گفت: «در مورد هم‌آوردی (باید بگویم) علی به حسن و حسین و محمد، پسران خویش، و ابن عباس و برادرانش رخصت هم‌آوردی نمی‌دهد و خود نیز بی‌مدد آنان به گرمگاه معرکه جنگ در می‌آید، به این ترتیب ما با کدام یک از آنان (که همتای خویش می‌شناسیم) هم‌آورد شویم؟ اما در مورد کسب افتخار و به خود بالیدن، ما به چه

[ (۱) ] متن «... فَعَالٌ بِهْ يَطُولُ - کاری نیکو، یا شاهکار» و در شنهج [فعال بها يطول] (فعال به کسر، جمع فعل است یعنی کارهایی. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۶

چیز بر آنان بی‌الیم و مباحات کنیم؟ به اسلام، یا به جاهلیت؟ اگر به اسلام بی‌الیم، این افتخار از جهت پیمبری با ایشان است و اگر به جاهلیت فخر فروشیم، پادشاهی در آن دوران با یمنیان بوده است و اگر بگویم ما قریشی هستیم، عرب گویند: آنان سر به فرمان بنی عبد المطلب سپرده‌اند.

### اعتراض قریشیان به معاویه

پس عتبه بن ابی سفیان (بر سر غیرت آمد و) خشمگین شد و گفت: «از این سخنان بگذرید که من فردا با جعده بن هبیره روبرو خواهم شد» معاویه گفت:

زهازه، قوم وی بنو مخزوم، و مادرش ام‌هانی دختر ابی طالب و پدرش هبیره ابن وهب است و از این رو (تو را) همتا و هم‌آوردی راد باشد. مشاجره بین عتبه و آن کسان بالا گرفت تا بدانجا که به یک دیگر پرخاش کردند و بر آشفتنند. آنگاه مروان گفت: به خدا سوگند اگر آنچه را روز هجوم به خانه عثمان دیدم و در بصره به عیان مشاهده کردم ندیده بودم مرا در حق علی رأی و نظری بود که مردی را با تبار و دیانت او سزد، اما «اگر و مگر [۱] ی در کار آمد ... (و بر اثر آن مشهودات، نظر من از او برگشت). معاویه بی‌آنکه با دیگر کسان (قریش) درشتی کند، ولید بن عقبه را (شمارت کرد) و از او به زشتی نام برد و ولید با او درشتی کرد و معاویه به او گفت: «ای ولید، تو به خاطر (قضیه) عثمان با من گستاخی می‌ورزی [۲]، او بود که تو را حد زد و از کوفه تبعید کرد.» اما پیش از آنکه شب به پایان رسد (معاویه و قریشیان) با هم سازش کردند و معاویه آنان را از خود راضی کرد و اموال



هنگفتی بدیشان بخشید. معاویه به عتبه پیام فرستاد و از او پرسید:

«تو با جعده چه خواهی کرد؟» پاسخ داد: «امروز با او دیدار و فردا با وی پیکار می‌کنم.» جعده در میان قریش ارجی گران و زبانی نیکو بیان داشت و از شیفندگان علی بود که بیش از دیگر مردم بدو دلسپرده بود.

[(-۱)] متن «و لکنّ و لعلّ - اما و شاید».

[(-۲)] متن «تجتری علیّ بحقّ عثمان» و در شنهج (۲: ۳۰۱) [...] بنسبک من عثمان].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۷

## دیدار عتبه و جعده

### اشاره

دیگر روز عتبه آهنگ دیدار او کرد و بانگ زد: ای جعده، ای جعده! وی از علی رخصت خواست که نزد او رود و علی به او رخصت داد، و مردم برای شنیدن گفتگوی آن دو گرد آمدند. آنگاه عتبه گفت: «ای جعده، به خدا سوگند (ما می‌دانیم که) چیزی جز دوستی تو نسبت به خالو [۱] و (نیز) عمویت ابن ابی سلمه، کارگزار بحرین [۲] تو را به پیکار ما نکشاند و به خدا سوگند ما ادعا نمی‌کنیم که اگر ماجرای عثمان نمی‌بود معاویه برای خلافت شایسته‌تر از علی بود، ولی می‌گوییم معاویه برای حکومت شام از آن رو شایسته‌تر است که مردم به حکومت او راضی هستند، پس این را بر ما ببخشاید، و به خدا قسم که در شام هر مرد نیرومندی [۳] بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ سخت کوش باشد [۴]. ما بیش از شما از سرور خود فرمان می‌بریم، و آنچه در علی نکوهیده است این است که خواهد این اعتقاد را در دل مسلمانان بدمد (و به آنها بقبولاند) که به ولایت بر مردم سزاوارتر از خود ایشان است تا بدانجا که اگر قدرتی یابد (به خاطر این تسلط طلبی) عرب را یکسره نابود کند.» جعده گفت: اما دوستی من نسبت به خالوی خویش (علی)، به خدا سوگند اگر تو را نیز خالویی چون او (گرانقدر) می‌بود پدرت را از یاد می‌بردی. اما (عمویم) ابن ابی سلمه، هنوز کس چنان گرانمایه مردی ندیده است، و جهاد در نظر من خوشتر (و مهمتر) از شغل و مقام حکومتی است [۵]. اما برتری علی بر معاویه، این

[(-۱)] مراد علی علیه السلام است، زیرا جعده، پسر امّ هانی بنت ابی طالب بود. - م.

[(-۲)] متن از روی شنهج «عامل البحرین» و در اصل به خطا [عاملی البحرین - دو کارگزار بحرین].

[(-۳)] متن «... رجل به طرق» و در اصل به تحریف [طرف].

[(-۴)] یعنی در شام دیگران بیش از معاویه طرفدار جنگ هستند و بر عکس در عراق علی علیه السلام بیش از همگان خواستار جنگ است و دیگران را تشویق به جنگ می‌کند. - م.

[(-۵)] مراد اینکه ضابطه جهاد در نظر من مهمتر از رابطه اداری و خویشاوندی است و علاقه به جهاد در راه خدا مرا بدین پیکار کشانده نه منصب و مقام اداری عمویم. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۳۸

حقیقتی است که [حتی میان دو کس هم] در آن اختلاف نیست [۱]. اما در باره رضایت امروز شما در شام، دیروز هم بر این رضایت داده بودید [و ما آن را نپذیرفتیم].

اما این که گفتی: «در شام هر مرد نیرومندی بیشتر از معاویه به جنگ کوشاست و در عراق کسی نیست که چون علی به جنگ پای فشارد و بکوشد»، البته می‌باید چنین باشد، چه علی به یقین (راستین و قطعی) خود پیش می‌رود و معاویه با شک خود در می‌ماند و عزم اهل حق استوارتر و بهتر از تلاش اهل باطل است. اما اینکه (در باره خودتان) گفتی: «ما نسبت به معاویه مطیعتر از شما نسبت به علی هستیم»، به خدا سوگند اگر علی خود سخن نگوید ما هرگز او را به پرسش نگیریم و چون سخنی گوید و فرمانی دهد هرگز در برابر او سخنی نگوئیم. اما در مورد کشتن عرب، (باید بگویم که) خداوند [کشتن و] جنگیدن را رقم زده و هر کس را حق بکشد، برای خداست [۲]. عتبه خشمگین شد و جعده را دشنام گفت، ولی او پاسخش نداد و هر دو خشمناک بازگشتند. چون عتبه باز آمد تمام سپاهش را، بی آنکه تنی را باقی گذارد، گرد آورد و بیشتر یارانش از (قبایل) سکون و ازد و صدف بودند، جعده نیز تمام نیرویش را گرد آورد و با یک دیگر درگیر شدند و همگان پایداری کردند. جعده آن روز خود به پیکار رفت و عتبه درمانده و ناتوان شد و سپاهش را به تسلیم داد و خود شتابان نزد معاویه گریخت. معاویه به او گفت: «امروز جعده چنان تو را فراری و ریشخند کرد (و گندی بر سرت زد) که هرگز، سرت را از آن [۳] پلیدی نتوانی شست». عتبه گفت: «به خدا سوگند که دیگر هرگز به جنگ او باز نروم، عذر من پذیرفته است که کوشش خود را کردم، و بر یارانم سرزنشی نباشد، ولی خداوند نخواست که ما بر آنان پیروز شویم، چه

[۱-] به تعبیر دیگر یعنی حقیقتی است که هیچکس مخالف آن نیست. - م.

[۲-] یعنی چیزی را که تو «عرب کشی» به دست علی می‌خوانی فقط اجرای امر الاهی است که فرمان به جهاد داده است. - م.

[۳-] متن از روی شنهج «... و هزمتک» و در اصل «... بهزمتک».

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۳۹

کنم؟» جعده به سبب آن پیروزی نزد علی منزلتی فروتر یافت. نجاشی در باره ناسزاگوییهای عتبه نسبت به جعده چنین سرود:

### شعر نجاشی در باره ناسزاگویی عتبه به جعده

إِنَّ شَتْمَ الْكَرِيمِ يَا عَتَبَ خُطْبَ فاعِلْمَنهُ مِنَ الْخُطُوبِ عَظِيمٌ ...

ای عتبه ناسزاگویی تو بدان گرانمایه مرد خطا بود و باید بدانی که از خطاهای بس بزرگ بود.

مادرش، امّ هانی و پدرش از معد و از قلب دودمان لؤی بن غالب است.

او هبیره بن ابی وهب است که تمام قبیله بنی مخزوم به فضل وی معترفند، آنکو که در پیکار با شما، بدانگاه که رزمآوری را با رزمنده‌ای می‌سنجیدند، یک تنه برابر هزار تن بود، و پسرش جعده جانشین اوست که از درخت گشن چنین شاخساری بر آید، و سخنوری برجسته است که چون زبان فصاحت برگشاید ستیزه‌جوترین مدعیان را زبان بر بندد، و بردباری است که بدانگاه که جهالت دامان بر کمر بندد و در ایستد و شکیبایان را به ستوه آرد، او همچنان شکبیا بماند [۱]، و جنگآوری است که همگان دانند چون گاه رزم دررسد چگونه به پیکار قویدست است، و دامنش، بدانگاه که دامان دیگران بسی آلوده است، از هر آلودگی و عیبی پاک است.

آنگاه که فرومایه چیزهای بی‌مقدار و باطل را بزرگ شمارد، او در راه جلب خرسندی خدای بزرگ به جان بکوشد.

تو را آن توانایی نیست که بر زر سرخ عیب‌گیری که دست آرزویت بدان ستارگان قدر اول نمی‌رسد.

این همه به حمد پروردگارت در او گرد آمده و افزون بر این وی را در سرشت خود سجایای بسیار است.

[ (۱-) ] متن «إذا الحبى حلّها الجهل» و در شنهج [إذا الجبال جللها الجهل - بدانگاه که سیلاب جهل کوهها را در هم درنوردد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۰

### شعر شنی در هجو عتبه به سود جعده

شنی در این باره خطاب به عتبه سرود:

ما زلت تنظر [۱] فی عطفیک اَبهء لا یرفع الطرف منک التّیّه و الصّلف ...

هماره در برابر دیدگان خود اَبهت و شکوهی را می‌بینی که با وجود گمراهی و خودستایی از آن دیده بر نتوانی گرفت. تو آن گروه را جز باد ناهنجار گلو یا پاره پیه بی‌ارزشی که میشی گر و آلوده بر آورده [۲] نمی‌شمردی [۳]، تا آن که با ابن مخزوم، آن چنان رادمردی که خجسته یادگارهای پدرانش را زنده کرده است، روبرو شدی.

اگر تبار ابی وهب در سلاله شرف پیشینیان بود، این یک نیز جانشین و بازمانده همان دودمان است.

چون جعده سواران خویش را بخواند سخت اندوهگین شدی، چه آنان از دین و دنیا حمایت می‌کردند و هیچ فرو گذاری نکردند.

تا با هجوم سپاه خود، تو را به سوی پرتاب کردند که دیگر بازنگشتی هر چند نیزه‌های بلندتان شما را بسنده بود [۴].

آنان با خداوند عهد کرده بودند که در جنگ عنان واپس نکشند، و در قول خود هیچ خلاقی نورزیدند.

چون بامداد نبرد آنان را دیدی پنداشتی شیران بیشه‌زارند که از نوباوگان خود در پناه انبوه درختان [۵] حمایت می‌کنند، تو نیز

سپاهیان را که به تنگنای معرکه افتاده [۶] بودند فراخواندی و گفتی:

سواران من به سویم آید، ولی آنان راه کج نکردند و بازماندند.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج (۳۰۲: ۱) و در اصل [و ظلت تنظر ...].

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «شحمه بڑها شاو» و در اصل [شحمه یشوها ...].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «لا تحسب القوم» و در اصل [لم یصبح القوم].

[ (۴-) ] یعنی اسلحه خوب داشتید ولی ایمان خوب نداشتید. - م.

[ (۵-) ] متن به تصحیح قیاسی «الغرف» و در اصل به تحریف [العرف]. این بیت و سه بیت قبل و یک بیت بعد از آن در شنهج نیامده است.

[ (۶-) ] متن «إذا عَضَّ الثّقاف بهم» و در اصل به تحریف [إذا غَضَّ النّفاف].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۱

آیا بر کشتگان به خاک افتاده خود که از (قبایل) سکون و ازد و صدف بودند دلت نسوخت؟

ای عتبه اگر اسیر بی‌خردی نبودی و آهنگ هلاک بی دریغ آنان را نداشتی این سرنوشت شوم را از پیش می‌دید و (اندرز) می‌شنیدی.

امروز سر انگشت ندامت به دندان می‌گری، چه هم‌اورد ناتوان را جز اعتراف منصفانه به شکست چاره‌ای نیست.

### [اسارت اصبغ به دست اشتر]

نصر، از عمر به اسناد وی گوید:

مردی شامی که وی را اصبغ بن ضرار ازدی می‌خواندند در صفین طلایه‌دار و دیده‌بان معاویه بود.

علی اشتر را به جنگ او گسیل داشت، و اشتر بی آنکه کشتاری رخ دهد او را اسیر کرد. علی همواره کشتن اسیرانی را که سلاح بر زمین افکنده و دست از جنگ برداشته بودند، نهی می‌کرد. از این رو اشتر شبانه او را به اردوگاه خود آورد و استوارش بیست و نزد (دیگر) یارانش افکند [۱] تا صبح در آید. اصبع که شاعری سخنور بود در آن حال که یارانش خفته بودند به بانگ بلند چنان که اشتر بشنود به خواندن این اشعار پرداخت:

شعر اصبع برای اشتر

ألا ليت هذا الليل طَبَّقَ سرمدا [۲] علی الناس لا یأتیهم بنهار ...

ای کاش امشب تا ابد چادر تیره خود را از سر مردم بر نگیرد و هرگز به روز نرسد، و همچنان تا قیامت بپاید چه من به دمیدن صبح، نگران برافروختگی لهیب جنگ و کشتارم [۳].

ای شب دیر بپای که شب متضمن آسایش است، و به روز هر دو احتمال: کشتن یا آزادی من از اسارت می‌رود.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۲: ۳۰۲) «القاء عند اصحابه» و در اصل [مع اضیافه- با میهمانانش] (به این اعتبار که اسیران جنگی سلاح افکنده و تسلیم شده را چون مهمان تلقی می‌کردند. -م.)

[(-۲)] در شنهج [اصبح سرمدا].

[(-۳)] متن «ضرمه نار» و در شنهج [یوم بوار- روز نابودی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۲

اگر به اندازه شصت دره ژرف در زیر زمین بودم نمی‌توانستم از آنچه از آن بیم دارم بگریزم. ای جان پریشان آرام گیر که مرگ را غایتی است، و ای ابن ضرار بر آنچه بر سرت آمده شکبیا باش. آیا رواست با آنکه مرا با این قوم خویشاوندی است بهراسم؟ نه، خدا نمی‌خواهد بترسم، چه اشتر در کنار من است [۱]. اگر او به دیاری دیگر اسیر می‌شد که حکم من در آن روا بود برای آزادیش دامن همت به کمر می‌زد. و اگر من در کنار اشعث نیکو خصال بودم دلم آرام می‌گرفت و نگرانی و گریزم از این امر هراس آور کاهش می‌یافت. و اگر در جوار سعید یا عدی بن حاتم، یا همسایه شریح نیکومنش بودم دلم آرام می‌گرفت، و یا اگر در همسایگی مرادی بزرگوار [۲] و هانی و زحر بن قیس بودم، روزم سیاه نمی‌شد.

اگر من اسیر دست هر یک از ایشان می‌بودم از لغزش خود نزد سرور ایشان پوزش می‌خواستم. اینان قوم و خویشان منند و من از زندگی بخشی و گذشت و چشم پوشی آنها بر خطای خویش محروم نمانم.

### بخشودن اصبع

صبحگاه اشتر نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، این مرد از دیده‌بانانی است که دیروز اسیرش کردم، به خدا اگر می‌دانستم که قتلش رواست او را کشته بودم، دوش نزد ما به سر آورد و [با شعر خود] ما را دستخوش خلجانی در دل کرد. اگر سزاوار قتل است، هر چند ما را خوش نیاید، او را بکش و اگر بخشودنش بر تو رواست [۳] او را به ما ببخشای. گفت: «ای مالک او را به تو

[(-۱)] متن «و الاشتر جاری» و در شنهج (۲: ۳۰۳) [و مالک جاری]، مالک، همان اشتر است.

[(-۲)] متن «المرادی العظیم» و در شنهج [المرادی الکریم].

[(-۳)] متن از روی شنهج «و ان ساغ لك العفو عنه» و در اصل [و ان كنت فيه بالخيار- و اگر در مورد او مخیر هستی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۳

بخشودم، اگر کسی [از آنان] را اسیر کردی مکش، زیرا اسیر قبله پرستان نه فدیة می دهد و نه کشته می شود.» اشتر گفت: فرمان تراست که ما (احکام و فقه را) از تو فرا گیریم و نظری جز آن نداریم، و با او به قرارگاه خود باز گشت.

### نگرانی معاویه و یارانش از آهنگ پیکار صبحگاهی علی

#### اشاره

آورده اند که علی اعلام داشت: فردا پگاه بر معاویه خواهد تاخت و کار او را یکسره خواهد کرد، این خبر به معاویه رسید و شامیان نگران شدند و روحیه خود را باختند. معاویه بن ضحاک بن سفیان، پرچمدار بنی سلیم که در سپاه معاویه بود ولی [شامیان را دشمن می داشت و به عراقیان و علی ابن ابی طالب علیه السلام در نهان مهر می ورزید] و گزارشهایی [۱] به وسیله عبد الله ابن طفیل عامری برای علی علیه السلام [۲] می فرستاد، به عبد الله بن طفیل پیام داد و گفت: «من شعری بسرایم که بدان وسیله شامیان را نگران و معاویه را پریشان خاطر دارم [۳].» معاویه نمی توانست او را به هیچ رو متهم کند که مردی دلیر و با فضل و سخنور بود، وی شبانه چنان که یارانش بشنوند چنین خواند:

#### شعر معاویه بن ضحاک که شامیان را نگران کرد

ألا ليت هذا الليل أطبق سرمداعلينا و أنا لا نرى بعده غدا ...  
هلا كاش این شب تا ابد بر ما بیاید و ما فردایی به دنبال آن نینیم.  
و ای کاش اگر امشب را فردایی در رسد ما را به مدار ستارگان دور دست راه گریزی باشد، که از بیم علی بگریزیم چه او به روزگار، مادام که لبیک گویان کعبه لبیک گویند، وعده خلافی نکند.  
مرا پس از حمله موعود او، در هیچ سرزمینی قرار و آرامی نباشد هر چند از شهر جابلقا هم فراتر گریزم.

[ (۱) - ] متن «کان یکتب بالاخبار» و در شنهج (۳: ۴۲۳) [باخبار معاویه].

[ (۲) - ] متن «و یبعث بها الی علی علیه السلام» و در شنهج [فیخبر بها علیا علیه السلام].

[ (۳) - ] متن از روی شنهج «و ارغم به معاویه» و در اصل [و اذعر به معاویه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۴

گویا می بینمش که بر پشت مرکب تیز گام بی آرام و بی نظیر خود سر برافراشته است، و همراه زبده سوارانش گردابه های مرگ را در می نوردد و در میان گرد آوردگاه بانگ یا محمد را برداشته اند، شهبازان غزوه های بدر و نضیر و خیبر و احد که تیغ بزان آبدیده را به خون سیراب می کنند، و به جنگ چنین گروهی از احزاب مخالف را که پیامبرشان را محاصره کرده بودند به چابکی کشتند و از پای در آوردند، آنجا که حتی پیرزالی نمی یارست نعش پسرش را بپوشاند. اگر سخن را به درازا کشاندم، جانم فدایت، معذورم دار.

به پسر حرب بگو: چه کاری خواهی کرد؟ آیا پایداری می کنی؟ یا ما تو را فرومایه ترسان گریزان از جنگ و نام آوریها بخوانیم؟  
یقین دارم این قوم در قرارگاهی که او ایشان را گماشته پایداری نکنند و میدان را تهی گذارند.  
از این رو چاره ای نداریم جز آنکه شام را آشکارا به ترک گوئیم، هر چند لافزن جوش و خروش بر آرد.

## تبعید ابن ضحاک از سوی معاویه

چون شامیان شعر او را شنیدند وی را نزد معاویه آوردند و او کمر قتلش را بست، اما قوم وی او را تحت نظر گرفتند و از شام تبعیدش نمودند و او به مصر رفت، و معاویه از تبعید او پشیمان شد و گفت: «به خدا، شنیدن گفته سلمی [۱] بر اهل شام ناگوارتر از دیدار با علی است، چه تأثیر کلامی دارد؟- خدایش بکشد- اگر فراسوی جابلقا هم جایی یابد (به قدرت کلام) بدان نیز رخنه کند [۲].»

[ (۱-) ] مراد همین معاویه بن ضحاک، پرچمدار بنی سلیم است. - م.

[ (۲-) ] متن «لو اصاب خلف جابلق مصعدا نفذه» و در شنهج [لو صار خلف جابلق مصعدا لم یأمن علیا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۵

جابلقا: شهری است در خاور و جابلصا: شهری است در باختر که فراسوی آن دو چیزی نباشد [۱].

## قصیده‌ای از اشتر

آنگاه که علی گفت: «چون صبح در رسد بر آن قوم خواهم تاخت» اشتر چنین سرود:  
قد دنا الفصل فی الصّباح و للّسلم رجال و للحروب رجال ... لحظه سرنوشت ساز. با در آمدن سپیده دم نزدیک شد، صلح را مردانی و جنگ را جنگاورانی است.

مردان رزم، پیکارجویان لشکر شکنی هستند که از هیچ جانبازی هراسی ندارند.

شهباز زره پوش، چون هنگامه نبرد بالا گیرد، ترسویان فراری را [۲] را در صفوف پسین، به ضرب شمشیر فرو کوبد.

ای پسر هند تن به مرگ سپار و آرزوهای دور و دراز، تو را از عالم واقع بینی بیرون نبرد.

بی گمان سپیده دم، اگر زنده باشی، رویدادی بینی که قهرمانان از هولش تباه و هلاک شوند.

بامدادان یا صبح پیروزی عراق است یا شام چیرگی شامیان بر عراقیان و به هر حال زلزله‌ای در آید.

منتظر نیزه‌ها و تیغهای بَران و ضربه‌های گرانی باشید که در داستانها باز گویند.

اگر شما تنی چند از رزمجویان روی سپید ما را به ضرب شمشیرهایتان از پا در آوردید و پیک اجل آنان را در ربوده است (ما را

پروایی نباشد که)، ما نیز (هنوز) رزمندگانی کم نظیر داریم، که هر چند کاری سترگ باشد [۳]، نامداران شما را از پا در آورند،

[ (۱-) ] یاقوت گوید: جابلق در دورترین نقطه مغرب است، و شهری دیگر به رستاق اصفهان نیز بدین نام در تواریخ یاد شده. اما از

جابلص نامی نرفته. در شنهج (۳: ۴۲۳) آمده است (معاویه به شامیان می گوید): [الا تعلمون ما جابلق؟ يقول لاهل الشام. قالوا: لا.

قال: مدینه فی اقصی الشرق لیس بعدها شیء. آیا نمی دانید جابلق چیست؟ گفتند: نه. گفت: شهری به اقصای مشرق که پس از آن چیزی نباشد.]

[ (۲-) ] متن «إذا فلّ» و در شنهج (۳: ۴۲۴) [إذا فرّ].

[ (۳-) ] متن «فلنا مثلهم و ان عظم الخطب» و در شنهج [فلنا مثلهم غداة التلاقی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۶

و بدانگاه که مرگ دامن کشان بگذرد [۱] نیزه جانفشکار خود را به خونتان خضاب کنند، و این همه را برای نیل به ثواب آخرت

می‌کنند و در این راه است که جان و مال خود را ناچیز شمردند [۲].

## معاویه حکومت خودمختار شام را از علی درخواست می‌کند

### اشاره

چون شعر اشتر به معاویه رسید گفت: شعری ناهنجار از شاعری ناهنجار، او سرکرده مردم عراق و بزرگ آنان و آتش‌افروز جنگشان و اولین و آخرین فتنه‌انگیز آن سامان است. اینک چنان بینم که نامه‌ای به علی بنگارم و شام را از او درخواست کنم - این نخستین چیزی است که گزند (قریب الوقوع) او را از من بر می‌گرداند و در ضمیر او خلجانی از شک و تردید پدید می‌آورد. عمرو بن عاص خندید و سپس گفت: ای معاویه کجای کاری که می‌پنداری با علی نیرنگ توانی باخت؟! گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟

گفت: چرا، ولی آنان را دودمان نبوت است و تو را از آن بهره‌ای نباشد، اما اگر خواهی نامه‌نگاری کنی، بنویس. آنگاه معاویه نامه‌ای به دست مردی از قبیله سکاسک که عبد الله بن عتبّه نام داشت و از پیکهای عراقیان بود برای علی روانه کرد و نوشت:

### نامه معاویه به علی

«اما بعد، من یقین دارم اگر می‌دانستی که این جنگ چنین مصائبی را، که برای ما و تو به بار آورده و هر دو از آن آگاهیم، در بر خواهد داشت درگیر پیکار با یک دیگر نمی‌شدیم. به راستی اگر ما تسلیم عقل خود شویم می‌بینیم که دستاورد گذشته ما از این جنگ فقط همان است که بر آن پشیمانی خوریم، ولی می‌توانیم پس از این، بدانچه باقی مانده سازش کنیم. من بدین شرط که ملزم به فرمانبرداری

[۱-] متن از روی شنهج «جرت من الموت» و در اصل [جرت للموت].

[۲-] پایان جزء یازدهم نسخه عبد الوهاب.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۷

و بیعت با تو نباشم (حکومت) شام را درخواست کرده بودم، و تو از واگذاری آن به من سر باز زدی، اما خداوند آنچه را تو از من دریغ داشتی خود به من عطا کرد. امروز همان چیزی را که دیروز از تو خواسته بودم دیگر بار درخواست می‌کنم. مرا از زندگی جز همان مرادی که تو از آن داری نباشد، و از مرگ هراسی جز همان که تو داری ندارم. به خدا سوگند، سپاهیان کاسته شده‌اند و مردان نامور از میان رفته‌اند، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و ما را بر یک دیگر فضلی نباشد مگر این فضیلت که (بر اثر اقدام ما به صلح) دیگر عزیزی خوار و آزاده‌ای بنده نشود. والسلام»

### پاسخ علی

چون نامه معاویه به علی رسید، آن را خواند و گفت:

شگفتا از معاویه و نامه‌اش. سپس عبید الله بن ابی رافع دبیر خود را بخواند و گفت: به معاویه بنویس: «اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی اگر تو و ما می‌دانستیم این جنگ چه بر سرمان خواهد آورد، درگیر پیکار با یک دیگر نمی‌شدیم و از این مصائب که بر ما و تو وارد آمده دور می‌ماندیم. راستی را اگر من به خاطر ذات الاهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم از سخت‌کوشی

برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست بر ندارم. اما اینکه گفتم: ما را چندان خرد مانده که بر گذشته پشیمان شویم، مرا در خرد کاستی نبوده است و بر کرده خود نیز پشیمان نیستم. اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم امروز نیز به تو نخواهم داد. اما یکسان بودن ما در بیم و امید، تو در عالم شک خود از من در عالم یقین خویش استوارتر نیستی و دلبستگی شامیان به دنیا مشتاقانه‌تر از علاقه عراقیان به آخرت نیست. اما این که گفتم: ما فرزندان عبد مناف هستیم و بر یک دیگر فضلی نداریم، به جان خودم، درست است که ما پسران یک پدریم ولی امیه چون هاشم، و حرب چون عبد المطلب، و ابو سفیان چون ابو طالب نباشند، و مهاجر به اسیر آزاد شده جنگی نماند و حقدار را به بی‌حق شباهتی نباشد. و افزون بر این، فضل نبوت

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۸

به دست ما و از آن ماست که بدان وسیله چیره دست را خوار و خوار را ارجدار می‌کنیم. و السلام»

### [معاویه نامه علی را پوشیده می‌دارد و سپس منتشر می‌کند]

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله که گفت:

چون نامه علی به معاویه رسید، روزی چند آن را از عمرو بن عاص پوشیده نگاه داشت، سپس وی را بخواست و آن نامه را برایش خواند، عمرو او را سرزنش کرد. و از آن روز که علی در میدان نبرد از خون عمرو بن عاص در گذشت هیچیک از قریشیان در بزرگداشت (این جوانمردی) علی از عمرو بن عاص جدی‌تر نبود.

شعری از عمرو بن عاص پس عمرو بن عاص در شعری اشاره به معاویه چنین سرود:

ألا لله درّك يا ابن هندو درّ الأمرين لك الشهود ...

زهی خدا را، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها دهند! ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتن علی طمع بسته‌ای، که این به آهن سرد کوفتن ماند، و امیدواری او را به شک و حیرت درافکنی [۱] و انتظار داری (چنوبی) از تهدید تو بهراسد [۲].

پرده‌ها کنار رفته و جنگ دامان گسترده، چنان که از بیمش موی کودک نوزاد سپید شده است.

او را سپاهی زره‌پوش است که از انبوهی، دشت را تیره کرده و شهبوارانش چون شیران شرزه می‌خروشدند.

اینک که جنگ گام به گام به سود او شده [۳] و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده

[۱-] متن از روی شنهج (۳: ۴۲۴) «آن تحیره بشک» و در اصل به خطا [آن تخیره ...].

[۲-] متن «و ترجو أن يهابك ...» و در شنهج [و تأمل ...].

[۳-] متن «إذا دلفت إليه» و در شنهج [إذا رجعت إليه ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۴۹

شده‌اند، (به عفریت جنگ) گویی باز گردد؟

چون جنگ در آمد از همان آغاز به نیرو در رسید و چون به درازا کشید و در ایستاد [۱] دیگر هیچ پایداری در برابرش نشاید.

بزرگوارهای ویژه ابو الحسن (علی) ناشناخته نیست و بدیهای تو نیز از خاطره‌ها زدوده نشده.

سخنی بی‌مایه و سست پایه و (کلامی بی‌معنی و) برگ و ریشه گسیخته بدو گفتم، که شام را به خودمختاری تو، پسر هند، با این تبه‌کاریها و کج اندیشیها، واگذار! اگر آن را به تو وا نهد چیرگی و عزتی در نیفزایی [۲] و اگر پاسخت گوید طرفی فزونتر بر



نبندی.

تو بدین رأی سست و ناهنجار نه شاخی، و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته‌ای.

چون گفته‌های عمرو به گوش معاویه رسید وی را بخواند و گفت: ای عمرو، من می‌دانم که مراد تو از این سخنان چه باشد؟ گفت: مرادم چیست؟ گفت:

خواسته‌ای مرا سست رأی وانمود کنی و علی را با آنکه تو را رسوا و مفتضح کرده است، بزرگ داری. گفت: اما سست رأی بودن تو، واقعیتی است که نیازی به وانمود کردن آن از جانب من نیست (چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است)، اما اینکه من علی را بزرگ می‌دارم، تو خود بیش از من بزرگی و بزرگواری او را می‌شناسی ولی این حقیقت را پوشیده می‌داری و من آشکارا می‌گویم، اما رسوایی من، مردی که (در میدان نبرد) با ابو الحسن دیدار کند رسوا نمی‌شود.

### شعری از عمرو در سرزنش معاویه

معاویه پس از آن که عمرو چنان ضرب شستی از علی علیه السلام دید، همواره او را سرزنش می‌کرد و عمرو متقابلاً در سرزنش معاویه سرود:

معاوی لا تشمت بفارس جهمة لقی فارسا لا تعتریه الفوارس ...

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و ان صدّت» و در اصل [و ان صدرت- اگر برون رود ...].

[ (۲-) ] زیرا این حکومت را به خواهش و تمنا گدایی کرده‌ای. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۰

ای معاویه زبده سواری را که با شهبواری که یکه سواران به گردش نرسند، در میدان برخورد کرده سرزنش مکن. معاویه اگر ابو الحسن را بینی که با سپاهش پیش می‌تازد چنان هوش از سرت ببرد که تمام نیرنگها و وسوسه‌های را از یاد ببری، و یقین کنی که مرگ حق است و گر چه از برابرش دوان دوان بگریزی گریانت را (به دست او) می‌گیرد. به راستی اگر تو او را به میدان بینی چون جغد مفلوکی باشی که شاهین تیز چنگالی از آسمان بر او پر گشاده. فایده زندگی این قوم پس از شکست از او چیست؟ به راستی هر آن دلیر مردی که علی را به میدان بیند از جان خود نومید شود. او تو را به هم‌آوردی خواند ولی تو نشنیده گرفتی و گریختی و خود را به تنگنای رسوایی و فضاحت در افکندی، یقین کردی که مرگ به تو بسیار نزدیک شده و آن دعوت به هم‌آوردی که می‌شنوی هراس‌انگیزترین نهیب‌هاست. با این همه، مرا که سر نیزه او به پیکرم خلیده و نیش چنگش کالبدم را به دندان گزیده [۱] سرزنش می‌کنی؟ نه، به خدا سوگند که او جز شیر بیشه‌زار و پدر شیر بجگان نیست که شکارهایش به کامش گسیل می‌شوند. با وجود آن برخورد مرگبار، من اینکه زنده و باقی مانده‌ام و خونم در آن رزمگاه پر مخافت بر زمین نریخت. اگر در حقیقت عظمت او شک داری، خود گردی برانگیز و به میدانش برو، و نه گفته‌های جز یاوه‌سراییه‌ای پوچ نباشد.

[ناختن علی]

اشاره

نصر: عمرو بن شمر ما را روایت کرد و گفت: ابو ضرار ما را خبر داد و گفت: عمار بن ربیعہ ما را روایت کرد و گفت:

روز سه شنبه دهم ماه ربیع الاول سال سی و هفتم (و گفته‌اند: دهم ماه صفر آن سال)، علی نماز بامداد را

[۱-] متن به تصحیح قیاسی «و عضضنی» و در اصل [عضضنی]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۱

با مردم به جا آورد و سپس با سپاه عراق، در حالی که فوجهای انبوه به زیر پرچمهای خود آماده شده بودند، بر شامیان تاخت. شامیان نیز بر ایشان تاختند و لهیب جنگ هر دو سپاه را یکسره به کام کشید ولی گزندى که به شامیان رسید شدیدتر و لطماتی که خوردند بسی بیشتر بود، از این رو از جنگ به ستوه آمدند و ادامه کشتار را ناروا شمردند و پای پایداریشان سست و لرزان شد. راوی گوید:

در این حال مردی از سپاه عراق بیرون آمد، وی بر اسب دراز دمی که مویش به سرخی و سیاهی می‌زد و بر نشسته و چنان خود را غرق در سلاح (و خود ورزه) کرده بود که جز دو چشمش پیدا نبود، و به دست نیزه‌ای داشت که با آن صفوف یاران علی را نظام می‌داد و می‌گفت: «صفوف خود را بیارایید [خدایتان رحمت کناد]»، و چون از کار آرایش صفها و استقرار پرچمها پیرداخت رو به سوی آنان کرد و شامیان را پس پشت نهاد و آنگاه حمد و سپاس خدای را به جای آورد و گفت:

### خطبه اشتر که نقابدار و روی پوشیده بود

سپاس خدای را که پسر عمّ پیامبر خود را در میان ما نهاد [۱]، اوست که در هجرت پیشگامترین مردم و در پذیرفتن اسلام نخستین کس است، او تیغی از تیغهای خداست که بر ضدّ دشمنان او فرود می‌آید. (به من) بنگرید [۲]! چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه‌ها بر هم شکند و اسبان در زیر ران دلیران به جولان در آیند و جز شیهه اسبان و غریو جنگاوران آوایی شنیده نشود [فرمانم را بپذیرید و به دنبال ما باشید]. (راوی) گوید: پس از این سخنان بر شامیان تاخت چندان که نیزه‌اش را (بر پیکر آنان) خرد کرد و سپس باز گشت، این (نقابدار) اشتر بود.

[۱-] متن از روی شنهج (۱: ۱۸۳) «جعل فینا ابن عمّ نبیه» و در اصل «... فیکم ابن عمّ نبیکم - پسر عمّ پیامبرتان را در میان شما نهاد».

[۲-] متن [فانظروا] و در اصل «فانظروا الی». کلمه «الی» در شنهج نیامده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۲

### [کوشش یکی از شامیان برای پایان دادن به جنگ]

راوی گوید:

یکی از شامیان به میان دو صف در آمد و بانگ برداشت: ای ابا الحسن، ای علی، به هم‌وردی من آی. (راوی) گوید: علی به سوی او رفت چندان که اسبان‌شان در میان میدان گردن به گردن شدند. آنگاه وی گفت: ای علی، تو در اسلام و هجرت [۱] پیشگامی، آیا مایلی پیشنهادی به تو کنم که از این خونریزیها جلوگیری کند و این جنگها متوقف شود تا نیک بیندیشی (و جوانب امر را بنگری)؟ علی به وی گفت: پیشنهادت چیست؟ گفت: «تو به عراق خود باز گرد و ما به شام خود بر می‌گردیم و تو دست از شام ما بدار و آن را به ما واگذار.» علی به او گفت:

«می‌دانم که این پیشنهاد را از سر خیرخواهی و دلسوزی ارائه کردی، ولی من در این کار که اندیشه‌ام را به خود داشته بود نیک

نگریسته و آن را به دقت زیر و رو کرده و جوانبش را سنجیده‌ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و وحی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن در دهند، امر به معروف نکنند و نهی از منکر ننمایند، از این رو دیدم جنگ (با همه دشواریهایش) برایم آسانتر از تحمل غل و زنجیرهای دوزخ است.» آنگاه شامی باز گشت و او نیز باز آمد.

### [لیله الهیر (یا شب غوغایی)]

راوی گوید:

دو سپاه به پیشروی پرداختند و تیر [و سنگ] به یک دیگر پرتاب کردند تا ذخیره‌هایشان تمام شد. سپس با نیزه حمله کردند تا آنکه نیزه‌ها نیز شکست و از کار افتاد، آنگاه سپاهیان با شمشیر و گرز به جان یک دیگر افتادند و جز صدای

[ (۱-) ] متن «الاسلام و هجرة» و در شنهج [...] و الهجرة].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۳

چکاچک شمشیر که در دل مردان هول‌انگیزتر از بانگ رعد و فرو ریختن هراس‌آور کوهها بود، صدایی به گوش نمی‌رسید. گوید: خورشید [در پس گرد و غبار آوردگاه] تیره شد [۱] و خاک به آسمان برخاست و پرچمها و علمها ناپدید شد. گوید: اشتر بین جناح راست و جناح چپ لشکر در تکاپو بود و به هر قبیله یا فوجی از قاریان (و پیروان قرآن) می‌رسید ایشان را به پایمردی و پافشاری بر ادامه جنگ تشویق می‌کرد.

همو گوید [۲]:

از سپیده دم تا نیمه شب به شمشیر زدن و کوفتن گرزهای آهنین پرداختند و نماز نکردند، و اشتر تا دم صبح همچنان کسان را تشویق می‌کرد تا آوردگاه را پشت سر نهاد (و از نبرد برداشت) و رزم‌آوران پس از آنکه در آن روز و آن شب، که لیله الهیرش نامند: هفتاد هزار کشته بر جا نهادند [۳] پراکنده شدند.

در آن پیکار اشتر در جناح راست و ابن عباس در جناح چپ و علی در قلب سپاه قرار گرفته بودند و مردم می‌جنگیدند.

### اشتر آتش جنگ را فروزان نگه می‌داشت

سپس پیکار، از نیمه شب دوم تا بر آمدن آفتاب، ادامه یافت و اشتر، در حالی که به سوی شامیان پیشروی می‌کرد، به یارانش می‌گفت: به اندازه این نیزه من پیش روید! و چون پیش می‌رفتند، می‌گفت: اینک به اندازه این کمان پیش روید! و چون پیش می‌رفتند همچنان از ایشان می‌خواست که فراتر روند چندان که بیشتر کسان از پیشروی خسته و درمانده شدند [۴]. وی چون چنین دید گفت: شما را

[ (۱-) ] در متن «انكشفت الشمس [بالنقع] ...» آمده ولی باید «انكسفت» باشد. - م.

[ (۲-) ] یعنی عمار بن ابی ربیعہ. - م.

[ (۳-) ] جمع کل کشتگان تمام ایام پیکار صفین، در ص ۷۷۳ همین کتاب ۷۵ هزار تن، یعنی ۴۵ هزار تن از شامیان و ۲۵ هزار تن از عراقیان ذکر شده است. - م.

[ (۴-) ] متن از روی شنهج «حتی ملّ» و در اصل [حتی بل].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۴

به خدا پناه دهم اگر بخواهید بقیه روز را به دوشیدن گوسفند (و سستی و تن آسایی) پردازید [۱]. آنگاه اسبش را طلبید و پرچمش را بر افراشت و همراه حیان بن هوده نخعی به میان فوجها می‌رفت و می‌گفت: آیا کسی نیست که جان خود را به خدا فروشد و پا به پای اشتر بجنگد تا پیروز شود یا به خدا پیوندد [۲]؟ و مردان پیایی همپای او می‌رفتند و دوشادوش او می‌جنگیدند.

نصر، از عمر بن سعد گفت: ابو ضرار از عمار [۳] بن ربیعہ گفت:

به خدا سوگند، اشتر در این میان بر من گذشت و من همراه وی رفتم (و جنگیدم) تا به قرارگاه خود باز آمد و به میان یارانش رفت و گفت: پایمردی کنید! عمو و دایی (و خویش و تبار و عزیزانم) فدای شما! چنان هجوم آرید که خدا از شما خرسند شود و با رزمآوری خود، دین را چیره سازید. چون من حمله کردم شما نیز هجوم کنید. (راوی) گوید: آنگاه از اسب به زیر آمد و دستی بر پیشانی اسبش نواخت و سپس به پرچمدار خویش گفت: پیش برو، وی پیش رفت، و پس از آن خود به صفوف دشمن حمله برد و یارانش نیز هجوم کردند (و صفوف مقدم) شامیان را در هم کوفتند تا به قلب سپاه شام زدند و پیکاری سخت کردند و پرچمدار اشتر کشته شد. چون علی دید که پیروزی از جانب او در می‌رسد (و احتمال یکسره شدن جنگ نزدیک است)، مردان را به یاریش گسیل داشت.

### [خطبه علی]

راوی گوید:

علی به خطبه ایستاد و خدا را سپاس داشت و ستایش کرد و گفت: «ای مردم، کار بر شما و بر دشمن بدین

[۱-]) به تعبیر دیگر: اگر بخواهید بقیه روز را به شیردوشی (که کار زنان و سهلترین کارهاست) پردازید و چنین سستی و کاهلی کنید، پناه بر خدا.

[۲-]) متن از روی شنهج «أو يلحق بالله» و در اصل «... و يلحق».

[۳-]) متن از روی شنهج (۱: ۱۸۴) و آنچه در صفحه ۶۵۰ آمده «عمار»، و در اصل [عمارة].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۵

قرار رسیده که بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است، چون امور رخ دهد، از همان آغاز، انجامش شناخته آید. آن قوم به بویه و مرادی، جز دینداری در برابر شما ایستادگی و لجاجت به خرج دادند تا به دست ما بدین وضع دچار آمدند. من فردا صبحگاهان بر آنان می‌تازم و در پیشگاه خدای عز و جل به داوریشان می‌کشانم. این سخن به آگاهی معاویه رسید، وی عمرو بن عاص را بخواند و گفت:

ما را فقط شبی باقی مانده است که فردا علی به قصد فیصله [۱] کار بر ما بتازد، چه چاره بینی؟ گفت: «راست خواهی، مردان تو چون رزمآوران علی نیستند و تو خود نیز چون علی نیستی. او بر سر امر (دین) با تو می‌جنگد و تو بر سر دیگر چیز (دنیا) با او می‌ستیزی. تو هستی را طالبی و او خواستار نیستی است. عراقیان از اینکه تو بر آنها دست یابی بیم دارند ولی شامیان از اینکه علی بر آنان چیره باشد باکی ندارند. با این همه تو طرحی در افکن و آنان را برابر امری قرار ده که اگر بپذیرند یا نپذیرند به هر حال دچار اختلاف شوند. آنان را به داوری کتاب خدا میان خود و ایشان بخوان که به این وسیله به مرادی که از آنان داری خواهی رسید. من همواره (بیان) این نکته را برای (روز مبادا و) زمانی که تو بدان نیاز داشته باشی [۲] عقب افکنده بودم. معاویه آن را دریافت و (با توجه به محاسن این پیشنهاد) گفت: «راست گفتی.» نصر، از عمرو بن شمر، از جابر بن عمیر [۳] انصاری که گفت:

گویا هم اکنون آوای علی را به روز هریر، آنگاه که بر شامیان می‌تاخت، می‌شنوم و این پس از آن بود که گردونه پیکار مذحجیان با «عک» و «لخم» و «جدام»

[(-۱)] متن «بالفیصل» و در شنهج [بالفصل].

[(-۲)] متن از روی شنهج «لوقت حاجتک الیه» و در اصل [لحاجتک الیه].

[(-۳)] در اصل به تحریف [نمیر]-الاصابه، ۱۰۳۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۶

و اشعریان به گردش در آمد و از سپیده سحر تا نیمروز به شدت تمام و کیفیتی که از فرط دشواری و گستردگی، موی آدمی را سپید می‌کرد به درازا کشید. آنگاه علی برخاست و گفت: تا کی این دو قبیله را به هم واگذاریم؟ اینان نابود شدند و شما همچنان ایستاده‌اید و به ایشان می‌نگرید! آیا از سرزنش خدا نمی‌هراسید؟

### دعای علی در روز هریر

سپس رو به جانب قبله کرد و دست دعا به درگاه خدا برداشت و به بانگ رسا گفت: «ای خداوند، ای مهربان، [ای بخشاینده]، ای یکتا، [ای یگانه]، ای بی‌نیاز، ای خدای محمد، بار الها، گامها به سوی تو پی سپارد و دلها برای تو در سینه‌ها تپد و دستها به درگاه تو بر آید و گردنها به سوی تو کشیده شود و دیدگان به تو دوخته آید و نیازها همه از تو درخواست شود. [بارالها] ما از فقدان پیامبران صلی الله علیه، و فزونی دشمنان و پراکندگی آرزوها و آرمانمان به تو شکایت می‌کنیم.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

پروردگارا، تو در نزاع بین ما و قوم ما به حق داوری کن (و ما را فاتح گردان) که تو بهترین فیروزی دهنده‌ای [۱].

به برکت و فضل خدا پیش روید. «آنگاه ندا در داد: نیست خدایی بجز خداوند، و (نام) خدا بزرگترین سخن است. بر تقوا بپایید. راوی [۲] افزود و گفت:

نی، سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه را به حق پیامبر ما داشت، نشنیده‌ایم، از آن زمان که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، از دست سردار قومی ظرف یک روز چنان ضرب شستی که علی به دست خود نشان داد، بر آمده

[(-۱)] [الاعراف، ۸۹]

[(-۲)] مراد جابر بن عمیر انصاری است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۷

وی، چنان که شمارگران یاد کردند، بیش از پانصد تن از برجستگان عرب را بکشت، با تیغ خمیده‌اش به میدان می‌تاخت و می‌گفت: از خدای عز و جل، و نیز از شما بدین رفتار پوزش می‌خواهم، من (چندی پیش) بر آن بودم که تیغ را صیقل دهم [۱]، (تا حفره‌های خرد آن هموار و صاف شود) ولی (پیامبر) مرا از آن کار باز داشت. به راستی بارها از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت:

«تیغی چون ذوالفقار و جوانمردی چون علی نباشد.» من تا کنون در این پیکار بدون این تیغ می‌جنگیدم. (راوی) گوید: ما آن شمشیر را می‌گرفتیم و می‌سنجیدیم و ارزیابی می‌کردیم و سپس وی آن را از ما باز می‌ستاند و با آن به پهنه صف دشمن حمله می‌برد (و آنها را درو می‌کرد). نه، به خدا سوگند که هرگز صولت شیری در دشمن ستیزی بیشتر از سطوت او نبود. رحمه الله علیه

رحمه واسعه - خدایش در کنف رحمت بیکران خود بدارد.

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر [۲] که گفت: از تمیم بن حذیم [۳] شنیدم که گفت:

چون شب هریر را گذراندیم، سحرگاهان چیزهایی پرچم گونه در برابر صفوف شامیان، در میدان به محاذات سرپرده معاویه دیدیم، و چون آفتاب بر آمد مشاهده کردیم که آنها قرآنهایی است که بر سر نیزه‌ها آویخته‌اند و بزرگترین قرآنه‌ای سپاه است. سه نیزه را به هم آورده و قرآن مسجد اعظم را بر آن آویخته بودند و ده تن آن را نگه داشته بودند. ابو جعفر و ابو طفیل گفتند: با یکصد قرآن به پیشباز علی آمدند، و در هر کران [۴] لشکر دویست قرآن نهادند، و روی هم پانصد قرآن بر آورده بودند.

[ (۱-) ] امام علیه السلام می‌خواسته است «فقار - حفره‌های کوچک» آن شمشیر را (که به همان مناسبت به ذو الفقار موسوم بوده. - م.) صاف و هموار کند. در متن «اصقله» و در اصل «أفلقه».

[ (۲-) ] این جابر، جابر بن یزید جعفی است که شرح حالش در صفحه ۳۳۵ آمده است.

[ (۳-) ] شرح حال وی در صفحه ۲۳۱ آمده است.

[ (۴-) ] متن «کَلْ مَجْنَبَه» که به کسر نون، دو جناح راست و چپ سپاه، و به فتح نون طلایه سپاه است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۸

ابو جعفر گفت:

طفیل بن ادهم برابر قرارگاه علی و ابو شریح جذامی برابر جناح راست و ورقاء بن معمر پیش جناح چپ سپاه در ایستادند، و سپس ندا در دادند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، به زنان و دختران خویش بیندیشید و مراعاتشان کنید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستد [۱]؟

خدا را، خدا را، دینتان را بپایید. این کتاب خدا میان ما و شما داور است. علی گفت: پروردگارا تو می‌دانی که اینان به دل خواستار قرآن نیستند. پس خود میان ما داوری کن که تو به درستی داور بر حق و روشنگری. در میان یاران علی اختلاف نظر پدید آمد. پاره‌ای گفتند: «جنگ» و پاره‌ای گفتند: «داوری بردن به قرآن» زیرا اینکه که آنان ما را به داوری قرآن خوانده‌اند برای ما جنگیدن روا نیست.

در این هنگام جنگ فرو نشست و بارهای گران‌ش را بر زمین نهاد. (و آتش بس شد). محمد بن علی گفت: در آن هنگام داوران منصوب شدند.

## روز هریر

نصر: در حدیث از عمرو بن شمر با سلسله سند او گوید:

چون آن روز دشوار در رسید یاران معاویه گفتند: به خدا سوگند که ما آوردگاه را ترک نمی‌کنیم مگر آنکه یا خدا فتح و فیروزی را به ما ارزانی دارد یا جملگی بمیریم. پس در صبحگاه آن روز که از روزهای بلند و بسیار گرم بود [۲] به نبرد شتافتند. نخست به تیراندازی آغاز کردند تا تیرها تمام شد، آنگاه به نیزه زدن پرداختند تا نیزه‌ها خرد شد، آنگاه پاره‌ای از سپاهیان از اسبهای خود به زیر آمدند و پیاده با (نیام) شمشیر به سر و جان

[ (۱-) ] متن «مَنْ لِلرُّومِ وَالْأَتْرَاكِ و...؟» و در شنهج [من الرُّومِ وَالْأَتْرَاكِ و... - به خاطر خدا، به سرنوشت زنان و دخترانتان

بیندیشید که پس از نابودی شما، از دست رومیان و ترکها و پارسیان چه مصیبت‌ها خواهند کشید.]

[۲-] متن از روی شنهج «فبادروا القتال غدوة» فی يوم من ایام الشعری طویل شدید الحرّ» و در اصل [فباکروا القتال غذا یوما من ایام الشعری طویلا ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۵۹

یک دیگر کوفتند تا نیام شمشیرهاشان خرد شد و سواران بر رکابها ایستادند و سپس با تیغهای آخته و گرزهای آهنین به جان هم افتادند و گوشی جز غریو سپاهیان و صدای برخورد آهن با کاسه سرها و بر هم کوفتن دندانها نمی شنید. (در آن میان) خورشید نیز گرفت و کسوفی واقع شد و گرد و غبار از آوردگاه بر آمد و پرچمها و علمها [۱] ناپدید شد، و چهار نوبت نماز گذشت و کسی جز با تکبیر گفتن، خدا را نماز نگذارد. پیران در آن گردابهای توفنده بانگ برداشتند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، حرمت زنان و دختران را نگهدارید [۲].

جابر گفت: ابو جعفر با حالتی گریان این روایت را برای ما [۳] نقل کرد و گفت:

اشتر بر اسبی سرخ و سیاه و کوتاه دم سوار بود و کلاهخود خود را روی برآمدگی زین نهاده می گفت: «ای مؤمنان پایداری کنید که تنور جنگ تفته است.» (همزمان) خورشید از کسوف بیرون آمد و جنگ شدت یافت و سپاهیان چون درندگان یک دیگر را می دریدند و چنان بودند [۴] که شاعر [۵] گفته است:

مضت و استأخر القرعاء [۶] عنهاو خلّی بینهم الّا الوریع [۷] ...

[۱-] متن از روی شنهج (۱: ۱۸۵) «و الزایات» و در اصل [فی الزایات].

[۲-] مراد اینکه زنان و دختران را با کشتار بیدریغ مردانشان بی‌یاور و سرپرست نگذارید. - م.

[۳-] متن از روی شنهج «و هو یحدّثنا» و در اصل [و هو یحدثنی].

[۴-] متن از روی شنهج «... فهم کما قال الشاعر» و در اصل به خطا [...] فانتهم کما ...].

[۵-] این بیت از قصیده‌ای سروده عمرو بن معدی کرب است که در خزانه الادب (۳: ۴۶۲-۴۶۳) و الاصمعیات، ۴۳-۴۵ آمده و بیت پیش از آن چنین است:

و زحف کتیبه دلفت لأخری کأن زهاءها رأس صلیع فوج بتاخت و دشمن را بزدود، چنان که میدان چون سر طاس برق می زد (یا چون کف دست صاف شده بود).

[۶-] متن «القرعاء، جمع قریع - مغلوب و گریخته» و در اصل و شنهج به تحریف [الفرعاء] و در الاصمعیات [الاوغال، جمع وغل - دونان و فرومایگان].

[۷-] متن «الوریع - آدمی حقیر و مسکین و ناتوان». در اصل و شنهج [الوزیع] آمده که وجهی ندارد. (شاید در این دو نسخه تحریف «الوضع - پست» باشد. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۰

(گردونه جنگ) گذشت (و فوج دلیران رفتند) و به شکست اندیشان و هزیمتیان عقب افتادند، (و رزماوران نابود شدند).

و از آن میان جز ناتوانان حقیر و مسکین باقی نماندند.

راوی گوید:

در آن حال یکی [به رفیقش] گفت: این (مالک اشتر) چه بزرگ مردی می بود اگر به خلوص نیت چنین (دلاوریها) می کرد! رفیقش گفت: مادرت به عزایت نشیند و بر ماتمت بگرید، چه نیتی (صادقانه تر و) بزرگتر از این؟ می بینی که مرد این گونه در (دریای) خون شناور است و جنگ او را به ستوه نیاورده و با آنکه مغز سواران از فرط گرما به جوش آمده و جانها به گلو رسیده او چنین که



خود به عیان می‌نگری استوار مانده است و (افزون بر دلیری خود) این سخنان (دلیرانه و تشویق آمیز را نیز به ما) می‌گوید. بار الها، ما را پس از او باقی‌مگذار [۱].

### [خطبه اشعث در شب هریر]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از شعبی، از صعصعه که گفت:

اشعث بن قیس کندی شب هریر میان یاران کندی خود به پا ایستاد و گفت: «سپاس خدای را، او را می‌ستایم و از او یاری می‌جوییم، و بدو ایمان دارم، و بر او

[ (۱-) ] (یعنی ما را پیشمرگ چنین دلاوری کن. - م.). ابن ابی الحدید (۱: ۱۸۵) پس از این عبارت نوشته است: [قلت: لله أم قامت عن الاشر. لو أن انسانا يقسم ان الله تعالى ما خلق في - العرب و لا في العجم اشجع منه الا أستاذة عليه السلام لما خشيت عليه الاثم و لله در القائل و قد سئل عن الاشر: ما أقول في رجل هزمت حياته اهل الشام، و هزم موته اهل العراق. و بحق قال فيه امير المؤمنين عليه السلام: كان الاشر [لى] كما كنت لرسول الله صلى الله عليه و آله.

- (من نیز) گویم: بار الها سزد که دنیا پس از اشر بر پا ماند؟ اگر کسی سوگند بخورد که خداوند تبارک و تعالی در میان عرب و عجم کس دلیرتر از اشر، جز استاد و سرورش علی علیه السلام، نیافریده سخنی به گزاف نگفته و گناهی مرتکب نشده است. چه نیکو گفت گوینده‌ای که درباره اشر از او پرسیدند و گفت: من درباره مردی که زندگیش شامیان را شکست و مرگش عراقیان را از هم گسست چه یارم گفت؟ و امیر مؤمنان به حق در باره او گفته است: اشر (برای من) چنان بود که من برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم.]

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، جلد ۱، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۶۶۱

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۱

توکل می‌کنم، و از او پیروزی می‌طلبم، و بدو پوزش می‌برم، از او خیر جویم، و از او رهنمایی خواهم، [از او رایزنی خواهم و او را گواه گیرم]، زیرا هر که را خدا ره نماید هیچ گمراه کننده‌ای از راه به در نبرد و هر که را او گمراه خواهد هیچ رهنمایش ره نگشاید. و گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی نباشدش، و گواهی دهم که محمد بی‌گمان بنده و فرستاده اوست، خدا بر او درود فرستد. سپس گفت: «ای توده مسلمان، دیدید که دیروز بر شما چه گذشت، و چه اندازه از (دلیران) عرب نابود شدند. به خدا سوگند من بدین عمری که به خواست خدا سپری کرده‌ام هرگز روزی چنین (صعب) ندیده بودم.

هان، حاضران به غایبان باز گویند: به راستی اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یکسره نیست و نابود شود و حرمت‌هایی [۱] که باید نگهداشته آید جمله تباه گردد. به خدا سوگند من این سخنان را از روی هراس از مرگ نمی‌گویم، لیکن من مردی کهنسال و بر [زنان و] فرزندان پروا دارم که اگر فردا همه نابود شویم چه بر سر آنان خواهد آمد.»

### [اشاره معاویه به بالا بردن قرآنها]

صعصعه گفت:



جاسوسان معاویه خطبه اشعث را به آگاهی وی رساندند، وی گفت: سوگند به پروردگار کعبه که اشعث راست گفت. اگر ما را فردا دگر بار چنان بر خورد و پیکاری باشد، رومیان بر فرزندان و زنانمان طمع کنند و پارسیان به زنان و فرزندان مردم عراق طمع ورزند [۲]. راستی را که این مرد آگاه و آزموده این همه را پیشاپیش به چشم دل دیده و باز گفته و ما را از مخالفت آن باز داشته است. قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بندید و بالا برید.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و ضیعۀ الحرمت» و در اصل [...] الحرمان.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «لتمیلن» و در اصل، در اینجا و موضع پیشتر از آن، [لتمکن] که وجهی ندارد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۲

صعصعه گفت:

شامیان برجستند [۱]، (و به غلغله در آمدند) و در دل سیاهی شب بانگ برداشتند:

ای مردم عراق! اگر شما ما را بکشید چه کس سرپرستی فرزندانمان را به عهده خواهد گرفت؟ و اگر ما شما را بکشیم چه کس فرزندان شما را سرپرستی خواهد کرد؟ خدا را، خدا را، این باقی مانده مردان را نگاه داریم. صبحدم شامیان قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بر آورده و بر اسبان آویخته بودند. مردم که به تعیبه چنین پرچم - گونه‌هایی خوانده شده بودند شوق وافر نشان دادند. قرآن مسجد بزرگ دمشق را بر نیزه‌هایی که ده تن آنها را می‌کشیدند بالا برده بودند و حاملانش بدین شعار ندا در دادند: «ای مردمان عراق، اینک کتاب خدا، در بین ما و شما.» و ابو اءور سلمی بر استری سپید نشسته و قرآن بر سر نهاده و پیش آمده بود و بانگ می‌کرد: «ای مردمان عراق، اینک کتاب خدا در بین ما و شما.»

### سخن عدی ابن حاتم

عدی بن حاتم نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان گر چه باطل گرایان به حق پرستان ابقا نکردند و بسی را از بین بردند ولی هیچ گروهی از ما نیست که گزند از آنان دیده باشد و در مقابل صدمه‌ای همچند آن بدیشان نزده باشد. همه (از هر دو طرف) زخم خورده‌اند، ولی باز مانده قوای ما از ته بساط نیروی آنان قویتر است. کسان بیتابیایی کرده‌اند (و ضعفهایی نشان داده و اظهار خستگی کرده‌اند [۲]) ولی از پس بیتابی جز آنچه تو دوست داری [۳] نباشد. پس مردم را به پیکار وادار (و نبرد را ادامه ده). آنگاه اشتر نخعی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، معاویه را در میان پیروانش هیچ پشتوانه‌ای نباشد ولی تو به شکر خدا پشتوانه داری،

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «فثار اهل الشام» و در اصل [فأمر ...].

[ (۲-) ] اشاره به سخنان اشعث دائر بر لزوم آتش بس که پیشتر در ص ۶۶۰، ۶۶۱ گذشت. - م.

[ (۳-) ] متن «ألا ما تحب» و در شنهج (۱: ۱۸۵) [...] نحَب - ما دوست داریم (به تعبیر مثل فارسی:

از پس هر گریه آخر خنده‌ایست. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۳

(گذشته از این به فرض) که وی مردانی چون مردان تو نیز داشته باشد خود از نعمت پایداری و بصیرتی که تو داری بی‌نصیب است. پس آهن را بر آهن بکوب و از خدای ستوده یاری طلب.

### طرفداران ادامه پیکار

آنگاه عمرو بن حنظل برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که ما (بر خلاف پیروان معاویه) از سر تعصب بر باطل گراییم دعوت تو را نپذیرفته [۱] و به یاری تو برخاسته‌ایم بلکه جز در راه خدا دعوت تو را لیبک نگفته‌ایم و جز طالب حق نیستیم. اگر دیگری ما را به غیر راهی که تو ما را خوانده‌ای بخواند، کشمکش و لجاج در افزایش [۲] و سخنان درگوشی و بگو مگوها به درازا کشد در حالی که اینک حق به نقطه حساس خود رسیده (و جای مناقشه نیست) و ما را در برابر تو رأی و نظری نباشد.

### اندرز اشعث برای پایان دادن به جنگ

آنگاه اشعث بن قیس، خشمگین، برخاست و گفت:

«ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز هستیم (ولی) پایان کار ما چون آغاز آن نباشد، در میان این قوم هیچکس بیش از من بر عراقیان دلسوز و بر شامیان کین‌توز نیست. (با این همه) داوری کتاب خدا را بپذیر زیرا تو در استناد به قرآن سزاوارتر از آنان هستی. مردم (نیز) زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند.» علی علیه السلام گفت: این امری است که باید در آن تأمل شود. آورده‌اند که شامیان نیز بیتاب و نگران گفتند: ای معاویه، عراقیان هنوز

[(-۱)] متن از روی شنهج «ما اجنناک» و در اصل [ما اخترناک- تو را بر نگزیده‌ایم].

[(-۲)] متن از روی شنهج «لاستشری فیہ اللجاج» و در اصل [لکان فیہ اللجاج- کشمکش و لجاجت در گیرد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۴

به دعوتی که ما از ایشان کرده‌ایم پاسخی نداده‌اند، دیگر بارش تکرار کن [۱]، زیرا فقط با چنین دعوتی است که تو به آنان نزدیک می‌شوی و ایشان را به خود جلب می‌کنی.

### گفتگو بر سر داوری

معاویه عبد الله، پسر عمرو بن عاص را بخواند و به او دستور داد با عراقیان گفتگو کند. وی روانه شد تا میان دو صف رسید و بانگ برداشت: ای مردم عراق، من عبد الله بن عمرو بن عاص هستم، در میانه ما و شما کارهایی رفته است که بویه دینی و دنیایی داشته، اگر آنچه گذشته به خاطر دین بوده است، عذر ما و شما هر دو پذیرفته است و اگر فقط به خاطر دنیا بوده، به خدا سوگند که هم ما و هم شما زیاده‌روی کرده‌ایم. ما شما را به کاری خواندیم (و پیشنهادی کردیم) که اگر شما ما را بدان خوانده بودید، بی‌گمان پذیرفته بودیم، کاری که اگر ما و شما بر آن رضا دهیم فضلی الهی است. پس این فرصت را غنیمت شمردید، شاید پیشه‌ور [۲] زندگی یابد (و مردم به زندگانی عادی پردازند) و کشتگان فراموش شوند. (و انتقامجوییها به پایان رسد). البته بقای هلاک کننده پس از هلاک شده، اندک باشد.

سپس سعید بن قیس پیش آمد و گفت: ای مردم شام، در میانه ما و شما ماجراهایی بر سر دین و دنیا گذشته که شما آن را غدر و زیاده‌روی می‌خواندید و اینک شما ما را به چیزی می‌خوانید (داوری قرآن) که ما از دیروز به حکم همان (قرآن) با شما در نبردیم، البته نباید به موجب هیچ حکمی بهتر از حکم قرآن، عراقیان به عراق خویش و شامیان به شام خود باز گردند. ولی تشخیص این امر با ماست نه با شما، و گرنه ما، ماییم و شما، شما نیستید. (و توافقی در میان نباشد).

[(-۱)] متن «فاعدها جذع» و در شنهج (۱: ۱۸۸) به تحریف [فاعدوها خدعه].

[(-۲)] متن «المحترف» و در شنهج [المحترف- آتش گرفته] (و به این تعبیر یعنی: باشد که سوختگان لهیب جنگ زندگی یابند).

(م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۵

مردم در برابر علی برخاستند و گفتند: به دعوتی که آنان از تو کرده‌اند پاسخ گوی که به راستی ما نابود شده‌ایم. ناشناسی شامی در تیرگی شب شعری به بانگ رسا چنان خواند که همگان شنیدند و آن شعر این بود:

رؤس العراق اجیبوا الدّعاء فقد بلغت غایة الشّدّه ...

ای سران عراق به این دعوت پاسخ دهید که سختی به حد نهایت رسید.

لهیب جنگ تمام مردم و با حفاظان و بزرگواران را در بر گرفته و به کام کشیده است، در صورتی که نه ما و نه شما، هیچیک از مشرکان و مرتدان نیستیم.

ولی مردمانی هستیم که با همگنان خود برخوردی کرده‌ایم، ما را نیرویی بود و شما را نیرویی همچند آن، و هر یک از دو طرف به پیکار با دیگری پرداخت و سختکوشی و تندی را به غایت رساند.

اینک اگر آن پیشنهاد را بپذیرید، زندگی و بقا و امتیّت هر دو جانب و شهر و دیارشان را در بر دارد، و اگر رد کنید موجب فنا و نابودی است، هر بلا و آزمونی را مدّتی معین باشد.

تا کی این مشک دوغ را بجنابانیم [۱]؟ ناگزیر باید کره‌ای از آن کشیده شود (و نتیجه‌ای حاصل آید).

سه تن هستند که مرد جنگند و اگر خاموش مانند آتش جنگ نیز به خاموشی گراید:

سعید بن قیس و سالار عراق و آن سیه پوش کندی.

### [اختلاف یاران علی در ادامه پیکار]

نصر گوید [۲]:

از این اشخاص که به صلح و سازش خوانده شدند، مراد از «سیه پوش»، اشعث است که نه تنها راضی به سکوت نبود بلکه بیش از همه کس سخن از لزوم خاموش کردن آتش جنگ و گرایش به صلح می گفت. اما «سالار عراق»، اشتر

[ (۱-) ] به تعبیر دیگر: تا کی آسیاب جنگ را به خون خویش بگردانیم و هیچ گندمی آرد نکنیم و نتیجه‌ای نگیریم؟ - م.

[ (۲-) ] در اصل به خطا [و فمحمّد - پس محمد گوید].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۶

بود که نظری جز ادامه جنگ نداشت ولی به دردمندی تمام خاموشی گزیده بود.

و اما سعید بن قیس گاه چنین و گاه چنان بود.

راوی گوید:

مردم چون موجی از جا جنبیدند و گفتند: عفریت جنگ ما را به کام کشیده و مردان نامور همه کشته شده‌اند. گروهی گفتند: ما همچنان که دیروز جنگیدیم باز هم با آنان می جنگیم. ولی طرفداران و گویندگان این سخن اندک بودند، و سپس با جماعت هم آوازی کردند و از گفته خود برگشتند و آنگاه جماعت یک صدا و یک سره بانگ صلح برداشتند.

### خطبه علی

امیر مؤمنان، علی برخاست و گفت: «من همواره دوست داشتم که کارم با شما بگذرد و خود همراه شما باشم، تا آنکه جنگ مردان

شما را در ربود، ولی اگر سخن واقع و خدایی خواهید، در حقیقت برخی از شما را در ربود و پاره‌ای را باقی گذاشت. اما از دشمن، همه مردان نامدارش را در ربود و کس را باقی نگذاشت، و آنان در این میان صدمه و گزند بیشتی دیده‌اند. هان، که من به راستی دیروز فرمانده مؤمنان بودم و امروز فرمانبر شده‌ام، من کسان را نهی می‌کردم و اینک کسان مرا نهی می‌کنند. اینک شما زندگی را خوش دارید و من یارای آن ندارم که شما را به ناخوشایندتان وا دارم.»

### سخنان سران قبایل

سپس نشست و سران قبایل به سخن در آمدند. کردوس ابن هانی بکری از قبیله ربیع که جبهه بزرگ را تشکیل می‌داد برخاست و گفت: ای مردم، به خدا سوگند، ما از آن دم که از معاویه بیزاری جستیم هرگز او را به دوستی ننگرفته‌ایم و از آن لحظه که علی را به دوستی گزیده‌ایم هرگز از او دلزده نشده‌ایم. کشتگان ما همگی «شهید» هستند و زندگان ما همه صالحان نیکوکارند، و بی‌گمان علی را

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۷

از پروردگار خویش برهانی است که جز به داد رفتار نکرده است و هر بر حقی داد گریست. هر که به فرمان او سر سپارد نجات یابد و هر که از فرمان او سر پیچد هلاک شود.

سپس شقیق بن ثور بکری برخاست و گفت: ای مردم، ما شامیان را به حکم قرآن خواندیم و آنان پذیرفتند و ما (بدین سبب) با ایشان جنگیدیم، اینک آنان ما را به داوری قرآن می‌خوانند و اگر ما آنان را نپذیریم بر آنان همان رواست که بر ما روا بود با ایشان کنیم. ما پروایی نداریم که خدا و پیامبرش بر ما دست گشایند (و داوری کنند) و علی نیز بی‌گمان نه مرد عقب‌نشینی است و نه اهل گریز و نه در موضع شک و تردید در ایستاده است، او امروز بر همان قرار است که دیروز بوده است. اما اینک این جنگ ما را به کام کشیده و ما زندگی را جز در پناه صلح نمی‌بینیم.

آنگاه حرث بن جابر بکری برخاست و گفت: ای مردم، اگر علی از این ماجرا عقب مانده و به کناری نشسته بود باز هم تنها مرجع و ملجاء ما خود او می‌بود، چه رسد به اینکه او خود رهبر و گرداننده این کار است. و راستی را، به خدا سوگند که او امروز از آن قوم چیزی را جز آن که دیروز ایشان را بدان خوانده بود، نمی‌پذیرد، و اگر ما بدیشان پاسخ مثبت دهیم با وی ناروا کرده‌ایم. هیچکس در این امر انکار نمی‌کند مگر آن کس که (به دین) پشت پا زده و به عقب (به عالم کفر و جاهلیت) بازگشته، یا گام به گام دستخوش غرور تدریجی شده است. پس میان ما و هر که بر ضد ما گردنکشی کرده است (داوری) جز شمشیر نباشد.

### سخن خالد بن معمر و حنین ربعی

سپس خالد بن معمر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که ما این موضع را نه از آن رو برگزیده‌ایم که دیگری در احراز آن شایسته‌تر از ما باشد، ما این موضع را از آن رو انتخاب کردیم که توشه آخرتی اندوخته باشیم و

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۸

گفتیم خوشترین چیزها در نظر ما آن است که رنجش گران نباشد و تحملش از ما بر آید. اما اگر پیشتر چنان موضعی گزیدیم (و به اختیار خود جنگیدیم) اینک به نظر ما، ادامه زندگی ما جز با پذیرفتن پیشنهادی که آنان به تو کرده‌اند میسر نیست.

اگر تو نیز چنان صلاح بینی آن را بپذیر و اگر صلاح نمی‌دانی البته رأی و نظر تو برتر است (و امر، امر توست).

آنگاه حنین ربعی که کمسالترین فرد ایشان بود برخاست و گفت: ای مردم، به راستی این دین بر پایه تسلیم [۱] نهاده شده، پس با قیاس آن را پراکنده نکنید و با دلسوزی بیجا نابودش مسازید. به خدا سوگند اگر ما از پذیرفتن هر چیزی جز آنکه خود شناخته‌ایم و

می‌دانیم خودداری و رزیم، از حق بهره‌اندکی به دستمان خواهد ماند، و اگر خود را به خواهشها و خواسته‌های خویش واگذاریم به باطل بسیار گراییده‌ایم. ولی ما در میانه خویش دعوت‌کننده بر حقّی داریم که در آمدن او را به هر آبشخور و بیرون شدنش را از هر تنگنا ستوده‌ایم [۲]، و او در گفته خویش راستین و بر کرده خود امین است، پس اگر او گوید: نه، ما نیز گوییم: نه، و اگر او گوید: آری، ما نیز گوییم: آری.

## معاویه و مصقله

### اشاره

این سخنان به اطلاع معاویه رسید و او مصقله بن هبیره را بخواند و گفت: ای مصقله، من آنچه از بنی ربیع (در جنگ و بیان لزوم ادامه آن) کشیده‌ام از کس نکشیده و ندیده‌ام. گفت: آنان بیش از دیگران از تو (و طرز فکر تو) دور نیستند، من پیامی برای ایشان می‌فرستم. و این پیام شعری را برای ربیعان فرستاد:   
لن يهلك القوم أن تبدى نصيحتهم إلا شقيق اخو ذهل و كردوس ...   
آن قوم که جز به اندرز شقیق ذهلی و کردوس (طرفداران صلح) گوش ندهند

[ (۱-) ] مراد تسلیم به امر و تقدیر الهی است. - م.

[ (۲-) ] یعنی ورود و خروجش را در هر معرکه و در هر مورد ستوده‌ایم و سرمشق شمرده‌ایم. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۶۹

هرگز هلاک نمی‌شوند، و نیز ابن معمر، که خطبه‌هایش بیانگر واقعیت است و کار آشفته قومش را سامان می‌دهد. اما حریت به راستی آنگاه که دم از مخالفت با صلح زد خدایش گمراه داشته بود، در حالی که مرد صاحب نفوذ، کردوس است (که موافق صلح است).   
در این فتنه عظیم که اگر «ابن وعله (مجرّب) در آن می‌بود حیران می‌شد، حضین (بی تجربه) به نحو محسوسی پریشانگویی کرده است.

(صلح طلبان آنها) بر ما منت نهادند و ما هم بر آنان منت نهادیم، ولی او سخنی به ایشان گفت که (از ناهنجاری) اشتران کلان را می‌رماند.

هر قبیله‌ای نصیحت و خیر اندیشی خود را باز گفت مگر ربیع که پنداشت دیگران زندانی (و دستخوش خوف از جنگ) هستند.

## شعر نجاشی

و نجاشی گفت:

انّ الأرقام [۱] لا يغشاهم بوس ما دافع الله عن حوباء [۲] کردوس ...

بزرگمردان بنی بکر مادام که خداوند از شخص کردوس حمایت می‌کند به تنگنا نمی‌افتند.

این زبده سواران، تبار از تغلب غلبا [۳] دارند که همگی سردار و سرور و فرزندان سروران و سالارانند.

فرماندهی را که دینی راستین و نظری دور از خطا و اشتباه است چه پروایی باشد.

[ (۱-) ] ارقام، عبارتند از چشم و مالک و عمرو و ثعلبه و حت و معاویه، پسران بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل بن قاسط (از این رو در ترجمه به بنی بکر تعبیر شد. - م.)

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «عن حوباء» و در اصل [من حوباء].

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی الغلبا که لقب تغلب بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دمی بن جدیل بن اسد بن ربیع (نیای بزرگ بنی ربیع و بنی بکر) بن نزار است. - القاموس (غلب) و المعارف، ۴۱-۴۲، و در اصل [العلیا].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۷۰

(دیگران) نخست مکارانه دم از دوستی با علی زدند و چون مکرشان فاش شد به لجاجت در ایستادند [۱].

بهترین یاوران اهل حق (بر ضد یاران ابلیس) چنان که پیداست، بزرگان معد هستند.

به آنان که زبان بدگویی بر او دراز کرده‌اند بگو: شتر بچگان به سان اشتران هیون کهن نیستند.

به روزگاران کس چون کردوس و خاندان او و دودمان ثعلبه الحادی و بنو عیس [۲] نخواهید یافت.

### شعر خالد ابن معمر

گفته‌اند خالد بن معمر نیز چنین گفت:

وفت لعلی من ربیعہ عصبه بصم العوالی و الصفیح المذکر ...

گروهی از بنی ربیع به علی وفادار ماندند و با نیزه‌های بلند و تیغهای شهره خود از او دفاع کردند، شقیق و کردوس، پسر خواجه تغلب، و در آن میان خالد بن معمر [۳] نیز برخاست و سخن گفت.

و سخنان حرث بن جابر، شورای جنگ را تحت تأثیر قرار داد که اگر حنین ابن منذر [۴] نمی‌بود وی به (اولویت و) مرادش می‌رسید.

زیرا حنین [۵] در میان ما خطبه‌ای راند که مشوق جانبازی و مرگ [۶] در راه خدای با جبروت بود.

ما مأمور و مجبوریم که تلخی حقیقت را بجشیم چنان که گویی ما [۷] پرنده‌ای کوچک در برابر شاهین صحرایم [۸].

[ (۱-) ] ظاهراً اشاره به اشعث کندی است که برای ترک جنگ در روی امیر مؤمنان ایستاده بود و پافشاریها می‌کرد. - م.

[ (۲-) ] ایشان بنو ثعلبه بن بکر بن حبیب بن عمر بن غنم هستند.

- آنچه در پا برگ مربوط به «اراقم» در صفحه ۶۶۹ گذشت. در اصل [بنی ثعلبه] آمده که مخّل وزن شعر است.

[ (۳-) ] از آنجا که در این بیت از خالد بن معمر به عنوان سوم شخص مفرد سخن رفته احتمال داده‌اند که این اشعار را دیگری غیر از خالد سروده است. - م.

[ (۴-) ] شرح حال حنین پیشتر در صفحه ۳۹۰ گذشت. در اصل به تحریف [حنین] آمده است.

[ (۵-) ] در اصل به تحریف [حصینا].

[ (۶-) ] متن «میتة المتجبر» و در اصل [منیة المتجبر].

[ (۷-) ] متن «حتی کائنا» و در اصل [حتی کائنها].

[ (۸-) ] مراد اینکه در برابر حقیقت کلام او

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۷۱

پدر او بهترین فرد نامدار و برجسته تیره بکر بن وائل، و در روزهای هراس‌انگیز مددکار دیگران بود.

پیوند تباری والا او را بر آورده و برومند کرده و خود نیز مردی است که تن به ذلت و خواری نمی‌سپرد.

## شعر صلتان

صلتان نیز گفت:

شقیق بن ثور قام فینا بخطبة یحدّثها الرّکبان أهل المشاعر ...

شقیق بن ثور در میان ما به ایراد خطبه‌ای پرداخت که شهبسواران نامدار هشیار آن را باز می‌گویند.

تا آن دم، چنان سخنوری در میان ما به پا نایستاده بود. خدا چنین سخنور و مددکاری را جزای خیر دهد.

و نیز خالد بن معمر و کردوس، مدافعان آبرو و ناموس عشای ما به سخن در ایستادند، پا در جای پای او نهادند و همان گفتند که او گفته بود، و حرث بن جابر در شوری درخشید.

پس روزگار، تا آنکه که باد صبا می‌وزد و ابر گهر بار جهان را آبیاری می‌کند وجود تو را از ما نگیرد، در قبیله ربیعه هماره نخست در پایان تیره شبها از تو نام می‌برند و بر تو دعا می‌کنند.

و حرث بن جابر گفت:

أتی بناء من الانباء ینمی وقد یشفی من الخبر الخیر.

خبری از اخبار نیک (در ادامه پیکار) رسید که نیرو می‌بخشد و خبر شناس از شنیدن آن خبر آرام می‌گیرد.

[ ( ) ] در لزوم اطاعت از ولی الله، امیر مؤمنان ما چون گنجشکی تسلیم باز هستیم. یا اگر تقدیر الهی بر مرگ و جانبازی ما رقم خورده ما را چاره‌ای جز چشیدن جام تقدیر و ادامه جنگ و جانبازی به فرمان علی نیست. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۲

راوی گوید:

چون حضین در آن دیدار چنان سخنان شور انگیزی اظهار داشت (قبیله) بکر بن وائل (از سر رشک [۱]) به دشمنی با او برخاستند ولی علی بعد آنان را سازش داد.

## سخن رفاعه ابن شداد

و رفاعه بن شداد بجلی گفت: «ای مردم، ما چیزی از حق خود را از دست نداده‌ایم. آنان ما را در پایان کارمان به همان چیزی می‌خوانند که ما، از آغاز امر، ایشان را بدان می‌خواندیم (یعنی حکم قرآن)، و اینک ناخودآگاه همان را پذیرفته‌اند. اگر کار چنان که ما می‌خواهیم انجام یابد فتنه و کشتار دور شود و گرنه ما آن را از سر گیریم و همان سختکوشی و جدیت پیشین را به کار بریم. و در این باره سرود:

تطاوّل لیلی للهموم الحواضر و قتلی أصیبت من رؤس المعاصر ...

شب دوشینه‌ام با اندیشه‌های اندوهبار و یاد سران گروهها که به قتل رسیده‌اند به درازا کشید.

آنچه دیروز در صفین گذشت و حوادث پیاپی و انبوه رویدادهای هولناک هراس آور رخ داد، سواران، بامدادان با یک دیگر برخورد کردند و دلاوران در اطراف پناهندگان [۲] به جولان در آمدند.

اگر شامیان تنی چند از سران ما را کشتند در عوض سران آنها نیز، چون شتر قربانی، قصابی شدند.

سیل سرکش از دیده زنان ما و ایشان که بر کشتگان بی‌گور خویش می‌گریستند، روان شد.

[ (۱-) ] زیرا چنان که گذشت حضین کمسالترین فرد قبیله بکر بن وائل در آن مجلس بود ولی بیانش بیش از همه درخندگی یافته بود. - م.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «المساعر» و در اصل به تحریف [المشاعر]. این قطعه در گمانگاه خود در شنهج نیامده است. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۳

اگر از جنگ و دشمنی دست بردارد دیگر برای ما و آنان شبهای اندوهبار بیشتری [۱] در پیش نخواهد بود. چه می‌شود، اگر چندی جانهای ما از تحمل بار شمشیرها [۲] و زره‌هایمان یاساید، و دیگر در میان گرد و غبار آوردگاه نایستیم و از ضرب تیغهای بَران آبدار چهره درهم نکشیم؟ و ضربات جانشکار نیزه را بدانگاه که منادی بانگ سوار شدن در می‌دهد بر سینه‌های خود احساس نکنیم؟ از بامدادان در صفین گرد از آوردگاه بر آوردیم و آتش جنگ را بی‌امان دمیدیم. اگر دو داور به حق داوری کنند، متضمن سلامت است و رأی آنان ما را از گزند شوم [۳] انتقامجویان مصون خواهد داشت.

### [خطبه علی در باره داوری]

در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت: چون شامیان قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بر آوردند و مردم را به حکم قرآن خواندند علی علیه السلام گفت: «ای بندگان خدا، من از هر کس دیگر به پاسخگویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل دینند و نه مرد قرآن، من بهتر از شما ایشان را می‌شناسم چه از خردی با آنان همدم بوده و در کلانسالی با آنها همنشین بوده‌ام و می‌دانم که ایشان بدترین کودکان بودند و اینک بدترین مردانند [۴]. این شعار که سر داده‌اند سخن حقی است که از آن اراده‌ای باطل دارند. به خدا سوگند آنها قرآن را از سر شناخت و معرفت و به قصد عمل کردن بدان [۵] بر

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «اخری اللیالی الغوابر» و در اصل به تحریف [احدی اللیالی].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «من بیضنا» و در اصل [من بیننا].

[ (۳-) ] متن به تصحیح قیاسی «من شؤم» و در اصل [فی شؤم].

[ (۴-) ] متن مطابق با طبری (۲: ۲۷) «صحبتهم اطفالا و صحبتهم رجالا فکانوا شرّ اطفال و شرّ رجال» و در شنهج (۱: ۱۸۶) [صحبتهم صغارا و رجالا فکانوا شرّ رجال].

[ (۵-) ] متن از روی شنهج «و یعملون بها» و در اصل [و لا یعلمون بها].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۴

نیاورده‌اند، بلکه قرآن را دستاویز خدعه و نیرنگ ساخته و به آهنگ خوار داشتن و فرو گذاشتن آن را بر افراشته‌اند [۱]. ساعتی (جان و دل به من سپارید) و بازوان و کاسه سرهایتان را به من عاریه دهید که حق به نقطه حسّاس خود رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران در هم شکسته شوند. همان دم نزدیک به بیست هزار تن مسلّح آهنبوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند، و پیشانیهایشان از اثر سجود پینه بسته بود، پیش آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان، که از آن پس خوارج نامیده شدند، حرکت می‌کردند. این جماعت وی را فقط به نام، نه به عنوان امیر مؤمنان، آواز دادند و گفتند: ای



علی، اینک که تو را به کتاب خدا خوانده‌اند بدان قوم پاسخ مثبت ده و گر نه ما، همچنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می‌کشیم. به خدا سوگند اگر بدیشان پاسخ مثبت ندهی بی‌شک چنان خواهیم کرد. (علی) گفت: «وای به حالتان، من نخستین کسی هستم که (همگان را) به قرآن دعوت می‌کنم و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ می‌دهم، و از من و دینداری من نسزد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، به راستی من از آن رو با ایشان می‌جنگم که سر به فرمان قرآن نهند چه آنها از فرمانی که خدا بدیشان داده سر تافته‌اند و پیمان الاهی را شکسته‌اند و کتابش را خوار داشته و رها کرده‌اند. لیکن به شما بگویم که آنان اینک با شما نیرنگ می‌بازند و کسانی نیستند که خواستار واقعی عمل کردن به قرآن باشند.» گفتند: بیدرنگ کس به دنبال اشتر بفرست که نزد آید. اشتر بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و لکنها الخدیعة و الوهن و المکیده» و در اصل [و ما رفعوها الا خدیعة و مکیده].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۵

### داستان مصعب آگاه که قرآن را بر آوردند

نصر: فضیل بن خدیج مرا از مردی نخعی روایت کرد که گفت:

دیدم ابراهیم بن اشتر بر مصعب بن زبیر وارد شد و (مصعب) احوال و اوضاع را از او پرسید [۱]. وی گفت من نزد علی بودم که به اشتر پیام فرستاد نزد او باز آید. و [اشتر] بر سپاه معاویه چیره شده بود و نزدیک بود کار را فیصله دهد. پس علی یزید بن هانی را از پی او فرستاد و پیام داد:

«نزدم بیا.» وی نزد اشتر رفت و فرمان را به او ابلاغ کرد. اشتر گفت: نزدش باز گرد و به وی بگو: اینک وقت آن نیست که بر تو روا باشد مرا از سنگرم بازخوانی و برداری. من از خداوند امید دارم که پیروزم سازد، در کارم شتاب مفرما. یزید بن هانی نزد علی باز آمد و او را آگاه کرد. به محض آنکه وی به نزدیک ما رسید خروش و غریو سپاه اشتر برخاست و دلایل فتح و پیروزی عراقیان و نشانه‌های شکست و تیره‌بختی شامیان ظاهر شد، اما آن گروه (معترض و مخالفان ادامه جنگ) گفتند: به خدا سوگند که تو به اشتر فرمان ادامه جنگ با آنان داده‌ای. گفت: مگر ندیدید که من فرستاده خود را [نزد او] فرستادم؟، مگر نه این که من فاش در برابر خود شما با او سخن گفتم و شما خود شنیدید؟ گفتند: به او فرمان صریح ده که نزدت باز گردد، و گر نه به خدا سوگند که تو را معزول می‌کنیم. گفت: ای یزید، آخ [۲] بر تو (بدین پیامگزاری)، به او بگو: «نزد من آی که فتنه در گرفته است.» یزید (دیگر بار) نزد اشتر رفت و او را آگاه ساخت. اشتر گفت: آیا به سبب بر آوردن قرآن آنها [۳]؟ گفت: آری. گفت: به خدا سوگند، آن دم که قرآن را بر آوردند هرگز

[ (۱-) ] سائل مصعب بن زبیر است ولی در شنهج به تحریف آمده: [قال: سألت مصعب بن ابراهیم بن الاشتر عن الحال کیف کان- گفت: من از مصعب بن ابراهیم بن اشتر! پرسیدم که حال چگونه بود؟].

[ (۲-) ] متن «ویحک» که در مورد تهدید به معنی «وای بر تو» و در مورد تحبیب به مفهوم «افسوس بر تو» آمده و گاه از سر دلسوزی و ترحم به معنی آفرین و تحسین نیز گفته می‌شود و در اینجا مراد مفهوم اخیر آن است. - م.

[ (۳-) ] متن و اصل مطابق طبری (۶: ۲۷) «الرفع هذه المصاحف» و در شنهج [أرفع ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۶

نمی‌پنداشتم که بر اثر آن اختلاف نظر و پراکندگی روی دهد، این نتیجه رایزنی پسر نابغه [۱]- یعنی عمرو بن عاص- است. (راوی)

گوید: آنگاه به یزید گفت:

«[آوخ بر تو [۲]] (با چنین پیام آوری!) آیا می بینی که دشمن به چه روزی افتاده است؟

آیا مددی را که خداوند به ما رسانده می بینی؟ آیا سزااست که این (پیروزی آماده) را رها کنیم و از آن دست بکشیم؟. یزید به وی گفت: آیا دوست داری که تو اینجا پیروز شوی، و آنجا کسان امیر مؤمنان را در قرارگاهش تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند؟ گفت: سبحان الله [نه]، به خدا چنین نخواهیم. گفت: (پس بدان) که ایشان به وی گفتند: کس به دنبال اشتر فرست که نزدت بیاید و گر نه ما همان گونه که عثمان را کشتیم، تو را نیز [با تیغهایمان] می کشیم یا به دشمن تسلیم می کنیم. (راوی) گوید: از این رو اشتر سوی آنان بازگشت و چون بدیشان رسید بانگ بر آورد:

«ای سست عنصران و خواری پسندان، آیا در این دم که چیرگی شما بر دشمن ظاهر شده و آنان خود یقین دارند که شما بر ایشان پیروز می شوید و فقط بدین سبب است که قرآن‌ها را بر آورده‌اند و شما را بدان می خوانند، گامتان سست می شود؟! به خدا سوگند که آنان آنچه را خدا در قرآن امر فرموده است و نیز سنت آن کس را که قرآن بر او نازل شده است و نهاده‌اند، پس بدیشان پاسخ ندهید. لختی، به اندازه فاصله دو نوبت دوشیدن شیر ناقه‌ای به من فرصت دهید که من با تمام وجود پیروزی را احساس می کنم. گفتند: نه. گفت: پس اندکی، فقط، به اندازه خیز اسبی [۳] مهلتم دهید که من به پیروزی دل بسته‌ام. گفتند: در آن صورت ما نیز در خطای تو شریک می شویم. گفت: به انصاف خودتان، با من بگویید- شما که برجستگان و نامدارانتان کشته شده و فرومایگان‌تان بر جا مانده‌اند- بگویید، کی شما

[۱-] متن «ابن النابغه» و در طبری [ابن العاهره- روسپی زاده]- م.

[۲-] متن «و یحک» که به مفهوم «افسوس بر تو» به کار رفته است. - م.

[۳-] متن از روی شنهج «عدوة الفرس» و در اصل [عدو الفرس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۷۷

بر حق بوده‌اید؟ آیا آنگاه [۱] که شامیان را می کشتید حق داشتید؟ و آیا اکنون که دست از پیکار برداشته‌اید بر باطلید؟ یا اینک [در خودداری از ادامه جنگ] بر حقید؟

و بنا بر این آیا کشتگان شما، که منکر فضل و برتری ایشان نیستید، و به مراتب از شما بهتر بوده‌اند، اینک تمامی در دوزخند؟. گفتند: ای اشتر، دست از ما بدار، ما در راه خدا با آنها جنگیدیم و هم در راه خدا جنگ با ایشان را و می نهم. ما از تو فرمان نمی بریم، پس از ما دور شو. گفت: به شما نیرنگ زده‌اند، و به خدا سوگند که شما نیز خوب به دام خدعه در افتاده‌اید، شما را به ترک جنگ خواندند و شما (هم به آسانی) پذیرفتید. ای سیه‌رویان، ما می پنداشتیم که نماز شما از سر بی میلی به دنیا و کثرت زهد و شوق به دیدار خداست، ولی اینک به عیان می بینیم که فرار شما از مرگ جز به خاطر دنیا دوستی نیست. هان، زشتنامی بر شما، ای گرانمایه نمایان که ازین پس دیگر هرگز روی عزت نبینید، گم شوید! همان گونه که ستمکاران گم شدند. کسان او را دشنام دادند و او نیز بدیشان دشنام داد، و ایشان با تازیانه بر چهره اسبش کوفتند و او نیز بر چهره اسبان‌شان تازیانه نواخت. پس علی، نهیب زد: بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند. اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان بتازان که دشمن به خاک در افتد. کسان، یک صدا، فریاد بر آوردند [۲]: امیر مؤمنان، علی داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده است و جز این چاره‌ای ندارد. اشتر گفت: اگر امیر مؤمنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است من نیز به رضای امیر مؤمنان راضیم. کسان همگی گفتند: امیر مؤمنان راضی شده، امیر مؤمنان راضی شده است، و او، خود خاموش بود و هیچ سخن نمی گفت [۳] و دیده بر زمین دوخته بود.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۱۸۶) «أحین کنتم ...» و در اصل [حيث کنتم- آنجا که بودید].

[(-۲)] متن از روی شنهج (۱: ۱۸۱) «فتصايحوا» و در اصل [فقالوا له- پس بدو گفتند].

[(-۳)] متن از روی شنهج «لا يبيض بکلمه» و در اصل [لا يفيض- لب تر نمی کرد].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۷۸

### شعر ابو محمد اسیدی در باره صفین

ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی [۱] سرود:

ألا أبلغا عني علياً تحية فقد قبل الصماء لما استقلت ...

هلا از من علی را شادباش و درود گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

وی بارگاه اسلام را، پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

گویا هنگام نابودی آن، و پس از ویرانی، پیامبر با ستنهایی که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی پرداخت [۲].

راوی گوید:

و چون علی از صفین به در آمد، وی چنین سرود:

و کم قد ترکنا فی دمشق و ارضها من اشمط [۳] موتور و شمطاء ثاکل ...

چه بسیار مرد دو مویه (کلانسال) به خون خفته را در دمشق و زمینهای آن و نهادیم و چه بسا زن دو موی که سوگوار شد.

و چه بسا زن داغداری که نیزه‌ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار بیوگان در آمده است، بر داغ مرگ شوهری

(بی دفاع) که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار، دیگر باز نمی گردد [۴]، به زاری می گرید.

[(-۱)] ابو محمد، نافع بن اسود بن قطبه بن مالک تمیمی اسیدی (به تشدید یاء) از بنی اسید بن عمرو بن تمیم. مرزبانی گوید:

شاعری مخضرمی است که کنیه ابو محمد داشت. دارقطنی در المؤتلف گوید: ابو محمد، نافع بن اسود در فتوحات عراق حضور

داشت. - الاصابه، ۸۸۴۹. در اصل به تحریف [ابو مجید].

[(-۲)] این قطعه در شنهج نیامده است.

[(-۳)] اشمط و شمطاء- مرد یا زنی که موی سیاه و سپید به هم آمیخته دارد و به اصطلاح مویش «جو گندمی» شده است. - م.

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «فليس الى يوم الحساب بقافل- راجع» و در اصل به خطا [...] بغافل].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۶۷۹

و ما کسانی بودیم که چون نیزه می زدیم فقط جنگجویان را نشانه می گرفتیم و جز با رزمندگان کاری نداشتیم.

### [پیام معاویه به علی]

راوی گوید:

مردم یک صدا گفتند ما پذیرفته ایم که قرآن میان ما و ایشان داور باشد و معاویه ابو اعور سلمی را سوار بر استری سپید (به نشانه

صلحخواهی) گسیل داشت، و او در حالی که قرآن بر سر نهاده بود به میان دو صف عراقیان و شامیان آمد و می گفت: کتاب خدا

در میان ما و شما داور باشد. معاویه به علی پیام فرستاد:

«ماجرای ما و شما به درازا کشیده و هر یک از ما در آنچه از دیگری می‌طلبید خود را بر حق می‌دانند، و هیچ‌یک از ما حاضر به فرمانبرداری از دیگری نیست، و در میان ما مردم بسیاری کشته شده‌اند، و من بیم آن دارم که اگر کار بر این منوال بپاید آینده ما از گذشته بسی وخیم‌تر شود و [به زودی] ما را از این موضعی که در پیش گرفته‌ایم باز خواست خواهند کرد و جز من و تو کسی را به حساب و بازپرسی نکنند، آیا موافق هستی دست به کاری زنیم که متضمن زندگی و برائت و پذیرفته آمدن عذر ما باشد و موجب صلاح امت و جلوگیری از خونریزی و استقرار الفت و نابودی کینه‌ها و فتنه‌ها شود؟ (اگر موافقی) باید دو داور مورد رضایت میان ما دآوری کنند: یکی از یاران من و دیگری از یاران تو، تا بر اساس کتاب خدا میان ما به داوری پردازند، چه خیر من و تو در آن است و از این فتنه خلاص شویم. در این دعوت که از تو کردم خدا را پرهیزگار باش، و اگر اهل قرآن هستی به حکم قرآن راضی شو. و السلام.»

### پاسخ علی به معاویه

علی بن ابی طالب بدو نوشت: «از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، برترین چیزها که آدمی بدان می‌پردازد پیروی از آن چیزها

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۰

باشد که کردارش نیکو و مستوجب فضل است و از عیب و گزندش ایمنی بود. و به راستی ستمگری و دروغ به دین و دنیای آدمی زیان زند و کاستیهای او را نزد عیبجویان، که به عنایت الاهی از آنان بی‌نیاز است، آشکار می‌کند چنان که از چاره‌جویی بر آن درمی‌ماند. پس از دنیا بر حذر باش که در هیچ چیزش که بدان دست یابی شادمانی واقعی نباشد. و تو می‌دانی که هرگز نتوانی چیزی را که رقم تقدیر بر از دست رفتنش خورده است فرا چنگ آری، گروهی آهنگ امر ناحقی کردند و آن را به خدای تعالی منسوب داشتند [۱]، پس خداوند دروغ‌نشان خواند و اندکی مهلتشان داد و سپس آنان را به تحمل شکنجه‌ای سخت ناگزیر کرد. پس بترس از آن روزی که آن کس که سرانجام کارش ستوده گشته خشنود است و آن کس که لگامش را به شیطان سپرده و با ابلیس نستیزیده، دنیایش فریفته و وی بدان دل بسته، پشیمان است. سپس، تو مرا به داوری قرآن خواندی و خود می‌دانی که تو اهل قرآن نیستی و مرادت به داوری آن نیست. از خداوند یاری خواسته شود که خدا مستعان است. ما به داوری قرآن پاسخ می‌دهیم نه به درخواست تو. و هر کس به حکم قرآن رضایت ندهد به گمراهی در بیراهه‌ای بس ناپیدا کرانه و دور افتاده باشد.»

پایان این بخش، در بخش بعدی داستان داوران بیاید. و الحمد لله و صلواته علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرین. و السلام.

در جزء دوازدهم [۲] از اجزاء نسخه عبد الوهاب به خط وی چنین یافت:

«سمع علی الشیخ ابی الحسین المبارک بن عبد الجبار الصیرفی الاجل

[۱-] متن «تأولوا علی الله تعالی» و در شنهج (۱: ۱۸۸) [و تأولوا علی الله عز و جل].

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «فی الجزء الثانی عشر» و در اصل [...] الثامن عشر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۱

السید الامام، قاضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد الدامغانی و ابنه القاضیان ابو عبد الله محمد و ابو الحسین احمد، و ابو عبد الله محمد بن القاضی ابی الفتح البضاوی، و الشریف ابو الفضل محمد بن علی بن ابی یعلی الحسینی، و ابو منصور محمد بن محمد بن قمری، بقاء عبد الوهاب بن المبارک بن احمد بن حسن الانماطی فی شعبان سنه اربع و تسعين و اربعمائه.»

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۳

## بخش هشتم کتاب صفین (داوری: نیرنگ عمرو بن عاص)

## اشاره

از نصر بن مزاحم

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۴

روایت ابی محمد، سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز روایت ابی الحسن، علی بن محمد بن محمد بن عقبه بن ولید روایت ابی الحسن، محمد بن ثابت بن عبد الله بن محمد بن ثابت روایت ابی یعلی، احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر حریری روایت ابی الحسن، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی روایت شیخ حافظ، ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی شنود مظفر بن علی بن محمد بن زید بن ثابت، معروف به ابن منجم - خدایش بیامرزد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم شیخ موثق، شیخ الاسلام ابو البرکات عبد الوهاب بن مبارک بن احمد بن حسن انماطی ما را خبر داد و گفت: شیخ ابو الحسن، مبارک بن عبد الجبار بن احمد صیرفی از طریق بازخوانی بر وی گفت: ابو یعلی احمد بن عبد الواحد بن محمد بن جعفر ما را خبر داد و گفت: ابو الحسن محمد بن ثابت بن عبد الله بن [محمد] بن ثابت صیرفی گفت: ابو الحسن علی بن محمد بن عقبه گفت: ابو محمد سلیمان بن ربیع بن هشام نه‌دی خزّاز گفت: ابو الفضل نصر بن مزاحم گفت:

## داستان داوران

نصر: از عمر بن سعد، از مردی، از شقیق بن سلمه گفت:

داستان داوران دسته‌ای از قاریان که شمشیرهاشان را بر شانه‌ها بر آورده بودند آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان به اینان منگر و بگذار ما با این تیغها بر آن گروه دشمن بتازیم تا خداوند خود به حق

[ (۱-) ] در اصل افتاده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۶

میان ما داوری کند. علی به ایشان گفت: ما قرآن را در میانه خویش داور کرده‌ایم و دیگر جنگ روا نیست تا بنگریم قرآن بر چه داوری کند.

راوی گوید:

معاویه به علی نوشت: «اما بعد، خداوند به ما و تو عافیت دهد. اینک برای تو فرصتی پیش آمده است که بدانچه موجب صلاح کار امت و الفت بین ماست پاسخ دهی، من حقّ خود را می‌شناسم ولی صلاح امت را در چشمپوشی و بخشایش می‌دانم و به چیزی که همواره آید و رود چندان شوق نورزم. بر پا داشتن حق میان ستمگر و ستمدیده و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر مرا بدین کار واداشت.

از این رو دعوت به پذیرفتن داوری کتاب خدا در میان ما و تو نمودم، چه جز آن میانه ما و تو جامعی دیگر نباشد. آنچه را قرآن زنده می‌دارد، زنده کنیم و آنچه را قرآن می‌میراند، بمیرانیم. والسلام»

## نامه علی به عمرو

علی به عمرو بن عاص نامه‌ای نگاشت و [چنین اندرزش داد و هدایتش نمود]: «اما بعد، به راستی دنیا چنان است که آدمی را از هر چیز جز خود باز دارد و دنیادار از دنیا بهره‌ای نبرد مگر آنکه هر نصیبی یابد باب حرص و آزش گشاده‌تر و میلش به دنیا فزونتر شود و هرگز دنیا طلب از آنچه به دست آورده است، به خاطر آنچه نصیبش نیامده، بی‌نیاز نگردد، و در پس این همه باید آنچه را گرد آورده به ترک گوید و از آن دل بر کند، و نیکبخت آن که از سرنوشت دیگران عبرت گیرد. ای ابا عبد الله ارج و اجر خود را مکه و خود را با معاویه در باطلگرایی او همداستان مخواه.»

## نامه نگاری علی و عمرو بن عاص

عمرو بن عاص در پاسخش نوشت: «اما بعد، آنچه موجب صلاح کار و الفت بین ماست همانا بازگشت به حق است، ما قرآن را در میانه خود داور قرار داده

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۷

و آن را پذیرفته‌ایم و هر یک از ما از آن جهت تن به داوری قرآن سپرده و حکم آن را بر خود قبول کرده است که پس از این کشمکش عذرش نزد مردم پذیرفته باشد. [و السلام.] علی به او نوشت: «اما بعد، آنچه تو را دل بسته دنیا کرده است چنان که از خود بی‌خود شده و بدان اعتماد کرده‌ای به تو پشت خواهد کرد و از دستت خواهد رفت. پس به دنیا تکیه مکن که سخت فریاست. و اگر از گذشته عبرت گیری آینده‌ات را حفظ کرده و از آنچه بدان اندرزت داده‌اند سود جسته باشی. و السلام.» عمرو پاسخش داد: «اما بعد، هر کس قرآن را پیشوای خود قرار داده است و مردم را به پیروی از احکام آن بخواند داد ورزیده است: پس ای ابا الحسن شکبیا باش، من تو را به هدفی جز آن که قرآن تو را بدان رسانده است نمی‌رسانم [۱].» اشعث بن قیس نزد علی آمد و گفت: [ای امیر مؤمنان] می‌بینم که مردم از این که ما داوری قرآن را که به ما پیشنهاد شده است پذیرفته‌ایم خرسندند و بدان شادمانی می‌کنند، اگر خواهی من نزد معاویه روم و از او بپرسم چه می‌خواهد؟

و پیشنهادش را بسنجم. گفت: اگر خواهی نزدش برو. پس (اشعث) نزد او آمد و پرسش کرد و گفت: ای معاویه، به چه منظور این قرآن‌ها را بر افراشتید؟ گفت:

برای آنکه ما و شما به آنچه خداوند در کتاب خود فرمان داده باز آییم. شما مردی را که بدو رضایت دارید بفرستید و ما نیز مردی را از سوی خود می‌فرستیم، آنگاه با آن دو شرط می‌کنیم که فقط بدانچه قرآن می‌گوید داوری کنند و از این حد در نگذرند، و سپس آنچه را آن دو بر آن اتفاق کردند می‌پذیریم. اشعث گفت: این سخن حق است. و نزد علی بازگشت و گفتار معاویه را به وی گزارش داد.

[۱-] متن «انا غیر منلیک» و در شنهج (۱: ۱۸۹) [فانا غیر منلیک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۸

## رضایت قاریان شام و عراق به داوری قرآن

مردم گفتند: راضی هستیم و پذیرفتیم. آنگاه علی قاریانی از مردم عراق گسیل داشت و معاویه نیز قاریانی از شامیان فرستاد تا در میانه صفین گرد آمدند و قرآن همراه داشتند، در آن نگریستند و بررسی کردند و بر آن اتفاق کردند که آنچه را قرآن زنده کرده

است زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده و نابود کرده است بمیرانند و نابود شمارند، آنگاه هر دو گروه به جای خود باز آمدند و مردم گفتند: ما به حکم قرآن راضی شده‌ایم. شامیان گفتند: ما راضی شده و عمرو بن عاص را برگزیده‌ایم. اشعث و قاریانی که بعد، از خوارج شدند، گفتند: ما راضی شده و ابو موسی اشعری را برگزیده‌ایم. علی به ایشان گفت: من به داوری ابو موسی راضی نیستم و صلاح نمی‌دانم که او را بدین مهم بگمارم.

اشعث و زید بن حصین [۱] و مسعر بن فدکی با گروهی از قاریان گفتند: ما جز به او رضایت ندهیم، زیرا وی پیشتر ما را از این واقعه که بر سرمان آمد بر حذر داشته بود. علی گفت: او از رضایت عمومی بهره‌مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری به من بازداشت و سپس خود بگریخت تا آنکه پس از چند ماه به او امان دادم، اما این ابن عباس را برای چنین مهمی شایسته می‌دانم. گفتند: به خدا سوگند (برای ما فرقی نکند) و پروایی نداریم که خود تو باشی یا ابن عباس، و جز کسی را نمی‌خواهیم که نسبت به تو و معاویه یکسان باشد و به هیچیک از شما در نسب، نزدیکتر از آن دیگری نباشد. علی گفت: پس من اشتر را می‌گمارم. نصر گوید: عمرو گفت: ابو جناب برایم حدیث کرد و گفت: اشعث گفت: آیا کسی جز اشتر بود که زمین را بر ما آتشبار کرد و آیا ما زیر

[ (۱-) ] متن از روی شنهج. وی زید بن حصین طائی است که ابن حجر در الاصابه، ۲۸۸۷ از وی یاد کرده و خطبه‌اش پیشتر در ص ۱۴۰ آمده است: ایضا- ص ۱۴۱. در اصل به خطا [یزید بن حصن].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۸۹

حکم کسی جز اشتر هستیم؟ علی به او گفت: (مرادت از) حکم اشتر چیست؟ گفت: حکم او این است که ما تیغ بر کشیم و بر یک دیگر بتازیم تا آنچه تو و او می‌خواهید بر آورده شود. نصر: از عمرو بن شمر، از جابر، از ابی جعفر محمد بن علی که گفت:

چون مردم از علی خواستند که داوران را بگمارد، علی به آنان گفت: معاویه برای این کار کسی را که بیش از عمرو بن عاص به رأی و نظرش اطمینان داشته باشد ندارد، و او را خواهد گماشت و هیچ یک از قریشیان دستگاهش را به شایستگی عمرو بن عاص نمی‌داند. پس شما هم عبد الله بن عباس را در برابر او برگزینید، چه هیچ گرهی نیست که عمرو ببندد و عبد الله از گشودنش درماند و هیچ گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فرو ماند، و هیچ امری نیست که او استوار دارد و این درهم نشکند و هیچ کاری نیست که او در هم شکند و این استوارش ندارد. [۱] اشعث گفت: نه، به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید در میانه ما، دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر او مردی از قبیله مضر را گماشته است من مردی از یمانیان را قرار می‌دهم. علی گفت: من بیم آن دارم که (این) یمانی (محبوب) شما

[ (۱-) ] عبد الله بن عباس نیز خود در این خصوص قولی دارد که نقل آن خالی از فایده نیست:

«عبد الله بن عباس رضوان الله علیه را گفتند: «چه امری علی رضی الله عنه را مانع شد که در یوم-الحکمین تو را به نمایندگی خود بفرستد؟» گفت: «به خدا سوگند (دست) ستمگر تقدیر و بلای آزمایش، مانع او شد و به حق سوگند اگر مرا فرستاده بود راه بر گذرگاه نفسهای او (یعنی عمرو بن عاص) می‌بستم، آنچه را می‌گسست می‌پیوستم و آنچه را می‌پیوست می‌گسستم، چون پرواز می‌کرد فرود می‌آمدم و چون فرود می‌آمد بال فرا می‌گشادم. ولی سرنوشت دیگر بود و فقط اندوه و تأسف به جای مانده است، و مؤمنان را آخرت بهتر است...» به طوری که از روایت متن و حکایت تاریخ بر می‌آید «دست ستمگر تقدیر» ی که عبد الله بن عباس بدان اشاره کرده است از آستین اشعث در آمده و مخالفت و لجajt او و گروه خوارج مانع انتصاب ابن عباس به داوری



شده است. - م. سفیران، ابن الفراء، ترجمه پرویز اتابکی، صص ۳۳-۳۴، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۰

فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذارند [۱] (و در آن سودی داشته باشد) به هیچ رو خدا را در نظر نمی گیرد (و از فریبکاری پروایی ندارد). اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر پاره‌ای به ناخواست ما داوری کنند ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر از آن که [پاره‌ای] به خوشایند و مراد ما داوری کنند اما هر دو داور از قبیله مضر باشند.

(این روایت را) شعبی نیز همین گونه یاد کرده است [۲].

در حدیث عمر [۳] آمده است که:

علی گفت: از پذیرفتن داوری کسی جز ابو موسی خودداری می کنید؟ گفتند:

آری. گفت: پس هر چه خود خواهید بکنید. پس به دنبال ابو موسی - که در نقطه‌ای از سرزمین شام که آن را عرض [۴] می خوانند عزلت گزیده و از غوغای جنگ دور مانده بود - فرستادند. غلامش به او خبر داد و گفت: مردم صلح کرده اند. گفت: الحمد لله رب العالمین - سپاس پروردگار جهانیان را. گفت: و تو را نیز به داوری گزیده اند. گفت: انا لله و انا الیه راجعون - ما از خداوندیم و هم به سوی او بازگشت می کنیم. پس ابو موسی پیامد تا به لشکرگاه علی رسید.

اشتر نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا در برابر عمرو بن عاص بدار، به خداوندی که جز او خدایی نباشد سوگند به محض آن که چشمم بر او افتد وی را بکشم.

راوی گوید:

احنف بن قیس تمیمی (نزد علی آمد) و گفت: ای امیر مؤمنان تو با مردی

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «لیس من الله فی شیء اذا کان له فی امر هوی.» و در اصل [حتی اذا کان له فی امر هواه].

[ (۲-) ] متن «و ذکر الشعبی مثل ذکر الشعبی مثل ذلک» که شاید تکرار «ذکر الشعبی» خطای چاپی باشد. - م.

[ (۳-) ] مراد عمر بن سعد، یکی از روات نصر بن مزاحم است. - م.

[ (۴-) ] عرض به ضمّ اول و سکون ثانی، شهری است میان تدمر و رصافه شام.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۱

هوشمند و زیرکی گرانسنگ روبرو هستی، و او کسی است که پیشتر، در آغاز اسلام، با خدا و پیامبرش جنگیده است، من این مرد - یعنی ابو موسی - را آزموده و شیرش را دوشیده و عصاره عقل و خردش را کشیده ام، و او را کند ذهن و بسیار سطحی یافته ام. برای رویارویی با آن گروه مردی شایسته است که چنان نزدیکشان شود (و همدلی نشان دهد) که گویی در چنگال (نیرنگ) آنان افتاده است و در عین حال چنان از ایشان دور باشد که گویی به قدر فاصله ستارگان از ایشان فاصله دارد. اگر خواهی مرا به [داوری] بگمار و اگر نخواهی [داور] اولم کنی مرا [در مرحله] دوم یا سوم قرار ده [۱] زیرا آنان گرهی نبندند که من نتوانم گشود و گرهی را که من بندم ایشان نتوانند گشود، و من پیشتر، معاهداتی دشوارتر از این را به سود تو منعقد کرده ام. (علی) این گونه گزینش را به مردم پیشنهاد کرد ولی از قبول آن امتناع کردند و گفتند: ما جز ابو موسی نمی خواهیم.

نصر: در حدیث عمر آمده است که گفت:

احنف بن قیس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، من به روز جمل تو را مخیر ساختم که اگر خواهی پیروان خود را خدمت آورم تا از کمک بنی سعد بی نیاز شوی و تو گفتی: یارانت را نگهدار و فقط همدستی شخص تو با من مرا مددی کافی است [۲]، و من نیز به فرمان تو عمل کردم. این عبد الله بن قیس (ابو موسی) [۳] مردی است که من عصاره عقل و فهمش را دوشیده (و او را



سنجیده) و بسیار

[ (۱-) ] متن و تکمله آن از روی طبری «فان تجعلنی حکما فاجعلنی، و ان ایت آن تجعلنی حکما فاجعلنی ثانیاً او ثالثاً» و در اصل [فان شئت آن تجعلنی ثانیاً او ثالثاً]. (ظاهراً پیشنهاد او این بوده است که به جای یک داور هیئت از داوران بگمار و مرا در آن هیئت نفر دوم یا سوم قرار ده، و این معنی از روایت بعدی استنباط می‌شود. یا این که اگر دو داور نخستین به توافق مرضی الطرفین نرسیدند در مراحل بعدی مرا قرار ده. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «نصیرا» و در اصل [نصرا].

[ (۳-) ] عبد الله بن قیس همان ابو موسی اشعری است که به سال ۴۲ یا ۴۳ در شصت و اند سالگی درگذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۲

سطحی و کند ذهنش یافته‌ام، وی خود از یمن است و قومش با معاویه هستند. و راستی را که تو با مردی تیز هوش و گرانسنگ مواجه هستی، مردی که با خدا و پیامبرش جنگیده است، حریفی که در خور آن قوم باشد کسی است که چنان (از دام نیرنگ آنان) دور بماند که گویی بر ستارگان مأوی گزیده و چنان (به کاردانی و دوستنمایی و دانستن اسرار) نزدیکشان باشد که گویی در کف آنان قرار گرفته است. پس مرا بفرست که به خدا سوگند هیچ عهده‌ی بر من نبندند مگر آن که من عهده‌ی استوارتر از آن به سود تو بر آنان بندم. اگر گویی من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه نیستم، پس یکی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه، غیر از عبد الله ابن قیس [۱] را بفرست و مرا نیز همراه او گسیل دار. علی گفت: اینان عبد الله بن قیس را علم کرده و نزد من آورده‌اند و گفته‌اند [۲]: این را بفرست که ما بدو رضایت داده‌ایم، و خداوند خود امر خویش را خواهد راند. و آورده‌اند که:

ابن کواء حضور علی به پا خاست و گفت: این عبد الله بن قیس نماینده اهل یمن به پیشگاه پیامبر خدا صلی الله علیه، و متصدی تقسیم غنائم از جانب ابو بکر، و کارگزار عمر است، و [مردم بدو رضایت داده‌اند و] ما عبد الله بن عباس را به ایشان پیشنهاد کردیم ولی ادعا کردند که او با تو نسبت خویشاوندی دارد و به طرفداری در کار تو متهم است. این مراتب به آگاهی شامیان رسید، و ایمن بن خریم اسدی که از معاویه کناره گرفته و آرزومند بود این کار به سود عراقیان تمام شود، ابیات زیر را فرستاد.

لو کان للقوم رأی یعصمون به [۳] من الضلال [۴] رموکم باین عبّاس ...

[ (۱-) ] عبارت «غیر از عبد الله بن قیس» در شنهج نیامده است.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «فقالوا» و در اصل [فقال].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج و در اصل [یعظمون به].

[ (۴-) ] متن از روی شنهج و در اصل [بعد الخطار].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۳

اگر قوم را رأی خردمندان‌ای شاید که از گمراهی محفوظ مانند باید ابن عباس را گسیل دارند.

خدا پدرش را رحمت کند، چه بزرگمردی است که در میانه مردم برای حل مشکلات بی‌همتاست.

ولی اینک کار شما را به سالخورده مردی یمنی وا نهادند که خود حاصل ضرب پنج در شش را نمی‌داند.

اگر عمرو با او به خلوت نشیند وی را به گردابه‌های نیرنگ خود در افکند و آن قوچ گم کرده راه را به امید دستیابی بر ستاره

نگونسار کند [۱].

(ای پیک) بدون شماتت [۲] (و علامت)، از پیش خود، سخن (و اندرز) مردی را که از گفتن حق پروایی ندارد به علی بازگو: ای ابا الحسن، این اشعری مورد اطمینان نیست. بدان که (خیرخواهانه) رهنمایی شدی و آگاه باش که پای چون سر، و دون چون والا نباشد.

به یار نزدیکتر خود که پیشوای آن قوم است، یعنی به پسر عمویت ابن عباس توجه کن و او را برگزین که شایسته‌تر است. راوی گوید:

چون شعر ایمن به گوش کسان رسید، دل گروهی از دوستان و شیعیان علی علیه السلام به عبد الله بن عباس گرایید و به سوی او پر گشود [۳] ولی قاریان از پذیرفتن (داوری) هر کس دیگری جز ابو موسی خودداری ورزیدند.

در حدیث عمر بن سعد آمده است که گفت:

بسر بن اراطه گفت: معاویه بدین مدّت (طول جنگ) رضایت داده (و خود خواستار ادامه آن) بود، ولی اگر از من شنوایی می‌داشت بی‌گمان از این مدّت کاسته (و بسی زودتر بدان خاتمه داده) بود.

[ (۱-) ] در فارسی این داستان را در مورد پلنگ گویند که از فرط افزون‌طلبی بر قلّه‌های بلند رود و از روی نادانی چنگ افکند که ستارگان را در رباید و بدان سبب از صخره به زیر افتد و هلاک شود. - م.

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۱: ۱۹۰) «غیر عاتبه» و در اصل [غیر عاتبه - بدون عیبجویی از او].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «طارت اهواء قوم من اولیاء علی ...» و در اصل [طارت اهوائهم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۴

### شعر ایمن ابن خریم

ایمن بن خریم بن فاتک که از علی و معاویه کناره گرفته و سپس به شامیان نزدیک شده بود ولی دستی به سلاح نگشوده (و خاموشی گزیده) بود چنین سرود:

اما و الذی أرسی ثیرا مکانه و انزل ذا الفرقان فی لیلة القدر ...

هلا، سوگند بدان کو زمین را در جای خود استوار بداشت و قرآن را به شب قدر فرو فرستاد، اگر سپاه عراق بر شما تازد، کس نداند که سرانجام کار چه خواهد شد، خدا داند و بس.

همان گونه که عدی بن حاتم پیشاپیش سپاه، صفوف را شکافت و اشتر سپیده‌دمان سواران را رهبری کرد.

در آن میان شریح بن هانی و زحر بن قیس ناوک نیزه‌های بلند خود را بر سینه‌هایتان دوختند.

آن روز که اشعث دامن رزماوری چنان بر کمر زده بود که (این حالت) او را به گونه حارث بن ابی شمر ساخته بود [۱].

ای بسر حتما آن دشوار روز را به یاد داری و نیک می‌شناسی که زنان در زمان طهر، از هول آن دچار آلودگی شدند [۲].

نوزادان قبیله پیش از وقت پیر و سپید موی گشتند، آن پاره مزدی که پشت افکنده‌اند چون بانگ شتر بچه نمود، شوم است [۳].

ای بسر بن اراطه پیمان‌داری و نیزه‌گذاری تو که آهنگ سیراب کردن شامیان داری (بر عکس) برای آنان تشنگی افزاست.

و عمرو بن سفیان به بدترین حالتی [۴] در معرکه‌ای آتشبار، گداخته‌تر از مجمر آتش، در افتد.

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «تشبه بالحارث ...» و در اصل [یشبهه].

[ (۲-) ] یعنی زنان، بی‌وقت از بیم حیض گشتند. - ص ۷۲ س ۱۰ و ۱۱ - م.

[ (۳-) ] مراد از بانگ شوم شتر بچه، به حکایت قرآن مجید آن است که کزه ناقه صالح نبی پس از آن که قوم ثمود مادرش را

کشتند بانگ شومی بر آورد و تمامی ثمود نابود شدند - ص ۷۲ س ۲۴ تا ۲۸ - م.

[ (۴-) ] متن «علی شَرَّ آلِه» و «آلِه» گویشی از کلمه «حاله» است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۵

### تأثیر شعر ایمن

راوی گوید:

چون گروهی که از طول جنگ به ستوه آمده بودند سروده ایمن بن خریم را شنیدند از جنگ دست کشیدند. این ایمن مردی پارسا و سختکوش بود و معاویه حکومت فلسطین را، به شرطی که از وی پیروی و در جنگ با علی از او دنباله‌روی کند [۱]، برای او مقرر داشته بود، ولی ایمن به او نگاشت:

قصیده ایمن خطاب به معاویه

و لست مقاتلا رجلا یصلی علی سلطان آخر من قریش ...

من با مردی که نماز می‌گزارد [۲] بر (مراد دل) چیره دستی دیگر که او نیز قریشی است، نمی‌جنگم، تا چیرگی و سلطنتی که این یک به دست آرد از آن خود وی باشد و بر من گناه ماند، پناه بر خدا از بی‌خردی و تندگی و شتابزدگی. آیا مسلمانی را بی‌گناه بکشم که تا عمر دارم سودی به خود نرسانده و (در آخرت نیز) بی‌بهره باشم؟

### نامه بسر به شامیان

راوی گوید:

[بسر [۳]] به مردم شام نوشت: «به خدا سوگند، من بر آنم که اگر شما این قرار سازش را فرو گذارید به عراقیان پیوندم و بازوی مددکار آنها بر ضد شما باشم.

من جز به خاطر مسالمت‌جویی (و صلح‌طلبی خود را کنار نکشیده) از هر دو گروه (متخاصم) دست برداشته‌ام.» معاویه (به طعنه) گفت: ای بسر، آیا می‌خواهی بدین خیر! بر ما منت گذاری [۴]؟

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «و یشایعه علی قتال علی» و در اصل [علی أن یبایعه علی قتال علی - بدین شرط که در جنگ بر ضد علی، با او بیعت کند].

[ (۲-) ] اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که نخستین کسی بود که با پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلم نماز گزارد. - م.

[ (۳-) ] تکمله به سیاق عبارت و به تصحیح قیاسی است.

[ (۴-) ] یعنی: «آیا صلح‌طلبی و تن آسانی خود را وسیله منت گذاشتن بر سر ما کرده‌ای» یا «با

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۶

راوی گوید:

شامیان به اعزام داوران رضایت دادند، و چون مردم شام به داوری عمرو بن عاص و مردم عراق به داوری ابو موسی رضا گشتند به نگارش قرارنامه آتش بس پرداختند و رضایت دادند که هر چه دو داور به حکم قرآن داوری کنند، بپذیرند.

## [پیمان نامه داوری]

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از زید بن حسن. (بدین گونه که) عمرو گفت: جابر گفت: زید بن حسن که پیمان داوری را نقل می‌کرد، چیزی افزون بر آنچه محمد بن علی شعبی نقل کرده است - در مورد کثرت شاهدان سند، با زیاده و نقصانی در پاره‌ای کلمات - از روی نسخه‌ای (از پیمان نامه) که نزد وی بود، بر من املاء کرد و گفت:

پیمان نامه داوری این (پیمانی) است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و پیروان آن دو خواسته‌اند و در آن هر دو طرف به پذیرفتن داوری کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و رضایت داده‌اند. علی آن را بر عراقیان و شیعیان خویش، خواه حاضر و خواه غایب، نافذ و معتبر دانسته [و معاویه بر یاران خود، از حاضر و غایب واجبش شمرده] است.

- ما به داوری قرآن، در آنچه حکم کند، تن سپرده‌ایم و بر عهده گرفتیم هر فرمان که قرآن دهد بپذیریم چه هیچ چیزی جز این ما را گرد هم نیاورده است (و به اختلافات ما پایان نمی‌دهد).

- ما کتاب خدا را از آغاز تا پایانش داور اختلافات خود قرار دادیم، آنچه را زنده داشته است زنده می‌داریم و آنچه را میرانده (و نابود کرده) می‌میرانیم (و نابود می‌کنیم [۱]).

- بر این اساس هر دو طرف درخواست کردند و به توافق رضایت دادند:

[ ( ) ] این کار خیری که انجام می‌دهی می‌خواهی بر سر ما منت گذاری! و تهدید نیز می‌کنی؟ - م.

[ (۱-) ] متن «نحیی ما احیا و نمیت ما أمت» و در شنهج (۱: ۱۹۱) [نحیی ما احیا القرآن و نمیت ما أمته].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۷

علی و شیعیان او رضایت دادند که عبد الله بن قیس را به عنوان ناظر و داور گسیل دارند.

معاویه و یارانش رضایت دادند که عمرو بن عاص را به عنوان ناظر و داور بفرستند.

- به این شرط که آن دو [۱] به استوارترین و بزرگترین وجهی که خداوند از هر یک از آفریدگان خود پیمان گرفته ملتزم به عهد و پیمان الهی باشند که:

- در مأموریتی که بدان گسیل شده‌اند قرآن را فرا روی خود دارند و در داوری خود از آنچه در قرآن نگاشته شده تجاوز نکنند.

- و اگر در قرآن نگاشته‌ای نیافتند کار را به مدار سنت جامع پیامبر خدا صلی الله علیه بر گردانند و به هیچ رو نباید به خلاف تکیه کنند و در این امر به دنبال هوای خویش روند و به شبهه در افتند.

- و عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص از علی و معاویه عهد و پیمانی الهی باز ستانند که آن دو [۲] بدانچه این دو [۳]، به موجب کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری می‌کنند رضایت دهند و سر سپارند و حق ندارند که آن داوری را بشکنند و راه مخالفت با آن را در پیش گیرند.

- و هر دو داور در داوری خویش، مادام که از حق تجاوز نکرده‌اند، بر خون و اموال و خانواده خود در امانند، خواه داوری آنها خرسند را خوش آید یا ناخرسند را ناخوشایند افتد.

- و ائت در داوری عادلانه‌ای که آن دو بگذرانند یاور ایشانند.

- و اگر یکی از داوران پیش از پایان داوری در گذشت فرمانروای

[ (۱-) ] متن از روی شنهج «علی اَنَّهُم» و در اصل «انهم».

[۲-] مراد علی علیه السلام و معاویه است. - م.

[۳-] مراد عمرو بن عاص و ابو موسی است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۸

طرفداران او با یارانش بجای وی مردی دیگر را که اهل عدل و انصاف باشد، بر همان عهد و پیمان یار در گذشته‌اش و با التزام بر داوری به موجب کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله، برمی‌گزینند. و او از همان شرط و امانی که یارش را بوده است برخوردار است.

- و اگر یکی از دو فرمانروا پیش از اتمام داوری درگذشت، پیروانش حق دارند که به جای او مردی را که به دادگری وی رضایت دارند به ولایت (و فرمانروایی) بر خویش بگمارند.

- این قضیه بدین صورت واقع شد (و قطعیت پذیرفت) و همزمان و همراه با آن، امتیت و موجبات مذاکره و ترک اسلحه و مسالمت و صلح تأمین گشت.

- بر داوران واجب است که عهد و پیمان الهی را مرعی دارند و از خود اجتهادی (برابر نص قرآن) نیارند و به عمد، دست به جور نکشایند و به شبهه در نیفتند و در داوری خویش از حکم قرآن و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نگذرند.

- و اگر چنین نکنند، امت تن به داوری آنان در ندهد و عهد و ذمه‌ای را که آن دو بر گردن گرفته باشند نپذیرد.

- تمام مواردی که در این سند نام برده شده، شامل شروطی که بر هر دو فرمانروا، و هر دو داور، و هر دو گروه نهاده شده است، واجب - الاجر است.

- و خداوند نزدیکترین شاهد و پیوسته‌ترین (مراقب) و نگهبان باشد.

- و مردم جملگی تا پایان این مدت (تا اتمام داوری) بر جان و مال و خاندان خویش ایمنند، و اسلحه بر زمین نهاده می‌شود، و راهها به آزادی گشوده می‌ماند، و غایب و حاضر هر دو گروه در برخورداری از امتیت یکسانند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۶۹۹

- داوران حق دارند که به منزلگاهی به فاصله‌ای برابر، میان عراقیان و شامیان در آیند و از مردم، جز کسانی که خود دوست دارند و هر دو بر دیدارشان تراضی کنند، کس نزدشان نرود.

- مسلمانان (آغاز) داوری را به پایان ماه رمضان و نهاده‌اند، اما اگر رأی داوران بر آن قرار گیرد که زودتر به داوری پردازند، چنان کنند، و اگر خواهند آن را به بعد از رمضان و پس از عید فطر موکول دارند ایشان را چنین حقی باشد. اما اگر آن دو تا پایان موسم، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله داوری نکردند، مسلمانان همچنان که از آغاز بوده‌اند بر حالت جنگ باقی مانند، و شرطی میان هیچ یک از دو گروه نباشد.

- و مراعات این عهد و پیمان الهی به تمامی، و وفاداری بدانچه در این پیمان نامه آمده بر عهده امت است. و امت بازوی باز دارنده و کوبنده کسی است که در این زمینه راه الحاد و ستم پیش گیرد، یا بخواهد این پیمان را بشکند.

- از یاران علی این کسان بدانچه در این پیمان آمده است شهادت دادند [۱]:

عبد الله بن عباس و اشعث بن قیس و مالک بن حارث اشتر و سعید بن قیس همدانی و حصین و طفیل پسران حارث بن مطلب و ابو اسید، مالک ابن ربیعہ انصاری [۲] و خباب بن الارث و سهل بن حنیف و ابو الیسر

[۱-] در شنهج فقط آمده است [و شهد فیه من اصحاب علی عشرة، و من اصحاب معاویه عشرة- از یاران علی ده تن و از یاران

معاویه ده تن بر این پیمان شهادت دادند]. در طبری (۶: ۱۳۰) به تفصیل ده تن از اینان و ده تن از آنان نام برده شده است. اما آنچه

در متن و اصل آمده بیش از این شمار است (چنان که ملاحظه می‌شود ۲۷ تن از یاران علی علیه السلام و ۳۲ تن از یاران معاویه نام برده شده‌اند. - م.)

[۲-] [ابو اسید (به وجه تصغیر)، مالک بن ربیعۀ بن بدل بن عامر بن عوف بن حارثۀ بن عمرو بن خزرج بن ساعدۀ بن کعب بن خزرج

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۷۰۰

بن عمرو انصاری [۱] و رفاعۀ بن رافع بن مالک انصاری و عوف بن حارث بن مطلب قرشی و بریدۀ الاسلامی [۲] و عقبۀ بن عامر جهنی و رافع بن خدیج انصاری و عمرو بن حمق خزاعی و حسن و حسین پسران علی و عبد الله بن جعفر هاشمی و نعمان بن عجلان انصاری و حجر بن عدی کندی و ورقاء بن مالک بن کعب همدانی و ربیعۀ بن شرحبیل و ابو صفرة بن یزید و حارث بن مالک همدانی و حجر بن [۳] یزید و عقبۀ بن حجه [۴] ...

- و از یاران معاویه: حبیب بن مسلمة الفهری و ابو اعور بن سفیان سلمی [۵] و بسر بن ارطاة قرشی و معاویۀ بن خدیج کندی و مخارق بن حارث حمیری و رعل بن عمرو سکسکی و عبد الرحمن بن خالد مخزومی و حمزة بن مالک همدانی و ربیع بن یزید همدانی و یزید بن حر ثقفی و مسروق بن حرملة العکی [۶] و نمیر بن یزید حمیری و عبد الله بن عمرو بن عاص و علقمة بن یزید کلبی و خالد بن معروض سکسکی و علقمة بن یزید جرمی و عبد الله بن عامر قرشی و مروان بن حکم و ولید

[۱] انصاری ساعدی که به روز فتح (مکه) پرچمدار بنی ساعده بود. در تاریخ وفات او بین سال سی ام تا هشتادم اختلاف است. - الاصابۀ ۷۶۲۲. در اصل به تحریف [ربیعۀ بن مالک] آمده است.

[۱-] [ابو الیسر (به فتح یا و سین) انصاری، نامش کعب بن عمرو بن عباد است. در غزوه بدر و دیگر مشاهد حضور داشت و هموست که عباس، (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را که آن روز در شمار دشمنان اسلام بود به اسارت گرفت. وی در سال ۵۵ در مدینه در گذشت.

- الاصابۀ (۷: ۲۱۸). در اصل به تحریف [ابو الیسر] آمده است.

[۲-] [بریدۀ بن حصیب بن عبد الله بن حارث بن اعرج اسلمی که منتسب به اسلم بن افضی است.

در سال شصت و سوم در گذشت - الاصابۀ ۶۲۹. در اصل به تحریف [سلمی] آمده است.

[۳-] [وی از یاران معاویه بود - پا برگ ص ۳۳۳ - م.

[۴-] [نسخه اصل در اینجا افتادگی دارد.

[۵-] [ابو اعور، عمرو بن سفیان بن عبد شمس، وی از کسانی است که به سال ۶۵ با مروان به مصر آمد. - الاصابۀ ۵۸۴۶.

[۶-] [ابن حجر در الاصابۀ ۷۹۳۸ از او نام برده ولی اسم پدر وی را نمی‌دانسته.

پیکار صفین / ترجمه وقعة صفین، ص: ۷۰۱

بن عقبۀ القرشی و عتبۀ بن ابی سفیان و محمد بن ابی سفیان و محمد بن عمرو بن عاص و یزید بن عمر جذامی و عمار بن احوص کلبی و معدۀ بن عمر تجیبی و حارث بن زیاد القینئ و عاصم بن منتشر جذامی و عبد الرحمن بن ذی الکلاع حمیری و قباح [۱] بن جلهمة الحمیری و ثمامۀ بن حوشب و علقمة بن حکیم و حمزة بن مالک.

- بر این اساس که بر آنچه در این نامه آورده‌ایم عقد و پیمان الاهی میان ما حکمروا باشد.

- این پیمان را عمر [۲] به روز چهارشنبه، سیزده روز مانده از ماه صفر سال سی و هفتم نوشت.

## اشاره

نصر گوید:

عمر بن سعد چنین نگاشته بود: «این پیمان بنا به درخواست علی، امیر مؤمنان فراهم آمد.» معاویه گفت: اگر من اقرار داشته باشم که او «امیر مؤمنان» بوده و من با وی جنگیده‌ام (بدین معنی است که) خود بد مردی بوده‌ام. عمرو (به عمر بن سعد) گفت: فقط نام و نام پدرش را بنویس، چه وی امیر شماسست ولی امیر ما نیست. چون نامه را (برای اظهار نظر مجدد) به علی نشان دادند فرمود آن (عنوان) را محو کنند. احنف گفت: عنوان «امیر المؤمنین» را از نام خود حذف مکن، چه مرا بیم آن است که اگر آن را از عنوان خود بزدايي دیگر هرگز به تو باز نگردد، هر چند مردم باز هم با یک دیگر بجنگند (به هیچ قیمت) آن را مزداي. پس (علی) دیری از روز از زدودن آن عنوان خودداری کرد، تا آنکه اشعث بن قیس بیامد و گفت: این نام را بزداي. علی گفت: لا اله الا الله، و الله اکبر. سنتی

[(-۱)] شرح حال وی را جایی نیافتم. در میان اعلام عرب نامی نزدیک به لفظ «القباع» دیده می‌شود.

[(-۲)] مراد، عمر بن سعد، کاتب این پیمان نامه است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۲

از پی سنتی (تاریخ تکرار می‌شود)، به خدا سوگند که این ماجرا به نگارش آن نامه‌ای ماند که من روز (صلح) حدیبیه از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه به خط خود نگاشتم و نوشتم: «این پیمانی است که محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سهیل ابن عمرو بر اساس آن صلح می‌کنند» و سهیل (به رسول الله صلوات الله علیه) گفت: من با نامه‌ای که [در آن] خود را «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله» نامیده‌ای، موافق نیستم، چه اگر تو را پیامبر خدا می‌دانستم با تو نمی‌جنگیدم و در حالی که (پذیرم) تو پیامبر خدا بوده‌ای و من تو را از طواف خانه خدا باز داشته‌ام (به موجب این اعتراف کتبی که اینک خواهم داد) باید به تو ستم کرده باشم. اما بنویس «محمد پسر عبد الله» تا موافقت کنم. آنگاه محمد صلی الله علیه فرمود: «ای علی، من (هم) پیامبر خدایم و (هم) محمد پسر عبد الله، و این امر که در نامه خود بنویسم: «از محمد بن عبد الله...» پیامبری مرا از من نمی‌زداید، پس بنویس: محمد بن عبد الله».

مشرکان دیری در این باره [۱] با من بگو مگو داشتند. پس امروز به فرزندان همان اشخاص (مشرک) چنان نهاد. عمرو بن عاص گفت: سبحان الله تو بدین گونه تمثیل ما را در حالی که مؤمن هستیم، به کافران مانده کنی؟ پس علی به وی گفت: «ای پسر نابغه [۲]، تو کی یار و دوستدار کافران و دشمن مسلمانان نبوده‌ای، و آیا به دیگری جز مادرت مانی که تو را بزاد [۳]؟» عمرو برخاست و گفت: به خدا سوگند از این پس هرگز در مجلسی با تو به یک جا ننشینم. علی گفت: به خدا سوگند،

[(-۱)] متن «فی هذا» و در اصل [فی عهد- در مورد پیمان نامه].

[(-۲)] نابغه نام مادر عمرو است که به بدنامی شهره بود و در یک طهر پنج هماغوش داشت (ابو لهب و ابو سفیان و هشام و امیه و عاص بن وائل) و چون عمرو را پس از آن طهر بزاد بین آن پنج تن در انتساب فرزند اختلاف افتاد و سرانجام عاص بن وائل که بیشتر از دیگران به نابغه انفاق می‌کرد، علی رغم شباهت زیاد نوزاد به ابو سفیان، او را پسر خود خواند. - م. ترجمه و شرح نهج

البلاغه، فیض الاسلام، شرح کلام (۸۳) مجلد ۱ ص ۲۰۱

[(-۳)] این عبارت عینا در طبری (۶: ۲۹) نیز آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۳



امیدوارم خداوند (نتیجه این تباہیها را) بر تو و یارانت آشکار کند.

راوی گوید:

گروهی پیامدند که شمشیرهای آخته خود را بر شانه نهاده بودند و گفتند: ای امیر مؤمنان هر چه خواهی به ما بفرمای [۱]. ابن حنیف [۲] به ایشان گفت: ای مردم کج اندیشی خود را محکوم کنید (و بر ما گمان خطا نبرید)، به خدا سوگند، ما به روز (صلح) حدیبیه با پیامبر خدا صلی الله علیه بودیم و اگر جای جنگ بود بی گمان می جنگیدیم. این صلح نیز از نوع همان صلحی است که پیامبر صلی الله علیه بدان مصالحه فرمود.

نصر، از عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از بریده الاسلامی [۳] - یعنی ابن ابی سفیان - از محمد بن کعب قرظی، از علقمه بن قیس نخعی که گفت:

علی هنگام نوشتن صلحنامه، بدان روز که با معاویه مصالحه کرد، اشتر را برای نگارش بخواست. کسی گفت: خود صلحنامه میان خویشتن و معاویه را بنویس. (علی) گفت: به خدا سوگند که من خود به دست خویش صلحنامه حدیبیه را نگاشتم و نوشتم «بسم الله الرحمن الرحیم» و سهیل گفت: من بدین راضی نیستم، بنویس: «باسمک اللهم - به نام تو، بار پروردگارا». و سپس نوشته شد: «این صلحنامه ایست که محمد، پیامبر خدا و سهیل بن عمرو بر آن اتفاق کردند»، (ولی سهیل به پیامبر) گفت: اگر من گواهی می دادم که تو پیامبر خدایی دیگر با تو نمی جنگیدم. علی (به دنبال این نقل افزود و) گفت: من از این سخن به خشم آمدم و گفتم: آری به خدا سوگند که هر چند تو را ناخوش آید، او به راستی پیامبر خداست. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به من) فرمود: «همان

[ (۱-) ] یعنی اگر بر سر این عنوان باید جنگید به ما بفرمای که جنگ را از سر گیریم. - م.

[ (۲-) ] مراد سهل بن حنیف است. - م.

[ (۳-) ] وی غیر از آن بریده الاسلامی است که شرح حالش در صفحه ۷۰۰ گذشت. در تهذیب التهذیب شرح حال این بریده بن سفیان آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۴

را که (او می خواهد و) دستورت می دهد بنویس، بی گمان تو را نیز چنین وضعی پیش آید و چنین گذشتی خواهی کرد و مظلوم واقع خواهی شد. نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو اسحق شیبانی به من گفت:

من آن پیمان نامه صلح را که بر کاغذی زرد نگاشته شده و دو مهر، یکی بر بالا و دیگری بر پایین آن زده شده بود، نزد سعید بن ابی برده دیدم و خواندم.

در مهر علی «محمد رسول الله» و در مهر معاویه نیز «محمد رسول الله» نقش بسته بود.

هنگامی که علی می خواست آن پیمان نامه را میان خود و معاویه و شامیان بنگارد به او گفتند: آیا اقرار می کنی که آنان مؤمن و مسلمانند؟ علی گفت: من به اینکه معاویه و یارانش مؤمن و مسلمانند اقرار نمی کنم ولی معاویه هر چه بخواهد می نویسد و به آنچه خود و یارانش بخواهند اقرار می کند و خود و یارانش را به هر نام که خواهد می نامد. پس نوشتند:

### صورتی دیگر از سند پیمان نامه داوری

«بسم الله الرحمن الرحیم. این (پیمان) به خواست علی ابن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان فراهم آمد. علی ابن ابی طالب بر مردم عراق و مؤمنان و مسلمانانی که همراه و پیرو اویند حکم رواست، و معاویه بن ابی سفیان فرمانروای مردم شام و مؤمنان و مسلمانانی



است که پیروان و همراهان اویند.

- ما سر تعظیم به فرمان خدا و کتاب او فرود می‌آریم و بدان گردن می‌نهم که هیچ چیزی جز آن میانه ما را گرد نیاورد، و بر این اتفاق داریم که تمامی کتاب خدا از آغاز تا پایانش میانه ما و شما [۱] باشد، آنچه را قرآن زنده کرده است زنده می‌داریم و آنچه را قرآن میرانده است

[ (۱-) ] در متن چنین است «و ان کتاب الله بیننا و بینکم من فاتحته الی خاتمه». ظاهرا این ضمیر جمع مخاطب، متوجه تمامی مسلمانان اعم از حاضر و غایب و نیز خطاب هر یک از طرفین به طرف دیگر است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۵

می‌میرانیم. پس داوران آنچه در کتاب خدا در مورد مناقشه بین ما یافتند از همان پیروی می‌کنند، و اگر در کتاب خدا چیزی ناظر بر این دعوا نیافتند به سنت جامع عادلانه وحدت بخش متوسل می‌شوند.

- و دو داور: عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص هستند.

- ما از آن دو عهد و پیمانی الهی گرفتیم که داوری خود را بر پایه دریافتهایی که از کتاب خدا می‌یابند بنا نهند، و اگر هیچ یک در کتاب خدا رهنمودی نیافتند، به سنت جامع وحدت بخش توسل جویند.

- داوران نیز از علی و معاویه و هر دو سپاه- از آن رو که آن دو گماشته بر کار مردمان شده‌اند به گونه‌ای که مردم به داوری آن دو خرسند گشته‌اند و آن دو در عهد و پیمانی که می‌بندند مورد اعتماد مردمند- عهد گرفتند که آن هر دو داور از حیث اموال و خاندانهای خویش در امان باشند.

- و امت بر آن داوری که آن دو، بر خویشان بدان حکم کنند [۱] آن دو را یاری و یآوری دهند.

- و آنچه در این پیمان نامه آمده است بر مؤمنان و مسلمانان از هر دو گروه فرض و تعهد الهی است و ما باید بر آن عهد استوار و پایدار مانیم و (مجری و) یار و مددکار آن باشیم.

- این قضیه (و توافق) میان مؤمنان اصل امتیت و راست رفتاری و بر زمین گذاشتن اسلحه را ایجاب می‌کند و مقّر می‌دارد، (آحاد امت) هر جا بروند، از حاضر و غایب، به جانها و اموال و خانواده‌ها و زمینهای خود مشمول این امانند.

- و بر عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص، به تعهد و پیمان الهی فرض است

[ (۱-) ] متن «یقضیان به علیهما» و در اصل [...] علیه [مراد اینکه امت، ضامن اجرای داوری آنهاست. - م.]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۶

که میان امت به حق داوری کنند و آن را به گرایشهای فرقه‌ای نیالیند و به جنگی اتکا نکنند تا داوری خود را به انجام رسانند.

- مهلت این داوری تا ماه رمضان است. اما اگر آن دو خواستند آن را تسریع کنند آزادند.

- و اگر یکی از دو داور بمیرد، فرمانروای پیروان او مرد دیگری را که از دادگری و انصاف سر نتابد به جای وی برگزیند.

- و جایگاه این داوری که خواهند کرد، محلّی است که بین (سرزمین) شامیان و کوفیان در فاصله‌ای مساوی قرار گرفته باشد، و اگر داوران به جایی دیگر، جز آن رضایت دادند همانجا خواهد بود. و هیچکس، جز آن که داوران خود بخواهند، نزد ایشان نخواهد رفت.

- داوران می‌توانند هر چند کس را خواهند به عنوان گواه اختیار کنند. و سپس (گواهان) گواهیهای خویش را بر آنچه در پیمان نامه آمده است بنگارند.

- و ما از هر گونه داوری که غیر از حکم قرآن باشد بیزاریم.

- بار الهاء، ما در برابر هر کس که آنچه را در این پیمان آمده ترک گوید و آهنگ الحاد و ستم کند، از تو یاری می‌جوییم و استمداد می‌کنیم.

- بر آنچه در این پیمان آمده است: عبد الله بن عباس و اشعث بن قیس و سعید بن قیس و ورقاء بن سمی [۱] و عبد الله بن طفیل و حجر بن یزید و عبد الله بن حجل و عقبه بن جاریه و یزید بن حجیه و ابو عور سلمی و حبیب بن مسلمه و مخارق بن حارث و زمل بن عمرو [۲] و حمزه بن

[(-۱)] در طبری (۶: ۳۰) [و وفاء بن سمی].

[(-۲)] در اصل به تحریف [زامل] و متن از روی الاصابه و طبری «زمل» (به کسر زاء) بن عمرو بن عتر العذری، پیامبر صلی الله علیه برایش پرچمی بست و وی با همان پرچم همراه معاویه در صفین حاضر شد. در سال ۶۴ در مرج راهط، همراه مروان کشته شد. الاصابه ۲۸۱۰

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۰۷

مالک و عبد الرحمن بن خالد و سبیع بن یزید [۱] و علقمه بن مرثد و عتبۀ ابن ابی سفیان و یزید بن حرّ گواهی دادند.

- این پیمان‌نامه را «عمیره» به روز چهارشنبه سیزده روز مانده از صفر سال ۳۷ نگاشت. دو داور «أذرح [۲]» را وعده گاه خود تعیین کردند و قرار گذاشتند علی با چهار صد تن از اصحاب خویش و معاویه نیز با چهار صد تن از یارانش بدانجا بیایند و شاهد داوری باشند.

### [موضع اشتر و اشعث، در برابر پیمان‌نامه]

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو جناب [۳] از عمارۀ بن ربیعہ جرمی نقل کرد که:

چون پیمان‌نامه نوشته شد نظر اشتر را نسبت به آن پرسیدند، گفت: از هیچ کران، از راست و چپ، روی خوش نینم اگر در این پیمان‌نامه که در باره صلح و سازش است نامی از من برده شده باشد. مگر نه این است که من از پروردگارم برهانی آشکار (بر لزوم جنگ) و نیز یقینی قطعی بر گمراهی دشمنم دارم؟! و مگر نه اینکه اگر شما بر سست کوشی و شکست اتفاق نمی‌کردید، پیروزی (بسیار نزدیک) را به عیان می‌دیدید؟ یکی از میان مردم به او گفت: به خدا سوگند، حقیقت این است که تو نیز خود نه پیروزی را دیدی و نه شکست را (و رزمیدن نتیجه‌ای نداشت)؟ پس بیا گواهی ده و بدانچه در این پیمان‌نامه نگاشته شده است اقرار کن که تنها بدین وسیله است که از دیگر مردم روی نمی‌گردانی (و تکروری نمی‌کنی). گفت: بر عکس، به خدا سوگند، من در (امور) دنیا به انگیزه دنیاطلبی تو و در (امور) آخرت به خاطر گریز تو از آخرت

[(-۱)] متن از روی طبری (۶: ۳۰) و در اصل [سمع بن زید].

[(-۲)] اذرح (به ضمّ راء) شهری در نواحی شام مجاور سرزمین حجاز.

[(-۳)] متن از روی طبری (۶: ۳۰)، وی ابو جناب کلبی است و در اصل [ابو خبات] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۰۸

از تو رویگردانم. خداوند بدین شمشیر من خونهای مردانی را ریخته است که تو در نظر من از هیچیک از آنان بهتر نیستی و ریختن خونت حرامتر از ریختن خون هیچیک از آنان نیست. (و تو بیش از آنان سزاوار کشتنی).

عمار بن ربیعہ گفت:

من بدان مرد نگریستم، گویی بر بنی او گدازه [۱] نهاده بودند، وی اشعث ابن قیس بود. سپس اشتر افزود و گفت: با این همه من بدانچه علی، امیر مؤمنان کند رضایت دارم. به هر جا درون شود، درون شوم و از هر جا برون آید، برون آیم زیرا وی جز به راه درستی و هدایت نرود.

### [اختلاف بر سر داوری]

نصر، از عمر، از ابی جناب، از اسماعیل بن سمیع [۲]، از شقیق بن سلمه [۳] و جز او:

اشعث پیمان‌نامه را برداشت و به میان مردم رفت تا آن را برای کسان بخواند و به ایشان عرضه دارد.

نخست بر صفوف شامیان و از برابر فوجها و پرچمهای ایشان گذشت، و آنان بدان رضایت دادند، سپس بر صفوف و فوجها و پرچمهای عراقیان گذشت و بدیشان عرضه داشت تا آنکه بر فوجها و پرچمهای (قبیله) عنزه گذشت- در صفین چهار هزار خفتان پوش از عنزه با علی بودند- چون اشعث بدیشان رسید و پیمان‌نامه را بخواند، دو جوان از آن میان گفتند: «لا حکم الا لله- هیچ حکمی جز خدا را نباشد» آنگاه با شمشیر به صفوف شامیان حمله بردند [و جنگیدند] تا نزدیک سرپرده معاویه کشته شدند، و آن دو نخستین کسانی بودند که این شعار را دادند [۴] و نامشان معدان و جعد بود و هر دو برادر بودند. سپس

[(-۱)] اصل مطابق با طبری «علی انفه الحمم» و در شنهج (۱: ۱۹۲) [الحمیم] و حمم خاکستر و زغال و دیگر چیزهایی است که از سوختن حاصل شده باشد و مفرد آن «حممه» است. (در تداول عامه فارسی به آن خلواره گویند. -م.)

[(-۲)] در شنهج [شفیع].

[(-۳)] در شنهج [سفیان بن سلمه].

[(-۴)] متن «هما اول من حکم»، در اللسان آمده است: «و

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۰۹

(اشعث) بر (بنی) مراد گذشت و (پیمان‌نامه را) بخواند. صالح بن شقیق که از سران ایشان بود گفت:

ما لعلی فی الدماء قد حکم لو قاتل الاحزاب یوما ما ظلم.

علی را نشاید که در ریختن خون تن به داوری دهد، وی اگر روزی با احزاب مخالف بجنگد ستم نکرده است.

«حکمی جز خدا را نباشد» گر چه مشرکان را خوش نیاید. سپس (اشعث) بر فوجهای بنی راسب گذشت و پیمان را بر آنان بخواند.

گفتند: داوری جز خدا را نشاید، ما راضی نیستیم که در کار دین خدا، مردمان را به داوری بگیرند.

سپس بر فوجها و پرچمهای بنی تمیم [۱] گذشت و آن را بر ایشان بخواند، مردی از آن میان گفت: «حکمی جز خدا را نشاید»، که داوری به حق کند و او بهترین داوران است. و مردی به دیگری گفت: اما (از حق نگذریم) این (کس که چنین گفت) ضربتی کاری زد. عروه بن ادیه، برادر مرداس بن ادیه تمیمی پیش آمد و گفت: آیا مردمان را در کار خدا به داوری گمارند؟ «هیچ حکمی جز خدا را نشاید»، ای اشعث، پس کشتگان ما برای چه شهید شدند؟ سپس شمشیرش را کشید که بر اشعث زند ولی خطا کرد و بر پشت اسب او ضربت سبکی وارد کرد که مرکبش بر اثر آن پس زد و مردم بانگ بر آوردند: دست بدار. وی دست از ستیزه کشید و اشعث به سوی قوم خود بازگشت، آنگاه جمع بسیاری از یمانیان به دیدار وی آمدند، و احنف بن قیس و معقل بن قیس و مسعر بن فدک و مردانی از بنی تمیم نزد او رفتند و دلجویی کردند و پوزش خواستند. اشعث پوزش ایشان را پذیرفت و روانه حضور علی شد و گفت: ای امیر مؤمنان، پیمان داوری

[ (۱) ] الخوارج یسمون المحکمۃ، لانکارهم امر الحکمین و قولهم «لا حکم الا لله» - خوارج را از آن رو محکم خواندند.

[ (۱-) ] متن «رایات بنی تمیم» و در شنهج (۱: ۱۹۲) [رایات تمیم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۰

را بر صفوف شام و عراق عرضه داشتم و تمامی گفتند: رضایت داریم، تا آنکه بر فوجهای بنی راسب و پاره‌ای از دیگر کسان گذشتم، گفتند: «ما رضایت نداریم، و داوری جز خدا را نشاید. باید با مردم عراق همراه با شامیان بر سر آنان (که تن به داوری داده‌اند) بتازیم و ایشان را بکشیم.» علی گفت: آیا آنان جز یکی دو فوج و جز اندک کسانی بودند؟ گفت: چرا [۱]. گفت: آنان را واگذار. (راوی) گوید: علی علیه السلام پنداشت که شمار آنها اندک است و درخور اعتنا نیستند. دیری نگذشت که بانگ مردم از هر سو و هر کران برخاست که «حکمی جز خدا را نشاید»، ای علی حکم، خدا راست نه تو را. ما راضی نیستیم که مردم را در کار دین خدا به داوری گیرند. خداوند حکم خود را در باره معاویه و یارانش گذرانده که یا کشته شوند یا سر به فرمان ما سپارند. ما آن دم که به داوری تن دادیم، دستخوش لغزش و خطا شدیم، پس باز گشتیم و توبه کردیم، ای علی تو نیز چون ما باز گرد و همان گونه که ما در برابر خداوند توبه کردیم، توبه کن. و گرنه ما از تو بیزاری می‌جویم. علی گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت [و پیمان] و عهد باز گردیم؟ مگر نه آنکه خدای تعالی فرموده است:

أَوْفُوا بِالْعُقُودِ - به قراردادهای وفا کنید [۲].

و فرمود:

أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَفْضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

[ (۱-) ] متن «قال: بلی - گفت: آری» و در اصل و شنهج (۱: ۱۹۳) [قال: لا - گفت: نه] (ایجاز این پاسخ، به هر دو صورت نفی و اثبات، موهم است. چنان که می‌توان استنباط کرد: «آری، اندکی بودند» یا «آری، جز اندکی بودند» یعنی: بسیار بودند. و نیز «نه، بیشتر بودند» یا «نه، بیش از اندکی نبودند» و به روایت راوی همین ایجاز در جواب، موجب پنداری شده که در عبارت بعد آمده است. - م.

[ (۲-) ] جزئی از آیه نخست سوره مائده، و در اصل به تحریف [بالعهد] آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۱

چون (با خدا و رسول و بندگان) عهدی بستید بدان عهد وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است [۱]. به این ترتیب علی از پیمان‌شکنی خودداری کرد و خوارج نیز پذیرفتن داوری را «گمراهی» خواندند و آن را مورد طعن قرار دادند و از علی علیه السلام بیزاری جستند، و علی نیز از آنان بیزاری جست.

سخنور مردم شام، حمل بن مالک میان دو صف در ایستاد و گفت: ای مردم عراق، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نمی‌خواهید به ما بگویید که چرا از ما دوری گزیدید؟ گفتند: از آن رو از شما دوری گزیدیم که خداوند عزّ و جلّ بیزاری و دوری از هر کس را که به غیر از آنچه خدا فرستاده حکم کند روا شمرده است، شما جز بدان راه که خداوند فرموده است، حاکمی برای خود برگزیدید و از او پیروی کردید، در حالی که خداوند دشمنی ورزیدن با چنان حاکمی را روا شمرده و ریختن خونس را حلال دانسته است، مگر آنکه وی باز گردد و توبه کند و به دین گردن نهد. این پندار (و گزینش) شما بر خلاف فرمان خدا بود، با این همه شما بر رغم آنچه خدا فرو فرستاده (و بر خلاف حکم قرآن) از آن حاکم که خود منصوبش کردید، پیروی و اطاعت نمودید با

آنکه خداوند دشمن شمردن او را امر فرموده است، و ریختن خونس را حرام شمردید در صورتی که خداوند به ریختن خون او فرمان داده است. ما از آن رو با شما پیکار کردیم که شما آنچه را خدا حلال شمرده حرام پنداشتید و آنچه را خدا حرام کرده حلال انگاشتید، و احکام خدا را فرو نهادید و بر خلاف هدایت الاهی از هوای خویش پیروی کردید. آن شامی، حمل [۲] ابن مالک (در پاسخ) گفت: شما برادران و خلیفه ما را، در حالی که ما از او دور بودیم، کشتید، از او خواستید که توبه کند و وی توبه کرد، با این همه شتابان بر او

[ (۱-) ] النحل، ۹۱.

[ (۲-) ] در اصل به تصحیف [حمزة بن مالک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۲

تاخستید و وی را به قتل رساندید. ما خدا را فرا یاد شما می‌آریم که به گونه‌ای رفتار نکردید که آنکو از شما دور و از حضورتان غایب بود، بتواند منصفانه نظر دهد.

اگر کشتن (عثمان) در حضور مردم و با مشورت همگان انجام می‌یافت، چنان که فرمانروایی او نیز بدان آیین صورت گرفت، بر ما روا نبود که به خونخواهی او برخیزیم. بی‌گمان خوشترین توبه و نیک انجامی آن است که آن کس که حجتی به سود خویش ندارد حجتی را که به زیان اوست بداند (و به بی‌حجتی و بی‌اساس بودن مدّعی خود اقرار و توبه کند)، این اقرار است که آن کس را از گردنکشی دورتر کند و به خیراندیشی و خیرپذیری نزدیکتر سازد. ما بدین رضایت دادیم که (حال نیز) گناهان او (یعنی عثمان) را بر سراسر قرآن از آغاز تا پایان عرضه دارید (و با احکام قرآن بسنجید)، اگر قرآن ریختن خونس را روا شمرد ما از او و یاران و دوستداران و خونخواهانش بیزاری می‌جویم و شما را در کار خویش از نخستین روز تا پایان ماجرا (ی قتل عثمان) اجر و ثواب باشد. و اگر کتاب خداوند ریختن خون او را منع کرد و حرام شمرد، آنگاه شما به درگاه پروردگارتان توبه کنید و خود منصفانه حق را ادا کنید و به خاطر ریختن آن خون حرام، با قبول دیه و قصاص، داد دهید، یا از کسی که چنان کرده و ستمگر بوده است بیزاری جوید. ما قومی هستیم که قرآن می‌خوانیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نیست (و آن را به خوبی می‌فهمیم)، به ما بفهمانید چه چیزی موجب شده که شما ریختن خونهای ما را روا شمرد؟ گفتند: آری ما هم اکنون مردی را از میانه خود می‌فرستیم و شما نیز مردی را بفرستید تا هر دو تمام قرآن را بخوانند و آنچه را در آن است نیک بررسی کنند، و چون حکمی در آن بر ضدّ ما یا شما یافتند بدان حکم سر سپارند. ما اینک کسی را از میان خود می‌فرستیم که در نظر ما همچون خود ماست و با آن دو قرار می‌گذاریم که به قرآن توجّه کنند و کارشان دوستانه و مشفقانه باشد و از آنچه بر آن اتفاق یا اختلاف داشتند پرسش می‌کنیم، ما در

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۳

تفسیر قرآن با شما اختلاف داریم نه در صحت و کیفیت تنزیل آن، ما و شما گواهییم که قرآن به راستی از سوی خدا آمده است، و فقط نیاز بدان داریم که تفسیر آنچه را نمی‌دانیم [۱] بازپرسیم، در این باره از دانایان خود و عالمان شما [۲] می‌پرسیم. ما در تعیین داوران، بر این اساس، هر چه شما خواستید به شما دادیم. و آن دو از این رو منصوب شده‌اند که بر اساس کتاب خدا داورى کنند، آنچه را قرآن زنده کرده، زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده، بمیرانند. و اما آنجا که چیزی در قرآن (در این باب) نیابند باید به سنت عادلانه مورد قبول همگان استناد کنند.

ایشان گسیل نشده‌اند که جز بر اساس کتاب خدا داورى کنند. و اگر بخواهند امت محمد را دستخوش اشتباه سازند، امت در برابر آن دو (داور) تعهّدی بر گردن ندارد [۳]. پس چون مسلمانان گفته آنان را بشنوند و بدانند که هر یک با طرف خود انصاف

ورزیده و حقّ او را پذیرفته است، داوری آنها را می‌پذیرند و اگر حقّ طرف را نادیده گرفته باشد با او بجنگند. زیرا (مسلمانان) از روز نخست به پیروی حق خوانده شدند و بی‌گمان از سر یقین بدان عمل کردند و از باطل باز داشته شدند، و (اما در منازعاتی که میانشان واقع شد) کورکورانه یک دیگر را کشتند.

امت مسلمان در کار خود نگریستند و با پیشوای خود مشورت کردند و گفتند: ما آنگاه که عثمان بن عفّان به پی سپری در راه الاهی و توبه از گردنکشی و ستم خوانده شد، لغزش وی را پذیرفتیم و چون به ما گفت که خود توبه کار است، دست از او برداشتیم تا پس از اعتراف به گناهان خویش، از نو بر ما فرمان راند.

ولی چون توبه او کامل نبود و پس از آن با کردار خود بر خلاف همان توبه ناقص نیز رفتار کرد، گفتیم: ما از پیروی تو که راحت را از ما جدا کرده‌ای دست بر می‌داریم و کار مؤمنان را به مردی و می‌نهیم که تو را بسنده و ما را شایسته باشد.

[(۱-)] متن به تصحیح قیاسی «مما جهلنا» و در اصل [مما جعلنا- آنچه را قرار دادیم].

[(۲-)] متن به تصحیح قیاسی «اهل العلم منا و منکم» و در اصل [اهل السّلم ...- مسالمت‌جویان ما و شما].

[(۳-)] متن به تصحیح قیاسی «فبرئت منهما الذمّة» و در اصل [لبرئت ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۴

زیرا از ما روا نیست که کار مؤمنان را به مردی بسپاریم که او را در ریختن خون و حیف و میل اموال خودمان متهم می‌شماریم. وی امتناع ورزید و پافشاری کرد، و چون از او چنین استنکافی دیدیم وی را کشتیم و هر کس را هم که پس از او به دوستداری وی برخاست کشتیم [۱] (و می‌کشیم [۲]) چه ایشان مخالف استقرار حکم قرآن در میان ما و خویشانشان و از ما در این کار، حجتمان را (در برابر و) بر ضدّ خودشان می‌طلبند. نیت آنها چه راست و چه دروغ، ما را عذری در انصاف ورزی و وانهادن و دست داشتن از ایشان نیست، تا آنکه به راه توبه باز آیند، و پس از آن که ظلم و ستم آنها را گوشزد کردیم و ایشان را بر خطاهایشان آگاه ساختیم اندرز پذیرند، یا همچنان (بر ظلم و گناه خود) اصرار ورزند تا همان اصلی که ما را بر پیشوایشان چیره ساخت، بر آنها نیز غالب گرداند و ایشان را بکشیم. ما پس از آن که هیچ عذری باقی نمانده است حجت می‌خواهیم، و عذر جز به برهان مقبول نیست، و برهان جز به قرآن یا سنت [۳] متکی نباشد. آنان در حالی که (ظاهراً) به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه اقرار دارند و خود را در دین، همکیش و همنشین مسلمانان می‌شمارند، (طبعاً) به منزله کافرانی که با مسلمانان جنگیده‌اند نیستند، ولی اهل بغی و گردنکشی هستند که خداوند فرموده است با آنان بجنگید تا از گردنکشی خود دست کشند و به فرمان خدا گردن نهند و با ایمان خویش از گردنکشی بیزاری جویند. خداوند عزّ و جلّ بر زبان پیامبر خود داود، گفت:

وَأَنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ.

بسیاری از همنشینان بر یک دیگر ستم و گردنکشی کنند، مگر آنان که ایمان آوردند و کردار صالح نمودند که خود بسیار اندکند [۴].

[(۱-)] اشاره به طلحه و زبیر است. - م.

[(۲-)] مراد پیروان معاویه است که به جانبداری و خونخواهی عثمان تظاهر می‌کردند. - م.

[(۳-)] متن «لقرآن او سنّة» و در اصل [بقرآن و سنّة].

[(۴-)] سوره ص، ۲۴

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۵

اینان منافقاند، از آن رو که به ناشایست امر می‌کنند و از نیکی نهی می‌نمایند و بر این اساس می‌جنگند و به دنبال آنچه موجب خشم خداست می‌روند و خرسندی او را خوش ندارند و اعمالشان خوار و تباه است. بدین گونه نیکبایان ناپدید می‌شود و از این رو اگر کردارهای نیکی نیز داشته باشند، بر اثر دشمنی (با مسلمانان) آن نیکبایان سودیشان ندهد. پس امیر مؤمنان رعایت انصاف در اختلاف موجود را با تعیین داوران پذیرفت تا به موجب کتاب خدا داوری شود و حقدار و بی‌حق به امر قرآن [و آنچه [۱]] مورد رضا و قبول است گردن نهند و اگر به مسئله‌ای برخوردند که حکم صریح آن را در قرآن نیافتند به سنت جامع عادلانه مورد قبول همگان تکیه کنند. و هیچ یک از دو طرف نمی‌توانند کتاب خدا و سنت را ترک کنند چه خداوند عز و جل در توصیف دشمن خویش و کسی که از کتاب او، در عین اقرار به صحت نزول و قبول پیمان آن سر تافته است، فرماید:

الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ آوَتُْوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ.

آیا ننگرید بدانان که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند که چون دعوت شوند تا کتاب خدا بر آنها حکم کند، گروهی از آنان از حکم حق روی گردانند [۲]؟

خدای تعالی آنان را بدین سبب نکوهش نموده و گفته است:

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ أَوْلَىٰ بِكُفْرِهِمْ هُمْ الظَّالِمُونَ؟

آیا در دلهایشان مرض (جهل و نفاق) است، یا شک و ریبی هنوز دارند، یا می‌ترسند که خدا و رسول او (در مقام قضاوت) بر آنها جور و ستمی کنند؟ بلکه آنها خود مردمی ظالم و متعذّبند [۳].

[(-۱)] در اصل نیامده و اضافه به تصحیح قیاسی است.

[(-۲)] آل عمران، ۲۳

[(-۳)] النور، ۵۰

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۶

اینان مؤمن نیستند چه اگر مؤمن بودند به کتاب و پیامبرم رضایت می‌دادند.

سپس (این آیه را) فرستاد:

أَتَمَّا كَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

به راستی گفته مؤمنان، چون ایشان را به سوی خدا و پیامبرش خوانند که میانشان حکم کنند، این باشد که گویند: شنیدیم و فرمان برداریم، و رستگاران به حقیقت هم اینانند [۱].

یعنی آنان به حقیقت ایمان و صلح راه برده بودند. پس امیر مؤمنان، علی بعد از استوار شدن پیمان و تعیین ضرب الاجل، جز خودداری (از جنگ) و رضایت به داوری دو تن بر اساس کتاب- در اختلاف میان بندگان خدا- بر اساس آنچه خدا فرستاده و پیامبرش سنت نهاده است، چاره‌ای نداشت. البته باید (این تفصیل را) حاضران به غایبان باز گویند و راه حقدار را از راه باطل گرای باز شناسانند. هلا، که بر مؤمن غایب نشاید (بدون آگاهی از تفصیل واقعه) به رضایی (چون رضای فردی) گمراه [۲] یا کوردلی [۳] هدایت نیافته تن سپارد، پس امیر مؤمنان هر کس را، به اسم، نام برد تا (مطالعه) پیمان‌نامه او را به نوبه خود مطمئن سازد [۴].

**[ظهور فرقه محکمه]**

راوی گوید:

خوارج نیز از هر کران بانگ برآوردند: لا حکم الا لله- داوری جز خدا نباشد، ما خرسند نیستیم که مردان در



[ (۱-) ] النور، ۵۱

[ (۲-) ] عبارت متن چنین است «ألا- یغیر بمؤمن غائب برضا غویّ أو عم»؟! (ترجمه قیاسی است، و ظاهراً مراد آن است که مؤمنان غایب نباید کورکورانه تن به این پیمان‌نامه سپارند بلکه با روشن‌بینی و آگاهی از حکمت قرآنی آن، که «أوفوا بالعهد» است و التزام داوران به حکم قرآن و دیگر تفصیلاتی که پیمان را ایجاب کرده، آن را بپذیرند... م).

[ (۳-) ] متن «او عم» و در اصل [او عمی].

[ (۴-) ] متن «حتّٰی یقرّٰه الکتاب» و در اصل [یفرده الکتاب] (مراد اینکه پیمان‌نامه را ببیند و بخواند و بخوبی از آن آگاه و مطمئن شود و دلش بدان قرار گیرد... م).

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۷

دین خدا داوری کنند، خداوند حکمش را در باره معاویه و یارانش رانده است که یا کشته شوند یا به فرمان ما سر سپارند، ما آن دم که به انتصاب داوران رضا دادیم گرفتار خطا و لغزش شدیم، و اینکه توبه کرده‌ایم و از آن رأی برگشته‌ایم، (و خطاب به علی علیه السلام گفتند:) تو نیز چون ما برگرد، و گر نه ما از تو بیزاریم. علی گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت و عهد و پیمان بر گردم؟

آیا نه اینکه خداوند می‌فرماید:

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ.

چون (با خدا و رسول و بندگانش) عهدی بستید، بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید، چرا که خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است [۱].  
پس (به این بهانه) از علی بیزاری جستند، و شهادت بر شرک او دادند، و علی نیز از آنها اظهار بیزاری کرد.

### [عمر بن اوس و معاویه]

نصر، از عمر بن سعد که گفت: ابو عبد الله یزید اودی برایم حکایت کرد که:

مردی از اودیان [۲] که وی را عمرو بن اوس می‌خواندند، در رکاب علی به روز صفین جنگیده بود، و معاویه او را با بسیاری دیگر کسان به اسارت گرفته بود، عمرو بن عاص (به معاویه) گفت: اینان را بکش. عمرو بن اوس به معاویه گفت: مرا مکش، زیرا تو دایی منی. قبیله بنی اود نیز به حمایت از وی برخاستند و گفتند:

این برادر ما را به ما ببخش. معاویه گفت: از حمایت او دست بدارید که به جان خودم اگر راست گفته باشد بی‌گمان از شفاعت شما بی‌نیاز است و اگر دروغ گفته باشد، شفاعت شما او را سودی نکند (و نوشداروی بعد از مرگ باشد، چه

[ (۱-) ] النحل، ۹۱

[ (۲-) ] اود (به فتح همزه)، بنی معن ابن اعصر بن سعد بن قیس عیلان هستند.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۱۸

او پیشاپیش محکوم به مرگ شده است). آنگاه معاویه به وی گفت: من از کجا دایی تو شده‌ام؟ در صورتی که میان ما و قبیله اود هرگز وصلت و دامادی در کار نبوده است. گفت: آیا اگر من خیرت دهم و تو آن رابطه را بدانی، آن بیان، امان‌نامه زندگی من نزد تو باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا نمی‌دانی که ام حبیبیه [۱]، دختر ابو سفیان، همسر پیامبر صلی الله علیه و امّ المؤمنین - مادر مؤمنان



است؟

گفت: چرا. گفت: پس (به این اعتبار) من پسر اویم و تو برادر او هستی، بنا بر این تو دائی منی. معاویه گفت: به خدا، چه بی پدر مردی است، در میان این همه اسیر یک تن جز او نبود [۲] که چنین زیرکانه راه خلاصی جوید، و گفت: او را رها کنید.

### رفتار با اسیران

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله، از شعبی که گفت:

علی به روز صفین اسیرانی را گرفتار کرد، ولی همگی را آزاد فرمود که نزد معاویه بازگشتند. عمرو بن عاص پیشتر از آن در باره اسیرانی که به اسارت معاویه در آمده بودند گفته بود: ایشان را بکش. ولی چون معلوم شد که علی با اسیران ایشان چه رفتاری نموده و آنها را

[ (۱-) ] امّ حبیبه کنیه اوست، نامش رمله دختر ابی سفیان، صخر بن حرب بن امیّه بن عبد شمس است و گفته‌اند نامش «هند» بوده است. مادر وی صفیه دختر ابی العاص بن امیه است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که وی در حبشه بود او را به همسری گرفت، و سعید بن عاص به وکالت، وی را به همسری رسول اکرم در آورد و نجاشی از جانب پیامبر خدا چهار صد دینار صداقتش کرد و ضیافتی نیز بداد. پیامبر اکرم پیش از اسلام آوردن پدر وی (یعنی ابو سفیان) با این بانو زناشویی کرد. وی در مدینه به سال ۴۴ در گذشت. (وی را مانند دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله «امّ المؤمنین - مادر مؤمنان» می خواندند و چون خواهر معاویه بود طرفداران معاویه بن ابی سفیان نیز معاویه را «خال المؤمنین دائی مؤمنان» می خواندند و شاید این تسمیه از همین استدلال عمرو بن اوس اودی سرچشمه گرفته باشد. - م.) - الاصابه (بخش: النساء) و روض الانف (۲: ۳۶۸). متن به تصحیح قیاسی «أن امّ حبیبه» و در اصل به اسقاط «ام» [أن حبیبه].

[ (۲-) ] متن «ما کان» و در شنهج (۱: ۱۹۳) [اما کان - آیا کسی جز او نبود؟].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۱۹

چگونه آزاد کرده است، معاویه گفت: ای عمرو اگر در باره این اسیران گوش به گفته تو دهم به کاری زشت و ناشایست دست آلوده باشم. آیا نبینی که او [۱] اسیران ما را آزاد کرده است؟ از این رو دستور آزادی تمام کسانی را که از سپاه علی به اسارت گرفته بود صادر کرد. علی چون از سپاه شام اسیری می گرفت او را آزاد می کرد، مگر آنکه آن اسیر خود یکی از یاران وی را کشته بود، که در این صورت وی را به (قصاص او) می کشت. اما اسیری را که آزاد کرده بود و او دیگر بار به معاویه پیوسته و از نو به میدان آمده و گرفتار شده بود، آزاد نمی کرد و می کشت. علی زخمیان را تمام کش [۲] نمی کرد، و کسانی را که در صفین به قرارگاه معاویه گریخته و پشت به میدان کرده بودند نیز نمی کشت.

### نظر سلیمان بن صرد در باره پیمان نامه

نصر، از عمر بن سعد، از صعقب بن زهیر، از عون بن ابی جحیفه [۳] که گفت:

نظر سلیمان بن صرد پس از نگارش پیمان نامه، سلیمان بن صرد، در حالی که بر چهره اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان علی آمد. چون علی به وی نگریست گفت:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

پاره‌ای از مؤمنان به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند، برخی بر آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند)

و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند [۴].  
تو از آنانی که در انتظار (شهادت) هستی و عهد خود را تغییر نداده‌ای. گفت:  
ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می‌یافتم، هرگز چنین پیمان‌نامه‌ای نوشته نمی‌شد.

[(-۱)] متن «الا تراه» و در اصل [الا تری].

[(-۲)] متن «و کان علی لا یجهز علی جرحی» و در اصل به تحریف [...] لا یجبر [...].

[(-۳)] عون بن ابی جحیفه (با تقدیم جیم و بر وجه تصغیر) السّوائی (به ضم سین) الکوفی، یکی از ثقات طبقه چهارم است. در سال ۱۱۶ درگذشت. تقریب التهذیب.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۷۱۹

[(-۴)] الاحزاب، ۲۳

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۰

به خدا سوگند، به میان مردم رفتم تا آنان را به قرار نخستینشان باز آرم ولی کسی را که خیری در او باشد کم یافتم.

### رای محرز ابن جریش

محرز بن جریش [۱] بن ضلیع برابر علی ایستاد و گفت:

ای امیر مؤمنان، آیا راهی هست که این پیمان‌نامه را نادیده گیریم و از آن منصرف شویم؟ به خدا سوگند، من بیم آن دارم که از این کار ذلت و خواری بر آید. علی گفت: آیا پس از آنکه پیمان را نگاشته‌ایم آن را بشکنیم [۲]؟ چنین کاری بی گمان روا نیست. محرز را «مخضض - تکاننده» می‌خواندند، و این از آن رو بود که وی در صفین ناوکی [۳] به دست گرفته و مشک آبی نیز برداشته بود، وی هر یک از یاران علی را که زخمی می‌یافت آب می‌نوشانید و چون یکی از یاران معاویه را می‌یافت با ناوک کارش را می‌ساخت و به قتلش می‌رساند.

### [سعید بن قیس قوم خود را برای جنگ گرد می‌آورد]

نصر، از عمر بن سعد، از نمیر بن وعله، از ابی الودّاک که گفت:

هنگامی که مردم پس از بالا بردن قرآن‌ها به صلح خوانده شدند علی گفت: من این کار را زمانی کردم که آثار سستی و شکست را - که هر دو نشان از ناتوانی می‌دادند - در بین شما دیدم. آنگاه سعید بن قیس قوم خود را گرد آورد و با فوجی انبوه و متلاطم از همدانیان که گویی کوهپایه «حصیر [۴]» - کوهساری است به یمن - به جنبش در آمده بیامد، و عبد الرحمن [۵] نوجوان که کاکل به سر داشت با آنان بود، آنگاه سعید گفت: اینان قوم منند، ما از فرمان

[(-۱)] در شنهج (۱: ۱۹۳) [محمد بن جریش].

[(-۲)] متن از روی شنهج «أ بعد أن کتبنا ...» و در اصل [اما بعد ...].

[(-۳)] متن «العنزّه» - نیزه کوچک.

[۴-] حصیر، کهندژی از بناهای شاهان پیشین به یمن است. (نقل از یاقوت) در اصل و شنهج به تحریف [حصین] آمده است.

[۵-] چنان که در شنهج آمده است، مراد عبد الرحمن بن سعید، پسر قیس است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۱

تو سر نتابیم و برابرت لب به سخن نگشاییم [۱]، هر چه خواهی به ما بفرمای.

### ردّ پیشنهاد سعید بن قیس از سوی علی

(علی) گفت: اگر این آمادگی قبل از برافراشتن قرآن‌ها [۲] می‌بود، من لشکر دشمن را نیست و نابود می‌کردم، یا تو خود به تنها (با چنین فوج عظیمی) پیش از این کارشان را می‌ساختی. اما اینک هشیارانه باز گردید، به جان خودم که نمی‌خواهم تنها یک قبیله را به پیکار با آن همه مردم بکشانم.

### [خطبه علی پس از صلح]

نصر، از عمر بن سعد، از اسحاق بن یزید، از شعبی که گفت:

علی به روز صفین، وقتی مردم به صلح اقرار کردند، گفت: این گروه نه چنانند که به حق بازگشته باشند و آن را ایفا کنند [۳]، و نه آن گونه‌اند که به کلمه وحدت- آفرین پاسخ مثبت دهند و به جنبش در آیند، تا آن که لشکرهای انبوه، از پس طلایه‌داران بر آنان تازند و با دسته‌هایی روبرو شوند که پیاپی در رسند و سپاه [۴] پس از سپاه، به سرزمینشان حمله کنند و اسبان جنگی به اطراف و اکناف مملکتشان در آیند و زمینها و چراگاههای ایشان را به زیر سم بکوبند، و از هر کران مورد تاخت و تاز قرار گیرند. تا گروهی راست اعتقاد و شکبیا به مقابله آنان بر آید که نابودی و کثرت کشتگان و مردگانشان در راه خدا جز کوشایی ایشان را در فرمانبرداری از خدا، و اشتیاق آنها را به دیدار خدا نیفزاید. ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشتیم، و این کار جز آنکه بر ایمان و تسلیم (و اسلام) ما بیفزاید، و ما را بر

[۱-] متن «لا نردّ علیک» و در شنهج [لا نرد امرک- فرمانت را رد نمی‌کنیم].

[۲-] متن «قبل رفع المصاحف» و در شنهج [قبل سطر الصّحیفه...- پیش از نوشتن پیمان نامه ...].

[۳-] متن «لیفیئوا الی الحق» و در شنهج [لینیئوا الی الحق] که به همان معنی است.

[۴-] متن «الخمیس» که سپاهی است کامل مرکب از پنج بخش شامل: طلایه و قلب و میمنه و میسر و پیاده نظام. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۲

تحمل سوز و درد شکیاتر کند، و در جهاد با دشمن کوشاتر سازد، و در هم‌آوردی با همگنان نیرومندتر و بیشتر متکی به خود کند، دستاوردی نداشت. اتفاق می‌افتاد که تنی از ما با تنی از دشمنان، چون دو شتر فحل نبرد تن به تن می‌کردند و هر یک می‌کوشید که جام زندگی دیگری را از شرننگ مرگ لبریز دارد و از جرعه نیستی سیرابش کند. گاه یکی از ما پیروز می‌شد و گاه یکی از دشمنان چیره می‌گشت. چون خدا پایداری و شکیبایی راستین ما را دید، دشمن را نابود کرد و ما را پیروز نمود. به جان خودم اگر ما این چنین که شما به میدان آمده‌اید، به میدان می‌رفتیم اساس دین بر پای نمی‌شد و اسلام عزّت و استیلایی نمی‌یافت. به خدا سوگند (که شما)- یعنی خوارج- (از این رفتار) خون خواهید دوشید، (و تلخکامیها خواهید دید). آنچه به شما می‌گویم به خاطر بسپارید.

**[گفته علی در باره اشتر]**

نصر، از عمر، از فضیل بن خدیج که گفت:  
هنگامی که پیمان‌نامه نگاشته شد به علی گفتند: اشتر بدانچه در این پیمان‌نامه آمده راضی نبوده است و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی‌اندیشد. علی گفت:

بلی، اشتر اگر ببیند من راضیم، راضی شود. اینک من راضی هستم و شما نیز رضایت داده‌اید و بازگشت از پیمان، پس از رضایت و تغییر رأی و قول، پس از اقرار، نیک نباشد مگر آنکه از خدا نافرمانی شود و بدانچه در قرآن (در لزوم وفای به عهد) آمده است تجاوز روا داشته آید. اما این که یادآوری کردید او فرمان مرا وانهاده است، من بر این عقیده نیستم و او نیز از چنان کسانی نیست (که از فرمان من سر بتابد) و از این رو، من در این باب، از او نگران نیستم [۱]. ای کاش در میان شما، دو تن چون او می‌بودند، بلکه کاش در میان شما، یک تن می‌بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می‌بود، در آن صورت بار گران (فرماندهی)

[(-۱)] متن «لیس اتخوفه علی ذلک» و در شنهج [لا اعرفه علی ذلک- او را چنین نمی‌شناسم].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۷۲۳

شما بر من سبک می‌شد و به اصلاح پاره‌ای کژرفتاریهای شما امیدوار می‌شدم.  
اما در باره قضیه پیمان (باید بگویم) که آن را به خاطر شما محکم و استوار کرده‌ایم، اینک آرزومندم که اگر خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد، گمراه نشوید.

پیمان‌نامه در ماه صفر نوشته شد و مهلت آن تا هشت ماه بعد یعنی ماه رمضان بود که قرار بود داوران ملاقات کنند.  
آنگاه مردم روی به جانب کشتگان بردند و آنها را به خاک می‌سپردند.

**[کشته شدن حابس بن سعد طائی]**

راوی گوید:

(در گذشته) عمر بن خطاب حابس بن سعد طائی را خوانده و به او گفته بود: می‌خواهم ولایت حمص را به تو بسپارم، تو چگونه کار خواهی کرد؟ گفت: «من به رأی خود اجتهاد می‌کنم و با همنشینان خویش نیز به مشورت می‌پردازم.» و سپس برفت و دیری نگذشت که باز آمد و (به عمر) گفت: «ای امیر مؤمنان، خوابی دیده‌ام که می‌خواهم برایت باز گویم.» گفت: «بگو». گفت: «چنان دیدم که گویی خورشید از خاور بر آمده و همراه آن گروهی بسیارند، و گویی ماه از باختر بر آمده و همراه آن نیز گروهی عظیمند.» عمر به او گفت: «تو خود با کدام یک بودی؟» گفت: «من با موبک ماه همراه بودم.» عمر گفت: «تو با نشانه‌ای همراه بوده‌ای که زوال‌پذیر است.» [برو] نه، به خدا سوگند که تو کاری برای من نمی‌کنی (معزولی و دیگر ولایتی از جانب من نداری). پس به این ترتیب وی را رد کرد.

او در صفین همراه معاویه حضور یافت و پرچم قبیله طی [۱] با او بود و در آن روز کشته شد.

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۱۹۴) «کانت رایۀ طی معه» و در اصل به خطا [رایۀ علی ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعۀ صفین، ص: ۷۲۴

**خونخواهی زید بن عدی به خاطر حابس ابن سعد**

عدی بن حاتم و پسرش زید بن عدی بر (جنازه) او گذشتند، زید که او را کشته یافت، گفت: پدر، به خدا سوگند، این دایی من است. گفت: آری خداوند دایی تو را لعنت کند، به خدا بد مردنی نصیبش شد که چنین به خاک افتاد (و در چنان موضعی، به مخالفت علی از پا در آمد). زید همانجا بایستاد و - چند بار - گفت: چه کسی این مرد را کشته است. مردی بلند قامت و موحنایی از قبیله بکر بن وائل پیش آمد و گفت: من، به خدا سوگند، من او را کشته‌ام. گفت با او چه کردی [۱]؟ وی از جزئیات چگونگی قتل او خبرش داد، پس زید با نیزه او را بزد و بکشت، و این ماجرا پس از فرونشستن آتش جنگ بود. عدی به (پسر خویش) زید حمله کرد و او و مادرش را دشنام داد و گفت: ای پسر زن زشتنام (مادر به خطا)، من اگر تو را به دست آنان نسپارم بر دین محمد نیستم. پس [زید] ضربتی بر اسب او زد و گریخت و به معاویه پیوست.

معاویه وی را گرامی داشت و بر کشید و در نزدیکترین جای مجلس خود نشانید.

از این سو، عدی هر دو دست به آسمان برداشت و او را نفرین کرد و گفت:

«بار الها، زید به راستی، از مسلمانان گسسته و بدانان که حرام را حلال شمارند [۲] پیوسته است، بار الها او را هدف یکی از تیرهای خود که به اندامهای غیر حسّاس نشیند [۳] (و ضربتی کاری به او زند) قرار ده - یا گفت: تیری که به خطا نمی‌رود - که آن کس که به تیر تو گرفتار آید جان سالم به در نبرد [۴]، نه، به خدا سوگند، زین پس هرگز با او کلمه‌ای سخن نگویم و هرگز در زیر یک سقف با او گرد نیایم.»

[۱-] متن از روی شنهج «کیف صنعت به» و در اصل [صنعت له].

[۲-] متن «لحق بالمحلین» و در شنهج [...] بالملحدین - به ملحدان پیوست.

[۳-] متن «سها مک لا - یسوی». الشوی، اطراف و نقاط غیر حسّاس بدن است که تیر خوردن بر آنها معمولاً - منجر به مرگ نمی‌شود.

[۴-] متن به تصحیح قیاسی «فان رمیتک لا تنمی». انماء، آن است که شکار تیر خورد و از دیده صیاد پنهان شود و آنگاه بمیرد و در برابر آن اصماء است که شکارچی تیر افکند، و شکار در همانجا، سر تیر بمیرد. در اصل [لا تمنی آمده] است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۵

راوی گوید:

زید در باره قتل آن مرد «بکری» (قاتل دایی خویش) گفت:

من مبلغ ابناء طیّ بآنّی تأرت بخالی ثمّ لم اتأثم ...

کیست که از من به بنی طیّ باز گوید که من انتقام خون دایی خود را گرفتم و گناهی مرتکب نشده‌ام.

آن مرد بکری را با پیکر خضاب شده به خون [۱]، بر خاک افکندم که ناله‌های واپسین را از سینه برکشد.

چون آن روز وی را دیدم، خونخواهی فرایدم آمد و نیزه خویش را در پیکرش دوختم و او با دهان بر خاک افتاد.

باری نیزه‌های قبیله بکر بن وائل زان پیشتر به وضعی هراس‌انگیز و وحشتبار کشته‌ای (از ما) را بر جای نهاده بود.

کشته‌ای که پس از قتلش، تمامی قبیله ما گشاده دستی و جوانمردی و نعمتهای او را می‌ستایند.

قبیله طیّ با کشته شدن آن راد مرد تکاور مهاجم ویرانگر که غنایم را قسمت می‌کرد، دچار فاجعه‌ای شدند.

وی دایی من بود که هرگز کس چو دایی، مبارز و معارض با ظلم و ستم و مسئولیت‌پذیر و بردباری [۲] نداشته است.

**[پوزش طلبی عدی بن حاتم از علی، پس از گریختن پسرش زید]**

راوی گوید:

چون زید بن عدیّ به معاویه پیوست، برخی از عراقیان در باره عدیّ بن حاتم سخنهایی گفتند و در کار او زبان به طعنه گشودند. عدیّ در میان همراهان علی از جهت خیر اندیشی و بذل مال و دارایی خود، سرآمد و سالار مردمان بود، از این رو وی نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا نه این است که خداوند از طریق وحی پیامبر خود را از گرایش نفس و وسوسه‌ها و

[۱-] متن «مخضوب الجیوب» و در شنهج (۱: ۱۹۵) [مخضوب الجبین - با چهره به خون خضاب شده].

[۲-] متن از روی شنهج «و احتمالا لمعزم» و در اصل به خطا [...] لمعدم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۶

آرزوجویهای شیطان باز می‌داشت و معصوم نگه می‌داشت؟ چنین ویژگی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیب هیچکس نشده است. در باره عایشه و اهل «افک» آیه‌ای نازل شد [۱]. پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از تو بود، و عایشه نیز بدان روز بهتر از من بود. اینک پسر زید مرا در معرض بد گمانی مردم و مورد اتهام ایشان قرار داده است. البته من چون پایگاه والای تو را نزد خدا در نظر می‌آورم و مرتبه خود را در درگاه تو می‌سنجم (شعله) مهر و دلبستگی به تو بالا گیرد [۲] و جانم تازه شود. اینک به خدا سوگند اگر زید را بیابم او را بکشم و اگر خود از بین رود و هلاک شود، بر مرگش اندوه نخورم. پس علی وی را به نیکی ستود و دعا کرد. و عدیّ در این باره گفت:

شعر عدیّ در باره پسرش

یا زید قد عصبتنی بعصائبه و ما کنت للثوب المدنس لابساً ...

ای زید (تو با گریز خود) بر سر من دستاری (ننگبار) بسته‌ای [۳] در حالی که من هرگز جامه آلوده و چرکین نمی‌پوشیدم. ای کاش تو هرگز زاده نشده و چون رفتگان بودی، و اگر هم با راهیان نرفته بودی دست کم (جنازه) حابس را نمی‌دید. آیا نه اینکه (زید) بر دشمنان فرود و از پدرش، پسر حاتم سر تافت، و در میان هر دو طرف (که پیمان آتش بس بسته بودند) پیمان‌شکنی کرد؟

مذحجیان از پس مذحجیان، بر او انبوه شدند، و (ای زید، تو اینک) دست افزار و دستیار دشمنان گشتی [۴].

[۱-] مراد آیه ۱۱ از سوره النور، اِنَّ الَّذِیْنَ جَاؤُوا بِالْاَفْکِ عَصِبَةُ مِنْکُمْ ... - همانا آن گروه منافقان که بهتان به شما مسلمین بستند

(و به عایشه تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بیازارند) تا پایان آیه، و رفع اتهام از عایشه است. - م.

[۲-] متن به تصحیح قیاسی «ارتفع حنانی» و در اصل به تحریف [اراسع حنانی].

[۳-] در تداول عامه فارسی «کلاه بدنمایی و بی‌غیرتی بر سر گذاشتن». - م.

[۴-] در این اشعار صنعت التفات، یعنی انتقال از صیغه مخاطب به غایب و رجوع از غایب به مخاطب به کار رفته است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۷

ای زید، از موضع راستین حق عقب نشستی و مرتد گشتی و چنان شدی که گویی بینیهای ما را بریده (و ما را به زشتنامی انگشت‌نما کرده) ای [۱].

در برابر قتل حابس مردی از قبیله بکر را کشتی و من از تمام امیدهایی که به تو بسته بودم نا امید شدم.

**[شعر نجاشی در باره فرار معاویه]**

نصر، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سدی که گفت نویره بن خالد حارثی مرا حدیث کرد که پسر عمویش نجاشی در باره پیکار صفین چنین سرود: (- نصر این شعر را روایت کند و گوید: عمر بن سعد نیز با اسناد خود چنین روایت کرده است):  
و نَجی ابن حرب سابع ذو علالة أجش هزیم و الزماح دوانی ...

پسر حرب [۲] را، اسبی شناور و پویا و تیز گریز در حالی نجات داد که نیزه‌ها از نزدیکش می‌گذشت، اسبی که درست ارکان و درشت اندام و رگ بر آمده و باریک میان بود، و بر سر دو دست برخاسته بود.  
اگر گویم نیزه‌ها او را در میان گرفته [۳] و از ساق و قدم مردان خون جاری کرده بود، گزاف نگفته‌ام.  
پنداشتید [۴] ضربات نیزه اشعریان و مذحجیان و همدانیان، به خوردن کره با خرما ماند.  
عک و لخم و حمیر و عیلان جز بدان دشوار روز جنگ کشته نشدند.  
کشتگان قریش و بنی عامر در صفین (از فرط زیادی)، تا آنگاه که قرار داوری داوران گذاشته شد، دفن نشده بودند.

[ (۱-) ] بریدن بینی کنایه از بزرگترین توهین نزد عرب بوده است و اینجا مراد آن که: تو لکه ننگی بر دامان آبروی قبیله ما شدی. - م.

[ (۲-) ] مراد معاویه است. - م.

[ (۳-) ] متن «ینلنه» و در کتاب الخیل ابی عییده، ص ۱۶۲ [تناله]. پاره‌ای از ابیات این قصیده در آن کتاب به این ترتیب آمده است:  
۱، ۳، ۲، ۳۰ و سپس دو بیت دیگر اضافه دارد. ابن شجری نیز در حماسه ص ۳۳ پیش از این ابیات ۴ بیت دیگر اضافه دارد.

[ (۴-) ] متن «حسبتم طعان ... اکل الزبد بالصرفان.» و در اصل [حسبت - پنداشتی] که درست آن از اللسان (ماده صرف) گرفته شد، و صرفان نوعی خرماي سرخ است.  
در حماسه ابن شجری [اخلتم] آمده است. (به تعبیر دیگر یعنی چنان آسوده نیزه می‌زدند که گویی کره با عسل، یا نقل و نبات می‌خورند. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۸

روز هریر با گروه پیوسته‌ای یمانی، چون سیلی که از عران [۱] فرو ریزد بر آنان تاختیم و ایشان را فرا گرفتیم.  
شامیان صبحگاهان کتاب خدا را که بهترین خواندنی‌هاست بر سر نیزه‌ها برافراشتند، و به علی ندا در دادند. ای پسر عم محمد، آیا پروای آن نداری که جهانیان نابود شوند؟

آیا پس از قتل آنان چه کس عهده‌دار فرزندان و زنان‌شان خواهد شد؟ ای جوانمردان چه کس حریم و ناموس ایشان را نگهبان شود؟

بر عبید می‌گریم [۲] که به روز نبرد، آنگاه که دو سپاه چون دو کوه به هم برآمده بودند، به سینه بر خاک هلاک افتاده بود و آه از نهادش بر می‌آمد.

آن شب، ایشان را وانهادیم تا در سوگ ذی الکلاع و حوشب بگریند، تا آنکه خورشید و ماه برابر آمدند (و صبح شد) [۳].  
(و ما نیز بر سوگ) مالک [۴] و لجلاج و صخر [۵] و محمّد جوانمرد که دشت و دمن را به زیر سم مرکب گرفته و جولانگاه خود ساخته بود، گریستیم.

پس (از میدان) دور نشوید، که خدایتان نعمت و شادی بخشیده [۶] و به یاری خود، مژده بهشت را به شما داده است.  
هنوز گروهی از سواران همدانی هستند که به سختی آنها را لگد کوب کنند، و کار گروهی دیگر (از سواران ما) چندان سخت و دشوار نیست. (و نیروی رزمی کافی دارند).

سه تن را بر چوبه بر آوردند چنان که پرندگان گوشتهایشان را خوردند، پیکرهاشان خم شده و سرهایشان پایین افتاده بود. کینیزادگان و نامردزادگان را چه افتاده؟ و در باره جوانمردان کریم و اصیل یمانی چه پندارند؟ هر کسی دو سپاه انبوه ما را به روز برخورد و پیکار می‌دید می‌گفت گویا دو

[(-۱)] عران (به کسر)، جایی سیل خیز، نزدیک یمامه.

[(-۲)] متن «ابکی عبیدا إذ ینوء بصدرة» و در اصل [ابعد عبید الله ینوء] که وزن و معنی آن نادرست است.

[(-۳)] متن «اذا ما أنى أن ...» و در اصل [اذ ما اشاء ...].

[(-۴)] مراد مالک بن کعب عامری، یا دیگری به نام مالک، از سپاهیان عراق است که البته غیر از مالک بن حارث اشتر نخعی است. - م.

[(-۵)] مراد صخر بن سمی است. - م.

[(-۶)] متن به تصحیح قیاسی «حبره» و در اصل [خیره].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۲۹

کوه گیلان [۱] به هم بر آمده‌اند.

گویی دو آتش برافروخته‌اند که بی‌هیمه و هیزمی، در دره‌ای به هم بر آمده و از تف خورشید فروزان شده‌اند. و درخشش تیغهای خونفشان چون آذرخشی است که آن را دو سوی و جهت باشد.

چون می‌تاختند تیغ می‌تاخت و چون روی می‌آوردند تیغها می‌درخشید به نحوی که هیچ چیز جلودارشان نبود [۲]. بسیاری را کشتیم و پاره‌ای را گذاشتیم، و داس دروگر سر پنجه مرگ هر دو طرف را درو کرد. گروهی که خداوند جمعشان را پراکنده سازد- به کوه زیتون و کوهسار قطران گریختند.

چنان که می‌دیدم (سلاح و) جامه‌های (رزم) خود را از بیم می‌افکنند، و سواران آنها را دور می‌رانند.

دردا و اندها، کاش آنان را مشاهده نمی‌کردم (که آرزو کنم) تا سنان خود را (به خونشان بیالایم و) به پیه بندگان چرب کنم [۳]. اما فراریان قبیله بنی نصر به صلتان خور و عجلان گریختند.

و تیره‌های سعد و رباب از بنی تمیم بدانجا گریختند که خار و شوره گیاه بروید و برآید [۴].

پس (آن اسب که معاویه با آن گریخت) چنان از منطقه ذو صباح [۵] دور شد که گویی او و درخت رام [۶] را اضطرابی افتاده است.

او را چنان غرق غرق گرم دیدم که پنداشتی از زیر رگبار سیل آسایی به در آمده است [۷].

[(-۱)] متن «جبلای جیلان» و مصحح متن توضیح داده است: «جیلان، روستاهایی فراسوی طبرستان در دشتهایی بین کوهستانها» (مراد همان گیلان و کوههای البرز است. - م.)

[(-۲)] در اصل و متن این بیت چنین آمده «تجود اذا جادت و تجلو اذا انجلت\* بلبس و لا یحما لها کربان» (که مصراع دوم خلل دارد و ترجمه تقریبی است. - م.)

[(-۳)] متن از روی حماسه ابن شجری «من شحم العیید» و در اصل [من شحم الثمار] چوب یا نیزه چرب کردن به پیه کسان، کنایه از کشتن ایشان است.

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «حیث یصفو» و در اصل [یصفو].



[۵-] [ذو صباح (به ضم صاد) نام محلی است.

[۶-] [رام، نوعی درخت است. (به تعبیری دیگر نزدیک به این مثل فارسی است که گویند: چنان بید می‌لرزید، و می‌گریخت. - م.]

[۷-] [متن به تصحیح قیاسی «کفارمۃ الشؤبوب ذی النّیان» و در اصل [کفارمتی الشؤبوب ذی نّیان].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۳۰

زین و لگام آن مرکب چنان غرق عرق بود که گویی جامه‌ای را در آب فرو برده و خیسانده باشند [۱].  
وی (معاویه) آن اسب را به خاطر چنین خدمتی که به او کرده بود بسی نواخت و اصطبل‌ی متکلفانه برایش آراست.

### پاسخ ابن مقبل

پس ابن مقبل عامری چنین پاسخش گفت:

تأمل خلیلی، هل تری من ظعائن تحمّلن بالجرعاء فوق طعان ...

ای یار من درنگ کن، آیا هودجها را می‌بینی که در ریگزار بر پشت اشتران بارکش می‌گذارند؟

بر اشترانی کلان که زانوانشان پینه بسته و از بن گوش آنها عرق روان است.

صبحگاه از آبشخور وحیدان [۲] آب نوشیدند، به اندازه‌ای که تا کوهسار رعم، [۳] آنجا که دو کوه [۴] پدیدار شود، برسند [۵].

تمام شب راه پیمودند و از راهپیمایی شبانه نیاوردند تا ماه در منزل ستاره دبران [۶] در آمد.

آنگاه بار بر زمین نهادند که ستاره شعری [۷]، چنان که گویی تیر شهابی پرانده شود، فروشد.

آیا اشتری نیک و نژاده [۸] و هیونی که [۹] عرق از بن گوشش جاری است [۱۰] اهل دهماء [۱۱] و نیز خود را به مرغزار مطلوبش خواهد رساند؟

[۱-] [متن از روی کتاب الخیل، ابی عبیده ص ۱۶۲، «إذا تبل ثوبا ماتح خضلان» و در اصل [...] ثوبا انجد ...] که وجهی ندارد.

[۲-] [وحیدان، دو رود در سرزمین قیس است.

[۳-] [رعم (به فتح راء)، چنان که یاقوت در ماده (رعم) آورده است نام کوهی در سرزمین بجیله است.

[۴-] [ضدوان (به فتح ضاد و دال)، دو کوه.

[۵-] [نام محلهایی که در این بیت آمده در متن با توجه به معجم البلدان چنین تصحیح شده است:

«فصبّحن من ماء الوحیدین نقره بمیزان رعم اذ بدا ضدوان»

[۶-] [نام ستاره‌ای از منازل ماه است.

[۷-] [نام ستاره‌ای است معروف به شعرای یمانی. متن به تصحیح قیاسی «و عرسن و الشعری» و در اصل [...] فی الشعری].

[۸-] [حرّة، شتر اصیل و نژاده.

[۹-] [متن «أعیس - شتر کلان» و در اصل به تحریف [اغبس].

[۱۰-] [متن به تصحیح قیاسی «نضاح القفا» و در اصل به تحریف [نضاح القری] که وجهی ندارد.

[۱۱-] [دهماء، نام جایی است از سرزمین مزینه از نواحی مدینه که آن را دهماء مرضوض خوانند.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۳۱

## بازگشت علی از صفین به کوفه

نصر، از عمر، از عبد الرحمن بن جندب که گفت:

چون علی از صفین آهنگ بازگشت کرد ما نیز همزمان با او، بازگشتیم ولی وی راهی جز راه ما در پیش گرفت. علی (هنگام حرکت) گفت: «ما- پناهجویان و بازگردندگان، و از پروردگار خود سپاسگزارانیم. پروردگارا، من از رنج سفر، و دشواری بازگشت، و آشفته دیدن (حال) مال و عیال خویش به تو پناه می‌برم.» راوی گوید:

سپس (علی) نیز با ما در راه بیابانی کناره فرات همگام شد تا به هیت رسیدیم و راه صندوق [۱] را در پیش گرفتیم. انماریان، از تیره بنی سعید بن خزیم [۲] به استقبال علی آمدند و درخواست کردند که در دیار آنان فرود آید و میهمانشان باشد، ولی وی نپذیرفت. شب را در آن منطقه به روز آورد و سپس بامداد راهی شد و ما همراهش روانه گشتیم تا از نخيله گذشتیم و خانه‌های کوفه را دیدیم. در این هنگام به پیر مردی برخوردیم که در سایه خانه‌ای نشسته و آثار بیماری از چهره‌اش پیدا بود. علی به جانب او رفت و به وی سلام کرد، و ما نیز سلامش گفتیم. جوابی به غایت گرم و نیکو داد چنان که ما پنداشتیم وی علی را شناخته است، آنگاه علی به وی گفت: «از چیست که چهره‌ات را چنین دگرگون [۳] می‌بینم؟ آیا این تغییر چهره از بیماری است؟» گفت: «آری». گفت: «حتماً آن را خوش نداری؟» گفت: «خوش ندارم که دیگری [۴] بدان گرفتار شود.» گفت: «آیا گرفتاری خود را بدین بیماری

[۱-] صندوقاء، چنان که در معجم یاقوت آمده به فتح صاد و سکون نون و فتح دال با مد، نام شهری در میان راه شام و عراق است.

[۲-] متن چنین است و در طبری (۶: ۳۳) [الانصار یون، بنو سعد بن حرام] آمده است.

[۳-] متن «منکفتا» و در طبری [منکفتا] که هر دو به یک معنی است.

[۴-] متن از روی طبری «بغیری» و در اصل [یعتری].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۲

منشاء خیری برای خود نمی‌شماری [۱]؟» گفت: «چرا». گفت: «تو را به رحمت پروردگارت و بخشودگی گناهانت مژده باد، ای بنده خدا تو کیستی (و چه نام داری)؟» گفت: «نام صالح بن سلیم است.» گفت: «از کدام خاندانی؟» گفت:

«اصل من از سلامان بن طئی است، اما در سایه حمایت و در کنار (قبیله) بنی سلیم بن منصور و به پسرخواندگی ایشان پرورده شده‌ام.» گفت: «منزه است خدا، چه نیکوست نامت و نام پدرت و نام حامیان و پدرخواندگانت، آیا تو با ما در این پیکار شرکت کردی؟» گفت: «نه، به خدا، من در آن شرکت نجستم ولی می‌خواستم شرکت کنم، اما این بیماری و نزاری که می‌بینی بر من عارض شد و مرا از پیکار بازداشت.» علی گفت:

لیس علی الضّعفاء ولا علی المرضى ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم.

بر ناتوانان و بیماران و فقیران که خرج سفر و عیال خود را ندارند دشواری و (تکلیف جهاد) نیست، هر گاه آنها هم به راه رضای خدا و رسول، خلق را نصیحت و هدایت کنند که بر نیکوکاران از هیچ راه حرج و زحمتی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است [۲]. اینکه به من بگو، مردم در باره ما و آنچه میان ما و شامیان گذشت چه می‌گویند. گفت: پاره‌ای از آنچه میان تو و آنان گذشته شادمانند، و اینان مردمانی بد خواهند [۳]، و پاره‌ای دیگر از آنچه پیش آمده اندوهگینند، و اینان مردمی خیرخواه تو هستند. (علی) چون خواست از او جدا شود گفت: راست گفתי، خداوند تحمل رنجت را موجب کاستن گناهانت قرار دهد، زیرا بیماری (خود به

خود) موجب پاداش و ثوابی نباشد ولی ابتلای به بیماری (و تحمّل آن) گناهان

[(-۱)] متن از روی طبری «احتسابا بالخیر» و در اصل [احتساب بالخیر].

[(-۲)] [التوبه، ۹۱]

[(-۳)] متن از روی طبری «اغشَاء النَّاس» در مقابل «نصحاء النَّاس» و در اصل به خطا [اغنیاء النَّاس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۳

بنده را بریزاند و گناهی برای او بر جای نگذارد. باری پاداش، در گفتار به زبان و کردار به دست و پا (و ارکان) است و خداوند عزّ و جلّ [انبوهی از] [۱] بندگان خود را به سبب راستی نیت و درستی وجدان نیک به بهشت در آرد.

سپس اندکی راه پیمود تا به عبد الله بن ودیعہ انصاری رسید، و نزدیک او رفت و پرسید: از مردم چه شنیده‌ای که در باره این کار ما بگویند؟ گفت: پاره‌ای آن را خوش داشتند و پاره‌ای را ناخوشایند آمده است، مردم چنان که خدای تعالی گفته است: و لا یزالون مختلفین - همواره مختلف باشند [۲].

(علی) گفت: «صاحب‌نظران چه می‌گویند؟» گفت: «می‌گویند: علی را جمعی بزرگ در اختیار بود، ولی او خود، آنان را پراکنده ساخت، و او را دژی استوار بود، و خود، آن را ویران نمود تا باز کی چنان دژی را که ویران کرده است از نو بسازد و کی چنان جمعی را که پراکنده است دیگر بار گرد آرد! چه می‌شد اگر او در برابر آن کس که سر از فرمان وی تافته بود، (فقط) با آنان که سر به فرمان وی داشتند (با سپاهی همدل و هم‌زبان) به جنگ می‌رفت و با او نبرد می‌کرد تا خدا پیروزش گرداند یا نابودش کند؟ در آن صورت راهی دور اندیشانه رفته بود.» علی گفت: آیا من ویران کردم یا آنان، آیا من پراکنده کردم یا ایشان پراکنده کردند؟ [۳]

اما این که گفتند «چه می‌شد اگر (فقط) با گروهی فرمانبردار به پیکار آن کس که از او نافرمانی کرده بود می‌رفت تا بر او پیروز شود یا نابود گردد، و در آن صورت رفتارش دور اندیشانه می‌بود»، به خدا سوگند که این نظر و رأی از دیده من پنهان نبود [۴]، هر چند من خود در گسیختن از دنیای گوارا و پذیرفتن مرگ بر خویشتن

[(-۱)] این تکمله از طبری است [عالما جمّا] (۶: ۳۴).

[(-۲)] [هود، ۱۱۸]

[(-۳)] متن از روی طبری «ام هم فرّقوا» و در اصل [تفرّقوا].

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «ما غبی عَنّی ذلک الرأی» و در اصل [ما غنی عن ذلک الرأی] و در طبری [ما غبی عن رأیی ذلک].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۴

بسیار گشاده دست [۱] و (کاملاً آماده بوده‌ام و) هستم، وقتی آهنگ پیکار [با آن قوم [۲]] کردم، بدین دو نگرستم [یعنی حسن و حسین - که درخواست رفتن به میدان می‌کردند - و نیز بدین دو، یعنی عبد الله بن جعفر و محمد بن علی نگرستم [۳]] که برای کسب اجازه نزد آمده بودند و دریافتم که اگر این دو (حسنین علیهما السلام) نابود شوند، نسل محمد از این امت گسیخته شود و این را ناروا و ناخوش داشتم، و بر نابودی این دو دیگر - یعنی محمد بن علی و عبد الله بن جعفر [۴] نیز دلم بسوخت و یقین کردم [۵] که اگر توجهشان به موقعیت (حساس و خطرناک) من نبود به چنان درخواستی پیش نمی‌آمدند. به خدا سوگند که اگر آن روز بدیشان رخصت نبرد می‌دادم آنها را به کام مرگ افکنده بودم [۶] و دیگر ایشان در لشکر و خانه من نمی‌بودند.

راوی گوید:

سپس به راه افتاد تا از خانه‌های بنی عوف گذشتیم و در سمت راست خود هفت یا هشت گور را دیدیم، امیر مؤمنان گفت: «این گورها چیست؟» قدامه بن عجلان از دی گفت: ای امیر مؤمنان، پس از عزیمت تو، خباب بن ارت در گذشت و وصیت کرد وی را در این پشته مرتفع به خاک سپارند، و از آن زمان مردمی که پیشتر در خانه‌ها و کاشانه‌های خود به خاک سپرده می‌شدند در کنار او به خاک سپرده شدند. علی گفت: خدا خباب را بیامزد، وی مشتاقانه اسلام آورد و فرمان‌پذیرانه مهاجرت کرد و مجاهدانه زیست، و به تن بیمار شد و دگرگونه احوال گشت، و خداوند پاداش آن کس را که کردار نیک کرده تباہ نکند. آنگاه پیش رفت تا بر

[۱-] متن از روی طبری «لسخیا بنفسی عن الدنیا» و در اصل [لسخی النفس بالدنیا].

[۲-] تکلمه از طبری است.

[۳-] تکمله از طبری است (مراد عبد الله بن جعفر طیار و محمد بن علی بن ابی طالب، معروف به (ابن حنفیه) به ترتیب برادرزاده و پسر امام علیه السلام است. - م.)

[۴-] متن از روی طبری: «یعنی محمد بن علی ...» و در اصل [یعنی بذلک ابنیه الحسن و الحسین].

[۵-] متن از روی طبری «و قد علمت» و در اصل [و لو علمت].

[۶-] متن از روی طبری «لا لقیئهم» و در اصل [لقیئهم].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۵

سر آن گورها رسید و بایستاد و سپس گفت: درود بر شما، ای ساکنان خانه‌های وحشتبار و جا گرفتگان در گودالها، از مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان، شما پیشینیان مایید و بر ما پیشی گرفتید و به تک تاختید، ما نیز از پی شما روانیم و به زودی خود را به شما رسانیم. بارالها، ایشان را بیامرز و نیز ما را ببخشای و از گناهان ایشان و ما چشم بپوش. سپس گفت: سپاس خدایی را که روی زمین را قرارگاه زندگان و زیر آن را بستر مردگان قرار داد [۱]. سپاس خدایی را که آفرینش ما را از این خاک مقرر فرمود و ما را به همین خاک باز می‌گرداند و در می‌سپارد و دگر بار از همین خاک برمی‌آرد. خوشا بر آن کس که به یاد معاد است و برای روز حساب به کردار کوشد و به داشته خود قناعت ورزد و بدانچه خدایش بخشیده خرسند است. سپس به راه خود ادامه داد تا به خانه‌های محله ثوریان رسید و گفت:

درون این خانه‌ها روید [۲].

نصر، از عمر که گفت: عبد الله بن عاصم فائشی برایم حکایت کرد و گفت:

چون علی بر ثوریان - یعنی ثور همدان - گذشت، بانگ زاری و شیون شنید و گفت: این صداها از چیست؟ گفتند: این شیون بر کشتگان صفین است.

گفت: «من گواهی دهم (و تضمین کنم) که هر کس از ایشان کشته شده بردبار و شکبیا بوده است، و شهادتش به حساب آید.» سپس بر فائشیان گذشت و همچنان صدای شیون شنید، و پس از آن بر شامیان گذشت و شیونی شدیدتر و صدایی بس بلندتر شنید، در این هنگام حرب بن شرحبیل شبامی [۳] از خانه به سویش آمد. علی

[۱-] در قرآن کریم آمده است: اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا. اَحْيَاءَ وَ اَمْواتًا - آیا زمین را جایگاه دربر گیرنده (بشر) قرار ندادیم. تا

زندگان به روی زمین زندگی کنند و مردگان درونش پنهان شوند، المرسلات، ۲۵ و ۲۶

[۲-] متن به تصحیح قیاسی و توجه به طبری «خشوا بین هذه - الابیات» و در اصل [خشوا هذه الابیات] و عبارت طبری [خشوا،

ادخلوا بین هذه الابیات] است.

[۳-] شبامی، منسوب به شبام که تیره‌ای از قبیله همدان است. در اصل به تحریف [حارب بن شرحبیل الشامی].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۶

به وی گفت: آیا زنانان (به احساس و عاطفه زنانه) بر شما غالب آمدند؟ نمی‌توانید آنان را از این زاری و شیون باز دارید؟ گفت: ای امیر مؤمنان، اگر یک یا دو یا سه خانه چنین می‌بود، چنان می‌توانستیم کرد، ولی تنها از این کوی یکصد و هشتاد تن کشته شده‌اند و خانه‌ای نمانده که در آن زاری و سوگواری نباشد. البته ما مردان زاری نمی‌کنیم بلکه (از شهادت آنان) شادمانیم. [آیا] بر شهادتشان [شاد نباشیم]؟

علی گفت: خداوند کشتگان و مردگانتان را بیامرزاد. وی همچنان که علی سواره می‌رفت، پیاده در رکابش راه می‌سپرد. علی به وی گفت: باز گرد، و خود درنگ کرد و سپس به او گفت: باز گرد که چنین راه سپردنی (در رکاب حکمران) برای حکمران فتنه‌انگیز، و برای مؤمنان خواری‌آمیز است. سپس برفت تا به ناعطیان [۱] رسید و شنید مردی از ایشان که وی را عبد الرحمن بن مرثد [۲] می‌نامیدند، گفت: به خدا، علی کاری صورت نداد، رفت و دست تهی باز آمد. چون چشم او به امیر مؤمنان افتاد خاموش گشت [۳]. علی گفت: اینان برجستگان گروهی هستند که (ماجرای) امسال شام را ندیده‌اند (و قضاوتی نداشتند می‌کنند). سپس به یاران خویش گفت: آن گروه (دشمن) که ترکشان کردیم از اینان بهتر بودند. سپس گفت:

اخوك الذی ان احرضتک ملّمۀ من الدّهر لم یبرح لبّک و اجما ...

برادرت کسی است که اگر ناگواری از روزگار به تو رسید [۴] همچنان آماده کمک به تو باشد، برادرت آن کس نیست که چون کارها بر تو دشوار گردید [۵] همواره تو را به باد سرزنش گیرد.

[۱-] متن از روی طبری «ناعطیین» بانون، تیره‌ای از همدان منسوب به کوهساری که ناعط نامیده می‌شود. -الاشتقاق، ۲۵۱ و معجم البلدان. در اصل به تحریف [الباعطیین].

[۲-] در طبری [عبد الرحمن بن یزید، من بنی عبید، من الناعطیین] آمده است.

[۳-] متن «فلما نظر امیر المؤمنین ابلس» و در طبری [فلما نظروا الی علی ابلسوا- چون به علی نگریستند خاموش شدند].

[۴-] در طبری [...] ان اجرضتک ...- اگر به اندوهت آورد].

[۵-] متن «... ان تمّعت» و در طبری [...] ان تشعیت ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۷

سپس برفت و همچنان نام خدا را بر زبان داشت تا وارد کوفه شد [۱].

### شعر علی هنگام بازگشت از صفین

نصر گوید: در حدیث عمرو بن شمر است که گفت:

چون علی از صفین به در آمد چنین سرود و می‌گفت [۲]:

و کم قد ترکنا فی دمشق و ارضها من اشمط موتور و شمطاء ثاکل ..

چه بسیار مرد میانسال دو مویه به خون خفته را در دمشق و بر خاک آن سرزمین وا نهادیم و چه بسا زن دو موی که سوگوار شد.

و چه بسا زن داغداری که نیزه‌ها جان همسرش را شکار کرد و اینک خود در شمار بیوگان در آمده است.

بر داغ شوهری به زاری می‌گرید که سپیده دم رهسپار شد و تا روز شمار باز نمی‌گردد.

و ما کسانی بودیم که چون نیزه می‌زدیم فقط جنگجویان را نشانه می‌گرفتیم، و جز با رزمندگان کاری نداشتیم.

### [شعر ابی محمد تمیمی]

راوی گوید: در حدیث یوسف آمده است که گفت:

ابو محمد، نافع بن اسود تمیمی [۳] سرود:

ألا ابْلِغَا عَنِّي عَلِيًّا تَحِيَّةً فَقَدْ قَبِلَ الصَّمَاءَ لَمَّا اسْتَقَلَّتْ ...

هلا، از من علی را درود و شادباش گوید که تحمل چنین کوه گرانی را به ضرورت پذیرفته است.

وی بارگاه اسلام را پس از ویرانی، از نو بر آورد و جمعی از دونان بر ضدش برخاستند و سپس آرام شدند.

گویا هنگام نابودی آن، و پس از آن که (بنای اسلام) ویران شد، پیامبر با سنتی که نهاده است نزد ما باز آمد و به نوسازی آن پرداخت.

[ (۱-) ] در طبری [دخل القصر].

[ (۲-) ] این ابیات پیشتر نیز در صفحه ۶۷۸ و ۶۷۹ آمده است.

[ (۳-) ] شرح حال وی پیشتر در صفحه ۶۷۸ گذشت. در اصل به تحریف [ابو مجید] آمده و ابیات منقول پیشتر در صفحه ۶۷۸ نیز نقل شده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۸

راوی گوید:

این شعر مربوط به هنگامی است که علی ابو موسی [۱] را به داوری فرستاد.

### [فرستادگان علی و معاویه]

نصر: عمر بن سعد، از مجالد [۲] از شعبی، از زیاد بن نصر که گفت:

علی چهار صد تن را بفرستاد و شریح بن هانی حارثی را به نگهبانی آنها گماشت و عبد الله بن عباس را برای نمازگزاری بر آنان و تصدی کارهایشان گسیل فرمود که ابو موسی اشعری نیز با ایشان بود. معاویه نیز عمرو بن عاص را همراه چهار صد تن گسیل داشت.

راوی گوید:

هر گاه علی چیزی (به ابن عباس) می‌نوشت، کوفیان نزد وی می‌آمدند و می‌گفتند: امیر مؤمنان به تو چه نوشته است؟ و وی ناگزیر مطالب سرّی را کتمان می‌کرد و ایشان به وی گفتند: آیا آنچه را به تو نوشته است از ما پوشیده می‌داری؟ (ما می‌دانیم که) او چنین و چنان نوشته است. لختی بعد، پیک معاویه نزد عمرو بن عاص می‌آمد و کس آگاه نمی‌شد به چه منظور آمده و با چه پیامی بازگشته است، و هرگز بگو مگویی پیرامون رئیس خود به راه نمی‌انداختند و جنجالی نمی‌شنیدند. ابن عباس این رفتار کوفیان را به نکوهش گرفت و گفت: چون فرستاده‌ای آید، گوید: چه پیامی آورده است؟ و اگر (جزئیات پیام و دستور) از شما پنهان داشته شود گوید: چرا راز را از ما پوشیده می‌داری؟ (ما می‌دانیم) که پیامی چنین و چنان آورده است، و همچنان می‌ایستید و نزدیک می‌شوید تا به تمامی مطلب دست می‌یابید (و آن را افشا می‌کنید)، شما را رازداری نشاید.

[ (۱-) ] متن «قال: لما بعث علیّ ابا موسی ...» و در اصل [و لما ...]. این عبارت چنان که پیداست دنباله و توضیحی بر همان شعر پیشین است.

[ (۲-) ] مجالد بن سعید عمیر همدانی کوفی، در گذشته به سال ۱۴۴. در اصل به تحریف [عمر بن سعد بن مجالد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۳۹

سپس داوران را تنها گذاشتند و اطرافشان را خلوت کردند. عبد الله بن قیس، ابو موسی، به پسر عمر گرایش داشت و می گفت: به خدا سوگند، اگر توانایی داشتم بی گمان روش عمر را زنده می کردم.

### [ آنچه هنگام عزیمت به ابو موسی گفته شد ]

نصر گوید: در حدیث محمد بن عبید الله، از جرجانی آمده است که گفت:

چون ابو موسی آهنگ حرکت کرد، شریح برخاست و دست ابو موسی را گرفت و گفت: ای ابو موسی، تو را به کاری گران گماشته‌اند که (اگر کاهلی کنی) دردرسش نخواهد و شکافش به هم برنیاید [۱]، هر چه به سود یا زیان خویش (و فرستنده خویش) بگویی، هر چند باطل باشد [۲]، به عنوان حقّی ثابت گردد و درست و معتبر شمرده شود، بی گمان اگر معاویه بر عراق چیره شود، مردم آن سامان را پایندگی نباشد (و او تمام ایشان را از بین ببرد)، ولی اگر علی بر شام غالب آید، مردم شام را هیچ سختی و رنجی نرسد. تو بدان روزها که به کوفه در آمدی گونه‌ای حیرت و سرگردانی داشتی، اگر همچنان بر این سرگردانی بپایی (و به ندانسته کاری ادامه دهی) گمان بدی که بر تو می‌رود به یقین تبدیل شود و امیدی که به تو بسته شده است به نومیدی گراید. شریح (افزون بر این بیان) در این باره چنین سرود:

ابا موسی رمیت بشرّ خصم فلا تضع العراق فدتک نفسی ...

ای ابو موسی تو را برابر بدترین حریف افکنده‌اند، جانم به قربانت، عراق را خوار و تباه مکن.

مبادا حق را به شام دهی و جانب آنها را بگیری، که مهلت امروز به دیروز ماند، و چون فردا با تمام دستاوردها و پیامدهای خود در رسد، کار به بختیاری یا

[ (۱-) ] متن «و لا یستقال فتقه» و در شنهج (۱: ۱۹۵) [و لا تستقال فتته] (و مراد اینکه اگر تو اهمال و سستی کنی صدمه‌ای بر اثر بی تدبیری تو به عالم اسلام خواهد خورد که جبران ناپذیر است. - م.)

[ (۲-) ] متن از روی شنهج «و یثبت حقّه و یر صّخته و ان کان باطلا» و در اصل [ثبت حقه و یزول باطله].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۰

نگون بختی بگذرد [۱]، مبادا عمرو تو را بفربید که عمرو به هر بامداد (چون از جا خیزد از صبح تا شام) دشمن خدا باشد.

او را گونه‌گون نیرنگهاست که عقل در آن حیران ماند و آن همه را زراندود کرده است و به صورت‌نگاری آراسته نماید.

پس معاویه بن حرب را در این ماجرا چون شیخ و پیشوایی بی‌رقیب و بی‌عیب قرار مده.

خداوند او [۲] را به رهبری فردی رهنمون شود که همسر دختر پیامبر است، و چه نیک و خجسته دامادی است.

- در جایی دیگر، غیر از نوشته ابن عقبه آمده است: «هم شأن دامادی پیامبر. و چه دامادی خجسته‌ای» ابو موسی گفت: شایسته

نیست گروهی که مرا متهم می‌کنند، مرا به مهمی اعزام دارند تا باطلی را از آنها دور یا حقّی را برای آنان تأمین و تثبیت کنم. و

نجاشی بن حارث بن کعب که دوست ابو موسی بود این شعر را برای او فرستاد:

قصیده نجاشی در باره ابو موسی

يُؤمِّل اهل الشَّام عمرا و اُنِّي لآمل عبد الله عند الحقائق ...

مردم شام به عمرو امیدوارند و من بی گمان به هنگام بروز حقایق به عبد الله (ابو موسی) امید بسته‌ام. بی گمان آنگاه که عمرو، یکی از خدنگهای نیرنگ خود را چون آذرخشی [۳] در افکند، ابو موسی حقّ ما را از گزند آن نجات می‌دهد.

و حقّ ما را مادام که رگ جاننش می‌تپد، محقّق خواهد داشت، و ما بر این امید چشم به راه و منتظریم، که عمرو هر چند به نیرنگ کوشد، به گرد مرکب وی که مردی صاحب سابقه در

[ (۱-) ] این دو بیت متضمّن دو مفهوم است: مراد اینکه ایّام گذشته و حال برابرند ولی فردا که روز اعلام داوری شماس است روزی سرنوشت ساز است، یا گذشته و حال ایّام این جهان که مهلت دنیا است یکی است ولی در فردای قیامت نیکبختی و نگون بختی افراد معلوم شود. - م.

[ (۲-) ] مرجع این ضمیر به اعتبار صنعت التفات در شعر، ابو موسی است. - م.

[ (۳-) ] متن «الصواعق» و در شنهج (۱: ۱۹۶) [البوائق].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۱

اسلام نرسد.

بار الها، اگر وی عراق را دچار گرفتار و مشکلی نکند [۱]، هرگز عراق و مردمش را از نعمت وجود وی بی‌نصیب مگذار. از این رو ابو موسی گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که خداوند این مشکل را بگشاید و من در این راه در خور خرسندی خدا باشم.

### [ابو موسی وسایل سفر را آماده می‌کند]

نصر گوید:

شریح بن هانی زاد راه (و وسایل حرکت) ابو موسی را به نحوی شایسته آماده کرد و جاهش را در میانه مردم بسی بزرگ نمود تا ابو موسی را در میان قوم خود شرف افزایش دهد، پس شنی در این باره، برای شریح چنین سرود:

زففت ابن قیس زفاف العروس شریح الی دومه الجندل ...

ای شریح، در عزیمت ابن قیس [۲] و دومه الجندل [۳] ضیافت متکلفانه‌ای چون جشن دامادی برای او ترتیب دادی. این بزرگداشت داماد گونه تو از اشعری [۴] بلایی بود، چه هر حادثه‌ای که قلم قضا بر آن رفته واقع خواهد شد. این اشعری نه چندان خردمند و هوشیار، و نه دارای قاطعیت و برندگی کلام است [۵]. وی کسی نیست که حقّ و مصلحت مردم عراق را تأمین کند و حتّی اگر به او گویند: «این حق را بگیر»، چنان کند.

عمرو، به حيله نيك می‌کوشد، و او را نیرنگها و خدعه‌های بسیار است که گویی آنها را از آسمان الهام می‌گیرد. اگر این دو داور به هدایت داوری کنند از ایشان پیروی خواهد شد، و اگر به

[ (۱-) ] متن «لم یرمه بالبوائق» و در شنهج [بالصواعق].

[ (۲-) ] مراد ابو موسی اشعری است. - م.



[ (۳-) ] نام محلی که حکمیت داوران در آنجا صورت گرفت. - م.

[ (۴-) ] مراد ابو موسی اشعری است. - م.

[ (۵-) ] متن «و لا صاحب الخطبة الفیصل» و در شنهج [و لا صاحب الخطبة - نه صاحب طرح و برنامه].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۲

هوای خود داوری کنند گرایشهای نادرست پدید آید.

این دو، به دو قوچ در میدان شاخ جنگی مانند، و هر دو چون دو لپه دانه حنظل (زهر آگین و تلخ) باشند.

و شریح بن هانی (در پاسخ این طعنه‌ها) گفت: به خدا سوگند، مردان ما در نکوهش ابو موسی شتاب ورزیدند و از سر بدگمانی بر وی طعنه زدند [۱]، ان شاء الله خداوند وی را از لغزش باز دارد.

### بدرود کردن شریحیل با عمرو

(از آن سو) شریحیل بن سمط کندی با گروهی عظیم همراه عمرو بن عاص راهی شد، تا آنجا که از (گزند احتمالی بر او از) جانب سپاه عراقیان آسوده خاطر گشت، آنگاه با وی بدرود کرد و گفت: ای عمرو، تو بزرگمرد قریشی و معاویه تو را جز به سبب اعتمادی که به تو داشت بدین مهم نفرستاده است، و تو هرگز به ناتوانی و ضعف اراده دچار نشوی و به دام نیفتی، و خود می‌دانی که من این کار را (از روی بصیرت) به تو و رفیق (ابو موسی) واگذاشتم [۲]. پس در خور گمانی که به تو بسته‌ایم باش (و امید ما را بر آور). سپس جدا شد، و (از این سو) چون شریح بن هانی از احتمال گزند شامیان بر ابو موسی آسوده شد، خود با برجستگان مردم وی را بدرود گفتند.

### بدرود کردن احنف و اندرز او به ابو موسی

آخرین کسی که با ابو موسی بدرود کرد احنف بن قیس بود که دست وی را گرفت و به او گفت: «ای ابو موسی، اهمیت این کار را دریاب و بدان که آن را پیامدهاست، و اگر تو عراق را تباه (و بی‌حق سازی) دیگر عراقی نخواهد بود. پس از خدای بپرهیز که این تقوی دنیا و آخرت تو را تأمین کند. چون فردا با

[ (۱-) ] متن «طعنوا علیه بسوء الظن» و در شنهج [...] بأسوأ الطعن - بدترین طعنه‌ها را به او زدند]

[ (۲-) ] متن «عرفت أن وطأت» و در شنهج (۱: ۱۹۶) [انی وطأت].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۳

عمرو روبرو شدی، آغاز به سلام مکن چه هر چند تقدّم در سلام سنت است ولی او شایسته سلام مقدّم نیست، و بدو دست مده [۱]، زیرا دست تو دست امانت است.

و مبادا بگذاری او تو را بر بالا دست مسند نشاند، چه این نیرنگی است (که خواهد تو را بدین بزرگداشت غزه و غافل کند)، و او را به تنها دیدار مکن، و بپرهیز از اینکه در خانه‌ای سخن گوید که به نیرنگ، مردان و گواهانی در زوایای آن خانه نهان کرده باشد (که به سخنهایت گوش دارند و به زیانت گواهی دهند).

سپس خواست آنچه را در ضمیر ابو موسی نسبت به علی می‌گذرد بیازماید [۲]، از این رو به وی گفت: اگر عمرو در رضا دادن به حکومت علی با تو همراه نشد، وی را چنان مخیر گردان که مردم عراق هر کس از قریشیان شام را خواستند برگزینند و چون این انتخاب را به ما واگذارند ما هر کس را خواهیم برگزینیم. و اگر امتناع کردند، شامیان یکی از قریشیان عراق را که خواهند

برگزینند، و اگر چنین کردند باز کار در میان ما و به دست ما باشد. گفت: «آنچه گفתי شنیدم» و به گفته احنف اعتراضی نکرد (که با وجود علی این چه سخن است و چه نیازی به انتخاب کسی از قریشیان شام یا عراق باشد؟).

### [احنف و علی]

راوی گوید:

احنف بازگشت و نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که ابو موسی نخستین کره خویش را از اولین مشک خود بر آورد (و ماهیت خود را آشکار

[۱-]) متن از روی شنهج «و لا تعطه یدک» و در اصل [...] بیدک - به دست خود بدو چیزی مده] (مفهوم عبارت متن اینکه، زیرا دست تو نشانه و رمز اعتمادی است که مردم به تو کرده و کار خود را به دست سپرده‌اند. پس این دست اعتماد را به سوی هر کس دراز مکن.

«ای بسا ابلیس آدم رو که هست\* پس به هر دستی نباید داد دست» - م.

[۲-]) متن «اراد ان بیور» و در شنهج [...] ان یبلو] که همان معنی را می‌دهد. (یعنی خواست مظنه و پیشداوری ذهنی او را بداند. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۴

کرد). به نظر من، ما کسی را گسیل داشته‌ایم که با عزل تو مخالفتی ندارد. علی گفت: «ای احنف، خداوند بر کار خود چیره است». گفت: ای امیر مؤمنان، ما نیز از همین نگرانیم (که این امر مهم به دست بی‌خردی چون ابو موسی سپرده شده است). ماجرای گفتگوی احنف و ابو موسی میان مردم پراکنده شد و شئی پا در رکاب کرد و این ابیات را برای ابو موسی سرود و فرستاد.

قصیده شئی که آن را برای ابو موسی فرستاد

ابا موسی جزاک الله خیرا عراقک ان حظک فی العراق ...

ای ابو موسی، خدایت جزای خیر دهد، مواظب عراق خود باش که بهره تو در (حفظ مصلحت) عراق است.

به راستی شامیان پیشوایی از میان احزاب مخالف بر خود گماشته‌اند که به نفاق معروف است.

ای ابو موسی ما همواره تا به روز رستاخیز با آنان دشمنیم.

چندان که گام از گام بر توانی داشت (و جان در بدن داری)، معاویه بن حرب را به پیشوایی مگیر.

ابو موسی، مبادا عمرو تو را بفریبد که عمرو به راستی ماری گزنده است که افسون‌گرانش فسون نتواند کرد.

از او بر حذر باش و راه راست خود را پیش گیر که دچار لغزش نشوی.

ای ابو موسی (انبان دروغ) او را انباشته از سخنانی تلخ و ناهنجار خواهی دید که از حق‌گویی بسی دور است.

داوری بر آن مکن که جز علی دیگری پیشوای ما گردد، چه آن داوری شری پایدار خواهد بود.

### [شعر سلطان]

راوی گوید:

و سلطان عبدی [۱] که در کوفه بود ابیات زیر را به دومه الجندل [۲] فرستاد:

[ (۱-) ] وی قثم بن خبیه، یکی از افراد تیره محارب بن عمرو بن ودیعۀ بن لکیز بن اقصی بن عبد قیس است. - خزانه الادب (۱): ۳۰۸، بولاق.

[ (۲-) ] دیدارگاه ابو موسی با عمرو بن عاص. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۵ لعمرك لا الفی مدی الدهر خالعا علیا بقول الاشعری و لا عمرو ...

به جان تو که تا زمانه به جاست، به گفته اشعری یا عمرو به خلع علی رضا ندهم.

اگر به حق داوری کردند، از آن دو می‌پذیرم و گرنه آن را چون آوای شترپچه ثمود [۱] شوم شمارم.

ما سرنوشت روزگار خود را به کف آنان و نمی‌نهیم، که اگر چنین کنیم و تن سپاریم پشت خود را شکسته‌ایم.

ولی شرط امر به معروف و نهی از منکر را به تمامی به جای آریم [۲] و بگوییم، و البته سرانجام کار به دست خداست.

امروز نیز بسان دیروز است و ما یا در تنگ آبی سراب گونه [۳] و یا گرفتار گردابی ژرف به دریا هستیم.

چون مردم شعر صلتان را شنیدند بر ضد ابو موسی انگیزخته شدند و او را کاهل دانستند و گمانهای بد بر او بردند. (از آن سوی) دو داور در دومه الجندل به یک دیگر رسیدند و هیچ سخنی نمی‌گفتند.

### وضع سعد بن ابی وقاص و پسرش عمر

سعد بن ابی وقاص از علی و معاویه کناره گرفته بود و در آبرگیری متعلق به قبیله بنی سلیم، در سرزمین بادیه منزل گزیده بود و اخبار را پیگیری می‌کرد. وی مردی رزماور و صاحب نظر بود و در میان قریش [شأن و مقامی] داشت و از علی و معاویه، از هیچکدام طرفداری نمی‌کرد. روزی سواری از راهی دور هویدا شد و چون نزدیک آمد، پسرش عمر بن سعد بود، [پدر، پسر را گفت: چه خواهی؟] گفت: ای پدر: مردم به صفین با یک دیگر درگیر شدند و خبر ماجرای که بر آنها گذشت به تو رسیده است (و می‌دانی) که تا پای نابودی جنگیدند. سپس عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص را به عنوان دو داور به داوری گماشتند و گروهی از قریش با آنان

[ (۱-) ] پا برگ ص ۷۲

[ (۲-) ] متن از روی شنهج (۱: ۱۹۷) «و لكن نقول الامر و النهی كله» و در اصل [...] الامر بالحق كله].

[ (۳-) ] متن از روی شنهج «و شل الضحضاح» و در اصل [رهق الضحضاح].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۶

رفتند. تو از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و از اعضای شورایی، و کسی هستی که پیامبر خدا در بارهات گفت: «از نفرینهای وی پرهیزید [۱]» و هرگز در کاری که این امت را ناخوشایند باشد وارد نشده‌ای [۲]. پس به دومه الجندل برو که بی گمان فردا تو صاحب آنی (و ابتکار را به دست داری). گفت: ای عمر دست بدار، چه من از پیامبر خدا صلی الله علیه شنیدم که می‌گفت: «پس از من فتنه‌ای پدید آید که بهترین مردم در آن هنگامه کسی باشد که از آن پرهیزد و بر کنار ماند.» این کاری است که من آغازش را ندیده‌ام و بنا بر این نمی‌خواهم پایانش را ببینم [۳]، ولی اگر می‌خواستم دستی در این کار داشته باشم البته همدست علی می‌شدم. دیدم این قوم مرا با تهدید شمشیر، به کاری ناخواه می‌کشند و من مردن را بر آتش دوزخ ترجیح دادم. اینک امشب نزد پدرت بمان. وی (این تکلیف به ماندن را) تکرار کرد تا پسر را پنداری در دل افتاد که پیر مرد سخنش را خواهد پذیرفت (و با او روانه خواهد شد) چون شب نیک تیره شد، پدر به صدای بلند، چنان که پسرش [۴] بشنود این اشعار را بخواند:

دعوت اباک الیوم و الله للذی دعانی الیه القوم و الامر مقبل ...

امروز پدرت را به کاری خواندی، به خدا سوگند، آن قوم نیز پیشتر مرا به همان کار خواندند. بدیشان گفتم: بی گمان مرگ از آتش دوزخ گوارتر است، خواهید برادر خود را زنده گذارید یا او را بکشید. پس دست برداشتند و گفتند سعد بن مالک [۵] پوچگرایی نادان و خرف شده‌ای بی‌خرد است.

[۱-(-)] متن «اتقوا دعواته» و مراد این است که دعا و نفرینش هر دو مستجاب است. - م.

[۲-(-)] متن از روی شنهج «مما تکره هذه الأُمَّة» و در اصل [مما تکن هذه الأُمَّة].

[۳-(-)] متن از روی شنهج «فلا اشهد آخره» و در اصل [و لن اشهد آخره].

[۴-(-)] متن «لیسمع ابنه» و در اصل به خطا [یسمع ابوه].

[۵-(-)] یعنی خود وی، سعد بن مالک ابی وقاص. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۷

چون دیدم کار به منتهای شدت خود رسیده و روزی سخت دشوار رخ نموده است، در برابر انبوه حوادث ناگوار، دین خود را پیشه کردم و به گوشه‌ای گریختم که در زمین جایهای امن و آرامشی گسترده است. گفتم، پناه بر خدا، از شر فتنه‌ای که آن را آغازی دردناک و پایانی بی‌انتهاست. اگر روزی ناچار به نمایندگی می‌رفتم بی گمان از علی پیروی می‌کردم و دلم در قرارگاه او قرار می‌گرفت. ولی من نفس خویشتن‌دار خود را به آیینی که دارد به کار گرفتم، و نفس بخیلی کرد و بر من خودداری روا داشت. اما در باره پسر هند، خاک بر رخسار او باد که به راستی آرمان من با آرزوی او بسی تفاوت دارد. ای عمر [۱]، با این اندرز خیر اندیشانه باز گرد، من امسال صبر خواهم کرد که صبر زیباترین خصال است. عمر [۲] که موضع پدرش بر او معلوم شده بود از آنجا روی بتافت و راهی شد.

### دعوت معاویه از پاره‌ای از قریشیان که او را مدد نکرده بودند

اخبار به کندی به معاویه می‌رسید، وی به برخی از مردان قریش که خوش نداشتند در جنگ به وی کمک کنند پیام فرستاد: «گردونه جنگ بار خود را بر زمین نهاده (و از حرکت باز ایستاده و آتش پیکار فرو نشسته) است و آن دو داور در دومه الجندل با یک دیگر دیدار کرده‌اند، اینک نزد من بیایید». پس عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر و ابو الجهم بن حذیفه و عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث زهری و عبد الله بن صفوان جمعی و مردانی دیگر از قریش نزدش آمدند، همچنین مغیره بن شعبه که در طائف اقامت داشت و در صفین حاضر نشده بود، پیامد. معاویه به او گفت: ای مغیره چه نظر داری؟ گفت: ای معاویه، اگر می‌توانستم تو را یاری دهم بی گمان به تو یاری می‌دادم،

[۱، ۲-(-)] مراد عمر بن سعد بن ابی وقاص است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۸

ولی اینک بر من واجب است که آنچه را در ضمیر آن دو مرد، (داوران) می‌گذرد به تو برسانم.

وی بر نشست تا به دومه الجندل رسید و چنان که گویی فقط به قصد دیدار ابو موسی آمده باشد بر او وارد شد و گفت: ای ابو موسی، در باره کسانی که از این ماجرا کناره گرفته و خونریزی را خوش نداشته‌اند چه می‌گویی؟ گفت: آنان بهترین مردمند، پشتشان از کشیدن بار ریختن خون خویش و کسان آسوده است و شکمهایشان از خوردن مال مردم انباشته نیست. آنگاه نزد عمرو

آمد و گفت: ای ابو عبد الله، در باره کسانی که از این ماجرا کناره گزیده و این خونریزیها را نپسندیده‌اند چه گویی؟ گفت: آنان بدترین مردمند، حقّی را معروف نشمرده (و به خاطر آن قیام نکرده) و باطلی را نیز ناروا نینگاشته‌اند.

مغیره نزد معاویه بازگشت و به او گفت: از هر دو استمراج کردم و مزه دهانشان را آزمودم، عبد الله بن قیس رفیق خود را خلع می‌کند و حکومت را از آن کس می‌داند که در این ماجرا شرکت نکرده باشد، دل وی به عبد الله بن عمر گراشی دارد. اما عمرو رفیق توست که تو او را بهتر می‌شناسی، مردم گمان می‌کنند که وی برای خود می‌کوشد ولی او خود نظرش جز این نیست که تو بدین مهم از او شایسته‌تری.

پایان بخش سیزدهم از بخشهای (کتاب) شیخ ما، عبد الوهاب.

نصر: در حدیث عمرو [۱] که گفت:

ابو موسی روی به عمرو [۲] کرد و گفت: ای عمرو، آیا می‌خواهی این ماجرا را به کسی واگذاری که صلاح ائمت در انتخاب اوست و مردم صالح نیز بدو

[(-۱)] مراد عمرو بن شمر راوی است. - م.

[(-۲)] مراد عمرو بن عاص است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۴۹

رضایند؟ این کار را به عهده عبد الله بن عمر بن خطاب بگذار که در هیچیک از جوانب این فتنه و دو دستگی وارد نشده است. - عبد الله بن عمرو بن عاص و عبد الله بن زبیر که نزدیک ایشان بودند این سخنان را می‌شنیدند - عمرو گفت: تو درباره معاویه چه نظر داری؟ ابو موسی از دادن پاسخ بدو خودداری کرد.

### [گواهان دو داور]

راوی گوید:

عبد الله بن هشام و عبد الرحمن بن [اسود بن] عبد یغوث [۱] و ابو الجهم بن حذیفه عدوی و مغیره بن شعبه گواه داوران بودند، پس عمرو (به ابو موسی) گفت: آیا نمی‌دانی که عثمان مظلوم کشته شد؟ گفت: چرا. گفت: گواه باشید، ای ابو موسی چه چیزی مانع آن است که معاویه را ولی خون عثمان شناسی؟ در حالی که موقعیت خاندان او را در میان قریش می‌دانی؟ اگر می‌ترسی که مردم بگویند معاویه را که سابقه‌ای در اسلام نداشته است ولی (خون عثمان) شمرده‌ای، تو را بر این اختیار حجتی است، به این ترتیب که می‌گویی: من او را از آن رو ولی خون عثمان، خلیفه مظلوم یافتم که به خونخواهی او برخاسته و صاحب سیاستی نیکو و تدبیری درست است و بر سر این همه برادر ام حبیب [۲] است که مادر مؤمنان و همسر پیامبر صلی الله علیه است و خود در صحبت او بوده و یکی از اصحاب پیامبر (ص) است. (عمرو) سپس مسئله توانمندی و مال و منال و امکانات چیره‌دستی (و رفاه مادی) را بدو پیشنهاد کرد و گفت: اگر او صاحب اختیار شود تو را چنان گرامی دارد و بنو ازد که دیگری هرگز [مانند آن] با تو نکرده باشد. آنگاه ابو موسی گفت: ای عمرو، از خدا بپرهیز، اما اینکه

[(-۱)] عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهره الزّهری، در روزگار پیامبر خدا (ص) تولّد یافت و پدرش در همان عهد بمرد و از این رو در شمار صحابه آمده است.

عجلی گوید: از بزرگان تابعان است. - الاصابة، ۵۰۷۲ و تهذیب التهذیب. کلمه «الاسود» از نسخه اصل و شنهج افتاده است. این اسم

به صورت کامل در صفحه ۷۴۷ همین کتاب آمده است.

[ (۲-) ] شرح حال امّ حبیبه پیشتر در ص ۷۱۸ گذشت.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۰

از شرف معاویه سخن گفتی، به راستی او را در شرف چنین شایستگی نباشد، اگر (معاویه) را از این رهگذر شرفی باشد پس شایسته‌تر از او از دیدگاه شرف برای این کار ابرهه بن صباح باشد چه او اهل دین و صاحب فضل است. گذشته ازین اگر من بخواهم کار را به شریفترین فرد قریش بسپارم بی گمان به علی بن ابی طالب می سپارم. اما اینکه گفتی: معاویه به خونخواهی عثمان برخاسته و ازین رو وی را در این خصوص ولایت دهم، من کسی نیستم که به معاویه ولایت دهم و مهاجران پیشگام را فرو گذارم. اما اشاره‌ای که به امر حکومت و مکنّت و سلطنت کردی، به خدا سوگند اگر تمام سلطنت خود را نیز به من دهد، من کسی نیستم که در کاری خدایی از کسی رشوه بپذیرم، اما اگر خواهی سنت عمر بن خطاب را زنده می کنیم [۱].

### [تبادل آراء ابو موسی و عمرو]

نصر، از عمر بن سعد، از ابی جناب [۲] که گفت:

(ابو موسی) گفت: «به خدا سوگند اگر می توانستم، بی گمان سنت عمر بن خطاب را زنده می کردم.» و عمرو بن عاص گفت: اگر بر آن سری که از پسر عمر پیروی کنی چه چیز تو را از پیروی از پسر من که خود به فضل و صلاح او آگاهی باز می دارد؟ گفت: پسر مردی راستین است ولی تو او را در این فتنه کشانده‌ای.

نصر: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از نافع، از ابن عمر که گفت:

ابو موسی به عمرو گفت: اگر خواهی کار را به ولایت پاکمردی پاکزاده،

[ (۱-) ] یعنی به عبد الله بن عمر بن خطاب رأی می دهیم که سنت پدرش زنده شود. - م.

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی «ابو جناب، با جیم مفتوح و نون بی تشدید»، یحیی بن ابی حنیفه الکلبی که به کنیه خود، ابو جناب مشهور است. احادیث وی را به سبب نادرستی در نقل ضعیف شمرده‌اند. به سال ۱۵۰ درگذشت. - تهذیب التهذیب. در اصل [ابی خباب] و در شنهج [ابی حباب].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۱

عبد الله بن عمر بسپاریم. و عمرو گفت: برای این مهم جز مردی که دندانی برنده و خورنده و خوراننده داشته (و دارای قاطعیت و گشاده‌دستی) باشد [۱]، شایستگی ندارد، و عبد الله به راستی چنین نیست. ابو موسی را (در دل نسبت به عبد الله بن عمر مهر و تسامحی بود [۲]. پس ابن زبیر به ابن عمر گفت: نزد عمرو بن عاص برو و به او رشوتی بده. عبد الله بن عمر گفت: نه، به خدا سوگند که تا زنده‌ام برای رسیدن به حکومت رشوت ندهم. ولی به وی گفت: وای بر تو، ای پسر عاص عرب پس از آنکه به جان یک دیگر شمشیر کشیدند و با نیزه به هم تاختند، کار خود را به تو سپردند و به تو اعتماد کردند، آنان را دگر بار به فتنه مکشان و از خدا پرهیز.

نصر: عمر گفت: از ابی زهیر عبسی، به نقل از نصر بن صالح شنیدم که گفت:

من در جنگ سیستان همراه شریح بن هانی بودم و وی برایم روایت کرد که علی سفارشی چند به وسیله او به عمرو بن عاص کرده و به وی فرموده است:

چون عمرو را دیدی به او بگو: علی به تو می گوید: به راستی، برترین آفریدگان نزد خدا کسی است که کردار به حق را خوشتر

دارد، هر چند برای او کاستی آرد.

و دورترین بندگان از خدا کسی است که کردار باطل را خوشتر شمارد، هر چند به باطل فزونی یابد. ای عمرو، به خدا سوگند تو به خوبی می‌دانی که جایگاه حق کجاست، پس چرا خود را به نادانی می‌زنی؟ آیا به طمع [۳] اندک مایه‌ای که به تو رسد، دشمن خدا و خصم دوستان خدا شده‌ای؟، به خدا سوگند که هر بهره‌ای به تو رسد بزودی از دست بیرون می‌رود، پس یاور خائن و پشتیبان ستمگران مباش.

من به یقین می‌دانم آن روز که تو بدان پشیمان شوی همان روز مرگت خواهد بود

[(-۱)] متن از روی شنهج (۱: ۱۹۸) و طبری (۶: ۳۹) «الّا رجل له ضرر يأكل و يطعم» و در اصل [الاكل رجل ضرر].

[(-۲)] متن «كان في ابي موسى غفلة» و در طبری فقط [...] و في ابن عمر غفلة].

[(-۳)] متن و اصل و شنهج «أوتيت طمعا» ولی (به گمان مصحح متن) شاید [...] طعما- طعمه‌ای که در دام نهند] باشد. (و به این تعبیر یعنی: آیا به هوای دانه‌ای که برایت در دام نهادند دشمن خدا و دوستان خدا شده‌ای؟.. م).

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۵۲

و زود باشد که آرزو کنی که ای کاش با مسلمانی دشمنی نمی‌کردی و برای داوری رشوتی نمی‌ستاندی.

### سفارشایی که علی به وسیله شریح به عمرو کرد

شریح گفت: من این سفارشها را به عمرو رساندم، چهره‌اش در هم رفت و گفت: من کی از علی مشورتی پذیرفته یا سر به فرمانش سپرده و از رأی او پیروی کرده‌ام؟. گفتم: ای ابن نابغه چه چیزت از آن باز می‌دارد که مشورت مولای خود و سرور مسلمانان را پس از پیامبرشان صلی الله علیه و آله بپذیری؟ در حالی که کسانی که از تو بسی بهتر بوده‌اند: ابو بکر و عمر، از وی مشورت می‌خواستند و به رأیش عمل می‌کردند؟ گفت: چون منی را شاید که با چون تویی سخن گوید [۱] گفتم: به کدام پدر و مادرت! می‌بالی و از سخن گفتن با من سر می‌تابی؟ به پدر بی‌نژاد و دنباله‌رو و فرومایه‌ات [۲] یا به مادرت نابغه [۳]؟! وی از جای خود برخاست.

### قصیده معاویه برای عمرو

تنی چند از مردان قریش نزد معاویه آمدند و گفتند:

عمرو از این رو داوری را به عقب می‌اندازد و در آن تأخیر و تعلل می‌کند که خود سودای حکومت در سر دارد. پس معاویه این شعر را به او نوشت:

نفی التّوم ما لا تبغیه الأضالع [۴] و کلّ امرئ یوما الی الصّدق راجع ...

آن را که توان و دنده‌های سخت نباشد خواب آرام نباشد، هر مردی روزی

[(-۱)] متن «ان مثلی لا یکلم مثلك» و در اصل [لا یکلم الا مثلك] که کلمه «الا» زیادت و خطاست.

[(-۲)] متن از روی شنهج و طبری «الوشیط- به معنی فرومایه و تابع و هم پیمان» (حلیف- فرزند خوانده)، کسی که خود را به قبیله‌ای وابسته است و در آن قوم اصالتی ندارد. در اصل به تحریف [الوسیط].

[(-۳)] برای آگاهی از شرح حال نابغه، مادر عمرو بن عاص- پا برگ ص ۷۰۲- م.



[ (۴-) ] مراد گوینده از «ضالع» بر طاقت و قوی، از «الضَّلَاعَةُ» به معنی قوت و سختی دنده‌هاست. این مشتق، بدین صیغه در لغتنامه‌ها نیامده ولی «ضلیع» (بر وزن فعیل و اضلع که جمع آن ضلع است بدین معنی. - م.) آمده است.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۳

سرانجام به راه راستی در خواهد آمد.

ای عمرو، دیدگان بسیار کس به تو دوخته شده است، جان من بنگر چه می‌کنی.

ای عمرو، به جان من، آیا از آن سخن که با من گفتی و عهدی که بر عهده گرفتی شانه خالی می‌کنی؟ تو را چنین توانی نباشد.

پاره‌ای مردان مرا گفتند: عمرو حکومت را برای خود می‌خواهد، و من بدیشان گفتم: امروز عمرو تابع و مطیع من است.

بدان اگر در کار من تأخیر روا داری، انگشت‌های آتھام و بدگمانی مردم به سرعت متوجه تو خواهد شد.

سوگند به پروردگار اشتران مست که سواران را بر پشت گرفته شتابان در صحرا گرد برانگیخته‌اند، من امروز در عقد خلافت به تو

اعتماد دارم، و آنچه (آن قریشیان) در جهت خلاف این اعتقاد پنداشتند (و القا کردند) سم جانگزایی است.

پس در داوری شتاب کن، یا اگر تأخیری در آن می‌رود بی‌ریب و فریب باشد، و ستم مکن [۱] چه این کار (به سود من) پخته (و

آماده) و واقع شده است.

### [تظاهر عمرو به احترام با ابو موسی]

عمر بن سعد گفت: ابو جناب کلبی [۲] برایم روایت کرد که:

هنگامی که عمرو و ابو موسی در دومه الجندل ملاقات کردند، عمرو می‌کوشید عبد الله بن قیس (ابو موسی) را در سخن گفتن

مقدم دارد و می‌گفت: تو پیش از من با پیامبر خدا صلی الله علیه صحبت داشته‌ای و به سنّ از من بزرگتری، پس نخست تو سخن

گوی و من پس از تو سخن گویم [۳]. عمرو رفته رفته ابو موسی را عادت می‌داد که در هر چیزی مقدم باشد [۴] و بدین ترتیب

فریش داد [۵] تا در خلع

[ (۱-) ] متن به تصحیح قیاسی «و لا تعد فالامر الذی حمّ واقع» و در اصل [و کم تعدوا الامر الذی ...].

[ (۲-) ] متن به تصحیح قیاسی و آنچه در صفحه ۷۵۰ گذشت، «ابو جناب» و در اصل [ابو خباب] و در شنهج (۱: ۱۹۸) [ابو حباب].

[ (۳-) ] متن «فتکلم ثم اتکلم» و در شنهج [فتکلم انت و اتکلم انا] و در طبری (۶: ۳۹) [فتکلم و اتکلم].

[ (۴-) ] متن از روی طبری «و کان عمرو قد عود ابا موسی أن یقدمه فی کل شیء» و در اصل [قد اعد ابا موسی یقدمه ...].

[ (۵-) ] متن «و انما اغترّه بذلک لیقدمه ...» و در طبری [اغتری بذلک کله أن یقدمه ...] و در اللسان

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۴

علی نیز پیش افتد.

راوی گوید:

آن دو به بررسی پرداختند ولی بر کسی توافق نکردند، عمرو خلافت را برای معاویه می‌خواست و (ابو موسی) مخالفت می‌کرد،

سپس برای پسر خود می‌خواست و (ابو موسی) مخالف بود، از این سو ابو موسی خلافت را برای عبد الله بن عمر می‌خواست و

عمرو مخالف بود. آنگاه (عمرو) گفت: ای ابو موسی، به من بگو رأی (نهایی) تو چیست؟ گفت: رأی من آن است که این هر دو

مرد، علی و معاویه را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هر کس را خواهند و خوش دارند

برای خود برگزینند. عمرو به او گفت: رأی درست همین است که نظر توست. و سپس گفت: ای ابو موسی، عراقیان بیش از شامیان



به تو اعتماد ندارند، زیرا تو در قتل عثمان متأثر و خشمگین شده و با دو دستگی و پراکندگی نیز مخالف و دشمنی، تو حال معاویه را در قریش و شرف او را در دودمان عبد مناف می‌دانی، وی پسر هند و پسر ابی سفیان است، اینک نظرت چیست؟ گفت: خیر است، اما اعتماد شامیان به من چگونه باشد که من همراه علی بر آنان در آمدم؟ اما خشم من بر قتل عثمان، اگر من در آنجا حضور می‌داشتم بی گمان به وی یاری می‌دادم. اما اینکه فتنه‌ها را خوش ندارم از آن روست که خدا فتنه‌ها را زشت شمرده است. اما (در باره) معاویه (باید بگویم) او شریفتر از علی نیست.

### ابو موسی عمرو را از خود دور می‌کند

ابو موسی با این سخنان او را از خود دور کرد، و عمرو اندوهگین بازگشت. عمرو را پسر عموی نوجوانی همراه بود که چنین سرود:

[()] «اغتراه» به معنی «قصده- آهنگ آن داشت» آمده و صحیح است. و در اللسان نیز (۱۹: ۳۵۹) آمده که ابن الاعرابی سروده است: \* قد یغتری الهجران بالترجم \*

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۵ یا عمرو آنک للامور مجرب فارفق و لا تقذف برأیک اجمع ... ای عمرو تو در کارها بس آزموده شده‌ای، نرمش به کار بر و تمام اندیشه و آرائت را یکجا بیرون مریز. آن مقدار از نظرت را که توانی پوشیده و مکتوم نگهدار زیرا در اعلام نظری که سودی ندهد خیری نباشد. معاویه بن حرب را (در خلوت پیش ابو موسی) به دروغ خلع کن، تا در همان حال علی نیز خلع شود، ولی کار را گونه‌ای بساز، که او را (در جمع) پیش از خود به گفتار واداری و خود پس از وی سخن گویی، آنگاه کار تمام است، برو که آنچه از پسر هند طمع داری از آن توست.

اگر قصد نیرنگ زدن داری، سوگند به اشتران پوینده راه منی که این نیرنگی کار آمدست، خواهی پذیر و خواهی رها کن. عمرو این (تدبیر) را درست دید و (به ابو موسی) گفت: ای ابو موسی، رأی تو چیست؟ گفت: رأی من این است که ما این هر دو مرد را خلع کنیم، سپس مردم هر که را خوش دارند برای خویش به گزین کنند. پس هر دو (داور) در حالی که انبوه مردم گرد آمده بودند به جمع پیوستند. نخست ابو موسی به سخن در آمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: رأی من و عمرو بر یک امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن خداوند کار این امت را به صلاح کشاند. عمرو گفت:

راست می‌گوید! سپس گفت: ای ابو موسی، پس تو سخن گوی. ابو موسی فراز رفت تا سخن گوید، ابن عباس وی را بخواند و گفت: وای بر تو (مواظب باش)، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد، اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده‌اید بگذار او پیش از تو در باره آن سخن گوید و آنگاه تو پس از وی سخن گوی زیرا عمرو مرد حيله‌گری است، و من ایمن نیستم که او بدانچه شما (در خلوت) میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده‌اید وفا کند، و می‌دانم چون تو در میان مردم به پا خیزی و سخن گویی با تو مخالفت خواهد کرد.

ابو موسی که مردی کودن بود گفت: [این سخنها را کنار بگذار] ما توافق

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۶

کرده ایم. از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، ما در کار این امت نگرستیم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیام بخش‌تر از آن نیست که کارهای امت به اختلاف نکشد [۱]. بنا بر این رأی من و همتایم، عمرو بر این قرار گرفت که علی و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از مسلمانان بسپاریم که هر کس را خوش دارند به ولایت امور خویش گمارند.

اینک من علی و معاویه را خلع کردم. شما خود کار خویش را به دست گیرید و هر کس را شایسته می‌دانید به ولایت بر خود گمارید. سپس به کناری رفت و نشست.

### اختلاف هنگام اعلام نتیجه داوری

آنگاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: این مرد آنچه شنیدید بگفت و مولای خود را خلع کرد، من نیز مولای او را، همچنانکه او وی را خلع کرد، خلع کردم و مولای خود معاویه را [بر خلافت] استوار می‌دارم. وی دست نشاندۀ و دوستدار عثمان و خواستار انتقام خون او، و شایسته‌ترین مردم بدین مقام است. ابو موسی به او گفت: خدایت کامروا نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی، به راستی در مثل به سگ مانی که:

انْ تَحِلَّ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ ... - اگر او را تعقیب کنی و یا به حال خود گذاری پارس کند [۲] ... تا پایان آیه. (راوی) گوید: پس عمرو بدو گفت: راستی را که تو در مثل به دراز گوش مانی الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَاراً - دراز گوشی که کتابی چند بر پشت کشد [۳] ... تا پایان آیه. «شریح بن هانی به عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو به شریح حمله نمود و با تازیانه او را بزد، و مردم برخاستند و میانه را

[۱-] متن از روی شنهج «والم لشعثها من أَلْمَا تتباين امورها» و در اصل [الم لشعثها الا نبت امورها] (به این تعبیر یعنی هیچ چیز کارسازتر و التیام‌بخش‌تر از آن نیست که کار اَمّت را ناقص نداریم «و استخوان لای زخم نگذاریم» - م.)

[۲-] الاعراف، ۱۷۶

[۳-] الجمعة، ۵

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۵۷

گرفتند. شریح چندی بعد می‌گفت: از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را به شمشیر می‌زدم. یاران علی از ابو موسی خواستند که از آنجا برود و او بر ناقه خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می‌گفت: خدا ابو موسی را رو سیاه کند، من (پیشاپیش) او را بر حذر داشتم و به رأی خردمندانه رهنمون شدم ولی او خرد نوزید [۱]. ابو موسی نیز خود می‌گفت: ابن عباس مرا از نیرنگ آن تبهکار بر حذر داشته بود ولی من به او اطمینان کردم و می‌پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی برای اَمّت ترجیح نمی‌دهد.

### تن سپردن به خلافت معاویه

#### اشاره

سپس عمرو و شامیان نزد معاویه رفتند و به خلافت وی تن سپردند، و ابن عباس و شریح بن هانی نیز نزد علی بازگشتند.

#### شعر شنی

شنی چنین سرود:

الم تر أن الله يقضي بحكمه و عمرو و عبد الله يختلفان ...

آیا نبینی که خداوند حکم خود را می‌گذراند و عمرو و عبد الله در داوری اختلاف می‌ورزند؟

آن دو در بیرون شدن امت از کوره راه فتنه دشواری که بدان دچار شده‌اند، رهنمایی نتوانند چه خود هر دو کورند [۲].  
به همدستی یک دیگر، برای مردم از هر دو سو سختی و نگرانی و زیانمندیها به بار آوردند [۳].  
از شنیدن بانگ منادی حق کر شده‌اند، آن دو را می‌بینی که شتابان به آن خانه سپید (میعادگاه داوری) می‌روند.  
ای پیک سوار به تمیم و عامر و عبس خبر رسان و نیز به اهل عمان باز گوی:  
شما را چه شد، جز آنکه با همه آن نیکوها و سالاریها و کوشاییهای والا [۴] چنین

[ (۱-) ] متن «حذّرتّه و أمرته بالرأی فما عقل» و در طبری (۶: ۴۰) نیز چنین است و در شنهج (۱: ۱۹۹) [و هدیه الی الرأی ...] آمده است.

[ (۲-) ] «بدر ماء سخما فتنه عمیان» چنین است در اصل و متن.

[ (۳-) ] «شدیدان، ضرّاران مؤتلفان» چنین است در اصل و متن.

[ (۴-) ] متن به تصحیح قیاسی «... مسعاه الكرام» و در اصل به تحریف [معصات ...].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۵۸

دچار ترفند شدید؟

دیدگان آنان که بر مرگ پسر عفان می‌گریستند اینک بر پراکنده شدن و نابودی برگهای قرآن به هر جا می‌گرید.  
هر دو گروه، هم آنان که زنده ماندند و هم آنان که مردند، آرزویشان این بود که حق مشته نشود و به خطا نیلاید.

### نامه عمرو به معاویه و گزارش ماجرا به او

چون عمرو کار خود را صورت داد و مردم به هم ریختند، خود به منزل بازگشت و پیکی سوار نزد معاویه گسیل داشت که او را از آغاز تا پایان ماجرا آگاه کند و در نامه‌ای جداگانه این اشعار را نوشت:

أتتک الخلافه مزفوفه هنیئا مریئا تقرّ العیونا ...

نو عروس خلافت به گونه‌ای گوارا و لذت بخش به سویت آغوش گشود، و نگرانیها برفت و دیدگان آرام یافت.

چنان به آغوش درآمد که نو عروسی را به زفاف در کنارگیری و این بسی آسانتر از آن است که مردان زره‌پوش را به نیزه زنی.

البته آن مرد اشعری، چندان رام شدنی، و در میان اشعریان گمنام و بی اعتبار نبود.

ولی من افعی دمنده‌ای در برابرش افکندم (که چون عصای ازدهاوش موسی) مار فسرده رأی او را در کام کشید.

آنان گفتند، و من گفتم، و من چنان مردی بودم که حریف را آن گونه به بازی گرفتم که وی را به سوی خود کشیدم.

ای پسر هند این تحفه را با تمام دشواریهایی که در راه کسبش کشیدم، باز گیر که به راستی خداوند آنچه را از آن پروا داشتم خود از ما دور کرد.

خداوند دشمنی سختکوش [۱] و جنگی خوار و زار کننده را از شام شما دور و منصرف کرد.

[ (۱-) ] متن «عدوا شتیا» و در شنهج [عدوا مبینا].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۵۹

سعید بن قیس همدانی (در جلسه داوری) برخاست و (خطاب به داوران) گفت: به خدا سوگند اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید بر ما چیزی، بیش از آن که اینک بر آنیم، نمی‌افزودید، از این رو گمراهی شما برای ما الزام‌آور نیست، شما در پایان کارتان به همان (اختلافی) رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز در هواداری علی چنانم که همگی دیروز چنان بودیم. دیگر مردم نیز، جز اشعث بن قیس، سخن گفتند. (از جمله) کردوس بن هانی به سخن در آمد و (خطاب به سعید بن قیس) گفت: ای برادر ربیعی، به خدا سوگند، من یقین دارم که تو اولین کسی باشی که بدین امر (ناهنجار) رضایت دارد، و آنگاه به خشم در آمد و چنین سرود:

ایا لیت من یرضی من الناس کلهم بعمر و عبد الله فی لجة البحر ...

ای کاش تمام مردمی که به داوری عمرو و عبد الله رضایت داده‌اند به ژرف گردابی در دریا فرو روند. ما فقط به حکم خدا رضا داده‌ایم و جز او را حکمی نباشد، و به خداوند، پروردگار خویش و پیامبر و به نام خدا رضا دادیم. و بدان رهنمای بلند پیشانی [۱]، علی پیشوای خود، بدان پیر راستین، در سختی و آسایش رضا دادیم. بدو رضایت دادیم، چه بمیریم و چه بمانیم، و به راستی او در امر و نهی و حکمرانی ما را امام و پیشوای رهنماست. هر کس گوید: نه، ما گوییم: آری، زیرا حکم فرمانروایی او بهترین ره آوردی است که به شب قدر نازل شده است. پسر هند را بر گردن ما بیعتی نیست و در میان ما جز نیزه و سنان به کار نیاید. و تیغ آبداری که چون به جولان در آید، سرها را بر گیرد. تا پایان روزگار دوستداری و سرسپردگی به او از ما دور باد.

[(-۱)] متن «اصلح کسی که موی پیش سرش ریخته باشد». همین کتاب ص ۳۱۸- م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۰

پیران نامدار و نژاده عرب [۱] مرا از چنین ننگی باز می‌دارند و من تا آن دم که به گور روم نیز امتناع خواهم کرد.

### سخن یزید بن اسد قسری [۲]

یزید بن اسد- که از سرداران معاویه بود- به سخن در آمد و گفت: ای مردم عراق، از خدای پرهیزید که کمترین ره آورد آنچه ما و شما دیروز بدان گرفتار بودیم، یعنی جنگ، نیستی و نابودی همگانی است. اینک دیدگان همه به سوی صلح و سازش دوخته شده در حالی که پیشتر ازین نفوس تن به فنا سپرده بودند [۳]، و اینک چنان شده که هر کس بر کشته‌ای می‌گیرد، از چیست که شما از آغاز به فرمان مولای خود گردن نهادید ولی به پایان آن فرمانبرداری را خوش ندارید؟ مسئله رضایت تنها منحصر به شما نیست (که این قضیه دو طرف دارد).

### نکوهش عمرو و ابو موسی بر یک دیگر

عمرو و ابو موسی آن شب یک دیگر را به نکوهش گرفتند، ابو موسی را پسر عمویی بود که چنین سرود:

ابا موسی خدعت [۴] و کنت شیخا قریب القعر مدهوش الجنان ...

ای ابو موسی، فریب خوردی، چه پیر مردی سطحی‌اندیش و خفته دل و ناآگاه بودی؟

ما از بدگمانیهایی که بر تو می‌رفت به نجوا سخن می‌گفتیم ولی تو خود صحت آن بدگمانیها را آشکار ساختی.

پشیمان دست ندامت به دندان گزد، ولی این انگشت به دندان گزیدن تو را چه سودی دهد؟

[۱-] متن «اشیخ الارقم» - آنچه در پا برگ ص ۶۶۹ در شرح «اراقم» آمده است.

[۲-] متن به تحریف [القصری] و ترجمه تصحیح قیاسی است. - م.

[۳-] متن از روی شنهج «اشرف الانفس علی الفناء» و در اصل [...] علی البقاء اینک نفوس دل به ماندن و زندگی بسته‌اند.

[۴-] متن از روی شنهج و در اصل [بلیت فکنت شیخا ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۱

### [شعرهایی که پس از داوری گفته شده است]

راوی گوید [۱]:

شامیان عراقیان را به نکوهش گرفتند. و کعب بن جعیل غلبی [۲] که شاعر معاویه بود سرود:

كأنّ ابا موسى عشيّة اذرح يطوف بلقمان الحكيم يواربه ...

گویی ابو موسی شامگاهان در اذرح [۳] گرد لقمان حکیم پرسه می‌زند که از او حکمت آموزد.

چون در باره تعیین کسی که شایسته میراث محمد است به گفتگو پرداختند، اصل و تبار [۴] پسر هند در میان قریش چیره آمد.

وی به خونخواهی پسر عقیان برخاست و کوشید، و شایسته‌ترین بندگان خدا به گرفتن انتقام همان خونخواه باشد.

شما در مورد زبیر امر را بر ما مشتبه نمودید و طلحه را که به حق طلبی برخاسته بود ناکام کردید.

پسر هند حکومت و مملکت را به قرار خود باز آورد و کسی را که بر حوادث چیره آید، خدا چیره کرده باشد.

پسر هند را در دودمان لؤی بن غالب همتایی نیست هر چند خانواده‌های (رقیبان) بسیار باشند.

پس این ملک شام تو راست، زمامش را به دست گیر، و این ملک آن گروه دیگر نیز تو راست که مدّعیش [۵] روی نهفته است.

عبد الله [۶] با عمرو [۷] بسی تابید که او را به دریایی ناپیدا کرانه در افکند.

[۱-] در اصل [و قال (...)] ابا موسی انما كان غدرا من عمرو [و پس از کلمه «قال» افتادگی دارد.

[۲-] در اصل [كعب بن جعيل الثعلبي] (که شاید محرف الثعلبی بوده است. - م.) درست آن چنان که در متن آوردیم «كعب بن

جعيل الغلبی» ابن قنبر بن عجره بن ثعلبه بن عوف بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمرو بن تغلب بن وائل است. - الخزane (۱): ۴۵۸-۴۵۹.

[۳-] اذرح، جایی میان معان و سلع (در اردن) که داوری در آنجا انجام گرفت. - م.

[۴-] متن «مضاربه» و در شنهج [مناسبه] که به همان معنی است. در معجم البلدان (ماده اذرح) نیز این بیت به همان روایت متن

نمت باین هند فی قریش مضاربه» آمده است.

[۵-] مراد ملک عراق و تعریض به علی علیه السلام است. - م.

[۶-] مراد عبد الله بن قیس، ابو موسی است. - م.

[۷-] مراد عمرو بن عاص است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۲

اما در دلش خلجانی پدید آمد و خود او را به پست‌ترین جا که دروغها و بدگمانیها متوجهش بود فرو برد.

پس یکی از یاران علی پاسخش داد و سرود:

غدرتم و كان الغدر منكم سجيّة فما ضرنا غدر اللّيم و صاحبه ...

با ما غدر کردید، و مکر و ناپیمانی خصلت شما بود، ما را از ترفند آن فرومایه مرد [۱] و مولایش [۲] چه زیان باشد؟ شما بدترین مردم زمانه را مؤمن خواندید، دروغ گفتید و بدترین کس آن است که با مردم دروغ گوید. شما [خود خوب می‌دانید [۳]] که پسر حرب [۴]، با آنکه کاتب پیامبر خدا بود، مورد لعن آن حضرت قرار گرفت. عمرو بن عاص هنگامی که با ابو موسی نیرنگ باخت چنین سرود:

خدعت ابا موسی خدیعه شیظم یخادع سقبا فی فلاة من الارض ...

به ابو موسی نیرنگی کلان زدم (و کلاه گشادی سرش گذاشتم) چنان که شتر بچه‌ای نادان در زمینی بر آمده فریب داده شود. بدو گفتم: ما هیچیک از آن دو (پیشوا) را خوش نداریم، پس پیش از آن که دشواریها و لغزشها بیشتر شود هر دو را خلع می‌کنیم. چه آن دو هرگز ذره‌ای با هم توافقی ندارند، و هر یک بر باطل، راهی جدا از آن دیگری در پیش گرفته‌اند.

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش. پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین ؛ ؛ ص ۷۶۲

سخن مرا پذیرفت تا آن که رفیق (و مولای) ایشان [۵] را خلع کردم و رفیق ما [۶] مستقیماً زمامدار شد. در حالی که پسر حرب [۷] تن به ولایت آنها نمی‌سپرد و هاشمی [۸] نیز هرگز حاضر

[(-۱)] مراد عمرو بن عاص است. - م.

[(-۲)] مراد معاویه است. - م.

[(-۳)] در متن و اصل «و لکم ... بن حرب بصیره»، این مصراع همین گونه ناقص آمده و تمام شعر نیز در شنهج نیامده است. (شاید چیزی قریب بدین عبارت بوده است: و لکم فی ابن حرب بصیره؟. ترجمه قیاسی است. - م.)

[(-۴)] (مراد معاویه است. - م.)

[(-۵)] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.

[(-۶، ۷)] مراد معاویه است. - م.

[(-۸)] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است. - م.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۳

به قبول وی نمی‌شد.

پس ابن عباس در پاسخش سرود:

کذبت و لکن مثلك اليوم فاسق علی امرکم بیغی لنا الشرّ و العزلا ...

دروغ گفتی، اما امروز دآوری بی‌ارزش چون تو تبهکاری برای ما شرّ و معزولی (مولایمان) را به بار آورده است.

ادعا می‌کنی که این کار نیرنگی بوده است که تو به او زده‌ای (و کارگر افتاده) و هر سخن دیگری در باره شما زیادی است.

سوگند به پروردگار کعبه که آئین شما به راهی بر خلاف دین پاک و عادلانه مصطفی در افتاد.

با دوستداران پیامبر و آن کس که چون خود اوست [۱] دشمنی ورزیدید، شما را چه شد که سوابق و برتری او را در اسلام نادیده گرفتید؟

سوگند به پروردگار کعبه، شما پلیدترین کسانی که بر روی زمین، پوشیده پا یا برهنه پای، (از توانگر و درویش) گام می‌زنند.

حیله کردید، و حیله‌گری خوی و خصلت شماست چنان (رذیلانه) که گویی شما را دودمان و تبار و نسل والایی [۲] نبوده است.

## [طواف ابو موسی پیرامون کعبه پس از داوری]

راوی گوید:

ابو موسی راهی مکه شد و به طواف خانه کعبه پرداخت.

نصر گوید: عمر بن سعد، از محمد بن اسحاق، از طاوس برایم روایت کرد که گفت:

هنگامی که ابو موسی گرد کعبه می‌گشت به او گفتم: آیا این همان فتنه‌ایست که خبرش را شنیده بودم؟ گفت: ای برادرزاده من، این فقط یک چشمه از چشمه‌های

[۱-]) مراد علی علیه السلام است. - م.

[۲-]) متن به تصحیح قیاسی «كأن لم يكن حرثا و أن لم يكن نسلا» و در اصل [فان لم يكن حرثا].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۴

فتنه است، چه بر سرتان آید آنگاه که گران گردونه آن به تمامی به گردش در آید؟

هر کس را که بر سر راهش قرار گیرد نابود کند و در هم درنوردد و چون امواج فتنه به هم بر آید هر کس را که در دریای بلایش بجنبند، به کام هلاک کشد.

## شعر هشتم در باره داوری

و هشتم بن اسود نخعی سرود:

لَمَّا تَدَارَكَتِ الْوُفُودُ بِأَذْرَحَ وَ بِأَشْعَرَى لَا يَحِلُّ لَهُ الْغَدْرُ [۱] ...

چون هیئتهای نمایندگی را به اذرح و نزد اشعری، آن کس که ناپیمانی را روا نمی‌شمرد، گسیل داشتند، وی امانت خود را به درستی پرداخت و به شرطی که نهاده بود وفا کرد، ولی عمرو منحرف گشت و راه مکر و نیرنگ را پیمود [۲].

ای عمرو اگر وجدان خود را قاضی کنی اعتراف خواهی کرد که تن به ذلت سپرده‌ای و این پیروزی کامیابی واقعی نبوده است.

عمرو قرآن را ترک کرد و تأویل خطا کرد [۳] و شک و شبهه در پیوست زیرا حکومت مصر را به وی وعده داده بودند.

## [در آمدن گروهی از صحابه نزد علی]

نصر گفت: در حدیث عمر بن سعد آمده است:

عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه با گروهی از مردم که با علی همراهی نکرده بودند بر او وارد شدند و سهم خود را (از بیت المال) مطالبه کردند- اینان هم در جنگ جمل و هم در پیکار صفین در یاری به علی دست نگاه داشته و خود را عقب کشیده بودند- علی به ایشان گفت: چه چیز شما را بر آن

[۱-]) این مصراع در اصل همین گونه آمده و در معجم البلدان [و فی اشعری لا یحلّ له الغدر- همراه با اشعری ...] که مصراع به این روایت در بحر طویل است و دیگر ابیات در بحر کامل.

[۲-]) متن به تصحیح قیاسی «و صبا، فاصبح غادرا عمرو» و در اصل [و سما فاصبح ...] و در معجم البلدان به جای آن [عنه و اصبح ...].

[۳-] متن از روی معجم البلدان «ترك القرآن فما تأول آیه» و در اصل [ترك القرآن فأول ...].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۵

داشت که از یاری به من خودداری کنید و عقب بمانید؟ گفتند: عثمان کشته شد، و ما نمی‌دانستیم آیا (ریختن) خون او حلال بود یا نه؟ البته وی بدعت‌هایی در دین پدید آورده بود، سپس شما از او خواستید که توبه کند و او نیز توبه کرد، آنگاه بدان زمان که (گروهی) وی را می‌کشتند شما در قتلش دست داشتید. ای امیر مؤمنان، با آنکه ما به برتری و سابقه تو در اسلام و هجرت آگاهیم، نمی‌دانستیم آیا شما راه درستی رفتید یا خطا کردید. علی گفت: «آیا نمی‌دانستید که خدای عزّ و جلّ به شما فرموده است که امر به معروف و نهی از منکر کنید و فرماید:

وَأَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاضِلُحَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ أَخِيَهُمَا عَلَى الْآخِرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ هَرِ گاه دو گروه از مؤمنان به جنگ با یک دیگر برخاستند میانه آنها آشتی دهید و اگر یکی به دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید [۱].» سعد گفت: ای علی شمشیری به من ده که خود، کافر را از مؤمن باز شناسد (و بر کافر تیز، و بر مؤمن کند باشد)، چه من می‌ترسم که مؤمنی را بکشم و به دوزخ روم. علی به ایشان گفت: آیا نمی‌دانستید که عثمان پیشوایی بود که شما به شرط سخن شنوایی و فرمان‌پذیری با او بیعت کردید، اگر نکوکار بود چرا از یاری به او خودداری کردید، و اگر تبه‌کار بود چرا با او نجنگیدید؟! اگر آنچه عثمان کرد درست بود شما که به پیشوای (درستکار) خود یاری ندادید ستم کردید، و اگر بدکردار بود شما ستم کرده‌اید که به آنان که او را به معروف امر و از منکر نهی می‌کردند کمک نکردید. همچنین به سبب آنکه در میان ما و دشمنان، چنان که خدا فرموده است، به وظیفه خود عمل نمودید، ستم کرده‌اید. زیرا خداوند می‌فرماید:

[۱-] [الحجرات، ۹]

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۶

... قَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ.

با آن گروه که تجاوز کرده است بجنگید چندان که به فرمان خدا باز آید (و دست از تجاوز بردارد [۱]). پس ایشان را باز گرداند و چیزی به آنان نداد.

### دعای علی و معاویه

چون علی نماز صبح و مغرب را می‌گزارد و نمازش تمام می‌شد می‌گفت [۲]: «بار الها، معاویه و عمرو و ابو موسی [۳] و حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را لعنت کن.» این خبر به معاویه رسید و او نیز چون دست به دعا بر می‌داشت [۴]، علی و ابن عباس و قیس بن سعد و حسن و حسین را لعنت می‌کرد.

### قصیده راسبی

و راسبی که از مردم حرورا بود سرود:

ندمنا علی ما کان منا و من یردسوی الحق لا یدرک هواه و یندم ...

بر آنچه کردیم پشیمان شدیم، و هر کس چیزی جز حق خواهد به آرمانش نرسد و پشیمان گردد.

به کاری بیرون شدیم و میان ما و علی جز نیزه‌های استوار، و ضربات شمشیر که سرها را از شانه‌ها برگیرد و جنگی بی‌امان، با تیغهای آبدار قراری نبود.



علی حجتی آورد که پس از آن هیچ مرد بردبار و خودداری را حجت و گفتاری نماند.

[ (۱-) ] الحجرات، بخشی از آیه نهم که با اسقاط (فای «فقاتلوا») از آغاز آن بدان استشهاد شده و این جائز است. - حواشی الحیوان (۴: ۵۷).

[ (۲-) ] متن «اذا صلی ... و فرغ من الصلوة یقول ...» و در طبری (۶: ۴۰) [و کان اذا صلی الغداة یقت ...] - چون نماز صبح می خواند به قنوت دست به دعا بر می داشت].

[ (۳-) ] در متن و شنهج (۱: ۲۰۰) «و ابا موسی» ولی در طبری به جای آن [و ابا الاعور السملی] آمده است.

[ (۴-) ] در متن و طبری «فکان اذا قنت - چون به قنوت دست به دعا بر می داشت» ولی در شنهج [فکان اذا صلی - چون نماز می کرد].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۷

چون به ما فرمود: «پیری فرتوت (و کودن) از اشعریان را نزد من آوردید» ما را با حقیقتی تلخ آشنا کرد. و مگر ما نگفتیم: ما به ابن قیس [۱] رضا داریم و به دیگری جز چنو پیری خیر خواه و پاکدامن رضا نیستیم؟ او گفت: ابن عباس به جای آن پیر باشد، ولی به وی گفتند: نه، نه، و او را تهدید کردند. گناه او در این میان چیست؟ چون شما خود از سر هوی و به اصرار و پافشاری از علی چنین خواستید. اینک عبد الله [۲] به خانه کعبه پناه بسته و قصد زیارت منی بین حطیم و زمزم نموده است [۳].

### قصیده نابغه جعدی

و نابغه بنی جعده گفت:

(نصر) افزایش: [این قصیده] که نزد ماست بیش از یکصد بیت است و من به اندازه نیاز پاره‌ای از آن را باز نوشتم:

سألتنی جارتی عن أمتی و اذا ما عیّ ذو اللبّ سأل ...

همدم من مرا از حال اتمم پرسید، و پروایی در پرسیدن از خردمند نباشد.

از من درباره مردمی پرسید که هلاک شدند و زمانه پس از آنان به عیش و نوش ادامه داد.

مردمی که به کشورداری دست یافتند ولی چون زیانمندان بدان رسیدند کارشان به چنان مرگی انجامید.

روزگار گردونه سهمناک سنگین خود را بر آنان براند و ایشان را نابود کرد، چنان که جز تلی خاک از آنان نمانده است.

دیگران را بینم که از پس آنان چون مادرانی فرزندی مرده [۴] و دلشده دستخوش اندوه و سوگواریند.

[ (۱، ۲-) ] ابو موسی اشعری، عبد الله بن قیس. - م.

[ (۳-) ] عبارات واقع بعد از این کلمه تا جائی که در پا برگ صفحه ۷۷۱ بدان اشاره شده در نسخه ابن عقبه نیامده است.

[ (۴-) ] متن «الواله - هر مادر یا هر مادینه‌ای که از بچه‌اش جدا و حیران و سرگردان شود» و در اصل به تحریف [الوالد - پدر].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۶۸

بسی مردمان را بجویم و کسی از آنان نشانی ندهد و خود نمی‌یابمشان، به راستی که هر کس گمگشته باشد [۱] به رهجویی پردازد.

به جان خودم سوگند، اینک کار از کار گذشته و امر خدای شکوهمند رخ نموده است.

درباره مردمی که اهل صفین و اصحاب جمل را کشتند، چه گمان می‌رود؟  
آیا با آن ستمی که کردند، خواب آرامی دارند؟ یا با بیم و هراس شب را به روز آرند؟  
و طلبه بن قیس بن عاصم منقری سرود:

إذا فاز دونی بالموءة مالک وصاحبه الادنی عدی بن حاتم ...

چون مالک [۲] و یار نزدیک او عدی بن حاتم، پیش از من به عالم مودت ره یافتند، و شریح بن هانی نیز پیشتر از من بدان پایگاه نائل شده است، چگونه در کارهای گران ندایی از ما برخیزد و ادعایی توانیم کرد؟  
و اگر مرا گویند: ای طلب بن قیس عاصم، آیا تو در راه فداییان علی جانبازی می‌کنی [۳]؟  
گویم: آری، وجود خویش را فدای او خواهم، و نیز رواست که تمامی بنی سعد را فدای بنی هاشم کنیم.

### [دیدار معاویه با عامر بن واثله]

نصر: عمرو بن شمر، از جابر جعفی که گفت: شنیدم تمیم بن خدیم [۴] ناجی می‌گوید:  
چون کار معاویه استوار شد، هیچ چیز را بیش از دیدار با عامر بن واثله خوش نداشت و همواره بدون نامه می‌نوشت و اظهار مهربانی می‌کرد تا نزدش آمد. چون پیامد او را از داستان اعراب روزگار جاهلی باز پرسید. (راوی) گوید: در این هنگام عمرو بن عاص و تنی چند همراه وی، وارد شدند. معاویه به ایشان گفت: آیا این را

[۱-] متن از روی اللسان (۴: ۴۳۳) «من کان اضلّ» و در اصل به خطا [من قال اضلّ].

[۲-] مراد مالک بن حارث، معروف به اشتر نخعی است، و در اصل به خطا [هالک] آمده است.

[۳-] متن به تصحیح قیاسی «و لو قیل من یفدی علیاً فدیته» و در اصل [و لو قیل بعدی من علی ...].

[۴-] در متن «بن خدیم» آمده ولی چنان که در پا برگ صفحات ۲۳۱ و ۳۳۵ اشاره شد وجه درست آن «بن حذلم» تواند بود.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۶۹

می‌شناسید؟ این شهسوار و شاعر صفین است، این دوست ابو الحسن [۱] است.

(راوی) گوید: سپس گفت: ای ابو طفیل، میزان عشق و علاقه تو به علی چه قدر بود؟

گفت: «به اندازه مهر مادر موسی به موسی». گفت: «زاری و سوگواری تو بر او چه قدر است؟» گفت: «به اندازه سوگ زالی فرزند مرده [۲] و پیری که فرزندش نمانده. من از تقصیر خود به درگاه خدا به زاری می‌نالم». گفت: «اگر از این دوستان من راجع به من پرسشی شود، چنان سخنانی که تو در حق دوست و مولای خود گفתי درباره من نمی‌گویند». گفت: «به خدا سوگند که ما هرگز دروغ نگوییم». معاویه (به طعنه) خطاب به یارانش گفت: «نه به خدا، ولی راست هم نگویند!»

### [ابو طفیل، عامر بن واثله بر قصیده خود ابیاتی در افزود]

راوی گوید:

سپس معاویه گفت: این همان شاعر است که می‌گوید:

الی رجب السبعین تعترفوننی مع الشیف فی خیل و أحمی عیدها [۳].

به ماه رجب مرا در هفتاد سالگی با شمشیری که از دمش شراره می‌بارد در میان سپاهیان باز می‌شناسید.

و سپس بدو گفت: دنباله‌اش را بساز. ابو طفیل چنین سرود:

زحوف کرکن الطود کلّ کتیبه‌اذا استمكنت منها یضّلّ شديدها ...

با سپاهی پیش رونده چون کوهپایه‌ای با صلابت که هر فوجش به جنبش در آید دژهای محکم را فرو ریزد. گویی گل‌های آفتاب که جا به جا از زیر پرچم بر زمین تافته چون شترمرغهایی سرخ و سیاه باشد.

[(-۱)] مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است که در آن هنگام به شهادت رسیده بود. - م.

[(-۲)] متن «المقاتل» و در اصل به تحریف [الملغاة].

[(-۳)] اقتضای استقبال قصیده آن است که «عديدها» (به قیاس ایات بعد و لزوم مطابقه حرکات قافیه. - م.) مرفوع باشد ولی چون منصوب آمده است به نظر می‌رسد تحریفی در بیت رخ داده (و مثلاً: تحمی عديدها. - م.) بوده باشد.

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۷۰

شعارشان علامت پیامبر و پرچمی است که خدای رحمان در برابر کسانی که با او مکر می‌باختند، وی را پیروز کرد.

آن سپاه را مردانی پیشتاز و تیز تک [۱] است که گویی بیرهای بیان و شیرهای ژیان به مسابقه در آمده‌اند [۲].

چون دریایی متلاطم از فرط انبوهی و کثرت موج می‌زنند و به شمارش در نمی‌آیند.

چون از جای بجنبند بالهای خود را بر انبوه سواران (شما) که برابر ایشان اندک نمایند، بگسترند.

پیران و جوانانی که ریختن خونهای شما را حلال می‌دانند و به خونخواهی کشتگان خویش برخاسته‌اند [۳].

شما را می‌بینم که چون نیزه‌ها ردّ و بدل شود و به جولان در آید، مردانتان از پشت مرکبها چون برگ خزان بر زمین فرو ریزند.

ما سپاه خود را بر شما بتازانیم و چنان عقابی که پرنده شکار شده خود را به چنگال برباید، شما را برباییم، چون به سوگ نشینید باید بر کشتگان بسیاری از آن خود بگریید، و بسی کارها رود که از دید خرد شما پنهان باشد.

آنجاست که آنکو پیرو هدایت است، راه حق را یافته و آنکه سزاوار دوزخ است آتشی سخت بر او دهان گشوده.

اگر روزگار لختی شما را دولتی داد از خود بی‌خود نشوید که زمان زاری دراز مدت شما نزدیک شده است.

(یاران معاویه) گفتند: آری (اینک) وی را شناختیم، او بدزبانترین شاعر و فرومایه‌ترین ندیم و همنشین است [۴]. معاویه گفت: ای

ابا طفیل، آیا تو اینان را می‌شناسی؟ گفت: من اینان را رهرو خیر نمی‌شناسم و از شرّ به دور نمی‌دانم.

[(-۱)] متن به تصحیح قیاسی «سرعان» و در اصل [لها شرعاء].

[(-۲)] متن «دواهی السباع» و در اصل به تحریف [دواعی ...].

[(-۳)] متن به تصحیح قیاسی «تستقیدها قصاص طلبی» و در اصل به تحریف [یستعیدها].

[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی «الأم جلیس» و در اصل [والم جلیس].

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۷۱

## پاسخ خریم اسدی

پس [ایمن بن [۱]] خریم اسدی در پاسخش چنین سرود:

الی رجب او غزّة الشهر بعده یصبحکم حمر المنايا و سودها ...

به ماه رجب یا به غزّه ماهی پس از آن، مرگهای سرخ و سیاه بر شما فرود آید.

هشتاد هزار سپاهی هستند که آیین عثمان دین ایشان است و فوجهایی هستند که جبرئیل بر آنها فرماندهی کند.

هر کس (از شما) سر به بندگی ما نهد در میان ما زید و هر کس بمیرد آتش و گندابه آتشین دوزخ را بدو نشانند [۲].

### نام کسانی از اصحاب علی که کشته شدند

نصر، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: شنیدم تمیم بن خدیم [۳] ناجی می گوید:

از اصحاب علی این افراد در هم‌اوردی از پا در آمدند [۴]:

عامر بن حنظلہ کنندی (به روز جنگ بر سر آب) و بسر بن زهیر ازدی و مالک بن کعب عامری و طالب بن کلثوم همدانی و مرتفع بن وضّاح زبیدی که در روز صفین کشته شد، و شرحبیل بن طارق بکری و اسلم بن یزید حارثی و علقمه بن حصین حارثی و حارث بن جلاح حکمی و عائذ بن کریب هلالی و واصل بن ربیعہ شیبانی و عائذ بن مسروق همدانی و مسلم بن سعید باهلی و قدامه بن مسروق عبدی و مخارق بن ضرار مرادی و سلمان بن حارث جعفی و شرحبیل بن ابرد حضرمی و حصین بن سعید جرسی و ابو ایوب بن باکر حکمی و حنظلہ بن سعد تمیمی و رویم بن شاکر احمری و کلثوم بن رواحه نمری و ابو

[(-۱)] این دو کلمه از اصل افتاده است. - ص ۴۳۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳.

[(-۲)] از اینجا به بعد از نسخه ابن عقبه گرفته شده است.

[(-۳)] ۲۳۱ و ۳۳۵ و ۷۶۸

[(-۴)] در اصل و متن چنین است ولی ضمن نامهایی که درج شده نام بسیاری از یاران معاویه نیز آمده است که به سبب فقدان شرح حال روشنی از تمامی آنها تمیز دقیق دشوار است. گذشته از این نام برخی از اصحاب علی علیه السلام که در پیکارهای دیگر کشته شده‌اند جزو مقتولان صفین آمده است. (اگر عنوان این بخش را «کشتگان نامدار دو طرف» می گذاشتند شاید مناسبتر می بود. - م.)

پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ص: ۷۷۲

شریح بن حارث کلاعی و شرحبیل بن منصور حکمی و یزید بن وصال مهری و عبد الرحمن بن خالد قینی و صالح بن مغیره لخمی و کریب بن صباح حمیری، از آل ذی یزن که علی او را کشت [۱] و حارث بن وداعه حمیری و روق بن حارث کلاعی و مطاع بن مطلب قینی و وضّاح بن ادهم سکسکی و جلهمه بن هلال کلبی و ابن سلامان غسانی و عبد الله بن جریش عکی و ابن قیس و مهاجر بن حنظلہ جهنی و ضحاک بن قیس و مالک بن ودیعہ قرشی و شریح بن عطاء حنظلی و مخارق بن علقمه مازنی و ابو جهل بن ظالم رعینی و عبیده بن رباح رعینی و مالک بن ذات [۲] کلبی و اکیل بن جمعه کنانی و ربیع بن واصل کلاعی و مطرف بن حصین عکی و زبید بن مالک طائی و جهم بن معلی و حصین بن تمیم، که هر دو حمیری بودند، و ابرد بن علقمه حرقی، از یاران طلحه و زبیر، و هذیل بن اشهل تمیمی و حارث بن حنظلہ ازدی و مالک بن زهیر رقاشی و عمرو بن یثربی ضبی [۳] و مجاشع بن عبد الرحمن و نعمان بن جبیر یشکری [۴] و نصر بن حارث ضبی و رفاعه بن طالب جرهمی و اشعث بن جابر و عبد الله بن منهال ساعدی و عبد الله بن حارث مازنی و حکم بن

[(-۱)] وی را علی به روز صفین بکشت. الاصابه ۷۴۸۳ (بنا بر این نام وی به خطا در این فهرست آمده است. - م.)

[(-۲)] چنین است در اصل و متن، شاید «زاره» باشد.

[(-۳)] عمرو بن یثربی الضبی، از سران بنی ضبّه به روزگار جاهلی بود و سپس اسلام آورد، وی قاتل علباء بن هیشم سدوسی و هند بن عمرو جملی و زید بن صوحان عبدی بود که ایشان را به روز جنگ جمل بکشت. عمار بن یاسر او را اسیر کرد و نزد علی آورد

و امام فرمان قتلش را داد، و جز او اسیری دیگر را نکشت. وی پیش از کشته شدن گفت:

ان تقتلوننی فانا ابن یثربی قاتل علباء و هند الجملی ثم ابن صوحان علی دین علی اینک که مرا می کشید بدانید که منم یثربی، کشنده علباء و هند جملی و سپس ابن صوحان که همه بر آیین علی بودند.

- الاصابة ۶۵۱۳ و الاشتقاق ۲۴۶-۲۴۷ (بنا بر این درج نام او نیز در شمار اصحاب مقتول علی علیه السلام خطاست. - م.)  
[(-۴)] متن به تصحیح قیاسی، و در اصل [مجاشع بن عبد الرحمن بن جبیر یشکری] که نام دو کس را به هم آمیخته است.

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۷۳

حظله کندی و ابرهه بن زهیر مذحجی و هند جملی [۱] و رافع بن زید انصاری و زید بن صوحان عبدی [۲] و مالک بن حذیم همدانی [۳] و شرحبیل بن امرئ القیس کندی و علباء بن هیشم بکری [۴] و زید بن هاشم مرّی و صالح بن شعیب قینی و بکر بن علقمه بجلی و صامت بن قنسلای فوطی [۵] و کلیب بن تمیم هلالی و جهم راسبی و مهاجر بن عتبه اسدی و مستنیر بن معقل حارثی و ابرد بن طهره طهوی و علباء بن مخارق طائی و بواب [۶] بن زاهر و ابو ایوب بن ازهر سلمی، و نزدیک به ده هزار تن دیگر. به روز پیکار اصلی و بزرگ بیش از این تعداد کشته شدند، تنها بدان روز از اصحاب علی بین هفتصد تا هزار تن از پا در آمدند. و در صفین از شامیان چهل و پنجهزار تن کشته شدند.

و از عراقیان در آن پیکار بیست و پنجهزار تن کشته شدند.

و در جنگ نهروان بر سر پل بردان [۷] پنج هزار تن از (خوارج) محکمه کشته شدند.

[(-۱)] هند بن عمرو جملی، منسوب به عشیره جمل بن سعد، تیره‌ای از مذحج - المعارف، ۴۸ و الاشتقاق، ۲۴۶ و اللسان (ماده جمل)، که عمرو بن یثربی او را (در جنگ جمل) بکشت - الاصابة ۹۰۵۶ (که بنا بر این درج نام او در ضمن مقتولان صفین خطاست. - م.) در اصل به تحریف [همد الجملی] آمده است.

[(-۲)] این زید را نیز عمرو بن یثربی در جنگ جمل کشته است (نه در پیکار صفین)، در صحابی بودن او اختلاف است - الاصابة ۲۹۹۱

[(-۳)] وی غیر از مالک بن «حریم» همدانی شاعر روزگار جاهلی است که مرزبانی در معجم خود ص ۳۵۷ از او نام برده است.

[(-۴)] علباء بن هیشم بن جریر سدوسی بکری، منسوب به سدوس بن شیبان بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل، که چنان که پیشتر ضمن شرح حال عمرو بن یثربی در ص ۷۷۲ اشاره شد و در جنگ جمل به شهادت رسید.

[(-۵)] در اصل این نام به همین صورت آمده است.

[(-۶)] در اصل چنین آمده است، ولی این نام در اعلام عرب به «ثواب» معروف است و در مثل آمده: «اطوع من ثواب فرمانبردارتر از ثواب».

[(-۷)] قنطرة البردان، به فتح باء وراء. بردان نام محله‌ای در بغداد است - معجم البلدان. در اصل به تحریف [البودان].

پیکار صفین / ترجمه و قعه صفین، ص: ۷۷۴

و هزار تن دیگر از آنان پس از شهادت علی، در نخیله کشته شدند.

و از اصحاب علی به جنگ نهروان هزار و سیصد تن کشته شدند.

راوی گوید:

جابر از قول شعبی و ابو طفیل نقل کرد که شمار کشتگان صفین و نهروان و نخیله را نزدیک به همین تعداد که تیم ناجی آورده است، ذکر کرده‌اند.

پایان کتاب صفین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم تسلیما کثیرا

نصر بن مزاحم - اتابکی پرویز، پیکار صفین / ترجمه وقعه صفین، ۱ جلد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۰ ش.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱) ۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹